



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



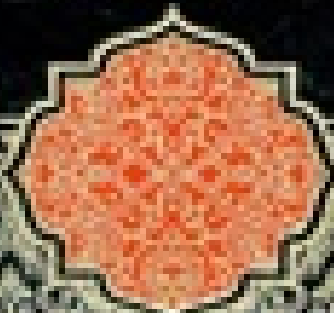
عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مشالهای زیبای قرآن

آیهات علمی و کارم شیرازی

تصحیح
برای هم‌پسندان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مثالهای زیبای قرآن: (امثال القرآن)

نویسنده:

ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

نسل جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۱	مثالهای زیبای قرآن: (امثال القرآن)
۳۱	مشخصات کتاب
۳۱	پیشگفتار
۳۳	فصل اول تحلیلی پیرامون مثالهای قرآن
۳۳	اهمیت قرآن و ماه رمضان
۳۳	رابطه ماه مبارک رمضان با قرآن
۳۴	چرا قرآن «مثال» زده است؟
۳۴	مثلهای عملی و لسانی
۳۶	هدف از مثلها، از زبان قرآن
۳۶	اهمیت پیام مثل
۳۷	شرح و تفسیر آیه
۳۸	اشتباه منافقان
۳۹	جاذبه قرآن و نجات مسلمانان
۳۹	نمونه دیگری از تأثیر قرآن
۴۰	پیامهای آیه
۴۰	۱- پشه حیوان کوچکی نیست!
۴۰	۲- دو حجاب بزرگ: کثرت نعمت و عادت به آن
۴۱	۳- هدایت و ضلالت در قرآن
۴۱	اشاره
۴۱	معنای هدایت و ضلالت
۴۳	فصل دوم اولین مثال: مثال منافقان
۴۳	اشاره

- ۴۳ شرح و تفسیر آیه شریفه
- ۴۴ پیام‌های آیه
- ۴۴ ۱- اقسام منافقان
- ۴۴ ۲- صورت‌های نفاق
- ۴۵ ۳- نشانه‌های نفاق
- ۴۵ ۴- تاریخچه منافقان
- ۴۵ اشاره
- ۴۶ چهره منافقان در قرآن
- ۴۶ خطر منافقان از دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۴۷ ۵- تعبیر به «نار» در قرآن
- ۴۷ ۶- «نور» و «ظلمات»
- ۴۸ ۷- تفسیر آیه ۱۸ «صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»
- ۴۹ ۸- منشأ «نفاق»
- ۵۱ فصل سوم: دومین مثال: تشبیهی دیگر برای منافقین
- ۵۱ اشاره
- ۵۱ تنوع مثالهای قرآن
- ۵۳ شرح و تفسیر آیات
- ۵۴ پیامهای آیه
- ۵۴ ۱- چگونگی ایجاد برق و صاعقه
- ۵۴ ۲- تفاوت این دو مَثَل
- ۵۵ ۳- جهان منافق یا نفاق جهانی
- ۵۵ ۴- پیدایش منافقان در اسلام
- ۵۶ مراحل مبارزات دشمنان اسلام با اسلام
- ۵۶ اشاره

- اول- استهزا و شوخی گرفتن دین ۵۶
- دوم- نسبت «سحر» و «شعر» ۵۷
- سوم- محاصره اقتصادی و قطع ارتباطات ۵۷
- چهارم- نقشه سوء قصد به جان پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۸
- پنجم- جنگهای متوالی با مسلمانان ۵۸
- ششم- توسل به خطرناکترین سلاح: «نفاق» ۵۹
- نتایج مثلها ۶۰
- سعید بن جبیر به هنگام مرگ ۶۱
- فصل چهارم سومین مثال: قساوت قلب ۶۲
- اشاره ۶۲
- داستان گاو بنی اسرائیل ۶۳
- شرح و تفسیر آیه شریفه ۶۴
- قلب مصنوعی آینه‌ای برای عظمت قلب انسان ۶۵
- تعبیر قرآن از دل‌های بنی اسرائیل: «سخت‌تر از سنگ» ۶۶
- تسبیح تمام موجودات جهان ۶۷
- قساوت ۶۷
- علم و عاطفه وجه تمایز انسان از حیوان ۶۸
- دنیای بی عاطفه‌ها ۶۸
- دین و مذهب، تقویت کننده عواطف ۶۹
- عوامل قساوت در قرآن ۷۰
- قساوت در روایات اسلامی ۷۰
- فصل پنجم چهارمین مثال: مثال کفار ۷۳
- اشاره ۷۳
- مانع بزرگ در دعوت پیامبران: «تقلید کورکورانه» ۷۳

۷۴	شرح و تفسیر آیه شریفه ۱۷۱ سوره بقره
۷۵	پیام‌های آیه
۷۶	تقلید در قرآن
۷۶	اشاره
۷۶	اقسام تقلید
۷۷	فصل ششم: پنجمین مثال: انفاق
۷۷	اشاره
۷۸	راه‌های درمان فقر
۷۸	راه حلّ اسلام
۷۹	«انفاق» راهی برای فقرزدایی
۸۰	پیام‌های آیه
۸۰	۱- منظور از «فی سبیل اللّٰه»
۸۱	۲- منظور از «حبه» در آیه شریفه
۸۲	۳- منظور از «یُضَاعَفُ» در آیه شریفه
۸۲	اشاره
۸۲	عالی‌ترین نمونه انفاق در قرآن
۸۴	۴- بررسی «مشتبه» در آیه انفاق
۸۴	اشاره
۸۶	پرورش مال انفاق شده در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله
۸۷	«انفاق» در تعبیرات زیبای قرآن
۸۹	فصل هفتم: ششمین مثال: انفاق‌های همراه با اذیت و آزار
۸۹	اشاره
۸۹	شرح و تفسیر آیه
۹۱	پیام‌های آیه

۹۲	سیره امامان در انفاق و بخشش
۹۳	صدقه بازدارنده مرگ‌های بد
۹۴	فصل هشتم: هفتمین مثال: «انفاق» های شایسته
۹۴	اشاره
۹۴	شرح و تفسیر آیه
۹۵	پیام‌های آیه
۹۷	راه‌های انفاق و کمک به دیگران
۹۸	زهی سعادت که نصیب انسان شده است!
۹۹	آداب انفاق
۱۰۲	فصل نهم: هشتمین مثال: عاقبت امور
۱۰۲	اشاره
۱۰۳	مفسران در تفسیر آیه مثل اقوالی دارند:
۱۰۵	عاقبت این شخص ختم به شر شد!
۱۰۶	پیام آیه مَثَل: «احباط و تکفیر»
۱۰۶	استدلالی بر وجود احباط و تکفیر
۱۰۷	فصل دهم: نهمین مثال: رباخواران
۱۰۷	اشاره
۱۰۷	رابطه این آیه با آیات قبل
۱۰۸	شرح و تفسیر
۱۰۹	پیام‌های آیه
۱۰۹	۱- مجازات رباخواران در دنیا و آخرت
۱۱۰	۲- تناسب جرم‌ها و مجازات‌ها
۱۱۰	فلسفه تحریم ربا
۱۱۱	رابطه «اخلاق» و «اقتصاد» در اسلام

- ۱۱۲ اسوه اخلاق در ارزش‌های اخلاقی
- ۱۱۳ علی علیه السلام و هدیه شبانه
- ۱۱۴ مباحث تکمیلی آیه
- ۱۱۴ ۱- رباخواری در عصر ما
- ۱۱۵ ۲- آیا فعالیت بانکها بدون رباخواری ممکن است؟
- ۱۱۶ ۳- حکم سپرده‌ها و وام‌ها
- ۱۱۷ ۴- آیاتی دیگر درباره ربا
- ۱۱۸ فصل یازدهم دهمین مثال: خلقت شگرف حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۸ شرح و تفسیر
- ۱۱۸ قدرت خداوند در کلام امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۱۹ داستان پیدایش انسان
- ۱۱۹ درباره پیدایش انسان دو نظریه عمده وجود دارد:
- ۱۲۰ نظر قرآن درباره پیدایش انسان
- ۱۲۰ فصل دوازدهم یازدهمین مثال: انفاق‌های کفّار
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۱ شرح و تفسیر
- ۱۲۱ پیام‌های آیه
- ۱۲۱ ۱- منظور از انفاق در آیه مَثَل
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۵ عبرت بگیرید
- ۱۲۵ فصل سیزدهم دوازدهمین مثال: مثال کفر و ایمان
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۶ شأن نزول آیه

- ۱۲۶ «حیات و زندگی» چیست؟
- ۱۲۷ اقسام حیات و زندگی
- ۱۲۸ منظور از حیات در آیه مثل
- ۱۲۸ چرا عرب جاهلی را مرده می‌پندارند؟
- ۱۲۹ آثار و برکات نور
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ نور فرقان
- ۱۳۰ تقوا ثمره روزه و فرقان میوه تقوا
- ۱۳۰ زیبا جلوه کردن اعمال زشت در نظر کفار
- ۱۳۰ فصل چهاردهم: سیزدهمین مثال: شرح صدر
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۱ شرح و تفسیر
- ۱۳۱ پیام‌های آیه
- ۱۳۱ ۱- هدایت و ضلالت به دست خداست
- ۱۳۲ ۲- اعجاز علمی قرآن در آیه مَثَل
- ۱۳۳ ۳- شرح صدر
- ۱۳۳ پیامبر صلی الله علیه و آله و همسایه یهودی
- ۱۳۴ فصل پانزدهم: چهاردهمین مثال: مبدأ و معاد
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۵ جسمانی و روحانی بودن معاد
- ۱۳۶ شرح و تفسیر آیه
- ۱۳۷ میوه‌های مختلف از آب و هوا و زمین واحد!
- ۱۳۸ آثار معاد
- ۱۳۸ فصل شانزدهم: پانزدهمین مثال: بلد طیب

- ۱۳۸ اشاره
- ۱۳۹ شرح و تفسیر مثال پانزدهم
- ۱۴۰ این مثل برای چه کسانی است؟
- ۱۴۰ پیام‌های آیه
- ۱۴۰ ۱- فاعلیت فاعل و قابلیت هر دو لازم است!
- ۱۴۰ ۲- قرآن و وحی برای کفار نتیجه معکوس می‌دهد!
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۱ مردم سه دسته‌اند
- ۱۴۲ قابلیت، اکتسابی یا جبری؟
- ۱۴۳ فصل هفدهم: شانزدهمین مثال: عالم منحرف
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۴ شأن نزول آیه
- ۱۴۴ شرح و تفسیر
- ۱۴۶ پیام آیه خطر دانشمندان منحرف
- ۱۴۷ عالم و دانشمند دینی از دیدگاه امام حسن عسگری علیه السلام
- ۱۴۸ فصل هجدهم: هفدهمین مثال: مسجد ضرار
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۹ شرح و تفسیر
- ۱۵۰ ابو عامر نصرانی، دشمن کینه توز اسلام
- ۱۵۱ فرمان تخریب مسجد ضرار
- ۱۵۱ پیامهای آیه
- ۱۵۲ فصل نوزدهم: هجدهمین مثال: زندگی زودگذر دنیا
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۲ شرح و تفسیر

- ۱۵۴ فلسفه مثل
- ۱۵۵ پیام‌های آیه
- ۱۵۷ فصل بیستم: نوزدهمین مثال: مَثَل کافر و مؤمن
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۷ شرح حال کافران
- ۱۵۸ شرح حال مؤمنان
- ۱۵۸ شرح و تفسیر آیه مثل
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۹ چشم، یکی از بزرگترین آیات الهی
- ۱۶۰ گوش آیت دیگر خداوند
- ۱۶۰ کفار فاقد ابزار شناخت هستند
- ۱۶۱ چگونه حجاب‌ها را از خود برهانیم؟
- ۱۶۱ علامتهای مؤمن
- ۱۶۲ فصل بیست و یکم: بیستمین مثال: توَسَّل به ما سوی اللّٰه
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۳ برق آسمانی و ابرهای باران‌زا
- ۱۶۳ چگونه «برق» آسمان سبب نزول باران می‌شود؟
- ۱۶۳ «رعد آسمانی» نشانه‌ای از عظمت خدا
- ۱۶۴ شرح و تفسیر آیه مثل
- ۱۶۶ پیام‌های آیه
- ۱۶۶ ۱- آیا توسل به معصومان علیهم السلام شرک نیست؟
- ۱۶۷ ۲- اشکال مختلف بت‌پرستی.
- ۱۶۸ دعا از دیدگاه قرآن و روایات
- ۱۶۸ دعا برترین عبادت

۱۶۹	دعا در آئینه روایات
۱۷۰	راز اهمیت دعا در اسلام
۱۷۱	رابطه «دعا» و «تربیت»
۱۷۳	موانع و شرایط استجاب دعا
۱۷۶	اجابت برخی از دعاها به مصلحت انسان نیست!
۱۷۷	دو سؤال مهم درباره دعا
۱۷۸	فصل بیست و دوم: بیست و یکمین مثال: مثال حق و باطل
۱۷۸	اشاره
۱۷۹	شرح و تفسیر
۱۸۰	پیام‌های آیه
۱۸۰	اشاره
۱۸۰	۱- تعریف حق و باطل
۱۸۰	۲- نشانه‌های حق و باطل
۱۸۱	۳- وسعت حق و باطل
۱۸۱	۴- سرانجام مبارزه حق و باطل
۱۸۱	۵- مبارزه حق و باطل همیشگی است
۱۸۲	۶- چگونگی پیدایش باطل
۱۸۲	حق و باطل از نگاه آیات و روایات
۱۸۳	مصادیق حق چیست و کیست؟
۱۸۳	عمر کوتاه «باطل» و دولت پایدار «حق»
۱۸۴	حق تلخ و باطل شیرین است!
۱۸۵	باطل همواره در لباس حق جلوه می‌کند
۱۸۵	علی علیه السلام محور حق
۱۸۶	فصل بیست و سوم: بیست و دومین مثال: تقوا برات بهشت

۱۸۶ اشاره
۱۸۶ شرح و تفسیر آیه
۱۸۷ مراحل چهارگانه قبل از ولادت
۱۸۷ عجایی از عالم جنین
۱۸۸ مراحل چهارگانه کمال انسان
۱۸۹ شرح و تفسیر آیه مثل
۱۹۰ پیام مهم آیه
۱۹۰ فصل بیست و چهارم: بیست و سومین مثال: اعمال کافران
۱۹۰ اشاره
۱۹۱ ارتباط آیه مَثَل با آیات قبل
۱۹۱ شرح و تفسیر:
۱۹۲ فواید خاکستر
۱۹۲ پیام‌های آیه
۱۹۲ ۱- ایمان شرط صحت اعمال:
۱۹۲ اشاره
۱۹۴ چرا ایمان و ولایت شرط صحت اعمال است؟
۱۹۵ ۲- دومین پیام این است که آدم‌های بی‌ایمان، انگیزه‌های معنوی ندارند؛
۱۹۵ إحباط در قرآن
۱۹۶ حبط در جهان طبیعت
۱۹۷ فصل بیست و پنجم: بیست و چهارمین و بیست و پنجمین مثال: کلمه «طَّيِّبَه» و «خَبِيثَه»
۱۹۷ اشاره
۱۹۸ ارتباط آیات مَثَل با آیات پیشین
۱۹۸ شرح و تفسیر
۲۰۰ نکته مهم خداشناسی

- ۲۰۱ «کلمه طیبیه» چیست؟
- ۲۰۲ کلمه طیبیه‌ای از امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۲۰۳ فصل بیست و ششم: بیست و ششمین مثال: مثال والایی برای خداوند
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۵ ارتباط آیه مَثَل با آیات قبل
- ۲۰۵ چرا عرب جاهلیت دختران خود را می‌کشت؟
- ۲۰۶ دختر دسته گل است
- ۲۰۷ فصل بیست و هفتم: بیست و هفتمین مثال: بت‌پرستان و خداپرستان
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۸ ارتباط آیه مثل با آیات قبل
- ۲۰۸ انگیزه پرستش
- ۲۰۹ پیام‌های آیه
- ۲۰۹ ۱- برده‌داری در اسلام
- ۲۱۱ ۲- بردگی‌های مدرن
- ۲۱۱ حضرت یوسف علیه السلام انسانی آزاده
- ۲۱۲ علی علیه السلام آزادمردی دیگر
- ۲۱۳ فصل بیست و هشتم: بیست و هشتمین مثال: مشرک و مؤمن
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۳ شرح و تفسیر
- ۲۱۵ پیام آیه: شرک و بت‌پرستی در قرن بیستم
- ۲۱۸ فصل بیست و نهم: بیست و نهمین مثال: تازه‌مسلمانان سست ایمان
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ شرح و تفسیر
- ۲۱۹ پیام‌های آیه شریفه

- ۲۲۰ اهمیت وفای به عهد و پیمان
- ۲۲۱ فصل سی ام: سی‌امین مثال: کفران نعمت
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ شرح و تفسیر
- ۲۲۳ پیام‌های آیه
- ۲۲۴ ۱- عذابها و ناملایمات نتیجه کار خود ماست
- ۲۲۴ ۲- آیا «قریه» در مَثَل وجود خارجی داشته است؟
- ۲۲۶ پیشگفتار
- ۲۲۷ مثال سی و یکم: مثال‌های کافران
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ دورنمای بحث
- ۲۲۷ شرح و تفسیر
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ حجاب مستور چیست؟
- ۲۲۹ مسحور یعنی چه؟
- ۲۲۹ اسلحه منکران خدا
- ۲۳۰ واقعیت‌های نهفته در برجسب‌ها
- ۲۳۱ چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شاعر می‌خواندند؟
- ۲۳۱ پیام تربیتی آیات مذکور
- ۲۳۱ مثال سی و دوم: مستکبران و مستضعفان
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ دورنمای بحث
- ۲۳۳ ارتباط آیات مثل با آیات پیشین
- ۲۳۳ شکستن ارزش‌های کاذب از اهداف انبیاست

- ۲۳۵ شرح و تفسیر آیه مثل
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۶ مرض غرور را از دو راه می‌توان درمان کرد:
- ۲۳۷ عاقبت انسان مغرور
- ۲۳۹ عبرت بگیرید!
- ۲۴۰ پیام‌های آیه:
- ۲۴۰ ۱ زمان تأثیر توبه
- ۲۴۲ ۲ بی اعتباری دنیا
- ۲۴۳ ۳ دقت در انتخاب دوست
- ۲۴۴ ۴ ولی مؤمنان کیست؟
- ۲۴۶ مثال سی و سوم: زندگی دنیا
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۶ دورنمای بحث
- ۲۴۶ شرح و تفسیر
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ زندگی دنیا به چه چیز تشبیه شده است؟
- ۲۴۸ تفاوت این آیه و آیه ۲۴ سوره یونس
- ۲۴۹ پیام‌های آیه:
- ۲۴۹ ۱ تنوع گیاهان نشانه قدرت الهی
- ۲۵۰ ۲ «باقیات صالحات» چیست؟
- ۲۵۱ مباحث تکمیلی:
- ۲۵۱ ۱ زندگی دنیا چیست؟
- ۲۵۲ ۲ دنیا از دیدگاه روایات
- ۲۵۶ ۳ این همه روایات در مذمت دنیا چرا؟

- ۲۵۶ تحلیل روایات
- ۲۵۷ مثال سی و چهارم: تنوع مثال‌های قرآن
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۷ دور نمای بحث
- ۲۵۷ آیا آیه فوق از امثال القرآن است؟
- ۲۵۸ شرح و تفسیر
- ۲۵۹ پیام‌های آیه
- ۲۵۹ ۱ تنوع مثال‌های قرآن
- ۲۶۱ ۲ ممنوعیت جدال
- ۲۶۲ مثال سی و پنجم: توحید و شرک
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۲ دور نمای بحث
- ۲۶۲ شرح و تفسیر
- ۲۶۳ پیام‌های آیه
- ۲۶۳ ۱ منظور از پرندگان گوشتخوار، هوی و هوس است.
- ۲۶۳ ۲ منظور از «ریح» در آیه، شیطان سرکش است.
- ۲۶۳ ۳ مشرک آرامش ندارد.
- ۲۶۴ ۴ مشرک از خود اراده‌ای ندارد.
- ۲۶۴ اهمیت توحید
- ۲۶۷ مثال سی و ششم: بت پرستی
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۷ دور نمای بحث
- ۲۶۷ ماهیت بت پرستی
- ۲۶۹ روش‌های مبارزه با بت پرستی

- ۲۷۰ شرح و تفسیر آیه مثل
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۱ ۱- آیا در آیه مثل تشبیهی وجود دارد؟
- ۲۷۲ ۲- آیا مگس موجود کوچکی است؟
- ۲۷۲ پلی به سوی توحید در ماه توحید
- ۲۷۳ مثال سی و هفتم: ذات بی‌مانند خدا
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۳ دورنمای بحث
- ۲۷۳ این آیه مشتمل بر دو مثال است
- ۲۷۴ آیا مثال زدن برای ذات خداوند جایز است؟
- ۲۷۵ شرح و تفسیر
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۵ ۱- اثر هدایت
- ۲۷۵ ۲- اثر تربیت
- ۲۷۶ ۳- ایجاد قدرت و حرکت
- ۲۷۶ ۴- رفع موانع حیات
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۸ چیزهایی که به نور تشبیه شده است
- ۲۷۹ چراغ در طول تاریخ
- ۲۸۰ شرح و تفسیر
- ۲۸۱ پیام‌های آیه
- ۲۸۱ منظور از نور خدا چیست؟
- ۲۸۲ ۲ منظور از «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» چیست؟
- ۲۸۲ اشاره

- ۲۸۳ چگونه ایمان خود را تقویت کنیم؟
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۴ ۱- آشنایی با قرآن
- ۲۸۴ ۲- دقت در اسرار آفرینش
- ۲۸۴ ۳- تقوی و پرهیز کاری
- ۲۸۵ ۴- توسلات و دعا
- ۲۸۵ مباحث تکمیلی
- ۲۸۵ تفسیرهای مختلف برای یک آیه!
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۷ الف- تفسیر فلسفی آیه نور
- ۲۸۷ ب- تفسیر روایی آیه نور
- ۲۸۸ مثال سی و هشتم: سراب زندگی
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ دور نمای بحث
- ۲۸۸ شرح و تفسیر
- ۲۹۱ پیام‌های آیه
- ۲۹۱ ۱ آیا این مثل برای دنیای کفار است، یا برای آخرت آنها؟
- ۲۹۲ ۲ اسلام، دین کیفیت است نه کمیت
- ۲۹۳ مثال سی و نهم: اعمال مشرکان
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۳ دور نمای بحث
- ۲۹۳ شرح و تفسیر
- ۲۹۴ پیام‌های آیه
- ۲۹۴ ۱ چرا اعمال کافران؟

- ۲۹۵ «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» اشاره به چیست؟
- ۲۹۵ جبر یا اختیار؟
- ۲۹۶ مباحث تکمیلی
- ۲۹۶ ۱ جلوه‌هایی از نور ایمان
- ۲۹۸ ۲ نشانه ایمان
- ۲۹۸ مثال چهلیم: پست‌ترین انسان‌ها
- ۲۹۸ اشاره
- ۲۹۸ دورنمای بحث
- ۲۹۸ شرح و تفسیر
- ۳۰۳ پیام آیه
- ۳۰۳ عزّت در سایه ایمان
- ۳۰۳ مثال چهل و یکم: تکیه بر غیر خدا
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ دورنمای بحث
- ۳۰۴ اهمّیت توحید
- ۳۰۴ شرح و تفسیر
- ۳۰۵ پیام‌های آیه:
- ۳۰۵ ۱ بت پرستی‌های جدید!
- ۳۰۵ ۲ تار عنکبوت یکی از آیات بزرگ الهی
- ۳۰۶ ۳ فلسفه مثال به حیوانی ضعیف
- ۳۰۷ ۴ ارزش علم و دانش
- ۳۰۷ مباحث تکمیلی
- ۳۰۷ از تاریخ عبرت بگیریم
- ۳۰۸ آیا تکیه بر غیر خدا، تکیه بر تار عنکبوت نیست؟

- مثال چهل و دوم: توحید مالکیت ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
- دورنمای بحث ۳۰۹
- شاخه‌های توحید ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
- ۱ توحید ذات ۳۰۹
- ۲ توحید صفات ۳۱۰
- ۳ توحید افعالی ۳۱۰
- ۴ توحید حاکمیت ۳۱۰
- ۵ توحید مالکیت ۳۱۱
- شرح و تفسیر ۳۱۱
- پیام‌های آیه ۳۱۲
- بحث تکمیلی ۳۱۳
- برده داری از دیدگاه اسلام ۳۱۳
- مثال چهل و سوم: پیروزی اقلیت و شکست اکثریت ۳۱۵
- اشاره ۳۱۵
- دورنمای بحث ۳۱۶
- شرح و تفسیر ۳۱۶
- پیام‌های آیات هیجده گانه ۳۱۹
- اشاره ۳۱۹
- ۱ از کمی نفرات نترسید ۳۱۹
- ۲ اتحاد رمز پیروزی ۳۱۹
- ۳ برنامه‌ریزی در کارهای تبلیغی ۳۱۹
- مثال چهل و چهارم: شرک و توحید ۳۲۰

- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۰ دور نمای بحث
- ۳۲۰ توحید خمیرمایه اصول و فروع دین
- ۳۲۱ شرح و تفسیر
- ۳۲۳ پیام‌های آیه
- ۳۲۳ ۱ وحدت مبدأ تصمیم‌گیری‌ها
- ۳۲۳ اشاره
- ۳۲۳ علی علیه السلام مصداق کامل آیه مثل
- ۳۲۵ مثال چهل و پنجم: عیسای مسیح علیه السلام
- ۳۲۵ اشاره
- ۳۲۶ دور نمای بحث
- ۳۲۶ معنای «مثال» در استعمالات قرآن
- ۳۲۷ آیا آیه مورد بحث جزء امثال القرآن است؟
- ۳۲۸ پیام آیه
- ۳۲۸ غوغاسالاری نشانه جاهلیت
- ۳۲۹ مثال چهل و ششم: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۲۹ اشاره
- ۳۲۹ دور نمای بحث
- ۳۲۹ شأن نزول آیه مثل
- ۳۳۱ توصیف اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در تورات
- ۳۳۳ علی علیه السلام نمونه کامل ویژگی‌های پنجگانه
- ۳۳۴ مثل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در انجیل
- ۳۳۵ پیام‌های آیه:
- ۳۳۵ ۱ اسلام دین جهانی است.

- ۳۳۷ ۲ مثال مذکور شامل همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شود!
- ۳۳۸ مثال چهل و هفتم: غیبت
- ۳۳۸ اشاره
- ۳۳۸ دور نمای بحث
- ۳۳۸ معرفی اجمالی سوره حجرات
- ۳۳۹ شرح و تفسیر
- ۳۴۲ پیام آیه
- ۳۴۲ قبح و زشتی فوق العاده غیبت
- ۳۴۲ مباحث تکمیلی
- ۳۴۲ ۱ سرانجام غیبت کننده
- ۳۴۳ ۲ خود مان را فریب ندهیم!
- ۳۴۳ ۳ غیبت در لباس تقدس!
- ۳۴۳ مثال چهل و هشتم: نزدیکی خدا به انسان
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۳ دور نمای بحث
- ۳۴۴ سیری در آیات قبل از آیه مثل
- ۳۴۶ شرح و تفسیر آیه مثل
- ۳۴۷ پیام آیه
- ۳۴۷ آثار ایمان به نزدیکی خداوند
- ۳۴۷ مباحث تکمیلی
- ۳۴۷ ۱ مثال‌های دیگری در مورد نزدیکی خدا به انسان
- ۳۴۷ ۲ سخنی از امام کاظم علیه السلام
- ۳۴۸ مثال چهل و نهم: مثالی دیگر برای زندگی دنیا
- ۳۴۸ اشاره

۳۴۸	دور نمای بحث
۳۴۸	شرح و تفسیر
۳۵۰	پیام‌های آیه
۳۵۰	۱ دنیا فریبنده، گذرا و ناپایدار است.
۳۵۱	۲ هدف از آفرینش
۳۵۱	مثال پنجاهم و پنجاه و یکم: یهود
۳۵۱	اشاره
۳۵۲	دور نمای بحث
۳۵۲	تاریخ یهود در مدینه
۳۵۳	شأن نزول آیات فوق
۳۵۳	شرح و تفسیر
۳۵۵	پیام‌های آیه
۳۵۵	۱ دشمنان اسلام قدرتمند نیستند!
۳۵۵	۲ سرچشمه اختلاف جهل و نادانی است.
۳۵۵	۳ تکیه بر منافقان خطاست!
۳۵۶	۴ تاریخ گذشتگان چراغ راه آیندگان
۳۵۶	۵ شیطان و منافقین در یک مسیر حرکت می‌کنند!
۳۵۶	مثال پنجاه و دوم: جاذبه فوق العاده قرآن
۳۵۶	اشاره
۳۵۶	دورنمای بحث
۳۵۷	جاذبه شگفت‌انگیز قرآن
۳۵۷	شرح و تفسیر
۳۵۹	پیام آیه
۳۵۹	هیبت و عظمت قرآن

- ۳۵۹ مثال پنجاه و سوم: عالمان بی عمل
- ۳۵۹ اشاره
- ۳۵۹ دور نمای بحث
- ۳۶۰ شأن نزول
- ۳۶۰ شرح و تفسیر
- ۳۶۱ پیام‌های آیه
- ۳۶۱ ۱ «حُمَّلُوا ... ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوا» ضرب المثلی عام و فراگیر!
- ۳۶۱ ۲ چرا «حمار»؟
- ۳۶۱ ۳ نکته تعبیر به «اسفار» نه «کتاب»
- ۳۶۲ ۴ هدایت، قابلیت لازم دارد.
- ۳۶۲ ۵ آیه مثل شامل هر عالم بی عملی می‌گردد!
- ۳۶۳ ترسیم چهره عالمان بی عمل در روایات
- ۳۶۳ مثال پنجاه و چهارم: ویژگی‌های منافقان
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۴ دور نمای بحث
- ۳۶۴ اوصاف منافقین
- ۳۶۴ شرح و تفسیر
- ۳۶۷ پیام آیه
- ۳۶۷ معیار سنجش نفاق
- ۳۶۷ مباحث تکمیلی
- ۳۶۷ ۱ منافق کیست؟
- ۳۶۸ ۲ خطرات منافقین
- ۳۶۸ اشاره
- ۳۶۹ الف: داستان إفک!

- ب: کار شکنی منافقین در حدیثیه ۳۶۹
- ج: ترور نافر جام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توسط منافقان! ۳۷۰
- د: اجتماع منافقان در سقیفه! ۳۷۰
- مثال پنجاه و پنجم: میزان، ضابطه است نه رابطه! ۳۷۱
- اشاره ۳۷۱
- دور نمای بحث ۳۷۱
- بررسی اجمالی سوره تحریم ۳۷۲
- اشاره ۳۷۲
- داستان تحریم ۳۷۲
- شرح و تفسیر ۳۷۳
- پیام آیه ۳۷۴
- معیارِ نجات، عمل صالح است. ۳۷۴
- مثال پنجاه و ششم: استقامت همسر فرعون ۳۷۶
- اشاره ۳۷۶
- دور نمای بحث ۳۷۶
- شرح و تفسیر ۳۷۶
- پیام‌های آیه ۳۷۸
- ۱ استقلال فکری ۳۷۸
- چرا آسیه تقیه نکرد؟ ۳۷۸
- ۳ شکنجه عامل تکامل یا وسیله شکست! ۳۷۹
- اشاره ۳۷۹
- قصه ایمان آوردن آسیه ۳۷۹
- مثال پنجاه و هفتم: مریم بنت عمران ۳۸۱
- اشاره ۳۸۱

- ۳۸۱ دور نمای بحث
- ۳۸۱ شرح و تفسیر
- ۳۸۲ تفاوت این مثال با مثال‌های قبل
- ۳۸۴ پیام‌های آیه
- ۳۸۴ ۱ عفت سرمایه‌ای بس بزرگ
- ۳۸۴ اراده، عامل اصلی افعال و کردار!
- ۳۸۵ مثال پنجاه و هشتم: تصویری از مؤمنان و کافران
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۵ دور نمای بحث
- ۳۸۵ نگاهی به آیات قبل از آیه مثل
- ۳۸۶ شرح و تفسیر
- ۳۸۶ اشاره
- ۳۸۷ مشکلات و معایب حرکت خزندگان
- ۳۸۸ پیام آیه
- ۳۸۸ ایمان سرچشمه همه خوبی‌ها
- ۳۸۸ مؤمن کیست؟
- ۳۸۸ مراتب ایمان!
- ۳۸۹ مثال پنجاه و نهم: افراد بخیل
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۹۰ دور نمای بحث
- ۳۹۰ شرح و تفسیر
- ۳۹۳ پیام‌های آیات فوق
- ۳۹۳ ۱ انحصار طلبی بلایی خطرناک!
- ۳۹۴ ۲ هدف از بلاها و عذابها

- ۳۹۴ ۳ رابطه «گناه» و «قطع روزی»
- ۳۹۴ ۴ لجاجت یا باز گشت؟
- ۳۹۵ رابطه «تسبیح» و «توبه»
- ۳۹۶ مثال شصتم: موضع‌گیری در مقابل سخن حق
- ۳۹۶ اشاره
- ۳۹۶ دورنمای بحث
- ۳۹۶ شرح و تفسیر
- ۳۹۸ پیامهای آیه
- ۳۹۹ ۱ قرآن «ذکر» و پیامبر «تذکر دهنده» است
- ۴۰۰ ۲ ندای حق را باید گوش داد!
- ۴۰۰ ۳ اسباب تذکر
- ۴۰۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مثالهای زیبای قرآن: (امثال القرآن)

مشخصات کتاب

- سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
 عنوان و نام پدیدآور: مثالهای زیبای قرآن: (امثال القرآن) / مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژادی.
 مشخصات نشر: قم: نسل جوان، ۱۳۷۸ -
 مشخصات ظاهری: ج.
 شابک: دوره ۹۶۴-۶۲۷۵-۲۲-۲: ؛ ۱۴۰۰۰ ریال. ج. ۱. ۹۶۴-۶۲۷۵-۰۷-۹: ؛ ۳۳۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ چهارم)؛ ج. ۲۹۶۴-۶۲۷۵-۴-۲۱:
 یادداشت: ج. ۱ (چاپ چهارم: ۱۳۸۶).
 یادداشت: ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۸).
 یادداشت: کتابنامه.
 موضوع: قرآن — امثال
 شناسه افزوده: علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ -، گردآورنده
 رده بندی کنگره: BP۸۴/۴ م۷ ۲ ۱۳۷۸
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۷۷-۷۸

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمین، و الصلوة و السلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین، لا- سیما افضلهم خاتم النبیین، و علی آله الطاهرین المعصومین المنتجبین.
 پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه معروف شعبانیه، ماه مبارک رمضان را ماه رحمت، ماه مغفرت و ماه برکت شمرده است.
 «۱»
 ماه رحمت است، زیرا ماهی است که اعمال عادی انسان، همچون خواب و تنفس، ثواب عبادت را دارد تا چه رسد به عبادات و طاعات و نیکی‌های او.
 ماه مغفرت و آمرزش است؛ چرا که دریای لطف و بخشش پروردگار در این ماه مواج است، درهای بهشت برین باز، و درهای دوزخ بسته، و شیاطین در غل و زنجیرند، در هر شب از شبهای این ماه - طبق روایتی - هفتاد هزار نفر بخشوده می‌شوند، و در شب قدر به تعداد همه کسانی که در این ماه مورد بخشش قرار گرفته‌اند بخشوده خواهند شد؛ مگر کسانی که میان آنان و برادر دینی‌شان کینه و عداوتی باشد، که تا صلح نکنند مورد عفو الهی واقع نمی‌شوند! «۲»

(۱) - وسایل الشیعه، جلد ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، روایت ۲۰.

(۲) - وسایل الشیعه، جلد ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، روایت ۲۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸

ماه برکت است؛ چرا که انواع نعمت‌ها و مواهب معنوی الهی، همچون باران رحمت بر انسانها نازل می‌گردد، که از همه مهمتر نزول قرآن مجید- این مائده بزرگ آسمانی- در این ماه است، خوشا به حال آنان که آن را با اندیشه و تدبّر می‌خوانند و از زلال معارف سیراب می‌شوند، از دریای بیکران تعالیم آن گوهرها بر می‌گیرند و از بوستان اندرزها و حکمت‌هایش گلها می‌چینند. بعضی از کشورهای اسلامی؛ به ویژه ایران اسلامی، در ماه مبارک رمضان با عطر روح‌افزای تبلیغ معارف الهی خوشبو می‌شود. مردم با بار یافتن به میهمانی پروردگار عالم، تشنه معرفت الهی و پذیرای مبلغان عاشق و عارف می‌شوند و در هر کوچه و خیابان جلسات آموزش، تلاوت و تفسیر قرآن، بیان معارف الهی، احکام اسلامی و توسّل به اهل بیت علیهم السلام برگزار می‌گردد. از جمله این جلسات پرفیض و برکت، جلسه تفسیر قرآن مرجع عالیقدر جهان تشیع، مفسّر قرآن و ذاکر اهل بیت علیهم السلام حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی- مدظله- است که معظّم له با بیان شیوا و نافذ خویش، جرعه‌هایی از چشمه زلال و صاف معارف قرآن مجید را به شیفتگان و تشنگان این کتاب هدایت می‌نوشاند.

موضوع تفسیر آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی، در ماه مبارک رمضان سال ۱۴۱۸ و ۱۴۱۹ هـ ق «مثال‌های قرآنی» بود که در عین سادگی، از جمله مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مفاهیم قرآنی محسوب می‌شود. با توجه به تازگی موضوع و روانی بیان این مفسّر عالیقدر و غنای مطالب تفسیر، بر آن شدم تا به تنظیم مطالب معظّم له در این جلسات و تدوین آن پردازم و با کسب اجازه از محضر آن بزرگوار به نشر آن پردازم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹

مجموعه حاضر که صورت تنظیم‌شده و مدوّن فرموده‌های معظّم له است، به شیفتگان معارف الهی و قرآنی تقدیم می‌گردد. یادآوری چند نکته را لازم می‌دانم:

۱- شاید بعضی از خوانندگان عزیز تصوّر کنند که آیات «امثال القرآن» در تفسیر نمونه به اندازه کافی تفسیر شده است؛ اما با مطالعه این کتاب روشن می‌شود که استاد معظّم در این مباحث به حقایق تازه و نکات بدیعی دست یافته که این بحث قرآنی را بسیار آموزنده‌تر و پربارتر ساخته است و هرگز تفسیر نمونه، با تمام مزایایش، ما را از این مباحث بی‌نیاز نمی‌کند.

۲- استاد بزرگوار، آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی- زید عزّه- نقل می‌کردند:

وقتی که به تألیف «تفسیر نمونه» اقدام کرده بودند، بعضی اعتراض می‌کردند که با وجود تفسیر «مجمع البیان» ضرورتی به تفسیر جدید نیست؛ ولی گذشت زمان و ارائه کتابهای جدید تفسیر قرآن؛ مانند تفسیر شریف «المیزان» و «نمونه»، نشان داده است که مردم بیش از پیش به برداشتهای تازه‌ای از کتاب وحی الهی محتاجند.

به مصداق این فرموده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که: «لَا تَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَلَا يُخْلَقُ عَنْ كَثْرَةِ رَدِّ وَلَا تُنْقَضُ عَجَائِبُهُ؛ علماء و دانشمندان هرگز از قرآن سیر نمی‌شوند و قرآن هرگز بر اثر تکرار کهنه نمی‌گردد و مطالب تازه و نو آن تمام نمی‌شود». «۱» در هر عصر و زمانی مفسّران فرهیخته، موظّفند با بهره‌گیری از علوم و اکتشافات جدید، بهره‌های تازه‌ای از قرآن بگیرند، چنانکه گفته‌اند: «کم ترک الأول للآخر».

(۱)- مجمع البیان، جلد اول، صفحه شانزدهم، الفنّ السادس.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰

۳- با قبول کاستیهایی در امر تنظیم مطالب، دست یاری به سوی شما خوانندگان فاضل دراز می‌کنم و انتقادات و پیشنهادهای ارزنده شما را با آغوش باز می‌پذیرم.

خداوندا! ما را با قرآن زنده بدار،

با قرآن بمیران،

و با قرآن محشور بفرما،

آمین یا رب العالمین.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

حوزه علمیه قم

ابوالقاسم علیان نژادی

۱۸/۱۲/۱۳۷۶، مطابق با یازدهم ذیقعده،

روز ولادت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱

فصل اول تحلیلی پیرامون مثالهای قرآن

اهمیت قرآن و ماه رمضان

ماه رمضان که ماه نزول قرآن است، پیوند مستحکمی با قرآن دارد. به منظور نشان دادن این پیوند به بررسی اجمالی آیاتی چند از کلام الله مجید می‌پردازیم:

خداوند در آیه ۱۸۳ سوره بقره، حکم و جوب روزه را بیان می‌کند و برای بیان اهمیت آن، شمول روزه را مطرح کرده، می‌فرماید: «این حکم اختصاص به شما (مسلمانان) ندارد و بر امت‌های قبل از شما نیز واجب بوده است.» و در پایان، نتیجه روزه را تقوای الهی و پرورش روح می‌شناسد.

سپس در آیه بعد، آیه ۱۸۴، سه گروه را از این حکم مستثنی می‌سازد: اول بیماران، دوم مسافران و سوم پیران. دو گروه اول و دوم پس از به دست آوردن تندرستی و اتمام سفر، باید به صورت قضا روزه بگیرند؛ ولی گروه سوم تنها به پرداخت کفاره روزه به میزان ۷۵۰ گرم گندم و یا مانند آن موظف شده است. و نیز عدم توانایی جسمی روزه‌گیران دختر که تازه به سن تکلیف رسیده باشند؛ و جوب روزه را بر آنان از بین می‌برد و توجه بدین موضوع، می‌تواند مشکل واجب شدن روزه بر دختران به سن بلوغ رسیده، را حل کند؛ زیرا که رسیدن به سن بلوغ، نه سالگی تمام، یکی از شرایط تکلیف است و قدرت و توانایی جسمی، شرط دیگر آن است. بنابراین، روزه بر دختران بالغ که ضعیف و ناتوانند، واجب نیست.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲

به دنبال آیه فوق، آیه ۱۸۵ سوره بقره، ماه رمضان را ماه روزه اعلام می‌کند و در بیان اهمیت این ماه، رمضان را ماه نزول قرآن معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ...» ماه رمضان، ماهی است که قرآن در آن برای هدایت بشر و برای راهنمایی و امتیاز حق از باطل نازل شده است. از این آیه شریفه چنین استفاده می‌شود که مهمترین ویژگی ماه رمضان، نزول قرآن است که در شب قدر بر قلب نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

رابطه ماه مبارک رمضان با قرآن

ماه رمضان، ماه عبادت و خودسازی، ماه ترک معصیت و انجام اطاعت است.

برای تحقق این مهم، هم تعلیم لازم است و هم تربیت. «قرآن» انسان را تعلیم می‌دهد و «روزه» انسان را تربیت می‌کند. تنها با این دو است که رسیدن به کمال ممکن می‌گردد. در حقیقت «قرآن» بدون فریضه «روزه» آموزش ناتمام و بدون پرورش است و رمضان و «روزه» بدون «قرآن» تربیت فاقد دانش و آگاهی است.

بنابراین، یک مسلمان باید با روزه گرفتن، رمضان را احیا و خود را تربیت کند و نیز با نزدیکی به قرآن و مانوس شدن با آن، هدایت شود چرا که قرآن هم هدایت است، هم بینات و هم فرقان «... هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ ...» چنین قرآنی در ماه رمضان فرود آمد و روزه نیز در این ماه واجب گشت. به همین جهت، باید به این دو هدیه الهی توجه خاص شود.

موضوع: امثال قرآن

تلاوت قرآن فضیلتی بزرگ است؛ به ویژه در ماه مبارک رمضان که به راستی فضیلت آن بیرون از حدّ و شمار است. این فضیلت زمانی حاصل می‌شود که

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳

تلاوت قرآن همراه با تفکر و اندیشه باشد. تفکری که پاک کننده روح و زمینه‌ساز عمل باشد.

بدین منظور، بر آن شدیم در ایام ماه مبارک رمضان امسال «۱»، درس تفسیر قرآن داشته باشیم. موضوع تفسیر را «امثال قرآن» انتخاب کردیم تا هم زمینه‌ای جدید در تفسیر قرآن طرح شود و هم قابل استفاده برای همگان باشد.

چرا قرآن «مثال» زده است؟

در قرآن مجید مثل‌های زیادی، بیش از پنجاه مثل، «۲» دیده می‌شود. تنها در سوره بقره- که دومین سوره قرآن است- حدّ اقل ده مثل ذکر شده است. چه حکمتی در این مثالها نهفته است که خداوند تا این میزان مثل آورده است؟

پاسخ: مثل یعنی تشبیه حقایق عقلی به امور حسّی و قابل لمس. از یک سو، مسائل عقلی بسیاری وجود دارد که اکثر مردم قابلیت فهم و جذب آن را پیدا نمی‌کنند. و از سوی دیگر، مردم به محسوسات و عیّیات عادت کرده‌اند و ضرب المثل «عقل مردم به چشمشان است» بدین معناست که دیده‌ها و امور قابل لمس، آسان‌تر و بهتر درک می‌شود. بدین خاطر است که خداوند متعال برخی از مفاهیم بلند عقلی را در قالب مثلها بیان فرموده است تا عموم مردم آنها را به تناسب ادراک خود دریابند. بنابراین، فلسفه مثل‌های قرآن، تنزل مسایل بلند و عمیق و بیان آنها در افق فکر مردم است.

(۱)- ماه مبارک رمضان، سال ۱۴۱۸ ه ق.

(۲)- این که در بعضی از کتابهای «امثال قرآن»، مثال‌های قرآن را تا یک صد و سی مثل شمرده‌اند، ظاهراً صحیح نمی‌باشد، زیرا در آنها، ضرب‌المثل‌های قرآن نیز مثل محسوب شده‌اند؛ مثلاً آیه شریفه ۱۶۴ انعام «... و لا تزروا وزارة و زرا اخرى ...» و آیه ۳۹ سوره نجم «... لیس للانسان الا ما سعی» که «مثل» به حساب آورده شده است، «ضرب المثل» هستند؛ زیرا که در آنها، تشبیهی بیان نشده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴

مثل‌های عملی و لسانی

این نکته قابل توجه است که مثل گاهی عملی است و به زبان کردار بیان می‌شود و گاهی لفظی است و به زبان گفتار. مثل‌های قرآن مجید از نوع دوم است؛ ولی در سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام گاهی مثل‌های

عملی نیز دیده می‌شود که طبعاً اثر بیشتری هم دارد. «۱» به دو نمونه آن توجه کنید:

۱- گناهان کوچک وقتی که انبوه می‌شود!

روزی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به همراه عده‌ای از یاران خود به سفر رفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت خطر گناهان صغیره را- که مردم به خاطر صغیره بودنش کمتر بدان توجه می‌کنند- گوشزد کند. در بیابانی خشک و بی‌آب و علف به اصحابش دستور داد مقداری هیزم جمع کنند- شاید منظور دیگری از تهیه آتش، مورد نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است- اصحاب عرض کردند: در این بیابان هیزمی وجود ندارد! حضرت فرمودند: جستجو کنید؛ هر مقدار یافتید و لو اندک کافی است. اصحاب پراکنده شدند و هر یک پس از لحظاتی هیزم مختصری جمع کردند. حضرت دستور داد هیزم‌ها را یک جا بریزند، وقتی هیزم‌های کم، یک جا جمع شد؛ چشمگیر و قابل ملاحظه شد. سپس حضرت آنها را آتش زد؛ هیزم‌ها آتش گرفت؛ آتش شعله کشید؛ شعله‌ها حرارت آفریدند و حرارت سوزان، اصحاب را از دور آتش به عقب راند. حضرت در این جا فرمودند: «هَكَذَا تُجْتَمَعُ الذُّنُوبُ! ثُمَّ قَالَ: اَيَاكُمْ وَالْمَحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ» گناهان نیز این گونه- همانند این هیزمها- جمع می‌شوند! بنابراین، از گناهان صغیره نیز بپرهیزید. «۲»

(۱)- البتّه مثلهای لفظی و به زبان گفتار نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است که علاقه‌مندان می‌توانند در این باره به میزان الحکمه، روایت ۱۸۱۰۶ تا ۱۸۲۳۶ مراجعه کنند.

(۲)- میزان الحکمه، باب ۱۳۷۲، حدیث ۶۵۹۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵

آری گناه صغیره هم مانند این هیزمها، کم کم جمع می‌شوند و ناگهان تبدیل به کوهی از آتش می‌شوند. خطر گناه صغیره همین بی‌توجهی به آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این مثل عملی، خطر آن را گوشزد کرد.

۲- ترسیم آتش سوزان جهنّم

حضرت علی علیه السلام در زمانی که خلیفه بر حق مسلمانان است و اختیار بیت المال با اوست، برادرش عقیل که مردی عیال‌وار و محتاج است و دریافتی سرانه او از بیت المال، مخارج زندگیش را تأمین نمی‌کند، به خدمت برادر می‌رسد و سهم بیشتری را از بیت المال تقاضا می‌کند. حضرت علی علیه السلام برای نشان دادن زشتی درخواست و عذاب گناه بی‌عدالتی به برادر خود، آهن سرخ شده‌ای را به طرف دست برادر می‌برد- بر خلاف گمان بعضی از مردم، به دست او نمی‌زند- فریاد «عقیل» بلند می‌شود که این چه رفتاری است که با برادر نابینای خود می‌کنی؟! حضرت علی علیه السلام در جواب فرمودند: برادرم! تو نمی‌توانی این آتش اندک دنیا را تحمّل کنی! چگونه مرا به آتش جهنّم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست دعوت می‌کنی؟ «۱» تو طاقت حرارت آتش دنیا نداری! چگونه مرا به ناخشنودی خدا برای خشنودی بنده او و او می‌داری که سرانجامی جز دوزخ سوزان ندارد؟ تو طاقت عذاب گرمای ناچیز نداری! چگونه مرا به نافرمانی از خدا و دوری از راه حق و عدالت فرا می‌خوانی که پیامدش عذاب الهی است؟ این مثلها درک و فهم بسیاری از مفاهیم را آسان می‌سازد. اگر به جای این مثل عملی، موعظه و نصیحت می‌شد، این اندازه موثر نبود. این مثل نه تنها برای «عقیل» و در آن عصر و زمان، بلکه در همه عصرها و زمانها قابل فهم همگان

(۱)- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶

است. بخاطر این آثار است که قرآن از مثلها بهره گرفته است.

هدف از مثلها، از زبان قرآن

در آیاتی از قرآن، هدف از مثلهای قرآنی بیان شده است؛ به سه نمونه از آن توجه کنید:

۱- در آیه ۲۵ سوره ابراهیم پس از این که کلمه «طیبه» را به «شجره طیبه» تشبیه می‌کند- که بحث آن خواهد آمد- در آخر آیه می‌فرماید: «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند. بنابراین آیه، هدف از «مثل» تذکر و یادآوری است.

۲- در آیه ۲۱ سوره حشر بعد از تشبیه قلب انسانهای سیاه دل، به کوهها و این که اثر قرآن بر کوهها بیشتر از تأثیر آن بر قلب بعضی از انسانها است؛ می‌فرماید:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» ما این مثلها را برای مردم بیان می‌کنیم، شاید تفکر و اندیشه کنند. بر اساس این آیه شریفه، هدف از «مثل» تفکر و اندیشیدن است.

۳- در آیه ۴۳-۴۰ سوره عنکبوت، پس از این که کسانی را که غیر خدا را ولی خود قرار داده‌اند، به عنکبوتی تشبیه می‌کند که به تارهای خود اعتماد و اتکا دارد؛ می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» ما این مثلها را برای مردم می‌زنیم و لکن این مثلها را جز عالمان و اندیشمندان درک نمی‌کنند. طبق این آیه شریفه، هدف از «مثل» تفکر عالمانه است.

از آیات یاد شده نتیجه گرفته می‌شود که سه مرحله را در تأثیر گذاری مثلها بر انسان می‌توان شناخت:

اول: مرحله تذکر و یادآوری است که حقیقت پیام الهی در خاطر مرور می‌شود؛

دوم: مرحله اندیشه و تفکر است که به موضوع مثل و حکمت آن اندیشه می‌شود؛

و سوم: مرحله ادراک است که با تفکر، حقایق شناخته و درک شود. «۱»

(۱)- دو احتمال دیگر را نیز می‌توان در نظر گرفت: اول تقسیم مثلها به نتیجه: مثلهایی که موجب تذکر می‌شود، مثلهایی که باعث تفکر می‌شود و مثلهایی که موجب ادراک می‌شود. دوم: تقسیم مثلها به مخاطب: مخاطبین سه دست‌اند و هر کدام از اقسام مثل به گروهی از مردم مربوط می‌شوند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷

اهمیت پیام مثل

مردم در بسیاری از امور، بزرگی را دلیل بر عظمت و کوچکی را دلیل بر کم اهمیت بودن آن امر تلقی می‌کنند؛ در حالی که چنین نیست. مهم، پیامی است که مراد گوینده می‌باشد. در قرآن نیز موضوع مهم، پیامی است که در مثال بیان می‌شود نه بزرگی و کوچکی چیزی که به آن مثال زده می‌شود (ممثل).

خداوند حکیم در آیه شریفه ۲۶ سوره بقره می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.»

خداوند ابایی ندارد که (به موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن مثال بزند. (در این میان) آنان که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان؛ و امّا کافران (این موضوع را بهانه قرار داده) می‌گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند؛ ولی تنها فاسقان را گمراه می‌سازد!

درآمدی بر آیه شریفه

با تأمل در این آیه شریفه، نتایج زیر به دست می‌آید:

اول: خداوند متعال، خود هدف از طرح مثل را هدایت و رستگاری مردم بیان فرمودند؛

دوم: موضوع و محتوای مثل اهمیتی بیش از ظاهر مضمون و موجودات یاد شده در آن دارد؛

و سوم: هر مخلوقی و لو پشه، نشانگر عظمت خالق است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸

شرح و تفسیر آیه

پیش از تفسیر و به منظور آماده‌سازی ذهنی برای درک عمیق‌تر آن، مختصراً به شأن نزول این آیه شریفه اشاره می‌شود.

یکی از عمده‌ترین ویژگی‌های منافق بهانه‌جویی اوست. منافق در هر مسأله‌ای بهانه‌جویی و اشکال‌تراشی می‌کند. او به جهت‌گیری مخاطب خود کاری ندارد؛ زیرا همواره از موضع مخالف می‌نگرد و عمل می‌کند. به عنوان مثال: فرض کنید شخصی یا گروهی در یک شهر، یک مرکز اسلامی شامل مسجد، کتابخانه، مصلی، بیمارستان، خانه سالمندان و ... بنا کنند، منافق در مقابل این کار بهانه‌جویی می‌کند، می‌گوید: با وجود مردمان گرسنه در این شهر آیا ساخت چنین بنای بزرگ و پرهزینه‌ای، کاری درست و پسندیده است؟ آیا بهتر نبود که مخارج ساخت این مرکز، در راه سیر کردن گرسنگان صرف می‌شد؟ آیا بهتر نبود این هزینه برای ازدواج جوانان نیازمند به کار می‌رفت؟ آیا بهتر نبود که با این پول هنگفت، بیماران تنگدست درمان می‌شدند؟ آیا بهتر نبود این سرمایه فراوان در راه تعلیم و تربیت جوانان دانش‌آموز و دانشجو مصرف می‌شد؟!

حال اگر همان شخص یا جمعیت خیریه، از ابتدا آن سرمایه عظیم را در امور خیریه؛ مانند اطعام گرسنگان، کمک به جوانان، درمان بیماران و ... صرف می‌کردند، باز همان منافق به نوعی دیگر بهانه‌جویی می‌کرد و مثلاً می‌گفت: این چه اسلام و مسلمانی است که در این شهر حتی یک مسجد وجود ندارد و شما سرمایه‌های عظیمی را به آن کارهای بی‌حاصل اختصاص می‌دهید! شما با این کارها اسلام را از بین بردید! از یهود و نصاری یاد بگیرید که چه عبادتگاههای زیبایی می‌سازند، که انسان را ناخودآگاه به سوی خود جذب می‌کند! از هندوها یاد بگیرید که برای بت‌های بی‌جان خود چه معابد عظیمی بنا می‌کنند و

خلاصه این که؛ کار منافق مخالف خوانی، پاشیدن تخم نفاق و اختلاف و ناراحت کردن دیگران است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹

با توجه به این مقدمه، به تفسیر و شرح آیه شریفه مذکور می‌پردازیم:

وقتی که بعضی از مثل‌های قرآن نازل شد، منافقان شروع به بهانه‌گیری کردند که «این چه مثل‌هایی است که در قرآن آمده است؟!». شأن خداوند بزرگ، بالاتر از این است که به موجودی ضعیف مثل عنکبوت و مگس «۱» و یا به موجودی بی‌جان چون آتش و رعد و برق مثال بزند! «۲» و منظورشان از این گفته‌ها این بود که «اینها، آیات قرآنی، از سوی خدا نازل نشده است و وحی نیست!» البته اگر این آیات و مثلها نازل نمی‌شد و یا با کلامی دیر فهم و کلماتی دشوار و عباراتی پیچیده بیان می‌شد، منافقان قطعاً به گونه‌ای دیگر بهانه‌جویی و اشکال‌تراشی می‌کردند که: «این چگونه می‌تواند کلام خدا باشد در حالی که ما چیزی از آن نمی‌فهمیم؟ و یا چرا خداوند این مفاهیم عالی و مطالب پیچیده را با بیانی ساده مطرح نکرده است تا برای همه قابل فهم و درک باشد؟!». همان گونه که منافقان زمان حضرت شعیب این مطلب را گفتند؛ خداوند در آیه شریفه ۹۱ سوره هود می‌فرماید: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ».

گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را می‌گویی، ما نمی‌فهمیم و ما تو را در میان خود، ضعیف می‌یابیم. و اگر به خاطر قبيله

کوچک نبود، تو را سنگسار می‌کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری!

(۱) - خداوند متعال در آیه ۷۳ سوره حج برای بیان عجز و ناتوانی بت‌ها به مگس مثال زده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ مَا شِئْتُمْ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» ای مردم! مثلی زده شده است، بدان گوش فرا دهید: کسانی که آنها را به جای الله به خدایی می‌خوانید اگر همه جمع شوند، مگسی را نمی‌توانند، بیافرینند و هر گاه مگسی چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن چیز را بازستانند! طالب و مطلوب هر دو ناتوانند (هم این عابدان و هم آن معبودان)!

(۲) - شرح این مثلها در مثل اول و دوم خواهد آمد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰

با استفاده از آیه شریفه روشن می‌شود که منطق اینها بهانه‌جویی است؛ از طرفی می‌گویند: «سخنان تو را نمی‌فهمیم» و از طرف دیگر اظهار می‌کنند «تو را به خاطر قبیله‌ات رها کرده‌ایم و گرنه می‌کشتیم» حضرت شعیب در جواب آنها فرمود: «آیا خداوند عزیزتر است یا قبیله کوچک من؟!» (۱)

چون منافقان لجوج از مثل زدن به موجودات بی‌جان یا ضعیف بهانه‌گیری می‌کردند، آیه ۲۶ سوره بقره نازل شد و به این دو رویان اشکال تراش جواب داد که: «هیچ مانعی ندارد که خداوند بزرگ به پشه، بلکه کوچکتر از پشه مثال بزند...» چون فصاحت و بلاغت سخن ایجاب می‌کند، گاهی به موجودات بزرگ و گاهی به موجودات بزرگ و گاهی به موجودات کوچک مثال زده شود؛ هر گاه منظور از مثل بیان عظمت چیزی باشد معمولاً به موجودات بزرگ مثال زده می‌شود و اگر هدف، نمایش و بیان سستی و ناتوانی چیزی باشد به حیوانات و موجودات ضعیف.

بنابراین، همواره مثال به موجودات و اشیای بزرگ نشانه و دلیل فصاحت و بلاغت مثل و کلام نیست. در نتیجه هیچ ایرادی وجود ندارد که خداوند به هر چیزی که مناسب با موضوع کلام باشد مثال بزند.

مؤمنان و صالحان که محتوا و حقیقت این مثالها را می‌فهمند، می‌دانند که از جانب خداست و منکر آن نمی‌شوند؛ ولی منافقان و کافران که لجوج و متعصب و بهانه‌گیر هستند، اشکال تراشی می‌کنند و می‌گویند: «چرا خداوند چنین مثلهایی زده است که باعث گمراهی عده‌ای و سب هدایت عده دیگر شود؟!»

اشتباه منافقان

اشتباه بزرگ منافقان این بود که نمی‌خواستند به این مهم توجه کنند که: «یکی

(۱) - سوره هود، آیه ۹۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱

از شاخه‌های اعجاز قرآن مجید، معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله، فصاحت و بلاغت آن است. (۱)

فصاحت و بلاغت - که موضوع یکی از علوم و دروس حوزه‌های علمیه است - به اختصار عبارت است از «بیان جذاب و بیان رسا» به تعبیر دیگر اگر ظاهر سخنی زیبا باشد آن سخن را فصیح گویند و اگر سخنی دارای معنای بلند و پر محتوا باشد آن را بلیغ نامند. بنابراین؛ فصاحت و بلاغت - که از شاخه‌های اعجاز قرآن است - به معنای زیبای ظاهری و بلندی محتوا می‌باشد.

قرآن مجید براستی فصیح و بلیغ است؛ یعنی هم ظاهری زیبا و جذاب دارد و شنونده را به خود جذب می‌کند و هم دارای معانی و

مطالب بلند و پر معناست.

قرآن به دیدگاه عربها، تا آن اندازه فصیح و بلیغ و جذاب بود که دشمنان، آن را سحر و جادو می‌خواندند! زیرا که شنونده را بی اختیار تسلیم خود می‌کرد و خود این اتهام اعتراف به جذبۀ فوق العاده قرآن است! افراد بسیاری بودند که با شنیدن چند آیه قرآن ایمان آوردند و دل‌باخته آن شدند.

جاذبه قرآن و نجات مسلمانان

عده‌ای از مسلمانان صدر اسلام بر اثر فشار زیاد مشرکان مکه، به حبشه هجرت کردند. کفار دو نماینده با هدایای فراوان به دربار نجاشی، پادشاه حبشه، فرستادند تا مسلمانان را برگردانند. آنان ابتدا اطرافیان و درباریان را با هدایا

(۱) - اعجاز قرآن مجید شاخه‌های مختلفی دارد که یکی از آنها فصاحت و بلاغت است و بقیه شاخه‌ها عبارتند از:

۱- اعجاز قرآن از نظر علوم روز و اکتشافات علمی. ۲- اعجاز از نظر تاریخ. ۳- اعجاز از نظر وضع قوانین. ۴- اعجاز از نظر اخبار غیبی. ۵- اعجاز از نظر معارف الهی. ۶- اعجاز از نظر عدم تضاد و اختلاف. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به «پیام قرآن» جلد ۸، صفحه ۱۱۳ به بعد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲

تطمیع کردند و به نجاشی گفتند: «اینان جوانان فراری و سرکش شهر ما، مکه هستند و ممکن است در این سرزمین ایجاد اغتشاش کنند و باعث درد سری شوند؛ بهتر است که آنها را به ما تحویل دهید تا به شهر خودمان بازگردانیم.»
مجلس از هر نظر به نفع کفار و به ضرر مسلمانان بود و نمایندگان مشرکان از پیش، مقدمات دستیابی به خواسته خود را فراهم کرده بودند.

امّا از آن جا که نجاشی، مردی باهوش و زیرک بود از نماینده مسلمانان خواست که آنها هم مطالب خود را بیان کنند. حضرت جعفر بن ابی طالب - رضوان الله علیهما - شروع به سخن کرد و به معرفی اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و قرآن پرداخت. نجاشی از او خواست مقداری از قرآن نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله را برای او بخواند. جعفر با در نظر گرفتن موقعیت زمان و مکان و این که حاضران مسیحی بودند، آیاتی از قرآن مجید را در موضوع ولادت حضرت مسیح - علی نبینا و آله و علیه السلام - تلاوت کرد. مجلس که از آغاز بر ضد مسلمانان آماده شده بود، منقلب شد و اشک در چشمان نجاشی و روحانیان مسیحی حلقه زد. فصاحت و بلاغت این آیات و جاذبه کلام خدا، چنان در نجاشی تأثیر گذاشت که به نمایندگان قریش جواب منفی داد و هدایای آنها را بازگرداند و به جعفر و سایر مسلمانان اجازه داد که تا هر زمان که بخواهند در حبشه بمانند. «۱»

نمونه دیگری از تأثیر قرآن

نمونه دیگر از تأثیر فصاحت و بلاغت قرآن، داستان اسعد بن زراره است.

چون قبیله «اسعد» با قبیله‌ای دیگر مدتها در جنگ و ستیز بود، اسعد برای تهیه اسلحه از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. وقتی وارد مکه شد، ابتدا به قصد زیارت

(۱) - فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۲۵۲ به بعد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳

خانه خدا به طرف مسجد الحرام - که کعبه در زمان جاهلیت علی رغم وجود بتها از احترام خاصی برخوردار بود - حرکت کرد. جلوی در مسجد الحرام شخصی جلوی اسعد را گرفت و گفت: کجا می‌روی؟ اسعد گفت: به زیارت می‌روم. مرد گفت: عیبی ندارد؛ ولی مواظب باش! چون در کنار حجر اسماعیل، مردی ساحر نشسته است؛ با کلامش مردم را سحر و جادو می‌کند! این پنبه را در گوشهایت فرو کن تا صدایش به گوش تو نرسد! اسعد این کار را انجام داد و به طواف مشغول شد. در این هنگام چهره زیبای پیامبر صلی الله علیه و آله توجه او را جلب کرد؛ ولی سخنان آن حضرت را نمی‌شنید. با خود اندیشید که: عجب آدم نادانی هستم! بهتر است حرفهای او را بشنوم؛ اگر خوب بود بپذیرم و گرنه قبول نکنم. پنبه‌ها را از گوش درآورد و آیاتی از قرآن به گوشش رسید. «۱» جذبه قرآن قلبش را تکان داد و در اعماق روحش روشنایی و درخشش عجیبی ایجاد کرد. آن گاه جلو آمد و در مقابل پیامبر زانو زد و از حضرت تلاوت چند آیه دیگر تقاضا کرد. اسعد با شنیدن این آیات، شیفته گشت و سرانجام مسلمان شد و خود، موضوع اختلاف و ستیز قبایل خود را برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان کرد و از پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت کرد که جهت رفع این اختلاف به مدینه بیایند. «۲»

پیام‌های آیه

۱- پشه حیوان کوچکی نیست!

بسیاری از مفسران نامدار؛ از جمله مرحوم طبرسی - رضوان الله علیه - در

(۱) - آیه شریفه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر این منطق ربیبا را تأیید کرده، می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَآوَلُوا بِالْآلْبَابِ» بشارت بده (ای محمد) به بندگان که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنان خردمنداند.

(۲) - فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۲۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴

تفسیر باارزش خود در ذیل آیه شریفه مذکور حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام فرمودند: «علت این که خداوند به پشه مثال زده است، این است که پشه علی رغم جسم کوچکش تمام اعضا و جوارح حیوان بزرگی چون فیل را داراست و علاوه بر آن، دو عضو دیگر دارد که فیل فاقد آن است.» «۱»

در حقیقت خداوند با این مثل می‌خواهد ظرافت آفرینش را بیان کند که تفکر در مورد این حیوان به ظاهر ضعیف - که خدا آن را شبیه بزرگترین حیوانات خشکی آفریده است - انسان را متوجه عظمت خدا می‌سازد.

توضیح این که: در جثه حقیر یک پشه ضعیف و ناچیز، دقیقاً اندامهای یک فیل عظیم الجثه دیده می‌شود. اندامهای تغذیه، خرطومی ظریف با سوراخ باریک، اندامهای حرکتی، اندامهای تولید مثل و ... علاوه بر آن، پشه دو شاخک شبیه آنتنهای امروزی برای برقراری تماس با اطراف دارد و نیز بالهای ظریف که فیل فاقد آنهاست.

۲- دو حجاب بزرگ: کثرت نعمت و عادت به آن

علت این که ما انسانها از این نعمت‌های بزرگ خداوند غافلیم و بر این ظرافتهای خلقت اندیشه و تفکر نمی‌کنیم دو چیز است: اول، حجاب کثرت نعمت. فراوانی نعمتها باعث می‌شود که هیچ نعمتی به چشم انسان نیاید و به آن نیندیشد. اما اگر به عنوان مثال همین

پشه- که همگان آن را موجود بی ارزش و مزاحمی می دانند- به تعدادی کم و اندک وجود می داشت و به دست دانشمندان می افتاد، آن وقت آن را موجودی ارزشمند و شایسته مطالعات علمی می شناختند. دوّم، حجاب عادت. مثلاً چشم یکی از نشانه‌های بزرگ خلقت و

(۱)- مجمع البیان، جلد ۱، صفحه ۶۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵

آفرینش است؛ اما هرگز به آن نمی اندیشیم! یا گوش انسان گیرنده قوی و ظریف و عجیبی است؛ ولی چون به وجود آنها و استفاده از آن عادت کرده‌ایم قدر و ارزش آنها را نمی دانیم. در حالی که اگر دقت کنیم نه تنها این اعضا، بلکه همه چیز این عالم عجیب است و همه، اسرار توحید و دلایل عظمت خدا را بیان می کنند.

۳- هدایت و ضلالت در قرآن

اشاره

در انتهای آیه مورد بحث و در جواب منافقان- که گفتند: خداوند با این مثلها عده‌ای را هدایت و افراد دیگری را گمراه می کند- خداوند می فرماید: «فقط فاسقان به وسیله آن (مثلها) گمراه می شوند» در این آیه شریفه و آیاتی از این قبیل «۱» مسأله ضلالت و گمراهی به خداوند نسبت داده شده است! همان گونه که در آیات دیگر مسأله هدایت. «۲»

اگر هدایت و ضلالت به خواست خداست و ما انسانها مجبور هستیم و از خود اختیاری نداریم، پس چرا خداوند حکیم به نیکان پاداش و به بدان جزاء می دهد؛ در صورتی که هر دو مجبور بوده‌اند و به اراده خود عمل نکرده‌اند؟

در تفسیر این قبیل آیات و از جمله آیه مورد بحث نظرات مختلفی ارائه شده است: بعضی گفته‌اند: «یُضِلُّ» در این آیه شریفه به معنای «یَمْتَحِنُ» است؛ یعنی خداوند به وسیله این مثلها می خواهد مردم را امتحان کند. «۳»

گروه دیگر گفته‌اند: مراد از «هدایت و ضلالت» تهیّه مقدمات آن است؛ ولی تصمیم نهایی با خود انسان است. مثل این که خداوند از انسان لجوج توفیقات را

(۱)- مانند آیات ۸۸ و ۱۴۳ سوره نساء؛ آیات ۱۷۸ و ۱۸۶ سوره اعراف؛ آیات ۲۳ و ۳۶ سوره زمر؛ آیات ۴۴ و ۴۶ سوره شوری و آیات دیگر.

(۲)- مانند سوره بقره، آیات ۱۴۲ و ۲۱۳ و ۲۷۲؛ سوره مائده، آیه ۱۶؛ سوره یونس، آیات ۲۵ و ۳۵ و آیات دیگر.

(۳)- مجمع البیان، جلد ۱، صفحه ۶۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶

سلب می کند، بنابراین؛ گمراهی به معنای سلب توفیق است. «۱»

علت اختلاف مفسران در تفسیر «هدایت و ضلالت» در قرآن مجید ظاهراً بدین جهت است که معنای این دو کلمه برای آنها پیچیده و دشوار است. بنابراین؛ با توضیحی درباره این دو واژه، باید مشکل حل شود.

معنای هدایت و ضلالت

به این مثال توجه کنید: دانه‌های شفاف، سالم و حیات‌بخش باران از آسمان نازل می‌شود و بر سراسر کره زمین می‌بارد، خورشید عالم‌گیر نیز با نور پاک و نیروبخش خود بر همه زمینها می‌تابد. اینها هر دو رحمت الهی است؛ ولی محصول زمین‌هایی که از این دو رحمت الهی بهره‌مند شده‌اند، یکسان نیست.

در زمین‌های شوره‌زار، خار می‌روید و در زمینهای دیگر، گل و گیاه سبز می‌شود! آیا سبب این اختلاف باران و خورشیدنند یا شوره‌زاری زمین؟

شکی نیست که اشکال از زمین است. اگر به جای تخم خار در آن زمین، تخم گل نهاده یا پاشیده می‌شد، این خارستان، گلستان می‌شد؛ پس اگر گفته شود: باران در این زمین خار رویانده است؛ معنایش این نیست که باران خار آفرین بوده است، بلکه ایراد از خود زمین است.

مسأله هدایت و ضلالت هم درست به همین شکل است. باران رحمت الهی به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه قلبها باریدن گرفت و همه به آوای ملکوتی قرآن گوش فرا دادند. کسانی که قبلاً زمین دلشان را آماده کرده بودند، هدایت شدند و کسانی که شوره‌زار دل را به زلال ایمان نشسته بودند و مستعد نشده بودند، گمراه شدند. خود آیات قرآن نیز این مدعا را تأیید می‌کند؛ مثلاً در آیه دوم سوره بقره

(۱) - تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۵۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷

خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» همان کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است.

یعنی هدایت شامل کسانی می‌شود که پرده‌های تعصب و لجاجت را کنار زده باشند و نسبت به حرف حق، گوش شنوا داشته باشند.

و در آیه مورد بحث، آیه ۲۶ سوره بقره، خداوند فرمودند: «مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» تنها فاسقان گمراه می‌شوند.

یعنی اینها اول فاسق بودند و زمین دلشان شوره‌زار؛ سپس خداوند، به خاطر همین فسقشان آنها را گمراه کرد و از باران رحمت و ایمان، خار و کفر روییده شد.

و در آیه ۱۰ سوره روم نیز خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْأَىٰ اِنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ...» نتیجه و عاقبت آن کسانی که مرتکب کار بد شدند، تکذیب آیات الهی و ضلالت شد.

یعنی این تکذیب آیات الهی و ضلالت، حاصل اعمال خود آن ظالمین است «۱» بنابراین؛ هدایت و ضلالت، نتیجه اعمال خود ماست و خداوند متعال - که حکیم علی الاطلاق است - مقدراتی از روی حکمت برای بندگان وضع می‌کند. اگر بنده به امید کسب الطاف الهی به سوی خدا گام بردارد، از سرچشمه هدایتش، رستگار می‌شود و اگر به بیراهه دل بستگی غیر الهی رود، به مصداق آیه شریفه «اِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَّشَاءُ وَ يَهْدِيْ اِلَيْهِ مَنْ اَنَابَ» گمراه می‌شود. و از ذیل آیه استفاده می‌شود که هدایت بی حساب نیست، بلکه هر کس به سوی خدا آید و توبه کند هدایت شاملش می‌شود؛ ولی اگر دشمنی کرد، گمراه می‌شود.

خلاصه این که: جبری در کار نیست و هدایت و ضلالت نتیجه عمل خود انسان است و ضلالت سم کشنده است؛ اگر کسی با احتیاط خود استفاده کرد، حق

(۱) - آیه ۳۴ سوره غافر نیز علت ضلالت را «اسراف» و آیه ۷۴ همین سوره آن را «کفر» معرفی می‌کند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸

اعتراض ندارد. این آیات «هدایت و ضلالت چندان پیچیده نیست و به وسیله خود آیات قرآن تفسیر می‌گردد. در نتیجه وظیفه یک مسلمان این است که آنچه در توان دارد عمل کند و زمین دل را آماده باران رحمت الهی کند و از خداوند، خواستار توفیق و بخشش کاستیها شود.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹

فصل دوم اولین مثال: مثال منافقان

اشاره

اولین مثالی که موضوع بحث ماست، آیه ۱۷ و ۱۸ سوره بقره است: خداوند متعال در این دو آیه چنین می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا اَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَّا يَرْجِعُونَ». مثل آنان (منافقان) همانند کسی است که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند)؛ ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند و در تاریکهای وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آنها را رها می‌سازد، آنها کران، گنگها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی‌گردند!

دور نمای بحث

در این آیه سخن از منافقان است که خود را در پس پرده نفاق پنهان ساخته‌اند؛ اما سرانجام پرده نفاقشان دریده می‌شود و آنان رسوا می‌گردند.

منافقان به انسانی تشبیه شده‌اند که تنها در بیابانی تاریک، سرگردان است و می‌کوشد به روشنی آتشی راه نجات پیدا کند؛ اما راه به جایی نمی‌یابد و همچنان در سرگردانی و تاریکی بیابان تنها می‌ماند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰

شرح و تفسیر آیه شریفه

دو تفسیر برای آیه شریفه ذکر شده است:

نخست این که: مثل منافقان، مثل انسانهای گم گشته و سرگردان در بیابانی تاریک و مخوف است. فرض کنید مسافری شبانگاه از کاروان خود عقب می‌ماند و در بیابانی تاریک، تنها گرفتار می‌شود. این مسافر نه نوری دارد نه روشنایی؛ نه دلیلی دارد و نه راهنمایی؛ نه جاده مشخصی پیدا می‌کند و نه قطب‌نمایی. از یک سو، ترس از دزدان و حیوانات درنده و از سوی دیگر ترس از هلاکت ناشی از گرسنگی و تشنگی او را به چاره اندیشی و تلاش و می‌دارد. به جستجو می‌پردازد. مقداری هیزم فراهم می‌کند و آنها را آتش می‌زند، شعله آتش را بر بالای دست می‌گیرد و با شتاب به حرکت در می‌آورد. ناگهان وزش بادی تند شعله‌اش را خاموش می‌کند، تا بخواهد هیزمی جمع‌آوری کند و شعله‌ای بیفزود، اندک راهی را که برای نجات خود طی کرده بود، هدر می‌دهد و گم می‌کند.

منافقان مانند این مسافر تنها و ره گم کرده و از راه دور مانده‌اند. اینان در روشنایی زندگی در ظلمت و تاریکی قرار گرفته‌اند. از قافله انسانیت و ایمان عقب مانده‌اند. هیچ نشانه راهی ندارند. خداوند نور هدایت را از آنان گرفته و آنها را در تاریکی ترک نموده

است.

منافقان شخصیت‌های دوگانه و دورویی دارند، ظاهری مسلمان و باطنی کافر؛ ظاهری صادق و باطنی ناراست؛ ظاهری مخلص و باطنی ریاکار؛ ظاهری امین و باطنی خیانت پیشه؛ ظاهری دوستانه و باطنی دشمن صفت و اینان از ظاهر پرفریب خود روشنایی آتشی پدید می‌آورند. خود را مسلمان نشان می‌دهند و از مزایای اسلام بهره‌مند می‌گردند، ذبیحه آنان حلال محسوب می‌شود، آبروی آنها محفوظ می‌ماند، اموال آنها محترم شمرده می‌شود، از حق ازدواج با مسلمانان

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱

برخوردار می‌شوند و اینها، بهره‌های اندکی است که از روشنی آن آتش در این زندگی کوتاه مادی خود به دست آورده‌اند. با مرگ، این آتش خاموش می‌شود و روشنی آن از بین می‌رود (ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ) و خداوند آنان را در تاریکی‌های قبر و برزخ رها می‌کند. آن جاست که درمی‌یابند آن اسلام ظاهری و ایمان ریایی هیچ سودی برایشان ندارد.

نتیجه آن که، این آیه شریفه و مَثَل رِسا و روشن، تشبیهی است که در آن، «مُشَبَّه» منافقانند و «مُشَبَّهٌ بِهِ» مسافر سرگردان در بیابان و «وجه شبه» حیرانی و سرگردانی و بی اثر بودن سعی و تلاش‌های ظاهری آنان است.

تفسیر دوم:

در پی تفسیر اول، باید خاطر نشان کرد که روشنی ظاهری آن آتش و تاریکی و تنهایی بعدی‌اش تنها مربوط به جهان معنوی و قیامت نیست، بلکه پیامدهایی در این دنیا نیز دارد.

منافق برای همیشه نمی‌تواند نفاقش را پنهان کند، در نهایت رسوا می‌شود؛ زیرا زمانی که منافعش را در خطر نابودی می‌بیند، باطن پلید و درون ناپاکش را آشکار می‌سازد. مگر منافقان صدر اسلام نبودند که در جنگها و حوادث مختلف باطن خود را آشکار کردند؟!

مگر به چشم خود در انقلاب اسلامی ایران مشاهده نکردیم که در طول انقلاب و نهضت اسلامی چه تعداد از منافقان با گذشت زمان و به مناسبت‌های گوناگون چهره زشت و درون پلیدشان را نشان دادند و از پس نقاب نفاق بیرون آمدند و در همین دنیا رسوا شدند- اَعَادَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا- بنابراین، طبق این تفسیر «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» نه تنها در جهان آخرت و قیامت، که در همین دنیا تحقق پیدا می‌کند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲

پیام‌های آیه

۱- اقسام منافقان

منافق الزاماً شخص نیست، بلکه ممکن است یک گروه و یا یک سازمان نیز منافق باشد و در بُعدی وسیع‌تر حتی ممکن است حکومت یک کشور نیز منافق باشد. بعضی از کشورهای مدعی اسلام که به ظاهر سنگ اسلام را به سینه می‌زنند و در محافل و مجالس و کنفرانس‌های اسلامی شرکت می‌کنند، دیده‌ایم که چگونه رسوای خاص و عام شده‌اند؛ چرا که همدستی و همداستانی آنها با یکی از بزرگترین دشمنان اسلام و مسلمانان؛ یعنی اسرائیل غاصب آشکار شده و عهد و پیمانهای پیدا و پنهانشان برملا گشته است و آن روشنی آتش ادعایشان به خاموشی گراییده و دورویی و ریاکاریشان به اثبات رسیده است.

آری! این است عاقبت نفاق (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ)!

۲- صورت‌های نفاق

از جمله نتایجی که از بحث اجمالی بالا گرفته می‌شود، صور گوناگون نفاق است که عبارتند از:

الف- نفاق در عقیده: مانند کسی که به زبان مدّعی اسلام و مسلمانی است؛ ولی «مسلمان» شناخته نمی‌شود و یا تظاهر به ایمان می‌کند؛ ولی «مؤمن» شمرده نمی‌شود.

ب- نفاق در گفتار: مانند کسی که سخنی می‌گوید؛ ولی خود در دل بدان اعتقاد ندارد. با این بیان «دروغگو» منافق است؛ زیرا که زبان و دلش یکی نیست.

ج- نفاق در کردار: مانند کسی که «عمل» ظاهرش با نیت باطنی او متفاوت و متضاد است. همچون کسی که در ظاهر خود را نمازخوان و یا امانتدار نشان می‌دهد؛ ولی در واقع «بی‌نماز» و «خائن» است. (۱)

(۱)- برای آگاهی بیشتر: ر. ک. میزان الحکمه، باب ۳۹۶۶، حدیث ۲۰۵۹۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳

۳- نشانه‌های نفاق

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بعضی از نشانه‌های نفاق اشاره شده است.

حضرت در این روایت می‌فرماید: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَاَنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ اَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ اِذَا اُتِيَ خَانَ، وَاِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ ...»

ترجمه و توضیح: این سه صفت در هر کسی باشد منافق است، اگر چه روزه بگیرد و نماز بگذارد و تصوّر مسلمانی داشته باشد:

اول- خیانتکاری. انسان خیانتکار منافق است؛ زیرا در ظاهر خود را امین نشان می‌دهد، ولی در باطن خائن است. بنابراین، نمی‌توان اموال و بیت المال را بدو سپرد، گرچه بعضی در برابر اموال کم و اندک امین هستند؛ ولی در مقابل امانتهای گرانبها و اموال فراوان درون خیانتکارانه خود را آشکار می‌کنند.

دوم- دروغگویی. انسان دروغگو منافق است؛ زیرا که با چرب زبانی کلامی، نیتی پلید و خلاف حقّ و حقیقت دارد؛ هر چند نماز بخواند و دعای ندبه و توسّل و ... بر زبان جاری سازد.

سوم- خُلف وعده. کسی که به وعده و گفته خود عمل نمی‌کند، منافق است؛ زیرا عمل به وعده و پایبندی به گفته از نظر اخلاقی پسندیده و ضروری است و حتّی از نظر فقهی نیز گاهی واجب است. (۱) کوتاه سخن آن که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن در شخص، نفاق شمرده می‌شود.

۴- تاریخچه منافقان

اشاره

در هیچ عصر و زمانی، جوامع انسانی از وجود منافقان خالی نبوده است و

(۱)- میزان الحکمه، باب ۳۹۳۱؛ حدیث ۲۰۵۷۷. البتّه روایات دیگری نیز در این باب نقل شده است که در بعضی از آنها، نشانه‌های دیگری نیز برای نفاق ذکر شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴

می‌توان گفت از پیدایش انسان بر روی زمین، نفاق و منافقان نیز پیدا شده و دشمنی آنان با بشریت آشکار شده است. این که منافقان را خطرناک‌ترین دشمنان در جوامع انسانی نامیده‌اند، از آن جاست که منافق به لباس دوست درمی‌آید و در خفا دشمنی می‌ورزد.

دشمن ستیزی که یکی از صفات مشترک انسانهاست، درباره منافق کارایی خود را از دست می‌دهد؛ زیرا که منافق به ظاهر خود را دوست نشان می‌دهد و بدین خاطر است که از هر دشمنی، دشمن تر است و شاید به علت همین امر باشد که در قرآن، از منافق با شدیدترین تعبیرات یاد و اشاره شده است.

چهره منافقان در قرآن

همان‌طور که ذکر شد، قرآن مجید با شدیدترین تعبیرات از منافقان یاد کرده است که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:
الف- خداوند در آیه ۴ سوره منافقین می‌فرماید: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ» منافقان دشمنان واقعی هستند، پس از آنان بر حذر باش. قرآن مجید دشمنان مسلمانان را معرفی کرده است؛ «۱» ولی در هیچ آیه‌ای چنین تعبیر شدیدی که در آیه مذکور بیان شده، درباره هیچ یک از دشمنان دینی بیان نشده است. برابر قواعد زبان عربی، این جمله دلالت بر آن می‌کند که منافقان «عدو» و دشمن حقیقی انسان محسوب می‌شوند.

ب- در ادامه آیه مذکور آمده است: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ اَنَّى يُؤْفَكُونَ» خداوند آنها را [منافقان بکشد، چگونه از حق منحرف می‌شوند؟ این بیان تند قرآنی منحصر به فرد است. «خدا منافقان را بکشد...» در قرآن

(۱)- در قرآن، شیطان، کافران، مجرمان و منافقان از جمله دشمنان انسان شمرده شده‌اند. برای توضیح بیشتر ر. ک. المعجم المفهرس قرآن مجید، کلمه «عدو».

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵

درباره هیچ دشمنی چنین تعبیر قاطع، تند و شدید به کار برده نشده است. «۱»

ج- خداوند در آیه ۱۴۵ سوره نساء می‌فرماید: «اِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا» منافقان در پایین‌ترین مکان دوزخ قرار دارند و هرگز یابوری برای آنها نخواهی یافت. [بنابراین، از طرح دوستی با دشمنان خدا، که نشانه نفاق است، پرهیزید].

عرب، برای پله‌های رو به بالا- لفظ «دَرَج» یا «دَرَجَه» به کار می‌برد و برای پله‌های رو به پایین لفظ «دَرَك» یا «دَرَك». این دو لفظ اخیر در قرآن تنها یک بار به کار رفته است. «۲»

«دَرَك اسفل» قعر و پایین‌ترین مکان در جهنم است و بدیهی است که شدت عذاب در اعماق جهنم بیشتر می‌باشد. بنابراین، از این آیه نتیجه گرفته می‌شود که خداوند رحمان، شدیدترین عذاب را برای منافقان قائل می‌شود و پرعذاب‌ترین مکانهای جهنم را به آنان اختصاص می‌دهد. اینها، نشان دهنده حساسیت موضوع نفاق و خطر آفرینی منافقان در همه دوران تاریخ، تا زمان حاضر است.

خطر منافقان از دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب ارزشمند «سفینة البحار»، ذیل ماده «نَفَق» حدیث جالبی درباره خطر منافقان از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنِّي لَأَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ

(۱) - این تعبیر در آیه ۳۰ سوره توبه درباره یهودیان نیز به کار برده شده است؛ ولی قابل توجه است که یهودان نیز به نوعی از نفاق دچار بوده‌اند.

(۲) - «دَرَكٌ» در همین آیه (۱۴۵ سوره نساء) و «دَرَكٌ» در سوره طه آیه ۷۷ در ضمن بیان عبور حضرت موسی علیه السلام و اسرائیلیان از رود نیل و برای پله‌های مسیری که به کف رودخانه منتهی می‌شده، استعمال شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶

فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ، وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ» حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

من از خطر آدم باایمان و انسان مشرک بر ائمت‌م نمی‌ترسم؛ چون خداوند از خطر انسان مؤمن به وسیله ایمانش جلوگیری می‌کند و مشرک را خداوند به خاطر شرکش نابود می‌سازد؛ ولی تنها کسانی که از شر آنها بر شما می‌ترسم، منافقان هستند. منافقانی که چرب‌زبانند و در باطن در پی هدف دیگری هستند.

سخنانشان جذاب است؛ اما در عمل مبتلا به کارهای زشتند. «۱»

برابر این روایت، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از شرّ و خطر منافقان برای جامعه اسلامی نگران و بیمناک بوده‌اند و این نگرانی تنها منحصر به دوران اوّلین ظهور و گسترش اسلام و سرزمین عربستان نیست، بلکه ناظر است به همه دورانها و همه کشورهای اسلامی و حتّی امروزه و در جمهوری اسلامی ایران.

۵- تعبیر به «نار» در قرآن

از تعبیر قرآن به «نار» و نه «نور» دو نتیجه به دست می‌آید: اوّل آن که دود، سوزاندگی و خاکستر از الزامات آتش است و منافق نیز دیگران را دچار آسیب این آتش خود افروخته می‌سازد و در نتیجه پراکندگی، زیان و فشارهای ناخواسته را بر مردمان تحمیل می‌کند در حالی که مؤمن، از نور خالص و چراغ روشن و پرفروغ ایمان، بهره می‌گیرد. دوّم آن که منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند، اما باطنشان «نار» است، و اگر نوری هم باشد ضعیف است و کوتاه مدّت. «۲»

۶- «نور» و «ظلمات»

خداوند می‌فرماید: «وَتَرَكَّهُمْ فِي ظُلْمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ» خداوند اینها را در

(۱) - نهج البلاغه، نامه ۲۷، و نیز میزان الحکمه، باب ۳۹۳۴.

(۲) - برای توضیح بیشتر ر. ک. تفسیر نمونه، جلد اوّل، صفحه ۱۱۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷

تاریکی‌های وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند قرار می‌دهد. در قرآن مجید کلمه ظلمت به صورت مفرد نیامده است، بلکه در تمام ۲۳ مورد استعمالش به صورت جمع آمده است؛ اما کلمه نور بر عکس در هیچ مورد در قرآن مجید به صورت جمع استعمال نشده است، بلکه در تمام ۴۳ بار کاربرد این کلمه به صورت مفرد آمده است! آیا این تفاوت پیامی ندارد؟

سرّ این مطلب این است که قرآن می‌خواهد بگوید نور یکی بیش نیست و آن نور توحید است و همه نورها به نور خداوند باز

می‌گردد «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «۱» نور ایمان، نور علم، نور یقین، نور اتحاد و همبستگی و ... همه به یک نور برمی‌گردد و آن نور خداست؛ بنابراین یک نور بیشتر وجود ندارد به همین جهت همواره نور به صورت مفرد بیان شده است. اما نفاق و کفر و پراکندگی‌ها و اختلافها همه یک ظلمت نیستند، بلکه ظلمت‌های متفرق و جداگانه‌ای هستند. ظلمت جهل، ظلمت کفر، ظلمت بخل، ظلمت حسد، ظلمت عدم ترس از خدا، ظلمت هوا و هوس، ظلمت وسوسه‌های شیطانی و ... خلاصه ظلمت‌های متعددی وجود دارد؛ بدین خاطر است که ظلمت در سراسر قرآن مجید به صورت جمع استعمال شده است.

۷- تفسیر آیه ۱۸ «صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ»

منافقین طبق این آیه شریفه دارای سه ویژگی هستند: اول- «صُمُّ» هستند. «صم» جمع «اصم» به معنای کوری است. دوم- «بُكْمٌ» هستند «بکم» جمع «ابکم» به معنای گنگ و لال است یعنی منافقان هم لال و هم گنگ هستند و معنای این دو جمله این است که اینها همواره کر و لال هستند؛ چون کسانی که کر هستند خواه

(۱)- سوره نور، آیه ۳۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۸

ناخواه لال هم می‌شوند، اگر چه از نظر پزشکی دستگاه تکلم آنها سالم باشد؛ زیرا وقتی انسان چیزی نشنود نمی‌تواند تکلم کردن را بیاموزد و تجربه کند و شاید بدین جهت در آیه شریفه صفت کوری اول آورده شده است؛ یعنی اینان همواره کر و لال هستند. سوم- «عُمَىٰ» هستند. «عمی» جمع «اعماء» به معنای نابینایی است. یعنی منافقان نه زبان گویا دارند و نه گوش شنوا و نه چشم بینا و کسی که کر و لال و نابینا باشد چطور می‌تواند دریابد که به راهی نادرست گام گذاشته است و اصلاً چگونه می‌تواند به انحراف و خطای خود پی ببرد؟

چون این سه عضو ابزار شناخت انسان هستند؛ گوش وسیله تعلیم و یادگیری، زبان وسیله انتقال علوم از نسلی به نسل دیگر، و چشم هم وسیله کشف علوم جدید و یافته‌های تازه می‌باشد. وقتی کسی هیچ یک از این سه ابزار شناخت را نداشته باشد نمی‌تواند از مسیر انحراف خارج شود یا به راه حق باز گردد؛ بنابراین پرسشی مطرح می‌شود که منافقان که چشم و گوش و زبان دارند پس چرا در قرآن از آنان به کر و لال و کور تعبیر شده است؟ در پاسخ باید گفت: قرآن منطق خاصی دارد، در فرهنگ قرآن هر چیزی در دایره آثارش دیده می‌شود و وجود و عدم آن از نظر قرآن به وجود و عدم آثار آن بسته است.

بنابراین، آنها که چشم دارند و از این نعمت الهی برای دیدن آیات پروردگار و مشاهده صحنه‌های عبرت‌آموز بهره نمی‌برند و در واقع چشم آنها چنین اثر وجودی ندارد، از نظر قرآن کورند و آنها که گوش دارند؛ ولی پیام خدا و صدای مظلومان را نمی‌شنوند در منطق قرآن کر هستند و نیز کسانی که زبان دارند؛ ولی آن را به ذکر خدا و امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل و ... به کار نمی‌گیرند در فرهنگ قرآن لال محسوب می‌شوند. حتی در ابعاد وسیع‌تر قرآن مجید بر مبنای همین فرهنگ، عده‌ای از انسانهای مرده را زنده می‌نامد و بسیاری

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۹

از مردم زنده را مرده؛ مثلاً در مورد شهدای در راه حق- که به ظاهر مرده هستند- می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند. «۱» شهدا از نظر قرآن زنده هستند؛ چون اثر یک انسان زنده را دارند باعث تقویت دین و اسلام می‌شوند و یاد و خاطره آنها یادآور معروف‌ها و خوبی‌هاست.

و در جای دیگر می‌فرماید: «ان هُوَ اَلَا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَي الْكَافِرِينَ اَيْن (کتاب آسمانی) تنها ذکر و قرآن مبین است! تا افرادی را که زنده‌اند، بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد. «۲» انسانهای زنده از نظر قرآن و طبق این آیه شریفه دو دسته‌اند:

اول- مؤمنان، انسانهایی که حیات قرآنی دارند و دوم- افراد بی‌ایمان و انسانهای مرده‌ای که در بین زندگان راه می‌روند؛ یعنی کسانی که گوش شنوا ندارند از نظر قرآن مرده‌اند. «۳» نتیجه این که: شخص منافق اگر چه در ظاهر دارای زبان و گوش و چشم است؛ ولی چون اثر وجودی این اعضا در او وجود ندارد از نظر قرآن چنین انسانی کر و لال محسوب می‌شود. به همین جهت «هَمْ لَا يَرِجَعُونَ؛ از راه خطا باز نمی‌گردند» چون ابزار شناخت ندارد شما اگر یک انسان کر و کور و لال را در حال سقوط ببینید، به هیچ وجهی نمی‌توانید او را نجات دهید؛ زیرا نه زبان دارد که درخواست کمک کند، نه گوش دارد که صدای هشدار شما را بشنود و نه چشم دارد که علامت‌های هشدار دهنده را ببیند.

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

(۲)- سوره یس، آیات ۶۹ و ۷۰.

(۳)- برای توضیح بیشتر می‌توانید ر. ک. تفسیر نمونه، جلد اول، صفحه ۴۴۱ به بعد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۰

۸- منشأ «نفاق»

نفاق عمدتاً سه منشأ و سرچشمه دارد:

اول- عجز از دشمنی و مبارزه مستقیم: دشمنانی که شکست می‌خورند و توانایی عرض اندام مستقیم را ندارند به لباس نفاق در می‌آیند و به دشمنی خود ادامه می‌دهند، دشمنان اسلام در ابتدای نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله علناً دشمنی می‌کردند؛ اما وقتی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پیروز شد و بر آنها مسلط شد، آنها توانایی مبارزه با اسلام به صورت مستقیم را در خود ندیدند و به ظاهر مسلمان شدند؛ ولی در باطن کافر ماندند و بر ضد اسلام توطئه کردند، ابوسفیانها، معاویه‌ها و ... تا آخر عمر منافق بودند. «۱»

بدین جهت، عده‌ای معتقدند که نفاق از مدینه شروع شده است؛ زیرا پیش از آن در مکه نفاق و منافقی وجود نداشت؛ چون کسی از اسلام- که هنوز در ابتدای کار خود بود و قدرتی نداشت- نمی‌ترسید تا تظاهر به اسلام کند و در باطن کافر بماند! ولی ما معتقدیم از مکه شروع شد و در آن جا منافقانی بودند، اگر چه انگیزه آنها از نفاق ترس نبود؛ ولی بخاطر پیش‌بینی‌هایی که برای آینده اسلام داشتند و احتمال پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دادند به ظاهر اسلام را پذیرفتند که اگر اسلام پیروز شد، آنها هم به نوایی برسند و به اصطلاح «از این نمند، برای خود کلاهی درست کنند».

این شیوه از نفاق را در این زمانه و در همه انقلاب‌ها از جمله انقلاب اسلامی ایران می‌توان یافت که عده‌ای از منافقان همان دشمنان شکست خورده‌ای بودند

(۱)- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر این مسأله واقف بود؛ ولی به جهت پیامدهای ناخوشایند آن از برخورد با منافقان خودداری می‌کرد. حضرتش در روایتی می‌فرماید: «لو لانی اکره ان یقال: ان محمداً استعان بقوم حتی اذا طفر بعدوه قتلهم، لضربت اعناق قوم کثیر» اگر نبود که مردم می‌گفتند: پیامبر به کمک مردم پیروز شد و بعد از پیروزی آنها را کشت، گردن بسیاری از منافقان را

می‌زد. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب حدّ المرتد، باب ۵، حدیث ۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۱

که قدرت دشمنی علنی و مستقیم را در خود نمی‌دیدند.

دوم- احساس حقارت درونی: آدم‌های حقیر و بی شخصیت که ترسو هستند و شجاعت ندارند، برای پنهان کردن ضعف و زبونی خود همیشه منافقانه عمل می‌کنند و چون جرأت اعتراض به دیگران را ندارند با همه هماهنگ و هم‌رنگ می‌شوند شاعر از زبان این نوع منافقان می‌گوید:

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت روزی مسلمانان به زمزم شوید و هندو به آتش

یعنی منافق در مقابل مسلمانان اظهار اسلام می‌کند، در مقابل آتش پرستان اظهار تمایل به عقیده آنان و در مقابل بی‌دین‌ها اظهار بی‌دینی؛ زیرا که چنین شخص حقیر و زبونی، به واسطه حقارت درونی خود، جرأت ابراز عقیده واقعی خود را ندارد. «۱»

سوم- دنیاپرستی شدید: نفاق‌های بین‌المللی و جهانی کنونی از این امر سرچشمه می‌گیرد. علت این که بعضی از کشورهای استکباری در جایی مدعی حقوق بشر می‌شوند و در جای دیگر- که بشریت قربانی می‌شود- ساکت می‌مانند همین دنیاپرستی آنان است. زمانی که منافعان به خطر می‌افتد، یکی از حرب‌های آنان حقوق بشر است که علیه دشمنانشان به کار می‌گیرند؛ اما در مقابل اگر دوستان آنها بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق بشر را نقض کنند، آنها را ندیده و نشنیده می‌گیرند. قرآن مجید در سوره توبه، در آیات ۷۵، ۷۶ و ۷۷ نمونه تکان دهنده و بارزی از این دسته از منافقان را بیان کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَ

(۱)- در حدیثی از حضرت علی علیه السلام به این ریشه نفاق اشاره شده است حضرت می‌فرماید: «نَفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذَلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ» یکی از ریشه‌های نفاق بی شخصیتی درونی و ذلت و خواری است که منافق در خود احساس می‌کند. میزان الحکمه، باب ۳۹۲۹، حدیث ۲۰۲۵۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۲

لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بعضی از آنان (منافقان) با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود.» اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند! این عمل (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند در دل‌هایشان برقرار ساخت. این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ می‌گفتند.

این آیات در مورد شخصی به نام «ثعلبه بن حاطب» نازل شد او ابتدا شخص مسلمان بود و همواره در نماز جماعت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت می‌کرد؛ ولی از آن جایی که فقیر بود مرتب اصرار داشت که پیامبر برایش دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد پیغمبر فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدَى شُكْرُهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ مِقْدَارٌ كَمِيٌّ» که حقیقتش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقیقتش را نداشته باشی. «۱»

منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که مصلحت او همین زندگی ساده است ولی ثعلبه دست بردار نبود و هر روز تقاضای خود را تکرار می‌کرد. «۲» و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «به خدایی که تو را به حق فرستاده است سوگند یاد می‌کنم،

(۱) - تفسیر نمونه، جلد ۸، صفحه ۴۸.

(۲) - یکی از نتایج این داستان عدم پافشاری در دعاها و درخواستها از خداست؛ چه بارها تجربه شده است که در صورت اجابت دعا از طرف خداوند چه ضرر و زبانی متوجه شخص شده است. قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۱۶ چه زیبا می‌فرماید: «عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ» حتی در خواسته‌های معقول و خدایسندانه نیز این امر صادق است؛ مثلاً شخصی که اصرار می‌ورزد توفیق نماز شب بیابد؛ ولی موفق نمی‌شود، شاید به نفعش نباشد؛ چه ممکن است با این نماز شب دچار عجب و ریا شود.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۳

اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، تمام حقوق آن را می‌پردازم». پیامبر برایش دعا کرد چیزی نگذشت که پسر عموی ثروتمندش از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید و با آن گوسفندانی خرید و کم‌کم نماز جماعت همه وقت او تبدیل به یک وقت شد و گوسفندانش به قدری زیاد شد که دیگر نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، به خارج از مدینه رفت و دیگر به کلی از نماز جماعت محروم شد و آن قدر به مادیات دنیایی مشغول شد که به وعده‌اش در مورد دادن صدقه عمل نکرد! نه تنها صدقه مستحب را پرداخت، بلکه از پرداختن صدقه واجب (زکاة مال) هم خودداری کرد و در این راه تا بدان حد اصرار ورزید که این حکم الهی را به استهزا و تمسخر گرفت و آن را به جزیه‌ای که یهود می‌پردازند مقایسه کرد. «۱» قرآن مجید علت بیچارگی «ثعلبه» و نفاق او را بخل و دنیاپرستی و پیمان‌شکنی می‌داند و شگفتا که طبق این آیه، شریفه، نفاق کسانی مانند ثعلبه تا روز رستاخیز ادامه دارد و از قلب آنها خارج نمی‌شود - اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا -

اگر ما می‌خواهیم مبتلا به این بیماری خطرناک نشویم، باید مواظب این سرچشمه‌های نفاق باشیم و از آن دوری کنیم، مخصوصاً در این ایام و لیالی پربرکت ماه مبارک رمضان بهره بیشتری بگیریم به هنگام سحر، نماز شب - و لو مختصر و بدون انجام همه مستحبات - بجا آوریم و سر بر سجده بگذاریم و از نفاق و تمام رذایل اخلاقی و گناهان به خداوند پناه ببریم.

(۱) - خیلی از کسانی که خمس و زکاة به آنها تعلق می‌گیرد، برای توجیه عمل ناپسند خود؛ یعنی پرداخت نکردن این وجوه‌های شرعی، چنین سخنانی بر زبان جاری می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: چه معنا دارد که ما زحمت بکشیم و دیگران بخورند؟! مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۵

فصل سوّم: دوّمین مثال: تشبیهی دیگر برای منافقین

اشاره

خداوند متعال در آیه ۱۹ و ۲۰ سوره بقره می‌فرماید: «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مثل منافقان) همچون بارانی از آسمان است که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه [بر سر رهگذران ببارد آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند و خداوند به کافران احاطه دارد [و آنان در قبضه قدرت او هستند]. روشنایی [خیره کننده برق نزدیک است چشمانشان را برباید، هر زمان که [برق جستن می‌کند و صفحه بیابان را] برای آنها روشن می‌کند [چند گامی در پرتو آن راه می‌روند و چون خاموش می‌شود، توقف می‌کنند و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می‌برد؛ چرا که خداوند به همه چیز تواناست.

تنوع مثالهای قرآن

مثالهای قرآن بسیار متنوع است. خداوند برای روشن ساختن حقایق مهمی که در تربیت و سعادت انسان تأثیر به سزایی دارد به هر گونه مثالی متوسل شده

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۶

است. گاه به موجودات بی جان مثال می‌زند؛ مانند آیه ۱۷ سوره رعد: «انزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ اَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ اَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ...» خداوند متعال در این آیه شریفه برای روشن شدن ماهیت حق و باطل به باران مثال می‌زند که به هنگام نزول از آسمان پاکیزه، تمیز، زلال، و صاف است؛ ولی وقتی بر روی زمین جاری می‌شود، زمین آلوده، آن آب زلال را می‌آلود. آب به حرکت درمی‌آید و در آن، آلودگی‌ها به کف روی آب تبدیل می‌شود. زمانی که این آب آلوده کف آلود به زمین مسطح و جلگه می‌رسد، بتدریج کف آن از بین می‌رود و آبی صاف در جریانی آرام، ادامه مسیر می‌دهد. سپس خداوند می‌فرماید: حق و باطل نیز مانند همین باران و کف است و باطل کف روی آب و حق آب زیر کف است.

و گاه به نباتات و گیاهان مثال می‌زند، مانند آنچه در آیه ۲۴ سوره ابراهیم آمده است: «الْم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اُضْيَلَهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ» آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است.

در این آیه شریفه برای کلام پاک - که بارزترین مصداق آن لاله الا الله است - به یک درخت مثال زده و برای آن کلمه «طیبه» به کار برده است؛ زیرا که سخن پاک همچون درخت، پاکیزه و سرسبز و همیشه خرم است.

بعضی اوقات خداوند حکیم به حیوانات مثال می‌زند. نمونه آن آیه شریفه ۲۶ سوره بقره است: «اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِي اَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا ...»، خداوند ابایی ندارد که به پشه و (موجودات) کمتر از آن مثل بزند ... در این آیه خداوند به یک حیوان کوچک، یعنی پشه مثال زده است. همان‌طور که در سوره عنکبوت آیه ۴۱ به یک عنکبوت.

و گاه به یک انسان مثال می‌زند که یک نمونه آن آیه شریفه ۱۷۱ سوره بقره

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۷

می‌باشد. «وَمَثَلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ اِلَّا دُعَاۗءَ وَتِدَاۗءَ صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ مَثَل (تو ای پیامبر در دعوت) کافران مثل کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می‌زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند (و حقیقت آن صدا و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند) این کافران (در واقع) کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی‌فهمند.

در این آیه، خداوند هم به انسان مثال زده است؛ آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور ضمنی به یک چوپان تشبیه می‌کند. و هم به حیوان؛ آن جا که کفار را گوسفندان و یا حیوانات آن چوپان محسوب می‌کند.

اصلی‌ترین دلیل تنوع مثل‌ها در قرآن، درک ساده و فهم عمیق مطالب قرآنی است، به ویژه که مخاطبان اولیه قرآن اعراب بی سواد دوران جاهلیت بودند و مسلمانان صدر اسلام که جز تعداد اندکی بی‌بهره از سواد خواندن و نوشتن بودند، تنها به این شیوه قرآنی امکان درک و فهم مفاهیم قرآنی داشتند و تنها به کمک مثل‌های متنوع تر قرآن قادر به تفهیم عالی‌ترین مفاهیم قرآنی شدند. همه گویندگان، به ویژه علما، دانشمندان، فقها، سخنرانان، اهل منبر و ... باید با استفاده از این قاعده فراگیر قرآنی، پیام و سخن خود را ساده و جذاب بیان کنند تا در اعماق وجود مخاطب نفوذ کند و تأثیر گذارد. قرآن که زیباترین تجلیات زیبایی‌های حق است خود مظهر زیبایی کلامی نیز هست؛ از این رو باید به تبعیت از قرآن ساده‌گویی زیبا و مؤثر، یک ارزش و معیار زیبایی در سخن دانسته شود.

آنان که سخنان و نوشته‌هایشان معلق و گنگ و دیرفهم است و ساده‌گویی را نشانه کم‌دانشی گوینده می‌دانند، بر خلاف این سنت الهی و شیوه قرآنی عمل

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۸

می‌کنند. «۱» امیدواریم که در نسل جوان حوزه علمیه و دانشجویان دانشگاهها، ساده‌گویی یک هنر و ارزش و پیچیده‌گویی یک ضد ارزش معرفی و شناخته شود.

شرح و تفسیر آیات

در این آیات شریفه «۲» نیز سخن از منافقان و خطر نفاق به میان آمده است و شاید این آیه و مثل قبلی ناظر به حال عده‌ای از منافقان، و این آیات ناظر بر عده دیگری از این ریاکاران دو چهره باشد. طبق این آیات شریفه حال منافقان مانند حال مسافری است که در دل شب تاریک در بیابانی راه را گم کرده است در حالی که باران شدیدی می‌بارد. نه پناهگاهی دارد و نه رفیقی، نه راه را می‌شناسد و نه روشنایی وجود دارد. پرده‌های ظلمانی ابر هم آسمان را پوشانیده است و مختصر نور ستارگان هم به او نمی‌رسد و اینها همه در حالی است که رعد و برق شدید هم می‌آید، البته روشن است که این رعد و برق وحشت دو چندان در این شخص گمشده ایجاد می‌کند؛ چون صدای رعد مخصوصاً در بیابانها شدیدتر است و برق هم در این وضع و حال خیره‌کننده‌تر است. چنان که گویی می‌خواهد چشم را کور کند. با این خطرات مسافر گمشده بر اثر ترس از رعد انگشتانش را در گوش فرو می‌برد و از بیم جان به خود می‌لرزد که مبادا صاعقه او را به کام خود کشد. وضعیت منافق همانند موقعیت چنین مسافر راه گم کرده است.

«... وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ وَخَدَّوْنَهُمْ كَغَدَابَةِ السَّيْلِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» - احاطه دارد. محیط را در این آیه به دو مفهوم تفسیر کرده‌اند: اول - احاطه علمی خداوند. دوم - احاطه قدرت

(۱) - خداوند در آیه ۴ سوره ابراهیم می‌فرماید: «وَمَا ارْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» هیچ پیامبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم تا بتواند پیام خدا را برایشان بیان کند ... و نیز پیامبر گرامی اسلام به کرات فرموده‌اند: «امْرُؤًا اِنْ نَكَلَّمَ النَّاسَ عَلٰى قَدْرِ عَقْلِهِمْ» ما (پیامبران) موظفیم به میزان فهم مردم حرف بزنیم (بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۸۵).

(۲) - آیات ۱۹ و ۲۰ سوره بقره.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۴۹

خداوند. اگر «محیط» در مفهوم اول مراد باشد، پیام آیه چنین است که خداوند بر همه کفار احاطه علمی دارد و اگر مفهوم دوم مورد نظر باشد، آیه چنین معنا می‌دهد که خداوند قادر به هر کاری است و کسی نمی‌تواند از گستره قدرتش دور و خارج شود.

«وَ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ ابْصَارَهُمْ نَزْدِيكَ» (تابش) برق چشمانشان را نابینا سازد. زیرا اگر در محیطی تاریک باشد و به تاریکی عادت کند هر گاه تابش تند نوری قوی بر آن بتابد در خطر کوری قرار می‌گیرد.

«كُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَسْوًا فِیْهِ هَرَّ گَاهُ كَهَ (برق) برآمد (و آنان روشنی ببینند) چند گامی برمی‌دارند. این مسافر راه گم کرده وقتی روشنی برق را می‌بیند خوشحال می‌شود و شروع به حرکت می‌کند و به جلو می‌رود تا شاید راه خویش را بیابد؛ ولی این نور موقتی و ناپایدار است و زود از بین می‌رود.

«وَ اِذَا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» و چون (آن روشنی برق) خاموش شود (حیرت‌زده) از رفتن باز ایستند و مسافر به ناچار متوقف می‌شود و دوباره حیران و ناامید سر جای خود می‌خکوب می‌شود.

«وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَدَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ ابْصَارِهِمْ اِذَا كَانُوا عَلَى الْاَمْنِ وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (و اگر خدا می‌خواست گوشهایشان را (به بانگ رعد) کر و چشمانشان را (به تابش برق) کور

می‌ساخت.

منافق نیز همچون این مسافر گمشده است. با اظهار ایمان از پرتو روشنی «ایمان» بهره‌مند می‌شود؛ اما چون ایمانش ظاهری است بهره او نیز اندک است بدین سبب دیر یا زود رسوا می‌شود و دیگر بار در تاریکی و ظلمت ایمان ریایی خود و کفر و نفاق خویش فرو می‌رود.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۰

مثالهای زیبای قرآن ج ۱۰۶۱

پیامهای آیه

۱- چگونگی ایجاد برق و صاعقه

اگر دو ابر که دارای بار الکتریکی متضادند در آسمان با یکدیگر برخورد کنند، همانند تماس دو سیم برق مثبت و منفی، جرقه و برق تولید می‌کنند و صدایی نیز از این برخورد ایجاد می‌شود که «رعد» نام دارد و هر قدر این دو ابر بزرگتر و در حقیقت بارهای الکتریکی آنها بیشتر باشد، روشنی برق شدیدتر و صدای رعد گوش‌خراش‌تر است. اما «صاعقه» بر اثر برخورد یک قطعه ابر با بار الکتریکی مثبت با یک مانع زمینی مانند کوه یا زمین؛ درخت و یا انسان بوجود می‌آید در نتیجه جسم قابل سوختن در کوه یا زمین شعله‌ور می‌گردد و در کوتاه‌ترین زمان به پشته‌ای از خاکستر تبدیل می‌شود از این روست که صاعقه برای انسان در زمین‌های هموار خطرناک‌تر است.

نکته قابل توجه این که بعضی از روایات، رعد و برق را نتیجه اعمال موجودات ماوراء الطبیعه دانسته‌اند؛ مثلاً آنچه که علم امروز در مورد برق و صاعقه می‌گوید با روایات سازگار نیست چون در بعضی از روایات رعد را به صدای فرشتگان و برق را اثر شلاقی که فرشتگان بر ابرها می‌زنند، شناخته‌اند. «۱» که طبیعتاً با توجیه علمی پیدایش رعد و برق منافات دارد، این دوگانگی مختلف و متضاد در ذهن کنجکاو مؤمن پرسشی را مطرح می‌سازد. براستی کدامیک دلیل حقیقی ایجاد رعد و برق است؟ در پاسخ باید گفت: توجیه علمی پیدایش رعد و برق با تفسیر دینی آن هیچ تضاد و منافاتی ندارد؛ زیرا یکی از معانی ملک و فرشته‌قوایی است که خداوند در طبیعت آفریده است مثل نیروی جاذبه و ابر به عنوان مثال در روایات آمده است که «هر قطره که از آسمان به طرف زمین فرو می‌ریزد

(۱) - من لا یحضره الفقیه، جلد اول، صفحه ۳۳۴، حدیث ۹ و ۱۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۱

یک ملک آن را گرفته، بر زمین می‌گذارد.» «۱» با این تفسیر که مراد از ملک «نیروی جاذبه زمین» است این روایت توجیه علمی و امروزی می‌یابد؛ از این رو روایات مربوط به رعد و برق نیز با دیدگاههای علمی، قابل انطباق است و در حقیقت اختلاف و تضادی میان آنها دیده نمی‌شود.

۲- تفاوت این دو مثل

هر دوی این مثل‌ها مربوط است به مسافر راه گم کرده در بیابان. در مثل اول، مسافر با خطرهای گمراهی، گرسنگی و تشنگی و

حیوانات درنده و گزنده روبه‌روست؛ ولی در مثل دوّم، خطرهای دیگری مانند رگبار، سیلاب، رعد، برق و صاعقه نیز این مسافر را تهدید می‌کند. بدیهی است که وضعیت مسافر در مثل دوّم بسیار بدتر و مرگ‌آورتر است. بعضی معتقدند که دو مثال مزبور بیان حال یک گروه خاص؛ یعنی منافقان است؛ ولی به نظر می‌رسد که هر کدام از این دو مثل به یک دسته معین از گروه منافقان مربوط و مخصوص باشد؛ چون می‌توان منافقان را به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول، آنهایی هستند که ایمانی ضعیف؛ ولی ناپایدار دارند. اینان مسلمانند؛ امّا طمع جاه و مال، آنان را به دروغ، بخل و پیمان‌شکنی وا می‌دارد. بنابراین، دسته اول منافقان را «مسلمانان ضعیف الایمان» باید نامید؛ مانند ثلعبه بن حاطب که در صفحات پیشین از او نام برده شد. دسته دوّم، آنهایی هستند که هرگز «مؤمن» نبوده‌اند و از آغاز تظاهر به «اسلام و مسلمانی» کرده‌اند. اینان کافرانی هستند که از بیم قدرت اسلام یا طمع بهره‌مندی از منافع مسلمانی، به ظاهر مسلمان شده‌اند. بنابراین، دسته دوّم منافقان را «کافران مسلمان‌نما» باید نامید.

(۱) - من لا یحضره الفقیه، جلد اول، صفحه ۳۳۳، حدیث ۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۲

مانند ابوسفیان‌ها، معاویه‌ها و مروان‌ها و ... آشکارا پیداست که دسته دوّم دشمنان قسم‌خورده اسلام هستند و وجودشان به مراتب خطرناک‌تر از دسته اول است. از این رو، به نظر می‌رسد که مثل اول ناظر به دسته اول و مثل دوّم ناظر به دسته دوّم منافقان است که حال و وضعیتشان همانند خطر وجودی آنان سخت‌تر و خطرناک‌تر است.

۳- جهان منافق یا نفاق جهانی

همان‌طور که پیشتر یاد شد، نفاق اشکالی دارد: فردی، گروهی، کشوری و جهانی و متأسفانه اکنون جهان ما یک جهان منافق است که در ظاهر سخنی می‌گوید و ادعایی می‌کند ولی در عمل بر خلاف آن اقدام می‌کند! رویداد زیر یکی از ساده‌ترین و در عین حال آشکارترین مظاهر نفاق جهانی است.

سالها پیش زمانی که بشر تصمیم گرفت سفینه‌ای سرنشین‌دار به فضا بفرستد، برای آگاهی از تأثیرات فضا بر موجود زنده، یک «سگ» را در یک سفینه به مدت چند روز به فضا فرستاد. در بازگشت این سفینه به زمین سگ را مرده یافتند.

پخش این خبر در رسانه‌های خبری جهانی اعتراضات شدید جمعیت‌های دفاع از حیوانات را در پی داشت. محور اعتراضات این بود که چرا یک حیوان را برای یک آزمایش علمی به کشتن داده‌اند. این چهره‌ظاهری جهان است؛ امّا امروزه جهان شاهد جنایات بی‌سابقه و کشتارهای دسته جمعی مسلمانان مظلوم در کشور اسلامی الجزایر است؛ ولی صدای اعتراضی از حلقوم هیچ یک از آن رسانه‌ها و جمعیت‌ها و جهانیان بلند نمی‌شود. چه دست‌هایی در کار این جنایات است؟ چه نیروهایی چنین بی‌رحمانه آدم‌کشی می‌کنند که حتی نیروهای نظامی و انتظامی الجزایر قدرت جلوگیری از آنها را ندارند؟ این چهره پنهانی و حقیقی جهان است؛ از این رو آیا نباید گفت: جهان امروز جهان نفاق است و منافق؟! آن

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۳

هم نفاق وقیحانه! که برای مرگ یک سگ چنان هیاهو و جنجالی راه می‌اندازند و برای چنین کشتارهایی سکوت در پیش می‌گیرند! اسلام و وجدان بشریت از این نفاق جهانی متنفر است و مطمئناً این منافق‌ها نیز رسوا خواهند شد. پروردگارا! شرّ نفاق جهانی را از سر تمام مستضعفان، مخصوصاً مسلمانان کوتاه بفرما!

۴- پیدایش منافقان در اسلام

در مورد این که آیا «ریشه نفاق» را در مکه باید جست یا در مدینه، نظرات و آرا متفاوت است. برای روشن شدن موضوع و مطالعه «تاریخچه نفاق و منافقان» از قرآن مجید کمک می‌گیریم. در قرآن مجید آیات فراوانی درباره منافقان آمده است. با یک بررسی اجمالی آیاتی که تنها کلمه نفاق و مشتقاتش در آن استعمال شده است ۳۷ مورد است؛ ولی روشن است آیاتی که در مورد این انسانهای ریاکار و دورو نازل شده است به همین ۳۷ مورد خلاصه نمی‌شود؛ زیرا در آیات متعدّد دیگری بدون ذکر کلمه نفاق یا مشتقاتش از منافقان یاد شده است؛ مانند ۱۳ آیه از آیات اولیه سوره بقره «۱» که موضوع آن منافقان است؛ ولی کلمه نفاق در آنها بکار برده نشده است، بلکه کلمات و واژه‌های مترادف دیگری استفاده شده است.

تمام این آیات سی و هفتگانه جزء سوره‌های مدنی؛ یعنی در مدینه نازل شده است. «۲» از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که عقیده قائلین به «شروع نفاق از مدینه» با ظاهر این آیات سازگار است؛ اما بهتر است کمی به عقب برگردیم و تاریخچه زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبوت و چگونگی تبلیغ اسلام از سوی آن حضرت و اشکال و مراحل مبارزات دشمنان اسلام را مورد مطالعه قرار دهیم.

(۱) - از آیه ۸ تا ۲۰.

(۲) - آیات سی و هفتگانه در سوره‌های آل عمران، نساء، انفاق، توبه، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، منافقون و تحریم آمده است. مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۴

مراحل مبارزات دشمنان اسلام با اسلام

اشاره

مبارزات مشرکان و سران کفر با دین مقدّس و انسان ساز اسلام، شش مرحله دارد:

اول - استهزا و شوخی گرفتن دین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار حرا به پیامبری برگزیده شد و اولین آیات قرآن بر قلب مبارکش نازل شد. به مدت سه سال آن حضرت مخفیانه مردم را به اسلام دعوت می‌کرد؛ و سپس دعوت علنی شد. بت پرستان و مشرکان ظهور اسلام را برای منافع خود خطرناک دیدند؛ به همین جهت به فکر مبارزه با این دین نوپا برآمدند و چون آن را چندان جدی نمی‌گرفتند تنها در مقام تمسخر و استهزای آن برآمدند و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت جنون دادند. قرآن مجید در آیه ۶ سوره حجر در این مورد می‌فرماید: «قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ أَنْتَ لَمَجْنُونٌ (کافران) گفتند: «ای کسی که ذکر (قرآن) بر او نازل شده است، مسلماً تو دیوانه‌ای». «۱» هدفشان از «دیوانه» خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که مردمان سخنان او را جدی نگیرند و باور نکنند و کسی به او ایمان نیاورد؛ اما می‌دیدند که علی رغم این اتهامات و استهزاهای روز به روز تعداد مسلمانان زیادتر می‌شود. مردم و مخصوصاً نسل جوان «۲» به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله گوش می‌دهند و مجذوب او می‌شوند و در نتیجه

(۱) - این اتهام، در آیات دیگری نیز از قول مشرکان، به پیامبر نسبت داده شده است، سوره دخان: آیه ۱۴، سوره طور: آیه ۲۹، سوره قلم: آیه ۲ و ۵۱ و سوره تکویر: آیه ۲۱؛ از آیات قرآن استفاده می‌شود که هر پیامبری که مبعوث می‌شد، کفار مبارزه‌شان را با این اتهام به پیامبرشان شروع می‌کردند. در این مورد به سوره ذاریات: آیه ۳۹ و ۵۲، سوره صافات: آیه ۳۶، سوره شعراء: آیه ۲۷ و

سوره نوح: آیه ۹ مراجعه فرمایید.

(۲) - نسل جوان در قدرت یافتن و پیشرفت و گسترش اسلام نقش مهمی داشت. امروزه نیز چنین است؛ یعنی تا وقتی که جوانان کشور در پناه اسلام باشند خطری متوجه اسلام نیست! بنابراین نسل جوان کشور به توجه مخصوص نیاز دارند. مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۵

مبارزه آنها بی تأثیر بوده است. بدین سبب کافران مکه اتهام تازه‌ای به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند.

دوم - نسبت «سحر» و «شعر»

کافران چون با استهزای اسلام و پیامبر به هدفشان؛ یعنی بی اثر کردن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله دست نیافتند؛ این بار پیامبر را ساحر و شاعر و کذاب خواندند. این انتساب بدین معناست که اگر کلمات پیامبر جَدَّاب و دلریاست و در قلبها نفوذ می‌کند، بخاطر آن است که او - نعوذ بالله - جادوگری باهوش و شخصی مرموز است و بواسطه ساحری مردم را «جادو» می‌کند و بخاطر آگاهی‌های شعری سخنان شاعرانه می‌گوید و مردم را جذب می‌کند و گرنه سخن عادی که چنین نفوذی ندارد. قرآن مجید در این باره در آیه شریفه ۴ سوره «ص» می‌فرماید: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ أَنْتَ أَنْتَ تَعَجَّبُ كَرَدْتُمْ أَنْتُمْ كَرَدْتُمْ أَنْتُمْ كَرَدْتُمْ» (۱)

این شیوه از مبارزه نیز نتوانست هدف و خواسته کافران را تأمین کند؛ زیرا هر روز تعداد بیشتری از مردم، زن و مرد، پیر و جوان، به پیامبر صلی الله علیه و آله روی آوردند و به دین اسلام گرویدند و بناچار این بار نیز روش مبارزه را تغییر دادند.

سوم - محاصره اقتصادی و قطع ارتباطات

بی اثر بودن انتسابها و اتهامها بر پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت او، کافران را بر آن

(۱) - این نوع اتهام و وسیله مبارزه با پیامبر، تنها به ایشان اختصاص نداشته است؛ زیرا که خداوند در آیه ۵۲ سوره ذاریات می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجُنُونٌ» این چنین است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد، مگر این که گفتند: «او ساحر یا دیوانه است!» در این باره در قرآن آیات زیادی مربوط به هر یک از پیامبران آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۶

داشت که به روش‌های عملی به مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان دست زدند و بر این اساس مسلمانان را تحریم کردند. آنان را در مکانی به نام «شعب ابی طالب علیه السلام محبوس کردند و هرگونه رفت و آمد و خرید و فروش را با آنان ممنوع کردند.

مسلمانان صبور و ثابت قدم سه سال تمام در آن درّه خشک و بی‌آب و علف ماندند و با تمامی مشکلات ساختند و گرسنه و تشنه پایداری کردند. «۱» محلی که اکنون علی رغم سرسبز بودنش انسان طاقت خواندن یک فاتحه را بر سر قبر ابو طالب علیه السلام ندارد! ولی آن مسلمانان عزیز در آن جا ماندند و پایداری کردند و حتی بعضی از آنان در همان جا جان باختند؛ ولی تسلیم دشمن نشدند. سرانجام با تحریک عواطف مردم مکه بتدریج برقراری ارتباط با مسلمانان و داد و ستد با آنان از سر گرفته شد و پس از سه سال، محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب شکسته شد و این شیوه عملی مبارزه با اسلام و مسلمانان نیز بی اثر و بی حاصل درآمد.

چهارم - نقشه سوء قصد به جان پیامبر صلی الله علیه و آله

کافران از یک سو در مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان خود را ناکام یافتند و از سوی دیگر شاهد رشد و گسترش سریع اسلام و روی آوردن مردم به این دین تازه و روی گرداندن آنان از بُتان بودند؛ بدین سبب به اقدامات تازه، جدی و خطرناک روی آوردند و این بار شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را هدف قرار دادند. سران قریش و مکه سه راه حل را چاره‌ساز یافتند:

(۱) - اسلامی که به این راحتی در دست ما و شماست با این رنج‌ها و مشقت‌ها و مرارت‌ها و شهادت‌ها به دست آمده است؛ بنابراین بر ما واجب است که با تمام سعی و کوشش با زبان و عمل حافظ این دین مقدس باشیم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۷

اول، تبعید پیامبر صلی الله علیه و آله به خارج از مکه برای حفظ منافع کفار مکه.

دوم، زندانی کردن او به منظور قطع رابطه با مردم و مسلمانان.

سوم، قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله.

سرانجام راه سوم را انتخاب کردند و به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند و در «لیلة المبيت» (۱) «چهل نفر از شجاعان عرب خانه پیامبر را محاصره کردند، تا صبح هنگام آن حضرت را به قتل برسانند، پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الهی از توطئه با خبر شد و حضرت علی علیه السلام را در بستر خود خواباند و خود معجزه آسا از آن جا بیرون آمد و راه یثرب (مدینه) را در پیش گرفت؛ ولی برای فریب دشمن در خلاف جهت حرکت کرد. کفار قریش پس از آگاهی از رهایی و نجات پیامبر صلی الله علیه و آله به تعقیب آن حضرت پرداختند؛ ولی به حول و قوه الهی باز هم ناکام ماندند و سرانجام پیامبر سالم به مدینه رسید و در آن جا «حکومت اسلامی» را بنا نهاد و اسلام و مسلمانان، قدرتمندتر از پیش شدند.

پنجم - جنگهای متوالی با مسلمانان

دشمن وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله را از دسترس خویش دور دید، راه مبارزه مسلحانه را در پیش گرفت تا اگر نتوانست روحیه مسلمانان را تضعیف کند و آنان را از ایمان و عقیده‌شان برگرداند با نیروی شمشیر از گسترش دین اسلام جلوگیری

(۱) - «لیلة المبيت» به شبی گفته می‌شود که حضرت علی علیه السلام برای حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر آن حضرت خوابید تا دشمنانی که اطراف خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را محاصره کرده بودند به خالی بودن رختخواب پیامبر و نبودن آن حضرت در خانه پی نبرند. حضرت علی علیه السلام چون این خطر بزرگ را بر جان خرید این آیه شریفه در شأنش نازل شد. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» بعضی از مردم (با ایمان و فداکار همچون علی علیه السلام در لیلة المبيت به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۸

کند؛ زیرا اسلام منافع و آقایی کفار قریش را تهدید می‌کرد بدین منظور ابتدا مردان اهل مکه و سپس جنگاوران قبایل دیگر را آماده کردند و جنگهایی را علیه مسلمانان ترتیب دادند که ابتدای آن «جنگ بدر» و اوج آن «جنگ احزاب» بود. (۱) در جنگ احزاب کفار و مشرکان از تمام امکانات و قوای خود استفاده کردند و همان گونه که از نام این جنگ پیداست همه قبایل و طوایف عرب را به جنگ اسلام، یکپارچه و تجهیز کردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و مردان مسلمان را بکشند و اموال آنها را به غارت

ببرند و خانه‌های آنها را خراب کنند و زنان و دختران آنها را به اسارت بگیرند و در نتیجه دین اسلام را نابود سازند. آیات ۹ و ۱۰ سوره احزاب به این مرحله از مبارزه اشاره دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا إِذْ جَاءَكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ مِّنْ أَشْقَلٍ مِّنْكُمْ وَاذْزَاعَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتی که خدا به شما داده است یاد کنید، بدان هنگام که لشکرها بر شما تاخت آوردند و ما باد را و لشکرهایی را که نمی‌دیدید بر سرشان فرستادیم و خدا بدانچه می‌کردید بینا بود.

آن گاه که سمت بالا و پایین بر شما تاختند چشمها خیره شد جان‌ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان‌های گوناگون کردید. این آیات از جهت آگاهی ما از دشواریها و سختی‌های مسلمانان صدر اسلام قابل تأمل و توجه است طبق این آیات شریفه، لشکر دشمن از همه طرف مدینه را محاصره کرده بود. تعداد تجهیزات دشمن تا بدان حد بود که مسلمانان شگفت‌زده شدند و به بیان قرآنی چشمانشان از شدت تعجب خیره شده و جانهایشان به لب رسیده بود. ازدحام سپاه دشمن و فراوانی سلاح‌های آنان در

(۱) - بعد از جنگ احزاب جنگهای دیگری هم واقع شد ولی به اهمیت این جنگ نبود.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۵۹

برابر تعداد اندک و تجهیزات و سلاح‌های ناچیز مسلمانان، آن چنان در سپاه اسلام بیم و هراس افکنده بود که بعضی از مسلمانان ضعیف‌الایمان دچار شک و تردید شده بودند که نکنند اسلام بنیان و اساس الهی نداشته باشد و آنان فریفته شده باشند! نکند وعده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله واهی و پوچ بوده باشد! نکنند دشمن چیره شود و آنان را نابود سازد! ... شاید ایمان همه مسلمانان جز پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و گروه اندکی از مسلمانان متزلزل شده بود؛ زیرا افراد سست ایمان در حوادث شدید، دچار سردرگمی و تردید می‌شوند و در برابر، انسان‌های مؤمن در این حوادث آبدیده‌تر و مصمم‌تر می‌شوند. در حقیقت جنگ احزاب عرصه آزمون ایمان مسلمانان شد و مؤمنان حقیقی را از مسلمانان ضعیف و سست جدا کرد. سرانجام علی‌رغم همه این مشکلات این جنگ به جز یک مورد برخورد بدون درگیری و خونریزی به سود مسلمانان پایان پذیرفت؛ زیرا به فرمان خداوند سپاه دشمن گرفتار طوفان شدیدی شد، چادرهای آنان از جا کنده شد و حتی دیگهای غذایشان واژگون شده بود.

ترس و بی‌اعتمادی عجیبی بر سپاه کفر چیره شد علاوه بر این لشکریان نامرئی خداوند هم به جنگ با کفار پرداختند مجموعه این هراس و اضطراب و ناامیدی‌ها، ابو سفیان و دیگر سران سپاه کفر را مجبور به بازگشت کرد و این سپاه عظیم بسان یک لشکر شکست خورده بازگشتند و بار دیگر وعده خدا تحقق یافت و اسلام و مسلمانان از خطر حتمی‌رهایی یافتند. این پیروزی بزرگ مسلمانان، آن چنان بر عظمت و اقتدار اسلام افزود که کفار مکه و حتی سرزمینهای اطراف، اندیشه جنگ با مسلمانان و تجاوز به حریم اسلام را به خود راه ندادند. بدین سبب بود که چندی بعد مکه و مکیان بی هیچ مقاومتی تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سپاه اسلام شدند و اسلام قدرت بی‌منازع سرزمین عربستان گشت.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۰

ششم - توسل به خطرناک‌ترین سلاح: «نفاق»

گرچه دشمن در جنگ احزاب شکست خورد و فکر حمله مسلحانه را از سر بیرون کرد؛ ولی این بدان معنا نبود که مخالفت و ضدیت با اسلام و مسلمانان را به کناری نهاده باشد. کفار با درک و اعتراف به بی‌اثر بوند روشهای پیشین مبارزه، بار دیگر شیوه مبارزه و در حقیقت شکل و نوع جنگ با اسلام را تغییر دادند و این بار با سلاح خطرناک و مخرب «نفاق» به میدان آمدند. دشمن

شکست خورده و رسوا شده در برابر قدرت و عظمت اسلام سر فرود آورد و مسلمان شد؛ اما دشمنی با اسلام را از یاد نبرد در حقیقت خود را در پناه نقاب نفاق قرار داد و منتظر و مترصد فرصتی ماند تا ضربه‌ای جانکاه بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد سازد. آیه شریفه اول سوره منافقون ناظر بر این مرحله از مبارزه است: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ؛ هنگامی که منافقین نزد تو می‌آیند می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدایی. خداوند می‌داند که تو پیامبر او هستی؛ ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند). ای پیامبر همان خدایی که شهادت به نبوت می‌دهد شهادت به دروغگویی منافقین می‌دهد. روند نفاق در اسلام این چنین شکل گرفت و به صورت جریان سیال درآمد. «۱» از ظاهر این آیه و دیگر آیات قرآن نتیجه گرفته می‌شود که نفاق در اسلام از مدینه آغاز شد؛ ولی این امر بدان معنا نیست که در مکه منافق یا منافقانی نبوده‌اند. چه بسا افرادی با داشتن حس آینده‌نگری و شم سیاسی قوی خود،

(۱) - مراحل ششگانه مبارزه با اسلام را بار دیگر در روند انقلاب اسلامی ایران نیز به چشم دیدیم. استهزا و توهین به حضرت امام خمینی - قدس سره - تبعید آن حضرت، محاصره اقتصادی، جنگهای مسلحانه داخلی و خارجی و سرانجام نفاق که نمونه بارز آن سازمان رسوای منافقین خلق است. مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۱

پیروزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را قطعی دانسته و بدون داشتن ایمانی واقعی و قوی، به امید بهره‌مندی از مزایای اسلام پیروز، به ظاهر مسلمان شده باشند.

نتایج مثلها

از آیات چهارگانه این دو مثل می‌توان نتیجه گرفت: که «منافق آرامش ندارد» تنهایی و ترس، اضطراب، رسوایی و تمامی خطراتی که آن مسافر تنهای عقب مانده از قافله را در بیابان تاریک و بی آب و علف و بارانی و پر رعد و برق و صاعقه، تهدید می‌کند برای منافق هم متصور است؛ اما مسلمان مؤمن آرامش دارد؛ زیرا «آرامش در سایه ایمان خالص به خداست».

خداوند متعال چه زیبا می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛ «۱» (آری) آنهایی که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست و آنها هدایت یافتگانند!»

ظلم در این آیه به دو معنا تفسیر شده است: نخست این که ظلم به معنای شرک است و «ایمانهم بظلم» یعنی ایمان خالصی که به شرک آلوده نشده است. دیگر این که ظلم به معنای ستم است و آن بخش از آیه چنین معنا می‌شود: ایمانی که همراه ظلم و ستم نباشد باعث ایمنی مؤمنان است.

در آیات دیگر می‌خوانیم: «إِلَّا أَنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «۲» آگاه باشید (دوستان) اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند. همانهایی که ایمان آوردند و (مخالفت فرمان خدا) پرهیز می‌کردند در زندگی دنیا و آخرت شاد (و مسرور) ند. وعده‌های الهی

(۱) - سوره انعام، آیه ۸۲.

(۲) - سوره یونس، آیات ۶۴ - ۶۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۲

تخلّف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ!

ناامنی، پریشانی و ترس در این دنیا و آتش و عذاب جهنّم در آخرت نصیب منافقان می‌شود و آرامش و اطمینان خاطر، سعادت و رستگاری از آن مؤمنان است. این امر با دانش امروزی نیز به اثبات رسیده است. اخیراً در سمیناری تحت عنوان «تأثیر دین در روح انسان» دانشمندان شرکت کننده در آن بدین نتیجه رسیدند که افراد مؤمن کمتر به بیماریهای روحی و روانی دچار هستند و این گونه بیماریها بیشتر در افراد بی ایمان بروز می‌کند و دیده می‌شود؛ زیرا کسی که به خدا ایمان ندارد تنهاست؛ کمترین دگرگونی در زندگانش او را می‌لرزاند.

امّا مسلمان مؤمن تنها نیست، بلکه با توکل بر خدا در مقابل حوادث، ثبات و شکیبایی نشان می‌دهد. اگر یکی از عزیزانش را از دست بدهد آیه شریفه «أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱) را قرائت می‌کند و با این باور عملی هم تحمّل مصیبت بر او آسان می‌شود و هم الطاف و رحمت خداوند را شامل حال خود می‌کند. (۲) و اگر سرمایه‌اش را از کف دهد و در داد و ستد زندگی زیان کند خود را نمی‌بازد، همان گونه که اگر سود فراوانی عایدش گردد دچار غرور نمی‌شود، بلکه در هر حال نغمه زیبای این کلام الهی را زمزمه می‌کند: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَافَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (۳) برای آنچه از دست داده‌اید، تأسّف نخورید و به آنچه به دست آورده‌اید دل بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر و خودستایی را دوست ندارد. اگر حوادث دیگری برایش رخ دهد آنها را آزمون الهی و مایه کمال فردی و ثواب آخرت خویش می‌داند و نه تنها به زمین و زمان ناسزا نمی‌گوید! بلکه خدا را شکر می‌کند و ایمان و اتکانش به خداوند محکمتر می‌شود. اگر در زندگی

(۱) - سوره بقره، آیه ۱۵۶.

(۲) - سوره بقره، آیه ۱۵۷.

(۳) - سوره حدید، آیه ۲۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۳

بزرگان تأمل کنیم و سیره آنان را مطالعه کنیم، مفهوم این آیات و توضیحات را به صورتی عملی شاهد خواهیم بود.

سعید بن جبیر به هنگام مرگ

یکی از این بزرگان و اولیاء الله «سعید بن جبیر» یاور امام سجاد علیه السلام و مؤمن خالص متوکل به خدا و کسی است که بر مرگ لبخند زده است. مأموران حجّاج بن یوسف ثقفی (۱) سعید بن جبیر را به نزد این سنگدل و جنایتکار بی‌رقیب تاریخ می‌آوردند. حجّاج چون نمی‌تواند در سخن بر او چیره شود، دستور می‌دهد رو به قبله سرش را از بدن جدا کنند. حاضران می‌بینند که سعید در نهایت خونسردی رو به قبله این آیه شریفه را تلاوت می‌کند. «أَنْتَ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم. (۲) به قصد توهین به سعید فرمان داده بود او را همچون حیوانی رو به قبله گردن زنند. چون می‌بیند قرائت آن آیه برای سعید عزّت و سعادت ایجاد کرده است. بار دیگر دستور می‌دهد که پشت به قبله او را بکشند و این بار آوای ملکوتی این آیه شریفه از حلقوم سعید بلند شد که: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَئِنَّهُ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ مشرق و مغرب از آن خداست! به هر سود رو کنید- حتی پشت به قبله- خدا آن جاست! خداوند بی‌نیاز و داناست. (۳)

(۱) - یکی از نویسندگان در مورد حجّاج می‌گوید: «اگر در معرّفی جنایتکاران هر مذهب و ملت مسابقه‌ای برگزار شود و ما حجّاج

را به عنوان جنایتکارترین فرمانروای مسلمانان معرفی کنیم؛ قطعاً برنده خواهیم شد!» و انصافاً این کلام دور از واقعیت نیست؛ چون یکی از تفریحات حجاج بریدن سر مخالفان خود و تماشای فوران کردن خون از رگهای مقتول بود و می گفت: «من از این صحنه لذت می برم!».

(۲) - سوره انعام، آیه ۷۹.

(۳) - سوره بقره، آیه ۱۱۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۴

حجاج خشمگینانه و شکست خورده دستور می دهد سرش را بر روی زمین از تنش جدا کنند و سعید که مرگ را به بازی گرفته بود، با آرامش خاطری بی نظیر این کلام خدا را زمزمه می کند که: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ؛ ما شما را از زمین آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم. «۱» حجاج بی اختیار فریاد می زند: «گردنش را بزنید و ما را از شر او راحت کنید».

سعید در آخرین لحظه عمرش با خدایش سخن می گوید و از او می خواهد: «اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْهُ عَلَيَّ أَحَدٍ بَعْدِي ؛ پروردگارا! پس از من حجاج را بر هیچ کس مسلط مفرما. و لحظه ای بعد به دیدار پروردگارش نایل آمد. نفرین سعید مستجاب شد و گریبان حجاج را گرفت تا جایی که بدنش سرد می شد و همواره می لرزید آن قدر احساس سرما می کرد که دستهایش را داخل آتش قرار می داد؛ ولی باز هم می لرزید! یکی از بزرگان به دیدنش آمد، حجاج گفت: «برایم دعایی بکن» آن شخص گفت: «مگر نگفتم این قدر جنایت مکن! این نتیجه آن جنایات توست».

حجاج گفت: «نمی گویم دعا کن تندرست و سالم شوم، بلکه دعا کن بمیرم تا از این وضع نجات یابم». «۲» براستی چنین است که امتیث و آسایش و آرامش در این دنیا از آن مؤمنان است نه منافقان؛ چه دین خدا تنها برای امور مربوط به آخرت نیست، بلکه ناظر به زندگی این دنیا نیز هست.

(۱) - سوره طه، آیه ۵۵.

(۲) - سفینه البحار، ماده سَعَدٌ.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۵

فصل چهارم سومین مثال: قساوت قلب

اشاره

خداوند در آیه مبارکه ۷۴ سوره بقره می فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَأَنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَأَنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَأَنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ؛ سپس دلهای شما پس از این واقعه، چون سنگ سخت شد و حتی سخت تر از سنگ؛ چرا که از پاره ای از سنگ ها گاه نهرها جاری می شود و پاره ای از آنها چون شکافته شود، آب از آن بیرون می جهد و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دلهای شما نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

این آیه شریفه در مورد «بنی اسرائیل» و مثال جالب و زیبایی در مورد سنگدلی آنهاست بنی اسرائیل در طول تاریخ بشریت کارنامه تاریک و سیاهی داشته اند.

تعصب، لجاجت، بهانه‌گیری، خودبرتربینی، کینه‌توزی نسبت به پیامبرشان، نفوذناپذیری در مقابل حق از جمله ویژگیهای این قوم سرکش و ناسپاس است.

یهودیان در صدر اسلام هم بر ضد مسلمانان کارشکنی‌های فراوان کردند و نسبت به آنان نفاق می‌ورزیدند. از یک طرف با مسلمانان پیمان می‌بستند و از طرف دیگر با زیر پا نهادن آن عهد و پیمان از پشت بر پیکر اسلام خنجر می‌زدند، عداوت و دشمنی این قوم لجوج با مسلمانان هرگز تمام نشد و همچنان ادامه مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۶

یافت و در عصر و زمان ما به اوج خود رسید و می‌توان گفت بیشترین ضربه را «بنی اسرائیل» یا بخش خاصی از آن به نام «صهیونیزم» بر پیکره امت اسلامی وارد کرده است. اینان در کشورهای اسلامی منشأ فسادها، قتل‌ها، درگیری‌ها، اختلافات، فحشا و بی‌اعتنایی به احکام اسلامی مخصوصاً رباخواری و ... بوده و هستند، تا بدان حد که اگر مظالم آنان یک جا جمع آوری شود، یک کتاب و شاید چند کتاب قطور نوشته شود، بنی اسرائیل آنقدر بی‌عاطفه و سنگدل بودند که حتی به پیامبران خودشان هم رحم نمی‌کردند. حضرت موسی علیه السلام از این قوم لجوج و دل پر خونی داشت. وقتی اینها نسبت به پیامبرشان تا این اندازه بی‌رحم باشند، روشن است که نسبت به دیگران چگونه خواهند بود.

داستان گاو بنی اسرائیل

آیه شریفه مورد بحث در پی آیاتی است که داستان «گاو بنی اسرائیل» را بیان می‌کند. خلاصه داستان- که در آیات ۷۳-۶۷ سوره بقره آمده است- به قرار زیر است:

یکی از بنی اسرائیل به شکل مرموزی کشته شد. و این قتل، سبب اختلاف میان آنها گردید. معمولاً وقتی که حادثه‌ای رخ می‌دهد و عامل آن مشخص نیست، کسانی که با هم خرده حسابی دارند، گناه را به گردن طرف دیگر می‌اندازند و آنان را عامل آن حادثه معرفی می‌کنند. اصل حادثه این بود که جوانی عمومی ثروتمند خود را به قتل رساند. این برادرزاده جوان و تنها وارث که از دیر مردن «عمو» ناراحت بود او را کشت تا صاحب و وارث اموال و ثروت فراوان او گردد. بعضی نیز انگیزه قتل را علاقه شدید آن جوان به دختر عمومی خود می‌دانند؛ زیرا که عمو علی‌رغم دلبستگی برادرزاده، دخترش را به ازدواج دیگری درآورده بود. وقتی خبر قتل این شخص در بین بنی اسرائیل پخش شد، غوغایی برپا شد و هر کس به

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۷

دنبال قاتل می‌گشت از جمله برادرزاده مقتول؛ یعنی قاتل حقیقی مصرانه خواستار شناسایی قاتل بود. فتنه عظیمی برپا شد، نزدیک بود که قبایل در مقابل همدیگر صف‌آرایی کنند و این حادثه به یک جنگ کامل تبدیل شود. برای حل مشکل به خدمت حضرت موسی صلی الله علیه و آله رفتند و از او خواستند که از خدا بخواهد تا قاتل شناخته شود. حضرتش دست به دعا شد و خداوند خواسته‌اش را اجابت کرد و فرمود: گاوی ذبح کنید و خونس را به بدن مقتول بزنید تا وی زنده شود و خود، قاتل را معرفی کند؛ بنابراین قرار شد از طریق معجزه این فتنه پایان پذیرد.

کلام خداوند در این باره اطلاق دارد و در مقام بیان است و بی‌قید و شرط؛ اما این قوم لجوج شروع به بهانه‌جویی کردند و گفتند: این گاو باید در چه سنّ و سالی باشد؟ حضرت موسی گفت: باید وحی نازل شود. منتظر وحی شد. خداوند فرمود: نه پیر باشد و نه جوان. بنی اسرائیل رفتند و برگشتند و گفتند: این گاو چه رنگی باید داشته باشد؟ حضرت موسی باز در انتظار وحی نشست. وحی آمد که:

گاوی باشد زرد یک دست که رنگ آن بینندگان را مسرور سازد. باز بهانه گرفتند که: چه نوع گاوی باشد؟ باز وحی آمد که: نه

گاو شخم زن باشد و نه گاو آب‌یاری؛ ولی گاوی که از هر عیبی پاک و میرا باشد. بالاخره بعد از زحمت‌های فراوان و خرج زیاد گاو مورد نظر را یافتند و او را ذبح کردند و به اعجاز الهی مقتول زنده شد و قاتل را معزفی کرد.

شرح و تفسیر آیه شریفه

این معجزه، طبیعتاً می‌بایست ایمانشان را بیشتر و آنان را به خداوند نزدیکتر می‌کرد؛ اما بر خلاف این عمل شد. چه این آیه پس از بیان این داستان آمده است:

بهبانه‌جویی، اختلاف‌انگیزی، فتنه‌گری، تمرد از فرمان الهی، لجاجت، بی‌حرمتی به پیامبران و ... باعث شد که «قلب‌های شما مانند سنگ سخت، بلکه سخت‌تر از

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۸

سنگ شود.» آیات متعددی در قرآن مجید وجود دارد که کلمه «قلب» و مشتقاتش در آن به کار برده شده است. «۱» آیا منظور از قلب در این آیات همان قلب صنوبری شکل است که در سینه انسانهاست؟ همان عضوی است که کار گردش خون در بدن انسان را به عهده دارد؟ آیا منظور از قلب در قرآن مجید همان عضوی است که از عجایب خلقت است و در هر دقیقه بطور متوسط ۷۰ مرتبه می‌زند و در هر دقیقه ۲ بار تمام خون را در تمام بدن انسان به گردش درمی‌آورد و به جای اول باز می‌گرداند؟ اگر چه این قلب صنوبری شکل از عجایب خلقت خداوند است و وظایف مهمی هم در بدن انسان به عهده دارد؛ ولی مراد قرآن از قلب، این قلب صنوبری شکل نیست.

برای روشن شدن اهمیت قلب در بدن، اختصاراً به وظایف آن اشاره می‌شود که عبارتند از:

اول- تغذیه تمام سلولهای بدن، مواد غذایی در معده یا شیره معده آمیخته و آماده می‌شود و در روده‌ها جذب و سپس وارد گردش خون می‌شود. خون، مواد غذایی مورد نیاز بدن را به تمام ذرات و سلولهای بدن می‌رساند. بدین وسیله، غذای تمام بدن تأمین می‌شود.

دوم- آبیاری بدن، قسمت عمده بدن انسان آب است. اگر بخشی از بدن انسان کم آب شود، پژمرده می‌شود و می‌خشکد و کم‌کم باعث مرگ انسان می‌شود.

سوم- رساندن حرارت یکسان به بدن، بدن انسان گرم است، هیچ‌گاه فکر کرده‌اید که بدن انسان این حرارت را از کجا تأمین می‌کند؟ اکسیژن از هوا وارد دستگاه تنفسی انسان می‌شود و از آن جا جذب بدن و گردش خون انسان می‌شود و با سوخت و سوزی که در سلولهای بدن انجام می‌شود، تبدیل به حرارت

(۱)- بیش از ۱۳۰ بار از قلب و مشتقاتش در قرآن استفاده شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۶۹

می‌گردد و این حرارت به وسیله خون و قلب به همه سلولهای بدن انسان می‌رسد.

چهارم- جمع‌آوری مواد زائد و سمی، مواد زائد و اکثراً سمی حاصل از سوخت و سوز بدن به وسیله خون به گردش درمی‌آید. مقداری از آن به وسیله دستگاه تنفسی دفع می‌شود و مقداری نیز به داخل کلیه‌ها می‌آید و توسط ادرار دفع می‌گردد.

انصافاً این قلب با این ظرافت و با این کار زیاد و خستگی‌ناپذیر، آیتی بزرگ از خداوند است. اگر این قلب از آهن هم باشد در حدود ۷۰ سال عمر انسان ساییده می‌شود و از بین می‌رود؛ اما قدرت بی‌انتهای خالق، اندامی آفریده که گاهی حتی بیش از یک صد سال کار می‌کند و عجیب‌تر این که قلب از جمله اندامهای بدن است که در خواب و بیداری مشغول کار است اگر چه فعالیتش

در خواب کمتر است.

این جاست که انسان در مقابل این فرموده خداوند «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» و در زمین نشانه‌هایی (دال بر وجود خدا) برای جویندگان یقین پیداست و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی‌بینید؟! «۱» با تمام وجود سر تعظیم فرود می‌آورد.

اگر به جز «قلب» دلیل دیگری بر عظمت خداوند وجود نمی‌داشت توجه به قلب برای درک قدرت و حکمت لایزالش کافی می‌بود. برای پی بردن بیشتر به عظمت این خلقت و دانستن ارزش این هدیه خدایی، به مطلب زیر توجه کنید:

قلب مصنوعی آینه‌ای برای عظمت قلب انسان

چندین سال قبل یک قلب مصنوعی به قیمت ۳۰ میلیون دلار ساختند؛ ولی

(۱) - سوره ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۰

این قلب گران قیمت، ۶ روز بیشتر عمر نکرد و در آن ۶ روز هم استفاده کننده آن قدرت حرکت و راه رفتن نداشت. چگونه می‌توانیم تنها به خاطر نعمت قلب خود که آن خالق مَنان رایگان در اختیار ما نهاده است، شکر گزار باشیم؟ چه زیبا می‌فرماید: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ».

حال که دریافتیم مراد قرآن از قلب این اندام صنوبری شکل درون سینه نیست؛ گوئیم منظور از قلب در قرآن عقل و عاطفه است. خداوند در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» جهنمیان قلب‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند، منظور از قلب در این آیه و دیگر آیاتی که کلمه قلب در آن به کار رفته است، عاطفه و عقل انسان است؛ چون درک و فهم مربوط به عقل انسان است.

همان گونه که محبت، شعور و دانش مربوط به عاطفه و عقل است؛ به عنوان نمونه، خداوند متعال در آیه ۱۰ سوره بقره می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» در دل‌های آنان (منافقان) نوعی بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده است.

آیا قلب صنوبری شکل منافق بر اثر بیماری نفاق از کار می‌افتد و باز می‌ایستد؟ و یا بر اثر نفاق و فتنه‌گری در پیچه قلبشان گشاد می‌شود؟ بدیهی است، منظور از قلب و بیماری آن، اندامی به نام «قلب» و بیماری‌های شناخته شده عضوی آن نیست، بلکه مراد همان عقل و عاطفه است که در اثر اعمال نفاق‌آمیز، ضعیف و بیمار می‌شود تا بدان حد که در حرم امام رضا علیه السلام هم آدم‌کشی می‌کند و در حقیقت می‌میرد. در روایتی می‌خوانیم که: «امر به معروف سه مرحله دارد مرحله اول: قلبی، مرحله دوم: زبانی و گفتاری و مرحله سوم: عملی و اجرایی» اگر مرحله سوم امکان نداشت مرحله دوم و اول و اگر مرحله دوم و سوم مقدور نبود، مرحله اول ضروری می‌نماید. بدین معنا که شخص باید در دل از ظلم و فساد و ظالمان و مفسدان بیزار و نسبت به مصلحان و مؤمنان قلباً علاقه‌مند باشد؛

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۱

ولی اگر کسی امر به معروف را در هر سه مرحله ترک کند «فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يُنْكَرْ مُنْكَرًا قَلْبًا فَجَعَلَ أَعْلَاهُ اسْفُلًا» قلب او وارونه می‌شود؛ یعنی پایین قلب به طرف بالا- و بالای آن به طرف پایین قرار می‌گیرد. «۱» آیا منظور از این قلب همین صنوبری است؟ این اندام درون قفسه سینه جابه‌جا نمی‌شود و واژگون نمی‌گردد؛ پس منظور از قلب در این روایت نیز عاطفه و ادراک است.

از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که قلب در استعمالات قرآن و روایات به دو معناست:

۱- عقل و خرد انسانی. ۲- عواطف آدمی؛ یعنی آن دو پدیده روحانی که مرکز ادراک و احساسات است. بنابراین، وقتی گفته می‌شود «قلب دارند و نمی‌فهمند» مراد این است که عقل دارند؛ ولی نیروی ادراک و شعورشان از کار افتاده است و زمانی که گفته می‌شود «قلبشان سخت شد»؛ یعنی عاطفه آنها مرده است.

اما «قلب»، در آیه شریفه ۴۶ سوره حج «فَأَنهَآ لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ؛ چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شوند، بلکه قلب‌هایی که در سینه جای دارند کور می‌شود به قرینه «فی الصدور» به معنای «قلب‌هایی که در سینه‌ها جای دارند» آمده است به نظر می‌رسد که مراد از آن همان قلب صنوبری شکل بدن باشد، آیا به راستی چنین است؟

عقل گرچه درون سینه انسان نیست؛ ولی با «مغز» ارتباط دارد. به همین دلیل کسانی که مغز آنها از کار می‌افتد، ممکن است برای مدتی قلبشان کار نکند.

بنابراین، «صدور» در این آیه شریفه به معنای سینه‌ها نیست، بلکه در این جا به معنای «جان» است و در نتیجه، قلب به معنای عقل و ادراک است، بنابراین مفهوم آیه شریفه چنین است: «عقلهایی که در جانهاست».

(۱) - بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۸۹ (چاپ بیروت).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۲

احتمال دیگر این که: قلب صنوبری شکل اگر چه مرکز عقل و عواطف نیست؛ ولی بی ارتباط با این دو نیز نیست. چون ارتباطی مستقیم بین قلب و روح یا عقل و عاطفه انسان وجود دارد؛ زیرا هر پدیده‌ای برای روح انسان حادث می‌شود، هنگامی که می‌خواهد به انسان منتقل شود، اول بر قلب اثر می‌کند؛ مثلاً اگر شخصی شادی و شعفی آنی و فراوان بیابد، ضربان قلبش تندتر و در حقیقت قلبش روشن‌تر می‌شود و بر عکس اگر ناراحتی شدیدی پیدا کند، در قلبش احساس خستگی می‌کند و یا اگر نسبت به کسی محبت داشته باشد به هنگام حوادث، سنگینی و دردی در قلبش حس می‌کند. رابطه مسائل روحی و قلب، رابطه آب و چشمه و سطح زمین است؛ همان گونه که آب از لایه‌های زیر زمین حرکت می‌کند و در یک نقطه از زمین می‌جوشد و بیرون می‌ریزد، پدیده‌های روحی نیز از قلب بروز می‌کنند. از تمامی تفسیرهای یاد شده درباره «قلب» می‌توان به معنای کلام الهی در «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» چنین پی برد که روح و عاطفه و عقل و ادراک بنی اسرائیل، همانند سنگ سخت شده است.

تعبیر قرآن از دل‌های بنی اسرائیل: «سخت‌تر از سنگ»

در بخش اول آیه ۷۴ سوره بقره در مورد بنی اسرائیل: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» در مورد «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ» و «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»، مفسران آراء مختلفی بیان کرده‌اند: از آن جا که این آیه همچون دو مثل پیشین درباره منافقان است و نیز همان طور که گفته شده بود نفاق درجات و مراتبی دارد «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ» مربوط است به گروهی از بنی اسرائیل که به تعبیر قرآنی «سنگدل» بودند و «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» ناظر است به گروهی دیگر از بنی اسرائیل که «سنگدل‌تر» بودند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۳

این که چگونه دلی می‌تواند سخت‌تر از سنگ باشد قرآن مجید در همین آیه توضیح می‌دهد و در آن سه برکت از برکات سنگ را برمی‌شمارد:

اول- بعضی از سنگها در دل کوهها شکافته می‌شوند و چشمه‌ها از آن می‌جوشد و نهرهای آب از آنها جاری می‌شود و از این آبها،

کشتزارها و گیاهان و جانوران سیراب می‌شوند و بدان زنده می‌شوند و جان می‌گیرند. آری سنگ برکتی چنین مهم دارد؛ ولی قلب بنی اسرائیل نه منبع جوشان فضیلت است و نه چشمه سار زلال علم و حکمت و نه کانون عاطفه و نه جای مهر و محبت! براستی که قلب اینان سخت‌تر از سنگ است!

دوم- بعضی از سنگها نیز ترک‌ها و شکاف‌های کوچکی پیدا می‌کنند و همچون حوضچه‌ای اندک آبی را در خود نگه می‌دارند، که گر چه با آن نمی‌توان کشتزارها و درختان و جانوران را سیراب کرد، ولی ممکن است رهگذر تشنه‌ای را از کام مرگ برهاند؛ اما قلب بنی اسرائیل سنگدل این مقدار ناچیز هم اثری از مهر و محبت در خود ندارد.

سوم- بعضی از این سنگها از خوف و ترس خداوند از بالای کوه فرو می‌ریزند و در برابر عظمت آفریدگار یکتا و توانا فروتنی می‌کنند و خضوع نشان می‌دهند؛ همان طور که آیه شریفه ۲۱ سوره حشر نیز بر این مطلب دلالت دارد، خداوند در این آیه می‌فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضِرُّهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم می‌دیدید که در برابر عظمت خدا خاشع می‌شد و از خوف خدا می‌شکافت، این مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشند!

تسبیح تمام موجودات جهان

خضوع و خشوع سنگها و کوهها در برابر قدرت و شکوه خداوند، بطور کلی

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۴

تسبیح تمامی موجودات جهان را از آیات متعدّد قرآن می‌توان دریافت. به عنوان نمونه خداوند متعال در آیه ۴۴ سوره اسراء می‌فرماید: «... وَ أَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» تمام موجودات عالم او را به پاکی می‌ستایند؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. (۱) و حتی برخی از مفسران برای همه آفریده‌های خداوند، نوعی زندگی و ادراک فائند و عقیده دارند که همه موجودات دارای نوعی شعور ذاتی هستند؛ ولی نه همانند ادراک و شعور انسانی.

همچون تسبیحی که به فرموده خداوند باری تعالی «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» تسبیح آنها را نمی‌فهمید. در برابر حمد تمامی آفریدگان و ذکر تسبیح همه موجودات و به ویژه خضوع و خشوع سنگها در برابر عظمت و جلال آفریدگارشان، قلب‌های بنی اسرائیلیان به واسطه قساوتشان سخت‌تر از سنگ شده است؛ زیرا که قلبهایشان ذکر تسبیح نمی‌گویند و خودشان در برابر آفریدگارشان سر تسلیم فرود نمی‌آورند.

قساوت

در هر انسانی دو نیرو وجود دارد: نیروی عقل و خرد و نیروی عواطف انسانی. دستگاهی که انسان به وسیله آن حقایق را می‌فهمد عقل نامیده می‌شود.

بنابراین، فهم و شعور و ادراک به یاری عقل انسان ممکن می‌گردد؛ ولی عاطفه نیرویی است که انسان به وسیله آن مسائل اخلاقی را همچون حبّ و بغض درک می‌کند؛ مثلاً ما در این جا از کشتار بی‌رحمانه و گسترده مردم الجزایر به وسیله جنایتکاران بی‌عاطفه، متأثر و ناراحت هستیم و یا از اوضاع نابسامان کشور اسلامی افغانستان که گرفتار حبّ و بغض بعضی از سران خودخواهانشان است،

(۱)- آیات دیگری نیز بر این موضوع دلالت دارد از جمله آیه ۴۱ سوره نور، آیه ۲۴ سوره حشر، آیه ۱ سوره جمعه، تغاین، حدید، حشر و صف.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۵

رنج می‌بریم. این ناراحتی‌ها و رنج‌ها مربوط به نیروی عاطفه است؛ مادام که عواطف انسانی زنده باشد، جوامع بشری زنده هست و در حقیقت مرگ عاطفه‌ها، مرگ جوامع بشری است. وای بر انسان آن روز که عواطفش بر اثر دنیاپرستی بمیرد که در این صورت، انسان خطرناک‌تر از هر حیوان درنده وحشی می‌شود! این بمب‌های شیمیایی را چه کسانی ساختند؟ دانشمندان دنیاپرست بی‌عاطفه! کسانی که عواطف انسانی را به دلارها فروختند و کشته شدن هزاران انسان را در حلبچه ندیدند! چه کسانی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی ژاپن و یک صد هزار سکنه آنها را با بمب‌های اتمی و در مدت چند لحظه نابود کردند؟ (۱)

انسانهای دانشمندی که عواطفشان مرده و از انسانیت بویی نبرده بودند و چون درندگان لذتشان نابودی دیگران بود! چه کسانی نزدیک به بیست میلیون مین ضدّ نفر در سراسر کره زمین کاشته‌اند؟ حیوان صفتانی که تنها نام انسان بر خو نهاده‌اند و از عواطف انسانی بی‌بهره‌اند! به واسطه غیر اخلاقی و انسانی بودن این نوع از مین‌ها جهانیان تصمیم گرفتند، ساخت و استفاده آنها را ممنوع کنند؛ ولی کشور پر عواطف و طرفدار جدی حقوق بشر! یعنی آمریکا با این تصمیم جهانی مخالفت ورزید! دیگر بار که خواستند سلاح‌های کشتار جمعی را نابود و تولید آن را ممنوع نمایند باز این انسان‌های به ظاهر مهربان و نوع دوستان دلسوز بودند که مخالفت کردند! زیرا که رهبران آمریکا تحت فشار اسرائیلیان منافق اگر چه تشکیلاتی به نام حقوق بشر را سازماندهی کردند، اما از آن تنها به عنوان سلاحی برای سرکوبی مخالفان خود بهره‌برداری می‌کنند. گویی رعایت حقوق بشر درباره همدستان و دوستان خود معنایی ندارد!

(۱) - خلبانی که این شهرها را بمباران کرده بود، می‌گوید: «دیدم در عرض یک ساعت تمام شهر مانند خیمه‌ای آتش گرفت و شعله‌های آتش تا ارتفاع یک صد متری زبانه می‌کشید!»

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۶

علم و عاطفه وجه تمایز انسان از حیوان

تفاوت انسان و حیوان در این است که آدمی دارای عقل و عاطفه و به تعبیر دیگر دارای درک و احساسات است؛ ولی حیوان فاقد این دو امتیاز است. گرچه بعضی از حیوانات دارای هوش و شعور بسیار ضعیفی هستند و شاید در بعضی از حیوانات گونه‌ای عاطفه خام وجود داشته باشد؛ مثلاً یک مرغ به هنگام خطر از جوجه‌های خود دفاع می‌کند؛ ولی این شعور و عاطفه حیوان در مقام مقایسه با انسان ناچیز و هیچ محسوب می‌شود، حتی بسیاری از حیوانات بچه‌های خود را می‌خورند و بعضی دیگر، وقتی بچه‌هایشان بزرگ می‌شوند آنها را از خود می‌رانند. حال اگر عقل انسان از کار افتاد، وی آدمی احمق خوانده می‌شود و دیگر سزاوار نام انسان نیست؛ ولی اگر عواطفش از بین برود دیگر نه ترخیم و مروتی در او می‌توان یافت و نه عشق و ارادت و در این حال چه بسا او را درنده‌خوتر از حیوان هم بتوان نامید.

دنیای بی‌عاطفه‌ها

متأسفانه جهان امروز، جهان بی‌عاطفه‌هاست. اگرچه بشر امروزی در علم و دانش و دستاوردهای علمی به پیشرفت‌های بی‌اندازه فراوانی دست یافت؛ لکن به همین میزان از عواطف و احساسات تهی و خالی شده است. در کشورهای صنعتی معیار و ارزش ماده و پول است و کالایی محبت و عاطفه هم کمیات است و هم بی‌خریدار! حتی عواطف خانوادگی در میان اعضای یک خانواده به شدت کم و ضعیف شده است. فرزندان وقتی تا حدی بزرگ شوند پدر و مادر دیگر مسئولیتی در برابر آنان نمی‌پذیرند و پدر و

مادر هم که پیر می‌شوند، فرزندان‌شان آنان را به خانه‌های سالمندان می‌سپارند و دیگر حتی به سراغشان هم نمی‌روند.

میزان طلاق در این کشورها بسیار زیاد است تا حدی که در بعضی از کشورها

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۷

نیمی از ازدواج‌ها و گاه بیش از آن به طلاق منجر می‌شود! ولی در کشور ما یک بیستم از ازدواج‌ها به طلاق ختم می‌شود؛ اگرچه ما همین میزان اندک را هم زیاد می‌دانیم. در محیط بی‌عاطفه‌ها کمک کردن به هم‌نوعان محتاج و فقیر معنایی ندارد. از «جشن عاطفه‌ها» و «بیاید شادیهایمان را تقسیم کنیم.» خبری نیست و حتی اگر شخص از تشنگی و گرسنگی بمیرد، کسی به یاریش نمی‌شتابد.

در خبرها آمده بود که: در یکی از کشورهای غرب در جاده‌ای پر رفت و آمد بنزین اتومبیلی تمام شد. راننده به قصد یاری از اتومبیل‌های دیگر ظرف به دست، کنار جاده و در زیر بارش برف می‌ایستد؛ ولی راننده هیچ اتومبیلی به او کمک نمی‌کند و به درخواست یاریش توجه نمی‌کند و او یازده ساعت تمام در آن سرمای سخت ایستاد تا جان به جان آفرین تسلیم کرد! در حقیقت نابودی عواطف انسانی در چنان جوامعی به مرگ و نیستی چنین انسان‌هایی می‌انجامد.

بدین شواهد است که اعتقاد داریم که غریبه‌ها توان فهم و ادراک مفاهیم بلند اسلامی همچون شهادت، جهاد، ایثار، نوع‌دوستی، کمک به دیگران و ... را ندارند.

حتی حقوق بشرشان نیز نشانگر عاطفه آنان نمی‌باشد، بلکه ابزاری برای سرکوب دشمنان‌شان است؛ مثلاً اگر یک اسرائیلی به دست یک فلسطینی شهادت طلب کشته شود فریاد دفاع از «حقوق بشر» این موجودات بی‌عاطفه، گوش جهانیان را کر می‌کند؛ اما اگر در الجزایر هر روز زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان به بدترین وضع کشته شوند و بدنشان قطعه قطعه گردد، منادیان منافق و ریاکار «حقوق بشر» دم فرو می‌بندند. گویی هیچ واقعه‌ای در جهان رخ نداده است!

دین و مذهب، تقویت‌کننده عواطف

مهم‌ترین عواملی که عاطفه انسانی را تقویت می‌کند، دین و مذهب است؛ زیرا که دین در روایات به «محبت و کینه» تفسیر شده است: محبت نسبت به مسلمانان

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۸

و کینه نسبت به کفار؛ مثلاً در روایتی «فضیل بن یسار» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا حبّ و بغض هم جزء ایمان است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مگر ایمان به غیر از حبّ و بغض چیز دیگری است؟ «۱» و در روایت دیگری آمده است: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بوسید، مردی به نام اقرع که این کار را سبک می‌شمرد به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد، یا رسول الله! خداوند به من ده فرزند داده است؛ اما هرگز هیچ یک از آنان را نبوسیده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَا عَلَيَّ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِنْكَ» من چه کنم که خداوند ریشه رحمت و شفقت را در قلب تو کنده است. «۲»

دلی که محبت در آن نیست، دیگر نه دل، که پاره سنگ است و نه شایسته نعمات بهشتی که سزاوار عقوبت جهنم است. از برکت دین اسلام و وجود عواطف انسانی مردم مسلمان و متدین کشور ماست که علی‌رغم وجود مشکلات اقتصادی در هنگام بروز حوادث و مشکلات به یاری برادران و خواهران خود می‌شتابند و در سراسر کشور جنب و جوش پدید می‌آید در هر کوی و برزن چادری برپا می‌شود و هر کس به اندازه توان خود کمک‌های نقدی و جنسی تقدیم می‌کند. چه زیباست این جلوه‌های عواطف انسانی!

عوامل قساوت در قرآن

خداوند متعال در قرآن در آیات زیر به عوامل قساوت و سنگدلی اشاره کرده است:

(۱) - میزان الحکمه، باب ۶۵۸، حدیث ۳۰۹۶، در این باب سه روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است.

(۲) - مکارم الاخلاق (چاپ مؤسسه اعلای کربلا)، صفحه ۲۵۲، به نقل از اخلاق انبیا، صفحه ۴۱۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۷۹

اول- در آیه ۱۳ سوره مائده می‌فرماید: «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» به علت پیمان‌شکنی، آنان [یهود بنی اسرائیل را از خود دور کردیم و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم.

در این آیه یکی از عوامل قساوت و سنگدلی «پیمان‌شکنی» شناخته شده است؛ پیمان‌شکنی با خدا، پیمان‌شکنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیمان‌شکنی با فطرت انسانی و پیمان‌شکنی با بشریت. آری بنی اسرائیل هیچ یک از این پیمانها را حرمت نداشتند، گویی به پشتوانه قدرت نظامی، تنها با منافع مادی خود پیمان بستند و به آن وفادار ماندند.

دوم- خداوند باری تعالی در آیه ۱۶ سوره حدید می‌فرماید:

«الْمَ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ» آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر یاد خدا و آن سخن حق که نازل شده است خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد؛ سپس زمانی طولانی بر آنان گذشت و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد؛ بسیاری از آنها گناهکارند!

این آیه شریفه ابتدا با نهیب سخن حق، انسان غافل را از خواب غفلت بیدار می‌کند.

ای انسان، تا کی از دست رفتن عزیزانت را می‌بینی و مرگ را باور نمی‌کنی؟

تا کی شاهد ناپایداری مادیات و بی‌وفایی دنیا هستی و همچنان بدان دل می‌بندی؟

سپس مؤمنان را بر حذر می‌دارد از این که مثل بنی اسرائیل شوند؛ زیرا که آنان بر اثر عمر طولانی خود و تصور بی‌مرگی و نیز تأخیر بعثت پیامبر بعدی بتدریج تعالیم پیامبرشان را از یاد بردند و به خاطر نبود عذاب الهی، از خدا نیز غافل

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۰

شدند و قساوت قلب پیدا کردند و گناهکار شدند!

از این آیه شریفه دومین عامل قساوت قلب شناخته می‌شود «دور ماندن از تعالیم انبیا و اولیا و ادیان الهی». از این عوامل و بیان قرآن می‌توان نتیجه گرفت که:

برخی عذاب‌های الهی در زندگی دنیایی خود، نوعی الطاف خداوند است؛ زیرا که ممکن است سبب‌ساز توبه و دوری از گناه و بازگشت به سوی خداوند و در حقیقت بازدارنده از ابتلا به قساوت قلبی شود. «۱»

خواهران و برادران گرامی! جوانان و نوجوانان را با جلسات دینی آشنا کنید و آنان را به مجالس مذهبی ببرید تا مبادا بر اثر دوری و جدایی از تعالیم دینی و فرهنگ و معارف اسلامی، قساوت قلب پیدا کنند و عواطف انسانی در آنان از بین برود.

قساوت در روایات اسلامی

در روایات معصومان علیهم السلام نیز عوامل متعددی در بیان علل مرگ عواطف و قساوت قلبی انسانها ذکر شده است که به چند

عامل اشاره می‌شود:

اول- حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مَا جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقِسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا بِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ» چشمها خشک نمی‌شود و [اشک آن قطع نمی‌گردد] مگر به واسطه قساوت قلب، و قساوت قلب حاصل نمی‌شود مگر به واسطه زیادی گناه. «۲»

(۱)- صراحت کلام خداوند در آیات ۴۲ و ۴۳ سوره مبارکه انعام مؤید این نتیجه‌گیری است: «ما بر امتهایی که پیش از تو بودند پیامبرانی فرستادیم [و چون با آنان به مخالفت و ستیز برخاستند] آنان را به سختی‌ها و آفتها دچار کردیم تا شاید [به درگاه خداوند] گریه و زاری کنند [و لایق عفو و رحمت شوند] پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید زاری نکردند؟ زیرا که دل‌هایشان را قساوت فرا گرفته بود و شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان آراسته بود».

(۲)- علل الشرایع، صفحه ۸۱ و میزان الحکمه، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۶۹۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۱

اگر انسانی از مصائب زندگی متأثر نمی‌شود و گریه و زاری نمی‌کند یا شوق عبادت و مناجات ندارد و یا عواطف و ترحم و نوع دوستی در او پیدا نمی‌شود و تنها به خود می‌اندیشد و در پی تأمین خود است و نگران زیان و آسیب دیگران نیست، همه و همه در اثر فراوانی گناهان اوست.

در یکی از تشریفات به خانه خدا زمانی در مسجد الحرام نشسته بودم، جوانی نزد من آمد و گفت: «اولین بار است که به سفر حج آمده‌ام و به این مکان مقدس مشرف شده‌ام؛ ولی هیچ احساس معنویت در من زنده نشد، شوق راز و نیاز با خدا و گریه و زاری به درگاه او را ندارم» علت را از من طلبید. در پاسخ گفتم:

جوان! حتماً گناهان زیادی مرتکب شده‌ای! اول به درگاه خداوند از گناهانت توبه کن؛ سپس به زیارت و عبادت و مناجات پرداز. دوم- یکی دیگر از عوامل قساوت قلب، آرزوهای طولانی است

در روایتی آمده است: «خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَقْسُوا قَلْبُكَ وَ الْقَاسُ الْقَلْبِ مِنِّي بَعِيدٌ» ای موسی! در دنیا آرزوهای طولانی نداشته باشد که باعث سنگدلی می‌شود و انسان سنگدل از من دور است. «۱»

سوم- دنیاپرستی و غرق شدن در خواسته‌های مادی، در انسان مجالی برای رشد و بروز عواطف انسانی و نزدیکی به خدا نمی‌گذارد؛ زیرا که اصلی‌ترین هدف انسان پرعاطفه، وصال حق است. بنابراین، سومین عامل قساوت قلب را دنیاپرستی و دور شدن از خدا می‌شناسد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا تَكْتَبُوا الْكَلَامَ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ تَقْسُو الْقَلْبَ» زیاد حرف زدن در صورتی که غیر از ذکر و یاد خدا

(۱)- میزان الحکمه، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۲

باشد، قساوت قلب می‌آورد. «۱»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روشنی، زیاده‌گویی را از عوامل قساوت قلب دانسته است.

شایعه پراکنی، دروغ‌گویی، اتهام ناروا، شوخی بیش از اندازه و دخالت در اموری که مربوط به شخص نیست، از مظاهر پرگویی و نشانه قساوت قلب انسان پر سخن است.

چهارم- در روایت دیگری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«ثَلَاثٌ يُقَسِّنُ الْقَلْبَ، اسْتِماعُ اللّهُوِّ وَ طَلَبُ الصَّيْدِ وَ اتِّيانُ بَابِ السُّلْطَانِ» (۲) سه چیز باعث قساوت قلب می شود: شنیدن موسیقی، شکارهای تفریحی و رفتن به خانه فرمانروای ستمگر.

گوش دادن به موسیقی حرام است و باعث سنگدلی می شود و در این مورد باید هوشیار بود و با استدلال‌هایی چون: موسیقی از بین برنده کسالت و خستگی روحی است، یا موسیقی تنها به منظور هوسرانی نیست، یا موسیقی سنتی و محلی رواست، نباید به دام شیطان گرفتار شد. شکار اگر به قصد فراهم کردن معیشت و تهیه روزی باشد اشکالی ندارد، ولی شکاری که به قصد تفریح و سرگرمی باشد، در دین اسلام حرام است و حتی نماز کامل و روزه بر شکارچی در چنین سفرهایی واجب است. بیشتر پادشاهان و فرمانروایان شکارگاه‌های اختصاصی داشتند و در آن به قصد سرگرمی و تفریح شکار می کردند.

چگونه می تواند گرفتن جان یک مخلوق جاندار، سبب تفریح گردد؟

فرمانروایان آدمهای قسی‌القلب و ظالمی بودند و برای حفظ قدرت و موقعیت خود بدترین جنایتها را مرتکب می شدند و گاه نزدیکان، پدر و برادر خود را برای حفظ مقام خود می کشتند؛ مثلاً «مأمون» برادرش «امین» را فدای تخت و سلطنت

(۱) - میزان الحکمه، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۲.

(۲) - میزان الحکمه، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۳

کرد و یا در این اواخر یکی از سران کنونی یک کشور عربی پدرش را کشت تا موقعیت حکومتی‌اش مستحکم شود. اشخاصی که با این گونه آدمها ارتباط نزدیک و مداوم پیدا می کنند، قلبشان سخت می شود و چون زرق و برق زندگی آنان را می بینند از خدا دور می شوند. از خدا می خواهیم که قلبی پر عاطفه به ما عنایت کند. قلبی که چشمه جوشان عشق «او» باشد و با ذکر نامش، حلقه‌های اشک در چشمانمان ظاهر شود.

پنجم - حضرت علی علیه السلام می فرماید: «كَثْرَةُ الْمَالِ مُفْسِدَةٌ لِلدِّينِ وَ مَقَاسَاةٌ لِلْقَلْبِ» ثروت و مال زیاد هم دین انسان را فاسد می کند و هم موجب قساوت و سنگدلی می شود. (۱)

شکی نیست که مال و ثروت ابزار خوبی برای دستیابی به نیکیها و خوبی‌هاست و شاید به همین دلیل در قرآن مجید در آیه ۱۸۰ سوره بقره آمده است: «... اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ مَفْسِرِينَ» «خیر» را در این آیه به مال و ثروت تفسیر کرده‌اند؛ ولی کسانی که از اموال زیادشان استفاده خوبی و خیر بکنند کم هستند و نادر. (۲)

بیشتر مالداران و ثروتمندان مال و ثروتشان را در راه خیر مصرف نمی کنند و در نتیجه این فراوانی اموال سبب دوری آنها از خداوند و باعث قساوت قلب آنها می شود.

ششم - امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: «اِنَّهَاكُمْ اِنْ تُطْرِحُوا التُّرَابَ عَلٰى ذَوِي الْاَرْحَامِ فَاِنَّ ذٰلِكَ يُورِثُ الْقِسْوَةَ وَ مَنْ قَسَىٰ قَلْبُهُ بَعْدَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ» شما را نهی می کنم از این که خاک بر روی مرده‌های نزدیک خود بریزید؛ چون این کار

(۱) - میزان الحکمه، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۷.

(۲) - همانند حضرت خدیجه علیها السلام که همه ثروت خود را برای تبلیغ اسلام در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۴

باعث سنگدلی می شود و کسی که سنگدل شود از خدا دور می گردد. (۱)

اسلام برای تمامی امور مربوط به انسان برنامه تعیین کرده است حتی در مسائل ظاهراً کم اهمیت؛ مثلاً در مورد استقبال و بدرقه

میهمان می‌گوید: هنگام استقبال به میهمان کمک کن تا اسباب و اثاثیه‌اش را به خانه بیاورد؛ ولی هنگام بدرقه در حمل لوازمش او را کمک نکن؛ چون معنای این کار این است که صاحب خانه علاقه‌مند به رفتن میهمان است و این باعث قساوت قلب می‌شود. در این حدیث نیز یکی دیگر از این قوانین ظریف و دقیق اسلامی بیان شده است. از آنجایی که اقوام و بستگان عواطفشان به یکدیگر زیادتر است به همین جهت دستور داده شده است که به هنگام دفن میت مسلمان، نزدیکان و اقوامش بر روی او خاک نریزند؛ چون این کار به همان اندازه از عواطف آنان می‌کاهد و باعث قساوت قلب می‌شود و انسان سنگدل از خداوند دور است. هفتم - حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «النَّظْرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ» نگاه کردن به چهره انسان بخیل باعث قساوت قلب و سنگدلی می‌شود. (۲)

انسان وقتی شخص بخیل را می‌بیند به یاد بخل او می‌افتد و بخل یادآور قساوت است و یادآوری قساوت کم کم در انسان اثر می‌کند.

(۱) - میزان الحکمه، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۹.

(۲) - میزان الحکمه، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۵

فصل پنجم چهارمین مثال: مثال کفار

اشاره

خداوند در آیه ۱۷۱ سوره بقره می‌فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَالًا - يَسْمَعُ الْأَدْعَاءَ وَنِدَاءَ صُومِ بُكْمٍ عُنَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» مثل کافران [در شنیدن سخن پیامبران و عدم درک معنای آن همچون حیوانی است که کسی او را [برای نجات از خطر] صدا زند و او [معنای آن آواز را نفهمد] جز صدایی نشنود. اینان [کافران کران و لالان و نابینایان هستند و [از این رو] هیچ نمی‌فهمند.

مانع بزرگ در دعوت پیامبران: «تقلید کور کورانه»

یکی از موانع مهم و مستمر بر سر راه دعوت انبیا تقلید از نیاکان بوده است. پیامبران وقتی امت‌هایشان را به توحید، یکتاپرستی و پذیرفتن آیین الهی فرا می‌خواندند، آنان در پاسخ می‌گفتند: «بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» «۱» ما تنها از آیینی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم. در حقیقت دلیل ردّ دعوت انبیا را در بت‌پرستی پدران و نیاکان و پیروی کورکورانه از شیوه پیشینیان خود عنوان می‌کردند. و هنگامی که پیامبر بزرگوار

(۱) - سوره لقمان: آیه ۲۱. این مطلب در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است، از جمله: آیه ۱۰۴، سوره مائده؛ آیه ۲۸ سوره

اعراف؛ سوره یونس: آیه ۷۸؛ سوره انبیاء: آیه ۵۳؛ سوره شعراء: آیه ۷۴؛ سوره زخرف: آیات ۲۲ و ۲۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۶

اسلام صلی الله علیه و آله مردم را به دین «اسلام» و پرستش خدای یکتا دعوت می‌کردند، واکنش آنان اظهار شگفتی از

«سنت شکنی» حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و توجیه‌شان در ردّ دعوت آن حضرت، پیروی از آیین بت پرستی پدران و نیاکان خود و تصمیمشان ادامه راه آنان و تداوم پرستش خدایانی بوده که با دست خود می‌ساختند؛ آن هم خدایانی که اگر از خرما ساخته می‌شد، گاه به هنگام گرسنگی آن را می‌خوردند.

خداوند در این باره از زبان کافران می‌فرماید: «اجْعَلْ الْإِلَهَةَ الْهَاءُ وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» آیا او (محمد) به جای این همه خدایان [ما] خدای یکتا قرار داده؟! این برآستی چیز شگفتی است! (۱)

در بعضی از تواریخ آمده است که: حضرت ابو طالب بیمار شده بود، در آن هنگام برادرزاده‌اش محمد صلی الله علیه و آله بیرون از خانه مشغول تبلیغ و عرضه آیین مقدّس اسلام بود. سران قریش که منتظر فرصتی بودند تا درباره محمد صلی الله علیه و آله با سرپرست و پشتیبانش، ابو طالب گفتگو کنند، به بهانه عیادت به خانه وی رفتند و گفتند: ای ابو طالب تو بزرگ قبیله‌ای! کسی را دنبال محمد بفرست تا به این جا بیاید و در مورد مطالبی که این روزها به مردم می‌گوید صحبت کنیم و با هم معامله و مصالحه کنیم تا نه او متعرض خدایان ما شود و نه ما مزاحم او شویم. در نتیجه اختلاف و تفرقه در بین مردم تشدید نشود.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله به نزد عمو آمد. ابو طالب خطاب به ایشان عرض کرد:

اینان، بزرگان قریش هستند و برای بیان چنین موضوعی و به قصد دستیابی به سازش به این جا آمده‌اند. شما چه می‌فرمایید؟ حضرت در جواب عمو و خطاب به سران قریش سخنی پر بار و زیبا فرمودند؛ سخنی که سران قریش قطعاً عمق و عظمت آن را درک نکردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ يُعْطُونِهَا يَمْلِكُونَ

(۱) - سوره ص: آیه ۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۷

بِهِ الْعَرَبُ وَيُدِينُ لَهُمْ بِهِ الْعَجَمُ» اگر تنها در یک کلمه با من موافقت کنند هم مالک عرب می‌شوند و هم عجم تابع آنها خواهد شد. یعنی بر تمام جهان فرمان خواهند داد و همه جهانیان مطیع و تابع آنان می‌شوند.

ابوجهل با تعجب گفت: «نَعَمْ وَآيِكَ عَشْرَ كَلِمَاتٍ» یک جمله که سهل است ما ده جمله می‌گوییم. حضرت فرمود: شما همین یک جمله را بگویید کافی است:

«تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَخْلَعُونَ الْأندَادَ مِنْ دُونِهِ» بگویید خدایی جز خدای یکتا نیست و عبادت بتها را از گردن خود بردارید.

یعنی زیر پرچم توحید و یکتا پرستی جمع شوید تا عزّت و عظمت پیدا کنید.

سران قریش با نگاهی ناباورانه و پر تعجب گفتند: «اجْعَلْ الْإِلَهَةَ الْهَاءُ وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ.» (۱)

شرح و تفسیر آیه شریفه ۱۷۱ سوره بقره

در این مثل قرآنی کافران به حیوانات تشبیه شده‌اند و برای توجیه و تشریح این تشبیه بر تقلید کامل کفار از نیاکان و پیروی کورکورانه قریش از آیین پدران خویش تأکید شده است. خداوند متعال در آیه ۱۷۰ سوره بقره می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْآلِئِنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاءُهُمْ لَا يَعْزِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» و هنگامی که به آنان (کافران) گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است (از اسلام و قرآن) پیروی کنید» می‌گویند: «نه، ما تنها از آیینی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم» حتی اگر پدرانشان بی‌خرد و گمراه بوده‌اند [آیا باز هم می‌بایست از آنان پیروی می‌کردند]؟! (۱)

(۱) - فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۲۲۲ به بعد و تفسیر نمونه، جلد ۱۹، صفحه ۲۱۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۸

یعنی ای بی‌خردان! آگاهانه از آن جاهلان گمراه پیروی می‌کنید. سپس مثل مورد نظر را بیان می‌فرماید: ای پیامبر! مثل تو در خواندن آیات قرآن برای این جمعیت بت‌پرست مشرک که از پدران و نیاکان خود کورکورانه تقلید می‌کنند، مثل چوپانی است که حیواناتش را صدا می‌زند و آنها را به رفتن یا بازگشتن فرامی‌خواند؛ اما حیوانات چیزی از سخنان چوپان را نمی‌فهمند و فقط آهنگ صدای صاحبش را می‌شنوند و متأثر می‌شوند؛ یعنی اگر صدای قوی و پرطنین باشد، حرکت می‌کنند و اگر آرام باشد از حرکت باز می‌ایستند. کفار و مشرکان نیز چنین هستند. به این معنا که از سخنان پر مغز و بیانات شیوایت چیزی جز آهنگ صدایت را درک نمی‌کنند! اینان معنا و مفهوم آیات الهی را نمی‌فهمند و از گذشتگان خود تقلید می‌کنند.

پیام‌های آیه

اول- این آیه پاسخی شایسته بر این پرسش است: قرآن مجید که وحی الهی است، باید نافذ باشد و قلبها را تسخیر کند و همه را به تسلیم و خضوع در برابر خود وادارد، پس چرا در بعضی از کافران و مشرکان اثر و نفوذی نداشت و دل‌های خفته آنان را بیدار نساخت؟ زیرا برای تأثیر هر چیزی وجود دو عامل لازم است:

۱- فاعلیت فاعل. ۲- قابلیت قابل. شکی نیست که فاعل، قرآن مجید، فاعلیت دارد و دارای تأثیر و نفوذ است؛ ولی قابل، کافران، قابلیت ندارد؛ یعنی مشرکان پذیرای موعظه و پند و نصیحت و اندرز نیستند. باران که در لطافت طبعش خلاف نیست، اگر بر سنگ خارا بیارد هیچ حاصلی به بار نمی‌آید؛ زیرا سنگ خارا قابلیت رشد و نمو دانه را ندارد. کلام خدا به لطافت قطره‌های باران است و دل مشرکان به سختی سنگ خارا و بی‌اثر از زندگی بخشی باران و یا دمیدن در توده‌ای زغال، باعث هیچ اثری و تغییری در آن نمی‌شود. اما همین که پاره‌ای آتش

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۸۹

در میان توده افتد، کمترین دمی، آن توده سرد و سیاه زغال را به انبوهی از آتش گداخته و پر نور تبدیل می‌کند. با وجود فاعلیت فاعل در ابتدا قابل، قابلیت نداشت؛ ولی به محض این که قابلیت یافت، دگرگون گردید. بنابراین با وجود نفوذ و تأثیر آیات قرآنی، بعضی از مشرکان شایستگی تأثیرپذیری نداشتند و بدین خاطر قرآن در دل و جان‌شان راه نیافت و مشرک ماندند.

دوم- بهره‌وری انسانها از قرآن و معارف الهی آن، به میزان شایستگی و توان آنان است. قرآن بوستانی است که هر کس می‌تواند تنها به قدر ذوق و توانش از گلهای آن بهره‌مند شود و یا چشمه‌ای جوشان و زلال است که تشنگان را سیراب می‌کند و آب زندگی ساز خود را به همه می‌بخشد. تنها با این تفاوت که قابلیت بهره‌مندی هر یک چه میزان باشد و هر کس چه ظرفی با خود همراه داشته باشد.

این کافران و بت‌پرستان نه ظرفی با خود دارند و نه امکانی برای نوشیدن جرعه‌ای از این منبع فیض و رحمت الهی! زیرا که تقلید کورکورانه آنان از کیش پرستش بتان پدران‌شان، مانع آنان از چشیدن قطره‌ای از آن زلال معرفت الهی شده است. و به بیان دیگر این پیروی از آیین نیاکان، همچون پرده‌ای ضخیم بر روی گوش و زبان و چشمانشان کشیده شده است و آنان به تعبیر قرآن مجید «کر و لال و نابینا» شدند؛ یعنی ابزار شناخت را از دست دادند. در نتیجه هیچ نمی‌فهمند.

آیه شریفه مورد بحث را به گونه دیگری نیز تفسیر کرده‌اند: ای مشرکان! شما در برابر بت‌های خود زانو می‌زنید و با آنها به راز و نیاز مشغول می‌شوید و آنها را عبادت می‌کنید، در حالی که این بتان بی‌جان، همچون حیواناتی هستند که سخنان شما را نمی‌شنوند و اعمالتان را نمی‌بینند و به وقت نیاز سخنی را بر زبان نمی‌آورند؛ زیرا اینها کر و کور و لال هستند و چیزی نمی‌فهمند؛ یعنی ای انسان! تو خود آگاهانه شخصیت خود را از بین می‌بری. چرا در برابر این بت‌هایی که خود ساخته‌ای و به هنگام حاجت آنها را

می‌خوری زانو می‌زنی و آن را می‌پرستی؟

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۰

از آن جا که ضمیر «هُم» در «فَهُمْ» و ضمیر «لَا يَعْقِلُونَ» به افراد عاقل اشاره می‌کند، به نظر می‌رسد که تفسیر اول منطقی‌تر و بهتر باشد. در هر حال، اصلی‌ترین پیام آیه، ردّ تقلید کورکورانه از دیگران، پدران و پیشینیان است.

تقلید در قرآن

اشاره

در قرآن مجید آیات متعددی درباره تقلید آمده است. بعضی از آنها تقلید را مذمت نموده، آن را یک ضدّ ارزش می‌داند که نمونه آن آیه ۱۷۰ سوره بقره است. «۱»

و بعضی دیگر از آیات قرآن نه تنها تقلید را مذمت نکرده، بلکه مردم را بدان تشویق کرده است؛ مانند آیه شریفه که می‌فرماید: «فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» آنچه را که نمی‌دانید از کسانی که می‌دانند [و در آن امر آگاهی و تخصّص دارند] پرسید [و از آنها تقلید کنید]. «۲»

با توجه به این دو گروه از آیات قرآن که ظاهراً در مفاهیم، متضادّ یکدیگرند، وظیفه «مسلمان مؤمن» چیست؟ آیا تقلید امری پسندیده و رواست یا ممنوع و حرام؟ و آیا مؤمن می‌تواند از آگاهان دین تقلید کند؟

اقسام تقلید

برای روشن شدن موضوع و تشریح این تضاد بهتر است انواع و اقسام «تقلید» را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- تقلید جاهل از جاهل: یعنی نادانی از نادان دیگری تقلید کند و به قول معروف «کوری عصاکش کور دگر شود» مانند مشرکان و کافران زمان انبیا که خود

(۱)- و نیز مانند آیات ۱۳۶ و ۱۳۸ سوره شعرا، ۱۰۴ سوره مائده، ۲۸ سوره اعراف، ۲۱ سوره لقمان و ۲۳ سوره زخرف.

(۲)- سوره انبیاء، آیه ۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۱

نادان بودند و از پدران نادان خود تقلید می‌کردند. این نوع تقلید طبق موازین اسلام و عقل نادرست و ممنوع است.

۲- تقلید عالم از عالم: عالم کسی است که خود صاحب نظر است. اگر صاحب نظری از عالم دیگری تقلید کند، صحیح نیست؛ چون اگر او عالم و دارای نظر و رأی هست، باید فکرش را به کار بندد و از رأی و نظر خود استفاده کند و بنابراین، مجاز نیست از صاحب نظر دیگری تقلید کند. بدین دلیل است که در فقه گفته می‌شود: «بر مجتهد تقلید حرام است».

۳- تقلید عالم از جاهل: یعنی عالم و صاحب نظری، رأی و فکر خود را رها کند و به حرف جاهل و نادان عمل کند، متأسفانه، این نوع تقلید- که بدترین نوع تقلید است- در دنیای امروز فراوان دیده می‌شود، نمونه بارز آن «دموکراسی غربی» است که در آن صاحب نظران در پی آرای مردم هستند و اگر نظریات توده مردم بر خلاف رأی و نظر تخصّصی خودشان هم باشد از آن تبعیت می‌کنند.

۴- تقلید جاهل از عالم: یعنی کسی که درباره موضوعی آگاهی ندارد، باید از متخصّص آن فن پرسش و تبعیت کند؛ مثلاً بیمار

باید به پزشک مراجعه کند؛ کسی که می‌خواهد ساختمان بسازد، باید به مهندس ساختمان مراجعه کند و از تخصصی‌ص و تجربه او استفاده کند؛ کشاورزی که می‌خواهد چاه آب حفر کند به مهندس زمین‌شناسی مراجعه می‌کند و ... و مردم باید در مسایل شرعی و احکام فقهی به مراجع عظام تقلید مراجعه کنند. خلاصه این که تقلید جاهل از عالم به معنای رجوع به متخصصی‌ص و کارشناس و خبره است و این مطلب در همه شئون زندگی جریان دارد و امری معقول است.

بنابراین، سه نوع اول تقلید ممنوع است و آیاتی که تقلید را مذمت می‌کند ناظر بر این سه نوع تقلید است. و قسم چهارم تقلید جایز، بلکه ممدوح است و

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۲

آیات گروه دوم، این نوع تقلید را تشویق می‌کند؛ «۱» ولی باید توجه داشت که تنها اهل تخصصی‌ص و خبره هر کاری حق اظهار نظر درباره مسایل را دارند؛ نه کسانی که بهره‌ای از آن علم ندارند. متأسفانه، در این ایام ملاحظه می‌کنیم که افرادی که هیچ تخصصی در مسایل شرعی ندارند در هر موضوعی اظهار نظر می‌کنند. در مورد حجاب، قصاص، عاقله، ارث، قضاوت زنان، اجتهاد بانوان، دیات و ... در حالی که اطلاعی از این امور ندارند. آیا این افراد هنگامی که ناراحتی جسمی پیدا می‌کنند، برای خود دارو هم تجویز می‌کنند؟ و یا به هنگام ابتلا به یک مرض حاد و خطرناک خود چاقوی جراحی به دست می‌گیرند و به عمل جراحی مشغول می‌شوند؟ قطعاً خیر. پس این افراد چگونه به خود جرأت می‌دهند که در مسایل شرعی بدون اطلاع لازم اظهار نظر کنند.

(۱) - برای اطلاع بیشتر از این مبحث می‌توانید به پیام قرآن، جلد ۱، صفحه ۳۴۲ به بعد مراجعه کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۳

فصل ششم: پنجمین مثال: انفاق

اشاره

خداوند در آیه ۲۶۱ سوره بقره می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد [و شایستگی داشته باشد] دو یا چند برابر می‌کند و خدا [از نظر قدرت و رحمت وسیع و] به همه چیز[داناست.

دورنمای بحث

این آیه شریفه درباره «انفاق» است که در آن برای انفاق «فی سبیل الله» تشبیه زیبا و مثال جالبی بیان شده است. یکی از مشکلاتی که در طول تاریخ و در تمام جوامع بشری وجود داشته است و اکنون نیز وجود دارد، مسأله فقر و نابرابری در توزیع ثروت است؛ یعنی ثروت‌های دنیا در طول تاریخ عادلانه تقسیم و توزیع نشده است. به همین جهت، مردم به دو دسته غنی و فقیر و دارا و ندار تقسیم شده‌اند.

افرادی را در طول تاریخ سراغ داریم که مانند قارون، چنان ثروت عظیمی یافتند که حتی کلیدهای انبارهای آنان را چندین مرد قدرتمند، به زحمت حمل

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۴

می‌کردند. «۱» و در برابر کسانی بوده و هستند که به حد اقل معیشت، نان شب، محتاجند. این مشکل در عصر ما شدیدتر هم شده

است.

به عنوان مثال، آمارها حکایت از آن دارند که: «۸۰ خ ثروت جهان تنها در اختیار ۲۰ خ مردم کره زمین است» یعنی اگر جمعیت جهان، پنج میلیارد نفر باشد، یک میلیارد نفر از مردم جهان، مالک ۸۰ خ ثروت‌های دنیا هستند به عبارت دیگر کشورهای صنعتی، پیشرفته و استکباری، اگر جمعیتشان یک میلیارد نفر در نظر گرفته شود، صاحب چهارپنجم ثروت عالم هستند و چهار میلیارد از جمعیت کره خاکی، فقط یک پنجم ثروت‌های جهان را در اختیار دارند.

شگفتا که این نسبت، روز به روز به نفع ثروتمندان تغییر می‌کند و در حقیقت شکاف میان فقیر و ثروتمند، هر روز بیشتر و عمیق‌تر می‌شود.

راه‌های درمان فقر

برای از بین بردن مشکل نابرابری فقر و ثروت، از دیرباز، اندیشمندان راه‌هایی اندیشیده‌اند و حتی دو راه متفاوت آن را مدّت‌ها به مرحله اجرا و عمل درآوردند.

اول- سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها اعتقاد داشتند که مشکل اصلی بشریت و ریشه درد فقر، مالکیت خصوصی است. اگر این ریشه خشکیده شود، مشکل حل می‌شود. به همین منظور، هفتاد سال تجربه کردند، میلیون‌ها انسان را کشتند، جنایات زیادی آفریدند، مخارج فراوانی متحمل شدند، وعده‌های دروغین بسیاری دادند، نوید یک زندگی عالی سر دادند، از بهشت دم زدند و حتی بهشت

(۱)- داستان قارون در قرآن مجید، در سوره قصص، آیه ۷۶ به بعد آمده است، خود این آیه می‌فرماید: «... وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا أَنْ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ...» ما آن‌قدر از گنج‌ها به او دادیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود. این داستان از داستان‌های زیبا و عبرت‌آمیز قرآن مجید است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۵

انبیا را محصول کار خود اعلام کردند و...؛ ولی پس از هفتاد سال به شکست خود اعتراف کردند و در نتیجه، نظامشان از هم پاشیده شد و مردم تحت سلطه آنان نفس راحتی کشیدند.

دوم- کشورهای سرمایه‌داری و بلوک غرب، برنامه‌های دیگری طرح‌ریزی کردند و برای رفع فقر، مؤسسات و سازمانهای مختلفی تشکیل دادند: هلال احمر، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، صندوق تعاون سازمان ملل و برنامه‌های کمک‌های اقتصادی و غذایی به گرسنگان طراحی کردند و بودجه‌هایی برای کمک به کشورهای عقب مانده در نظر گرفتند، ولی این سازمان‌ها و برنامه‌ها هم دو ضعف ماهیتی مهم دارند:

نخست آن که این کارها و اقدامات کم و اندک است و هیچ تناسبی با جمعیت فقیر جهان ندارد و به همین دلیل، تغییر چندانی در چهره فقر جهانی پدید نیاورده است.

و دیگر این که، این کمک‌ها، معمولاً آمیخته با اغراض سیاسی است. اگر مصالح سیاسی حامیان این مؤسسات اقتضا کند، کمک می‌کنند، در غیر این صورت از ارسال کمک خودداری می‌نمایند؛ و حتی گاه علناً بعضی از این کشورها کمک کننده به این مطلب اعتراف می‌کنند. «۱»

بنابراین، این راه حل هم گرهی از مشکلات جامعه فقیر جهان را نگشوده است.

راه حل اسلام

یکی دیگر از راه‌های حل مشکلات فقر، توصیه‌ها و راه‌های «دین مبین

(۱) - همان گونه که در جنگ «بوسنی» و در زمستانهای طاقت‌فرسای آن سرزمین در طول جنگ، دیدیم که بعضی از سران حقوق بشر صریحاً گفتند: «ما منافعی در بوسنی نداریم که در آن جا دخالت نظامی کنیم».

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۶

اسلام» است که عمل بدان‌ها، سبب پر شدن شکاف فقر و کم شدن فاصله‌های طبقاتی مردم می‌شود. همان گونه که در صدر اسلام و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله با عمل به فرمان‌های الهی و دستورات دینی، چنان شد و برای اولین بار در تاریخ بشر، جامعه‌ای بی طبقه یا دست کم با فاصله طبقاتی بسیار اندک، عملاً پدیدار شد. امروزه هم، اگر بتوانیم در جامعه خود و حتی همه جوامع بشری، این دستورالعمل‌ها را به کار بندیم، توزیع ناعادلانه ثروت و فاصله فقیر و غنی و به طور کلی نابرابری در جوامع بشری از میان خواهد رفت.

«انفاق» راهی برای فقرزدایی

یکی از این توصیه‌ها و دستورالعمل‌های با ارزش در اسلام، مسأله «انفاق» است که موضوع بحث ماست. قرآن مجید بر موضوع انفاق تأکید بسیاری کرده و آیات فراوانی در این زمینه آورده است. تعداد آیاتی که کلمه «انفاق» یا مشتقاتش در آن به کار رفته است، بیش از هفتاد آیه است؛ البته اگر آیاتی که مضمون آنها، دلالت بر انفاق دارد؛ ولی کلمه انفاق یا مشتقاتش در آن ذکر نشده است را اضافه کنیم، مجموع آیات انفاق بیش از این تعداد خواهد شد.

خداوند متعال در قرآن مجید، انسان را به پرداخت قسمتی از آنچه نصیب او می‌گردد و در اختیارش می‌باشد، فرمان داده است. در آیه ۱۹ سوره ذاریات تعبیر زیبایی از این مطلب شده است: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» و در اموال آنان (پرهیزگاران) حقی برای سائل و محروم بود.

برابر این آیه، مؤمن برای فقرا و مساکین در اموالش حقی قائل است.

در قرآن مجید برای تشویق مردم به انفاق تعبیرهای زیبا و جذابی به کار برده شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۷

۱- خداوند در آیه ۹۶ سوره نحل می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» آنچه نزد شماست فانی می‌شود، اما آنچه نزد خداست باقی است.

چه تعبیر زیبایی! چه عبارت کوتاه و پرمعنایی! یعنی اگر کسی میلیون‌ها تومان پول خرج کند، تماماً از بین می‌رود؛ ولی اگر یک تومان برای رضای خداوند و در راه خدا هزینه شود، نزد خداوند در خزانه غیب او باقی می‌ماند؛ یعنی بر خلاف آنچه بیشتر مردم تصور می‌کنند، انفاق نابود نمی‌شود.

۲- در آیه ۸۹ سوره نمل آمده است: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا...» هر کس کار نیک و خوبی انجام دهد، بهتر از آن را پاداش می‌گیرد. (۱)

برابر صراحت این آیه شریفه، نه تنها انفاق و صدقه از بین نمی‌رود و نزد خداوند باقی می‌ماند، بلکه خداوند در عوض، چیزی بهتر به انفاق کننده می‌دهد.

۳- آیه ۱۶۰ سوره انعام ارزش انفاق را فراتر برده است و خداوند در آن آیه می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا...» هر کسی کار خوبی انجام دهد، خداوند ده برابر به او پاداش می‌دهد.

این آیه که به طور کلی درباره «حسنات» است، «انفاق» یکی از حسنات بزرگ را هم در برمی‌گیرد که برابر صراحت آن، ده برابر ثواب و پاداش دارد.

و سرانجام در آیه مورد بحث (آیه ۲۶۱ سوره بقره) ارزش فوق العاده‌ای برای صدقه و انفاق بیان می‌شود در این آیه آمده است: «مَثَلُ كَسَانِي كَمَا انْفَاقٌ مِي كُنْدُ و قِسْمَتِي اَز اَمْوَالِشَان رَا دَر رَاه خدَا بَه فُقْرَا و مَسَاكِيْن مِي دَهْنْدُ، هَمْچُون يَك دَانِه اَسْت كِه هَر گَاه دَر زَمِيْنِي حَاصِلْخِيْز و مَسْتَعَد كَاشْتِه شُوْد، رَشْد و نَمُو مِي كُنْد، بَه هَفْت خَوْشِه تَبْدِيْل مِي شُوْد و دَر هَر خَوْشِه يَك صَد دَانِه جَاي مِي گِيْرِد» يعنِي اِنْفَاق تَا هَفْتَصَد بَرَابَر اَجْر و پَادَاش دَارْد و حَتِّيْ بِيْش اَز اِيْن؛ زِيْرَا كِه خَدَاوَنْد بَرَايْ هَر

(۱) - این آیه شریفه در سوره قصص، آیه ۸۴ نیز آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۸

کس که بخواهد آن را مضاعف، دو برابر یا بیشتر می‌کند.

سپس آیه شریفه می‌فرماید: «شما نگران آن نباشید که این ثواب‌ها از کجا می‌آید. چون خزانه غیب الهی، وسیع و گسترده است و علاوه بر این خداوند نسبت به همه چیز و همه کس آگاه است».

پیام‌های آیه

۱- منظور از «فی سبیل الله»

در قرآن مجید «فی سبیل الله» «۱» و «عن سبیل الله» «۲» زیاد به کار رفته است.

این کلمه؛ یعنی «سبیل الله» در بسیاری از موارد استعمالش در قرآن، در معنای «جهاد» آمده است؛ مانند آیه شریفه ۱۶۹ سوره آل عمران که درباره مقام والای شهیدان نازل شده است. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» [ای پیامبر!] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

در این آیه، «فی سبیل الله» همانند بسیاری از آیات دیگر به معنای «جهاد» آمده است.

ولی در آیه شریفه ۲۶ سوره «ص» آمده است: «... وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِئَ لَكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...» [ای داوود!] از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.

در این آیه - که درباره قضاوت داوود علیه السلام است و آن حضرت از متابعت هوا و هوس نهی شده است - «سبیل الله» به معنای قضاوت عادلانه و حق را به حق‌دار رساندن، می‌باشد.

(۱) - این تعبیر بیش از ۴۵ بار در قرآن مجید به کار رفته است.

(۲) - این تعبیر بیش از ۲۵ بار در قرآن مجید به کار رفته است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۹۹

بنابراین، با نتیجه‌گیری از این مطلب، این ادعا که بعضی گفته‌اند، منظور از «سبیل الله» در آیه انفاق، تنها برای جهاد است، سخنی درست نیست؛ زیرا منظور مطلق «راه خدا» است و در برگیرنده همه نوع انفاق فی سبیل الله می‌شود؛ مانند جهاد نظامی، جهاد فرهنگی یا جهاد سازندگی، تأسیس کتابخانه، کمک به نیازمندان، ساخت و راه‌اندازی بیمارستان و درمانگاه، تأسیس صندوق قرض

الحسنه و

البته رعایت اولویتهای و ضرورتها، بسیار مهم و بجاست و دست زدن به ابتکار و نوآوری باعث جلب و جذب گسترده مردم به این گونه کارها می‌شود که در این جا دو نمونه آن را برمی‌شمیریم:

اول: صندوق کمک به خانواده زندانیان

شخصی به هر دلیل که زندانی شود، عمدتاً نان آور خانواده‌ای بوده است. در مدت زندانی - به ویژه اگر طولانی باشد - خانواده وی دچار مشکل و عذاب می‌شوند.

از یک سو، فقر مالی آنان را تهدید می‌کند و از سوی دیگر، مشکلات اخلاقی و اجتماعی در کمین آنان می‌نشیند. حال اگر به زندگی و معیشت آنان رسیدگی نشود، از یک زندانی، چندین مجرم و زندانی بالقوه دیگری پدید می‌آید و متأسفانه در جامعه، کمتر به این موضوع اندیشیده می‌شود و کمتر افرادی بدانها توجه می‌کنند.

در چنین شرایطی، اگر مانند بعضی از شهرستانها، صندوقی برای این خانواده‌ها تأسیس شود، تا هم مشکلات خانواده‌های زندانیان را بررسی و حل کند و هم به مشکل خود زندانیان رسیدگی کند، بسیاری از معضلات و کج‌رویه‌های اجتماعی پیش از شکل‌گیری، از بین می‌رود؛ مثلاً اگر شخصی به

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۰

خاطر بدهی مالی زندانی باشد، پولی به عنوان «قرض الحسنه» به او پرداخت شود تا با پرداخت بدهی از زندان آزاد شود و بعدها با کار شرافتمندانه قرضش را بپردازد، جلوی مشکلات مالی، اخلاقی و اجتماعی فراوانی گرفته می‌شود.

دوم: جمعیت کمک به بیماران کلیوی

افراد بسیاری از بیماری کلیه رنج می‌برند و تعدادی از آنان، هر چند روز یک بار دیالیز می‌شوند، در هر نوبت دیالیز علاوه بر تحمل دردی جانکاه هزینه زیادی نیز بر بیمار تحمیل می‌شود. بیشتر این بیماران دیالیزی با پیوند کلیه شفا می‌یابند؛ ولی اکثر آنان قادر به پرداخت هزینه‌های سنگین عمل پیوند نیستند. در چنین وضعی اگر جمعیتی تشکیل شود، می‌تواند با کمک به چنین بیماران نیازمند به پیوند کلیه، هم خود آنان را از درد کشنده نجات دهد و هم خانواده‌شان را از اضطراب و نگرانی رهایی بخشد.

و نیز می‌توان در دیگر امور، جمعیت‌ها و مؤسسه‌های «خیریه و عام المنفعه» تأسیس کرد و بخشی از بار مالی و اجتماعی مشکلات مردم را بر دوش گرفت و آنها را حل کرد.

۲- منظور از «حبه» در آیه شریفه

مفسران درباره این موضوع بحث‌های فراوانی کرده‌اند که مراد از «حبه» یا دانه در این آیه چیست؟

بعضی گفته‌اند: «۱» این مثالی که قرآن زده است - یعنی دانه‌ای هفت خوشه دهد و هر خوشه صد دانه داشته باشد، یعنی از یک دانه، هفت صد دانه به دست آید - وجود خارجی ندارد.

(۱) - المیزان، جلد ۴، صفحه ۳۳۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۱

گرچه نداشتن وجود خارجی، به مفهوم مثال آسیبی نمی‌رساند، همان گونه که موضوع بعضی از مثل‌های فارسی وجود خارجی ندارد؛ مانند این که شخص را به «غول بی شاخ و دم» تشبیه می‌کنند، قطعاً چنین حیوانی وجود ندارد؛ ولی چون مثل دانه در قرآن آمده و خداوند دانا و حکیم آن را بیان کرده است، حتماً وجود خارجی دارد.

به همین منظور بعضی گفته‌اند: مراد از حبه در این آیه شریفه «دانه ارزن» است؛ چون یک دانه ارزن، هفتصد دانه می‌دهد، نه گندم. ولی از آن جا که در چند سال گذشته یک کشاورز بوشهری از یک دانه گندم ۴۰۰۰ دانه به دست آورده بود، «اگر در آیه شریفه، حبه به گندم نیز تفسیر شود، می‌توان برای آن وجود خارجی پیدا کرد.» (۱)

۳- منظور از «یُضَاعَفُ» در آیه شریفه

اشاره

آیا منظور از جمله «وَاللَّهُ يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ» این است که خداوند به هر کس که بخواهد بی حساب و میزان چند برابر می‌دهد؟ مثلاً به شخص «الف» که انفاق کرده است، دو برابر و برای شخص «ب» که صدقه داده است، سه برابر؟ یا این که اجر مضاعف حساب خاصی دارد؟

حکمت خداوند حکیم اقتضا می‌کند که این مطلب بی حساب و میزان نباشد و این تفاوت‌ها، به درجات اخلاص، کیفیت و مورد انفاق، شخص انفاق کننده و انفاق شونده وابسته باشد؛ یعنی پاداش کسی که قصدی کاملاً الهی دارد با ثواب کسی که به این درجه از اخلاص نرسیده است، تفاوت دارد. شخصی که پنهانی و بدون ممت و آزار، به کسی کمک می‌کند، با کسی که آشکارا انفاق می‌کند، در یک

(۱) - تفسیر نمونه، جلد ۲، صفحه ۲۳۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۲

مرتبه نیستند. مسلمانی که از دو قرص نان خود، یک قرصش را انفاق می‌کند، با مسلمانی که ده قرص نان دارد و یک قرص انفاق می‌کند، یکسان پاداش نمی‌گیرند. انسانی که به یک خانواده نیازمند بدون اظهار نیاز، کمک می‌کند با شخصی که به محتاج طلب کرده، کمک می‌کند، به یک میزان اجر نمی‌برند.

خلاصه این که، زمان، مکان، ویژگی‌ها و موضوع انفاق، کمک کننده و کمک شونده، کیفیت کمک، همه و همه در نتیجه کار تأثیر می‌گذارند و شخصی که همه این شرایط را به خوبی دارا باشد، به درجه‌ای می‌رسد که دیگر اجر او بی حساب است «يُزَوِّقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ». (۱)

عالی‌ترین نمونه انفاق در قرآن

در قرآن مجید سوره‌ای است به نام «دهر» یا «انسان» یا «ابرار»، که در شأن یک انفاق پاک و خالص نازل شده است و در آن زیباترین نعمت‌های بهشتی برای انفاق کنندگان در نظر گرفته شده است.

عامه و خاصه نقل کرده‌اند که «امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیمار شدند.

حضرت علی علیه السلام به منظور شفای آنان، سه روز روزه نذر کرد. حضرت زهرا علیها السلام و فضه هم به این نذر پیوستند، پس از شفا یافتن آن دو بزرگوار، همگی حتی امام حسن و امام حسین علیهما السلام روزه گرفتند. فاطمه زهرا علیها السلام برای افطاری، پنج قرص نان جو آماده کرده بود، هنگام افطار، فقیری در خانه را زد و تقاضای کمک کرد. تمام اعضای خانه، با وجود گرسنگی و نیازشان به نان، نان افطاری خود را به آن فقیر دادند و با آب افطار کردند. روزهای دوم و سوم نیز، یتیمی و اسیری درخواست کمک کردند و آن عزیزان نان‌های افطاری خود را به آنان بخشیدند. روز چهارم در

(۱) - سوره مؤمن، آیه ۴۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۳

حالی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ناتوانی این خانواده نگران بود، سوره دهر در شأن انفاق آنان نازل شد. «۱» و در آن توصیف و تمجیدهای فراوان از انفاق آنان و وعده نعمت‌های بهشتی برای آنان بیان شده است.

از این رو، خاندان عصمت و طهارت که در این سه روز، تنها پانزده قرص نان به نیازمندان دادند، این همه فضیلت به دست آوردند. آیات ۹ و ۱۰ سوره دهر در این باره می‌فرماید: «أَنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» ما شما را [تنها] به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگاران می‌ترسیم در آن روزی که عبوس و سخت و هولناک است. آری، اخلاص و نیت پاک است که چنین ثمرات ارزشمندی در پی دارد.

نمونه‌ای که بیان شد و دیگر نمونه‌های مشابه که در طول تاریخ از معصومان علیهم السلام و اولیا و بزرگان دین نقل شده است، الگوهایی است برای ما مسلمانان که با الهام گرفتن از آنها به سوی جامعه اسلامی مطلوب و بدون نابرابری اقتصادی روی آوریم.

از روایات و احادیث می‌توان چنین نتیجه گرفت که: یکی از ویژگی‌های جامعه اسلامی مطلوب، نبود فقیر و نیازمند در آن است. جامعه‌ای که فقر از آن برچیده و ریشه آن خشکانده شده باشد.

یعنی اگر روزی به حدی از توانایی اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت برسیم که در سراسر کشورهای اسلامی، فقر و فقیر وجود نداشته باشد، در آن صورت، از نظر اقتصادی جامعه اسلامی مطلوبی خواهیم داشت.

این عقیده و خواسته، یک ادعا و شعار یا سخن احساس برانگیز و یا شعر

(۱) - التیان، جلد ۹، صفحه ۲۱۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۴

نیست، بلکه مضمون روایتی است از ششمین پیشوای شیعیان جهان، حضرت امام صادق علیه السلام؛ به این روایت توجه کنید: محمد بن مسلم، یکی از اصحاب عالیقدر امام ششم، از آن حضرت نقل می‌کند که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي مَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَسْعُهُمْ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْعُهُمْ لَزَادَهُمْ، أَنَّهُمْ لَمْ يُؤْتُوا مِنْ قَبْلِ فَرِيضَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَلَكِنْ أَوْتُوا مِنْ مَنَعٍ مَنْ مَنَعَهُمْ حَقَّهُمْ لَا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لَهُمْ، وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ آدَوْا حُقُوقَهُمْ لَكَانُوا عَائِشِينَ بِخَيْرٍ» خداوند - عزیز و جلیل - در مال ثروتمندان برای فقرا و نیازمندان مقدار حقی قرار داده است که برای آنان کفایت می‌کند (یعنی اگر ثروتمندان حقوق واجب الهی خود را بپردازند، نیازمندان بی‌نیاز می‌شوند) و اگر آنچه را بر ثروتمندان واجب کرده است، برای رفع نیاز فقرا کافی نبود، خداوند آن را بیشتر می‌کرد. (یعنی اگر خمس و زکات از همه آنانی که برایشان واجب شده است گرفته شود و در مصارفش صرف شود، فقیری باقی نخواهد ماند). فقر فقرا از ناحیه نقصی در قانون الهی نیست، بلکه از ناحیه خودداری ثروتمندان از پرداخت حقوق واجب شده بر آنان است و اگر ثروتمندان حقوق واجب شده خود را بپردازند، [نه تنها فقر از جامعه رخت بر می‌بندد، بلکه تمام مردم در آرامش زندگی خواهند کرد. «۱»]

اگر در جامعه فقر وجود داشته باشد، تنها فقیر متضرر نمی‌گردد، بلکه کل جامعه آسیب می‌بیند؛ چه، فقر ریشه بسیاری از گناهان از جمله: دزدی، کارهای خلاف عفت و ... می‌باشد.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آدَوْا زَكَاةَ»

(۱) - وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب ما تجب فيه الزکاة، باب ۱، حدیث ۲ و نیز «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۲، ابواب الزکاة، باب ۱ (عله و جوب الزکاة)، حدیث ۴ و نیز «کافی»، جلد ۳، «کتاب الزکاة» باب فرض الزکاة، حدیث اول.
مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۵

اموالهم، ما بقى مُسْلِماً فقيراً مُحتاجاً و لاسْتَغْنَى بِمَا فَرَضَ اللَّهُ وَ انَّ النَّاسَ ما اِفْتَقَرُوا وَ لا اِحْتاجُوا وَ لا جاعُوا وَ لا عَزُوا الا بِذُنُوبِ الاغْنىا؛ «۱» اگر مردم زکات اموالشان را پرداخت می‌کردند، حتّی یک مسلمان فقیر و محتاج پیدا نمی‌شد و فقرا با همان حقوق واجب شده [بر اغنیا] بی‌نیاز می‌شدند. مردم به واسطه گناه ثروتمندان (ندادن حقوق واجب مالی) محتاج، فقیر، گرسنه و برهنه هستند. برابر این روایت، حقوق واجب مالی از قبیل خمس و زکات، نیاز نیازمندان را تأمین می‌کند و در صورت عمل به این قوانین ریشه فقر در جامعه خشکیده می‌شود.

در این جا پرسشی مطرح می‌شود که: دیگر چه نیاز به انفاق و صدقات مستحبّی است و کمک‌های تبرّعی و داوطلبانه که موضوع بحث ما در این آیه شریفه (آیه ۲۶۱ سوره بقره) است در این میان چه نقشی دارد؟
با دو استدلال می‌توان به این پرسش پاسخ داد:

اول- این که ممکن است عده‌ای از ثروتمندان از وظیفه شرعی خود تخلف کنند و زکات مال خود را نپردازند- همان گونه که اکنون بسیاری از ثروتمندان توفیق انجام آن را از دست می‌دهند- در این صورت صدقات مستحبّی و کمک‌های داوطلبانه و تبرّعی، این کمبود را پر می‌کند.

بنابراین، در واقع مؤمنان نیکوکار، وظیفه و تکلیف ثروتمندان نافرما را بر عهده می‌گیرند و علاوه بر انجام وظیفه دینی و پرداخت حقوق واجب مالی، انفاق‌های مستحبّی هم انجام می‌دهند.

دوم- زکات و دیگر پرداخت‌های دینی که بر ثروتمندان واجب است، در صورت پرداخت، ما یحتاج ضروری و لوازم اولّیه زندگی فقرا را تأمین می‌کند و

(۱) - وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب ما تجب فيه الزکاة باب اول، روایت ششم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۶

حدّ اقل واجب معیشت نیازمندان را برآورده می‌سازد. ولی نقش انفاق، توسعه زندگی مساکین و نیازمندان و رسانیدن آنان به سطحی از زندگی نسبتاً مرفه و آبرومند است.

نتیجه این که: با در نظر گرفتن میزان و نوع فقر در جامعه خود، می‌توان دریافت که چه مقدار به جامعه مطلوب اسلامی نزدیک شده‌ایم.

۴- بررسی «مشبه» در آیه انفاق

اشاره

در تشبیهی که در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است، شناخت مشبه، مورد بحث مفسران بوده است. بعضی مال انفاق شده را به دانه‌های پربرکت تشبیه می‌کنند که هفت صد برابر می‌شود و برخی دیگر، شخص انفاق کننده را که رشد و تکامل می‌یابد.

بیشتر مفسران معتقدند که مشبه، مال انفاق شده است و با این استدلال، در آیه شریفه جمله حذف شده‌ای را در تقدیر فرض کرده‌اند و معتقدند که آیه در حقیقت چنین است: «مَثَلُ اَمْوَالِ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ...» و بر این اساس، مَثَل اموال انفاق شده مانند آن دانه

پربرکت است.

ما معتقدیم که این آیه شریفه، احتیاج به «تقدیر»، جمله فرضی محذوب، ندارد و برابر ظاهر آیه، مشبه شخص انفاق کننده است که شخصیت، کمال، ویژگی‌های معنوی و ارزش‌های انسانی او تا هفت صد برابر رشد و نمو می‌کند.

مصدق این اعتقاد، آیات و روایاتی است که دلالت می‌کند بر این که انسان همچون گیاه رشد و نمو می‌کند.

اول- خداوند متعال در آیات ۱۷ و ۱۸ سوره نوح می‌فرماید: «وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيْهَا وَيُخْرِجُكُمْ اَخْرَاجًا» [حضرت نوح علیه السلام خطاب به قومش می‌گوید: خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید سپس شما را به

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۷

مثالهای زیبای قرآن ج ۱ ص ۱۵۳

همان زمین باز می‌گرداند، و بار دیگر شما را خارج می‌سازد.

در این آیه شریفه وجود انسان به یک گیاه تشبیه شده است که پرورش می‌یابد، سپس خشک می‌شود و دوباره زنده می‌شود و می‌روید و سپس خشک می‌گردد و بار دیگر زنده می‌شود و ...

دوم- خداوند کریم در آیه ۳۷ سوره آل عمران می‌فرماید: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِيْنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ...» همسر عمران، مادر حضرت مریم، باردار شد، نذر کرد که این فرزندش را در خدمت بیت المقدس قرار دهد؛ اما وقتی وضع حمل کرد، بر خلاف انتظارش، مولود را دختر دید. مریم تحت نظر زکریای پیامبر علیه السلام پرورش یافت و خداوند او را چون یک گیاه زیر نظر پیامبرش رشد و نمو داد. در این آیه نیز سخن از تشبیه انسان به گیاه است.

سوم- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «اَيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدَّمَنِ، قِيْلَ وَ مَا خَضْرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْثَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَبْتِئِ السُّوءِ» (۱) «پرهیز کنید از گل‌های دمن. از آن حضرت پرسیده شد که منظور از «خضراء الدمن» (۲) چیست؟ حضرت فرمود: منظور از گل‌های مزبله، زنان زیبایی هستند که در خانواده‌های آلوده‌ای پرورش یافته‌اند. در این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز انسان به گیاه تشبیه شده است.

از سوی دیگر، این روایت برای جوانانی که در اندیشه تشکیل خانواده هستند، پیامی روشن و توصیه‌ای مهم در بردارد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله سفارش می‌کند، در انتخاب همسر تنها به زیبایی ظاهری نیندیشیم، بلکه به خانواده و محیط پرورشی‌اش نیز توجه کنیم؛ زیرا زیبایی ظاهری برای مدتی کوتاه، ارضا کننده و یک «ارزش» است. پس از دوران کوتاه اولئیه ازدواج، معیارهای اصلی زندگی

(۱)- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، ابواب مقدمات النکاح، باب ۷، حدیث ۷.

(۲)- دمن جمع دمنه به معنای مزبله و زباله دان است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۸

خانوادگی؛ یعنی تربیت، فرهنگ، اندیشه و ارزشهای کسب شده در خانه و خانواده است که مطرح می‌شود و خود را می‌نمایاند و اگر خدای ناکرده، همسر زیبا، سیرت و خوی و منش زیبا نداشته باشد محیط مقدس خانه به جهنمی طاقت‌فرسا مبدل می‌شود.

همان گونه که در موارد یاد شده بالا، آیات قرآنی و حدیث نبوی، دیده می‌شود، انسان به گیاه تشبیه شده است. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که در آیه انفاق هم انسان، یعنی شخص انفاق کننده، به دانه پربرکت گیاهی تشبیه شده است. در نتیجه مفهوم و پیام آیه مزبور چنین است که: ای انسان! تو همانند گیاهی و انفاق بسان آبی است که گیاه بدان زنده می‌ماند و رشد می‌کند. به بیان دیگر انفاق در وجود تو صفات عالی انسانی، بخشش، سخاوت، مروّت، انصاف، شجاعت و ... را زنده می‌سازد.

این صفات در آغاز، «فعل» یعنی عمل تنهاست. پس از چندی بار تکرار «عادت» می‌شود؛ سپس در صورت تداوم جزء «حالات» انسان می‌شود و سرانجام به صورت «ملکه» (۱) جزیی از وجود او می‌گردد.

بنابراین، انفاق پیش از آن که نفع مادی برای نیازمند داشته باشد، سود معنوی برای انفاق کننده دارد و هر چه این انفاق خالصانه‌تر، پاکتر و مناسب‌تر باشد، به همان نسبت رشد آثار آن بیشتر می‌شود. شاید هر یک از ما تجربه کرده باشیم هنگامی که به شخص نیازمندی که علی‌رغم احتیاج شدید، هرگز دست نیاز سوی دیگری دراز نمی‌کند، پنهانی و با حفظ حرمت و آبروی او را کمک می‌کنیم،

(۱) - ملکه به معنای «صفت راسخ در نفس» است. توضیح آن که هرگاه به سبب فعلی از افعال، هیأتی در نفس پیدا شود، این هیأت را کیفیت نفسانی نامند و اگر این کیفیت «سریع الزوال» باشد، آن را «حال» گویند؛ اما هرگاه بر اثر تکرار و ممارست، در نفس رسوخ یابد و «بطیء الزوال» شود، ملکه و عادت و خلق می‌گردد. (از تعریفات جرحانی به نقل از لغت نامه دهخدا).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۹

لذتی معنوی در خود حس می‌کنیم و به نوعی آرامش درونی و حالتی روحانی و کیفیتی معنوی دست می‌یابیم.

اینها همان رشد و تعالی‌ای است که «آیه شریفه مَثَل» بدان دلالت دارد. خداوند قادر و رحمان می‌توانست به همه فقرا آن اندازه مال و ثروت بدهد که هیچ نیازمندی در جهان وجود نداشته باشد؛ ولی آفریدگار حکیم به من و تو مسلمان دستور داد با انفاق فاصله میان خود و نیازمند را کم کنیم و فقر مالی را از بین ببریم، تا آثار و برکات انفاق در وجودمان ظاهر شود و به سطوح بالاتری از معنویت دست یابیم.

بنابراین، در انفاق متنی بر خداوند و انفاق شونده نیست، بلکه این خداست که بر ما منت دارد که این توفیق بزرگ را نصیبمان کرده است: «اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى».

از مجموعه مطالب یاد شده بالا- می‌توان، آیه شریفه ۲۶۱ سوره بقره را به صراحت ظاهر آن و بدون استفاده از جمله فرضی محذوف، تقدیر، تفسیر کرد.

اگرچه بر تفسیر خود پای نمی‌فشاریم و حتی می‌توان گفت که هر دو تفسیر توأماً قابل توجه و پذیرفتنی است؛ یعنی می‌توان از آیه چنین استنباط کرد که هم مال شخص انفاق کننده رشد می‌کند و هم خود شخص و شخصیت و خصایص انسانی او. (۱)

پرورش مال انفاق شده در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مورد رشد و افزایش مال انفاق شده، سخنی زیبا و

(۱) - استاد، همانند برخی از دیگر محققان علم اصول، استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا را جایز می‌داند. برابر این نظر، گوینده می‌تواند از استعمال لفظی دارای چند معنا، همه یا بعضی از معانی آن را اراده کند. برای توضیح بیشتر ر. ک. انوار الاصول، جلد ۱، صفحه ۱۴۱ به بعد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۰

بربار بیان فرموده‌اند: «ما تَصَيَّدَقَ أَحَدٌ بِصَدَقَةٍ مِنْ طَيِّبٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - أَلَا أَخَذَهَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ بِيَمِينِهِ وَ أَنْ كَانَتْ تَمْرَةً فَتَرْتُوا فِي كَفِّ الرَّحْمَانِ حَتَّى تَكُونَ عَظْمًا مِنَ الْجَبَلِ» هر کس صدقه و انفاق و کمکی از مال حلال بنماید- البته خداوند جز مال حلال و پاکیزه را نمی‌پذیرد- خداوند رحمان با دست راستش آن را می‌گیرد، اگرچه یک دانه خرما باشد؛ سپس آن مال انفاق شده در

دست خداوند رشد و نمو می‌کند و به قدری بزرگ می‌شود که از یک کوه بیشتر می‌شود. «۱»

در این روایت چند نکته مهم و قابل توجه دیده می‌شود:

اول- در روایت گفته شده است که خداوند با دست راست مال انفاق شده را می‌گیرد. این گفته پرسشی را در ذهن مطرح می‌سازد که مگر خداوند جسم است که عضو و اندام داشته باشد؟

بدیهی است که خداوند وجود مادی و جسم نیست و این تعبیر «دست راست خداوند» کنایه از قدرت کامل خداوند است. زیرا در بدن انسان، دست راست قوی‌تر و صمیمی‌تر است. بنابراین، مفهوم عبارت این است که: خداوند با قدرت کامل توأم با احترام، مال انفاق شده را می‌گیرد.

دوم- آنچه در اسلام اهمیت دارد، کیفیت و انگیزه عمل است نه کمیت و ظاهر آن. بنابراین اگر تنها یک دانه خرمای حلال بدون منت و آزار به نیازمندی داده شود، در پیشگاه خداوند ارزشمندتر از انبوهی خرمای غیر حلال و یا همراه با منت و آزار است.

سوم- برابر این روایت مال انفاق شده، رشد و نمو می‌کند و هفت صد برابر یا بیشتر می‌شود. بنابراین حدیث، مال انفاق شده، نزد خدا می‌ماند و رشد می‌کند و در قیامت به صاحبش، شخص انفاق کننده، بازگردانده می‌شود و سبب نجات و رستگاری وی می‌گردد.

(۱)- صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲. مضمون این روایت در منابع اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است، ر. ک. وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۷، حدیث ۵ تا ۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۱

«انفاق» در تعبیرات زیبای قرآن

به منظور بیان اهمیت انفاق در اسلام و نشان دادن ارزش آن در قرآن، تعبیراتی که خداوند در آیات متعدّد قرآن از انفاق فرموده است، بسیار قابل توجه و دقت است. در این جا تنها به دو نمونه آن اشاره می‌شود.

اول- در آیه شریفه ۲۴۵ سوره بقره می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» کیست که به خدا «قرض الحسنه‌ای» بدهد [و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند] تا آن را برای او چندین برابر کند؟

تعبیر «قرض الحسنه» در مورد انفاق چه بدیع و شگفت است! خدایی که بی نیاز مطلق است و وجودش غنی بالذات و خود مالک همه چیز، چگونه ممکن است از انسان نیازمند فقیر ناچیز، که هر دم از حیات او به اراده الهی وابسته است و اگر رشته فیض الهی از او بریده شود، نیست و نابود می‌شود، وام بگیرد؟ با توجه به این که در شرع مقدّس اسلام «قرض ربوی» حرام است. آیا این تعبیر بدیع «قرض الحسنه» چیزی جز بیان اهمیت انفاق و تشویق بندگان به انجام خالصانه آن است؟

ذکر این نکته ضروری است که تحریم «قرض ربوی» ناظر به بندگان است؛ اما تعبیر «قرض الحسنه» در آیه شریفه بالا، به معنای «وام ربوی» است. یعنی خداوند نه تنها اصل آنچه را از بنده می‌گیرد، بدو باز می‌گرداند، بلکه چندین برابرش را نیز بدو می‌بخشد. نکته بسیار شگفت‌تر آن است که برابر این آیه شریفه و حدیث نبوی یاد شده، دست بنده نیازمند دست خداست و خانه او، خانه خدا؛ و در حقیقت هر چه در دست فقیر گذاشته می‌شود، در دست خدا جای می‌گیرد و شاید بدین استدلال باشد که در بعضی از روایات گفته شده است که وقتی مالی به فقیر می‌دهی، دستت را پایین‌تر از دست او بگذار تا نیازمند، آن را از دست تو بردارد؛ زیرا به واقع نه دست نیازمند که دست خدا و قدرت کامل اوست که آن مال را از تو

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۲

تحویل می‌گیرد. زنه‌ار! که بی‌حرمتی کنی و یا فقیری را تحقیر نمایی.

آیه شریفه فوق در آیه ۱۱ سوره حدید نیز تکرار و جمله‌ای هم بر آن افزوده شده است. «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللهَ قرضاً حسناً فيضاعفهُ لَهُ وَ لَهُ اجرٌ كريمٌ...»

یعنی [اولاً] چند برابر به او برمی‌گرداند و [در مرحله بعد] اجر کریم و پاداش پرارزش در انتظار اوست.

دوم- در آیه ۹۲ سوره آل عمران می‌خوانیم: «لَنْ تَنَالُوا البرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَانَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ» هرگز به [حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید مگر این که از آنچه دوست دارید، [در راه خدا] انفاق کنید، و آنچه انفاق می‌کنید، خداوند از آن آگاه است.

و نیز در آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره آمده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا اخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الارْضِ...» ای ایمان آورندگان از دستاوردهای نیکوی خویش و از آنچه برایتان از زمین رویانیدیم انفاق کنید.

غذای مانده، لباس مندرس و پاره، میوه گندیده، لوازم زاید و مانند اینها را انفاق نکنید که بی‌ارزش‌اند، بلکه از چیزهای خوب و ارزشمند خود انفاق کنید. و حتی در آیه مورد بحث به فراتر از این دستور می‌دهد که نه تنها از دستاوردهای خوب و ارزشمند خود انفاق کنید، بلکه چیزی را در راه خداوند به نیازمندان بدهید که خود دوست می‌دارید. همان غذایی که خود می‌خورید در انفاقتان به نیازمندان بخورانید. همان جامه‌ای که بر تن فرزندان خود می‌کنید، بر فرزندانشان بپوشانید و همان آسایشی که برای خود و خانواده خود می‌خواهید، برای آنان بخواهید و فراهم آورید.

در نظام ارزشی اسلام، آنچه که اهمیت دارد، کیفیت و چگونگی عمل است نه کمیت و مقدار آن. گاهی یک دانه خرماي انفاق شده از هزاران دانه خرماي دیگر باارزش‌تر است؛ چرا که شاید از مال حلال نبوده باشد و یا انفاق به قصد ریا

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۳

انجام شده باشد در این مورد حکایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنیم که بیانگر ظرایف و دقایق انفاق است:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مسلمانان را برای یکی از جنگهای صدر اسلام آماده و آذوقه تهیه می‌کردند. هر کس به میزان توانایی خود کمک می‌کرد. حتی یکی از مسلمانان چهار هزار «مَن» خرما تقدیم پیامبر کرد. ابو عقیل انصاری که یکی از مسلمانان فقیر مدینه بود، علاقه‌مند به مشارکت در این بسیج مالی و شرکت در این همیاری عمومی بود؛ ولی تمامی درآمد روزانه او تنها به میزان حد اقل معاش خانواده او بود. بناچار تصمیم گرفت، شب‌ها نیز کار کند و درآمد آن را به عنوان کمک به پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم کند.

وی همچون کار روزانه‌اش، از بیرون شهر مدینه آب آشامیدنی آورد و به مردم فروخت. حاصل و درآمد این کار شبانه و تلاش خستگی‌ناپذیر او تنها به اندازه تهیه یک «مَن» خرماي نامرغوب شد که آن را خالصانه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم کرد. یا رسول الله! این هم کمک من برای سربازان اسلام.

جمعیت منافق حاضر در آن جا، شروع به تمسخر این مسلمان مخلص کردند.

«عجب خرمایی! اگر سربازها آن را بخورند، حتماً پیروز می‌شوند. ابو عقیل! این همه خرما را چطور آوردی؟»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این سخنان و رفتار منافقان ناراحت شد و خطاب به ابو عقیل انصاری فرمود: «ابو عقیل جلو بیا و خرماهایت را روی این تل خرما بریز تا باعث برکت آنها شود.»

در این هنگام آیه ۷۹ سوره توبه در شأن ابو عقیل و در مذمت منافقان نازل شد:

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

آنهایی که از مؤمنان مطیع در صدقاتشان عیب‌جویی می‌کنند و کسانی را که [برای انفاق در راه خدا]

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۴

جز به مقدار [ناچیز] توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌کنند، خدا آنان را مسخره می‌کند [کیفر استهزا را به آنان می‌دهد] و برای آنان عذاب دردناکی است! «۱»

(۱) - تفسیر نمونه، جلد ۸، صفحه ۵۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۵

فصل هفتم: ششمین مثال: انفاق‌های همراه با اذیت و آزار

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۶۴ سوره بقره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاصَابُهُ وَابِلٌ فَتَرَكُهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار باطل مسازید. همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورد. [کار او] همچون قطعه سنگی است که بر آن [قشر نازکی از] خاک باشد [بذرهایی در آن افشانده شود] و رگبار باران بدان رسد [و همه خاکها و بذرها را بشوید] و آن را صاف [و خالی از] خاک و بذر] رها کند. آنان از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند. مثل‌های پنجم و ششم، که هر دو درباره «انفاق» است، مثل‌هایی تکراری نیستند؛ زیرا در مثل پنجم، فضیلت و ارزشمندی انفاق مطرح شده بود و سخن از تشویق به انفاق در آن بوده است؛ ولی در این مثل، بحث درباره انفاق منفی است و این که افراد باایمان نباید انفاق‌های خود را در راه خدا، بر اثر منت گذاردن و آزار رساندن به دیگران باطل سازند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۶

شرح و تفسیر آیه

این آیه شریفه با خطاب به مؤمنان و اهل ایمان شروع می‌شود. معنای این خطاب آن است که آنچه در این آیه بیان شده و بدان دستور داده شده است، شرط ایمان است و کسی که آن را انجام ندهد، مؤمن نیست.

خداوند می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با منت نهادن و سخن گفتن درباره آن و اذیت کردن گیرندگان صدقات، باطل نکنید. از این بخش از آیه شریفه نتیجه گرفته می‌شود که دو چیز صدقه را باطل می‌کند: نخست، منت گذاردن و دیگر، آزار و اذیت رساندن؛ زیرا گاه دیده می‌شود که کسی به دیگری کمک می‌کند؛ ولی تا آخر عمر او را اذیت می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «اگر من نبودم بیچاره می‌شدی و آبرویت می‌رفت» یا «آبرو و سرمایه‌ات مرهون من است» و یا «این پول را بگیر، ولی دیگر تو را این جا نینم».

نه تنها آزار و منت بر فقیر، صدقه را باطل می‌کند و کاری پسندیده محسوب نمی‌شود، حتی قطع سخن نیازمند در شرح حال و بیان مشکلات خویش، امری نکوهیده و ناپسندیده است.

در روایتی آمده است: «اگر فقیری شرح حال و مشکلات و ناراحتی‌هایش را برایت می‌گوید، اگر نمی‌توانی کمکش کنی، دست

کم به سخنش گوش کن و کلام او را قطع نکن». (۱) زیرا اگر چنین کنی و سپس به او کمک نمایی، کمک بی‌فایده و از نظر اسلام بی‌ارزش است.

بجاست درباره «مَنْت» توضیح بیشتری داده شود: اصل این کلمه «مَنْ» به معنای وزن خاص است و شاید کاربرد مَنّت بدین خاطر باشد که «من» در معنای وزن، سنگینی ایجاد می‌کند و باری را بر ترازو تحمیل می‌کند. شخص مَنّت گذار

(۱) - وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۲۲، حدیث ۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۷

نیز نوعی سنگینی بر دیگری وارد و تحمیل می‌کند و در حقیقت شخص مَنّت‌پذیر با این عمل او احساس سنگینی می‌کند.

از سوی دیگر، هر گاه شخصی نعمتی را به دیگری ببخشد به آن «مَنْت» گویند که خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

اول- مَنّتِ عملی که شخص عملاً نعمتی را به دیگری ببخشد. این نوع مَنّت پسندیده و ستایش شده است.

دوم- مَنّتِ ادعایی و زبانی که شخص تنها سخن از دادن نعمت به دیگری می‌کند و عملاً دادن نعمت در میان نیست. در قرآن مجید این کلمه و مشتقاتش بیش از بیست بار به کار برده شده است.

از جمله، در آیه ۱۷ سوره حجرات می‌خوانیم: «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ اِنْ اَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ اِسْلَامَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اِنْ هٰدَاكُمْ لِلْاِيْمَانِ...» [این عرب‌ها] بر تو مَنّت می‌گذارند که مسلمان شده‌اند. بگو به خاطر اسلام آوردنتان بر من مَنّت نگذارید [شما مَنّتی بر اسلام ندارید] بلکه خداوند بر شما مَنّت دارد که شما را هدایت کرده است.

در این جا مَنّت اول، مَنّت ادعایی و زبانی است؛ زیرا عربها نعمتی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نرسانده بودند؛ زیرا مثلاً اگر بیماری نزد پزشکی برود و پزشک نسخه‌ای برای درمان به او بدهد و او با عمل بدان، تندرست شود، آیا بیمار مَنّتی بر پزشک دارد؟ مَنّت دوم در آیه شریفه بالا که از سوی خداوند است، مَنّت عملی است؛ زیرا خداوند نعمت اسلام آوردن را به آنان داده است.

بنابراین، مَنّت از ناحیه خداوند، به معنای بخشش و مَنّت عملی است؛ ولی مَنّت از سوی انسانها، می‌تواند به هر دو معنای یاد شده باشد. و اما مَنّت مورد نظر در آیه شریفه بالا، مَنّت ادعایی و زبانی است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۸

در ادامه آیه شریفه، خداوند می‌فرماید: مَثَلُ چنين کسانی که این گونه انفاق می‌کنند و مَنّت می‌گذارند، مَثَلُ آدم کافر یا ریاکار است؛ زیرا چنین شخصی نه به خدا ایمان دارد، نه به روز رستاخیز. بنابراین، چنین انفاقی هم به درگاه خداوند، پذیرفتنی نیست؛ چه شرط قبولی انفاق، ایمان است و اخلاص و چنین شخصی که ایمان ندارد، مخلص نیز نمی‌باشد. سپس می‌فرماید: مَثَلُ هر دوی آنان یعنی ریاکار و انفاق کننده ادعایی و زبانی، مَثَلُ قطعه سنگی صاف است که لایه‌ای خاک بر سطح آن نشسته است و بر این خاک ظاهراً بارور، بذری افشاندند:

«فَاَصَابَهُ وَاِبِلٌ» ناگاه دانه‌های درشت باران می‌بارد و در یک آن، تمام این خاکها و بذرها را می‌شوید و از بین می‌برد و سنگ بی‌هیچ پوششی، خود را نمایان می‌سازد. «لَا يَقْدِرُونَ عَلٰی شَيْءٍ» تلاش‌هایی که در این بذرافشانی صرف شده بود، همه بی‌حاصل می‌شود؛ زیرا این کار تنها بر پایه توجه به ظاهر بوده است و نه عملی مَتکی بر شناخت باطن و عمق.

همان گونه که باران نعمت‌زا و حیات بخش که کشتزارها را بارور می‌سازد، در این مَثَل کشت و کاشته را نابود ساخته است، آیات الهی نیز مؤمنان و صالحان را از برکت نعمات الهی خود، بهره‌مند و هدایت می‌کند، ولی کافران و منافقان را رسوا و گمراه.

کشاورزی که دانه اخلاص می‌کارد و شخصی که دانه ریا کشت می‌کند، هر دو زحمت کشیده‌اند؛ لکن دستاوردهای متفاوتی نصیبشان می‌شود. آن یکی هفت صد برابر و شاید بیشتر و این دیگری، هیچ و حتّی همه داشته‌هایش را نیز از دست می‌دهد.

پیام‌های آیه

۱- خطاب‌های قرآن مجید، غالباً عام است: «یا ایُّهَا النَّاسُ»، «یا بَنی آدَمَ»، «یا

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۹

ایُّهَا الْإِنْسَانُ» و «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا». یعنی به بیانی است که عموم انسان‌ها از هر نژاد، رنگ و سرزمینی را در برمی‌گیرد و هرگز نگفته است: «یا ایُّهَا الْقُرَیْشُ» و «یا ایُّهَا الْعَرَبُ» و مانند اینها.

در این نوع خطاب‌ها نکته‌ای ظریف و مهم نهفته است و آن، «جهانی بودن دین اسلام» است؛ یعنی این اسلام محدود به یک سرزمین و مختص به یک قوم و قبیله و نژاد نمی‌باشد.

۲- ریا و تظاهر، عملی بی‌بنیان و ناپایدار است و ریاکار و متظاهر، محکوم به رسوایی است؛ زیرا هر رویداد و پدیده‌ای ممکن است، پرده‌های ریای آنان را بدرود و حقیقت پرفریب آنان را آشکار سازد. همان گونه که در این آیه شریفه، قطره‌های باران، لایه خاک روی سنگ را می‌شوید و حقیقت سختی سنگ را نمایان می‌سازد.

۳- کسانی که انفاق‌هایشان توأم با آزار و اذیت کمک شوندگان است، وجودی همچون سنگ‌اند و قلب‌هایشان به سختی سنگ. نکته قابل توجه آن است که این سختی قلب و سرشت این گونه اشخاص را باران لطیف، آشکار و نمایان می‌سازد. باران که دانه را سیراب و بارور می‌کند، در این مثل آن را از بین می‌برد و در این مثال نمی‌توان بر باران و بذر خرده گرفت. باران آیات الهی نیز در قلب شخص ریاکار، باعث شسته شدن لایه ریا و سبب نمایش سختی قلب و رسوایی صاحب خود می‌شود.

۴- ریاکاران و انفاق‌کنندگان که منت می‌نهند، بهره و ثمره‌ای از کار خود به دست نمی‌آورند. همان گونه که یک کشاورز که بر زمین سخت و سنگی بذرافشانی می‌کند، هم بذرش را از دست می‌دهد و هم تلاش بی‌حاصل می‌کند، انفاق‌های ریاکارانه و پرمنت نیز، نه تنها ثوابی عاید انفاق‌کننده نمی‌کند، بلکه مال انفاق شده را نیز از بین می‌برد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۰

۵- در بیشتر تفکرات فلسفی و به باور عموم انسان‌ها «پول» چیزی ارزشمند و پولداری یک ارزش است. دین مبین اسلام با در نظر داشتن اهمیت و نقش پول در زندگی مادی انسان‌ها، معتقد است که مفاهیمی همچون ایمان، ایثار، شهادت و ...

ارزشی، ارزشمندتر از «پول» هستند. از جمله این ارزش‌ها، احترام به انسانیت و حرمت آبرو و حیثیت «مؤمن» را می‌توان برشمرد. بنابراین، کسی که به گمان خود برای کمک به یک نیازمند به شیوه آشکار مبلغی پول می‌پردازد و با این عمل خود، آبرو و حیثیت انسانی وی را از بین می‌برد، آیا می‌تواند عمل خود را «کمک»، «صدقه» و یا «انفاق» بنامد؟ و در برابر از خداوند طلب پاداش کند؟ متأسفانه نظام ارزشی مکتب‌های مادی دنیا، پول و مظهر امروزی آن «دلار» است که توجه‌کننده اقدامات و موجه سازنده بسیاری از جنایات فجیع انسانی صاحبان آن می‌باشد.

از جمله این جنایات ننگین می‌توان از خرید و فروش انسانها، به ویژه دختران و پسران خردسال نام برد. دلّالان بین‌المللی، دختران و پسران خردسال کشورهای جهان سوم، بخصوص کشورهای شرقی را به ارزان‌ترین قیمت می‌خرند و آنان را به غرب متمدن می‌برند و به قیمت‌های گزاف به غریبان طرفدار حقوق بشر می‌فروشند. این خردسالان معامله شده، مورد سوء استفاده‌های متعدّد از جمله پیوند اعضای بدن و آزار جنسی قرار می‌گیرند.

یکی دیگر از اقدامات توجیه شده با دلار، آن است که غریبان، حتی «دموکراسی» را که بنیان ادعایشان در حقوق بشر بر آن استوار است، با «دلار» معامله می‌کنند. مثلاً آرای مردم ستمدیده الجزایر را در انتخابات آن کشور نادیده می‌گیرند و کشتارهای بی‌رحمانه به راه می‌اندازند. گویا مدعیان رثوف و نازک دل حقوق بشر در الجزایر، کر و کورند. نه خبر جنایات را می‌شنوند و نه تصاویر آنها

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۱

را در رسانه‌های خبری خود می‌بینند. اینها در واقع از آثار ارزشمند دلار است؛ زیرا این حوادث و رویدادها تأمین کننده منافع آنان است و حتی خود با واسطه یا بی واسطه، عاملان آنها هستند!

این امر تنها به الجزایر منحصر نیست. در سراسر جهان، هر روند و رویدادی که در مسیر تأمین منافع آنان باشد و جریان به دست آوردن و افزایش دلارهایشان را به خطر نیندازد، بدترین نوع حکومت در یک کشور، حتی حکومت بدوی قبیله‌ای و استبدادی هم، «خوب» شناخته می‌شود و نقش نداشتن مردم آن سرزمین در حکومت خود، «بد» تلقی نمی‌گردد. ولی اگر در کشوری و حکومتی، منافع و دلارهای آنان مورد تهدید قرار گیرد، بهترین نوع نظام حکومتی و مردمی‌ترین اداره سیاسی آن کشور، بد و مخالف ارزش‌های والای انسانی معرفی و شناسانده می‌شود!

امّا همان گونه که یاد شد، نظام ارزشی اسلام مبتنی است بر ارزش‌هایی چون ایمان، کمال انسانی، حرمت مقام والای انسان و حفاظت از آبرو، شرف و حیثیت وی.

سیره امامان در انفاق و بخشش

یکی از جلوه‌های آموزنده زندگی امامان بزرگوارمان، نحوه بخشش آنان است. علامه مجلسی در شرح حال امام حسن مجتبی علیه السلام داستان زیبا و پر عبرت زیر را نقل می‌کند:

«امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر رحمهما الله (شوهر حضرت زینب) همراه با کاروانی عازم زیارت بیت الله الحرام شدند و در یکی از منازل، از قافله باز ماندند. بی توشه راه، تشنه و گرسنه در بیابان گرم و سوزان پیاده به راه خود ادامه دادند. هنگامی که تشنگی و گرسنگی بر آنان غلبه کرده بود، چادری را در

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۲

بیابان دیدند. به قصد یافتن آب و خوراک، بدان سو شتافتند. پیرزنی را درون چادر دیدند و از او آب طلبیدند. پیرزن گفت: آبی ندارم، ولی می‌توانید از شیر آن گوسفند برای رفع عطش خود استفاده کنید. آن بزرگواران چنین کردند و پس از لختی استراحت گفتند: آیا خوردنی هم داری که به ما بدهی؟ پیرزن گفت: جز آن گوسفند چیزی ندارم. آن را سر ببرید و از گوشتش بخورید. بازماندگان عزیز از قافله نپذیرفتند که تنها دارایی پیرزن، گوسفندش، را بکشند. پیرزن اصرار ورزید و آنان را سوگند داد. بناچار گوسفند را سر بردند و به قدر رفع گرسنگی از گوشتش خوردند.

پس از قدردانی از مهمان‌نوازی و ایثار پیرزن، بدو گفتند: ما اهل مدینه و از خاندان بنی هاشمیم. هر گاه به مدینه آمدی نزد ما بیا تا اندکی از مهمان‌نوازی تو را جبران کنیم؛ سپس خداحافظی کردند و به راهشان ادامه دادند.

پس از چندی، شوهر آن پیرزن از صحرا برگشت و علت نبود گوسفند را از همسرش پرسید. وی تمامی واقعه را برایش گفت: شوهر با ناراحتی پیرزن را سرزنش کرد که چرا تنها سرمایه ما را تنها در برابر یک نشانی مبهم از دست دادی؟

پس از مدتی به سبب خشکسالی، پیرزن و شوهرش ناچار به مهاجرت به مدینه شدند و چون سرمایه‌ای نداشتند به گدایی مشغول شدند. روزی امام حسن علیه السلام آن پیرزن را دید و شناخت و فرمود: آیا تو همان پیرزنی نیستی که در صحرا به ما کمک کردی و از ما پذیرایی نمودی؟ عرض کرد: بلی یا بن رسول الله! امام حسن علیه السلام دستور داد، هزار رأس گوسفند و هزار مثقال طلا به او بدهند. «۱» و

(۱) - با توجه به حکومت معاویه و طرفداری ظاهری مردم از او، به نظر می‌رسد که دل‌های بیشتر مردم با خاندان رسول الله صلی الله

علیه و آله بود و شاید هدایایی نیز خدمت آن بزرگواران تقدیم می‌شد که این انفاق از محل آنها بوده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۳

پس از عذرخواهی از او که این تنها جبران اندکی از محبت‌ها و ایثار اوست، او را به خانه امام حسین علیه السلام راهنمایی کرد. امام حسین علیه السلام از پیرزن پرسید: برادرم چقدر کمک کرد؟ پیرزن مقدارش را عرض کرد. آن حضرت نیز همان مقدار به پیرزن بخشید و دستور داد او را نزد عبد الله بن جعفر بردند و او دو هزار رأس گوسفند و دو هزار مثقال طلا به وی داد. «۱»

صدقه بازدارنده مرگ‌های بد

بیشتر گفته شد که انفاق و صدقه پیش از آن که برای گیرنده مفید باشد، برای دهنده آن سودمند است. اجر، پاداش‌های معنوی، بروز صفات اخلاقی نیکو و به طور کلی، کمال انسانی شخص انفاق کننده را در سطور بالا مورد بررسی قرار دادیم. و اینک گوییم که صدقه بازدارنده بلاها و مرگ‌های بدفرجام است. روایت زیر به نقل از «وسائل الشیعه» نمونه روشنی از ظرایف انفاق در پیشگیری از مرگ بد است.

«مردی یهودی از کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گذشت و به عنوان سلام گفت: «السَّلامُ عَلَیْكَ» «۲» حضرت در پاسخ فرمودند: «علیک». اصحاب که متوجه ظرافت پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله نشدند. عرض کردند: یهودی در ظاهر عرض سلام، برای شما آرزوی مرگ کرد. حضرت فرمودند: و من هم با پاسخ «علیک» نفرینش را به خودش برگرداندم؛ یعنی «مرگ بر تو باد» سپس فرمودند: این یهودی با نیش ماری سیاه در صحرا کشته می‌شود، اما طولی نکشید که یهودی با کوله‌باری از هیزم از صحرا

(۱) - بحار الانوار، جلد ۴۳، طبع بیروت، صفحه ۳۴۸.

(۲) - این نوع سلام کردن که متأسفانه ناخواسته و از روی جهالت در بین بعضی از مسلمانان نیز رواج دارد، نوعی نفرین و طلب مرگ برای مخاطب است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۴

برگشت. اصحاب با حیرت و نگاه‌های تردیدآمیز مبنی بر عدم تحقق فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان نگریستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یهودی گفت که پشته هیزمش را بر زمین بگذارد و هیزم‌ها را پخش کند. به محض باز شدن بسته هیزم، ناگاه مار سیاهی در میان هیزم‌ها دیده شد که تکه چوبی را به دندان گرفته بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مرد یهودی! چه عملی در صحرا انجام دادی؟ عرض کرد: کار خاصی نکردم. پس از جمع‌آوری هیزم‌ها و به دوش کشیدن آنها، یک تکه از دو تکه نان همراه خود را خوردم و چون به فقیری برخورددم، تکه دیگر را به او دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این مار مأمور گرفتن جان این مرد یهودی بود؛ ولی خداوند با این انفاق او، مرگ با نیش مار را از او دور کرد. سپس این حدیث زیبا را بیان فرمودند: «انَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ عَنِ الْإِنْسَانِ» صدقه و انفاق، مرگ‌های سیاه و بد «۱» را از انسان دفع می‌کند. «۲»

(۱) - منظور مرگ‌های دلخراش و بد منظر است؛ مانند سوختن در آتش، تکه‌تکه شدن در تصادفات و مانند آن.

(۲) - وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۹، حدیث ۳. روایات دیگری نیز به همین مضمون در این باب آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۵

فصل هشتم: هفتمین مثال: «انفاق» های شایسته

اشاره

در هفتمین مثل، خداوند رازق در آیه ۲۶۵ سوره بقره می‌فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشِيئاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» مثل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و مشیت [ملکات انسانی در] روح خود [یا از روی یقین و اعتقاد] انفاق می‌کنند، همچون باغی است بر تپه‌ای که بارانهای تند [و درشت بر آن بارد و دو چندان میوه دهد. اگر بارانی تند نبارد، نم‌نم بارانی بر آن بارد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

گرچه این مثل نیز درباره انفاق است، ولی بر خلاف مثل قبلی که انفاق منفی یا جلوه‌های ناپسند انفاق ریایی و آزاردهنده را مطرح می‌ساخت، در این مثل، انفاق مثبت یا زیباترین مظاهر انفاق خالصانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شرح و تفسیر آیه

خداوند می‌فرماید: کسانی که به خاطر رضایت و خشنودی خدا و بدون منت و آزار با اخلاص انفاق می‌کنند، همچون بوستانی‌اند که در بلندای زمین حاصل‌خیزی واقع است. آفتاب از هر سو بر آن می‌تابد و بارانی تند، آن را سیراب می‌کند و طبیعتاً میوه‌های فراوانی می‌دهد. مثل آن انفاق کنندگان مثل چنین باغ

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۶

سرسبز و پر میوه است. یعنی خودشان خرم و زنده‌دل و انفاقشان تا این اندازه پرثمر است.

انگیزه و قصد انفاق کنندگان را برابر این آیه شریفه می‌توان چنین برشمرد:

اول- «ابتغاء مرضات الله» یعنی تنها برای طلب رضای حق انفاق می‌کنند نه برای ریا و خودنمایی و نه قصد آزار و اذیت و منت و نیز نه به قصد رفتن به بهشت و نه از ترس جهنم.

شاید جمله «ابتغاء مرضات الله» اشاره‌ای به حدیث معروف حضرت علی علیه السلام باشد که فرمود: «ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكُ» [خداوندا!] از ترس آتش دوزخ تو را عبادت و پرستش نمی‌کنم. گرچه آتش جهنم بسیار سوزان و تصوّر آن ترسناک است و فراتر از توان تحمل انسان.

«وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ» و به طمع رسیدن و دست یافتن به بهشت نیز تو را نمی‌پرستم. هر چند نعمتهای بهشتی بسیار ارزشمند و والا و فراتر از قدرت تصوّر و تخیل انسانی است. (۱)

«لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» بلکه چون تو را سزاوار و شایسته پرستش یافتم، عبادت می‌کنم. (۲)

عبادت نوع اول را «عبادت بردگان» می‌نامند؛ زیرا برده از ترس تازیانه ارباب خود، از او اطاعت می‌کند. پرستش نوع دوم را «عبادت تجّار» می‌خوانند؛ زیرا تاجر تنها در اندیشه سود و آسایش خویش است. و آخرین شکل عبادت و پرستش را «عبادت احرار و آزادگان» می‌گویند؛ زیرا نه به قصد رفع زیان است و نه به منظور کسب سود، بلکه تنها برای خداست.

(۳)

(۱)- برای توضیح بیشتر درباره نعمت‌های جسمانی و روحانی بهشت ر. ک. «تفسیر پیام قرآن» جلد ۶، صفحه ۲۲۷ به بعد.

(۲)- بحار الانوار، چاپ بیروت، جلد ۶۷، صفحه ۱۸۶.

(۳) - نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۳۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۷

شاید آیه شریفه فوق ناظر به این نوع عبادت باشد؛ یعنی انگیزه انفاق در این مثل تنها خشنودی خداوند رحمان است. دوم - نیت و انگیزه دیگر انفاق کنندگان در این آیه شریفه، رشد کمالات نفسانی و ملکات روحانی است. «تَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ» یعنی اینان به منظور تثبیت کمالاتی چون ایثار، فداکاری، جود، سخا، و نوع دوستی و ... انفاق می کنند. در مفردات راغب، «تثبیت» به معنای تقویت آمده است؛ مثلاً معنای «اللَّهُمَّ تَبِّثْ اَقْدَامَنَا» این نیست که پاهایم در یک جا ثابت باشد، بلکه به معنای تقویت یا قوت و استحکام گامهاست. (۱)

پیامهای آیه

۱- در این مثال، انفاق کننده به جنت (۲) و باغی واقع بر تپه‌ای تشبیه شده است.

در یک باغ مرتفع، چند ویژگی به چشم می خورد که عبارت‌اند از:

الف - نور آفتاب، یکی از عوامل مهم رشد گیاهان، از هر سو بر آن می تابد و هیچ چیز مانع از تابش پرتو حیات بخش آفتاب نمی شود.

ب - هوای مناطق مرتفع معمولاً پاک تر و سالم تر است و این نیز یکی از عوامل رشد و نمو درختان است.

ج - از خطر سیلاب در امان است، در حالی که باغ‌های واقع در دره‌ها و کناره رودخانه‌ها، همیشه مورد تهدید سیل و گل و لای آن هستند.

(۱) - این آیه شریفه (سوره بقره ۲۶۵) شاهد دیگری است در بحث مربوط به مثل ششم درباره این موضوع که منظور از مثل (مثل ششم) مال انفاق شده نیست، بلکه شخص انفاق کننده است. چه در این آیه شریفه به صراحت، شخص انفاق کننده به باغ و بوستان تشبیه شده است.

(۲) - کلمه «جنت» از کلمه «جن» گرفته شده است که به معنای «پوشش» است. بدین جهت باغ را جنت گفته‌اند که درختان آن، زمین را می پوشانند. بنابراین، هر باغی جنت نیست و نیز «جن» را به واسطه آن که موجود نامرئی و مخفی و پوشیده است بدین نام می خوانند. همچنین «معجون» را به اعتبار پوشیده و بی کار شدن عقل، بدین نام می نامند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۸

د - زیبایی و شکوه یک باغ مرتفع به مراتب بیش از دیگر باغهاست.

بنابراین، چنین انفاق کنندگان اول این که: بهتر و بیشتر از پرتو انوار هدایت الهی بر دل و جانشان برخوردار می شوند.

دوم این که: بهتر و گسترده تر از نسیم دل انگیز بخشایش و توفیقات خداوندی بهره می گیرند.

سوم این که: کمتر مورد آسیب بلایا و مرگ‌های بد واقع می گردند.

و چهارم این که، با معنویتی پرشکوه در نظر دیگران، محبوب آنان می شوند.

تنها مشکل و ایراد چنین باغی آن است که آب جویباران در آن جاری نمی شود و آن را آبیاری نمی کند. بدین منظور خداوند، بارانی تند را مأمور سیراب کردن آن می کند.

۲- اشاره آیه شریفه به نوع باران، شاید ناظر به درجات انفاق باشد. باران تند و زیاد، گیاهان باغ را بطور کامل آبیاری و سیراب می کند و در نتیجه میوه باغ فراوان و نیکوست و باران آرام و اندک که آب کمتری به ریشه گیاهان می رساند و در نتیجه میوه باغ

کم و نامرغوب است.

در انفاق به منظور خشنودی خدا، با وجود نیت الهی انفاق کنندگان، فرق است میان آن که خود به مال انفاق شده محتاج است؛ ولی به رضایت، آن را انفاق می‌کند با کسی که مال انفاق شده او خارج از محدوده نیاز وی می‌باشد. و همچنین فرق است میان انفاقی که در حق نیازمند راستین بشود با انفاقی که به نیازمند غیر حقیقی یا مشکوک پرداخت شود.

ذیل آیه شریفه «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» هم شاهد ارزنده‌ای است بر این مطلب که خداوند می‌داند که چه کسی علی‌رغم احتیاجش انفاق کرده و چه کسی انفاکش چنین نبوده است، و یا چه کسی به فقیر حقیقی کمک کرده است و چه کسی به محتاج مشکوک؟
مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۹

۳- موضوع و محتوی انفاق در آیات شریفه ۲۶۲، ۲۶۳ و ۲۶۵ سوره بقره، موضوع انفاق مال و ثروت است. خداوند در این آیات می‌فرماید: از اموال و ثروتتان مانند لباس، خانه، خوراک، دارو، کتاب و لوازم التحریر، ابزار کار و مانند اینها به دیگران کمک کنید؛ ولی از آیه سوم سوره بقره می‌توان استدلال کرد که موضوع انفاق گسترده‌تر و در برگیرنده تمامی نعمت‌ها و روزیهایی است که خداوند به انسان بخشیده است. در این آیه که در مقام بیان اوصاف متقین است، خداوند در اطلاق یکی از صفت‌های افراد باتقوا می‌فرماید: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» [متقین از [تمام آنچه که ما به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. «۱»]

بنابراین، موضوع انفاق طبق این آیه شریفه، عام است و تمامی روزیهای خداوند را در بر می‌گیرد.

مانند: الف- علم و دانش، علما و دانشمندان باید از دانش خود به دیگران انفاق کنند و به آنان بیاموزند، و گرنه همچون محتکران کالا، در دادگاه عدل الهی، مورد بازخواست واقع می‌شوند.

در روایتی وارد شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ» زکات دانش انتشار و پراکنده ساختن آن است. «۲»

ب- نفوذ کلام، یکی دیگر از روزق‌ها و روزیهای الهی است که شایسته است از آن انفاق شود. وقتی شاهد اختلاف بین زن و شوهر، همسایه، یا دو شریک

(۱)- چنین تعبیری در سوره رعد، آیه ۲۲؛ سوره نساء، آیه ۳۹؛ سوره فاطر، آیه ۲۹ و آیات متعدّد دیگری نیز آمده است.

(۲)- میزان الحکمه، باب ۱۵۸۷، حدیث ۷۶۰۳. در همین باب روایات دیگری وارد شده است که برای هر چیزی زکاتی معین کرده است، در روایتی آمده است «خداوند برای هر چیزی از اجزای موجودات زکات واجب کرده است حتی برای هر موی بدن و هر لحظه زندگی. و همچنین تعابیر هولناکی درباره «مانع الزکاء» آمده است که در بعضی از آنها، «مانع الزکاء» به سارق و در بعضی دیگر هم به کافر تعبیر شده است. در روایات دیگر عذاب‌های وحشتناکی برای این افراد بیان شده است. برای آگاهی بیشتر ر. ک. میزان الحکمه، باب‌های ۱۵۸۰ تا ۱۵۸۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۰

مغازه، یا برادرها و خواهرها و یا اهل روستا و ... هستی، از نفوذ کلامت استفاده کن و اختلاف آنان را از بین ببر و میانشان آشتی و دوستی پدید آور.

ج- اعتبار و حیثیت در جامعه، یکی دیگر از نعمت‌ها و روزیهای خداوند است که باید موضوع انفاق قرار گیرد. اگر مظلومی در چنگال ظالمی گرفتار است و می‌توانی با استفاده از حیثیت و اعتبار اجتماعی خود و شفاعت نزد آن ظالم، مظلوم را نجات دهی او را از چنگال ظالم برهانی، نباید از این انفاق خودداری کنی، بلکه باید با اشتیاق بدان عمل کنی.

د- فرزندان، از بزرگ‌ترین نعمت‌ها و روزیهای خداوند هستند که هر گاه ضرورتی پدید آید باید آنان را در راه خدا و برای

خشنودی وی انفاق کرد. همان گونه که مردم بزرگوار و سرفراز ایران اسلامی در طول انقلاب شکوهمند اسلامی و نیز در سالهای جنگ تحمیلی عراق، از هیچ گونه انفاقی در این زمینه کوتاهی نکردند.

ه- اندیشه و تفکر، از جمله ارزشمندترین روزیهای الهی است که باید در مقام مشورت، انفاق شود و به دیگران کمک و یاری کرد و برای آن مشاوری محرم و دلسوز بود.

راه‌های انفاق و کمک به دیگران

کمک به دیگران راههای گوناگونی دارد که یکی از آنها، شیوه‌ای است که معمولاً همه مردم بدان عمل می‌کنند؛ یعنی پول نقد یا کمک‌های غیر نقدی خود را به انسان‌های نیازمند پرداخت می‌کنند که کاری خوب و پسندیده است. ولی راه‌های بهتر و مؤثرتر دیگری هم برای انجام این کار وجود دارد که یکی از عملی‌ترین و مفیدترین آنها، تشکیل سازمانهای مخصوص برای کمک به دیگران یا انفاق‌های سازمان یافته است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۱

در بعضی از شهرستانها چنین مؤسسه‌هایی با سازمانی گسترده تشکیل شده است. این مؤسسات و سازمان‌ها از یک سو، کمک‌های مردم را جمع‌آوری می‌کنند و از سوی دیگر با شناسایی خانواده‌های نیازمند و اطمینان از نیاز حقیقی آنان، به روشهای گوناگونی به آنان کمک می‌رسانند؛ مانند تهیه لوازم ارزان قیمت از سازمان‌ها، شرکت‌ها و ادارات و عرضه آنها به نیازمندان.

بعضی از این سازمان‌ها، امر آموزش و تحصیل فرزندان خانواده‌های نیازمند را زیر نظر و رسیدگی دارند. حتی بعضی از فرزندان این خانواده‌ها از طریق کمک‌های مالی و آموزشی این مؤسسات به دانشگاه‌ها راه یافته و به درجات بالای علمی رسیده‌اند!

بعضی از این مؤسسات علاوه به امور مادی، کارهای فرهنگی نیز انجام می‌دهند و در این راستا، کلاس‌های گوناگون آموزشی برای رده‌های متفاوت سنی این خانواده‌ها تشکیل می‌دهند.

در جهان کنونی، مسلمانان باید به این نوع انفاق‌های سازمان یافته بیشتر توجه کنند. وظایف و کارهای سازمان‌های دولتی عهده‌دار این امور، گرچه چشمگیر و قابل تقدیر است، ولی گستردگی کار و فراوانی نیازمندان، وجود این سازمان‌های منسجم مردمی بیشتری را ضروری می‌نمایاند.

سازمان‌های کمک به زندانیان و یا بیماران خاص، یکی دیگر از راه‌های کمک‌های سازمان یافته در چارچوب انفاق است که بیشتر بدانها اشاره شده بود.

توجه و ابتکار و نوآوری «۱» و افزایش بهره‌وری مؤسسات و جمعیت‌های خیریه موجود، سبب می‌شود از کمترین امکانات، بیشترین کمک‌ها در اختیار نیازمندان قرار گیرد.

(۱)- از جمله این ابتکارات، تشکیل و سازماندهی گروه‌هایی است که در مناطق محروم و به ویژه مرزی به اقدامات دینی، فرهنگی از جمله ساخت مدرسه، مسجد، درمانگاه و ... مشغول شوند. این گروه‌ها می‌توانند خنثی کننده تهاجمات فرهنگی دشمنان اسلام به ویژه «وهابیت» باشند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۲

بیشتر در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد که صدقه از مرگ بد جلوگیری می‌کند. در روایتی دیگر آن حضرت می‌فرماید: «انَّ اللّٰهَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لِيُدْفَعَ بِالصَّدَقَةِ الدَّاءِ وَالذَّبْيَلَةَ وَالْحَرْقِ وَالْعُرْقِ وَالْهَدْمِ وَالْجُنُونِ وَعَدَّ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الشُّؤْمِ» خداوند به وسیله صدقه و انفاق، دردهای بیرونی و درونی، آتش سوزی، غرق شدن، ماندن زیر آوار و دیوانگی را از انسان دفع می‌کند. سپس

راوی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد نوع درد و بلا را برشمرده که به وسیله صدقه دفع می‌شود. «۱» قطعاً فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزافه و مبالغه نیست. به واقع همه اینها از آثار صدقه و انفاق است و اگر این سنت اسلامی احیا شود، بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می‌شود.

۴- در آیه شریفه مثل هفتم، در موضوع مثل، چهار ویژگی دیده می‌شود: اول- زمین بلند. دوم- درختان باغ. سوم- بارش باران‌های تند و ملایم و چهارم- میوه‌های فراوان که هر یک از آنها یک طرف تشبیهی است که طرف دیگرش اندام‌ها و صفات انسانی یا نعمت‌های الهی است.

از یکی از تفسیرهای این آیه شریفه، می‌توان دو طرف چهار تشبیه بالا؛ یعنی مشبه و مشبه‌به هر یک از تشبیه‌ها را چنین تعبیر کرد: روح و قلب انسان به زمین بلند آن باغ تپه‌ای و اعمال صالح و شایسته‌ای که این انسان انجام می‌دهد، همچون انفاق و بخشش در راه خدا به درختان پر بار و نهال‌های ظریف کاشته شده در آن تشبیه شده است و نیز رحمت‌ها و نعمت‌های خداوند و هدایت‌های تکوینی و تشریحی «۲» پروردگار به بارانی که بر سرزمین دل می‌بارد و نهال‌ها و

(۱)- وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۹، حدیث ۱.

(۲)- منظور از هدایت تشریحی به زبان ساده، آیات قرآن مجید و وحی الهی و سخنان و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و مراد از هدایت تکوینی، امدادهای ناپیدای الهی است که به طور ناخودآگاه قلب و روح انسان با ایمان را هدایت می‌کند. مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۳

درختان، همان اعمال صالح و ملکات فاضله انسان را آبیاری می‌کند و رشد و نمو می‌دهد و سرانجام فضیلت‌های نفسانی و صفات برجسته روحی و اخلاقی، همچون فداکاری، ایثار، جود، سخاوت، بخشش، فروتنی، خضوع و نوع دوستی به میوه‌های فراوان آن باغ پربرکت تشبیه شده است.

هدف از این تشبیه‌ها و این مثل، مانند دیگر مثل‌های قرآن مجید، تکامل وجودی انسان و رسیدن به قرب الی الله و به تعبیر تازه‌تر، بنده خالص خدا شدن است که در حقیقت هدف نهایی آفرینش انسان و دیگر موجودات با شعور نیز می‌باشد. «۱» که عبارت است از رساندن انسان به مقامی که شایسته خطاب این آیات لطیف و آرامش بخش شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ» تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو [به نعمت‌های ابدی او] خشنودی و هم او از [اعمال نیک تو] خشنود است. پس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو. «۲»

زهی سعادت که نصیب انسان شده است!

یکی از نتایج به دست آمده از این مثل آن است که علاوه بر بهشت موعود در آخرت، بهشتی هم در این دنیا وجود دارد و آن باغ سرسبز و پر میوه دل و جان مؤمن؛ یعنی همان صفات و فضایل نیکوی اخلاقی و صفای روح اوست. این بهشت دنیایی را هنگامی می‌توان درک و لمس کرد که کارها تنها برای خشنودی خداوند باشد «اٰتِيْنَغَا مَرْضَاتِ اللّٰهِ» و هیچ شائبه ریا و نیز غیر خدا در بین نباشد.

(۱)- خداوند در آیه ۵۶ سوره ذاریات می‌فرماید: «و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون» جنّ و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

(۲)- سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۴

جمله آخر به همین موضوع اشاره دارد «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» اگر ذرّه‌ای ناخالصی و یا اهداف و انگیزه‌های غیر خدایی وجود داشته باشد، خداوند نسبت بدان آگاه است.

موضوع شرک در عمل که اصطلاحاً «ریا» خوانده می‌شود، در آیات و روایات فراوانی مطرح شده است.

بعضی از احادیثی که در این موضوع از معصومان علیهم السلام وارد شده است، بسیار تکان دهنده و عبرت‌آموز است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید: [شرک و ریا] در ائمت من از حرکت آرام مورچه‌ای سیاه در شبی تاریک و ظلمانی، بر روی سنگی سیاه و سخت، مخفی تر است. «۱»

حرکت یک مورچه سیاه رنگ در شبی تاریک بر روی سنگی ناهموار و تیره رنگ، قابل دیدن نیست؛ ولی ناخالصی‌های اعمال انسان برابر این حدیث از حرکت این مورچه هم پنهانی‌تر و نادیدنی‌تر است.

انسان پس از سالها عبادت به ناگاه درمی‌یابد که چه ناخالصی‌هایی در او وجود داشته است. چنین شخصی، انسانی سعادت‌مند خواهد بود اگر توبه کند و در صدد جبران برآید. وای بر انسانی که با دریافتن ناپاکی‌های درونش، فرصتی برای جبران نداشته باشد که خداوند می‌فرماید: «... كَلَّا أَنهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا ...»

چنین نیست! این سخنی است که به او به زبان می‌گویید. «۲»

با خاطره‌ای از مرجع بزرگ جهان اسلام، حضرت آیه الله العظمی بروجردی - رضوان الله تعالی علیه - بحث ریا یا شرک در اعمال را به پایان می‌بریم.

زمانی آن حضرت به منظور استراحت به روستای «وشنوه قم» رفته بودند. در

(۱) - میزان الحکمه، باب ۱۹۹۴، حدیث ۹۳۱۶.

(۲) - سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۵

یکی از روزها، در کنار جویباری، فرشی پهن کرده بودند، آقا و همراهان مشغول استراحت بودند. اصحاب آن مرجع عالیقدر مشاهده کردند که معظّم له در تفکر و اندیشه عمیقی فرو رفته است. از ایشان علت را جویا شدند، فرمودند: «در فکرم که آیا عملی خالص که موجب خشنودی و رضای خداوند باشد و خالی از هر گونه ناخالصی‌ها بوده باشد، انجام داده‌ام یا نه؟»

گفتند: حضرت آیت الله! شما به حمد الله خدمات فراوانی به حوزه‌های علمیّه و مردم مسلمان نموده‌اید، «۱» چه جای نگرانی؟ آقا سری تکان دادند و این حدیث را خواندند: «اخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ». «۲»

«ناقد» کسی است که سگّه‌های تقلّبی را از اصلی و خالص جدا می‌کند. گاهی که میزان ناخالصی‌ها زیاد باشد، همه مردم تقلّبی بودن آن را تشخیص می‌دهند؛ ولی گاه که ناخالصی بسیار ناچیز و اندک باشد، تنها «ناقد» قادر به تشخیص آن می‌شود. برابر این روایت، خداوندی که «ناقد» نیات انسانهاست و اعمال خالص و ناخالص او را به خوبی تشخیص می‌دهد، بصیر و بینا و آگاه است و کمترین ناخالصی‌های او را به خوبی تشخیص می‌دهد. بنابراین، باید سعی کرد کمترین ناخالصی در اعمال، گفتار و اندیشه‌هایمان وجود نداشته باشد، تا به درگاه خداوند متعال پذیرفته شود.

آداب انفاق

برخی از آداب و اصول انفاق را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

(۱) - براستی معظّم له خدمات فراوانی کرده‌اند مانند: احیای حوزه‌های علمیّه شیعه، احداث نزدیک به هزار مسجد در کشور و مرمت بناهای دینی، تجدید چاپ کتاب‌های ارزشمند از یاد رفته علمای گذشته، اقدام زیرکانه فرستادن نماینده به دانشگاه الازهر مصر و اعلام آن مرکز بزرگ اسلامی که: «شیعه مانند دیگر مذاهب اسلامی است و مسلمانان می‌توانند طبق آن عمل کنند» و خدمات مهم و فراوان دیگر.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۱۳، صفحه ۴۳۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۶

۱- انفاق از دوست داشتنی‌ها

اگر شخصی، غذاهای اضافی، لباس‌های کهنه و آنچه را که نیاز ندارد، انفاق کند اشکالی در بین نیست. این، حدّ اقل و پایین‌ترین مرتبه انفاق است؛ ولی برای رسیدن به بالا-ترین مراتب انفاق و دست یافتن به کمال، انسان باید آنچه را که دوست دارد و خود می‌خواهد، انفاق کند. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...» (۱) هرگز به مقام نیکان و خاصان نخواهید رسید، مگر آن که از آنچه که دوست می‌دارید، انفاق کنید.

درباره حضرت زهرا علیها السلام گفته‌اند که: به هنگام عروسی آن حضرت، وقتی ایشان را به خانه شوهر می‌بردند، نیازمندی از آن حضرت درخواست کمک کرد، ایشان با آن که لباس کهنه و عادی اضافه همراه خود داشت و می‌توانست آن را انفاق کند، لباس عروسی خود را به نیازمند داد و خود لباس کهنه پوشید. (۲)

در تمام تاریخ بشریت، چنین انفاق خالصانه‌ای را نمی‌توان یافت که دختر جوان تازه عروسی، لباس عروسی‌اش را به نیازمندی بدهد. این براستی مصداق روشن آیه شریفه بالاست.

در زندگانی دیگر معصومان علیهم السلام نیز چنین انفاق‌هایی را می‌توان یافت.

حضرت علی علیه السلام انگشتر قیمتی خود را به هنگام نماز و در حال رکوع به فقیر نیازمندی می‌دهد و آیه‌ای در شأن او نازل می‌شود. (۳)

در حالات آن حضرت نوشته‌اند: «هنگامی که لباس می‌خرید، دو لباس تهیه می‌کرد و هر دو را نزد قبر، غلامش می‌گذاشت و می‌فرمود هر کدام را که بهتر

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۹۲.

(۲) - احقاق الحق، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۱ (به نقل از کتاب «مظهر ولایت»، صفحه ۲۶۹).

(۳) - این داستان بطور مفصّل، در ذیل آیه ۵۵ سوره مائده، در تفسیر نمونه، جلد ششم، صفحه ۴۲۲ آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۷

است بردار، و دیگری را برای خود برمی‌داشت. (۱)

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «ما مِنْ شَيْءٍ أَلَّا وَكَلَّ بِهِ مَلَكٌ أَلَّا الصَّدَقَةَ فَأَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ تَعَالَى» تمام اعمال شایسته انسان موکلی دارد (روزه، نماز، جهاد، حج و ... به وسیله فرشتگان به آسمان‌ها برده می‌شود و به مقام قرب الهی می‌رسد) تنها صدقه و انفاق است که بدون واسطه و مستقیماً در دست خداوند قرار می‌گیرد. (۲) آیا سزاوار است عملی تا این پایه ارزشمند، یعنی انفاق، که بدون واسطه به دست خدا می‌رسد، از اموالی باشد که خود دوست نداریم.

۲- پرداخت انفاق همراه با نهایت ادب

در پرداخت انفاق و بخشش رعایت ادب و احترام لازم است و باید در حفظ آبرو و شخصیت نیازمند کوشید. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا اَذًى...» (۳) گفتار نیکو [در برابر نیازمندان و عفو] و گذشت از خشونت‌های آنان از بخششی که آزاری به دنبال داشته باشد، بهتر است. اگر نیازمندی به شما مراجعه کند و شما بگویید «معذرت می‌خواهم یا شرمندم، نمی‌توانم کمک کنم» و با احترام او را رد کنید، بهتر است از این که پولی به او بدهید و بی‌حرمتی کنید؛ مثلاً بگویید «دیگر این جا پیدایت نشود؟» یا «این پول را بگیر تا از شرت راحت شوم».

رعایت این مفهوم در حالات معصومان علیهم السلام به خوبی دیده می‌شود. در حالت امام سجّاد علیه السلام نوشته‌اند: «اِذَا اُعْطِيَ السَّائِلَ قَبْلَ يَدِهِ، فَقِيلَ لَهُ لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ...» وقتی حضرت به نیازمندی کمک می‌کرد، دست او را می‌بوسید. یکی از اصحاب عرض کرد: چرا این کار را می‌کنید؟ حضرت فرمودند: چون

(۱) - بحار الانوار، چاپ بیروت، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴.

(۲) - وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۰۳.

(۳) - سوره بقره، آیه ۲۶۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۸

این صدقه قبل از آن که در دست این انسان نیازمند جای گیرد، در دست خدای جای می‌گیرد. (۱)

چقدر تفاوت است بین این انفاق خالصانه و همراه با بهترین احترام و ادب، با انفاق‌های ریاکارانه و تحقیرآمیز.

۳- تعجیل در پرداختن صدقه

به هنگام پرداخت صدقه و تقرب به درگاه پروردگار عالم، نباید خیلی تأمل کرد و وسواس به خرج داد. چون در این زمان، شیطان به شدت در تلاش است تا شاید انسان را از کارش منصرف کند. خداوند متعال در این باره در آیه ۲۶۸ سوره بقره می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» شیطان، شما را [به هنگام پرداخت انفاق وعده فقر و تهیدستی می‌دهد] و از بینوایی می‌ترساند] و به کارهای زشت و می‌دارد، در حالی که خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می‌دهد و خداوند قدرتش وسیع و [به همه چیز] داناست.

شیطان به راههای گوناگون وسوسه می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «آینده‌نگر باش، به فرزندان بیندیش. زمان پیری خود را در نظر داشته باش و سرمایه و دارایی‌ات را برای آن زمان حفظ کن» و مطالبی از این قبیل، تا انسان را از انفاق منصرف کند. در مقابل، خداوند هم وعده مغفرت و آمرزش می‌دهد و هم وعده بازگشت بیشتر این مال انفاق شده.

این که در میان مردم معروف است که هنگام پرداخت انفاق، شیطان به دست انسان آویزان می‌شود و نمی‌گذارد انفاق انجام شود، اشاره به همین آیه شریفه است.

(۱) - وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۰۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۹

قابل توجه است که در سراسر قرآن، کلمه «فقر» تنها در همین آیه به کار برده شده است (۱) و در آن هم به شیطان نسبت داده شده است.

مگر زمانی که جنینی بیش نبودی و در ظلمات سه گانه شکم مادر به سر می‌بردی، جز خدا چه کسی به تو روزی می‌داد؟ همان خدا به تو در زمان پیری و ناتوانی و به فرزندان تو روزی خواهد داد.

یکی از بزرگان در این مورد به زیبایی می‌فرماید: «برای آینده فرزندانم کاری نمی‌کنم؛ چون اگر آنان ولی و دوست خدا باشند، خداوند دوست خود را به خودش وانمی‌گذارد و رهایش نمی‌کند و اگر دشمن خدا باشند، من چرا به دشمن خدا کمک کنم؟»
۴- صدقه آشکار یا پنهان

از آیات و روایات می‌توان نتیجه گرفت که صدقه، عملی پنهانی است و بهتر است که مخفیانه انجام شود. ولی گاه به عنوان ثانوی، انفاق آشکار بهتر است. «۲»

این مطلب به خوبی در آیه شریفه ۲۷۱ سوره بقره، بیان شده است: «ان تَبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَاَنْ تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ يَكْفُرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» اگر آشکارا صدقه دهید، کاری نیکوست و اگر در نهان به بینوایان انفاق کنید، نیکوتر است و گناهان شما را می‌زداید و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.»

(۱)- دیگر مشتقات کلمه «فقر» چهارده بار در قرآن به کار رفته است.

(۲)- در موارد زیر انفاق آشکار رواست: برای تشویق دیگران به دادن صدقه و پرداخت انفاق، یا برای زنده نگهداشتن سنن اسلامی در حالتی که اگر همه مسلمانان انفاق پنهانی کنند، ممکن است متهم به ترک انفاق و صدقه شوند و یا برای تعظیم شعائر دینی و ...
مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۰

۵- اولویت با نیازمندی است که اظهار نیاز نمی‌کند

قرآن مجید فقرا و نیازمندی را که درخواست کمک نمی‌کنند، نیازمند حقیقی می‌شناسد و آنان را در دریافت صدقات شایسته‌تر و اولی‌تر می‌داند. خداوند متعال در آیه ۲۷۳ سوره بقره چنین می‌فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ الْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». [انفاق و صدقات شما] از آن نیازمندی است که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند و [به خاطر اطاعت از حق همچون شرکت در جهاد و آوارگی از موطن و سرزمین خویش نمی‌توانند کاری در پیش بگیرند] و روزی به دست آورند] و از شدت خویشنداری، هر که از حال آنان با خبر نباشد، می‌پندارد که توانگرند؛ اما آنان را از چهره‌هایشان می‌شناسی که هرگز به اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

فقرایی با این عزت نفس و آبرومندی، در دریافت صدقه و انفاق، سزاوارترند.

به ویژه در این ماه مبارک که کارهای عادی مؤمن در آن عبادت محسوب می‌شود، چنین طاعتی تا چه حد ارزشمند و والاست. بخصوص که یکی از فلسفه‌های روزه احساس نیاز نیازمندان و رسیدگی به حال و وضع فقراست. «۱»

(۱)- وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب وجوب الصوم، باب ۱، حدیث ۱، ۳، ۴ و ۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۱

فصل نهم: هشتمین مثال: عاقبت امور

اشاره

خداوند متعال در هشتمین مثل از مثالهای قرآن در آیه ۲۶۶ سوره بقره چنین می‌فرماید: «أَيُّودًا يُدْكُمُ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَغْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعَفَاءُ فَاصَابَهَا أَغْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ

اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد و برای او در آن باغ، از هر گونه میوه‌ای وجود داشته باشد، در حالی که به سنّ پیری رسیده و فرزندان [کوچک و ضعیف دارد؛ در این هنگام،] گردبادی [کوبنده که در آن آتش [سوزانی است، به آن برخورد کند و شعله‌ور گردد و بسوزد؟] همین طور است حال کسانی که انفاق‌های خود را با ریا و منت و آزار، باطل می‌کنند. این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید بیندیشید [و با اندیشه، راه حق را بیابید].

دورنمای بحث

چگونه راضی می‌شوید به سرنوشت انسانی مبتلا گردید که با تلاش فراوان باغ سرسبز و پر از میوه‌ای را فراهم آورده و در سنّ پیری فرزندان کوچک و ضعیفی را گرد خود جمع نموده است؛ آن گاه بادی از آتش همه هستی او را نابود

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۲

سازد؟! چگونه راضی می‌شوید بعد از یک عمر زندگی با عزّت، ناگهان ذلیل شوید و به خاک سیاه بنشینید؟! شرح و تفسیر «آیه مثل»

مفسران در تفسیر آیه مثل اقوالی دارند:

برخی معتقدند: این مثال، سرنوشت و عاقبت انسان‌هایی را بیان می‌کند که با آتش «ریا» خرمن انفاق و بخشش خویش را آتش می‌زنند؛ با آتش ریا اعمال صالح و عبادات خویش را از بین می‌برند!

اعمال بسیاری از قبیل: حجّ، نماز، روزه، جهاد، کمک به مسجد، ساختن بیمارستان، یتیم‌نوازی و ... به جا می‌آورند و عمری را در این مسیر می‌گذارند؛ ولی با تندباد ریا چنان آنها را می‌سوزانند و خاکسترش را بر باد می‌دهند که هیچ اثری از آنها باقی نمی‌ماند. (۱)

عده‌ای دیگر بر آنند که: آیه مثل اختصاص به «ریا» ندارد، بلکه همه گناهان را فرا می‌گیرد. این آیه، به مسلمانان هشدار می‌دهد که از اعمال خود مواظبت کنند و عبادات و خدمات شایسته‌ای را که بجا می‌آورند، حفظ کنند، که مبادا آتش گناه همه آنها را نابود سازد!

بر اساس این آیه شریفه، اگر از اعمال و عبادات خود مواظبت نکنند، به سرنوشت آن پیرمردی مبتلا می‌گردند که هم خود متضرّر گردیده و هم آیندگان و فرزندان خردسالش را به زحمت و رنج افکنده است. (۲)

یعنی ای انسان! همواره به عاقبت امر خویش بیندیش و بطور شایسته اعمال و عباداتی را که انجام داده‌ای حفظ کن، که همیشه حفظ عمل مشکل‌تر از اصل عمل است.

(۱) - تفسیر نمونه، جلد ۲، صفحه ۲۴۵.

(۲) - تفسیر مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۳۷۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۳

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی چنین فرموده است: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ» هر کس یک «لااله الا الله» بگوید، خداوند در بهشت درختی برای او می‌کارد.

یعنی هر بار گفتن این «کلمه طیّبه» مساوی است با یک درخت در بهشت و هر کس بیشتر این کلمه را بر زبان جاری سازد درختان بیشتری نصیب او خواهد شد.

آنچه از این روایت استفاده می‌گردد، این است که بهشت و جهنم از اعمال ما ساخته می‌شود؛ نه این که از پیش ساخته شده باشد! بعد از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله، انسان بی‌خبری که در محضر آن حضرت نشسته بود، عرض کرد: «یا رسول الله! در این صورت من درختان بسیار زیادی در بهشت خواهم داشت؛ چون این ذکر را زیاد بر زبان جاری می‌سازم! حضرت فرمودند: آری به شرط این که آتشی نفرستی تا آنها را بسوزاند و خاکستر کند.» (۱) یعنی بدین شرط که گناه نکنی و باعث نابودی و حبط عمل خویش نگردی.

بر تأیید این مطلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمودند: «الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلَكِي الْمَا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ» علما و دانشمندان همه در معرض هلاکتند، مگر کسانی که به علم خود عمل کرده‌اند؛ این دسته نیز در معرض هلاکت هستند، مگر آنها که عملشان از روی اخلاص بوده است و مخلصان در معرض خطر بزرگی قرار دارند. (۲)

در این حدیث نیز هشدار دیگری است که مبدا گناهان آینده، اعمال مخلصانه گذشته را نابود سازد!
«أَيُّوَذَا حُدُّكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ» این که خداوند در بین همه

(۱) - بحار الانوار، چاپ بیروت، جلد ۹۰، صفحه ۱۶۸.

(۲) - میزان الحکمه، باب ۱۰۳۲، حدیث ۴۷۶۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۴

میوه‌ها و مواد غذایی تنها از خرما و انگور نام می‌برد، نشانگر این است که این دو میوه از مهمترین غذاهای بشر است و مهمتر از این دو، یا وجود ندارد و یا اندک است.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» گاهی باغ از قنات یا برکه‌ای آبیاری می‌گردد، که در این صورت آبیاری آن زحمت دارد؛ شب‌زنده‌داری می‌خواهد؛ کار و فعالیت می‌طلبد و چه بسا نیاز به خریدن داشته باشد و گاهی باغ در مسیر آب قرار دارد و آبیاری آن تلاش زیادی را نمی‌خواهد. باغی که در آیه مثل ذکر شده به این صورت آبیاری می‌گردد، و زحمتی را برای باغبان ندارد؛ و علاوه بر آن در این باغ میوه‌ها یافت می‌شود و میوه‌های آن به خرما و انگور بسنده نمی‌گردد.

«وَاصَابُهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفَاءُ» باغبان چنین باغ سرسبز و پرمیوه، پیر و ناتوان شده است؛ علاوه بر آن سرپرستی تعدادی از فرزندان خردسالش را عهده‌دار است که نه تنها این فرزندان توان کمک به پدر را ندارند، بلکه زحمت نگهداری این فرزندان نیز بر دوش اوست. با این حال، نگهداری این باغ سرسبز فعالیت زیادی را نمی‌طلبد و اکنون این باغبان پیر پس از عمری رنج و زحمت، می‌تواند به همراه فرزندان با استفاده از این باغ زندگی خوشی را بگذراند.

«فَاصَابَهَا عَصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاخْتَرَقَتْ» در این هنگام که باغبان سالخورده شدیداً به این باغ نیاز دارد، ناگهان گردباد کوبنده‌ای از آتش می‌وزد و این باغ را به آتش می‌کشد و آن را تبدیل به تلی از خاکستر می‌کند و سپس خاکستر آن را نیز به همراه می‌برد و هیچ اثری از باغ باقی نمی‌گذارد.

«اعصار» در آیه مذکور به معنای گردباد است. گردباد بر اثر برخورد دو باد که در دو جهت مخالف می‌وزند، به وجود می‌آید، گردباد دارای قدرت عجیبی است. وقتی که این دو باد به هم می‌پیچند و به حرکت درمی‌آیند، هر چه بر سر راه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۵

خود بیابند با خود می‌برند. حتی گاهی به قدری شدید است که می‌تواند انسان را از روی زمین بلند کند. بلکه گاهی گردباد با استخر آبی برخورد می‌کند و تمام آب استخر و ماهی‌های آن را به جای دیگری منتقل می‌کند؛ به گونه‌ای که بعضی تصور می‌کنند

این ماهی‌ها از آسمان آمده است.

سؤال: آتش که همراه این گردباد است و باغ را به آتش می‌کشاند، چگونه به وجود می‌آید؟

در پاسخ به این سؤال اقوال متعددی ذکر شده است:

الف- عده‌ای بر این عقیده هستند که گردباد از خود آتشی ندارد و آتش آن از صاعقه است. بنابراین، نخست صاعقه باغ را به آتش می‌کشد و تبدیل به خاکستر می‌کند؛ سپس گردباد، خاکستر آن را پراکنده می‌سازد.

ب- عده دیگر بر آنند که گردباد از شعله آتشی عبور می‌کند و شعله‌ای همراه خود برمی‌دارد؛ سپس در هنگام برخورد با باغ، آن را به آتش می‌کشاند، باغ را نابود می‌سازد.

ج- بعضی نیز می‌گویند، این گردباد، باد طبیعی نیست، بلکه همانند «باد سموم» «۱» است که مانند آتش دارای حرارت سوزانی است؛ به گونه‌ای که هر چه بر سر راه او باشد به آتش می‌کشاند، آن را نابود می‌سازد.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» خداوند در پایان آیه، هدف از بیان مثل را تفکر و تعقل می‌شناسد. براساس این آیه شریفه، باید انسان همواره خود را به خدای خویش بسپارد و معتقد باشد که عبادات و طاعات او شایسته مقام پروردگار نیست و هر چه از خداوند بدو رسیده است، سراسر لطف و

(۱)- این نوع بادها، بیشتر در سرزمین عربستان می‌وزد و آن قدر خطرناک است که به هنگام وزش، کسانی که در مسیر آن قرار دارند، سر و صورت خود را می‌پوشانند و روی زمین می‌خوابند تا باد عبور کند؛ سپس به راه خود ادامه می‌دهند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۶

احسان است؛ نه این که به خاطر انجام عمل، مستحق احسان بوده است. ولی متأسفانه، این انسان ضعیف گاهی تفکر نمی‌کند و به چند رکعت نماز و به چند روز، روزه خود مغرور شده، خود را بهشتی می‌داند، بلکه بهشت را بر خود واجب می‌شمارد. همین انسان ناگهان چشم باز می‌کند؛ می‌بیند بی‌ایمان از دنیا رفته است!

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُزْحَمِينَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُخْرَمِينَ» پروردگارا! ما را مشمول رحمت خود قرار بده و از لطف و احسانت محروم مفرما».

عاقبت این شخص ختم به شر شد!

در زمان طاغوت (حکومت پهلوی) طلبه‌ای بود، بسیار متدین و باتقوا که از اعمال و کردار خود بسیار مواظبت می‌کرد و با برادرش که اهل خمس و زکات و وجوه شرعی نبود معاشرت نمی‌کرد. اتفاقاً این طلبه بیمار شد، بیماری سخت و شدید، و چون برادرش او را بیمار دید، به کمک او شتافت و برای پرستاری، او را به خانه خود برد. روزی استاد ما به ملاقاتش رفت. طلبه بیمار به استاد گفت: روی این فرش ننشینید؛ زیرا این فرش غصبی است! ولی وضع او بدین حالت نگذشت، بلکه گذشت روزگار او را عوض کرد و عاقبت این مسلمان متدین و متقی و محتاط به جایی رسید که اگر بر سر سفره‌ای شراب نبود غذا نمی‌خورد!

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه «۱»- که در قسمتی از آن آثار تکبر و عجب را بیان کرده است- می‌فرماید: «از سرنوشت شیطان عبرت بگیرید؛ چه این که او شش هزار سال در صف ملائکه به عبادت مشغول بود؛ ولی عاقبت به خیر نگشت و بر اثر لجاجت و تکبر، تمام عبادات خود را نابود ساخت و به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد».

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۷

بنابراین، انسان هرگز نباید به عبادات و طاعات خود مغرور گردد، بلکه همواره باید به عفو و رحمت پروردگار چشم بدوزد. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةُ أَمْرِنَا خَيْرًا» پروردگارا! عاقبت کار ما را به خیر ختم گردان.

پیام آیه مثل: «احباط و تکفیر»

یکی از بحث‌هایی که در «علم کلام» مطرح می‌شود، مسأله «احباط و تکفیر» است، که در آیه مثل بدان اشاره شده است. «احباط» عبارت است از اعمال و گناهی که انجام آن باعث از بین رفتن حسنات و عبادات انسان می‌گردد؛ اما «تکفیر» عبادات و اعمالی است که انجام آنها سبب نابودی گناهان می‌گردد. به عنوان مثال عمل «شیطان»- که تکبر، حسد و لجاجت ورزید- سبب «حبط» و نابودی عبادتهای شش هزار ساله‌اش شد (احباط). و توبه «حرّ بن یزید ریاحی» در محضر امام حسین علیه السلام کفاره گناهان او شد (تکفیر).

توبه آتش گناهان را خاموش می‌گرداند و شخص مسلمان باید همواره با دعا و راز و نیاز و توسّل به ائمه معصومین علیهم السلام در محضر خداوند انا به کند.

علاوه بر آیات، در دعاهای دهه سوم ماه مبارک رمضان به مسأله «احباط و تکفیر» اشاره شده است؛ مثلاً در شب قدر می‌خوانیم: «وَ أَنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَأَمْحُضِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَأَكْتُبِنِي مِنَ السُّعَدَاءِ» خداوندا! اگر در زمره اشقیاء بوده‌ام نام مرا از دفتر آنها محو بفرما و اسم مرا در دفتر رستگاران ثبت فرما. «۱» (قسمت اول دعا به احباط و قسمت دوم به تکفیر اشاره دارد).

(۱)- مصباح المنیر، صفحه ۳۹۸، اعمال شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان، علاوه بر دعای مذکور، جمله «ان تجعل اسمی فی هذه الليلة فی السعداء» در تمام دعاهای شب‌های دهه آخر ماه مبارک رمضان تکرار شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۸

استدلالی بر وجود احباط و تکفیر

اگر چه بعضی از دانشمندان اسلامی بر این عقیده‌اند که احباط و تکفیر وجود ندارد و به عبارت دیگر، اعمال خوب و بد انسان بر یکدیگر تأثیر گذار نیستند؛ لکن قرآن مجید در آیات متعددی بطور صریح بیان می‌فرماید که احباط و تکفیر وجود دارد و اعمال شایسته بر ناشایست و بالعکس، تأثیر گذار است، که به چند نمونه از آن آیات اشاره می‌شود:

الف- درباره تکفیر خداوند متعال در سوره هود، آیه ۱۱۴ چنین می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ» در دو طرف روز و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ زیرا حسنات، سیئات [و آثار آنها] را از بین می‌برند؛ این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند.

ب- قرآن مجید در سوره مائده، آیه ۵، درباره احباط نیز این گونه می‌فرماید:

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» کسی که آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، انکار کند، اعمال او تباه می‌گردد و در سرای دیگر از زیانکاران خواهد بود. «۱»

بنابراین، اصل مسأله احباط و تکفیر در آیات قرآن بطور روشن بیان شده است؛ ولی جزئیات آن- که چه گناهی سبب حبط اعمال و چه عباداتی سبب تکفیر گناهان می‌شود- باید از روایات استفاده گردد.

از این رو، باید از اعمال خود مواظبت کنیم و هزاران کار خوب و ارزشمند را با انجام یک گناه از بین نبریم و اگر مرتکب گناهی

شدیم، با کمک از خدا با اشک و

(۱) - آیات دیگری از قرآن مجید نیز بر احباط و تکفیر دلالت دارد، برای توضیح بیشتر و تفسیر نمونه، جلد ۲، صفحات ۶۹، ۷۰، ۷۲؛ جلد ۶، صفحه ۴۴۸؛ جلد ۹، صفحه ۲۶۷؛ جلد ۱۰، صفحه ۱۹۶ و ۳۱۲؛ جلد ۱۷، صفحه ۸۱ و ۲۳۷؛ جلد ۱۹، صفحه ۳۴۰ و ۵۲۷؛ جلد ۲۱، صفحات ۳۹۲ و ۴۲۷، ۴۸۴ و جلد ۲۷، صفحه ۲۳۰ ر. ک.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۹

آه و ناله، دریایی از آب تهیه کنیم تا با آن آتش گناه را خاموش گردانیم. وقتی امام معصومی همانند امیر المؤمنین علیه السلام در مقابل حضرت حق به سجده می‌افتد و خاضعانه می‌گوید: «آه مِنْ قَلْبِهِ الزَّادُ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ...» «۱» خدایا! از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر به تو پناه می‌برم، دیگر وظیفه من و شما خواننده محترم روشن است!

(۱) - نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۷۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۱

فصل دهم: نهمین مثال: رباخواران

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۷۵ سوره بقره درباره «رباخواران» می‌فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بَأْتُهُمْ قَالُوا إِنَّمَا اتَّبَعْنَا مِثْلَ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» کسانی که ربا می‌خورند، [در قیامت بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده است] و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی به زمین می‌خورد، گاهی به پا خیزد. این بدان جهت است که گفتند: «داد و ستد هم مانند ریاست [و تفاوتی میان آن دو نیست.]» در حالی که خدا بیع را حلال کرده است و ربا را حرام و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و [از رباخواری خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال اوست؛ و کار او به خدا واگذار می‌شود؛] و خداوند گذشته او را خواهد بخشید. [اما کسانی که بازگردند] و بار دیگر مرتکب این گناه شوند، اهل آتشند؛ و همیشه در آن می‌مانند.

دورنمای بحث

بر اساس این آیه مثل، رباخواران در روز قیامت، وقتی وارد محشر می‌شوند،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۲

مانند آدم‌های مست و دیوانه و انسانهای مبتلا به صرع هستند که قادر بر حفظ تعادل خود نیستند؛ از این رو به محض برداشتن چند قدم بر زمین می‌خورند و دوباره برمی‌خیزند. این منظره وحشتناک سبب جلب توجه اهل محشر می‌شود و همگان متوجه می‌شوند که اینان رباخوارانند.

رابطه این آیه با آیات قبل

در چندین آیه از مثل‌های قبل، بحث درباره صدقه و انفاق در راه خدا بود. این آیه مثل نیز به نحوی مربوط به صدقه است؛ زیرا

صدقه بر دو قسم است:

۱- صدقه بدون عوض، که همان انفاق و بخشش به نیازمندان است.

۲- صدقه با عوض، که آن را وام یا قرض الحسنه نامیده‌اند.

در صورتی که وام بدون دریافت سود و اضافه باشد، قرض الحسنه است و گرنه ربا و حرام خواهد بود. در روایات اسلامی وارد شده است که: صدقه و بخشش بدون عوض ثوابش ده برابر است و قرض الحسنه و صدقه با عوض اجر و پاداشش هجده برابر است. «۱» دلیل این امر روشن است؛ زیرا وام گیرندگان افراد آبرومند و محتاج هستند. بنابراین، در «وام» دو کار نیک صورت می‌گیرد: ۱- رفع حاجت نیازمند، ۲- حفظ آبرو و حیثیت او.

(۱)- این روایت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب مستدرک الوسائل، جلد ۲، چاپ قدیم، ابواب الدین و القرض، باب ۶، حدیث ۳، نقل شده است، طبق آن روایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «بر روی در بهشت این جمله را دیدم «صدقه ده پاداش و قرض الحسنه هجده ثواب دارد» از جبرئیل سؤال کردم علت این امر چیست در حالی که صدقه دهنده پول خود را پس نمی‌گیرد؛ ولی قرض دهنده پس می‌گیرد؟ جبرئیل عرض کرد: آری همین طور است؛ لکن تمام صدقات به مستحقان حقیقی نمی‌رسد؛ ولی آن کس که قرض می‌گیرد، واقعاً مستحق است و محتاج، از این رو ثواب قرض الحسنه از صدقه بیشتر است».

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۳

بر اساس آیه شریفه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» (۱) هر یک از این دو، ده حسنه دارد، که مجموعاً بیست حسنه می‌شود؛ ولی از آنجایی که وام پس از مدتی بازگردانده می‌شود، دو حسنه از آن کم می‌گردد که در این صورت قرض الحسنه هجده پاداش دارد.

شرح و تفسیر

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا...» کسانی که به گناه بزرگ رباخواری آلوده گشته‌اند، در روز محشر و قیامت، همچون افراد مصروع و دیوانه حرکت می‌کنند و تعادلی در راه رفتن ندارند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» علت این که رباخواران به چنین سرنوشت شومی دچارند، بدان جهت است که علاوه بر رباخواری و ارتکاب کار حرام، در صدد توجیه کار زشت خود برمی‌آیند و به خداوند اعتراض می‌کنند که «ربا همانند بیع است و هیچ تفاوتی بین این دو نیست؛ پس همان گونه که بیع حلال است ربا نیز باید حلال باشد!»

«أَحِلَّ لِلَّهِ الْبَيْعُ وَحَرَّمَ الرِّبَا» خداوند متعال معامله را حلال و رباخواری را حرام شمرده است؛ زیرا در «بیع و معامله» مصلحتی وجود دارد ولی در «ربا» نه تنها مصلحتی نیست، بلکه مفاسدی نیز وجود دارد. در معامله گاهی سود وجود دارد؛ گاهی زیان، ولی در ربا این گونه نیست. رباخوار همواره سود می‌برد و هیچگاه ضرر نمی‌بیند. در ربا خسارت همیشه از آن وام گیرنده است. از همین رو که رباخوار ضرری را متحمل نمی‌شود، اموال او را «گنج بی رنج» خوانده‌اند. علاوه بر آن، رباخوار عامل ایجاد فاصله طبقاتی در جامعه است؛ چون اگر

(۱)- سوره انعام، آیه ۱۶۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۴

مثالهای زیبای قرآن ج ۱ ۱۹۹

رباخواری در جامعه گسترده گردد، با گذشت زمان، ثروت در نزد آنان اندوخته می‌شود و دیگران به خاک سیاه می‌نشینند. «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ» در بیان این حکم، نخست خداوند عده‌ای را مشمول رحمت خود قرار می‌دهد و کسانی را که قبل از حکم حرمت ربا به این عمل زشت آلوده بودند، مورد عفو و بخشش خود قرار داده، می‌فرماید: «کسانی که موعظه الهی را درباره حرمت ربا شنیده‌اند و از رباخواری خودداری کنند، برگزیده خود خوفی نداشته باشند زیرا خداوند گناه گذشته آنان را می‌بخشد.

بنابراین، کسانی که در هنگام نزول آیه و بیان حکم با مردم قراردادهای ربوی داشتند، تنها مالک سرمایه خود هستند و حق دریافت ربا را ندارند.

«وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» خداوند در این قسمت از آیه، رباخواران را مورد تهدید قرار داده، می‌فرماید: اگر رباخواران بعد از نزول آیه باز به کار زشت خود ادامه دهند و دست از این گناه بزرگ - که در روایات فراوانی این عمل همچون عمل منافی عفت با محارم شمرده شده است «۱» - برندارند، جهنم در انتظار آنهاست و همیشه در جهنم خواهند ماند.

سؤال: خلود و جاودانگی در جهنم مخصوص کفار است؛ در حالی که برخی از رباخواران مسلمان هستند، پس خلود در مورد آنها به چه معناست؟

پاسخ، یکی از تفسیرهایی که در این زمینه گفته شده، این است که رباخواران به سبب عمل زشتشان بی‌ایمان از دنیا می‌روند و روشن است که شخص بی‌ایمان جاودانه در جهنم خواهد ماند. «۲»

(۱) - در روایات متعددی رباخواری به زنا تشبیه شده است، برای آگاهی بیشتر به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۲، روایات ۱، ۵، ۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲ باب یکم از ابواب الرِّبا ر. ک.

(۲) - احتمال دیگر آن است که منظور از خلود، زمان طولانی است نه جاودانگی در جهنم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۵

پیام‌های آیه

۱- مجازات رباخواران در دنیا و آخرت

در بین مفسران گفتگوست که آیا این تشبیهی که قرآن درباره رباخواران بیان فرموده، مربوط به سرنوشت آنها در دنیا است؟ یا یک نوع مجازات و عذاب اخروی است.

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که این نوع سرنوشت متعلق به هر دو جهان است. در تفسیر «نور الثقلین» روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمودند: «أَكَلُ الرِّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ» رباخوار در همین دنیا به سرنوشت دیوانه گرفتار خواهد شد! «۱»

در روایت دیگری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت در شبی که به معراج «۲» رفتند، عده‌ای را دیدند که با شکمهای بزرگ به زحمت بر می‌خیزند و چند قدمی را بطور غیر متعادل راه می‌روند و به زمین می‌خورند؛ دوباره برمی‌خیزند و همچنان می‌افتند و این حالت مدام تکرار می‌شود. آن گاه حضرت از جبرئیل پرسیدند: اینها چه کسانی هستند؟ جبرئیل امین عرض کرد: یا رسول الله! اینها رباخوارانند. «۳»

نسبت جنون به شیطان

چرا در آیه مثل جنون به شیطان نسبت داده شده است؟

آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌گردد این است که سبب جنون و دیوانگی، شیطان

(۱) - نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۲۹۱.

(۲) - مسأله «معراج» یکی از عقاید مسلم مسلمانان است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نه یک بار، بلکه بارها به معراج رفتند. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحات ۷، ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸؛ و جلد ۲۲، صفحه ۵۰۱ تا ۵۷۰، ر. ک. ذکر این مطلب لازم است که بهشت و جهنمی را که حضرت در این سفر مشاهده کردند، بهشت و جهنم برزخی است.

(۳) - وسائل الشیعه، جلد ۱۲، ابواب الزبا، باب اول، حدیث ۱۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۶

است. در صورتی که از نظر علمی ثابت شده است که جنون عامل دیگری دارد. از این رو مفسران در تفسیر این آیه نظرات مختلفی دارند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف - خداوند در این آیه، طبق عقیده و فرهنگ مخاطبان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفته است؛ زیرا عرب‌ها در آن زمان بر این عقیده بودند که جنون از شیطان گرفته می‌شود و به عبارت دیگر، شیطان در فرد مجنون نفوذ می‌کند، به همین جهت قرآن آن را کنایه از جنون دانسته است.

ب - مراد معنای حقیقی جمله است نه کنایی آن. نسبت جنون به شیطان از این جهت است که خداوند مجازات این انسان‌های گنهکار را، سلطه شیطان بر آنها قرار داده است؛ و تسلط شیطان سبب نگرانی و جنون آنها می‌گردد.

۲- تناسب جرم‌ها و مجازات‌ها

بعضی از مفسران معتقدند: مجازاتی که در قرآن مجید برای گناهی مشخص شده است، با آن گناه مناسبت دارد؛ مثلاً مجازاتی که برای رباخواران بیان شده، با عمل ربا ارتباط دارد؛ زیرا همان گونه که رباخوار با عمل زشت خود اقتصاد یک جامعه را از تعادل خارج می‌سازد و چرخ اقتصاد را از حرکت باز می‌دارد، خود او نیز در جهان آخرت به همین سرنوشت گرفتار خواهد شد. در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند: «الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا هُوَ الظُّلْمَاتُ فِي الآخِرَةِ» ظلم در دنیا سبب تاریکی آخرت است. (۱)

در این روایت نیز گناه ظالم با مجازات آخرتش مناسبت دارد؛ چه این که ظالم با ظلم خود، جهان را در نظر مظلوم تیره و تار می‌کند. بر همین اساس خود ظالم نیز مجازاتش تیرگی و ظلمت در آخرت است.

(۱) - میزان الحکمه، باب ۲۴۴۸، حدیث ۱۱۱۰۸، روایات دیگری نیز در همین باب وجود دارد که بر همین منظور دلالت دارند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۷

فلسفه تحریم ربا

از این جهت که رباخواری موجب مفساد متعددی می‌گردد، تحریم آن نیز فلسفه‌های مختلفی دارد که به بعضی از آن اشاره می‌شود:

الف- یکی از فلسفه‌های تحریم ربا، مسأله ظلم است که در آیه ۲۷۹ سوره بقره و در آیات دیگر بدان اشاره شده است.
 ب- فلسفه دیگر آن، برچیده شدن سنت حسنه «قرض الحسنه» است. این مطلب در روایات فراوانی وارد شده است که یکی از آنها، روایتی است که «سماعه» از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند: «أني رأيتُ اللهَ تعالى قد ذَكَرَ الرِّبَا في غَيْرِ آيَةٍ وَ كَرَّرَهُ؟ قال عليه السلام: أو تَدْرِي لِمَ ذَاكَ؟ قُلْتُ: لا، قال عليه السلام: لِنَلَا يَمْتَنِعَ النَّاسُ مِنَ اضْطِغَاعِ الْمَعْرُوفِ» خداوند متعال در آیات متعددی مسأله ربا را مطرح فرموده است. امام علیه السلام از سماعه پرسیدند: آیا علت آن را می‌دانی؟ سماعه عرض کرد:
 خیر. امام علیه السلام فرمودند: علت آن، این است که مردم از کارهای شایسته [و قرض الحسنه] باز نمانند. (۲)
 یعنی، وقتی رباخواری رواج یابد، سنت نیکوی وام و قرض الحسنه از بین می‌رود؛ و عواطف انسانی می‌میرد؛ و سودپرستی و افزون‌طلبی جایگزین آن می‌گردد. از این رو، رباخواری در دین مقدس اسلام ممنوع گشته است. (۳)

رابطه «اخلاق» و «اقتصاد» در اسلام

بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد مادی، تفاوت فراوانی وجود دارد. مهمترین فرق

- (۱)- در روایت ۱۱، باب یکم از ابواب الرِّبَا، جلد ۶، وسائل الشَّيْعه، «صنایع معروف» به «قرض الحسنه» تفسیر شده است.
 - (۲)- وسائل الشَّيْعه، جلد ۱۲، ابواب الرِّبَا، باب ۱، حدیث ۳، و روایات ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، باب ۱ نیز بر همین مضمون دلالت دارند.
 - (۳)- برای توضیح بیشتر به کتاب «ربا و بانکداری اسلامی» از سلسله درس‌های حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ر. ک.
- مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۸

بین او دو، این است که اقتصاد اسلامی، با اخلاق و اصول انسانی آمیخته و توأم است؛ در حالی که اقتصاد مادی، نه تنها از عاطفه و اخلاق خالی است، بلکه اصل حاکم بر آن منافع مادی است. از این جهت هر چیزی که در تعارض و تضاد با آن باشد، فدای منافع مادی می‌گردد. تولید مواد مخدر و درآمد آن- در حالی که بر خلاف اصول انسانی است- در نظر بسیاری از کشورهای دنیا مهم شمرده شده است. حتی دولت‌هایی که به ظاهر با آن مبارزه می‌کنند و گاهی برای ریشه کن کردن آن کنفرانس‌ها و همایش‌های متعددی برگزار می‌کنند، در این تجارت پر سود سهم بسزایی دارند. برای طرفداران این مکتب، فساد نسل جوان، تزلزل پایه‌های اخلاقی و فروپاشی خانواده‌ها اهمیت ندارد؛ آنچه برای آنها مطرح هست، خود دوستی با حفظ منافع شخصی است. تجارت انسان و خرید و فروش کودکان، اگرچه با هیچ یک از اصول انسانی و حقوق بشر سازگار نیست؛ ولی برای طرفداران دروغین حقوق بشر، جایز شمرده شده است و بصورت غیر علنی بر آن اعتراف دارند! سلاح‌های کشتار جمعی، بمب‌های شیمیایی، موشک‌های دوربرد زمین به هوا، بمب‌های خوشه‌ای و میکروبی و امثال اینها را چه کسانی در اختیار دولت عراق قرار داد، تا به وسیله آن جنایت‌های شرم‌آوری بر ایران اسلامی بیافرینند؟ چرا در این هنگام طرفداران حقوق بشر ساکت بودند و اعتراضی نداشتند؟! ولی به محض حمله عراق به کویت فریاد اعتراض آمیز طرفداران حقوق بشر بلند می‌شود و حکم به خلع سلاح عراق می‌دهند.

سرّ این رخدادها روشن است؛ زیرا زمانی منافع استکبار، اقتضا می‌کند که دولت عراق تا دندان مسلح باشد و زمان دیگر، منافع آنان با خلع سلاح عراق تأمین می‌گردد. از این رو، ملاک در نظر آنها منافع مادی است و اصول انسانی تحت الشعاع آن قرار دارد.

ولی اصل حاکم بر اقتصاد اسلامی اخلاق است؛ و تحصیل منافع باید در سایه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۹

حفظ ارزش‌های اخلاقی باشد؛ بر همین اساس اسلام معامله‌ای را که منشأ فساد باشد، حرام شمرده است؛ مثلاً اگر تأسیس مراکز فحشا در اسلام ممنوع است؛ یا اگر شراب‌فروشی و دایر کردن قمارخانه‌ها در اسلام حرام اعلام شده؛ و یا اگر تأسیس بانک‌های

رباخوار در اسلام جایز نیست، همه و همه بدین جهت است که این گونه کارها منشأ مفساد زیادی است و با اخلاق اسلامی سازگار نیست.

ارزش‌های اخلاقی که بر اقتصاد اسلامی حاکم است، اصل‌های فراوانی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌گردد:

الف- یکی از اصول حاکم بر اقتصاد اسلامی، پیام آیه شریفه (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) است، یعنی فعالیت‌های اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شود که هیچ یک از فروشنده و خریدار مورد ستم قرار نگیرند. «۱»

ب- جلب منفعت و دفع ضرر عمومی: براساس این اصل، منفعت شخصی فدای منفعت جمعی می‌گردد. از این رو، پرداختن به شغل‌های مورد نیاز جامعه، واجب است؛ مثلاً اگر جامعه به تعدادی معلّم نیازمند باشد، بر کسانی که قدرت این کار را دارند، واجب است که به امر تعلیم و تربیت پردازند.

از طرف دیگر، مشاغلی که برای جامعه ضرر دارد- اگرچه منفعت شخصی داشته باشد- حرام شمرده شده است؛ مثلاً شراب‌فروشی و هر نوع فعالیتی که مناسب با آن باشد، ممنوع شده است. به همین جهت، بر اساس روایات متعدّدی، کاشت درخت انگور به نیت شراب‌سازی، باغداری چنین باغی، چیدن چنین انگوری، حمل و نقل آن و ... حرام است. «۲»

ذکر این مطلب لازم است که اصول اخلاقی نه تنها در واجبات و محرمات، بلکه در مستحبات و مکروهات نیز حاکم است. از این رو، در فقه اسلامی «تلقی»

(۱)- سوره بقره، آیه ۲۷۹.

(۲)- وسائل الشّیعه، جلد ۱۲، ابواب ما یکتسب به، باب ۵۵، حدیث ۳ و ۴ و ۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۰

رُکبان» کراهت دارد. منظور از «تلقی رُکبان» این است که عده‌ای در خارج از شهر و روستا در کمین کاروان‌های تجاری قرار گیرند تا اگر کسی جنسی را وارد کرد، قبل از آن که صاحب جنس از قیمت شهر مطلع گردد. اجناس او را بخرند. این عمل را بعضی از فقها حرام و بعضی دیگر مکروه دانسته‌اند. «۱» و نیز شغل کفن‌فروشی در اسلام مکروه شمرده شده است؛ زیرا چنین کسی منتظر مرگ دیگران است و این امر سبب قساوت قلب او می‌گردد.

ج- هدایت سرمایه به سمت آخرت: این اصل از آیه ۷۷ سوره قصص استفاده شده است که فرموده است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» و در آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد.

بر اساس این آیه، در صورتی سرمایه ارزشمند است که در مسیر آخرت هدایت شود و به تعبیر دیگر، هم نیاز دنیا را برآورده سازد و هم توشه‌ای برای آخرت باشد. در نتیجه حاکم بر اقتصاد اسلامی، ارزش‌های اخلاقی است؛ در حالی که اقتصاد مادی فاقد این ارزشهاست و طرفداران این مکتب همه چیز را فدای منافع خود می‌پندارند.

اسوه اخلاق در ارزش‌های اخلاقی

حضرت علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر «۲» همه اقشار جامعه را، از جمله:

(۱)- شرح لمعه، جلد ۱، صفحه ۳۳۱.

(۲) - نامه ۵۳ نهج البلاغه، ذکر این مطلب لازم است که این عهدنامه از طولانی‌ترین و جامع‌ترین فرمان‌های حضرت علی علیه السلام است. بی شک این فرمان برای تمام رؤسای حکومت‌ها مفید است؛ زیرا آن قدر سخنان آن حضرت با طراوت و با حکمت است که در هر عصر و زمانی این سخنان نوآور است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۱

افسران، قضات، علما، تجار، کشاورزان، وزرا، مسئولان کشوری و ... مورد سفارش قرار می‌دهند؛ ولی وقتی به قشر محروم جامعه می‌رسند، تعبیر زیبایی دارند که آن تعبیر در مورد هیچ یک از گروه‌های فوق دیده نمی‌شود. آن حضرت می‌فرماید: «ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَمَّا حِيلَهُ لَهُمْ ...» ای مالک! خدا را خدا را درباره طبقه محروم جامعه فراموش نکن! کسانی که گریزی برای آنها نیست؛ و نیازمند و از کار افتاده‌اند. مبدا اینها را به دست فراموشی بسپاری! در میان این گروه، عدّه‌ای اظهار فقر و نیاز می‌کنند، ولی عدّه دیگر راضی به اظهار فقر نیستند که باید بدون تقاضا به آنها بخشش کنی، بخشی از بیت المال را مخصوص این افراد قرار بده. به کسانی که در دست رسند، خود نظارت کن؛ و کسانی که دور هستند، نمایندگان مطمئنی را برگزین تا به امور آنان رسیدگی کنند.

با آنها به گرمی برخورد کن تا احساس شخصیت کنند. تمام احتیاجات آنها را برآورده ساز حتی امور جزئی آنها از نظر تو مخفی نماند و گرنه مورد بازخواست خداوند قرار خواهی گرفت. در ایام هفته ساعت یا روزی را معین کن تا مردم آزادانه با تو ملاقات کنند و مشکلاتشان را در میان بگذارند؛ چه این که گاهی واسطه‌ها اخبار و رخدادها را ناقص به تو می‌رسانند و ...

آفرین بر این سخنان زیبا، که چون خورشید بعد از هزار و اندی سال می‌درخشد و روز به روز بر زیبایی و درخشش آن اضافه می‌گردد؛ و هزاران آفرین بر گوینده این سخنان جاوید، که شایسته است زمامداران عالم آن را با آب طلا بنگارند و سرلوحه کار خود قرار دهند.

عجبا! این اسوه اخلاق، یک زمامدار و حاکم است که این گونه درباره مردم مستضعف و محروم سفارش می‌کند! دولت مردان دنیای غرب نیز نوع دیگری از

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۲

زمامدارانند که برای جلب منافع خود به مرگ هزاران نفر از این انسان‌های محروم راضی هستند. تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! سؤال: گاهی حفظ ارزش‌های اخلاقی، سبب کاهش رشد اقتصادی می‌گردد.

بنابراین، جمع بین ارزش‌های اخلاقی و رشد اقتصادی چگونه ممکن است؟

پاسخ: نظام ما یک نظام ارزشی است و آنچه برای ما مهم شمرده شده، حفظ ارزشهاست؛ علاوه بر این مراعات اصول اخلاقی و آمیختگی اخلاق با اقتصاد سبب عقب ماندگی نمی‌شود، بلکه این اقتصاد غیر ارزشی است که در همین دنیا زیان‌هایی می‌آفریند که قابل جبران نیست.

مگر عامل عمده جنگ جهانی دوم، همین اقتصاد غیر ارزشی نبود! جنگی که تعدادی از کشورها را کاملاً ویران و تعداد دیگر را نیمه خراب کرد. فاجعه دردناکی که ۳۰ میلیون قربانی بر جای گذاشت؛ جنگی که ۳۰ میلیون معلول به یادگار گذاشت. آیا اقتصاد عقب مانده - البته به تعبیر طرفداران مکتب مادی - بهتر است یا چنین اقتصاد پیشرفته‌ای؟! باید دانست که عمران و آبادی جهان نیز در سایه اقتصاد ارزشی تحقق می‌یابد.

علی علیه السلام و هدیه شبانه

یکی از نامه‌های گرانقدر نهج البلاغه، نامه آن حضرت به «عثمان بن حنیف» فرماندار بصره است. «۱» اشعث بن قیس منافق - که

عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام بود- با کسی به نزاع برخاست. پرونده این نزاع به دست مبارک امیر المؤمنین علیه السلام رسید. قرار بر این شد که روز

(۱)- چهل و پنجمین نامه نهج البلاغه، که حاوی بسیاری از مسایل اقتصادی است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۳

بعد حضرت درباره این دو، قضاوت کند. شب هنگام در خانه آن حضرت به صدا درآمد. حضرت در را باز کردند؛ دیدند اشعث با ظرفی پر از حلوا جلوی در ایستاده است. وقتی حضرت امیر علیه السلام او و کاسه حلوایش را مشاهده کردند، نگاه تندی به او افکندند و فرمودند: «آیا این کاسه حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی هاشم حرام است.

اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد. [این کار در واقع کلاه شرعی بود که متأسفانه در عصر ما نیز صورت می‌گیرد و رشوه در لباس‌های دیگر، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی، حق و حساب و مانند اینها تحقق می‌پذیرد]. حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می‌شناخت، به تیت واقعی او واقف گشته، فرمودند: اشعث! آیا دیوانه شده‌ای؟ یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هذیان می‌گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می‌خواهی علی را بفریبی و او را به ظلم دعوت کنی تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم: اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته [اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است]. به خدا قسم اگر آسمان‌های هفت گانه را به علی دهند تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد.

حال، آیا دنیایی با چنین زمامداری امن و امان است یا جهانی که حاکمانش هستی کشور خویش را در مقابل یک زن آلوده مصالحه می‌کنند؟! این کجا و آن کجا! بنابراین، بر عهده هر مسلمانی است که ارزشهای انسانی را فرا گیرد و چرخ اقتصاد را توأم با ارزشهای انسانی به حرکت درآورد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۴

مباحث تکمیلی آیه

۱- رباخواری در عصر ما

در زمانهای گذشته، رباخواری محدود بود. در هر جامعه‌ای چند شخص ثروتمندی وجود داشت که به انسان‌های نیازمند وام می‌پرداختند؛ و پس از مدتی اصل پول را به همراه سود آن باز می‌ستاندند و این کار را پیشه خود می‌دانستند؛ ولی در عصر و زمان ما، علاوه بر گسترش رباخواری بین افراد جامعه، متأسفانه این عمل زشت بین ملت‌ها و کشورها نیز سرایت کرده است. اکنون چندین کشور ثروتمند با رباخواری، کشورهای سوّم را در دام خود گرفتار کرده‌اند این مرض مُسری و مرگ‌آور چنان در پیکر اقتصادی بعضی از کشورهای مستضعف سرایت نموده است که باید تمام سود خالص ملّی را صرف درمان این بیماری کنند.

از این رو فاصله طبقاتی بین کشورهای ثروتمند و جهان سوّم روز به روز بیشتر می‌گردد و اگر به همین صورت ادامه یابد، بسیاری از این کشورهای استثمار شده، به خاک سیاه خواهند نشست. به عنوان مثال، یکی از علّت‌های متزلزل و نابسامان وضع اقتصاد کشورهای جنوب شرق آسیا، همین مسأله رباخواری است.

رباخواران جهان بعد از جنگ تحمیلی - که ملت شجاع ایران از این امتحان بزرگ الهی نیز سرفراز بیرون آمد - این دام را برای ما نیز گسترده‌تر کردند. در کیسه بذل و بخشش خود را به روی ما گشودند و مقداری ما را آلوده این وام‌ها کردند؛ ولی بحمدالله مسئولان کشور خیلی زود متوجه این زهر خطرناک شدند و دریافت چنین وام‌هایی را متوقف ساختند؛ و اقساط آنها را تدریجاً پرداختند و کشور را از این دام نجات دادند.

علاوه بر این نوع رباخواری که ذکر شد، نوع دیگری از رباخواری در عصر ما وجود دارد که از نوع پیشین زشت‌تر و قبیح‌تر خواهد بود و آن رباخواری با

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۵

سرمایه خود مردم است. اگر در گذشته شخص رباخوار با سرمایه خود مرتکب این عمل زشت می‌شد؛ ولی اکنون بانکهای ربا که سرمایه‌شان از آن مردم است، به امر رباخواری اشتغال دارند که قطعاً این عمل، مفسد بیشتر با عذاب‌های شدیدتری در پی خواهد داشت.

۲- آیا فعالیت بانکها بدون رباخواری ممکن است؟

برخی بر این عقیده‌اند که در این عصر اقتصاد بدون ربا، قادر به فعالیت نیست.

از این رو، منع از رباخواری توقف فعالیت بانکها را در پی خواهد داشت و نتیجه این توقف رکود اقتصادی است. به عبارت دیگر، مسأله ربا آن چنان با اقتصاد آمیخته گشته که تفکیک ناپذیر است.

این نوع تفکر و باور غلط از ناحیه افرادی القا می‌شود که خود باخته و غرب زده هستند. البته جا دارد که کشورهای ثروتمند، چنین تبلیغاتی را از طریق ایادی خود داشته باشند؛ زیرا این تفکر مطابق با منافع آنهاست و آنها مطالب را مطابق منافع خود به دیگران القا می‌کنند. در حالی که این تفکر نادرست است.

بانکهای اسلامی اگر بر اساس آیین‌نامه‌های مصوب عمل کنند و مردم هم از متن قرار داد مطلع گردند و بر آن وفادار بمانند، مشکل ربا پیش نخواهد آمد. هم سپرده‌گذاران بهره‌مند خواهند شد؛ و هم بانکها استفاده سرشاری خواهند برد؛ و هم چرخ اقتصاد کشور به حرکت در خواهد آمد.

یکی از عقود اسلامی - که در آیین‌نامه بانکداری نیز وارد شده - عقد «مضاربه» است، که تنها به تجارت اختصاص ندارد. «۱» بلکه سرمایه‌گذاری در امر تولید، صنعت، دامداری، کشاورزی، خدماتی و ... را نیز شامل می‌شود.

(۱) - علما در این مسأله اختلاف نظر دارند. بعضی معتقدند: مضاربه تنها در تجارت صورت می‌پذیرد و برخی بر این باورند که امور دیگر را نیز در بر می‌گیرد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۶

در عقد مضاربه، مشتری سرمایه خود را در اختیار بانک قرار می‌دهد و بانک با قرارداد مضاربه سود هر یک را مشخص می‌کند. البته تعیین سود باید درصدی از منفعت کار باشد؛ نه درصدی از اصل سرمایه. مشتری می‌تواند به بانک وکالت دهد تا سهم او را از سود به مبلغ معینی مصالحه کند و هر ماه آن را دریافت نماید؛ لکن در پایان قرار داد، سود پرداخت شده محاسبه گردد. آن گاه به بانک وکالت مطلق می‌دهد تا در هر یک از امور مذکور که مایل بود سرمایه‌گذاری صورت گیرد؛ و بانک هم باید به آن عمل نماید.

در این صورت بدون آن که مشکل ربا ایجاد شود، هم صاحب پول بهره‌مند می‌گردد و هم بانک نصیب خود را از سرمایه‌گذاری

به دست می‌آورد و هم برای این که چرخ اقتصاد جامعه را کد نماند، تجارت سالمی صورت می‌پذیرد. باید توجه داشت در این گونه موارد عقود شرعی باید تحقق پذیرد و گرنه به مجرّد روی کاغذ آوردن، این عقود شرعی، چیزی را عوض نمی‌کند و مشکل ربا به قوت خود باقی می‌ماند. بنابراین، قطعاً حذف ربا از بانکها امکان‌پذیر است. چنان که در صدر اسلام و در عصر ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه و مدینه رباخواری رواج داشت و جزء اقتصاد آن زمان محسوب می‌شد؛ ولی با ظهور اسلام و حکم حرمت ربا، این پدیده شوم به دست فراموشی سپرده شد و در اقتصاد آنها هیچ وقفه‌ای ایجاد نشد.

۳- حکم سپرده‌ها و وام‌ها

آیا سپرده‌هایی که مردم در اختیار بانکها قرار می‌دهند و هر ماه سود معینی دریافت می‌کنند، مشروع و حلال است؟ و نیز وام‌هایی که بانکها در اختیار مشتریان خود می‌گذارند و در صدی سود از آنها دریافت می‌کنند چه حکمی دارد؟
مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۷

قبل از پاسخ به این دو سؤال، مناسب است به عنوان مقدمه، فلسفه این نوع سپرده‌گذاری و پرداخت وام ذکر شود:

بسیاری از مردم دارای سرمایه‌ای هستند- مانند پولی که از راه ارث به آنها رسیده، یا کارگر و کارمندی که بازخرید شده‌اند، یا از طریقی پس‌اندازی به دست آورده است و ...- ولی توان و مدیریت به کارگیری سرمایه خود را در امر اقتصاد ندارند. از طرف دیگر، بسیاری از مردم دارای مدیریت اقتصادی قوی هستند؛ لکن سرمایه در دست ندارند؛ مانند بسیاری از جوانان فارغ‌التحصیل دانشگاهها که هم مدیریت دارند و هم توان و نشاط کار؛ ولی فاقد سرمایه‌اند. در اینجا بانکها می‌توانند برای آن دو قشر جامعه کمک مؤثری داشته باشند.

به این صورت که بانکها سرمایه‌ای را در اختیار افراد توانمند بی سرمایه قرار دهند تا آنها بر اساس قرارداد، در امر تجاری سرمایه‌گذاری کنند و از سود به دست آمده درصدی به خود و درصدی به بانک تعلق دهند؛ سپس طی اقساطی، اصل سرمایه را به بانکها بازگردانند.

از سوی دیگر، بانکها می‌توانند سرمایه افراد ناتوان و فاقد مدیریت را در اختیار خود بگیرند و با مشارکت در امر سرمایه‌گذاری مفید، سهمی از سود به دست آمده را به صاحبان سرمایه اختصاص دهند.

بدین ترتیب، اگر این دو نوع مشارکت سرمایه و کار بر اساس عقد شرعی صورت پذیرد، هیچ اشکالی در شرعیت آن ایجاد نخواهد شد.

برای تحقق این امر، مطالب ذیل توصیه می‌گردد:

۱- به کارمندان بانکها آموزش داده شود تا احکام بانکداری اسلامی و عقود شرعی مربوط به آن را فراگیرند و در اجرای قوانین ملزم باشند.

۲- افراد عالم و مطلع به احکام شرعی بانکداری، مسایل بانکداری اسلامی را با بیانی ساده برای مردم تبیین و روشن سازند، مخصوصاً خطرات ربا و حکم

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۸

شدید و برخورد بسیار تند اسلام را درباره رباخواران کنند.

۳- شایسته است که بانکها بین سود سپرده‌ها و وامها توازن برقرار کنند و این گونه نباشد که سود وام، بیشتر از سود سپرده‌های مردمی باشد، و نیز در احیای هر چه بیشتر قرض الحسنه، گام‌های مؤثری بردارند.

۴- آیاتی دیگر درباره ربا

برای تکمیل بحث، به سه آیه درباره احکام و جزئیات ربا اشاره می‌گردد:

الف- خداوند در آیه ۲۷۸ سوره بقره فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از [مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، و آنچه از [مطالبات ربا باقی مانده است، رها کنید؛ اگر ایمان دارید. آغاز این آیه، خطاب به مؤمنان است و پایانش نیز مشروط به ایمان شده است. معنای این حُسن مطلع و حُسن ختام، این است که رباخواری با روح ایمان ناسازگار است و فرد رباخوار مؤمن نیست. شأن نزول آیه فوق

بعضی از ثروتمندان مسلمان، از وام‌های ربوی که قبلاً پرداخته بودند، مطالبات ربوی داشتند. از جمله این افراد، عباس بن عبد المطلب و خالد بن ولید بودند. وقتی آیه تحریم ربا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، اینها گفتند: پول ما در دست مردم است و ما قبل از تحریم ربا به آنها وام پرداختیم. اکنون تکلیف ما چیست؟ بر این اساس، آیه شریفه نازل شد و فرمود: تنها حق دارید اصل سرمایه را بازگردانید؛ ولی چنانچه ایمان دارید، باید سود ربوی آن را رها سازید. آن مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۹

هنگامی که حکم تحریم ربا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت فرمودند: «تمام رباهایی که از زمان جاهلیت باقی مانده بود، باطل کردم و اولین ربایی که باطل نمودم، ربای عموم، عباس بن عبد المطلب بود». (۱) از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می‌گردد که در اسلام، تقدّم رابطه بر ضابطه بی‌معناست.

ب- در آیه بعد خداوند می‌فرماید: «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتِمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» اگر چنین نکنید (به رباخواری ادامه دهید)، بدانید که خدا و رسولش با شما پیکار خواهند کرد. و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما [اصل سرمایه، بدون سود] از آن شماست [با این کار]، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم وارد می‌شود. (۲) باید توجه داشت که در صدر آیه، اعلام جنگ از ناحیه خدا و رسولش است؛ نه از ناحیه رباخواران! زیرا «فَأْذَنُوا» به معنای «فَاعْلَمُوا» یا «فَأَيَّقُوا» است؛ یعنی بدانید یا یقین کنید که خدا و رسولش با شما می‌جنگند. ولی اگر جمله فوق «فَأْذَنُوا» خوانده شود- چنان که بعضی تصور کرده‌اند و این قرائت غیر معروف است- اعلام جنگ از ناحیه رباخواران است. (۳)

ج- آیه ۲۸۰ سوره بقره نیز می‌فرماید: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ». اگر بدهکار توان بازپرداخت اصل سرمایه و بدهی شما را نداشت، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید و چنانچه اصلاً قدرت پرداخت را نداشت، آن را به عنوان صدقه و انفاق در راه خدا به حساب آورید. در صورتی که بدانید منافع این کار برای شما بهتر است.

(۱)- مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۳۹۲.

(۲)- سوره بقره، آیه ۲۷۹.

(۳)- از تعبیر آیه معلوم می‌شود که رباخواران با ارشاد و تذکر از رباخواری اجتناب نمی‌کنند. از این رو، حکومت اسلامی می‌تواند آنها را وادار به اجتناب از رباخواری کند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۰

از مجموع این آیات استفاده می‌گردد که ربا در نزد خداوند، گناهی بزرگ و خطرناک شمرده شده است و تعبیراتی که در این زمینه ذکر شده، درباره هیچ گناهی وارد نگشته است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۱

فصل یازدهم دهمین مثال: خلقت شکر ف حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام

اشاره

خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره آل عمران می‌فرماید: «أَنَّ مَثَلُ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید؛ سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. [بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر اولوهیت او نیست.]

شرح و تفسیر

خداوند می‌فرماید: آفرینش حضرت عیسی علیه السلام همانند آفرینش حضرت آدم علیه السلام است. اگر عیسی بدون پدر از مادر متولد شد، حضرت آدم بی آن که پدر و مادری داشته باشد به دنیا آمد. خداوند او را از خاک آفرید و سپس فرمان داد که موجود باش او هم در همان لحظه ایجاد شد.

قرآن مجید از آیه ۴۵ تا ۵۹ سوره آل عمران درباره حضرت عیسی بن مریم علیه السلام سخن می‌گوید و مراحل مختلف زندگی او را از قبیل: کیفیت تولد، پرورش و رشد او، رسالت و پیامبری، معجزات و کرامات، عروج آن حضرت به آسمان و ... مورد بررسی قرار می‌دهد. در این آیه مورد بحث نیز قرآن در صدد برآمده تا شبهه‌ای را که نسبت به حضرت عیسی وجود دارد، برطرف سازد.

سؤال: چگونه ممکن است انسانی بدون داشتن پدر، تنها از مادر متولد شود؟

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۲

و چگونه تولد انسانی بدون ترکیب اسپرم و اوول (نطفه مرد و زن) ممکن است؟

آیه مثل در صدد پاسخ به این شبهه است که: «مگر حضرت آدم علیه السلام پدر داشت؟! آفرینش او که سخت‌تر از تولد عیسی بود؛ چون او نه پدر داشت و نه مادر؛ همان خدایی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، قادرست که عیسی بن مریم را بدون پدر بیافریند! این گونه کارها در نزد خداوند دشوار نیست. خداوند همین که اراده کند، ایجاد می‌شود. «ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» «۱» فرمان همان و ایجاد شدن همان.

آفرینش مخلوقات در نزد خداوند چنان است که بین کوچکی و بزرگی؛ راحتی و سختی، هیچ تفاوتی وجود ندارد. اگر خداوند بخواهد جهانی مانند جهان کنونی با این همه کهکشان‌ها و ستارگان - که آمار آن عجیب و وسعت آن حیرت‌آور است - بیافریند، به محض فرمان، ایجاد صورت می‌گیرد.

اگر انسان در هنگام نماز به چنین خداوندی فکر کند و بیندیشد که در مقابل چه خدای قادری ایستاده است؛ و احساس کند که «هیچ» با «همه چیز» صحبت می‌کند، مسلماً حال دیگری در نماز پیدا خواهد کرد.

قدرت خداوند در کلام امیر المؤمنین علیه السلام

علی علیه السلام در خطبه ۱۸۵ نهج البلاغه، درباره قدرت خداوند جملات زیبایی دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم: «لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ...» اگر مردم در قدرت عظیم خداوند و نعمت‌های

فراوان او می‌اندیشیدند، حتماً هدایت می‌شدند و از عذاب الهی می‌ترسیدند؛ ولی افکار مردم بر اثر هوی و هوس، ناتوان شده و حجاب‌های

(۱) - مضمون این آیه، در هشت آیه از قرآن مجید تکرار شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۳

خودپرستی جلو دیدگان آنها را گرفته است؛ نه چشم بینا دارند و نه قلب پذیرا.

نگاهی به این موجودات کوچک و ریز بیفکن که چگونه خلقت اینها را شگفت‌انگیز آفریده است! تمام اجزاء و اندامی که یک حیوان بزرگ آن را داراست، خداوند برای این موجودات نیز آفریده است.

سپس حضرت خلقت مورچه را مورد بررسی قرار داده، نکات لطیف و ظریفی را درباره آن بیان می‌فرماید.

یکی از حجاب‌هایی که سبب می‌شود، شگفتی‌های آفرینش مورد توجه انسان قرار نگیرد، حجاب عادت است؛ زیرا عادت باعث می‌شود که عظمت چیزی از یاد برود؛ مثلاً همین مورچه که معمولاً مورد دید همگان است، برای انسان عادی شده است و این عادت سبب شده است که به شگفتی آن توجه نشود. چه این که اگر مورچه با یکی از پیشرفته‌ترین صنایع بشر مقایسه گردد، آن وقت عظمت قدرت خداوند آشکار می‌شود.

یکی از صنایع پیشرفته بشر هواپیماست که این هواپیما مسافران و بارهای زیادی را حمل و نقل می‌کند و دارای قسمت و اجزای متفاوتی است که همانند یک شهر کوچک می‌ماند. اگر این هواپیما - که نهایت قدرت‌نمایی بشر است - با مورچه - که یکی از صنایع کوچک قدرت بی‌پایان خداوند است - مقایسه گردد، خواهیم دانست که مورچه از هواپیما عظیم‌تر و شگفت‌آورتر است؛ زیرا این موجود کوچک با این جثه ریز خود، همه چیز را داراست. اجزا و دستگاه‌هایی از قبیل: چشم، گوش، پا، نیروی جاذبه، نیروی دافعه، نیروی جذب و هضم غذا، دستگاه تخلیه فضولات، دستگاه تولید مثل، قدرت خانه‌سازی و انبارسازی، تهیه مواد غذایی و نگهداری آن بطوری که فاسد نشود و ... واقعاً این موجود کوچک، یکی از شگفتی‌های آفرینش است که چگونه این همه اجزا و دستگاهها در بدن کوچک او جا گرفته است!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۴

علاوه بر آن که هواپیما قدرت تهیه مواد خوراکی، تولید مثل و ... را ندارد، و فاقد بسیاری از دستگاه‌هایی است که در درون مورچه است، خود به تنهایی قادر بر انجام کار نیست، بلکه عده‌ای تکنسین آن را به حرکت درمی‌آورند.

آری! اگر انسان در قدرت عظیم و پایان‌ناپذیر خداوند اندیشه کند، هدایت می‌شود و از آفرینش یک انسان فاقد پدر، تعجب نمی‌کند. باید بر چنین خدای قادری، با تمام وجود سجده کرد و بر چنان انسان کامل (علی علیه السلام) که این قدرت وصف‌ناپذیر را زیبا توصیف نموده است، درود و سلام فرستاد.

داستان پیدایش انسان

درباره پیدایش انسان دو نظریه عمده وجود دارد:

۱- «تنوع انواع». صاحبان این نظر معتقدند: آدم دارای خلقت مستقلی بوده است، همان گونه که دیگر حیوانات نیز خلقت جداگانه‌ای داشته‌اند. این نوع برداشت را «ثبوت انواع» نیز می‌گویند.

۲- «تبدل انواع». این نظر که در بین دانشمندان علوم طبیعی مشهور است، می‌گوید: در ابتدای خلقت، تنها یک موجود تک سلولی

وجود داشته که در دل دریاها شناور بوده است. این موجود با گذشت زمان رشد یافت؛ و سپس به ماهی تبدیل شد. ماهی نیز شروع به تولید مثل و تکثیر نسل نمود. آن گاه تعدادی از آن ماهی‌ها بر اثر امواج دریا به روی زمین پرتاب شدند و کم‌کم به سایر حیوانات تبدیل گشتند که از جمله آنها میمون و بوزینه است، پس از آن عده‌ای از بوزینگان تکامل و رشد یافته، تبدیل به انسان شدند.

آیا صاحبان این نظریه (تبدل انواع) دلیل قاطعی دارند؟

خیر؛ چون ریشه این تفکر به میلیون‌ها سال قبل باز می‌گردد و در آن زمان انسانی وجود نداشته، اطلاعات دقیقی نرسیده است؛ تنها قرائن و شواهدی از باستان‌شناسان جمع‌آوری شده است که آن هم یقین‌آور نیست.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۵

تفاوت بین «نظریه» و «قانون»

در مباحث علمی، آن دسته از مسائلی که در آزمایش می‌گنجد، بعد از آن که مسیر آزمایش را طی کرد، تبدیل به یک قانون عملی می‌شود؛ مثلاً به وسیله آزمایش ثابت شده است که سرعت نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر است. اما آن دسته از مسائلی که در علوم تجربی نمی‌گنجد و قابل آزمایش نیست و برای اثبات آن از روی عقل به قرائن و شواهد موجود تمسک می‌جویند، «فرضیه» نامیده می‌شود.

از این رو، «تبدل انواع» فرضیه است، نه قانون. یکی از ویژگی‌های فرضیه، احتمال عوض شدن و باطل شدن آن است. به عنوان نمونه، دانشمندان فرضیه‌ای را مطرح کردند که انسان‌های چهل هزار سال قبل، غیر از انسان‌های امروز بودند؛ ولی باستان‌شناسان مجموعه‌هایی از دو میلیون سال پیش یافتند که کاملاً شبیه به انسان امروزی است. بدین ترتیب فرضیه قبل، باطل می‌گردد.

نظر قرآن درباره پیدایش انسان

آنچه از ظاهر آیات قرآن استفاده می‌گردد، این است که قرآن مجید نظر اول (تنوع انواع) را تأیید می‌کند و باید به نظر دوم از روی مطالعه نگریست و نمی‌توان آن را قانون به حساب آورد.

در هر حال، چه نظر اول صحیح باشد و چه دوم، در تفسیر آیه مثل تغییری ایجاد نمی‌شود؛ زیرا اگر به تبدل انواع هم قائل شویم، باز خواهیم گفت:

همان خدایی که موجودات تک سلولی را بدون پدر و مادر آفرید، قادر است حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام را نیز خلق کند. علاوه بر این که دانشمندان بر حیواناتی دست یافتند که بدون جفت‌گیری بچه‌دار می‌شوند، که از آن به

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۶

«بکرزایی» تعبیر شده است؛ یعنی جنس ماده در این نوع حیوانات بدون نیاز به جنس نر قادر به تولید مثل است.

بنابراین، اگر در عالم «بکرزایی» ممکن باشد، تولد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر نه تنها جای تعجب نیست، بلکه شگفت‌آورتر از آن رخ داده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۷

فصل دوازدهم یازدهمین مثال: انفاق‌های کفار

خداوند متعال در آیه ۱۱۷ سوره آل عمران می‌فرماید: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» آنچه آنها در این زندگی پست دنیوی انفاق می‌کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده و [در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده‌اند]، بوزد و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده است، بلکه آنها خودشان به خویشتن ستم می‌کنند.

دورنمای بحث

در این آیه مثل، خداوند انفاق کافران را به زراعتی تشبیه کرده است که زمین آن، آباد، سرسبز و قابل زراعت است؛ و در آن بذری افشاندن می‌شود و می‌روید؛ ولی ناگهان، باد سرد و خشک کننده‌ای می‌وزد و تمام این زراعت را خشک و سیاه می‌کند.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بعضی از مفسران معتقدند که در این قسمت از آیه شریفه برای روشن شدن معنای آن، کلمه «نیت» یا «انگیزه» مقدر

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۸

است. آنگاه معنای آیه این چنین می‌شود که: انگیزه چنین انفاق‌هایی همانند آن باد سوزان است. به عبارت دیگر، همان گونه که باد سوزان زراعت را نابود می‌سازد، این گونه انگیزه‌ها نیز انفاق‌ها را باطل و بی‌ثمر می‌کند.

«كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ» کلمه «صِرٌّ» در لغت عرب به معنای باد سرد خشک می‌باشد (ریح شدید البرد) و گاهی هم به باد پر سر و صدا (بادی که زوزه می‌کشد و فریاد می‌کند) معنا شده است (شدید الصوت). «۱» در هر دو صورت منظور از این کلمه، باد شدیدی است که گاهی جنگلهای بزرگی را به آتش می‌کشانند. همان گونه که در بعضی از خبرها شنیده می‌شود که عامل این نوع آتش‌سوزی‌ها گاهی صاعقه و رعد و برق آسمانی است؛ گاهی طوفانهای شدیدی است که بر اثر آن درختان خشکی - که انرژی در آن ذخیره شده است - به هم برخوردده، تولید جرقه‌ای می‌نمایند و این جرقه به یک محل مستعد برای آتش‌سوزی برخورد می‌کند و آتش‌سوزی رخ می‌دهد. بنابراین، مثل انفاق کفار، مانند زراعتی است که باد شدیدی به آن برخورد می‌کند و آن را سیاه و نابود می‌سازد.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» این کفار خود به خویشتن ستم کرده‌اند؛ چه این که در انفاق‌های خود انگیزه‌ها و نیت ظالمانه‌ای داشته‌اند و خداوند هیچ گونه ظلمی به آنها روا نداشته است.

همان گونه که اگر کشاورزی در محلی کشت کند و می‌داند زراعتش در مسیر بادهای سرد خشک است و در این هنگام اگر بادی بوزد و تمام زراعتش را نابود کند، بدیهی است که این کشاورز، خود بر خویشتن ستم کرده است.

(۱) - «صِرٌّ» نیز از همین ماده است و به معنای فریاد و ضجه می‌باشد. کلمه «صِرٌّ» نیز که از این ماده است به معنای کیسه‌ای است که در آن را محکم می‌بندند. بنابراین، در تمام مشتقات این ماده مفهوم شدت نهفته است، باد شدید، فریاد شدید و کیسه‌ای که به شدت در آن بسته شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۹

پیام‌های آیه

۱- منظور از انفاق در آیه مثل

اشاره

در این که آیه شریفه چه نوع انفاقی را به باد سوزان تشبیه کرده است، سه احتمال وجود دارد که به آن اشاره می‌شود:

الف- نخست این که منظور از آن انفاق‌هایی است که در غیر راه خداوند مصرف شود؛ مانند انفاق‌هایی که ابو سفیان کافر و منافق- که تا آخر عمر هم قلباً مسلمان نشد- در راه عظمت بت‌ها و نابودی اسلام انجام داد.

قرآن مجید می‌فرماید چنین انفاق‌هایی مانند آن زراعتی است و انگیزه انفاق کنندگان نیز- که شرک و بت‌پرستی بوده است- بسان آن باد سوزان است.

ب- منظور از آن، انفاق مسلمانان ریاکار است که ظاهراً مسجد، حسیته، بیمارستان، درمانگاه، پل، جاده، و مانند اینها را می‌سازند؛ ولی در واقع انگیزه آنها برای غیر خداست. مثل این که هدفشان خودنمایی یا جلب رضایت مردم، برای استفاده بیشتر در آینده باشد. انفاق چنین مسلمانانی نیز مانند آن زمین حاصلخیز؛ و تبت غیر خالص آنها همانند آن با سوزان است.

ج- منظور از آن، انفاق‌هایی است که توأم با منت، ایذا و آزار باشد که در ظاهر انفاق است؛ ولی در واقع آبروی نیازمندی را ریختن و حیثیت او را بر باد دادن است. که در این صورت، انفاق مانند آن زمین زراعتی است؛ و ایذا و اذیت و منت نیز آن باد سرد خشک سوزان است که نه تنها انفاق را باطل می‌کند، بلکه ضرر دنیوی نیز می‌رساند؛ زیرا هم مال او از کف رفته است و هم گناهی مرتکب شده که مجازات دارد. «۱»

(۱)- اگر چه هر سه احتمال با مضمون آیه شریفه سازگار است ولی با توجه به آیه قبل به نظر می‌رسد که احتمال اول صحیح‌تر باشد؛ چون آیه قبل (آیه ۱۱۶ سوره آل عمران) که درباره کفار صراحت دارد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۰

۲- از آیه شریفه و بعضی دیگر از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که خداوند منتقم در بسیاری از موارد که مردم نسبت به نعمتهای او ناسپاسند و سر از طغیان و نافرمانی درمی‌آورند، همان نعمتها را وسیله عذاب آنها قرار می‌دهد و نعمت را به نعمت تبدیل می‌کند (مرگ در دل زندگی).

به عنوان نمونه خداوند قوم نوح را به وسیله باران و طوفان نابوده ساخت، در حالی که این باران همان دانه‌های حیات بخش و زندگی آفرین و بزرگترین نعمت برای این قوم بود!

بارانی که اگر نباشد و نبارد همه چیز از بین می‌رود، وسیله و ابزار عذاب قوم نوح شد؛ آری نعمت، مصیبت شد! در سوره سبأ، داستان قوم سبأ نیز نشانگر این واقعیت عبرت‌انگیز است. کشور این قوم در مسیر باران بود، برای دفع ضرر و استفاده از سیلاب، سدّ خاکی بزرگی برپا کردند و از این سد، کانال‌های متعددی را به سرزمین‌های مختلف کشیدند، بطوری که این آبیاری باعث شد کشور سبأ یکپارچه سرسبز و خرم و تبدیل به یک باغستان بزرگ گردد، در دو سوی رودخانه این کشور به مسافت زیادی درختکاری شده بود، خداوند در مقابل این همه نعمت یک چیز از آنها خواست؛ و آن شکر نعمتهای الهی بود «۱»؛ ولی از آنجایی که انسان وقتی غرق نعمت می‌شود، خدا را فراموش می‌کند و مست باده غرور خود می‌گردد؛ قوم سبأ نیز طغیان و ناسپاسی را و وجهه همت خود قرار داده، آنچه لازمه آدم‌های کم ظرفیت است- که وقتی به نوایی می‌رسند همه چیز را فراموش می‌کنند- انجام دادند.

قرآن طغیان آنها و سپس عذاب الهی بر آنان را این گونه بیان می‌فرماید: «اما آنها

(۱) - در آیه ۱۵ سوره سبأ، بعد از این که جریان شهر سبأ را نقل می‌کند، می‌فرماید: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ» از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).
مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۱

[از خدا] روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم، و دو باغ [پربرکت شان را به دو باغ [بی ارزش با میوه‌های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم.]] (۱)
آری کفران نعمت باعث شد که خداوند همان سدّ آبی خاکی را - که نعمت بزرگی برای آنها بود - وسیله عذاب آنها قرار دهد. مقدمات عذاب، این گونه فراهم می‌گردد که چند موش از طرف خدا مأمور شدند تا سد را سوراخ کنند. آب از سوراخ‌های ایجاد شده، خارج شد و با گذشت زمان دهانه سوراخ‌ها بزرگتر گردید به گونه‌ای که سبب شکسته شدن سد شد؛ سپس جریان آب، سبب تخریب تمام قصرها، کاخ‌ها و باغ‌ها شد و گوسفندان و چهارپایان را نابود ساخت و سرزمین سرسبز بهشتی را به ویرانه‌ای تبدیل نمود.

در نتیجه آن سدّ آبی که مایه نعمت آنها بود به خاطر اعراض از خدا وسیله عذاب آنان گردید تا عبرتی باشد که انسان در مقابل قدرت بی‌انتهای خداوند طغیان نکند.

نمونه دیگر، عذاب خدا بر «قوم شعیب» (۲) است که قرآن آن را صیحه آسمانی و صاعقه می‌شناساند صاعقه از دو جهت باعث عذاب می‌گردد: نخست این که، هر چه بر سر راه او قرار گیرد به آتش کشیده می‌شود؛ و دیگر این که امواج صوتی آن سبب ناشنوایی می‌شود و به عبارت دیگر، موج انفجار ایجاد می‌کند.

باید دانست که همین صاعقه، قبلاً برای آنها نعمت بود؛ چه این که به وسیله همین صاعقه، ابرهای باران‌زا شروع به باریدن می‌کنند و این نعمت بزرگ الهی (آب) باعث حیات و زندگی همه جانداران می‌گردد!
بر اساس آنچه در قرآن مجید ذکر شده است (۳)، «قوم هود» نیز وقتی گستاخی

(۱) - سوره سبأ، آیه ۱۶.

(۲) - سوره هود، آیه ۹۴.

(۳) - سوره هود، آیه ۱۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۲

و جسارت را از حد گذراندند، عذاب استیصال (عذاب بنیان کن) نازل شد و همان زمینی که بستر بشر و محلّ استراحت انسان و گهواره آدمی محسوب می‌شد، وسیله عذاب آنها گشت.
با لرزش زمین تمام شهرهای آنها زیر و رو شد؛ بارانی از سنگهای آسمانی بر سر آنها بارید، به گونه‌ای که حتی از آثار آنها هم، اثری بر جای نماند.

همان گونه که اشاره شد در آیه مثل نیز باد - که یکی از نعمتهای بزرگ الهی برای کشاورزی است؛ چه این که اگر نوزد، عمل لقاح صورت نمی‌گیرد و اکسیژن و کربن هوا جابه‌جا نمی‌گردد؛ و در نتیجه بسیاری از درختان بار نمی‌دهند - وسیله عذاب آنها شد و تمام زراعت آنها را خشک و نابود ساخت.

۳- از دیر زمان یکی از بحث‌های مهم در عدل الهی، طرح این مسأله بوده است که اگر خداوند عادل است؛ پس فلسفه و حکمت حوادث دردناکی از قبیل:

بیماری‌ها، سیلاب‌ها، طوفان‌ها، زلزله‌ها، باران‌های تند، بادهای وحشتناک و ...

چیست؟

آیا این امور- که باعث ناراحتی و از بین رفتن انسان‌ها می‌شود- با عدالت خداوند سازگار است؟ تاریخ طرح این شبهه مشخص نیست و شاید قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام هم مطرح بوده است. در این زمینه بحث‌های فراوان و کتابهای زیادی نگاشته شده است و ما نیز در کتاب «پنجاه درس اصول عقاید» پاسخ به آن را، وجهه همت خود قرار داده‌ایم.

قرآن مجید در این آیه و آیات دیگر، در صدد بیان فلسفه این حوادث برآمده است که به چند نمونه از آن اشاره می‌گردد:

۱- بعضی از آیات قرآن مجید، هدف از این حوادث و بلاها را تنبه و بیداری

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۳

انسانهای غافل می‌شناساند. از این رو، خداوند در آیه ۴۱ سوره روم می‌فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اِيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» فساد، در خشکی و دریا به سبب کارهایی که مردم انجام داده‌اند، آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید [به سوی حق بازگردند.

بر اساس این آیه، حوادث دردناک برای انسان غافل، لطف الهی محسوب می‌شود؛ چه این که شاید این گونه حوادث انسان گنهکار و غافل را بیدار کرده، به سوی حضرت حق بازگرداند. مثلاً از این جهت که دنیای امروز مبتلا به فحشا و فساد است، خداوند هم آنها را به مرض خطرناک «ایدز» مبتلا می‌کند تا شاید این بشر ناسپاس و فراموش کار با عذاب و حوادث تلخ از خواب غفلت بیدار گردد. و یا از این رو که دنیای امروز مبتلا به گناه بزرگ رباخواری شده است؛ رباخواری که بعضی کشورهای جهان سوّم را در آستانه سقوط قرار داده است، خداوند هم آنها را به فاصله طبقاتی، جنگ‌ها و انقلاب‌هایی مبتلا می‌کند که باعث از بین رفتن تمدن‌های بشریت می‌شود، تا شاید این انسان بیدار شود.

پس این بلاها که موجب بیداری انسان می‌شود، در واقع از واهب الهی است.

برای روشن تر شدن این فلسفه به مثال زیر توجه کنید:

گاهی در خیابان‌های مسطح و صاف و طولانی موانع و دست‌اندازهایی مشاهده می‌شود که از ظاهر حال، مسئولان عمداً آنها را ایجاد کرده‌اند. وقتی از علت این امر سؤال شود، می‌گویند: در چنین خیابان‌هایی ممکن است راننده به خواب رود؛ برای بیداری راننده و جلوگیری از خطر تصادف، لازم است چنین دست‌اندازهایی ایجاد شود تا سبب بیداری و هوشیاری راننده گردد.

دست‌اندازه‌های جاده زندگی بشر- که در خواب غفلت فرو می‌رود- نیز همین فلسفه را دارد چه این که اگر خواب رود دست‌اندازی نباشد، در پرتگاه سقوط می‌کند؛ ولی با وجود دست‌انداز گرچه متحمل ناراحتی می‌شود؛ ولی موجب

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۴

بیداری و نجات او از سقوط می‌گردد.

۲- فلسفه دومی که از آیات استفاده می‌شود این است که بعضی از بلاها و حوادث نتیجه عمل خود انسان است و به تعبیر آیه مثل، انسان خود به خویشتن ستم می‌کند؛ و گرنه خداوند ستمی را بر انسان روا نمی‌دارد.

مثلاً پدران و مادرانی که در صدد تربیت فرزندانشان بر نمی‌آیند؛ آنها را با مسایل دینی آشنا نمی‌سازند؛ فرزندان را به اماکن مذهبی- مانند مساجد و حسینیه‌ها- عادت می‌دهند شاید فرزندی معتاد تحویل جامعه دهند که باعث نابودی خود و خانواده‌اش گردد! چه کسی جرقه اولیه این آتش را روشن ساخته است؟! چه کسی مواد سوخت این آتش‌سوزی را فراهم نموده است؟! هیچ کس، جز پدر و مادر!

عبرت بگیرید

چندی پیش، مرد محترمی برای حساب سال و پرداخت وجوهات شرعی‌اش نزد من آمد؛ به کارش رسیدگی شد، برگشت.

پس از چندی دوباره همراه دوستش با کوله‌باری از غم و اندوه بازگشت!

به شدت گریه می‌کرد، گویا تمام جهان در نظرش تیره و تار شده بود، علت ناراحتی را جویا شدم، گفت: آقا! بچه‌هایم پس از عمری زحمت و خدمت به آنها، ثروتم را تصاحب کردند و همه داراییم را به یغما برده، مرا از خانام بیرون کردند! اکنون هر روز در خانه یکی از بستگان به سر می‌برم. سپس به دوستش اشاره کرد و گفت: او راه درست را انتخاب کرد؛ چون از اول فرزندان را خوب تربیت کرد؛ در تعلیم احکام اسلامی به آنها کوشید؛ آنها را به مسجد و حسینیّه برد. اکنون هم دارای فرزندان مؤمن و دیندار هست که فرزندان عصای دست پدرند و در احترام به پدر و مادر، بسیار کوشا هستند؛ ولی من بر اثر اصرار

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۵

همسرم قبل از این که دین و ایمان آنها را محکم کنم، آنها را به خارج فرستادم تا علم و دانش آنها بیشتر و معرفت آنها کامل‌تر گردد؛ ولی اکنون برگشته‌اند و عاطفه و رحم را به دست فراموشی سپرده‌اند و تنها به پول و منافع مادی می‌اندیشند. (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ) «۱» لطف و رحمت خداوند نسبت به بندگانش، بسان باران است که بر همه زمین‌ها جاری می‌شود، ولی در یک زمین گل و گیاه می‌روید و در زمین دیگر، خار و خاشاک. اشکالی بر باران نیست، بلکه اشکال از خود زمین است. انوار هدایت الهی نیز هیچ کاستی و نقصی ندارد، بلکه اشکال و نقص از قلوب ما انسانهاست.

تخم گل کاشتی آخر گل شد بر سرش نغمه سرا بلبل شد

تخم خار می‌کارد خار می‌آید خار بر خار کی بار می‌آرد

در زمین دل خود کشتی خارخار بار آمد و دادت آزار

بنابراین، یکی دیگر از فلسفه‌های بلاها، عکس العمل افعال و کارهای خود انسان است. البته فلسفه‌های دیگر نیز وجود دارد که به همین دو مورد بسنده می‌گردد.

(۱) - آیات زیادی به این مضمون در قرآن مجید ذکر شده است از جمله آیات ۵۷ سوره بقره؛ ۱۱۷ سوره آل عمران؛ ۹، ۱۶، ۱۶۲ و

۱۷۷ سوره اعراف؛ ۷۰ سوره توبه و ۴۴ سوره یونس نیز به همین مضمون است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۷

فصل سیزدهم دوازدهمین مثال: مثال کفر و ایمان**اشاره**

خداوند متعال در آیه ۱۲۲ سوره انعام به این مثل اشاره فرموده است: «أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال [زشتی که انجام می‌دادند، تزئین شده] و نیکو جلوه کرده است.

دورنمای بحث

در این آیه شریفه، دو مثال مطرح شده است که هر دو درباره کفر و ایمان است.

قرآن مجید در مثال اول، ایمان را به حیات و زندگی، و کفر را به مرگ و نیستی تشبیه کرده است؛ و در مثال دوم، ایمان را به نور و کفر را به ظلمت.

شان نزول آیه

درباره آیه فوق دو شأن نزول ذکر شده است:

۱- این آیه درباره حضرت حمزه، عموی بزرگوار پیامبر عظیم الشان اسلام، و ابوجهل، دشمن سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۸

حمزه از کسانی است که در صدر اسلام ایمان نیاورد؛ شاید می‌خواست با مطالعه و تحقیق بیشتر، آیین برادرزاده‌اش (اسلام) را بپذیرد. از این رو، حمزه در صدر اسلام، سکوت اختیار کرده بود و از طرف دیگر، دشمنان اسلام- مخصوصاً ابوجهل- هر روز به گونه‌ای مزاحم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شدند و موانعی بر سر راه آن حضرت ایجاد می‌کردند. روزی ابوجهل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بسیار مورد اذیت و آزار قرار داد و جسارت را به حدی رساند که مردم بت پرست نیز از مشاهده آن متأثر شدند. حمزه- که مردی بسیار شجاع و قدرتمند بود- آن روز به شکار رفته بود. وقتی از شکار برگشت خبر اذیت‌ها و اهانت‌های ابوجهل را به او رساندند. حمزه که از پیش ماجراجویی‌های ابوجهل را می‌دانست، خشمگین شده، به سراغ ابوجهل آمد و به او پرخاش کرده، مشت محکمی بر بینی او وارد کرد؛ به گونه‌ای که خون از بینی‌اش جاری شد، ابوجهل با این که نیرومند و دارای قوم و قبیله زیادی بود؛ ولی از هیبت و شجاعت حمزه ترسید و عکس‌العملی از خود نشان نداد. در این هنگام بود که حمزه به اسلام گروید و بر آستان خدا و رسولش، سر تسلیم فرود آورد.

بر همین اساس آیه شریفه فوق نازل شد که: «آیا کسی (حمزه) که مرده بود و با پیوستن به اسلام او را زنده کردیم و قلب او نوری افروختیم که مسیرش را در بین مردم انتخاب کرد، همانند کسی است (ابوجهل) که در ظلمات و تاریکی‌ها گرفتار است و آن قدر متعصب و لجوج است که از این ظلمات خارج نمی‌گردد، افراد بی‌ایمان بر این عقیده‌اند که عملشان شایسته است؛ در حالی که روز به روز در لجن‌زار شقاوت، کفر و بدبختی فرو می‌روند.» (۱)

۲- شأن نزول دیگر این است که: آیه شریفه درباره عمّار یاسر و ابوجهل نازل

(۱)- تفسیر نمونه، جلد ۵، صفحه ۴۲۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۹

شده است. عمّار یاسر، از جوانان شجاع، از جان گذشته و پیشگام در اسلام بود.

او از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و بعد از رحلت آن حضرت از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می‌رفت. و عاقبت در جنگ صفین شهید گشت. «۱» هنگامی که عمّار مسلمان شد، عده‌ای از دشمنان- مخصوصاً ابوجهل- او را مذمت کرده، مورد شکنجه قرار دادند. از این رو، آیه شریفه درباره ایمان عمّار و کفر ابوجهل نازل شد؛ با این تعبیر که عمّار قبل از اسلام مرده بود؛ ولی با روی آوردن به اسلام زنده شد و قلب او نورانی گشت. امّا ابوجهل بر اثر اصرار و لجاجت بر کفرش، در وادی ظلمت ماند و هیچ امیدی به رستگاری او نیست؛ زیرا او کارهای زشت خود را شایسته می‌پندارد. «۲»

برای روشن شدن و درک عمیق مثال اول، لازم است «حیات و زندگی»، مقداری مورد بررسی قرار گیرد؛ اگر چه آثار حیات و زندگی، در همه جا دیده می‌شود و به خوبی می‌توان حیات را از مرگ تمیز داد؛ ولی تعریف حیات و درک حقیقت آن بسیار مشکل است؛ چه این که تاکنون هیچ کس تعریف جامعی از حقیقت حیات و زندگی ارائه نکرده است. به همین جهت، دانشمندان معتقدند که هیچ موجود زنده‌ای از موجود بی‌جان به وجود نمی‌آید. دانشمندان دانه اتم را شکافتند؛ اختراعات و اکتشافات عجیبی از قبیل رایانه و ... از خود نشان دادند؛ اما نتوانستند موجود زنده‌ای را از موجود بی‌جان بیافرینند.

(۱) - شهادت او در جنگ صفین غائله‌ای به پا کرد، زیرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بودند که عمار به دست گروه سرکش کشته می‌شود. از این رو، وقتی او شهید شد، عده‌ای از مردم و یاران معاویه نسبت به معاویه بدبین شدند؛ ولی با یک تفسیر غلط خود را نجات داده، گفت: ما عمار را نکشتیم، بلکه عمار را کسی به قتل رساند که او را به این جنگ روانه کرده است!

(۲) - تفسیر نمونه، جلد ۵، صفحه ۴۲۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۰

قرآن مجید در ۱۴۰۰ سال پیش انسان را عاجز دانسته، می‌فرماید: «اگر همه افراد دست به دست هم دهند، از خلق یک مگس ناتوانند.» (۱) و اکنون در این عصر نوآوری، انسان حتی از ادعای چنین خلقتی عاجز است تا چه رسد به خلق آن. اصل مسلمی در علم تجربی وجود دارد که موجود زنده از مرده به وجود نمی‌آید. و این که مردم خیال می‌کنند اگر مثلاً دو آجر مرطوب روی هم قرار گیرد، از بین آنها عقرب به وجود می‌آید، گمان باطلی است. حتماً باید تخم عقرب وجود داشته باشد تا این کار عملی گردد. و نیز تصور این که از سبب کرم تولید می‌شود، غلط است. حتماً باید تخم کرم در درون سبب وجود داشته باشد تا کرم به وجود آید و نیز نه از حیوان، گیاه تولید شود و نه از گیاه حیوان.

سؤال: روزی که کره زمین از خورشید جدا شد و کم کم سرد گشت موجودات زنده از کجا و چگونه به وجود آمدند؟ آیا این چنین نبوده است که موجود جاندار از بی‌جان به وجود آمده باشد؟

جواب: بله، در آن زمان شرایط پیچیده‌ای وجود داشته است که موجودات جاندار از موجودات بی‌جان به وجود آمدند؛ ولی اکنون نه آن شرایط وجود دارد؛ و نه بشر توان دستیابی به آن را دارد.

بنابراین، حیات و زندگی، عجیب‌ترین پدیده عالم هستی است؛ و از آن عجیب‌تر خالق این زندگی و حیات است که میلیون‌ها دانشمند- با همه مطالعات و تحقیقاتی که داشته‌اند- نتوانستند از راز این مخلوق خالقِ توانا مطلع گردند! از این رو، مسأله حیات یکی از مهم‌ترین دلایل خداشناسی به شمار رفته است.

(۱) - سوره حج، آیه ۷۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۱

اقسام حیات و زندگی

حیات و زندگی بر سه قسم است:

۱- حیات و زندگی گیاهی و نباتی، که علامت آن سه چیز است:

الف- رشد و نمو؛ ب- تغذیه؛ ج- تولید مثل.

۲- حیات و زندگی حیوانی، که علاوه بر داشتن ویژگی گیاهان زنده، حس و حرکت نیز دارد.

۳- حیات و زندگی انسانی، که علاوه بر پنج ویژگی که در زندگی نباتی و حیوانی ذکر شد، از ویژگی‌های علم و دانش؛ ایمان و اخلاق، و عشق و اراده نیز برخوردار است. لذا اگر زندگی انسانی فاقد این سه ویژگی باشد، به زندگی حیوانی تبدیل می‌شود! بر همین اساس، قرآن مجید کسانی را که مسلمان نیستند، مرده تلقی می‌کند؛ و سپس زندگانی آنها را از رهگذر اسلام می‌شناسد.

منظور از حیات در آیه مثل

بی شک منظور از حیات در این آیه شریفه، حیات انسانی است؛ یعنی حمزه، یا عمّار، یا هر شخص دیگری که مسلمان شود، به وسیله ایمان به خداوند زنده می‌گردد، سپس علم و دانش؛ اخلاق و ایمان؛ و عشق و اراده- که از آثار زندگی انسانی است- در او نمایان می‌شود. از این رو، بر اساس آیه مثل عمّار یاسرها، حمزه‌ها و شهیدان راه خدا زنده‌اند و زندگی حقیقتی از آن آنهاست «۱»؛ ولی ابوجهل‌ها مرده و فاقد حیات انسانی هستند (امواتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ). «۲»

(۱)- سوره بقره، آیه ۱۵۴.

(۲)- سوره نحل، آیه ۲۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۲

چرا عرب جاهلی را مرده می‌پندارند؟

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۶ نهج البلاغه این مطلب را مورد بررسی قرار داده، می‌فرماید: «هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شد و خداوند او را امین وحی و انذار کننده جهانیان قرار داد، شما عرب‌ها- که در سایه اسلام زنده شدید و حیات انسانی یافتید- دارای ده ویژگی بودید که هر یک از دیگری شرم‌آورتر است:

۱- پیرو بدترین کیش بودید؛ چه این که بدترین خرافه، پرستش بت‌هاست! مگر انسان عاقل می‌تواند قطعه سنگی را با دست خود بتراشد؛ سپس در مقابل او راز و نیاز کند و حوائج و خواسته‌هایش را از او طلب کند و بدتر از آن، برای رسیدن به آرزوهایش فرزند خویش را در مقابل یک بت بی جان و بی روح قربانی کند و در هنگام گرسنگی همان بت را- که از خرما ساخته شده است- غذای خود قرار دهد!

۲- صلح و آسایش در بین شما نبود و در بدترین سرزمین‌ها به سر می‌بردید.

دائماً، آتش جنگ و ستیز در بین شما شعله‌ور بود و آنقدر در این موضوع مصرّ بودید که کینه‌ها را برای فرزندانان به ارث می‌گذاشتید و هرگاه موفّق به انتقام نمی‌شدید و مرگ به سراغ شما می‌آمد، به فرزندانان وصیت می‌کردید که حتماً انتقام شما را بگیرند!

۳ و ۴- فقیر و بدبخت بودید. در میان سنگهای خشن و مارهای خطرناکی- که فاقد شنوایی بودند- زندگی می‌کردید. بیابان بستر شما بود و آسمان روپوشتان.

۵- آب آشامیدنی شما آلوده و کثیف بود و هرگز زلال ننوشیدید؛

۶- غذاهایتان ناگوار بود و از آن لذتی نمی‌بردید؛

۷- خون همدیگر را می‌ریختید و ناامنی در بین شما حاکم بود؛

۸- پیوند خویشاوندی را قطع نمودید و حتی به فرزندان خود رحم نکرده، آنها را زنده به گور می‌کردید؛

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۳

۹- بت‌ها در میان شما برپا و مورد احترام بود؛

۱۰- گناه وجودتان را فرا گرفته بود و سر تا پا غرق در گناه بودید».

از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام استفاده می‌گردد که فقر بر آنها حاکم بود؛ فقر دینی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امتیعی و ... خداوند مهربان در میان چنین مردمی - که از هر جهت مرده بودند- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برانگیخت و علم و دانش را برای آنها به ارمغان آورد.

بدین وسیله عربهای عصر جاهلیت و مسلمانان بعد از ظهور اسلام، با علم و دانش آشنا شدند و طولی نکشید که آنها پیشوای جهان دانش شدند. از این رو، زمینه‌ساز جنبش و حرکت اروپا، آثار دانشمندان اسلامی بود که حدود چهار الی پنج قرن پیش سبب روی آوردن آنها به علم و دانش شد. اگرچه متأسفانه، مسلمانانی که وارثان علم و امیر دانش جهان بودند، از فراگیری علوم تجربی و صنعت بازماندند و امروز دست نیاز به کشورهای اروپایی دراز کردند و آنها نیز با اعزام کارشناسان خود، حامل فساد و فحشاء شدند.

اکنون بر فرهیختگان علم و دانش لازم است تا تاریخ و آثار دانشمندان اسلامی، اعترافات دانشمندان غربی به پیشرفتهای مسلمانان در علم، اختراعات و ابتکارات علمی مسلمانان قبل از نهضت اروپا و ... را مورد توجه قرار داده، با تدریس این گونه مطالب در دانشگاهها و مراکز علمی، نسل جوان را برای فعالیت هر چه بیشتر، با نسل پیشین پیوند دهند.

آثار و برکات نور

اشاره

در مثال دوم، ایمان به نور و کفر به ظلمت تشبیه شده است. برای روشن شدن و درک عظمت نور ایمان، شایسته است به آثار و برکات نور مادی اشاره شود:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۴

لطیف‌ترین و سریع‌ترین موجود در عالم ماده، نور است؛ چه این که نور در یک ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر را طی می‌کند. به عبارت دیگر، نور با سرعت خود در یک ثانیه می‌تواند، هفت و نیم بار به دور کره زمین بچرخد! زیرا قطر کره زمین در خط استوا ۴۰ هزار کیلومتر است و حاصل تقسیم ۳۰۰ هزار بر ۴۰ هزار، هفت و نیم خواهد بود.

از این رو، همه برکات عالم ماده، از نور است؛ چه این که به برکت نور، موجودات زندگی می‌کنند؛ به برکت نور، بیماری‌ها و میکروبیهای بیماری‌زا نابود می‌شوند؛ به برکت نور، گیاهان رشد و نمو می‌کنند؛ به برکت نور، میوه‌ها به ثمر می‌رسند؛ به برکت نور، فضا گرم می‌شود؛ به برکت نور، فضای اطراف روشن می‌شود و بالاخره به برکت نور، باران رحمت الهی می‌بارد.

اسلام و ایمان نیز همچون نور، روشنایی دارد؛ چه این که حضرت حمزه و عمار پیش از اسلام، همانند سایر عرب‌های جاهلیت مرده بودند؛ سپس با گرایش به خداوند به وسیله اسلام و نور ایمان زنده شدند و با همین نور حقیقت‌ساز، راه خود را انتخاب کردند. قطعاً، دارنده چنین نوری، همانند کسی نیست که غرق در ظلمات است!

نور فرقان

یکی از آیات قرآن که در این زمینه نازل شده و بسیار پر معنا و نویدبخش است، آیه ۲۹ سوره انفال است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْزُورُوا لِلَّهِ تُقَاتُوا لِكُمْ فُرْقَانًا» ای کسانی که ایمان آوردید! اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برای شما فرقان را قرار می‌دهد.

فرقان در لغت، تمیز حق از باطل است؛ یعنی اگر انسان باتقوا شد، خداوند نور و روشنایی در دل او قرار می‌دهد که می‌تواند حق را از باطل تمیز دهد. از این

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۵

رو، گاهی در میان مردم عوام و درس ناخوانده، افرادی یافت می‌شوند که دارای چنین نوری هستند که با آن از حوادث و ماجراهای گنگ و تاریک باخبرند؛ به گونه‌ای که هم منشأ حوادث را می‌دانند و هم از هدف آنها آگاهند. دارندگان نور فرقان، نه آلت دست شیطان می‌شوند؛ و نه گرفتار شیادهای گمراه؛ زیرا نور فرقان چراغ هدایت و راهنمای آنهاست و به همین جهت، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْمُؤْمِنُ يُنْظَرُ بِنُورِ اللَّهِ» انسان مؤمن با نور خدا حرکت می‌کند. «۱»

تقوا ثمره روزه و فرقان میوه تقوا

ماه مبارک رمضان، ماه تقوا و نور است، انسان مسلمان با روزه‌داری برای خدا، به تقوای بیشتری دست می‌یابد به گونه‌ای که نهال تقوا در وجود او ریشه می‌دواند (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). بنابراین، تقوا ثمره و نتیجه روزه است و بر اساس آیه شریفه، فرقان نیز ثمره تقواست. شایسته است در این شب‌ها و روزهای پربرکت رمضان- مخصوصاً در هنگام سحر- دست به دعا برداریم و تقوا و فرقان را از خدا طلب کنیم (اللهم آمین!).

زیبا جلوه کردن اعمال زشت در نظر کفار

در پایان آیه شریفه، خداوند می‌فرماید: «اعمال زشت کفار در نظر آنها تزئین شده و زیبا جلوه کرده است.»؛ زیرا حُب ذات، هواپرستی، خودخواهی، غرور و مانند اینها، سبب می‌گردد تا آنها توجّهی به اعمال زشت خود نکرده، عمل خود را تزئین شده و خدمت به دیگران بیندارند.

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۴، چاپ بیروت، صفحه ۷۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۷

فصل چهاردهم: سیزدهمین مثال: شرح صدر

اشاره

خداوند متعال در سیزدهمین مثل از آیه‌های قرآن مجید، در آیه ۱۲۵ سوره انعام می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرش اسلام، گشاده می‌سازد؛ و آن کس را که [به سبب اعمال زشتش بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن چنان تنگ می‌گرداند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد!

دورنمای بحث

آیه شریفه، در صدد بیان زمینه‌های روحی مردم در پذیرش حق است، آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌گردد این است که: مردم در این جهت متفاوتند؛ بعضی از مردم آن قدر روحشان پاک و قلبشان نورانی است که با اولین برخورد با قرآن، با آغوش باز اسلام را

پذیرایند و خداوند هم در عوض به آنان شرح صدر می‌بخشاید. در مقابل، افرادی هستند که زمینه پذیرش حق در آنان نیست و چنانچه تمام قرآن بر آنان خوانده شود، تأثیرگذار نیست؛ از این رو، خداوند قلب آنها را تنگ و تاریک می‌گرداند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۸

شرح و تفسیر

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» هر کسی را که خداوند بخواهد هدایت کند و او را رهنمون شود، سینه‌اش را گشاده و فراخ می‌گرداند و برای دریافت حق به او شرح صدر می‌بخشاید. به عبارت دیگر، او را دریا دل و با ظرفیت قرار می‌دهد. «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» هر کس را که بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ و تاریک و ظلمانی قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که طاقتش سلب می‌شود و با کوچکترین مشکلی تعادل فکری خویش را از دست می‌دهد.

«كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ...» آن قدر سینه‌اش را تنگ و تاریک می‌گرداند که گویا می‌خواهد به آسمان پرواز کند؛ یعنی همان گونه که پرواز به آسمان برای انسان بدون وسیله محال است، تحمل این تاریکی و تنگی نیز برای این عده مشکل و محال است و خداوند این گونه پلیدی و کفر را، در دل افراد بی‌ایمان قرار می‌دهد.

پیام‌های آیه

۱- هدایت و ضلالت به دست خداست

آنچه مطابق با ظاهر آیه است، این است که هدایت و ضلالت انسانها از طرف خداوند صورت می‌گیرد و مفهوم آن چیزی جز جبر نیست. در این صورت، اسلام و کفر دو امر غیر اختیاری است و قبول آن به عقیده ما با عدالت خداوند سازگار است. از این رو، برای روشن شدن مطلب، لازم است مقدمه‌ای ذکر گردد:

در میان فرق و گروههای اسلامی - که از سرچشمه زلال ولایت و امامت دور مانده‌اند - گروهی مذهب «جبر» را پذیرفته‌اند و معتقدند که انسان در کارهای خود اختیاری ندارد. اعتقاد به این مذهب - که مخالف عقیده شیعه است - مساوی با انکار اصول پنجگانه دین است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۹

اولین اصلی که بر اساس این مذهب نادیده گرفته می‌شود، عدل الهی است؛ چه این که اگر انسان در کارهایش مجبور باشد، عذاب کافر و ثواب مؤمن بر خلاف عدالت است؛ زیرا نه کافر در کفرش اختیار داشته است؛ و نه مؤمن در ایمانش. به همین جهت، قائلین به جبر عدل الهی را نمی‌پذیرند.

دومین اصلی که با اعتقاد به جبر نادیده گرفته می‌شود، اصل توحید است؛ چه این که خدایی که عادل نباشد و مردم مجبور را بی جهت کیفر و پاداش دهد، شایسته خدایی نیست و نمی‌تواند این جهان پهناور را - که بر اساس نظم و حکمت اداره می‌شود - تدبیر کند.

از این رو، ارسال رُسل و بعثت پیامبران نیز بی معنا خواهد بود. چه این که انبیا توان هدایت کفار را ندارند؛ زیرا آنها بی اختیار کفر می‌ورزند، و نیز انبیا بر ایمان مؤمنان بی تأثیرند؛ زیرا با جبری که وجود دارد - احتمال انحراف در آنها نمی‌رود، به عبارتی اولی محال است و دومی تحصیل حاصل؛ و هر دو از نظر فلسفی غیر ممکن.

امامت نیز - که تداوم بخش نبوت است - به دلیل فوق، باطل می‌شود. آخرین اصلی که با اعتقاد به جبر باطل می‌گردد، اصل معاد

است؛ چه این که معاد مبتنی بر اختیار است. بنابراین، اگر همه انسانها مجبور و بی‌اختیار باشند، کیفر و پاداش؛ بهشت و جهنم؛ قیامت و رستاخیز؛ همه و همه بی‌معنا می‌شود.

در نتیجه با اعتقاد به جبر نه می‌توان مسلمان بود؛ و نه اصل اسلام را پذیرفت. «۱» از این رو شیعه باید با تمام وجود خداوند را شاکر باشد که به برکت وجود ائمه و در پرتو نور ولایت معصومان علیهم السلام نه در وادی تاریک «جبر» گرفتار شده است؛ و نه به بیابان ظلمانی «تفوض» قدم گذاشته، بلکه در بین این دو مکتب انحرافی، راه مستقیم و روشنی را انتخاب کرده است.

(۱) - اعتقاد به جبر علل و عوامل مختلفی دارد، برای مطالعه بیشتر به کتاب «پنجاه درس اصول عقاید»، صفحه ۱۱۸ به بعد ر. ک.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۰

مثالهای زیبای قرآن ج ۱ ص ۲۵۰

با توجه به این مقدمه، آیا آیه مذکور دلیل بر «جبر» نیست؟

آنچه آیه شریفه بر آن دلالت دارد، این است که: گام اول هدایت و ضلالت را خود انسان برمی‌دارد آنگاه، در صورتی که اولین گام را به سمت هدایت برداشت، مشمول هدایت الهی می‌گردد؛ و در صورت دیگر، که اولین گام را به سمت ضلالت برداشت، مشمول ضلالت الهی می‌شود؛ مثلاً سلمان فارسی از ایران حرکت می‌کند و برای رسیدن به سرچشمه نور، سختی‌ها و مشکلات فراوانی را تحمیل می‌کند؛ حتی به بردگی گرفته می‌شود. تا این که به سرچشمه نور می‌رسد و مسلمان می‌گردد. او چون گامهای اولیه را با اختیار خود برداشته بود مشمول هدایت الهی قرار گرفت و خداوند به او شرح صدر و سینه‌ای گشاده عنایت کرد.

امّا ابو جهل و ابو لهب - با این که از اول در کنار چشمه هدایت بوده‌اند - ولی گامهای اولیه لجاجت و عناد و دشمنی را به اختیار خود و به تبعیت از شیطان برداشتند و چشم و گوش خود را در مقابل ندای حق بستند. بر این اساس، خداوند نیز آنها را گمراه کرد و قلب آنها را تنگ و تاریک نمود؛ پس هدایت و ضلالت الهی، نتیجه و مجازات گامهای اولیه خود آنهاست. بنابراین، آیه شریفه فوق و دیگر آیات، هیچ منافاتی با اختیار انسان ندارد. «۱»

۲- اعجاز علمی قرآن در آیه مَثَل

اگر چه مفسران جمله «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ» را کنایه از کار غیر ممکن و محال دانسته‌اند؛ ولی امروزه با توجه به پیشرفت علوم بشری و دستیابی به فضا، تفسیر دیگری نیز می‌توان برای آن جمله بیان کرد که نشانگر اعجاز علمی قرآن مجید است. «۲»

(۱) - برای توضیح بیشتر به کتاب «پنجاه درس اصول عقاید»، صفحه ۱۳۷ به بعد ر. ک.

(۲) - اعجاز قرآن شاخه‌های مختلفی دارد که یکی از آن، اعجاز علمی است؛ برای توضیح بیشتر به تفسیر پیام قرآن، جلد ۸، صفحه ۱۱۳ به بعد ر. ک.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۱

دانشمندان کشف کرده‌اند که اطراف کره زمین را هوا (اکسیژن) فرا گرفته است، و این هوا از هر طرف تا ارتفاع ۳۰ کیلومتری ادامه دارد؛ ولی آنچه از این اکسیژن‌ها استفاده می‌شود، تنها فضای چند کیلومتری پایین آن است؛ چه این که هر چه اکسیژن به طرف بالا برود، استفاده از آن مشکل‌تر و سبب تنگی نفس می‌شود.

به همین جهت، کوهنوردانی که به ارتفاعات بلند صعود می‌کنند، گاهی از اوقات دچار هواگرفتگی می‌شوند؛ یعنی به همان هوایی می‌رسند که استفاده از آن مشکل است و باعث تنگی نفس آنها می‌گردد و چه بسا، سبب بیهوشی و مرگ آنها می‌شود!

و نیز به همین جهت، هواپیماهایی که در ارتفاع بالا پرواز می‌کنند، باید به قدری مجهز باشند که هوای داخل هواپیما را تنظیم کنند؛ در غیر این صورت، مسافران نمی‌توانند از هوای آن ارتفاع استفاده کنند و اگر دستگاه تنظیم هوا دچار مشکل گردد، مسافران باید از ماسکهای مخصوص که برای چنین لحظاتی تهیه شده است، استفاده کنند و گرنه هواپیما مجبور است برای حفظ جان مسافران در ارتفاع پایین به پرواز خود ادامه دهد.

در آن هنگامی که آیه فوق نازل شد، انسان از این مسأله علمی مهم بی‌اطلاع بود؛ ولی قرآن مجید در آن زمان (۱۴۰۰ سال پیش) پرده از این راز علمی برداشت و قابل استفاده نبودن هوای آسمانها را بیان کرد و انسانهای گمراه را به کسانی تشبیه کرد که در چنین هوایی تنفس می‌کنند و دچار تنگی نفس می‌شوند.

۳- شرح صدر

وقتی حضرت موسی علیه السلام به مقام نبوت نائل شد، چند چیز از خداوند طلب

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۲

کرد؛ یکی از آنها شرح صدر بود (قال رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ...) «۱»

و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بی آن که تقاضا کند- این نعمت بزرگ الهی را از خداوند متعال دریافت نمود (الْمَنْ شَرَحَ لَكَ صَدْرَكَ؟) «۲»

خلاصه این شرح صدر چه معنایی دارد؟

«صدر» در اینجا به معنای سینه نیست، بلکه به معنای روح و فکر است؛ بنابراین «شرح صدر» به معنای داشتن فکر و روح باز است؛ یعنی کسی شرح صدر دارد که دارای تفکر عمیق، صبر و حوصله زیاد و فکر و روحی وسیع باشد؛ به گونه‌ای که در برابر سخت‌ترین حوادث نلغزد. به همین جهت، شرح صدر یکی از لوازم مهم ترقی و تعالی به سوی خدا شناخته شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و همسایه یهودی

یکی از همسایگان آن حضرت- که مردی یهودی بود- هر روز به هنگام عبور آن حضرت، از بالای بام به بهانه ریختن خاکروبه‌ها در کوچه، خاکستری همراه با آتش بر سر و صورت آن حضرت می‌ریخت. این برنامه هر روز ادامه داشت؛ تا آن که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از کوچه گذشت و متوجه خاکستر همسایه یهودی نشد. آن حضرت کنجکاو گشته، علت آن را جویا شد. اصحاب و یاران عرض کردند:

بحمدالله مریض شده است و در بستر بیماری به سر می‌برد؛ پیامبر به قصد عیادت به طرف منزل یهودی حرکت کرد، هنگام در زدن، همسر آن مرد یهودی از پشت در منزل گفت: کیست؟ حضرت جواب داد: پیامبر اسلام! زن گفت: کارت چیست؟ حضرت فرمود: به عیادت شوهرت آمده‌ام! زن بی اختیار در را باز کرد.

حضرت داخل شد و کنار بستر یهودی قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله با احوالپرسی به

(۱)- سوره طه، آیه ۲۵.

(۲)- سوره شرح، آیه ۱ و دیگر آیاتی از قبیل: سوره نحل آیه ۱۰۶ و سوره زمر، آیه ۲۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۳

گونه‌ای برخورد کرد که گویا این یهودی هیچگونه اذیت و آزاری نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روا نداشته است!

وقتی یهودی این شرح صدر و گذشت و اغماض پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، عرض کرد: یا رسول الله! آیا این برخورد جزء برنامه دین توست، یا از اخلاق شخصی شماست؟ حضرت فرمودند: جزء برنامه دین اسلام است. من بد کنم و تو بد مکافات کنی پس فرق میان من و تو چیست بگو از این نمونه، در زندگی پیامبران، امامان و عالمان دینی فراوان است. مثلاً شخصی در شیراز، نامه‌ای به یکی از علمای آن شهر می‌نویسد و بی‌اندازه آن عالم را مورد فحاشی و هتاک قرار می‌دهد. آن عالم روز بعد نویسنده آن نامه را دیده، به او می‌گوید: نامه‌ای به من نوشته بودی آن را انداختم. (۱) ظاهراً مشکل مالی داشتی؛ این پول را بگیر انشاء الله مشکل با آن حل شود! نویسنده نامه خوشحال شده، با خود می‌گوید: «خوب شد آقا نامه ما را مطالعه نکرده است!» بنابراین، یک انسان مسلمان باید با تأسی به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارای شرح صدر، سینه گشاده و دریا دل باشد. با همت بلند ناملازمات را تحمل کرده، با کوچکترین مشکل ناسپاسی نکند و انتقام‌جویی و کینه‌جویی را پیشه خود قرار ندهد. پروردگارا! به برکت این ماه (رمضان)، شرح صدر و تحمل ناملازمان را به همه ما ارزانی فرما.

(۱) - آن عالم نامه را خوانده بود و به پشت کتابها انداخته بود به همین جهت توریه کرد و گفت: نامه‌ات را انداختم. او منظورش این بود که نامه را به پشت کتابها انداختم؛ ولی نویسنده نامه تصور کرد که آن عالم نامه را نخوانده، گم کرده است. مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۵

فصل پانزدهم: چهاردهمین مثال: مبدأ و معاد

اشاره

خداوند در آیه ۵۷ سوره اعراف به عنوان چهاردهمین مثل از مثالهای زیبایی قرآن می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَاجِبًا ثِقَالًا سَاقِنَاهُ لِيَلدَ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». او کسی است که بادها را بشارت دهنده در پیشاپیش [باران رحمتش می‌فرستد؛ تا ابرهای سنگین بار را [بر دوش کشند؛] پس ما آنها را به سوی زمینهای مرده می‌فرستیم؛ و به وسیله آنها، آب [حیات‌بخش را نازل می‌کنیم؛ و با آن، هر گونه میوه‌ای را [نیز در قیامت زنده می‌کنیم؛ شاید [با توجه به این مثال متذکر شوید!]

دورنمای بحث

آیه شریفه، پیام‌آور دو مطلب سرنوشت‌ساز است. صدر آیه، متضمن توحید و خداشناسی و دلیلی قانع‌کننده بر اثبات مبدأ است. و ذیل آن، با ارائه مثال زیبایی بر جهان آخرت، اشاره به معاد دارد.

اهمیت مبدأ و معاد: مبدأ و معاد از مسایل بسیار مهمی است که در قرآن مجید بطور گسترده مطرح شده است به گونه‌ای که حدود دو هزار آیه از آیات قرآن (یعنی یک سوم مجموع آیات قرآن) به معاد تعلق گرفته است و یک سوم آن نیز مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۶

آیات مربوط به مبدأ می‌باشد. و این مطلب نشانه اهمیت مبدأ و معاد و روز رستاخیز است. مسایلی که آیات بدان پرداخته‌اند، از قبیل: دادگاه عدل الهی؛ بهشت و جهنم؛ نامه اعمال؛ تجسم اعمال؛ معاد جسمانی؛ و میوه‌های بهشتی و ... است. رمز این همه با اهمیت شمردن معاد روشن است؛ زیرا انسان در صورتی در مسیر سعادت حرکت می‌کند و به آن نائل می‌شود

که به دو اصل مهم معتقد باشد:

نخست، اصل مبدأ و یکتاپرستی و دیگر، اعتقاد به معاد و بازگشت انسان به خدا.

اعتقاد به خدا، به انسان می‌آموزد که خداوند در همه جا و در همه حال مراقب انسان است (هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ) «۱» اعتقاد به معاد، می‌آموزد که خداوند به تمام اسرار درونی انسان آگاه است و اعمال از نظر خدا پوشیده نیست (اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْر) «۲»، (يَعْلَمُ خَائِطَةَ الْاَغْيَانِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُوْر) «۳» بنابر آیات قرآن، روز رستاخیز پرونده اعمال هر انسانی در دادگاه عدل الهی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ دادگاهی که نه می‌توان قاضی آن را فریب داد و نه شهود آن قابل انکار است. بر اساس آیه شریفه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «۴» و نیز آیه شریفه «لَا يُغَادِرُ صَغِيْرَةً وَّ لَا كَبِيْرَةً اِلَّا اَخْصِيْهَا» «۵» کوچکترین و بزرگترین عمل هر انسانی مورد قضاوت حضرت حق قرار می‌گیرد و انسان در برابر آن مسئول است.

توجه به دو اصل مذکور سبب می‌شود که انسان در همه حال خدا را بر اعمال خود ناظر بداند و معصیت نکند و چنانچه از یاد خدا غافل شد شیطان بر او مسلط می‌شود؛ همان گونه که آیه شریفه می‌فرماید: «وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ

(۱) - سوره حدید، آیه ۴ و آیه ۷ سوره مجادله نیز به همین مضمون دلالت دارد.

(۲) - این جمله در آیات زیادی از قرآن مجید از جمله آیه ۱۱۹ آل عمران آمده است.

(۳) - سوره غافر، آیه ۱۹.

(۴) - سوره زلزله، آیه ۷ و ۸.

(۵) - سوره کهف، آیه ۴۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۷

نَقِيْضُ لَهُ شَيْطٰنًا فَهُوَ لَهُ قَرِيْنٌ» هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم؛ پس همواره قرین و همراه او خواهد بود! «۱»

جسمانی و روحانی بودن معاد

معاد از نظر قرآن، جسمانی و روحانی است؛ یعنی در روز قیامت هم جسم انسان محشور می‌شود و هم روح انسان. به عبارت دیگر، هم روح انسان مشمول نعمتها و عذابهای الهی قرار می‌گیرد و هم جسم؛ زیرا مقتضای عدل الهی بر این نهاده شده است که اگر انسان در دنیا مرتکب ثواب یا گناهی شد چون جسم و روح به همراه یکدیگر انجام داده‌اند، در قیامت عذاب و پاداش نصیب هر دو شود.

اساساً، در صدر اسلام آنچه موجب تعجب منکران معاد واقع شد، معاد جسمانی بود نه روحانی؛ زیرا عقل بسیاری از مردم، در چشم آنهاست و تنها آنچه را می‌بینند، باور می‌کنند. از این رو، منکران معاد می‌پرسیدند: چگونه ممکن است این انسان پس از مرگ و تبدیل شدن به خاک، دوباره زنده شود و با همین جسم و بدن خاکی در قیامت مورد ثواب و عذاب قرار گیرد؟ در پاسخ به این شبهه خداوند متعال در سوره سبأ آیه ۷ و ۸ می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلٰی رَجُلٍ يُّبَيِّنُكُمْ اِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمْرَقٍ اِنَّكُمْ لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ، اَفْتَرٰى عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا اَمْ بِهٖ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ فٰى الْعَذَابِ وَالضَّلٰلِ الْبُعِيْدِ» کافران گفتند: «آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که [مردید] سخت از هم متلاشی شدید، [بار دیگر] آفرینش تازه‌ای خواهید یافت؟! آیا او بر خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است؟! [چنین نیست بلکه کسانی که به

(۱) - سوره زخرف، آیه ۳۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۸

آخرت ایمان نمی‌آورند، در عذاب و گمراهی دوری هستند [و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید است. «۱»] قرآن مجید برای اثبات معاد جسمانی و روحانی به مثل تمسک جسته است؛ همان گونه که سیره قرآن در مورد تفهیم، استفاده از مثل است، برای این مطلب نیز سه مثل ذکر شده است:

۱- مثال به زندگی گیاهان و تشبیه جهان پس از مرگ، به زنده شدن گیاهان.

۲- مثال به دوران جنین که خلقت انسان از نطفه کوچکی شروع می‌شود و هر روز برای جنین، یک معاد و زندگی جدیدی به شمار می‌رود.

۳- مثال به خواب اصحاب کهف، که خواب آنها همانند مرگ بود و خداوند پس از سالهای طولانی آنها را زنده گردانید. و گرنه چطور ممکن است کسی سیصد و اندی سال بخوابد در حالی که نه آبی بنوشد و نه غذایی بخورد و سپس سالم از خواب برخیزد؟

بنابر آیه قرآن، اصحاب کهف در حدود یک میلیون روز خواب بودند. این افراد بی آن که آبی بنوشند و غذایی بخورند بعد از این مدت طولانی، سالم از خواب برخاستند؛ در حالی که یک انسان بطور عادی، دو تا سه روز بیشتر بدون آب و غذا دوام نمی‌آورد. یکی از شگفتیهای خلقت، قلب انسان است؛ تعداد ضربان قلب هر انسان در هر روز در حدود ۱۰۰ هزار بار است. حال اگر عمر معمولی یک انسان را هفتاد سال بدانیم، بیش از ۲۵۰ میلیون بار این قلب ضربان دارد. (عجباً لحکمۀ الله!) اگر تنها قلب انسان برای خداشناسی وجود داشت، کافی بود که انسان سر تسلیم در مقابل خالق خود فرو آورد و در نتیجه، اگر بدن اصحاب کهف با همان

(۱) - برای آگاهی بیشتر از مسایل مربوط به معاد جسمانی، به تفسیر پیام قرآن، جلد ۵، صفحه ۳۰۷ مراجعه کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۹

مواد غذایی قبل از خوابیدن بخواد یک میلیون روز زنده بماند و قلب به کار خود ادامه دهد، باید ضربان قلب در هر روز، بیش از یک بار نباشد! بنابراین، اصحاب کهف انسانهای شبیه مرده‌ای بودند که خداوند بعد از سیصد و اندی سال آنها را بیدار کرد. خداوندی که قادر است اصحاب کهف را بعد از یک خواب یک میلیون روزه بیدار کند، چگونه قادر نخواهد بود که مردگان را زنده کند!

به همین جهت، خداوند در ذیل آیه مربوط به اصحاب کهف، می‌فرماید:

﴿لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾ خداوند اینها را زنده کرد تا بدانید وعده خدا (نسبت به قیامت) حق است.

شرح و تفسیر آیه

آیه محل بحث، یکی از سه آیه‌ای است که مسأله رستاخیز را به حیات مجدد گیاهان تشبیه کرده است. «هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ...» خداوند کسی است که بادهای را به عنوان بشارت دهنده، پیش از باران می‌فرستد تا به وسیله بادهای آسمانها را آماده بارش کند.

«حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا...» بادهای تا آنجا ادامه می‌یابد که ابرهای سنگین وزن را جمع می‌کند. «۱»

خداوند ابرهای باران‌زا را به وسیله آن بادهای به سوی شهرهای مرده به حرکت درمی‌آورد و سپس از این ابرهای سنگین وزن، باران بر شهرهای مرده می‌بارد و بدین وسیله زمین مرده زنده می‌گردد.

«فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ...» خداوند با بارش باران بر سرزمین‌های مرده، انواع میوه‌ها را می‌رویاند.

(۱) - قرآن مجید، در ۱۴۰۰ سال پیش، این راز علمی را بیان کرد که ابرها بر دو گونه هستند: باران‌زا و معمولی؛ و ابرهای باران‌زا سنگین‌تر از معمولی هستند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۰
 «كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» خداوند مردگان را در روز قیامت همانند سرزمینهای مرده، زنده می‌گرداند. در پایان آیه، خداوند فلسفه مثل را، تذکر و بیداری انسانها می‌شناسد و می‌فرماید: «ما این مثلها را می‌زنیم، شاید باعث تذکر، تفکر و بیداری شما شود».

میوه‌های مختلف از آب و هوا و زمین واحد!

همان گونه که قبلاً اشاره شد، یکی از حجابهای معرفت برای انسان حجاب عادت است. وقتی انسان به چیزی عادت کرد، به عمق و ماهیت آن نمی‌اندیشد و این یک حجاب بزرگ است! از این رو، رویش انواع گیاهان، گلها و میوه‌ها از یک زمین و یک آب و هوا، از شگفتیهای طبیعت است! این مهم، واقعاً از قدرت بی‌بدیل و بی‌نظیر خداوند است که از یک زمین و یک آب و هوا، گل‌هایی را با رنگها و برگهای متفاوت و میوه‌هایی را با طعم و مزه‌های مختلفی می‌رویاند و این خلقت شگفت به انسان می‌آموزد که از حیات مجدد در روز قیامت تعجب نکند؛ چه این که از همین در روز قیامت، انواع و اقسام انسانهای نیک، از قبیل: پیامبران، صالحان، امامان و شهدا و انسانهای پست از قبیل فرعونها، نمرودها، معاویه‌ها، صدام‌ها و ... مبعوث می‌گردد. انسان هر ساله صحنه معاد را در روی زمین می‌بیند و به تعداد سالهای عمرش تکرار صحنه معاد را شاهد است، شگفت آن که در روز قیامت وقتی انسانها می‌خواهند از قبرها برانگیخته شوند، بارانی بر زمین می‌بارد؛ سپس انسانها زنده می‌شوند! «۱»
 قانون کلی که از آیه شریفه استفاده می‌گردد این است که اصول کلی حیات و مرگ در تمام جانداران یکسان است. بنابراین، همان گونه که در عالم گیاهان و

(۱) - بحار الانوار، چاپ بیروت، جلد ۶، صفحه ۳۲۹، حدیث ۱۳، و جلد ۷، صفحه ۳۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۱

نباتات زندگی پس از مرگ وجود دارد، درباره انسان نیز چنین است.

سؤال: در جهان نباتات و گیاهان زندگی دوباره امکان‌پذیر است؛ زیرا گیاهان به وسیله بذرها و دانه‌ها دوباره رشد و نمو می‌کنند. به خلاف انسان که کاملاً از بین می‌رود و تبدیل به خاک می‌شود. پس چگونه ممکن است انسان از خاک مرده دوباره به وجود آید و زنده شود؟

جواب: این گونه نیست که همیشه گیاهان با بذر و دانه زنده شوند، بلکه گاهی از اوقات حیات و مرگ گیاهان مانند مرگ و زندگی انسان است؛ مثلاً در پاییز وقتی برگ درختان زرد می‌شود و می‌ریزد، همین برگها در پای درختان کم‌کم تبدیل به خاک می‌شوند و سپس در بهار جذب ریشه درخت می‌گردند و قسمتی از آنها دوباره تبدیل به برگ درخت می‌شود؛ یعنی برگ درختی که کاملاً نابود و تبدیل به خاک شده بود دوباره حیات مجدد می‌گیرد. انسان نیز چنین است؛ می‌میرد و تبدیل به خاک می‌شود و دوباره مبعوث می‌گردد.

بنابراین، انسان هر سال - بطور مکرر - معاد را با چشم خود می‌بیند، ولی غافل است از این که همان خدایی که گیاهان را پس از

مرگ دوباره زنده می‌کند، قادر است انسان را نیز پس از مرگ زنده گرداند.

آثار معاد

اعتقاد به معاد به انسان می‌آموزد که انسان سر تسلیم در آستان حضرت حق فرو آورد و هرگز به کسی ظلم و خیانت نکند و این اثر به خوبی در کلام مولای متقیان، علی علیه السلام دیده می‌شود، حضرت در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، خطاب به برادرش، عقیل، در جمله‌ای بسیار زیبا می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَأَنَّ آيَتَ عَلَى حَسَبِكَ السَّعْدَانِ مُسَيِّدَةً، أَوْ اجْرَى فِي الْأَعْلَالِ مُصَيِّدَةً، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ» به خدا قسم اگر علی در شب [به جای بستر نرم و آرام مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۲]

بر نوک خارهای سعدان (۱) قرار گیرد و بیدار باشد و روزها او را غل و زنجیر کنند و در کوچه و بازار بگردانند، برای علی گوارتر است از این که در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات کند؛ در حالی که به بنده‌ای از بندگان خدا ظلم کرده باشد! آیا چنین زمامداری - که به مبدأ و معاد یقین دارد و آن را باور کرده است - هرگز ظلم و خیانت می‌کند؟! آیا چنین حاکم و فرمانروایی هیچ گاه تبعیض ناروا انجام می‌دهد؟! آیا چنین رییس حکومتی کمترین خطا و اشتباهی را از اطرافیانش می‌پذیرد و یا تحمل می‌کند؟!

مسئلاً جواب تمام این سؤالات منفی است؛ چه این که چنین انسانی معتقد به قیامت است و با اعتقاد به معاد و قیامت، کوچکترین گناه را بزرگ شمرده، آن را مرتکب نمی‌شود. آن گاه حضرت در ادامه این خطبه، دو داستان عبرت‌آموز از برادرش عقیل، و اشعث بن قیس منافق، نقل می‌کند که آثار اعتقاد به معاد در این دو داستان به خوبی نمایان است. (۲)

(۱) - خار سعدان بسیار عجیب است؛ مانند خنجر محکم و تیز است و به هر جای بدن برخورد کند، مجروح می‌سازد.

(۲) - در مباحث گذشته به این دو داستان اشاره شد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۳

فصل شانزدهم: پانزدهمین مثال: بلد طیب

اشاره

در آیه ۵۸ سوره اعراف، پانزدهمین مثال از مثالهای قرآن مجید بیان شده است؛ خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَيَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ» سرزمین پاکیزه [و شیرین، گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین‌های بدطینت [و شوره‌زار]، جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش، از آن نمی‌روید؛ این گونه، آیات [خود] را برای آنها که شکر گذارند، بیان می‌کنیم.

دورنمای بحث

این آیه شریفه - که بلافاصله پس از مثال چهاردهم ذکر شده - در واقع ادامه همان بحث معاد است؛ و پاسخ به سؤال مقدّری است که شاید در ذهن بعضی‌ها تداعی کند. شرح آن در صفحات بعد خواهد آمد.

اشاره‌ای به مثال گذشته

در مثال چهاردهم (آیه ۵۷ سوره اعراف) خداوند متعال با یک بیان زیبا، هم دلیلی بر مبدأ و اصل توحید ارائه فرمودند و هم استدلالی به اصل معاد و جهان رستاخیز.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۴

ذکر حرکت بادها، جمع شدن ابرهای سنگین، نزول باران، دوباره زنده شدن زمین‌های مرده، فراهم آمدن انواع میوه‌ها، گلها و درختان، دلیل محکمی بر توحید و خداشناسی بود؛ دلیل محکمی که اگر هیچ دلیلی جز این نبود، برای اثبات وجود خداوند کفایت می‌کرد. بی شک با آمدن فصل زمستان آثار مرگ سراسر باغ را فرا می‌گیرد؛ باغی با درختان افسرده و بی روح؛ ولی پس از مدتی به هنگام بهار حیات جدیدی در باغ دیده می‌شود؛ با انواع درختان سرسبز، گل‌های مختلف، بوته‌های گوناگون، گیاهان متفاوت، میوه‌های ترش و شیرین با رنگهای متنوع و ... که روح انسان را طراوت می‌بخشد.

این طبیعت شگفت، دلیل محکمی بر اثبات وجود خداوند قادر مطلق است، که اگر انسان تنها به برگ سبزی از نشاط طبیعت بیندیشد، برای شناخت حضرت حق کافی است.

برگی که بر اساس گفته دانشمندان، اگر از عرض برش زده شود، دارای هفت طبقه است، که هر طبقه آن دارای ساختمان مخصوص و وظیفه ویژه‌ای است. با کمی دقت خطوط ریزی بر روی این برگ ظریف مشاهده می‌شود که بسان شبکه لوله‌کشی یک شهرک می‌باشد که وظیفه آبرسانی و تغذیه قسمت‌های مختلف برگ را به عهده دارد. چه قدرتی این طبقات هفتگانه را با ظرافت زیبا آفریده است؟! چه خالق حکیمی این شبکه عظیم و دقیق لوله‌کشی را در درون این برگ طراحی کرده است؟! از این رو، نه تنها «برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»، بلکه اگر به دقت تمام، ساختمان و وظیفه و فواید آن بررسی شود، بی نهایت کتاب از معرفت کردگار صورت می‌گیرد. بنابراین، صدر آیه دلالت بر توحید و ذیل آیه (كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى) به مسأله معاد رهنمون است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۵

شرح و تفسیر مثال پانزدهم

همان گونه که گذشت این آیه شریفه پاسخ به سؤال مقدری است که ممکن است بعد از توجه به آیه گذشته مطرح شود که: اگر آب باران یکی است و زمین‌ها هم یکسان، و همه زمین‌ها از آب باران استفاده می‌کنند، پس چرا در بعضی از زمین‌ها گل و گیاه و میوه می‌روید و در بعضی دیگر خار و خاشاک پدید می‌آید؟

اگر باران وحی الهی بر همه دلها و قلبها یکسان می‌بارد و همه قلبها در مسیر باران رحمت الهی هستند؛ پس چگونه بعضی از قلبها هدایت و مصداق «بلد طیب» می‌گردند و بعضی از دلها گمراه و مصداق «بلد خبث» قرار می‌گیرند؟

آیه شریفه در صدد پاسخ به این پرسش برآمده، می‌فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» سرزمین پاکیزه و شیرین؛ بستر مناسب و لایق، به فرمان پروردگار، گیاهان مناسب و خوبی را می‌رویانند. دل‌های پاک و قلبهای آماده انسانها نیز بر اثر وحی الهی، میوه‌های شیرین اخلاص و صفا را پرورش می‌دهند.

«وَالَّذِي خَبَثَ لَإِيخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» ولی سرزمین خشکیده و شوره‌زار؛ خاکهای نالایق و غیر مستعد، جز گیاهان هرزه و بی‌ارزش، محصولی ندارد!

«نکد» در لغت عرب به معنای انسان بخیل و خسیس است؛ همان انسانی که در اصطلاح، می‌گویند «نم پس نمی‌دهد!» این نوع گیاهان را- که در شوره‌زار می‌روید- «نکد» نامیده‌اند؛ زیرا همان گونه که انسان بخیل به کسی خیر و فایده‌ای نمی‌بخشد، این نوع

سرزمین‌ها نیز بی خاصیت و فاقد ارزشند.

«كَذَلِكَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ» آیات قرآن را با عبارات گوناگون حتی با مثل‌های بسیار ساده برای مردم بیان می‌کنیم تا با استفاده از آن، مردمی سپاسگزار باشند. بنابراین، نه بر باران رحمت الهی اشکال وارد است و نه بر وحی آسمانی؛ چه این که این دو رحمت الهی به گونه مساوی، زمین‌ها و دل‌ها را فرا می‌گیرند، بلکه اگر اشکالی وجود دارد از خود زمین و دل است؛ زیرا بعضی از مثال‌های زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۶

زمینها استعداد پرورش گیاه را ندارند و محصول آنها خار است. به همین گونه، قلب بعضی از انسانها استعداد هدایت شدن را ندارند و خود را بی‌نیاز از وحی می‌پندارند.

این مثل برای چه کسانی است؟

در این مورد بین مفسران گفتگوست؛ بسیاری از مفسران بر این عقیده‌اند که این آیه درباره مؤمنان و کفار است؛ یعنی وحی الهی در این آیه به باران تشبیه شده است و دل‌های بنی آدم به زمینهایی که باران بر آن می‌بارد. بنابراین، باران وحی الهی بر زمین هر دلی می‌بارد؛ لکن آن کسانی از باران وحی الهی بهره‌مند می‌شوند و مصداق «بلد طیب» می‌گردند که دارای دلی پاک و پاکیزه باشند. آن گاه میوه این سرزمینهای پاک، اخلاق خوب، ایمان بالا، شوق به اولیاء الله، اخلاص در عمل، عمل به وظیفه و ... می‌باشد؛ ولی در مقابل، دل و قلب کفار- که بسان زمین آلوده و کثیفی است- از این باران وحی بی‌بهره است.

پیام‌های آیه

۱- فاعلیت فاعل و قابلیت هر دو لازم است!

آیه شریفه و دیگر آیات به این مطلب مهم اشاره دارند که: برای رسیدن به کمال دو چیز لازم است:
الف- فاعلیت فاعل؛ ب- قابلیت فاعل.

یعنی برای رسیدن به کمال هم عوامل و اسباب ترقی لازم است و هم زمینه‌های ترقی. بنابراین، تنها فاعلیت فاعل (باران) کفایت نمی‌کند، بلکه قابلیت فاعل (آمادگی و لیاقت زمین) نیز لازم است؛ چه این که اگر صدها سال باران بر زمین
مثال‌های زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۷

شوره‌زار ببارد، یک گل هم به بار نخواهد نشست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان گونه که سلمان و ابا ذر و دیگر مسلمانان را به اسلام دعوت کرد؛ ابوجهل و ابو لهب و دیگر کفار را نیز به اسلام فراخواند؛ ولی قلب پاک و پاکیزه سلمان و ابا ذر آماده دریافت حق و سبب رویش نهال ایمان شد. در صورتی که همان گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله بر قلب شوره‌زار ابوجهل و ابو لهب تأثیر نگذاشت و سبب رویش بخل و کینه در وجود آنها شد.

۲- قرآن و وحی برای کفار نتیجه معکوس می‌دهد!

اشاره

گاهی آیات قرآن نه تنها سبب هدایت نمی‌شود، بلکه باعث ضلالت افراد می‌گردد؛ یعنی انسانهای بدطینت و کافران نه تنها از شنیدن آن بهره‌ای نمی‌برند، بلکه با شنیدن آن بر گمراهی و ضلالت آنها افزوده می‌شود.

این مطلب در آیاتی از قرآن مجید، از جمله در آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره توبه ذکر شده است «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَكُنْمْ زَادَتْهُ إِيمَانًا فَآمَنَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَآمَنَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَآمَنُوا وَهُمْ كَافِرُونَ».

هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، منافقین به یکدیگر می‌گویند: آیا این سوره، ایمان شما را افزون ساخت؟! [به آنها بگو:] اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده شده است و آنها [به فضل و رحمت الهی خوشحالند. و اما آنها که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدشان افزوده شده، از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.

سؤال: چگونه ممکن است قرآن مجید با آیات نورانیش، سبب گمراهی بعضی شود؟

پاسخ: قرآن مجید همانند چراغی است که اگر در دست دانشمندی باشد، در

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۸

پرتو نور آن به اکتشافات و اختراعات تازه‌ای دست می‌یابد و سبب پیشرفت آن می‌گردد، ولی اگر دزدی بدان دست یابد، سبب سنگین‌تر شدن جرم و گناهش می‌شود، زیرا دزدها با چراغ، کالای باارزش‌تری را به سرقت می‌برند. «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا»

در اینجا بر چراغ اشکالی نیست؛ چه این که استفاده از آن، بستگی به قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها دارد. باران نازل می‌شود، زمین شیرین و مستعد، گل می‌رویانند؛ ولی در زمین شوره‌زار نه تنها گل نمی‌روید، بلکه خارهای آن بیشتر می‌گردد. در حالی که طبیعت باران برای هر دو زمین یکسان است.

«فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ» هر آیه‌ای نازل می‌شد با آن به مخالفت برمی‌خاستند و به پلیدی و دشمنی آنان افزوده می‌شد. بنابراین، تعجیبی ندارد اگر بگوئیم آیات قرآن برای انسانهای گمراه، سبب گمراهی بیشتر می‌شود!

مردم سه دسته‌اند

در توضیح مطلب مذکور (گوناگونی ظرفیت و قابلیت‌ها) شایسته است به کلام امیر المؤمنین علیه السلام - که خطاب به کمیل بیان فرموده است - تمسک بجوئیم؛ کمیل بن زیاد می‌گوید: حضرت علی علیه السلام روزی مرا فراخوانده، به سوی قبرستان کوفه برد. هنگامی که به صحرا رسیدیم، آن حضرت آه پر دردی کشید و فرمود:

«يَا كَمِيلُ بَنَ زَيْدٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها» دلها و روح انسانها همچون ظرف هستند بهترین قلبها، آن است که با ظرفیت‌تر (دریادل) باشد.

به عنوان مثال، افراد در استفاده باران متفاوتند:

یکی به اندازه دریاچه‌ای از آب باران استفاده می‌کند؛ زیرا ظرفیتش وسیع است. دیگری به اندازه یک استکان؛ چون بیش از این ظرفیت ندارد و چه بسا فرد

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۹

دیگر، اصلاً استفاده‌ای نبرد؛ چون ظرف خود را وارونه قرار داده است. در این مثال، روشن است که اشکال و تبعیضی از ناحیه فیض خدا نیست، بلکه از ناحیه ظرفیتها و قابلیت‌های انسانهاست؛ سپس حضرت امیر علیه السلام خطاب به کمیل فرمودند: «فَاخْفِظْ عَنِّي مَا قَوْلُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رَعَاعٌ»

کمیل! آنچه برایت می‌گویم، به خاطر بسیار و نسبت به آن محافظت کن. مردم به سه دسته‌اند: [مواظب باش بین که از کدام گروه به شمار می‌آیی!]

۱- گروه اول، علما و دانشمندان الهی هستند که مربی مردمند [دانشمندانی که هم خود راه حقیقت را طی می‌کنند و هم دیگران را رهنمون هستند].

۲- کسانی که خود، فاقد دانشند، ولی در سایه نور دانش دانشمندان حرکت می‌کنند و در پی تحصیل علم هستند.

۳- انسان‌های احمقی که نه خود راه را می‌دانند و نه از رهروان، راه را می‌پرسند. آدمهای احمق بی سر و پای که نه خود عالماند و نه بر علم عالم تکیه می‌زنند!

حضرت علیه السلام با بیان چهار ویژگی، ماهیت گروه سوم را روشن می‌سازد:

الف- اَتَّبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ: به دنبال هر صدایی حرکت می‌کنند و پای هر پرچمی سینه می‌زنند و هدف خاصی ندارند.

ب- يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ: آنان نان را به نرخ روز می‌خورند، و مانند آفتاب گردان به هر طرفی که باد بوزد، همانند کسانی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در زیر پرچم آن حضرت جنگیدند و در دوران امامت حضرت علی علیه السلام به سراغ معاویه رفته، برای او شمشیر زدند! و اگر عمرشان کفاف می‌کرد، حتماً در سایه پرچم یزید به سر می‌بردند؛ چه این که در آن روز، باد بدان سو می‌وزید!

ج- لَمْ يَسْتَضِيئُوا نُورَ الْعِلْمِ: آنان از نور علم بهره‌ای نبرده‌اند تا با آن راه را بیابند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۰

د- وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ: آنها نه تنها فاقد علم و دانشند، بلکه به ستون محکم علم دانشمندان هم تکیه نکرده‌اند. «۱»

گروه سوم- که انسانهای کم ظرفیت و خطرناکی هستند- بنابر آیه شریفه، مصداق «وَالَّذِي خَبَثَ» شناخته شده‌اند؛ ولی گروه اول و دوم مصداق «بلد طیب».

قابلیت، اکتسابی یا جبری؟

آیا قابلیت قابل- که شرط کمال است- اکتسابی است یا جبری؟ به عبارت دیگر، آیا خداوند بعضی از انسانها را با استعداد و پر ظرفیت آفریده است و بعضی دیگر را نالایق و کم ظرفیت؟

قابلیت قابل، اکتسابی و تحصیلی است نه جبری؛ چه این که اگر قائل به جبر شویم، آن کسی که زمین دل او شوره‌زار است و به جای گل، خار و به جای میوه اخلاص، ریا می‌رویاند، بر او گناهی نیست و نباید مجازات شود و بر این اساس، برنامه پیامبران نیز بیهوده می‌گردد.

از این رو، هر انسانی که تلاش و کوشش بیشتری در راه کسب تقوا و معرفت الهی کند، قلب و دلش آمادگی بیشتری برای پذیرش وحی الهی و آیات قرآنی خواهد داشت.

همان گونه که آیه قرآن این مطلب را مورد تأکید قرار داده، می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم. «۲»

بنابر آیه شریفه، در خلقت انسانها هیچ تفاوتی صورت نگرفته است؛ هدایت و ضلالت بسته به خود آنهاست. و حتی شیطان هم خبیث آفریده نشده است؛ به همین جهت او نیز در صف ملائکه قرار داشت و شش هزار سال به عبارت و

(۱)- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

(۲)- سوره تین، آیه ۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۱

پرستش خداوند مشغول بود. «۱»

آری، مردم با هم تفاوت دارند؛ اما نه تفاوت بد و خوب، بلکه در بدو خلقت گروهی خوب و گروه دیگر خوبتر آفریده شده‌اند. از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «التَّائِسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» «۲» مردم بسان معدن و شیء گرانسنگ هستند؛ عده‌ای همانند طلا، با ارزش تر و عده دیگر، همانند نقره ارزشمند هستند (یکی با ارزش و دیگری با ارزش تر). در نتیجه هیچ انسانی، شقی، پست و خبیث آفریده نشده است و قابلیت قابل اکتسابی است نه جبری. باران به هنگام نزول بسیار شفاف و زلال است؛ ولی هنگام برخورد به زمین‌های آلوده و کثیف، آلودگی کسب می‌کند. اما هنگام برخورد با زمین‌های پاک، به همان صورت اصلی و فطریش باقی می‌ماند.

لذا محیط‌های آلوده، کتابهای منحرف، مفاهیم‌های فاسد، دوستان ناباب و خانواده ناسالم همچون زمین آلوده، قلب پاک سرشت انسان را تیره و تار می‌کند.

جوانان عزیز! امیدهای آینده اسلام و انقلاب و کشور!

خداوند شما را همچون قطره‌های زلال و شفاف باران، پاک آفریده است.

سعی کنید این پاکی را حفظ کنید و از معاشرت با دوستان بد پرهیزید که گاهی رفیق بد سبب تغییر سرنوشت انسان می‌گردد. از دید اسلام، نه تنها انجام گناه، معصیت دارد، بلکه حضور در مجلس گناه نیز گناه محسوب می‌شود؛ یعنی اگر انسان در مجلس گناه حاضر شود؛ اگرچه خود مرتکب گناه نشود، ولی چنانچه ناظر بر گناه باشد، گنهکار است؛ چون محیط آلوده باعث آلودگی می‌شود و کم‌کم زشتی گناه از نظر انسان ناپدید می‌شود و آهسته آهسته انسان را به سوی گناه سوق می‌دهد؛ همان گونه که انسانهای معتاد به

(۱) - میزان الحکمه، باب ۲۰۰۵، حدیث ۹۳۶۵.

(۲) - بحار الانوار، طبع بیروت، جلد ۵۸، صفحه ۶۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۲

مواد مخدر نیز بدین ترتیب به دام اعتیاد گرفتار می‌شوند. بنابراین، باید در حفظ پاکی کوشا باشیم و سرزمین دل خویش را هر چه بیشتر مهیا کنیم تا نهایت استفاده را از باران رحمت الهی ببریم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۳

فصل هفدهم: شانزدهمین مثال: عالم منحرف

اشاره

خداوند متعال در آیات ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷ سوره اعراف در شانزدهمین مثل می‌فرماید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی [سرانجام خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم، [مقام او را با این آیات [و علوم و دانشها] بالا می‌بردیم؛ [اما اجبار، بر خلاف سنت

ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم و او به پستی گرایید، و از هوای نفس خود پیروی کرد. مثل او همچون سگ [هار] است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز کرده، زبانش را بیرون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند؛ [گویی چنان تشنه دنیاپرستی است، که هرگز سیراب نمی‌شود] این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را [برای آنها] بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند).

دورنمای بحث

در این آیات سه گانه، سخن از عالم و دانشمندی است که در مسیر صحیح بوده

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۴

و به مقامات معنوی عالی دست یافته است؛ ولی تدریجاً منحرف و از درگاه خداوند رانده شده است. خداوند چنین دانشمندی را به سگ هار تشبیه می‌کند تا دیگران از او پند و عبرت گیرند.

شان نزول آیه

در این که منظور از عالم و دانشمندی که در این آیه از او سخن به میان رفته چه شخصی است، بین مفسران گفتگوست: مشهور مفسران بر این عقیده‌اند که منظور «بلعم باعورا» است. او یکی از علمای بنی اسرائیل بود که در مسیر عبادت، پیشرفت چشمگیری داشت تا آن جا که به «اسم اعظم» دست یافته، «مستجاب الدعوه» شد. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام به مقام شامخ و رفیع نبوت نایل شد، این مسأله آتش حسادت را در دل و روح بلعم باعورا شعله‌ور ساخت! آتش حسادت هر روز فروزان‌تر شد، فضایل او را در کام خود می‌سوزاند. حسادت از یک سو، و دنیاپرستی از سوی دیگر، سبب شد که بلعم باعورا به دربار فرعون پناه آورده، از «وعاظ السلاطین» شود و تمام افتخاراتش را از دست داده، عاقبت به شر شود. قرآن مجید داستان این عالم منحرف را بیان فرموده، تا مایه عبرت دیگران شود. بعضی دیگر از مفسران برآنند که منظور از عالم در آیه شریفه، «امیه بن ابی الصلت» است. امیه از شاعران معروف زمان جاهلیت است که نخست ایمان آورد؛ سپس بر اثر حسادت به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله بنای مخالفت نهاد.

و برخی نیز معتقدند که منظور از این دانشمند منحرف «ابو عامر نصرانی» است. ابو عامر از راهبان مسیحی بود که پس از مسلمان شدن به منافقان پیوست و برای هم‌پیمان شدن با سلطان روم، راهی آن کشور شد. پس از آن به مدینه بازگشت و عده‌ای از منافقان را با خود هم‌کیش نموده، مسجد معروف «ضرار» را بنا نهاد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۵

در بین این سه قول، قول اول صحیح‌تر و دو احتمال دیگر بعید به نظر می‌رسد؛ چه این که در صدر آیه، جمله «وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي...» قرینه است بر این که این جریان مربوط به اقوام پیشین است. (۱)

شرح و تفسیر

«وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا» ای پیامبر! داستان آن مرد را- که آیات الهی به او عطا شد و مشمول رحمت الهی قرار گرفت- برای مسلمانان و یاران و اصحاب بخوان.

منظور همان احکام تورات و مواظ آن است؛ یعنی او به احکام تورات و موعظه‌های آن کاملاً آشنا و عامل بود. عده‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که مراد از آیات الهی، نایل شدن به اسم اعظم است؛ و از همین جهت بود که بلعم باعورا مستجاب الدعوه شد و در جامعه نفوذ فوق‌العاده‌ای پیدا کرد.

فَأَنْسِلْخَ مِنْهَا فَاتَّبِعْهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» «أَنْسِلْخَ» از ماده «سَلَخَ» به معنای «از پوست در آمدن» است. از این رو، به کسی که پوست گوسفند را می‌کند، سَلَخ می‌گویند و اما کلمه «اتَّبِعَ» دو معنا دارد:

الف- «اتبع» به معنای «تبع» و «لحق» است؛ یعنی شیطان او را تابع خود گرداند.

ب- به معنای فعل ثلاثی مجرد خود به کار رفته است؛ یعنی شیطان از او تبعیت کرد. به عبارت دیگر، گمراهی و ضلالتش آنقدر بالا گرفت که از شیطان

(۱)- بی شک منظور آیه از دانشمند، هر شخصی که باشد، همانند سایر آیاتی که در شرایط خاصی نازل شده است، عموم را در برمی‌گیرد؛ مخصوصاً که در مورد این آیه، روایتی از امام باقر علیه السلام وارد شده است که این آیه مثلی است برای همه اهل قبله. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۱۶ ر. ک.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۶

گوی سبقت را گرفت! بسا آن شخصی که کار بسیار زشتی را به سبکی تازه انجام می‌داد و مرتب بر شیطان لعن می‌فرستاد. شیطان بر او ظاهر شد و گفت: لعنت بر خودت باد! من با تمام شیطنتم این کار را نمی‌دانستم و از تو آموختم!

بنابراین، معنای آیه با توجه به توضیحات فوق این چنین می‌شود که: بلعم باعورا از آیات الهی تهی و خالی شد؛ یعنی علی‌رغم این بود که در ابتدا، آیات و علوم الهی چنان بر او احاطه داشت که چون پوستی در تن او شده بود؛ اما ناگهان از آنها منسلخ و تهی شده، در پی شیطان رفت یا شیطان در پی او، در نتیجه، عاقبت او به شر ختم شد و در صف گمراهان و شقاوتمندان قرار گرفت.

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْمَازِي وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» یعنی اگر می‌خواستیم که او به اجبار در راه حق بماند، این کار را انجام می‌دادیم؛ ولی این چنین نکردیم تا ببینیم او، خود با اختیارش چه می‌کند؛ زیرا دین اسلام، دین اختیار است نه اجبار «أَنَا هِدَايْنَاهُ السَّبِيلَ أَمَا شَاكِرًا وَأَمَا كَفُورًا» ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد، خواه ناسپاس! «۱» خداوند عالم می‌توانست نماز، روزه، حج، زکات و سایر واجبات الهی را غریزی انسان قرار دهد؛ یعنی همان گونه که انسان آب و غذا می‌خورد، این گونه عبادات را غریزاً بجا آورد؛ ولی این چنین نکرد، بلکه انسان را آزاد و مختار آفرید تا بشر هدایت، تکامل، پیشرفت، آزمایش، ثواب، عقاب و ... داشته باشد و اینها بی‌معنا نباشد.

در نتیجه، آیه می‌فرماید: ما بلعم باعورا را به خود واگذاشتیم؛ ولی این عالم منحرف بنی اسرائیلی- که روزی مُبَلِّغ نیرومند حضرت موسی علیه السلام بود- بر اثر دنیاپرستی، وعده‌های فرعون و حسادتی که نسبت به مقام موسی علیه السلام داشت، به جای آن که پیروی از موسی و خدای خویش کند، تابع هوی و هوس خویش

(۱)- سوره انسان، آیه ۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۷

گردیده، از درگاه خداوند رانده شد. پس بنابر آیه فوق، عامل سقوط بلعم باعورا دو چیز است: ۱- دنیا پرستی و تمایل به فرعون؛ ۲- هواپرستی و پیروی از شیطان.

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحِمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» مثل بلعم باعورا، مثل سگ هار است. سگهای معمولی در خدمت انسان هستند و منافع معقول و قابل توجهی دارند؛ به همین جهت، از نظر فقه اسلامی خرید و فروش چنین سگهایی مجاز شمرده شده است؛ ولی سگهای هار (سگ‌های مبتلا به بیماری هاری)- که بعضی از انسان‌ها نیز بدان مبتلا هستند- از نظر فقه اسلامی بی‌ارزش شناخته شده است؛ زیرا قبل از این بیماری، کار او مراقبت بود و اکنون مزاحمت. از ویژگی‌های سگهای هار این است که: معمولاً

دهانشان باز است و زبانشان همیشه در حرکت است؛ این حالت به سبب حرارت زیاد است که بر اثر بیماری در درون بدن آنها به وجود می‌آید و حرکت زبان به حکم بادبزنی است که مقداری او را خنک می‌کند.

سگ‌ها همیشه تشنه است و هیچ‌گاه سیراب نمی‌شود و در هر صورت - چه به او کمک کنند، چه رهایش سازند - به فرد مقابل حمله می‌کند.

قرآن مجید در این مثال زیبا، عالم منحرف را به سگ‌ها تشبیه کرده است؛ یعنی انسان این چنینی نه تنها فاقد ارزش است، بلکه بسیار خطرناک است و هوا و هوس و دنیاپرستی چشم او را کور کرده است؛ به گونه‌ای که نه دوست را می‌شناسد و نه دشمن را.

«ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَّةَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱) این مثال جمعیتی است که آیات الهی ما را تکذیب کردند؛ ای پیامبر! این داستانها را برای عموم مردم - مخصوصاً یهود و نصارا - بخوان تا عبرت بگیرند و اندیشه کنند، که اگر آنها هم آیات الهی را تکذیب کنند، سرنوشتی چون داستان بعلم باعورا خواهند داشت.

(۱) - این قسمت از آیه نیز بر امت‌های پیشین دلالت دارد؛ نه بر عصر زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛ بنابراین، جمله مذکور دلالت می‌کند که منظور از دانشمند در آیه فوق «بعلم باعورا» است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۸

پیام آیه خطر دانشمندان منحرف

بعلم باعورا از آن مقام بسیار والای که داشت، بر اثر هواپرستی و تبعیت از شیطان سقوط کرد و به حدی تنزل نمود که قرآن مجید او را به یک حیوان دزنده تشبیه می‌کند که به هیچ کس رحم نکرده، حالت جنون و هاری به او دست می‌دهد. عشق به دنیا، هواپرستی و تبعیت از شیطان عالمی را - که به اسم اعظم دست یافته بود - دیوانه کرد؛ به گونه‌ای که مانند آن سگ‌ها همیشه تشنه است و از عطش دنیاپرستی سیراب نمی‌گردد. چنین عالمی خطرهای فراوانی دارد که به بعضی از آن اشاره می‌شود:

الف - چنین عالمی در خدمت ظالمان قرار می‌گیرد (وَعَاظَ السَّلَاطِينَ) که همواره در طول تاریخ در خدمت پادشاهان و حکمرانان ظالم بوده‌اند. روشن است که خطر این نوع دانشمندان از زمامداران ظالم کمتر نیست.

پادشاهی در زمانهای گذشته تصمیم گرفت تا برنامه خاصی را اجرا کند. عالم و دانشمند درباری را طلبیده، برنامه خود را به او ارائه کرد تا نظر «شرع» را درباره آن جویا شود. عالم منحرف خود فروخته، گفت: «نظر شرع وسیع است؛ تا اراده سلطان بر چه تعلق گیرد!» یعنی هر چه اراده سلطان به آن تعلق گیرد، به همان، صورت شرعی می‌بخشیم!

آری، این گونه دانشمندان هستند که ظلم ظالمان را توجیه می‌کنند! این افراد هستند که پایه‌های ظلم را استحکام می‌بخشد و مردم را از هر گونه تشییح علیه ظلم، منصرف می‌سازند؛ حتی دانشمندان این چنین بودند که در دوران حکومت «بنی امیه» و «بنی عباس» از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به جعل حدیث می‌پرداختند و گاهی در مدح بعضی از سلاطین ظالم روایت جعل می‌کردند!

ب - چنین علما و دانشمندان منحرفی، پایه‌های اعتقادی مردم را متزلزل

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۹

می‌کنند! وقتی مردم عامی، عالم بی‌عملی را مشاهده کنند و دریابند که او به گفته‌های خویش جامه عمل نمی‌پوشاند، اعتقاد آنها نسبت به دین سست می‌گردد؛ و چه بسا درباره بهشت و جهنم و حساب و کتاب قیامت نیز تردید کنند و با خود بگویند: «اگر از قیامت خبری هست، گویندگان دین به عمل سزاوارترند». بنابراین، اگر حاکمان ظالم، تنها دنیای مردم را تیره و تار می‌کنند،

دانشمندان منحرف آخرت مردم را تباه می‌سازند.

ج- عالم منحرف مردم را به گناه می‌کشاند!

کشورهای مخالف اسلام، جهت مبارزه با دین مبین اسلام، در صد سال پیش، فرقه ضالّه‌ای را تأسیس کردند که برای شدت بخشیدن به آن، عالم منحرفی را در دامن خود پروراندند. او کتابی در تأیید این فرقه، با سوء استفاده از آیات و روایات نوشت. این عالم منحرف با کتابش، آن‌قدر گمراه کننده بود که هیچ یک از پایه گذاران فرقه ضالّه، به اندازه این دانشمند منحرف سبب گمراهی مردم نشدند.

از این رو، فرهیختگان معارف الهی باید بدانند که سبب انحراف این نوع دانشمندان عدم اخلاص آنهاست. آنها از ابتدای تحصیل، رضا و خشنودی حضرت حق را در نظر نداشتند و همیشه دین‌پرستی و پیروی از هوی و هوس را وجهه همت خود قرار داده‌اند و به همین جهت، آخرت خود را تباه ساختند.

لذا انسان به هر مقامی دست یافت، نباید خود را وسوسه‌های شیطان در امان بداند؛ چه این که احساس چنین چیزی، آغاز انحراف و سقوط آن شخص محسوب می‌شود، بلکه انسان همواره باید بین خوف و رجا باشد؛ خوف و ترس از وسوسه‌های شیطان و هوی نفس، و رجا و امیدواری به رحمت و لطف خداوند بخشنده مهربان.

عالم و دانشمند دینی از دیدگاه امام حسن عسگری علیه السلام

عالم سترگ و فقیه توانمند، شیخ انصاری- رضوان الله علیه- در کتاب

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۰

ارزشمند «فرائد الاصول» حدیث بسیار زیبایی را از تفسیر گران سنگ امام حسن عسگری علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در تفسیر شریفشان فرموده‌اند: «شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خداوند، مردم یهود را به خاطر تقلید از علمایشان مذمت کرده است؛ ولی مسلمانان را نه تنها مذمت نکرده، بلکه به آنها دستور می‌دهد تا از دانشمندان خود تقلید کنند؟ امام صادق علیه السلام در جواب فرمودند:

همان گونه که علما و دانشمندان ما با دانشمندان یهودی از جهتی فرق دارند، امت ما نیز با امت یهود تفاوت دارند! تفاوت آنها در این است که مردم یهود، انحراف و فساد دانشمندان خود را مشاهده کردند؛ ولی با این حال، در پی آنها رفتند و از آنها تبعیت کردند! آنها دیدند که علمایشان صریحاً دروغ می‌گویند؛ رشوه‌خواری می‌کنند، مال حرام می‌خورند و ... ولی با مشاهده چنین وضعی، از آنها پیروی کردند. از این رو، خداوند مردم یهود را در تقلید از علمای خود مذمت کرده است و اگر مردم ما نیز از دانشمندان منحرف تقلید کنند، یقیناً مورد مذمت خداوند قرار خواهند گرفت. اما چنانچه علما و دانشمندان ما دارای چهار صفت ذیل باشند، بر مردم واجب است که از آنها پیروی کنند:

۱- «صائناً لنفسه»؛ خود را در مقابل زرق و برق دنیا حفظ کنند و خویشتن دار باشند.

۲- «حافظاً لدینه»؛ حافظ دین خود باشند و دینشان را به دنیای خود یا دیگران ن فروشند.

۳- «مُخَالَفاً لهواه»؛ با نفس اماره خود مبارزه کنند و تسلیم خواهشهای نفسانی نشوند.

۴- «مطیعاً لامر مولا»؛ تنها رضا و خشنودی خداوند را در نظر داشته باشند و کاملاً تسلیم او باشند.

بنابراین، دانشمندانی که دارای این صفات و در پی هوی و هوس خود باشند و

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۱

دنیا را بر دین خویش مقدم بدانند، ما از آنها بیزار هستیم و ضرر این گونه دانشمندان از لشکر یزید بر سپاه امام حسین علیه السلام

بیشتر است». (۱)

سؤال: چرا دانشمندان منحرف از سپاهیان یزید بدترند؟

پاسخ: زیرا لشگریان یزید، به گونه آشکار و صریح و بی‌پرده دشمنی می‌کردند؛ ولی این عالمان فاسد، همچون گرگانی هستند که در لباس چوپانی جلوه کرده‌اند و مرموزانه به نام دین بر دین آسیب می‌رسانند. روشن است که خطر این دانشمندان به مراتب از دشمنی آشکار افزون‌تر است.

آنچه مایه مباهات شیعه است، این است که شیعه در طول عصرها و نسلها پیرو علما و مراجعی بوده است که شرایط رهبری و زعامت را بر وفق مراد ائمه علیهم السلام مراعات کرده‌اند و مدام مورد لطف و عنایت آن بزرگوار قرار داشته‌اند.

بی‌شک تقلید از این گونه عالمان زاهد و آگاه نه تنها مذموم نیست، بلکه بنابر آیات قرآن و روایات ائمه معصومین علیهم السلام واجب شمرده شده است.

(۱) - فرائد الاصول، چاپ یک جلدی قدیمی، صفحه ۸۵. این روایت اگرچه از نظر سند محلّ گفتگو است؛ لکن همان طور که شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - در ذیل روایت ذکر کرده است، متن آن به قدری محکم و قوی و زیباست که شاهد صحت حدیث است؛ همانند متن و مضمون نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه که بر صحت صدق روایات مندرج در آن گواهی می‌دهد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۳

فصل هجدهم: هفدهمین مثال: مسجد ضرار

اشاره

خداوند کریم در آیات (۱۰۷ تا ۱۰۹) سوره براءت (توبه) می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَارْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا - تَقُمْ فِيهِ إِيدًا لِمَسْجِدٍ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ أَفَمَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

[گروهی دیگر از آنها] کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن [به مسلمانان و] تقویت کفر، و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمین گاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آنها سوگند یاد می‌کنند که:

«جز نیکی [و خدمت، نظری نداشته‌ایم!] اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند!

هرگز در آن [مسجد به عبادت نیست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن [به عبادت بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۴

آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند.

دورنمای بحث

آیات سه گانه فوق - که به عنوان هفدهمین مثل از امثال قرآن تلقی شده - درباره مسجد «ضرار» است که دشمنان اسلام برای مبارزه

با این دین خوش آیند نو پا، در صدد بر آمدند تا از آن به عنوان سنگر محکمی استفاده کنند و با سلاح دین و مذهب با اسلام بستیزند.

شأن نزول

اکثر ۰ مفسران قرآن در ذیل آیات مذکور، به شأن نزول این آیات اشاره داشته «۱»، داستان آن را این چنین نگاهشته‌اند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام عزیمت به جنگ تبوک، در میان راه به قبیله بنی سالم- که در آن زمان خارج از مدینه زندگی می‌کردند- برخوردند. عده‌ای از آنان- که مردمی ظاهر الصِّلاح بودند- از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اجازه خواستند تا مسجدی را در نزدیکی مسجد قبا بنا کنند. و دلیل خود را این گونه بیان داشتند که چون در قبیله ما افراد ضعیف و ناتوانی از پیرمردان، پیرزنان و کودکان وجود دارند که نمی‌توانند در همه وقت برای اقامه نماز به مسجد قبا حاضر شوند، علاوه بر این که گرمای تابستان، سرمای زمستان، باد و باران نیز مانع از حضور آنان در مسجد می‌شود، ساختن چنین مسجدی در نزدیکی مسجد قبا ضروری به شمار می‌رود.

(۱)- به تفسیر المیزان، جلد نهم، صفحه ۳۹۱ و تفسیر مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۷۲، مراجعه کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۵

به عبارتی، آنان دو هدف به ظاهر زیبا را بیان کردند: نخست ساختن مسجد و محلّ عبادت و دیگر، حمایت از ضعیفان. از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه ساختن آن مسجد را صادر کردند و سپس به سمت جنگ تبوک حرکت نمودند. بانیان مسجد از غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله سوء استفاده کرده، با سرعت هر چه بیشتر مسجد را ساختند. هنگامی که آن حضرت از جنگ برگشت، خدمت حضرتش رسیدند و از او خواستند تا مسجد را افتتاح کند!

در این هنگام «آیات سه گانه مثل» به وسیله جبرئیل بر آن حضرت نازل شد.

شرح و تفسیر

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ: آری؛ جبرئیل نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از اقامه نماز در مسجد ضرار بازداشت؛ زیرا آن، به ظاهر مسجد بود و در واقع برای آنان بتخانه و مرکز توطئه به شمار می‌رفت. این قسمت از آیه شریفه، چهار هدف را برای این منظور بیان می‌دارد:

۱- «ضِرَارًا»؛ بنابر آیه شریفه، اولین هدف بانیان این مسجد، شکستن ابهت مسلمانان و ضرر زدن به آنها بود؛ زیرا این مسجد به عنوان سنگری برای دشمنان در نظر گرفته شده بود تا از این طریق، بر پیکر مسلمانان ضربه وارد کنند.

۲- «كُفْرًا»؛ هدف دیگر آنان، تقویت مبانی کفر و شرک بود. آنان بدین جهت در بنای مسجد همت گماردند تا با پایگاه قرار دادن مسجد، فعالیت‌های خود را در تضعیف اسلام و مسلمانان، و تقویت کفر و شرک شدت ببخشند.

۳- «تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ سومین هدف- که از خطرناک‌ترین اهداف آنها بود- ایجاد شکاف و تفرقه بین مسلمانان و اهل ایمان بود. روشن است وقتی بین دو

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۶

گروه از مسلمانان تفرقه‌ای ایجاد شود، در برابر هم صف آرایی می‌کنند و نیرویی را که باید در نابودی دشمن مشترک به کار گیرند، صرف نابودی همدیگر می‌کنند و به جای آن که دشمن آسیب زده شود، هر دو گروه از این اختلاف آسیب می‌بینند؛ همان گونه که این اصل در تمام اختلافات حاکم است و ثمره شوم اختلاف، دامنگیر هر دو گروه می‌شود!

۴- «اِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ»؛ چهارمین هدف، آماده کردن پایگاهی مستحکم در قلب کشور اسلامی، برای یکی از دشمنان اسلام بود که دشمنی او با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله سابقه‌ای دیرینه داشت.

ابو عامر نصرانی، دشمن کینه توز اسلام

شخصی مسیحی به نام ابو عامر نصرانی - که بشارت ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در کتاب آسمانی خویش خوانده بود - به مدینه آمد و منتظر ظهور اسلام شد. در این مدت او برای خود مریدان و طرفدارانی پیدا کرد. با ظهور اسلام او به دین اسلام گروید؛ ولی با گذشت زمان تمام پیروان و طرفداران و مریدان خود را از دست داد و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله حسادت ورزید؛ آتش حسادت در او شعله‌ور گشت تا جایی که او یکی از آتش‌افروزان جنگ احد گردید. به همین جهت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را فاسق خواند و همین امر سبب شد که او نتواند در مدینه ماندگار شود. به ناچار به پادشاه روم پناهنده شد و او را از آینده درخشان اسلام و خطری که برای روم خواهد داشت مطلع ساخت و اسلام را برای ابر قدرت روم خطری جدی دانست بدین جهت، دولت روم را نسبت به جنگ علیه مسلمانان تشویق نمود در پی این تقاضا پادشاه روم نیز قول مساعدت داد.

منافقان مدینه با «ابو عامر» بی ارتباط نبودند؛ ابو عامر برای منافقان مدینه نامه‌ای نوشت و از آنها خواست که پایگاهی برای او در مدینه بنا کنند تا به مدینه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۷

باز گشته، زمینه را برای هجوم سپاهیان روم فراهم کند. از این رو منافقان مدینه مسجد فوق را به عنوان پایگاهی برای این دشمن خطرناک بنا کردند «۱».

اکنون مسجد با اهداف مذکور ساخته شده است و منافقان از پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت کرده‌اند که با اقامه نماز در آن مسجد، رسماً آن را افتتاح نماید.

اما جبرئیل امین، پیام خداوند را در ضمن آیه زیر به آن حضرت این گونه ابلاغ کرد:

«لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» پیامبر ما! هرگز در این مسجد - که به ظاهر مسجد و محل عبادت و در واقع مرکزی برای توطئه است - نماز مگذار! «لَمَسِجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»: مسجد ضرار جای عبادت و پرستش خداوند یکتا نیست؛ بلکه بنابر آیه شریفه مسجدی شایستگی این عبادت بزرگ الهی را دارد که دارای دو ویژگی باشد:

۱- نخست این که بنیان آن بر اساس تقوا و ایمان به خدا نهاده شده باشد. این فراز از آیه شریفه به ما می‌آموزد که اساس و بنیان تمام چیزها از قبیل مسجد، حسینیته، مدارس دینی، سیاست، آزادی، اقتصاد، مدیریت، کشورداری و ... باید بر اساس تقوا نهاده شود؛ زیرا تقوا، روح و محتوی اعمال تلقی شده است.

۲- خصوصیت دیگر این که باید افرادی که در آن مساجد حاضر می‌شوند، انسانهای پاک و طاهری باشند؛ زیرا نمازگزاران هر مسجد معرّف آن مسجد به شمار می‌آیند.

این دو ویژگی در مسجد «قبا» دیده می‌شود؛ چه این که هم اساس آن بر تقوا بود و هم نمازگزاران آن انسانهای پاک و بافضیلت بودند، بر خلاف مسجد ضرار که نه اساس آن بر تقوا بود و نه بنیان‌گذاران و نمازگذاران آن انسانهای پاک و بافضیلتی به شمار می‌رفتند.

(۱) - تفسیر نمونه، جلد ۸، صفحه ۱۳۵.

فرمان تخریب مسجد ضرار

از این رو، نه تنها پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در آن مسجد نماز نخواند و آن را افتتاح نکرد، بلکه دستور به آتش کشیدن آن را صادر کرد؛ و پس از آن که مسلمانان آن را به آتش کشیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور فرمودند تا دیوارهای آن را خراب کنند و زمین آن را برای انبوه سازی زباله مهیا سازند.

«أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيَا مَسْجِدٍ قَبَائِي كَه بِنْيَانٍ وَ شَالُوْدَهُ أَنْ بَر تَقْوَاىِ اَلْهَى وَ خَشْنُوْدَىِ وَ رِضَايَتِ حَضْرَتِ حَقِّ، نَهَادَه شُدَه بَهْتَرِ اسْتِ، يَا مَسْجِدِ ضَرَارَىِ كَه شَالُوْدَه أَنْ بَر «شَفَا جُرْفٍ هَارٍ» بِنَا شُدَه وَ دَر نَتِيْجَه دَر آتَشِ جَهَنَّمَ سَقُوْطِ خَوَاْهَدِ كَرْدُ؟

شَفَا: به معنی لبه هر چیزی است و عرب لب‌های انسان را بدین جهت «شَفَه» می‌گوید که در لبه دهان قرار گرفته است.

جُرْف: کناره هر چیزی را جُرْف می‌گویند و از این رو، کناره رودخانه را- که به آب منتهی می‌شود- جرف نامیده‌اند.

هَار: به چیزی که در حال سقوط است، هار گویند. آب رودخانه کناره‌های رودخانه را از درون خالی می‌کند. این لبه از بیرون سالم و بی‌خطر جلوه می‌کند، به گونه‌ای که اگر انسانی ناآگاهانه پایش را بر روی این لبه قرار دهد ناگهان لبه رودخانه که از درون تهی گردیده است فرو می‌ریزد و آن انسان بی‌خبر را به داخل رودخانه و قعر آبها کشانده، او را غرق می‌کند.

خداوند متعال در این آیه شریفه، بنای مسجد ضرار را به ساختن چیزی بر روی لبه چنین رودخانه‌ای تشبیه کرده است؛ آن هم نه در جایی که مُشْرِف به رودخانه باشد که اگر آشنای به شنا باشد نجات یابد، بلکه در جایی که مشرف بر جهنم است. و روشن است که در چنین جایی سقوط همان است و نابودی همان،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۹

و احتمال نجات کاملاً منتفی است.

آیا آدم عاقل راضی است در چنین مسجد سست‌بنیانی با این همه خطر حاضر شود؟!

آری؛ مسجدی که بر اساس تقوی و رضایت الهی ساخته شده است آن قدر مستحکم، قابل اطمینان و مایه نجات است؛ اما مسجدی که برای تفرقه، کفر، شرک و پایگاه دشمن بنا نهاده شود چنان سست، خطرناک و مایه هلاکت است که بنابر آیه قرآن موجب سقوط انسان در آتش جهنم می‌شود!

آیا تعبیری جالب‌تر و مثالی رساتر از این برای سرچشمه‌های شرک و نفاق می‌توان یافت؟!

پیامهای آیه

۱- آنچه از داستان مسجد ضرار استفاده می‌شود، این است که مسلمانان باید بسیار مواظب و مراقب اعمال خود باشند؛ چه اینکه گاهی دشمن در لباس مذهب و با اسلحه دین به جنگ دین و مذهب مجهز می‌شود! از این رو، وقتی به تاریخ اسلام مراجعه می‌کنیم با انبوهی از مذاهب ساختگی دشمن مواجه می‌شویم که تنها برای ضربه زدن به «اسلام ناب» نهادینه شده‌اند.

از جمله مذاهب ساختگی، «فرقه ضالّه بهائیت» است که اکنون برای همگان روشن شده است که این مذهب بی‌اساس در کجا متولد شده است؛ چه کسانی آن را ساخته‌اند؛ و چه کسانی از آن استفاده می‌برند. «۱»

۲- مسلمانان باید زیرک و دقیق باشند و فریب ظاهر را نخورند.

در هر برنامه و فتنه‌ای باید متولیان آن را شناسایی کنند، باید دریابند که چه

(۱) - برای توضیح بیشتر، به کتاب «ارمغان استعمار» و «پای سخنان پدر» مراجعه کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۰

کسانی از آن بهره می‌برند و چه کسانی متحمل ضرر می‌شوند. مبدا فریب کسانی را بخورند که به نام استعمار و آبادانی وارد کشور آنها می‌شوند و با اسلحه آبادانی به خرابی کشور آنها می‌پردازند؛ یا به نام ترویج آزادی، آنها را به اسارت می‌کشند. و یا به نام ترویج دین آنها را بی‌دین کنند!

آری؛ بر اساس فرمایش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که فرمودند: «كَيْسٌ فَطِنٌ حَيْرٌ» (۱)، انسان مؤمن باید باهوش، زیرک و نسبت به امور مختلف مواظب و دقیق باشد.

(۱) - میزان الحکمه، باب ۲۹۱، حدیث ۱۴۴۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۱

فصل نوزدهم: هجدهمین مثال: زندگی زودگذر دنیا

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره یونس چنین فرموده است: «أَنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرٌ لَّيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم؛ که در پی آن، گیاهان [گوناگون زمین - که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند - می‌روید؛ تا زمانی که زمین زیبایی خود را یافته، آراسته می‌گردد و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند؛ [ناگهان فرمان ما، شب هنگام یا در روز، [برای نابودی آن فرا می‌رسد؛ [سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم؛] و آن چنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز [چنین کشتزاری نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم.

دورنمای بحث

در این مثل زیبا سخن از ناپایداری و زندگی زودگذر دنیاست؛ تا مبدا انسان فریب ظاهر زیبا و جذاب دنیا را خورده، بر آن دل ببندد که چه بسا در آن هنگامی

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۲

که انسان به خیال خود همه چیز را مهیای بهره‌وری می‌داند، یکباره از دست بدهد و در پایان آیه خداوند انسان را به تفکر و اندیشه درباره دنیا دعوت می‌کند تا شاید از این راه نجات یابد.

شرح و تفسیر

«أَنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» عبارت «الحياة الدنيا» در قرآن مجید حدود هفتاد بار استعمال شده است که کلمه «دنیا» در این عبارت می‌تواند به یکی از دو معنای زیر تلقی شود:

الف. نخست، اینکه آن را به معنای «نزدیک» بدانیم؛ یعنی «دنیا» مؤنث «أدنی» است و به معنای نزدیک به کار رفته است بنابراین،

«حیاء دنیا»؛ یعنی زندگی نزدیک که در مقابل «حیاء آخرت» است؛ چه اینکه زندگی آخرت نسبت به زندگی این دنیا دورتر است. ۲- احتمال دوم، آن است که دنیا را به معنای چیز پست و بی‌ارزش بدانیم؛ چه اینکه عرب انسانهای پست و فرومایه را «دنی» می‌گوید و دنیا هم از همین ماده گرفته شده است که این قول قوی‌تر به نظر می‌رسد؛ بنابراین زندگی دنیا، زندگی پست و بی‌ارزشی است، بر خلاف زندگی آخرت که زندگی با ارزش و شایسته‌ای است. علاوه بر این از برخی آیات قرآن- مانند آیه شریفه «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوانُ» (۱)- استفاده می‌گردد که زندگی، تنها زندگی آخرت است؛ در واقع زندگی دنیا، شایستگی نام زندگی را ندارد، بلکه نوعی مرگ تدریجی است! به هر حال، زندگی دنیا یا زندگی پست و بی‌ارزش است یا اصلاً زندگی نیست.

(۱)- سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۳

كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ: مَثَل این زندگانی ناپایدار و زودگذر دنیا، مَثَل آبی است که از آسمان نازل می‌شود؛ قطرات شفاف و حیاتبخش باران بر زمین می‌بارد، ولی بر اثر همین آب بی‌رنگ و زمین واحد، گیاهان، درختان و محصولات متفاوت و مختلف از زمین می‌روید.

منظور از «اختلاط» در آیه شریفه، تنوع رویش‌هاست.

رویش گیاهان و نباتات بر سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- قسمتی از آنها- اعم از میوه‌ها، دانه‌های روغنی و سبزیجات- مواد غذایی انسان را تشکیل می‌دهند (مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ).

۲- قسم دوم رویدنی‌هایی که مواد غذایی حیوانات به شمار می‌روند (مِمَّا يَأْكُلُ ... الْأَنْعَامُ) این نوع رویش، گاهی بین حیوانات و انسان مشترک هستند؛ به گونه‌ای که مثلاً، انسان از میوه آن استفاده می‌کند و حیوانات از برگ و شاخه و ریشه آن؛ گاهی- همانند علوفه- تنها برای حیوانات استفاده می‌شود.

۳- قسم سوم، گیاهان و درختانی که زیبایی و زینت طبیعت به شمار می‌روند همانند گلها، سبزه‌ها، درختان با طراوت (حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ). وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا: هنگامی که باران کاملاً می‌بارد و میوه‌ها و گیاهان ثمره می‌دهد و انسان خود را در آستانه بهره‌برداری از آن می‌پندارد، ناگهان حادثه‌ای رخ می‌دهد که تمام محاسبات بر هم می‌ریزد که این حالت برای دل‌شدگان دنیا، بسی رنج‌آور است!

اتیها امرنا لیلًا او نهاراً: آری؛ به هنگامی که دنیا به انسان رو آورده است و چهره زیبا و پر فریب خود را نشان می‌دهد و انسان تصور می‌کند که همه چیز بر وفق مراد است، ناگهان فرمان عذاب الهی، شب هنگام یا در روز، صادر می‌شود و همه آرزوها و دست‌رنج‌های انسان را نابود می‌سازد؛ به گونه‌ای که گویا اصلاً

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۴

چنین چیزی در دنیا وجود نداشته است.

کلمه «امرنا» در این قسمت از آیه شریفه بسیار قابل دقت و تأمل است؛ چه اینکه موارد و مصادیق فروانی دارد و هر نوع فرمان عذابی را از ناحیه حضرت حق شامل می‌شود.

در اینجا به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- گاه ممکن است این مأموریت، به عده‌ای از حیوانات کوچک و به ظاهر ناتوان- مانند ملخ- داده شود؛ به این گونه که عده‌ای از این ملخ‌ها به صورت توده‌ای از ابر بر مزرعه‌ای فرود آیند و آن زراعت را به طور کامل نابود سازند و گاه حتی کاه و خار و

خاشاکی هم از آن باقی نگذارند؛ همان گونه که این مسئله در بعضی از کشورها اتفاق افتاده است.

۲- ممکن است این مأموریت بر عهده «باد سموم» نهاده شود و او مأمور عذاب الهی و وسیله اجرای امر و فرمان پروردگار شود؛ باد سموم به گونه‌ای است که وقتی حرکت می‌کند، بر هر چیزی بوزد آن را مسموم کرده، می‌خشکاند. مثلاً، این باد اگر بر مزرعه‌ای سرسبز و خرم بوزد ابتدا آن را به زراعتی سوخته تبدیل می‌کند و سپس خاکستر آن را با خود به همراه می‌برد.

۳- گاهی موجودی خطرناک‌تر از باد سموم، اجرای دستور خداوند را بر عهده می‌گیرد؛ موجودی همچون «صاعقه» که به هر چیزی از کوه، درختان، گوسفندان، و انسان‌ها برخورد کند، آن را نیست و نابود می‌سازد. «۱» و همچنین موجودات دیگری که در بحث‌های آینده بدان اشاره خواهد شد.

نکته قابل توجهی که در عبارت «لیلاً او نهاراً» نهفته است، این است که انسان در هر حال در مقابل فرمان و عذاب الهی چاره‌ای جز تسلیم بر آستان حضرت

(۱)- تفسیر علمی «صاعقه» و تفاوت آن با «رعد و برق» در بحث‌های پیشین گذشت.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۵

حق را ندارد و این گونه نیست که انسان تصور کند که چون عذاب شبانه بر او نازل شده، قدرت دفاع را از دست داده است، بلکه اگر در روز هم نازل شود، هیچ انسانی قدرت دفاع از خود را ندارد؛ بدین جهت، می‌فرماید: این عذاب ممکن است در روز نازل شود و امکان دارد که شب هنگام دامنگیر شما شود.

فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ: هنگامی که فرمان عذاب الهی صادر شود، بی‌درنگ تمام اموال انسان نابود می‌شود و از یک مزرعه سرسبز و با طراوت چیزی جز یک تلّ خاکستر باقی نمی‌ماند به گونه‌ای که گویا اصلاً چیزی وجود نداشته است و انسان نمی‌تواند باور کند که این تلّ خاکستر، ثانیه‌ای قبل همان زراعت سرسبز باطراوت بوده است.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: این گونه آیات قرآن- مخصوصاً مثل مزبور- را برای اندیشمندان و فرهیختگان شرح می‌دهیم؛ یعنی تنها در سایه تفکر و تأمل می‌توان به هدف این مثلها و عمق این آیات الهی دست یافت؛ تفکری که بالاتر از آن عبادتی وجود ندارد. «۱»

فلسفه مثل

برای دست‌یابی به فلسفه مثل، به سه نمونه از ویژگی زندگی دنیا اشاره می‌شود:

۱- زندگی دنیا زودگذر است و ثبات و دوامی ندارد.

۲- زندگی دنیا تهی است؛ ظاهری فریبنده و جذاب دارد، ولی باطنی بی‌محتوا دارد؛ همانند زندگی بعضی از انسانها که از فاصله دور بسیار جالب و جذاب می‌نمایند به گونه‌ای که حسرت‌آور است، ولی وقتی انسان به آن نزدیک

(۱)- ر. ک. به میزان الحکمه، باب ۳۲۵۳، حدیث ۱۵۹۲۰ (لا عبادة كالتفكر في صنع الله عز و جل).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۶

می‌شود، خدای را هزاران بار سپاس می‌گوید که چنان زندگانی ندارد.

«برق را در خرمن مردم تماشا کرده است آنکه پندارد که حال مردم دنیا خوش است»

۳- زندگی دنیا غافل‌کننده است.

بر همین اساس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی کوتاه به این سه ویژگی اشاره داشته، می‌فرماید: «الدُّنْيَا تَغْرُ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ»؛ یعنی دنیا فریبنده، ضرر آفرین و گذرا و بی‌ثبات است. (۱)

حال، فلسفه مثل از اینجا روشن می‌شود که بدون مثال درک ماهیت و ویژگی دنیا ناممکن به نظر می‌رسد. ذکر مثل سبب می‌شود تا انسان بهتر به حقیقت و ماهیت دنیا دست یابد. بدین جهت است که خداوند برای شناساندن دنیا تمسک به مثل جسته است. تفسیر و تطبیق مثال مذکور

در آیه مثل، انسان و زندگی دنیوی او به باران تشبیه شده است؛ یعنی انسان نیز همچون باران استعداد فراوانی دارد. وقتی این استعدادها فعال شود، همانند باران باطراوت شروع به بارش می‌کند و ثمره آن ابتکارات مختلف و خلاقیت‌های متنوعی است که از انسان سر می‌زند. تمام نیرو و توان خود را در جهت زندگی بهتر به خدمت می‌گیرد؛ در زمینه‌های مختلف فعالیت می‌کند و در راه رسیدن به هدف، بسیاری از نیروهای خود را از کف می‌دهد تا اینکه به زندگی دنیوی خود سامان ببخشد؛ ولی ناگهان با ایجاد حادثه‌ای تمام آمال و آرزوهایش نقش بر آب می‌شود؛ به گونه‌ای که گویا از اول عمر تا کنون هیچ فعالیتتی نداشته و هیچ توشه‌ای برنگرفته است!

(۱) - بحار الانوار، چاپ بیروت، جلد ۷، صفحه ۱۱۹. این روایت در نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸۵ از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۷

این حوادث که همان «امر» و فرمان الهی است، گاهی از درون جسم انسان برمی‌خیزد که در این هنگام این انسان مغرور با کوچک‌ترین حادثه‌ای، تسلیم می‌شود؛ مثلاً اگر قسمتی از خون در یکی از رگهای بدن انسان لخته شود و این حالت ادامه یابد تا اینکه به رگهای ورودی قلب سرایت کرده، رگ را مسدود سازد، ناگهان ایست قلبی ایجاد می‌شود و سبب سکت قلبی می‌گردد، همچنین اگر این لخته به سمت مغز حرکت کند و در رگهای منتهی به مغز متوقف شود، باعث ایست مغز می‌شود و یکباره، یا نیمی از بدن انسان فلج می‌شود، یا از دنیا می‌رود.

از این آسان‌تر گاهی خداوند این مأموریت را به یک سلول از میلیونها سلولی که در بدن انسان وجود دارد وا می‌گذارد. این سلول خارج از برنامه به تولید مثل و تکثیر می‌پردازد؛ به گونه‌ای که یک سلول به دو عدد تبدیل می‌شود و دو سلول به چهار عدد و چهار سلول به هشت و هشت سلول به شانزده و ... ناگهان تبدیل به یک غده سرطانی شده، به سرعت در بدن ریشه می‌دواند و سرانجام پس از چندی، انسان را از پای در می‌آورد «فَجَعَلْنَاهُ حَصِيدًا كَمَا نُ لَمْ تَغْنَّ بِالْأَمْسِ» به گونه‌ای که گویا سالها مرده است! آری؛ به همین سادگی انسان می‌میرد و تمام آرزوها و زحمتهای خود را بر باد رفته می‌بیند.

و ممکن است فرمان عذاب الهی بر عهده یک حادثه برونی از قبیل زلزله، رانش زمین، طوفان، صاعقه، شهاب‌های آسمانی و ... نهاده شود.

این مثل و مانند آن، و این حوادث مختلف که بارها آنها را مشاهده کرده‌ایم، هر کدام زنگ خطر و بیدارباشی است برای ما که فریب ناپایداری دنیا را نخوریم و برای نیل به آرزوها مرتکب هر جنایتی نشویم و به دنیا دل نبندیم.

شایسته است که در این آیه شریفه و امثال آن با دقت زیاد تفکر و تعمق نمائیم و همواره آن را بسان چراغی فروزان فراسوی خویش قرار دهیم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۸

۱- تعلیم خداشناسی.

خداوند در آیه مَثَل با تشبیه زندگی به آب باران، درس خداشناسی به ما می‌آموزد و ایمان ما را به یکتا بودن خویش راسخ‌تر می‌کند. آیه به ما می‌آموزد که خداوند از همین آب بی‌رنگ و زمین واحد، هزاران رنگ خلق می‌کند. همه زمین‌ها با یک آب سیراب می‌شود (يُشَقِّقِي بِمَاءٍ وَّاحِدٍ) «۱»؛ ولی میوه‌ها، درختان و سبزی‌های مختلف و رنگارنگ می‌روید؛ شیرین‌ترین و ترش‌ترین میوه‌ها، تلخ‌ترین سم‌ها و زیباترین گلها، از همین آب و خاک بی‌رنگ تولید می‌شود. واقعاً قدرت و علم پروردگار عالم عجیب است! ولی افسوس که حجاب عادت، مانع از تفکر در این کتاب گویای خداشناسی شده است.

۲- در جهان هستی همه چیز بر اساس نظم آفریده شده است. خداوند آب باران را سبب برکت و آبادانی قرار داده است. اگر همین باران زیادتر از اندازه بیارد، ویرانی و نابودی به ارمغان خواهد آورد و اگر نبارد یا کمتر از نیاز بیارد، سوغاتی جز خشکسالی و قحطی نخواهد داشت.

این نیز درسی است برای همه انسانها که در زندگی خود برنامه و نظم داشته باشند و اعتدال را در همه چیز رعایت نموده، از إفراط و تفریط بپرهیزند.

حتی در دشمنی‌ها نیز زیاده‌روی نکنند. به همین جهت، اسلام در مورد آداب جنگ، دستورات زیبا و جالبی دارد تا مسلمانان درباره دشمنانشان هم زیاده‌روی نکنند. بنابراین، در تمام شئون زندگی، شخص مسلمان باید اهل نظم و برنامه باشد.

۳- گاهی «نعمت» تبدیل به «نقمت» می‌شود؛ یعنی ممکن است آنچه

(۱)- سوره رعد، آیه ۴

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۹

مایه حیات و زندگی انسان است، سبب سیه‌روزی انسان شود و خداوند همان را مأمور مرگ انسان قرار داد. آب مایه حیات، ممکن است تبدیل به سیل ویرانگر شود!

۴- آب اگر جریان داشته باشد، خوشبو، سالم، گوارا و مایه حیات است؛ اما اگر راکد بماند، متعفن، آلوده، و غیر قابل استفاده می‌گردد و در این صورت نه تنها عامل حیات نیست، بلکه منشأ آلودگی‌هایی نیز خواهد بود. ثروتها و سرمایه‌ها نیز همین حکم را دارد؛ تا هنگامی که در گردش است و باعث شکوفایی اقتصاد کشور است یک ارزش به شمار می‌رود؛ ولی هنگامی که احتکار شود و در جایی راکد بماند، سبب رکود و بیماری دستگاه اقتصادی کشور می‌گردد.

۵- دورنمای برخی از گیاهان، بسان گیاهان و گل‌های زینتی می‌مانند؛ لیکن از نزدیک سمی و کشنده هستند.

«برق را در خرمن مردم تماشا کرده است آنکه پندارد که حال مردم دنیا خوش است»

از این رو، نباید فریب ظاهر زیبای آن را خورد، بلکه باید با تفکر و تعمق به ماهیت آن پی برد؛ آنگاه آن را انتخاب کرد.

بدین جهت، در پایان آیه نسبت به تفکر و اندیشه توصیه شده و برای متفکران و اندیشمندان ارج نهاده شده است.

در روایتی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «اعطوا اعینکم حظها من العبادۃ؛ از عبادت چشم‌هایتان، بهره‌ای را به آنها بدهید. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! عبادت چشمها چیست؟ حضرت فرمود: نگاه به قرآن و تفکر و اندیشه در آن».

«۱»

در آیات قرآن تفکر و اندیشه کنید؛ به سرنوشت نمرودها، فرعونها، ابولهبها؛

(۱) - محجّة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۳۱؛ و تفسیر البرهان، جلد اول، صفحه ۳۳۱، حدیث ۱۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۰

و از طرف دیگر سلیمانها، موسی‌ها، داودها و ... بیاندهشید. در عجایب آیات قرآن توقّف و تدبّر کنید و تنها به قرائت و تلاوت قرآن بسنده نکنید اگرچه تلاوت و قرائت کلام وحی - مخصوصاً در ماه مبارک رمضان - اجر و ثوابی بس عظیم دارد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۱

فصل بیستم: نوزدهمین مثال: مثل کافر و مؤمن

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره هود می‌فرماید:

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»

حال این دو گروه (مؤمنان و کافران)، حال نابینا و کر و بینا و شنواست؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟! آیا پند نمی‌گیرید؟!

دورنمای بحث

خداوند بزرگ در این مثل، به مقایسه حال کافران و مؤمنان پرداخته است و این دو گروه را به انسانهای کر و کور و بینا و شنوا تشبیه کرده است؛ زیرا ایمان و تقوا سبب بینایی و شنوایی؛ و لجاجت، تعصّب و بی‌ایمانی مانع این دو موهبت الهی می‌گردد.

اشاره‌ای به آیات قبل از آیه مثل

قبل از آنکه آیه مثل مورد بررسی قرار گیرد، لازم است نگاهی اجمالی به آیات قبل - که بیانگر حال انسانهای مؤمن و بی‌ایمان است - داشته باشیم. تا با بینش بیشتری به تفسیر آیه مثل پردازیم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۲

مثالهای زیبای قرآن ج ۱ ۲۹۹

شرح حال کافران

آیه ۱۹ سوره هود شرح حال کافران را بیان کرده و می‌فرماید: «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ». کافران کسانی هستند که مردم را از راه خدا باز می‌دارند؛ و راه حق را کج و معوج نشان می‌دهند، و به سرای آخرت کافرنند.

در این آیه شریفه سه ویژگی برای کفار بیان شده است:

۱- کفار مانع راه خدا هستند و از راه یافتن دیگران به راه حق، جلوگیری می‌کنند.

۲- کافران مایل هستند راه مستقیم حق و خدا را کج و معوج بنمایند؛ در حالی که راه خداوند بر اساس آیه شریفه سوره حمد، مستقیم است و عوجاج و کجی و افراط و تفریط در آن وجود ندارد؛ بلکه متعادل و میانه است.

۳- سومین ویژگی کافران، انکار معاد و جهان پس از مرگ است. و به نظر می‌رسد بزرگترین عامل سیه‌روزی آنها همین مسئله است؛ زیرا وقتی منکر رستخیز شدند، راه راست را نیز به دیگران کج و معوج نشان می‌دهند و از هدایت دیگران به سوی حق مانع می‌شوند.

سپس در آیه ۲۲ می‌فرماید: «لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسُونَ» بناچار آنها در سرای آخرت، از همه زیانکارترند!

یعنی کفّاری که اولاً مانع از هدایت مردم به راه حق هستند و سپس راه مستقیم را کج و معوج نشان می‌دهند و در نهایت منکر معاد هستند، در روز رستاخیز زیانکارترین مردم به شمار می‌روند.

شرح حال مؤمنان

آیه ۲۳ سوره هود به بررسی گروه دوم (مؤمنان) پرداخته، می‌فرماید: «انَّ

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۳

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاخْتَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و در برابر پروردگارشان خضوع و خشوع کردند، آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند.

آیه شریفه مذکور برای مؤمنان سه ویژگی بیان داشته:

۱ و ۲- ویژگی اول و دوم، ایمان و عمل صالح است. این دو در بسیاری از آیات قرآن با هم ذکر شده است. بنابراین، لازم و ملزوم و از هم تفکیک‌ناپذیرند «۱» بدین جهت، مدّعیان ایمان که فاقد عمل صالح هستند، در واقع فاقد ایمان نیز هستند و از سوی دیگر، انسانهای بی‌ادعایی که عمل صالح دارند، مؤمنان راستین و واقعی به شمار می‌آیند؛ زیرا- همان‌طور که گذشت- ایمان و عمل صالح، شاخ و برگ یک درخت هستند.

۳- سومین ویژگی که آیه بدان اشاره داشته، ویژگی «اخبات» است.

«اخبات» جمع کلمه «خبت» است؛ و «خبت» در لغت به معنای بیابان وسیع و هموار است؛ سپس به بعضی از حالات و ویژگی‌های انسان نیز اطلاق گردیده است که به سه حالت آن اشاره می‌شود:

الف- این کلمه برای انسانهایی که روحی متواضع دارند، استعمال گردیده است؛ زیرا همان‌گونه که بیابان صاف و هموار در مقابل آب متواضع است و به راحتی آب به همه جای آن سیر می‌کند، روح انسان متواضع نیز به سادگی در مقابل حضرت حق تسلیم می‌شود.

ب- واژه «مُخْبِتٌ» علاوه بر انسانهای متواضع، به انسانهای تسلیم درگاه

(۱)- ایمان و عمل صالح، در نزدیک به هفتاد آیه از قرآن در کنار هم آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۴

خداوند نیز اطلاق می‌شود؛ یعنی همان‌گونه که زمین صاف تسلیم است، انسان مؤمن نیز تسلیم خداوند است.

ج- این واژه بر انسانهای دارای اطمینان به خداوند نیز اطلاق شده است؛ یعنی همان‌طور که انسان به هنگام حرکت بر زمین صاف با اطمینان گام برمی‌دارد- بر خلاف هنگام حرکت بر کوه و درّه و تپه که با دلهره و تردید گام برمی‌دارد- انسان مؤمن نیز به خدای خویش اطمینان دارد و در راه عبودیت و بندگی او با اطمینان حرکت می‌کند.

بنابراین، مؤمنان دارای این صفات (ایمان، عمل صالح و اخبات)، جزو بهشتیان به شمار می‌روند و جاودانه در بهشت خواهند ماند و از نعمت‌های آن بهره‌مند خواهند گشت.

شرح و تفسیر آیه مثل

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ: خداوند متعال پس از بیان ویژگیهای مؤمنان و کافران در آیات پیشین، می‌فرماید: مثل آن دو گروه (مؤمنان و کافران) مثل دو گروه نابینا و کر و شنوا و بیناست، مؤمنان بسان انسانهای بینا و شنوا هستند و کافران به انسانهای کر و کور می‌مانند.

هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ: آیا این دو گروه، مانند هم هستند؟! آیا کران و شنوایان با هم یکسانند؟! آیا بینایان و نابینایان مساوی هستند؟! آیا کفر و ایمان برابر است؟!

آیا از این مثل و مقایسه بین افراد فاقد حس شنوایی و بینایی و دارندگان آنها متذکر نمی‌شوید؟! برای پی بردن به عمق این مطلب و درک آثار ایمان و قدرت نامتناهی پروردگار عالم، نخست لازم است اهمیت چشم و گوش و نقش آن دو در بدن انسان مورد بررسی قرار گیرد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۵

چشم، یکی از بزرگترین آیات الهی

بی‌شک چشم از بزرگترین آیات الهی به شمار می‌رود؛ بلکه می‌توان گفت عجیب‌ترین آیت خداوند- که در دسترس ما انسانها قرار دارد- همین چشم است. ساختمان چشم، بسیار بسیار پیچیده است. عجیب‌تر آنکه این ساختمان بسیار پیچیده، از مود اولیه بسیار ساده‌ای تشکیل شده است؛ مقدار کمی چربی، مختصری گوشت و کمی مایع!

دلیل بر قدرت خداوند همین بس که با ابزار ساده، وسایل بسیار پیچیده‌ای همچون چشم می‌آفریند. چشم انسان، هفت طبقه ممتاز و جدا از هم دارد که هر یک بر روی دیگری به صورت مستقل و بسیار لطیف نهاده شده و خداوند برای هر طبقه وظیفه ظریف و خاصی قرار داده است.

هیچ دستگاه فیلم‌برداری و عکس‌برداری در دنیا وجود ندارد که مانند دستگاه عظیم و حیرت‌آور چشم انسان، به صورت خودکار و بدون عکاس و فیلم‌بردار، از محیط اطراف خود فیلم‌برداری کند؛ بی‌آنکه کسی عدسی آن را تنظیم کند، در کمترین زمان برای دورترین و نزدیک‌ترین نقطه عدسی آن تنظیم می‌گردد، در حالی که در دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری، تنظیم عدسی برای فاصله‌های مختلف وقت زیادی می‌طلبد و در فیلم‌برداریهای مهم، گاهی این کار حتی تا یک ساعت به طول می‌انجامد.

در مورد تنظیم نور نیز چنین است؛ مثلاً اگر در محیطی- که همه چراغهای آن روشن است و چشم ما به روشنایی عادت کرده است- ناگهان برق قطع گردد و فضا تاریک شود، در ظرف چند ثانیه چشم ما با محیط تاریک اطراف عادت کرده، به گونه‌ای که می‌توان با همان نور ضعیف اشیای اطراف خود را دید؛ یعنی چشم در کمترین زمان خود را با نور ضعیف تطبیق می‌دهد و مردمک آن باندازه کافی گشاد می‌گردد. خداوند قادر، برای چشم عضلاتی قرار داده است که در

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۶

شش جهت حرکت می‌کند؛ کره چشم علاوه بر جهات چهارگانه (چپ، راست، بالا- و پائین)، به سمت جلو و عقب نیز حرکت می‌کند.

از دیگر عجایب چشم، مایعی است که از چشم تراوش می‌کند که آن را اشک نامیده‌اند. اشک، هم ماده غذایی چشم است و هم ابزار شستشوی این ساختمان دقیق و ظریف، و هم وسیله‌ای ضد عفونی کننده برای چشم.

از دیگر ویژگی‌های چشم، این است که خود به ترمیم اشکالات و نقصهای وارده، می‌پردازد.

آیا هیچ یک از مصنوعات انسان چنین ویژگی دارد؟ انصافاً، اگر در عالم هستی هیچ علامت و نشانه‌ای برای اثبات وجود خداوند جز ساختمان عجیب و حیرت‌آور چشم وجود نداشت، همین کفایت می‌کرد. «۱» چگونه می‌توان باور کرد که طبیعت بی‌شعور و

فاقد درک، چنین دستگاه باعظمتی را خلق کرده باشد؟

گوش آیت دیگر خداوند

اگرچه ساختمان گوش به پیچیدگی و ظرافت دستگاه چشم نیست؛ ولی آن نیز حکایت از قدرت‌نمایی ذات حضرت حق دارد. گوش بیرونی، گوش میانه و گوش درونی، سه قسمت اصلی ساختمان گوش را تشکیل می‌دهند که در سه منطقه جدا از هم و با وظایف و مسئولیت‌های مستقل ساخته شده‌اند.

استخوانهایی به صورت چکش و سندان در گوش تعبیه شده است که عامل انتقال صدا به مغز است و عجیب‌تر آنکه گوش علاوه بر اینکه صدا را درک می‌کند، جهت و محلّ ایجاد صدا را نیز تشخیص می‌دهد. این دو نعمت بزرگ الهی - که در اختیار ما انسانها قرار دارد - بسیار عجیب است و در شرح عجایب آن کتابها

(۱) - شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، جلد ۲۷، صفحه ۱۸ به بعد، مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۷

نوشته شده است و هر کدام متخصصی مخصوص به خود دارند، بلکه خود چشم رشته‌های تخصصی مختلفی دارد.

چشم و گوش دو ابزار مهم شناخت

مهم‌ترین ابزار شناخت انسان چشم و گوش اوست، آدمی در ابتدای تولد فاقد هر گونه علم و دانش است (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا). «۱» تمام علوم و دانش‌های انسان پس از رشد لازم از طریق چشم و گوش به او می‌رسد؛ حتی علوم عقلی. علوم تجربی از طریق چشم منتقل می‌شود؛ انسان در آزمایشگاه مسایل مختلف را تجربه کرده، می‌بیند و بدان واقف و آگاه می‌شود. اما علوم نقلی که دیگران آن را منتقل می‌سازند - مخصوصاً دانش‌هایی که از طریق وحی به انسان منتقل می‌شود - از طریق گوش نصیب آدمی می‌گردد. البته علوم عقلی نیز بر پایه علوم حسی است؛ یعنی اگر چیزی دیده یا شنیده نشود، عقل نمی‌تواند مسایل آن را درک کند؛ زیرا بنیان علوم عقلی، بر اساس «تجربید» و «تعمیم» محسوسات است. بدین جهت، اگر انسانی فاقد حس بینایی و شنوایی باشد - که طبعاً لال نیز خواهد بود - هرچند مغزی همچون مغز بو علی سینا هم داشته باشد، به اندازه بچه پنج ساله‌ای نخواهد فهمید؛ زیرا چنین انسانی، دو پایه اساسی علوم عقلی؛ یعنی بینایی و شنوایی را از دست داده است.

کفار فاقد ابزار شناخت هستند

بنابر آیه شریفه، افراد بی ایمان و کافر کر و کور هستند؛ یعنی آنها فاقد ابزار و

(۱) - سوره نحل، آیه ۷۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۸

وسایل شناخت هستند و منابع شناخت از آنها سلب شده است. به همین جهت از نور ایمان چیزی را درک نمی‌کنند. اما مؤمنان در پرتو نور ایمان، کاملاً بینا و شنوا هستند و از تمام علوم و دانش‌ها و ابزار شناخت بهره‌مند می‌گردند.

چرا کفار کر و کور هستند؟

با توصیف‌هایی که در آیات پیشین برای آنها گفته شد، کافران بدین جهت کر و کور هستند که کفر، پرده و حجابی در مقابل چشم آنها قرار داده که بینایی و شنوایی آنها را سلب کرده است (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً) «۱».

لجاجت در مقابل پروردگار، تسلیم نبودن در مقابل ذات حق و دیگر صفات رذیله، سبب شده است تا کافران نتوانند حقایق را درک کنند.

امام عارفان، حضرت سجاد علیه السلام، در دعای عارفانه و عاشقانه ابو حمزه ثمالی می‌فرماید: «أَنَّكَ لَا تَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»؛ خدایا! تو از بندگان، محجوب و پنهان نیستی، مگر اینکه اعمال مردم، خود، حجاب می‌شود و گرنه تو از هر ظاهری آشکارتری.

در بعضی از نسخه‌های دعا، به جای کلمه «اعمال»، «آمال» ذکر شده است.

که بنابراین، آرزوهای طولانی حجاب می‌گردد و انسان را از حقایق و معارف الهی باز می‌دارد.

اما وقتی ایمان در درون انسان جلوه کرد، حجاب‌های تعصب، جهل، خودخواهی و کبر نابود شده، همه چیز برای انسان روشن می‌شود؛ بلکه خداوند، خود، او را از تاریکی‌ها به نور ایمان هدایت می‌کند. از این رو، می‌فرماید: «اللَّهُ

(۱) - سوره بقره: آیه ۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۹

وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَانَهُمُ الظَّالِمَاتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ فِيهَا خَالِدُونَ؛ خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. [آما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند. (۱)

چگونه حجاب‌ها را از خود برهانیم؟

چگونه می‌توانیم چشم و گوش قرآنی و چشم حقیقت بین داشته باشیم؟

بر اساس آیه شریفه، اگر بخواهیم حجاب‌ها را کنار بزنیم و پرده‌های جهالت، تعصب و لجاجت را بدریم و بینیم آنچه را که اولیای خداوند می‌بینند، باید مؤمن شویم.

در روایات اهل بیت علیهم السلام برای «مؤمن» علامت‌های مختلفی ذکر شده است که به منظور در پی گرفتن آن در این مختصر تنها به ذکر دو نمونه از آن بسنده می‌گردد.

علامتهای مؤمن

۱- در روایتی نبی مکرم اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛ هیچ انسانی به حقیقت ایمان نایل نمی‌گردد مگر اینکه آنچه را [از نیکی‌ها] که برای خود دوست می‌دارد، برای دیگران نیز دوست بدارد. (۲)

۲- در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام ذکر شده است: «أَنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ

(۱) - سوره بقره: آیه ۲۵۷.

(۲) - میزان الحکمه، جلد اول، صفحه ۱۹۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۰

ان تُوْتِرَ الْحَقَّ، وَ انْ ضَرَّكَ، عَلَي الْبَاطِلِ، وَ انْ نَفَعَتْ؛ حقیقت ایمان این است که حق را، اگرچه به ضرر تو باشد، بر باطل، اگرچه به نفع تو باشد، مقدم بداری. (۱)

بنابراین روایت شریفه، پرهیز از ناراستی و حفظ راستی از حقایق ایمان شناخته شده است.

از این رو، این روایت پیام‌آور درسی است برای احزاب و جناح‌های سیاسی کشور که پیوسته جانب راستی را گرفته، از ناراستی پرهیزند. آنان اگر به این مرحله دست یافتند که سخن شخص صالح جناح مخالف را بر سخن ناصالح جناح خود مقدم بدارند، بی‌شک حقیقت ایمان را درک کرده‌اند؛ در غیر این صورت ادعای ایمان چیزی جز گزافه نیست. خداوند به همه مسلمانان، ایمان کامل عنایت فرماید.

(۱) - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۰۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۱

فصل بیست و یکم: بیستمین مثال: تَوَسَّلْ بِمَا سَوَى اللَّهِ

اشاره

خداوند در آیه ۱۴ سوره رعد می‌فرماید: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ لَهُمْ شَيْءٌ إِلَّا كِبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»؛ دعوت حق از آن اوست؛ و کسانی را که [مشرکان غیر از خدا می‌خوانند، هرگز] به دعوت آنان پاسخ نمی‌گویند. آنها همچون کسی هستند که کف‌های [دست خود را به سوی آب می‌گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید. و دعای کافران، جز در ضلال و گمراهی نیست.

دورنمای بحث

آیه مثل تَوَسَّلْ و دعا را بررسی کرده، به انسان‌ها می‌آموزد که دست نیاز را به سوی چه کسی دراز کنند؛ سپس آیه، برای کسانی که به در خانه مخلوقات - نه خالق آنان - می‌روند و عرضه نیاز و حاجت می‌کنند مثلی بیان می‌کند.

پرسش

قبل از پرداختن به شرح و تفسیر آیه مثل، لازم است این پرسش مطرح شود که چرا بعضی از مثلها و تشبیه‌هایی که در آیاتی قبل از سوره رعد ذکر شده، در بحث ما مطرح نشده است؛ همانند آیه شریفه ۳۲ سوره مائده، که کشتن یک انسان

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۲

بی‌گناه را با کشتن تمام انسان‌ها برابر می‌داند و نجات یک انسان بی‌گناه را به نجات تمامی انسان‌ها تشبیه می‌کند؛ در حالی که در این آیه نیز تشبیه و نظیری ذکر شده که می‌توانستیم آن را مورد بحث قرار دهیم؟

پاسخ

در قرآن مجید مثلها و تشبیهات فراوانی وجود دارد؛ لیکن بحث ما در مثل‌های قرآن است نه در تشبیهات آن.

تشبیه آن است که چیزی را به چیز دیگری مانده سازند؛ مثل اینکه می‌گویند:

حسن مانند شیر است. این یک تشبیه است نه مثل؛ ولی مثال یک داستان، یک سرگذشت، یک مجموعه و برنامه است که در قرآن برای بیان مطالب عقلانی دور از دسترس مردم، بیان شده است؛ مانند اینکه قرآن برای بیان حق و باطل - که یک مسئله غیر حسّی است - به باران و سیلاب و کف روی سیلاب مثال می‌زند و حق را به باران و باطل را به کف روی سیلاب تشبیه می‌نماید که

اگرچه کف بالانشین و پر سر و صدا است؛ ولی فروغی ندارد و زود نابود می‌گردد. بنابراین، با توضیح بالا یک معیار کلی برای جدا کردن مثال‌ها از تشبیهات به دست می‌آید.

برق آسمانی و ابرهای باران‌زا

به منظور درک بیشتر مثل مذکور، لازم است به توضیح و شرح آیات ۱۲ و ۱۳ سوره رعد اشاره شود: خداوند متعال در آیه ۱۲ سوره رعد می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرُوقَ حَوَافًا وَ طَمَعًا وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ»؛ او (خداوند) کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد، که هم مایه ترس است و هم مایه امید؛ و ابرهای سنگی بار ایجاد می‌کند. یکی از آثار عظمت خداوند، ارائه و نشان دادن «برق» آسمان است که هم مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۳

سبب شوق و امید انسان‌ها است و هم مایه خوف و ترس و نگرانی آنها. برق آسمان، بشارت باران را به ارمغان می‌آورد؛ زیرا ایجاد رعد و برق آسمان سبب می‌شود تا باران‌های فراوانی نازل گردد.

چگونه «برق» آسمان سبب نزول باران می‌شود؟

ابرهایی که دارای دو بار الکتریکی متضاد هستند هنگامی که با هم برخورد می‌کنند، برق آسمان را به وجود می‌آورند که در نتیجه حرارت شدیدی در حدود ۱۵ هزار درجه سانتیگراد به وجود می‌آید. این حرارت هوای اطراف خود را می‌سوزاند و باعث می‌شود که فشار هوا کم شود؛ آن‌گاه کم شدن فشار هوا سبب نزول باران می‌گردد. از طرفی، ممکن است «برق» به صورت «صاعقه‌ای» درآید و باعث نابودی «جنگل‌ها، روستاها، انسان‌ها، حیوانات، مزارع و کشتزارها» گردد این خود خوف و نگرانی را به همراه دارد. وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ: خداوند ابرهای سنگین باران‌زا نیز ایجاد می‌کند.

شاید در نظر بسیاری از انسان‌ها ابرهای آسمان با هم تفاوتی نداشته باشند و به یک گونه عمل کنند؛ در صورتی که حقیقت چیز دیگری است و نسبت به هم تفاوت‌های زیادی دارند.

از جمله تفاوت‌ها این‌که: ابرها به دو دسته سنگین و سبک تقسیم می‌شوند؛ ابرهای سنگین، در فضایی نزدیک‌تر به زمین جا گرفته‌اند؛ ولی ابرهای سبک، در فضایی دورتر از زمین مستقر هستند. ابرهای سنگین باران‌زا هستند و از این رو که دارای آب فراوانی هستند نمی‌توانند در مرتبه بالایی از آسمان قرار گیرند.

«رعد آسمانی» نشانه‌ای از عظمت خدا

در آیه ۱۳ سوره رعد خداوند چنین می‌فرماید: «وَ يَسِّحُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۴

الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ»؛ و رعد، تسبیح و حمد او می‌گوید؛ و نیز فرشتگان از ترس او! و صاعقه‌ها را می‌فرستد؛ و هر کس را بخواهد گرفتار آن می‌سازد، در حالی که آنها [با مشاهده این همه آیات الهی، باز هم درباره خدا به مجادله مشغولند؛ و او قدرتی بی‌انتها [و مجازاتی دردناک دارد!

آیه شریفه به دو موضوع اشاره دارد: یکی رعدهای آسمانی و دیگری صاعقه‌ها؛ و از آنچه که قبلاً در مورد صاعقه بحث کردیم در اینجا فقط به بررسی مسئله «رعد» می‌پردازیم.

همان گونه که قبلاً گفته شد برخورد ابرهای آسمانی با همدیگر، در صورتی که دارای دو بار الکتریکی مختلف (یکی مثبت و

دیگری منفی) باشد، تولید جرقه می‌کند که به نور آن «برق» و به صدای آن «رعد» گفته می‌شود. روشن است که صدا و نور همزمان تولید می‌شود؛ لیکن انعکاس نور زودتر از صدا (رعد) صورت می‌گیرد؛ علت این امر، آن است که سرعت سیر «نور» به مراتب بیشتر از سرعت سیر «صدا» است.

«رعد آسمانی» اگرچه به ظاهر ساده به نظر می‌رسد؛ لیکن از آیات بزرگ الهی به شمار می‌رود و در زندگی تمام موجودات نقش مهمی ایفا می‌کند.

دانشمندان برای «رعد و برق» آثار زیادی ذکر کرده‌اند که به مهمترین آنها اشاره می‌گردد:

۱- نخستین اثری که رعد و برق دارد و این فایده، تمام موجودات جهان- اعم از انسان‌ها، حیوانات، گیاهان، نباتات و جوامد- را در بر می‌گیرد، نزول باران و آب‌های آسمانی است.

۲- فایده دیگر آن، «آفت‌کشی» گیاهان است؛ یعنی «رعد و برق»، آفت گیاهان را از بین می‌برد. بدین گونه که حرارت شدیدی که بر اثر رعد و برق ایجاد می‌شود،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۵

سبب می‌گردد تا اکسیژن اضافه تولید گردد و تبدیل به نوعی آب شود که آن را «آب اکسیژنه» می‌نامند، که از دو اکسیژن و دو هیدروژن تشکیل می‌گردد. «آب اکسیژنه» یکی از مواد ضد عفونی کننده است که معمولاً در داروخانه‌ها یافت می‌شود.

این ماده ضد عفونی وقتی همراه باران بر سطح زمین نازل می‌شود، آفت گیاهان را از بین می‌برد. به همین جهت، اگر رعد و برق کم شود، آفت گیاهان زیاد می‌گردد.

۳- سومین خاصیت مهم «رعد و برق»، تولید مقدار زیادی کود برای گیاهان است. رعد و برق‌های آسمانی هر ساله ده‌ها میلیون تن کود تولید می‌کنند و بر سراسر کره زمین می‌پاشند؛ کودی قوی، مفید، مؤثر و فراگیر برای تمامی گیاهان.

این کودها بدین گونه ایجاد می‌شوند که دانه‌های باران به وسیله حرارت زیاد ناشی از برق با کربن ترکیب می‌شوند و اکسید کربن را تولید می‌کنند و هنگامی که به همراه باران بر روی خاک می‌ریزند، با خاک ترکیب شده، یک نوع کود گیاهی قوی، مؤثر و مفید به وجود می‌آورند.

آری؛ این رعد و برق آسمانی چنین آثار مهمی دارد و از آیات بزرگ الهی به شمار می‌آید. جالب اینکه قرآن مجید زمانی پرده از این رازهای مهم علمی برداشت که عقل انسان تصور آن را هم نمی‌کرد!

بنابر آیه شریفه، رعد حمد و تسبیح خدا می‌گوید؛ تسبیح به معنای تنزیه خداوند از هر گونه عیب و نقصی است، آیا آفت‌زدایی گیاهان کره زمین به وسیله رعد و برق، تنزیه خداوند از هر گونه عیب و نقصی نیست؟ آیا آفت‌زدایی، نوعی تسبیح نیست؟

حمد، ستایش بر صفات جلال و جمال خداوندی است؛ آیا تغذیه گیاهان نوعی حمد و ستایش در عالم ممکنات و مخلوقات محسوب نمی‌شود؟

بی‌شک، آیات ۱۲ و ۱۳ سوره رعد به این مهم اشاره دارد و آنها را نشانه‌ای از

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۶

عظمت خدا می‌داند. خلاصه اینکه آیه ۱۲ و ۱۳ به چندین آیت از آیات مهم الهی یعنی رعد و برق و باران و صاعقه، اشاره دارد.

شرح و تفسیر آیه مثل

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ: در اینکه منظور از جمله «له دعوة الحق» چیست؟ بین مفسران اختلاف است، برخی گفته‌اند: مراد توحید است؛ یکتایی و توحید مختص ذات خداست.

عده‌ای معتقدند: این جمله اشاره به قرآن مجید دارد؛ قرآن کتاب الهی است.

و تعداد زیادی از مفسران آن را به «دعای به حق» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی اگر بندگان بخواهند دعایشان مستجاب شود، باید به درگاه حضرت حق روی آورند و در خانه او را بکوبند؛ یعنی ما سوی الله حلال مشکلات نیست، بلکه تنها او قادر به استجابت دعاهای بندگان و گره‌گشای مشکلات آنان است.

شاهد تفسیر سوم- که ما نیز بدان معتقدیم- ذیل همین آیه شریفه است که می‌فرماید: «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ؛ دعای کافران جز در ضلال و گمراهی نیست».

دعاهای کافران بی‌راهه است؛ زیرا آنان در خانه کس یا چیزی می‌روند که حتی قادر نیستند از خود دفاع کنند و یا برای خود منفعتی کسب کنند، تا چه رسد به دیگران.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ؛ شاهد سخن در مثل بیستم، این قسمت از آیه است.

کسانی که غیر خدا را می‌خوانند و برای حل مشکلات خود به سراغ بت‌ها می‌روند و دست به دامن مخلوقات محتاج می‌زنند، مشکلات آنها حل نمی‌شود.

مثل چنین انسان‌هایی، مثل کسی است که دستهایش را بسوی آب دراز کرده است

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۷

تا آن را بنوشد؛ لیکن موفق به این کار نمی‌شود و تشنه برمی‌گردد.

مفسران در تفسیر «كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ...»، گفتار مختلفی ذکر کرده‌اند که به آنها اشاره می‌شود:

۱- منظور آیه، شخصی است که برای رفع تشنگی بر سر چاه آبی برود، چاهی که نه طناب دارد، نه چرخ آب‌کشی دارد و نه دلو! عمق این چاه نیز زیاد است. این انسان تشنه برای خوردن آب، دو دست خود را از فاصله زیاد بسوی آب دراز می‌کند، دستانی که به یک متری چاه هم نمی‌رسد؛ بی‌شک، چنین کسی موفق نمی‌شود خود را سیراب کند و ناکام برمی‌گردد.

۲- مراد آیه شخصی است که در کنار چاه ایستاده است و بدون اینکه حتی دستانش را بسوی آب دراز کند، تنها به آب اشاره می‌کند که بسوی او آید تا از آن بنوشد، و روشن است که آب به اشاره او بالا نمی‌آید و احتیاج به ابزار و وسیله دارد.

آری؛ دعای کافران که به در خانه بت‌ها می‌روند و در ضلالت و گمراهی هستند، مانند چنین انسانی است.

۳- «باسط»، یعنی اینکه کف دستان باز باشد نه منحنی. این امر به گونه‌ای می‌ماند که شخصی کنار چشمه آبی برود تا آب بنوشد این شخص دستش به آب می‌رسد؛ لیکن دو دست خود را صاف نگه داشته و آنها را گرفته و کاسه نکرده است؛ به همین جهت، به محض اینکه دو دست خود از آب خارج کرده، به طرف دهانش می‌برد، تمام آب می‌ریزد و آبی به دهانش نمی‌رسد، و تشنه از کنار چشمه زلال آب برمی‌خیزد!

در میان سه تفسیر فوق، به عقیده ما تفسیر اول از همه مناسب‌تر است؛ هرچند می‌توان گفت هر سه تفسیر صحیح است و هر سه، بیان یک مقصود را دارند؛ زیرا

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۸

به اعتقاد ما، «استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز است». «۱»

بنابراین، برای حل مشکلات خود نباید به در خانه غیر خدا رفت. باید به درگاه با عظمت خداوند برویم؛ چه اینکه او خالق، رازق، محیی و ممیت است. او مشکل‌گشا است و همه چیز به دست اوست. از غیر او کاری ساخته نیست؛ زیرا همه نیازمندیم و او غنی؛ همه محتاج هستیم و او بی‌نیاز؛ همه عاجز هستیم و او قوی؛ همه ضعیف هستیم و او قادر مطلق است از این رو، نه تنها به در خانه

بتان نباید رفت، بلکه به در خانه هیچ یک از مخلوقات خدا نباید روی آورد.

پیام‌های آیه

۱- آیا توسل به معصومان علیهم السلام شرک نیست؟

به عبارتی، آیا این گونه توسلات و دعاها نیز مشمول آیه شریفه است و مورد نهی شارع مقدّس قرار گرفته و باید از آن پرهیز کرد؟ در جواب پرسش فوق، باید گفت که روی آوردن به درگاه این بزرگواران و برگزیدگان خداوند بدان معنا نیست که ما از خود آنها حل مشکل را مستقلاً طلب کنیم؛ بلکه دست توسل به سوی آنان می‌کشاییم تا ما را نزد خداوند مورد شفاعت قرار داده، برای حل مشکل ما از خداوند قادر مطلق چاره‌جویی کنند؛ زیرا ما معتقدیم که این بزرگواران اگر کاری می‌کنند به اذن خداوند است. اما وهابی‌ها که بخاطر این دعاها و توسلات، نسبت شرک و کفر به ما می‌دهند، سخت در اشتباهند و معنای حقیقی و واقعی شرک و کفر را نفهمیده‌اند؛ همان گونه که

(۱)- این مسئله یک بحث «اصولی» است و در اصول فقه مطرح شده است؛ برای توضیح بیشتر، به کتاب انوار الاصول، جلد اول، صفحه ۱۴۵ به بعد مراجعه کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۹

ماهیت توسل شیعه را ندانسته‌اند!

در سفر عمره مفرده که به مدینه منوره و مکه مکرمه مشرف شدم، روز جمعه بیست و دوم شعبان سال (۱۴۱۹ ه ق) در مسجد الحرام به سخنان خطیب جمعه گوش می‌دادم. عجیب اینکه خطیب مذکور، تمام خطبه نماز جمعه را از روی کاغذی که قبلاً برای او تهیه کرده بودند می‌خواند. گویا او حق نداشت حتی یک کلمه را از خود بگوید. با خود گفتم: چقدر تفاوت است بین این خطبه‌ها، و خطبه‌های نمازهای جمعه ایران اسلامی که خطیب آن آزاد است هر گونه تحلیلی داشته باشد، به هر حال، خطیب نماز جمعه مشغول قرائت خطبه گردید. در بین خطبه به کسانی که در کنار قبور مشرفه دعا می‌کنند و به آنها توسل می‌جویند حمله کرد و آنها را به شرک و کفر متهم ساخت.

البته ما در برابر این هتاک بی‌کار ننشستیم، برای سران عربستان نامه‌ای نوشتیم و به این کار اعتراض نمودیم.

به هر حال معتقدان به دعا و توسل، بزرگان و اولیا را شریک خدا نمی‌دانند، بلکه آنها را به درگاه خداوند شفیع قرار می‌دهند و به عبارت دیگر، ما همان اعتقادی را داریم که در آیه ۱۱۰ سوره مائده، درباره حضرت مسیح- علی نبینا و آله و علیه السلام- آمده است: «وَاذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَ اذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي ...»؛ هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من پرنده‌ای می‌شد؛ و به

فرمان من کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پسی را شفا می‌دادی؛ و نیز مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی

در این آیه شریفه زنده کردن مردگان، شفای بیماران، آفرینش پرندگان، همه به حضرت مسیح نسبت داده شده است؛ لیکن همه آنها با اذن و دستور خداوند متعال بوده است. (۱)

(۱)- این مطلب در آیه ۴۹ سوره آل عمران از زبان خود حضرت عیسی علیه السلام نیز نقل شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۰

شیعه نیز جز این نمی‌گوید. او معتقد است که بزرگان و اولیای دین، می‌توانند به اذن و دستور خداوند کارهایی را که دیگران از انجام آن عاجزند، انجام دهند و یا شفیع و واسطه بین بندگان و خدا بشوند تا حضرت حق مشکلات بندگان را حل کند؛ بنابراین دعا و توسل شیعه، نه شرک است و نه کفر.

با توضیحاتی که گفته شد، اگر کسی عقیده شیعه را در دعا و توسل شرک بدانند، باید- نعوذ بالله- حضرت مسیح را نیز مشرک پندارد!

ضمناً، از این بحث برمی‌آید که معجزات پیامبران نیز به این شکل نبوده است که فقط آنها دعا کنند و خداوند انجام دهد، بلکه امکان داشته است پیامبران با اذن خداوند، خود، آن معجزه را انجام دهند؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان مثال با اذن خداوند شق القمر را خود انجام دهد. «۱» و این هیچ استبعادی ندارد.

۲- اشکال مختلف بت‌پرستی.

بت‌پرستی در تاریخ بشریت، تاریخچه مفصل و اشکال مختلفی دارد.

گاهی انسان‌های جاهل بت‌های ساختگی خود را از سنگ، چوب، فلز و حتی از مواد خوراکی می‌ساختند و در برابر آن به زانو درآمده، به سجده می‌افتادند و آن را می‌پرستیدند.

در برهه‌ای از زمان بت‌پرستان، برای پرستش خود بت‌هایی از موجودات بی‌جان و بی‌شعور عالم طبیعت، انتخاب می‌کردند. به همین جهت، عده‌ای خورشیدپرست شدند، و برخی به عبادت ستاره‌ها پرداختند، و گروهی دیگر ماه را عبادت نمودند «۲» و حتی برخی، بعضی از رودخانه‌ها و دریاچه‌های مهم- مانند رودخانه نیل و دریاچه ساوه- را می‌پرستیدند و شاید خشک شدن دریاچه ساوه و خاموش گشتن آتشکده فارس در هنگام ولادت حضرت

(۱)- شرح این معجزه را در کتاب «معراج، شق القمر، عبادت در قطبین» مطالعه فرمائید.

(۲)- در آیات ۷۶ تا ۷۸ سوره انعام اشاره‌ای به پرستش خورشید و ماه و ستارگان شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۱

رسول اکرم صلی الله علیه و آله «۱»، از این جهت بوده است که این دو، مورد پرستش انسان‌ها قرار داشتند.

همچنین بت‌پرستان در برخی از مناطق دنیا درختان را می‌پرستیدند، مخصوصاً درخت صنوبر را که از دیرزمان مسجود برخی از انسان‌های بت‌پرست گمراه بوده است.

از این رو، بعضی از مفسران «اصحاب الایکه» را همین «صنوبرپرستان» دانسته‌اند؛ همان کسانی که منشأ رسم خرافی سیزده به در بوده‌اند و آن را اختراع کرده‌اند.

زمانی نیز حیوانات خدایان برخی انسان‌ها شدند که متأسفانه این نوع بت‌پرستی هنوز در بسیاری از مناطق هندوستان رواج دارد.

عده‌ای نیز به برخی انسان‌ها روی آوردند و آنها را می‌پرستیدند؛ مثلاً در زمان فرعون گروهی از مردم او را می‌پرستیدند که قرآن مجید از زبان خود فرعون، چنین می‌گوید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي؛ فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم». «۲» گاهی نیز فرشتگان مورد پرستش قرار می‌گرفتند.

یکی از مورخان معروف گفته است: «هر چیزی در عالم روزی بت بوده و مورد پرستش قرار گرفته است؛ چیزی را سراغ نداریم که مورد پرستش قرار نگرفته باشد». به هر حال، تمام بت‌پرستی‌ها در یک عنوان جمع شده است و آن توجه به ما سوی الله و غفلت از خداوند عالم است؛ همان گونه که در کلام بعضی از بزرگان آمده است: «كُلَّمَا سَعَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ»؛ هر چیزی که تو را از

(۱) - به هنگام ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معجزات مختلفی روی داد؛ که خاموش شدن آتشکده فارس و خشکیدن دریاچه ساوه دو نمونه آن است. توضیح بیشتر را در منتهی الآمال، جلد اول، صفحه ۴۴ مطالعه فرمائید.

(۲) - سوره قصص آیه ۳۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۲

خداوند غافل نماید و به خود مشغول کند، همان بت توست.

از این رو، زن و فرزند، مال و ثروت، پست و مقام، رفیق و دوست و هر چیزی که انسان را از خداوند غافل کند بت محسوب می‌گردد. قرآن مجید، بر تمام ما سوی الله خطّ بطلان کشیده است و جز ذات حضرت حق هیچ موجودی را شایسته عبادت و پرستش نمی‌داند؛ چه اینکه مخلوقات همه فقیر و محتاجند و لحظه به لحظه مشمول فیض الهی قرار می‌گیرند، نه اینکه آنها فقط در ابتدای آفرینش، به خدا نیازمند بودند و پس از آفرینش در ادامه حیات، دیگر نیازی به خدا نداشته باشند.

مثل نیاز انسان به خداوند، مثل نیاز لامپ روشن به نیروگاه مولد برق است؛ همان گونه که لامپ در نورافشانی خود پیوسته محتاج و وابسته به نیروگاه است، انسان نیز همیشه به فیض الهی نیازمند است. به عبارتی، لحظه به لحظه خلقت تازه‌ای صورت می‌گیرد (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) «۱»، مخصوصاً اگر این مطلب طبق «حرکت جوهری» محاسبه شود، بسیار واضح‌تر است. «۲»

دعا از دیدگاه قرآن و روایات

دعا مسئله بسیار مهمی است که در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام به گونه گسترده‌ای مطرح شده است. در این باره، مباحث مختلف و سؤالات گوناگونی مطرح شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- فلسفه دعا چیست؟ اگر ما مستحق اجابت هستیم، خداوندی که از آشکار و نهان ما و از برون و درون ما آگاهی دارد، بدون دعا نیز خواسته ما را برآورده می‌سازد و اگر استحقاق آن را نداشته باشیم، هر قدر دعا بکنیم تأثیری نخواهد داشت!

(۱) - سوره الرحمن: آیه ۲۹.

(۲) - برای آگاهی بیشتر، به تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۱۳۸ به بعد مراجعه کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۳

به تعبیر دیگر، اگر شیء مورد درخواست به مصلحت ما باشد، خداوند بدون دعا نیز عنایت می‌کند و اگر به مصلحت ما نباشد، خداوند حکیم با اصرار هم مستجاب نخواهد کرد. پس فلسفه دعا کردن چیست؟ و دعا چه نقشی دارد؟

۲- شرایط اجابت دعا چیست؟ چه کنیم تا دعاهایمان در درگاه ذات حق به هدف اجابت برسد؟

۳- موانع استجاب دعاها چیست؟ چرا برخی از دعاها - علی‌رغم اصرار فراوان - به هدف اجابت مقرون نمی‌گردد؟

۴- برترین دعا، چه دعایی است؟

دعا برترین عبادت

از آیات و روایات استفاده می‌شود که دعا نه تنها عبادت است، بلکه از برترین عبادتها به شمار رفته است.

به منظور روشن‌تر شدن اهمیت دعا، به سه آیه از قرآن مجید و شش روایت از معصومان علیهم السلام اشاره می‌شود:

۱- خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره غافر (مؤمن) می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛ پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!

آیه شریفه، نخست به «دعا» تعبیر می‌کند؛ سپس در ادامه تعبیر را عوض کرده، از آن به «عبادت» یاد می‌کند. چرا از «دعا» به «عبادت» تعبیر شده است؟

برخی گفته‌اند: برای اینکه عبادت به معنای مطلق دعاست و شاید تعبیر

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۴

برخی از روایات: «الدُّعَا مُخُّ الْعِبَادَةِ؛ دعا روح و جان عبادت است» (۱) بدین جهت بوده است.

۲- خداوند متعال در آیه ۷۷ (آخرین آیه) سوره فرقان می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْجُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا؛ بگو: «اگر دعای شما نباشد، پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست؛ شما [آیات خدا و پیامبران را] تکذیب کردید، و [این عمل دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا خواهد شد».

این تعبیر - که خداوند بخاطر دعاهايتان به شما اعتنا می‌کند و برای شما ارزش قایل است - در سایر عبادت‌ها؛ مانند حج، روزه، جهاد و ... به کار نرفته است. و تنها درباره دعا ذکر شده است؛ یعنی علی‌رغم گناهان فراوانی که انجام می‌دهید و فسادهایی که مرتکب می‌شوید، تنها چیزی که سبب ارج نهادن خداوند به شما می‌شود، دعاهاى شماست؛ قدر و ارزش آن را بدانید.

۳- خداوند متعال در آیه ۱۸۶ سوره بقره، پس از بیان آیاتی درباره فضیلت و احکام ماه مبارک رمضان، می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَحِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، [بگو: من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند و به مقصد برسند.

بنابر آیه شریفه: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْكُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، خداوند، نزدیک‌ترین کس به انسان است و حتی از رگ گردن یا رگ قلب نیز به انسان نزدیک‌تر است. (۲)

(۱) - میزان الحکمه، باب ۱۱۸۹، حدیث ۵۵۱۹.

(۲) - سوره ق: آیه ۱۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۵

بی‌شک تعبیری ظریف و زیباتر از این برای قرب و نزدیکی بین خالق و مخلوق، عابد و معبود و بنده و مولا وجود ندارد. بنابراین، با تفکر در آیات سه‌گانه درمی‌یابیم که دعا از نظر اسلام چقدر مهم شمرده شده است؛ به گونه‌ای که هم عبادت است؛ و هم باعث اعتنای خدا به انسان؛ و هم وسیله تقرب بنده به مولا است.

دعا در آئینه روایات

همان گونه که قبلاً ذکر شد، روایات فراوانی مسائل دعا را بررسی نموده که در این مختصر تنها به ذکر شش روایت بسنده می‌گردد:

۱- در روایتی وجود نازنین پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است:

«الدُّعَا سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند، اسلحه انسان با ایمان و ستون

(خیمه) دین و نور آسمان‌ها و زمین است» (۱)

- آری؛ دعا در درگاه خداوند هر چند عبادتی است بی رنج و زحمت؛ لیکن از کلمات گهربار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درمی یابیم که در نزد خداوند جایگاهی بس عظیم دارد که متأسفانه، انسان‌ها به جهت سهل و آسانی آن کمتر بدان توجه دارند.
- ۲- مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الدُّعَا مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ وَ مِصْبَاحُ الظُّلْمَةِ»؛ دعا کلید رحمت خداوند و چراغ روشنی برای تاریکی‌های دنیا و آخرت است. «۲» دعا نه تنها دنیا، بلکه آخرت انسان را نیز روشن می‌کند.
- ۳- در روایت دیگری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «عَمَلُ الْبِرِّ كُلُّهُ نِصْفُ الْعِبَادَةِ وَ الدُّعَا نِصْفُ»؛ تمام اعمال نیک انسان، تنها نیمی از عبادت است و نیم دیگر آن، دعا و راز و نیاز با معبود است. «۳»
- ۴- امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «أَكْثَرُ مِنَ الدُّعَا فَأَنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ

(۱) - کافی، جلد ۲، ص ۴۶۸.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۹۰، ص ۳۰.

(۳) - میزان الحکمه، باب ۱۱۸۹، حدیث ۵۵۳۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۶

نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْدُّعَا وَ لَيْسَ بَابٌ يُكْتَرُ قَرَعُهُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ»؛ زیاد دعا کنید و در خواندن خدا اصرار کنید؛ زیرا کلید تمام رحمت‌ها و عامل پیروزی در هر حاجتی دعاست؛ نعمت‌ها و برکاتی که نزد خداوند است، بدون دعا به کسی نمی‌رسد، و هیچ دری وجود ندارد مگر اینکه با اصرار و سماجت و پافشاری گشوده می‌شود. «۱»

بنابراین چنانچه دعا مستجاب نگردد، نباید سبب ناامیدی انسان شود؛ زیرا چه بسا خداوند می‌خواهد با دعا انسان را تربیت کرده، قلب و دل او را شستشو بدهد.

۵- امام صادق علیه السلام در روایت دیگری دعا را چنین توصیف می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَا»؛ هیچ عبادتی بالاتر از دعا نیست. «۲»

۶- حضرت علی بن موسی الرضا- علیهما السلام- می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِسَلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، قِيلَ مَا سَلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدُّعَاءُ»؛ شیعیان و پیروان اسلام! همواره به اسلحه پیامبران- که در کارها و برنامه‌های سخت تبلیغی بدان مسلح بودند- مسلح شوید. شخصی از آن حضرت پرسید: اسلحه پیامبران چیست؟

حضرت فرمود: دعا. «۳»

از مجموعه آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام روشن می‌گردد که دعا در اسلام جایگاهی بس عظیم دارد و از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

راز اهمیت دعا در اسلام

چرا دعا از نظر دین دارای چنین ارزش و اهمیتی است که بنا بر آیات و

(۱) - میزان الحکمه، باب ۱۱۹۶، حدیث ۵۵۸۵.

(۲) - میزان الحکمه، باب ۱۱۸۹، حدیث ۵۵۱۶ و ۵۵۳۲.

(۳) - کافی، جلد ۲، ص ۴۶۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۷

روایات، برترین عبادت، اسلحه مؤمن، ستون دین، نور آسمان‌ها و زمین، کلید رحمت، چراغ هدایت، نیمی از عبادات، رمز پیروزی، اسلحه انبیا، مایه ارج انسان در پیشگاه خدا و ... به شمار می‌رود؟

اگر این تحفه و هدیه الهی را مورد دقت و بررسی قرار دهیم و آن را موشکافی کنیم، درمی‌یابیم که حقیقتاً، تمام این فضایل برای دعا سزاوار و شایسته است.

دعا آثار مهمی در وجود انسان به ارمغان می‌آورد که مهم‌ترین اثر آن این است که انسان را تربیت می‌کند؛ و عامل خودسازی و تربیت انسان است.

تعلیم و تربیتی که بعثت انبیا بر آن نهاده شده و از مهم‌ترین اهداف بعثت به شمار رفته است. «۱» بی‌شک تعلیم مقدمه تربیت است. از این رو، هدف نهایی، تربیت شناخته شده است.

رابطه «دعا» و «تربیت»

دعا آثار تربیتی فراوانی دارد که به سه نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- اولین اثر دعا، ایجاد نور امید در دل انسان‌ها است. انسان ناامید در دریف مرده‌ها قرار دارد؛ انسان بیمار اگر به سلامت خود امیدوار باشد، بهبود می‌یابد و اگر مایوس شود و چراغ امید در دلش خاموش گردد، دیگر امیدی به بهبودی او نیست. همان گونه که عامل اصلی پیروزی جنگجویان در میدان جنگ، امید و روحیه است. از این رو، سربازان ناامید اگر پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی را نیز داشته باشند، بازنده میدان جنگ خواهند بود.

دعا در دل انسان نور امید می‌تاباند، انسانی که اهل دعا و متکی به خداوند است - علی‌رغم مشکلات زیاد؛ دشمنان جسور، فقر مالی و ... - اگر به درگاه

(۱) - سوره جمعه: آیه ۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۸

خداوند روی آورد و به او امید ورزد و با او راز و نیاز کند، نور امید در دلش زنده می‌شود و به زندگی امیدوار می‌گردد و گویی حیات دوباره‌ای می‌یابد؛ چه اینکه این انسان دست نیاز به سوی کسی دراز نموده که مشکل‌ترین کارها در نزد او آسان‌ترین است. خدایی که اصلاً مشکل و آسان برای او معنا ندارد؛ زیرا مشکل یعنی چیزی که بالاتر از مقدار قدرت و آسان، یعنی چیزی که کمتر از آن است. آیا چیزی را می‌یابید که فوق قدرت خداوند باشد؟! بنابراین، برای خداوند مشکل و آسان تفاوتی ندارد او هر چه را اراده کند، در یک لحظه می‌آفریند اگرچه میلیون‌ها خورشید همانند خورشید خاکیان باشد! وقتی انسان به درگاه چنین قادر و عالمی روی می‌آورد و با او درد دل می‌کند و در مقابلش به سجده می‌افتد و برایش اشک می‌ریزد و مشکلاتش را به او عرضه می‌دارد، بی‌شک خداوند نور امید را در دل او تجلی می‌دهد.

۲- دومین اثر دعا ایجاد نور تقوا در وجود انسان است.

تقوا؛ سبب تقرب انسان به درگاه الهی است. «۱»

تقوا؛ زاد و توشه‌ای است که سبب نجات انسان در جهان آخرت می‌گردد. «۲»

تقوا؛ برات و گذرنامه بهشت است. «۳»

آن‌گاه دعا، نور چنین گوهر ارزشمندی را در دل انسان زنده می‌کند. وقتی انسان دست به دعا برداشته، به درگاه خداوند توسل می‌جوید و خدا را با آسمای حسنی و صفات جلال و جمالش می‌خواند، آن صفات بازتابی در وجود انسان خواهد داشت و طبعاً

انسان را به سمت خداوند سوق می‌دهد؛ به گونه‌ای که انسان احساس می‌کند که اگر بخواهد دعایش مقرون به اجابت شود، باید توبه کند. دعا انسان را به توبه فرامی‌خواند و توبه او را به تجدید نظر در زندگی، و در

(۱) - سوره حجرات: آیه ۱۳.

(۲) - سوره بقره: آیه ۱۹۷.

(۳) - سوره مریم: آیه ۶۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۹

نتیجه سیر این حرکت نور تقوا را در زندگی انسان زنده می‌گرداند.

در حدیث جالبی آمده است: «آن دسته از افرادی که پیوسته - چه در حال گرفتاری و چه در حال آسایش و آرامش - با خداوند راز و نیاز دارند، در هنگام مکشلات و گرفتاری‌ها وقتی خداوند را می‌خوانند فرشتگان می‌گویند: «این صدا آشنا است مشکل او را حل کنیم!» ولی وقتی صدای انسان‌هایی را می‌شنوند که تنها به هنگام گرفتاری‌ها و سختی‌ها و ناراحتی‌ها دعا می‌کنند، آن صدا برای فرشتگان ناآشناست.» (۱)

حضرت علی علیه السلام در خطبه ارزشمند همّام، در شرح حال متّین می‌فرماید:

«نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ»؛ پرهیزکاران کسانی هستند که در حال رخا و آسایش و آرامش همان گونه هستند که در حال بلا و سختی و گرفتاری هستند. (۲)

خداپرستی و راز و نیاز فرعون‌نی که در حال غرق شدن «یا الله» می‌گوید، هیچ فایده‌ای ندارد. به همین جهت، در آن هنگام جبرئیل در پاسخ فرعون مشتی از لجن ته رودخانه را به دهانش می‌کوبد. (۳)

۳- سومین اثر تربیتی دعا، تقویت نور معرفت است. وقتی انسان به درگاه خداوند روی می‌آورد، در این فکر فرو می‌رود که او بر همه چیز توانا و قادر است و اسرار درون و برون ما را می‌داند. این مطلب سبب می‌شود که سطح معرفت انسان بالا برود؛ مخصوصاً اگر دعاهایی همچون: صحیفه سجّادیه، مناجات شعبانیه، صباح، کمیل و ندبه خوانده شود که اینها بالاترین درس‌های عرفان اسلامی است و با وجود این منابع معتبر شایسته نیست طالب عرفان در پی کتاب‌های مشکوک برود.

(۱) - میزان الحکمه، باب ۱۱۹۴، حدیث ۵۵۶۳.

(۲) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

(۳) - تفسیر مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۱۳۱، ذیل آیه شریفه ۹۲ سوره یونس.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۰

بنابراین، دعا نور امید، نور تقوا و نور معرفت را در دل انسان زنده می‌کند.

پرسش: در دعای ماه رجب - که خواندن آن پس از هر نمازی مستحب است - می‌خوانیم: «یا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، یا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ»؛ ای خدایی که به دعاکنندگان و به کسانی که دعا نمی‌کنند، به عارفان و به کسانی که تو را نمی‌شناسند، عطا می‌کنی و نعمت می‌دهی.

بر اساس این قسمت از دعای ماه رجب، خداوند به همه انسان‌ها - چه کسانی که خداشناس باشند و چه نباشند، چه کسانی که دعا کنند و چه نکنند - نعمت عطا می‌کند. بنابراین، چه نیازی به دعا و توسّل است؟

پاسخ: فیض برکات خداوند اقسام و انواعی دارد: بخشی از آن را خداوند به همه انسان‌ها عطا می‌کند، همانند باران که در هنگام

نزول کافر و مؤمن، عارف و غیر عارف و ... همه از آن بهره‌مند می‌شوند.

بخش دیگر آن، برکاتی است که تنها به اهل معرفت عطا می‌شود و غیر مؤمن مشمول آن نمی‌گردد. و بخش سوم، نعمت‌هایی است که تنها دعاکنندگان از آن بهره می‌برند.

در روایتی آمده است: «در نزد خداوند کراماتی است که جز به دعا به کسی نمی‌دهند.» (۱)
بنابراین، تنها بخش اول است که شامل همه می‌شود؛ ولی بخش دوم و سوم، ایمان و دعا در آن مؤثر است.

موانع و شرایط استجاب دعا

چرا برخی از دعاها مستجاب نمی‌شود؟ چرا وعده خداوند در مورد

(۱) - میزان الحکمه، باب ۱۱۸۹، حدیث ۵۵۲۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۱

استجاب دعا تحقق نمی‌یابد؟ آیا اشکال - نعوذ بالله - از جانب خداوند است یا از جانب دعاکنندگان؟

این شبهات در عصر ائمه علیهم السلام نیز برای اصحاب و مسلمانان مطرح بوده است.

آنها نیز این گونه شبهات را در روایات متعددی در محضر آن بزرگواران مطرح می‌کردند و ائمه علیهم السلام نیز به آنها پاسخ می‌گفتند.

از مجموعه این روایات و روایات دیگری که در این زمینه، بدون طرح سؤال، وارد شده است، به دست می‌آید که وعده الهی در مورد مستجاب شدن دعاها بی‌قید و شرط نبوده است، بلکه دعا دارای شرایطی است که دعاکنندگان باید شرایط دعا را تحصیل، و موانع آن را از سر راه خود بردارند.

بنابراین، اگر دعاکننده بدون برطرف کردن موانع و به دست آوردن شرایط، دعایی کرد و به هدف اجابت نرسید، نباید جز خود، کسی دیگر را ملامت کند.

دعاکننده‌ای که واجد شرایط نیست به بیماری می‌ماند که نزد پزشکی می‌رود و بیماری خویش را برای او شرح می‌دهد، سپس پزشک نسخه‌ای برایش می‌نویسد و به او می‌گوید: «اگر به این نسخه عمل نمایی سلامت خود را باز می‌یابی». بیمار پس از چندی به پزشک مراجعه می‌کند و با عصبانیت و ناراحتی به او اعتراض می‌کند که: «این نسخه شما سر سوزنی در مداوای بیماری من تأثیر نداشت! این چه نسخه‌ای است و شما چه پزشکی هستید؟! پزشک می‌پرسد: «آمپول‌هایی که تجویز کردم، یک روز در میان تزریق نمودی؟» بیمار می‌گوید: «آری؛ لیکن با فاصله دو روز در میان تزریق نمودم!»

پزشک می‌گوید: «آیا از کپسول‌های «آنتی‌بیوتیک» که قرار بود هر ۸ ساعت یک بار بخوری، استفاده کردی؟» مریض جواب می‌دهد که: «فقط روزی یک کپسول خوردم!» پزشک می‌پرسد: «آیا چهار روز استراحت که برایت نوشته بودم، انجام دادی؟» مریض: «نه آقا! با این وضع گرانی مگر می‌شود استراحت کرد، از همان روز اول مشغول کار شدم.»

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۲

پس از این سؤال و جواب‌ها، پزشک سری تکان می‌دهد و به مریض می‌گوید:

«نسخه من اشکالی نداشته است، بلکه شما مریض محترم طبق شرایط به آن نسخه عمل نمودی؛ در نتیجه سلامت خود را نیافتی و جز خود، هیچ کس دیگر را نباید سرزنش کنی.»

همچنین اگر متخصص اصلاح بذر به یک کشاورز، بذری بدهد و به او بگوید:

«اگر با شرایط خاصی بذرافشانی کنی، محصول قابل توجهی به دست خواهی آورد» و کشاورز بذرها را بپاشد و حتی یک دانه هم سبز نشود، بی‌شک شرایطی که متخصص بذر گفته بود، او عمل نکرده است؛ مثل اینکه به موقع آبیاری، دفع آفات، کودپاشی و ... را انجام نداده باشد. در اینجا نیز جز کشاورز کس دیگری مقصّر نیست.

عزیزان! روزه‌داران محترم! خواهران و برادران گرامی! دعاهای ما نیز مانند بذری است که تنها افشاندن آن در زمین کافی نیست، بلکه به آبیاری، مراقبت و محافظت و برطرف کردن آفات و موانع نیز نیازمند است. بر اساس آنچه در روایات آمده باید شرایط دعاها را فراهم کرد و موانع آن را برطرف ساخت؛ ولی متأسفانه، انتظار داریم بدون رعایت شرایط و برطرف کردن موانع، دعاهای ما اجابت شود که این انتظار امری غیر معقول.

در این نوشتار به برخی از شرایط و موانع استجاب دعا اشاره می‌شود:

۱- عدم معرفت خدا مهم‌ترین مانع اجابت دعا

یکی از مهم‌ترین موانع اجابت دعا، عدم معرفت خداوند است، به عبارت دیگر، یکی از شرایط اساسی استجاب دعاها، شناخت خداوندی است که خوانده ماست و از او می‌خواهیم که دعای ما را اجابت کند. مگر می‌شود انسان از کسی چیزی بخواهد که او را نشناسد؟!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۳

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که: عده‌ای از نزدیکان و اقوام آن حضرت علت مستجاب نشدن دعاها را از حضرتش پرسیدند. حضرت در جواب فرمودند: «لِأَنَّكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ؛ علت اینکه دعاها به اجابت نمی‌رسد، این است که شما کسی را می‌خوانید که نسبت به او معرفت ندارید.» (۱)

بنابراین، همان‌طور که قبلاً گذشت، دعا نور معرفت را به ارمغان می‌آورد و معرفت پایه اساسی دعاست؛ یعنی این دو تأثیر متقابل در یکدیگر می‌گذارند.

همان‌گونه که خداوند در قرآن مجید درباره نماز می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ نماز انسان را از زشتیها و گناه باز می‌دارد» (۲)؛ یعنی جامعه نمازخوان، آلوده به معصیت و گناه نمی‌شود؛ خانواده معتقد به نماز، از آلودگی‌ها بدور است، فرد نمازخوان گناه مرتکب نمی‌شود. و خلاصه، نماز بیمه از گناهان است.

با ملاحظه آیه شریفه، چرا بعضی از نمازگزاران مرتکب گناه می‌شوند؟ آیا اشکال - نعوذ بالله - از آیه شریفه است؟ خیر! اشکال از نماز گزار است، اگر نماز گزار نداند برای چه نماز می‌خواند و در مقابل چه کسی سر به سجده می‌نهد، نماز او نمی‌تواند او را از انجام گناه باز دارد؛ زیرا بازداشت از گناه، نیاز به معرفت الهی دارد. شناخت خداوند گوهر گرانبهایی است که شرط بسیاری از عبادت‌ها است، بلکه شرط زیارات نیز می‌باشد؛ چه اینکه آثار و ثواب زیارت‌ها برای کسی در نظر گرفته شده است که زیارت بامعرفت انجام دهد. (۳)

بنابراین، شرط اول اجابت دعا، شناخت صفات جلال و جمال و فعل و اسماء الله الحسنی است که هر کس باید به اندازه توان خود این شناخت را به دست آورد.

(۱) - بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۶۸.

(۲) - سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

(۳) - نمونه‌ای از این روایات، در کتاب وسایل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۸۲ آمده است.

۲- نیت صادق و قلب مخلف

دومین شرط اجابت دعا، نیت صادق و پاک؛ و قلب با اخلاص و بدون ریا است.

به این مناسبت امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده است: «أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِنِيَّتِهِ صَادِقَةٍ وَقَلْبٍ مُخْلِصٍ اسْتُجِيبَ لَهُ بَعْدَ وَفَائِهِ بِعَهْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ هنگامی که بنده خدا، با نیت صادق و پاک و قلبی پر از اخلاص و صفا به درگاه خداوند روی آورد بعد از آن که به عهد و پیمانی که با خداوند مَثَن داشته، عمل نماید، خداوند دعای او را مستجاب می‌گرداند. «۱»

عمل به عهد و پیمان خداوند- که همان صفای دل و اخلاص نیت است- شرط قبولی دعاست.

باید توجه داشت که چگونه دعا انسان را تربیت می‌کند. برای قضای حاجت و حل مشکل به در خانه خدا می‌رویم، ولی می‌دانیم بدون اخلاص نیت و صفای قلب این امر امکان‌پذیر نیست به همین جهت باید در پی خودسازی و تربیت خود باشیم.

۳- غذای حلال شرط مهم و سخت اجابت دعا

در این باره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایت بسیار زیبا و هشداربازی می‌فرماید: «إِطْبَ كَسْبُكَ تُسْتَجَابُ دَعْوَتُكَ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرْفَعُ إِلَى فِيهِ حَرَامًا فَمَا تُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»؛ کسب و درآمدت را پاک کن تا دعاهایت مستجاب شود؛ زیرا یک لقمه حرام باعث می‌شود که دعا تا چهل روز مستجاب نشود. «۲»

برخی از مردم کسب و کارشان آلوده به حرام، کم‌فروشی، ربا، ظلم به دیگران،

(۱)- مکارم الاخلاق، جلد دوم، صفحه ۸۷۴.

(۲)- مکارم الاخلاق، ج ۲، صفحه ۲۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۵

و عدم رسیدگی به وجوهات شرعی است. با این وضعیت دعا می‌کنند و توقع دارند دعاهایشان مستجاب شود.

از کلام گهربار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز برمی‌آید که دعا عامل مهم تربیت به شمار می‌رود و انسان را وادار به رعایت حرام و حلال می‌کند.

انصافاً، رعایت حرام و حلال در زندگی نقش بسزایی دارد. اگر این مهم رعایت شود این همه دعوا و پرونده در دادگستری‌ها نخواهد بود. اگر مردم حرام و حلال را مراعات کنند، این همه فقیر و نیازمند در جامعه نخواهیم داشت. ولی افسوس که برخی به بهانه‌های واهی از این مهم غفلت می‌کنند و می‌گویند:

«کجاست حلال و حرام؛ حلالی یافت نمی‌شود تا آن را بیابیم!»

یکی از همین انسان‌های توجیه‌گر می‌گفت: «اگر چیز حلالی می‌خواهی، آن فقط آب باران است آن هم در وسط رودخانه هنگامی که باران باریدن گرفت دهانت را باز کنی تا قطرات باران مستقیم وارد دهانت شود؛ چون هم باران حلال است و هم کف رودخانه که ایستاده‌ای ملک غضبی نیست!».

در واقع این گونه انسان‌ها با این بهانه‌ها، سر خود را کلاه می‌گذارند (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ) «۱» به عبارت دیگر، آنها نوعی مغالطه کرده‌اند؛ زیرا سخن در حلال و حرام ظاهری است و آنها از حلال و حرام واقعی سخن می‌گویند، در حالی که ما مأموریم به ظاهر عمل کنیم.

مگر ائمه ما از همین بازار مسلمانان نوشیدنی‌ها و خوردنی‌های خویش را تهیه نمی‌کردند؟! در عین این که ظاهر احکام شرع را پایبند بودند و عمل می‌کردند؛ ولی از مسائلی که احتیاط در آن سزاوار بود، پرهیز می‌کردند؛ مثلاً از نان و گوشت بازار، بدون پرداخت زکات استفاده نمی‌کردند. شایسته است ما نیز

(۱) - سوره بقره، آیه ۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۶

مقدار نان و گوشتی را که در یک سال استفاده می‌کنیم، محاسبه کرده زکات آن را به فقرا بپردازیم؛ چه اینکه بسیاری از کشاورزان و دامداران - متأسفانه - زکات اموال خود را نمی‌پردازند و ما نیز در استفاده از اجناس آنها مبتلاییم. اگرچه به سبب ندانستن، معذوریم؛ لیکن اثر وضعی خود را خواهد گذاشت. پس محاسبه زکات آن امری نیکو شمرده شده است و سبب پاکی قلب و نورانیت دل می‌شود.

نتیجه این که، تغذیه حلال نه تنها در دعا مؤثر است، بلکه در تمام عبادت‌های انسان نیز تأثیر دارد؛ در نماز، روزه، حج، زیارت‌های واجب و مستحب و مانند آن نیز قطعاً اثر می‌گذارد و از طرفی، غذای حرام نه تنها مانع استجابت دعا می‌شود، بلکه نشاط و روحانیت عبادت و زیارت را نیز سلب می‌کند و انسان دیگر از قرائت قرآن و اقامه نماز و مانند آن، لذت نمی‌برد.

۴- حضور قلب

چهارمین شرط اجابت دعا، حضور قلب است، روشن است که این شرط بسیار با ارزش است؛ چه این که در روایتی آمده است: «سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فَقَالَ: كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ اعْظَمَ فَفَرَّغَ قَلْبِكَ مِنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَادْعُهُ بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ»؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اسم اعظم سؤال شد. حضرت فرمودند: «تمام اسم‌های خداوند اعظم است، قلبت را از ما سوی الله خالی کن، سپس به هر نامی از اسماء الله که می‌خواهی خدا را بخوان، همان اسم اعظم است». (۱)

از این روایت استفاده می‌شود که اسم اعظم - آن گونه که بعضی‌ها تصوّر می‌کنند - یک لفظ نیست که انسان آن را بر زبان جاری سازد و مشکلاتش حل

(۱) - بحار الانوار، ج ۹۰، صفحه ۳۲۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۷

شود، بلکه اسم اعظم حالت و صفت خاصی است که باید در درون انسان ایجاد شود و آن، پاک کردن خانه دل است. (۱) وقتی قلبی کانون بت‌هاست؛ بت مال، بت مقام، بت شهرت، بت زن و فرزند و مانند آن؛ و از درون این بت‌خانه دعا صورت گیرد، روشن است که این دعا مستجاب نمی‌شود. نخست باید همچون ابراهیم و علی بت‌شکن برخیزیم و تمام این بت‌ها را از خانه دل بیرون کنیم. آن‌گاه با هر یک از نام‌های خدا که او را بخوانیم، دعایمان مستجاب خواهد شد.

با توجه به شرایط چهارگانه دعا، آیا ما این شرایط را فراهم کرده‌ایم؟ آیا غذای پاک، قلب خالی از اغیار، صفا و اخلاص نیت و معرفت و شناخت خداوند را تحصیل کرده‌ایم؟

اگر فاقد این شرایط هستیم، باید در راه تحصیل آن بکوشیم. مخصوصاً، در ماه مبارک رمضان - که ماه رحمت و لطف الهی است و روح انسان آمادگی بیشتری دارد - فرصت بسیار مناسبی برای دعا و تحصیل شرایط وجود دارد.

اجابت برخی از دعاها به مصلحت انسان نیست!

اگرچه ما موظّف به دعا هستیم و باید نسبت به اجابت آن هم امیدوار باشیم؛ ولی باید توجه داشت که برخی اوقات اجابت بعضی از دعاها به مصلحت انسان نیست، گاهی از اوقات انسان خیال می‌کند که سعادت او در اجابت دعاست، در حالی که خداوند از روی آگاهی می‌داند که شقاوت و هلاکت و نابودی او در آن است، اینجاست که چنین دعاهایی اجابت نمی‌شود.

در این زمینه، داستان عبرت آمیز و تکان‌دهنده ثعلبه انصاری که با اصرار

(۱) - توضیح بیشتر پیرامون «اسم اعظم» را در تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۳۰ و جلد ۲۳، صفحه ۳۱۰ و جلد ۱۵، صفحه ۴۷۰، مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۸

فراوان بر خواسته‌اش - که به مصلحت او نبود - پافشاری کرد و اجابت آن باعث بی‌ایمانی و اعتراض به برخی قوانین الهی شد، درس بزرگی برای همگان است. (۱)

گاهی جوانی به خواستگاری دختری می‌رود و جواب منفی می‌شنود، او التماس و درخواست زیادی می‌کند؛ لیکن با دعاهای فراوان هم ازدواج او صورت نمی‌گیرد. دلشکسته و ناراحت به زندگی ادامه می‌دهد. بعد از مدتی متوجه می‌شود که خداوند چه لطف بزرگی به او کرده که دعایش را اجابت نکرده است، زیرا شاید ثمره آن ازدواج چیزی جز فرزندان فلج نبوده است. بنابراین، از اجابت نشدن برخی از دعاهایمان نگران نباشیم، زیرا امکان دارد دعای مورد نظر از همین قبیل باشد و علاوه بر آن، بنابر روایات معصومان علیهم السلام:

«دعاهایی که در دنیا مستجاب نمی‌شود، خداوند در آخرت معادل آن را به دعاکننده عطا می‌کند.» (۲)

دو سؤال مهم درباره دعا

سؤال اول: در دعاهایی که از ائمه معصومان علیهم السلام به ما رسیده است، دعاهایی می‌بینیم که هرگز مستجاب نخواهد شد. چرا ائمه علیهم السلام دستور داده‌اند که چنین دعاهایی را بخوانیم؟ مثلاً در دعاهای ماه رمضان - که به عنوان تعقیب نماز خوانده می‌شود - آمده است: «اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ؛ پروردگارا! بدهی تمام بدهکاران و وام تمام وام‌گیرندگان را عطا بفرما» در حالی که این خواسته تحقق نمی‌یابد مخصوصاً، در عصر و زمانی که ما زندگی می‌کنیم؛ زیرا زندگی دنیای

(۱) - شرح این داستان در بحث‌های گذشته به طور مفصل مطرح شد.

(۲) - در این مورد روایات فراوانی وارد شده است که دعا بدون اثر نیست، به میزان الحکمه، باب ۱۲۰۹ مراجعه کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۹

فعلی به گونه‌ای است که همه مردم برای خود وام و بدهکاری فراهم می‌کنند و اساساً، دنیای بدون بدهکاری و وام خیالی بیش نیست. بنابراین، هدف از این گونه دعاها چیست؟

پاسخ: وام و بدهکاری بر دو قسم است؛ نخست وام‌ها و بدهکاری‌هایی که زمینه پرداخت آن فراهم است؛ مثل وام‌هایی که تجار و کسبه می‌گیرند و معاملاتی انجام می‌دهند و تا زمان قسط آن نیز مال مورد نظر را می‌فروشند و بدهکاری را می‌پردازند، یا وام‌هایی که افراد حقوق‌بگیر دریافت می‌کنند و از محل حقوق خود آن را می‌پردازند.

قسم دوم وام‌هایی است که زمینه پرداخت ندارد و در عین حال، انسان مجبور به گرفتن آن است و در پرداخت آن عاجز و ناتوان می‌شود. ظاهراً منظور از دعای فوق وام‌های قسم دوم است نه اول.

در وام‌های قسم دوم، نه تنها دعا برای اجابت آن پسندیده و اجابت آن امکان‌پذیر است، بلکه بنابر دستورات اسلام، باید برای تحقق آن گام‌های عملی نیز برداشته شود؛ چه اینکه در یک جامعه اسلامی کامل - که همان جامعه امام زمانی است - حتی یک گرسنه هم نباید وجود داشته باشد. «اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ». یک برهنه نباید باشد، «اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ». یک فقیر و نیازمند نباید باشد؛ «اللَّهُمَّ

اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ. و نهایتاً یک بدهکار نیز نباید باشد.

شاهد این مطلب روایت مفصلی است به این مضمون که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که «خداوند دقیقاً نیازِ نیازمندان را محاسبه کرده و به مقدار نیاز آنها در اموال ثروتمندان زکات قرار داده است. اگر نیاز فقرا بیشتر بود، خداوند مقدار زکات را بیشتر می‌کرد.» (۱)

(۱) - وسایل الشیعه، جلد ۶، ابواب الزکاء، باب ۱، حدیث ۲ و ۳ و ۶ و ۹؛ شرح برخی از روایات مذکور، در بحثهای گذشته از نظر شما گذشت.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۰

یعنی اگر همه مردم به قوانین الهی عمل کنند و وجوهات شرعی خود را بپردازند، گرسنه‌ای یافت نخواهد شد. و اگر اکنون گرسنگان و برهنگان و فقرایی در سطح جامعه دیده می‌شوند، به خاطر نافرمانی و سرپیچی ثروتمندان از دستورات الهی و پرداختن وجوه شرعی است بنابراین، در جامعه امام زمانی، نه گرسنه‌ای یافت می‌شود؛ نه برهنه‌ای وجود دارد؛ نه فقیر و نیازمندی خواهد بود، و نه بدهکار و امانده‌ای می‌یابید و دعا در رفع این گرفتاری‌ها دور از اجابت نیست.

سؤال دوم: یکی از اعمال شبهای پرفضیلت و با ارزش «قدر» مراسم قرآن بر سر نهادن است مگر نه اینکه قرآن بسان نسخه طیب پیام‌آور شفای مرض‌هاست؛ همان گونه که در آیه ۸۲ سوره اسراء نیز می‌خوانیم: «و نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم.

بنابراین قرآن همچون نسخه طیب، در صورتی شفا بخش است که به آن عمل شود، پس چرا به ما دستور داده‌اند تا در شب‌های قدر به هنگام دعا کردن قرآن را بر سر بگذاریم؟

پاسخ: قرآن دو جنبه دارد و نسخه طیب یک جنبه. از آن جا که قرآن مجید کلام خداوند است، از طرفی، الفاظ آن نیز ذاتاً مقدس است. به همین جهت، مسلمانان معتقدند که بدون وضو نباید الفاظ قرآن را لمس کرد؛ و از طرف دیگر، محتوا و مضمون آن نیز مقدس می‌باشد. از این رو، قرآن را «ثقل اکبر» و اهل بیت علیهم السلام را «ثقل اصغر» معرفی کرده‌اند. بنابراین، مقایسه قرآن مجید با نسخه طیب نادرست است. البته خود این عمل (قرآن بر سر نهادن) پیام‌هایی دارد: از جهت ظاهر، باید بیاموزیم که نباید قرآن را زیر دست و پا قرار دهیم و از جهت باطن و محتوا، به ما می‌آموزد که باید این کتاب آسمانی را سرلوحه اعمال خود قرار دهیم و به قوانین و دستورات آن پیوسته عمل نماییم و احکام آن را به فراموشی نسپاریم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۱

فصل بیست و دوم: بیست و یکمین مثال: مثال حق و باطل

اشاره

یکی از جالب‌ترین و جذاب‌ترین متل‌های قرآنی، مثل حق و باطل است.

خداوند متعال در بیان این مثال پر محتوا در آیه ۱۷ سوره رعد چنین می‌فرماید:

«انزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ اَوْدِيَهُۥ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَّ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيٍّ اَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهَبُ جُفَاءً وَّ اَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ»؛ خداوند از

آسمان آبی فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ پس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و نیز از آنچه [در کوره‌ها] برای به دست آوردن زینت‌آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید. خداوند، حقّ و باطل را چنین مثل می‌زند! اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند؛ ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [آب یا فلز خالص در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند.

دورنمای بحث

در این مثل زیبا، سخن از حق و باطل است؛ آیه شریفه به بیان وسعت و مجال حقّ و باطل، نشانه‌ها و آثار این دو، تعریف حقّ و باطل و سرانجام این مبارزه طولانی و مستمر- که به درازای تاریخ انسان است- اشاره دارد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۲

شرح و تفسیر

انزَلْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ اَوْدِيَةً بِقَدَرِهَا: خداوند از آسمان آب نازل کرده است؛ دانه‌های شفاف باران نازل می‌شود؛ از کوه‌ها سرازیر می‌گردد و وارد درّه‌ها و وادی‌ها می‌شود؛ هر کدام از این درّه‌ها به اندازه ظرفیت و گنجایش خود آب می‌گیرد؛ آب در رودهای کوچک به حرکت خود ادامه می‌دهد و با پیوستن آب چندین رودخانه کوچک، رودخانه بزرگی به وجود می‌آید؛ و نتیجه آب چندین رودخانه بزرگ، سیلاب عظیمی خواهد شد.

فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا: سیلابی که از آب باران، نهرها و جویبارها به وجود آمده است، امواج خروشان دارد. این آب‌ها هنگامی که با سنگ‌ها و موانع ته رودخانه برخورد می‌کند کف‌هایی بر روی آن ظاهر می‌شود. این کف‌ها بر روی آب قرار می‌گیرد و آب در زیر کف‌ها به حرکت خود ادامه می‌دهد.

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ اَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَفِّ هَي رُونشِين و متكبر و توخالی مخصوص آب نیست، بلکه بر روی فلزات نیز به هنگام ذوب شدن کفی می‌نشیند؛ سنگ آهن، سنگ مس و مانند آن، وقتی که ذوب می‌شود فلز آن ته‌نشین می‌شود و کف‌هایی بر روی آن قرار می‌گیرد.

نکته جالبی که در این قسمت از آیه به چشم می‌خورد (مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ)، این است که به تعبیر آیه، آتش را بر روی فلزات قرار می‌دهند تا آب شود، در حالی که معمولاً در کارخانه‌ها آتش را زیر فلزات و کوره‌های آن قرار می‌دهند. اما اخیراً، کارخانه‌های پیشرفته، هم از زیر آنها حرارت وارد می‌کنند، و هم بر روی آنها آتش قرار می‌دهند؛ یعنی از همه اطراف حرارت وارد می‌کنند. این مطلب جالبی است که قرآن قرن‌ها پیش، بدان اشاره کرده است.

كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ خداوند متعال برای روشن شدن حق و باطل- که سابقه‌ای به درازای تاریخ بشریت دارد- این چنین مثال می‌زند؛ یعنی

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۳

حق را به آب و باطل را به کف آن تشبیه می‌کند.

فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً: آری؛ مثال حقّ و باطل، مثال آب و کف‌های روی سیلاب اگرچه تفوق طلب و پر سر و صدا هستند؛ لیکن به زودی از بین می‌روند. سیلاب خروشان از دامنه کوه حرکت می‌کند بر اثر جوش و خروش و برخورد با سنگ‌ها، کف‌هایی بر روی آن نمایان می‌گردد؛ اما وقتی که آب به جلگه‌ها و زمین‌های هموار رسید و جوش و خروش آب فرو نشست ناخالصی‌ها کم کم ته‌نشین می‌شود؛ کف‌ها از بین می‌رود؛ و آب خالص باقی می‌ماند. آری عمرِ باطل، کوتاه و سرانجامش نابودی است.

وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ آبٍ وَفَلَزَاتُ خَالِصٌ كَمَا لِلرَّحْمَنِ الْمَالُ وَالْحَيَاةُ وَالْآثَارُ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
 باقی می ماند و از آن در نوشیدن و آبیاری و امثال آن استفاده می کنند و یا به صورت آب های زیرزمینی ذخیره می شود که در آینده با حفر چاه ها و یا خود به صورت چشمه های خودجوش مورد استفاده قرار می گیرند.
 كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ خَدَاوَنَد بَدِين كُونَه مَثَل هَا رَا بِيَان مِي كَنَد تَا مَرْدَم بَا اَيْن مَثَل هَا اَمُور عَقْلِي رَا بَهْتَر بَفَهْمَنَد وَ دَرَك كَنَدَن.

پیام های آیه

اشاره

در آیه شریفه مثل، مسائل مختلف حق و باطل به گونه دقیق و مختصر مورد بررسی قرار گرفته است که در این نوشتار به تشریح آنها می پردازیم:

۱- تعریف حق و باطل

بر اساس آیه شریفه، حق یعنی واقعیتها و باطل یعنی پندارها و خیالهای خام و بی اساس.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۴

آب یک واقعیت است، ظاهر و باطن آن مطابق با واقع است و آثاری واقعی دارد؛ اما کفها بی آنکه باطنی داشته باشند، ظاهرشان فریبنده است؛ همانطور که خیال و پندار چنین است.

در سوره اعراف آیه ۱۱۷ و ۱۱۸ درباره داستان حضرت موسی علیه السلام و جادوگران فرعون آمده است: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ ما به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن» ناگهان [به صورت مار عظیمی درآمد که وسایل دروغین آنها را به سرعت برگرفت. [در این هنگام حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت.

حق، یعنی معجزه حضرت موسی علیه السلام و باطل، یعنی جادوی جادوگران فرعون، معجزه یک حقیقت و واقعیت است؛ یعنی در آن داستان، حقیقتاً عصای حضرت موسی علیه السلام تبدیل به مار شد و جنبه تردستی و چشم پندی و فریب کاری - نعوذ بالله - نداشت؛ اما جادوی ساحران فرعون این گونه نبود، بلکه به تعبیر صریح قرآن، مردم خیال می کردند آن طنابها، حرکت و جنبش دارد «۱»

ساحران طنابها و عصاهایی ساخته بودند که درون آنها خالی بود. در درون طنابها و عصاها جیوه ریخته بودند مردم به تماشا نشسته بودند فرعون نیز در گوشه ای مشغول تماشا بود موسی علیه السلام و ساحران نیز در سوی دیگر به تماشا پرداخته بودند. با تابیدن آفتاب جیوه های داخل طنابها و عصاها بخار شد و سبب به حرکت در آمدن طنابها و عصاها شد. مردم خیال کردند که این طنابها مار و آن عصاها ازدها است، درحالی که یک حقه بازی و خیال و پندار بود و واقعیت نداشت؛ همانطور که کف روی آب واقعیت ندارد.

(۱) - سوره طه، آیه ۶۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۵

۲- نشانه های حق و باطل

بنابر آیه مثل، یکی از نشانه‌های حق و باطل آن است که حق برای مردم سودمند است؛ لیکن باطل بی‌فایده و مضر است. همان گونه که آب مفید و مؤثر است و کف‌ها بی‌فایده و گاهی مضر؛ زیرا کف نه رفع تشنگی می‌کند؛ نه گیاهانی می‌رویاند؛ نه تولید برق و انرژی می‌کند؛ و نه چرخ‌های آسیایی را به حرکت در می‌آورد.

نشانه دیگر حق و باطل، این است که حق متواضع و فروتن، و باطل متکبر و بالانشین است. حق، همان آب متواضع زیر کف و باطل، کف متکبر روی آب است.

سومین نشانه حق و باطل، این است که باطل پر سر و صدا و جنجالی است؛ ولی حق آرام و بی‌سر و صداست. آب آرام و خاموش حرکت می‌کند؛ ولی کف با جوش و خروش حرکت می‌کند، بلکه اگر جار و جنجال نباشد، نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد. به تعبیر آن نویسنده نکته‌سنج: «دانا چو طبله عطار است و نادان چو طبل غازی»؛ یعنی همان‌طور که طبله عطار (جعبه پر از شیشه‌های مختلف عطریات) بی‌سر و صدا، اما پر محتوی و خوش بو است، انسان دانا نیز چنین است. ولی نادان بسان طبل جنگ می‌ماند که سر و صدای فراوان دارد، ولی تو خالی است.

۳- وسعت حق و باطل

گسترده‌گی حق و باطل به گستردگی مفاهیم زندگی است. حق و باطل منحصر در یک شاخه زندگی نمی‌شود، بلکه در تمام شئون زندگی جاری است. در سیاست، در فرهنگ، در روزنامه‌ها و جراید و خلاصه در تمام شاخه‌های زندگی مادی و معنوی بشر جاری می‌شود. این معنی از قرآن مجید و از همین آیه شریفه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۶

استفاده گردیده است؛ زیرا همان‌طور که کف اختصاص به آب ندارد، باطل هم مختص به یک چیز نیست.

۴- سرانجام مبارزه حق و باطل

مبارزه حق و باطل از روز اول خلقت، با جنگ و مبارزه حضرت آدم و شیطان آغاز شد و با مبارزه هابیل و قابیل، ابراهیم و نمرود، موسی و فرعون، حضرت علی و معاویه و امام حسین با یزید ادامه پیدا کرد و تا کنون ادامه دارد و این مبارزه تا قیام قیامت نیز ادامه خواهد داشت حال، سرانجام این مبارزه چه خواهد شد؟

در این مبارزه، حق می‌ماند و باطل محو می‌گردد؛ لیکن پیروزی حق بر دو گونه است: یکی مقطعی و دیگری نهایی است. اگر طرفداران حق استقامت داشته باشند و منحرف نشوند، پیروز خواهند شد و در مقاطع مختلف غالب هستند. و پیروزی نهایی با ظهور حضرت بقیه‌الله الاعظم، امام زمان «عج الله تعالی فرجه الشریف»، حاصل می‌شود و چهره دنیا عوض می‌شود و حکومت جهان، حکومت حق می‌گردد.

از آیاتی که به وجود شریف حضرت حجه ابن الحسن العسکری «عجل الله تعالی فرجه الشریف» تفسیر شده است، همین آیه شریفه مثل است؛ آب به وجود آن حضرت تفسیر گردیده است و کف روی آب به ظلم و جور و بی‌دادگری و استثمار و استعمار تفسیر شده است که این ظلم از بین خواهد رفت.

۵- مبارزه حق و باطل همیشگی است

همان گونه که اشاره شد، مبارزه حق و باطل از ابتدای آفرینش انسان شروع شده و در تمامی عصرها و نسل‌ها ادامه داشته است و تا پایان جهان نیز ادامه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۷

خواهد داشت. در برابر تمام انبیا شیطینی «۱» بوده‌اند؛ در مقابل حضرت آدم علیه السلام ابلیس و در مقابل دیگر پیامبران شیاطین دیگر همان گونه که در آیه ۱۱۲ سوره انعام آمده است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»؛ این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم.

از آیه شریفه درمی‌یابیم که شیطان‌ها همیشه موجودات پنهانی و مخفی نیستند، بلکه ممکن است از بین انسان‌ها نیز باشند، شاید آیه شریفه بدین جهت شیطان‌های انسی را مقدم داشته است.

بنابراین، مبارزه حق و باطل همچنان ادامه دارد، و تا زمانی که حکومت حق سراسر جهان را در برگیرد و باطل نابود گردد و آیه شریفه «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد، یقیناً باطل نابودشدنی است» «۲» در سایه ظهور حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» تحقق یابد، این مبارزه ادامه خواهد داشت.

۶- چگونه پیدایش باطل

منشأ پیدایش باطل چیست؟ آیا خداوند متعال موجودات باطل را آفریده است، در حالی که خداوند خود حق، بلکه بارزترین و بالاترین حق است؟

(۱) - «شیطان» از نظر لغت دو تفسیر دارد: الف: نخست اینکه از ماده «شَطَنَ» به معنای «بُعَدَ» گرفته شده است از این رو، «بئس شطون» به معنای چاه عمیق است؛ یعنی آب آن، دور از دیدگاه انسان است. بنابراین، شیطان طبق این تفسیر به معنای موجودی است که دور از رحمت خدا است. ب: ممکن است از ماده «شاط» به معنای «احترق» و «هلاک» گرفته شده باشد بنابراین معنا، شیطان موجودی است که هم خود و هم پیروانش می‌سوزند و هلاک می‌شوند.

(۲) - سوره اسراء: آیه ۸۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۸

باطل یک موجود عدمی است؛ یک پندار و خیال است؛ لیکن لباس حق را می‌پوشد همانند کف‌های روی آب ظاهر پرفریب و باطن توخالی دارد.

جالب اینکه باطل هم اگر کاری در راه بطلان خویش انجام دهد، از برکت حق است. افراد متقلّب - که کارشان تقلّب است - تا خود را در لباس و شکل انسان‌های معتبر جلوه ندهند، موفق به انجام کار باطل خود نمی‌شوند، همچنین انسان‌های دروغگو، اگر قیافه حق به جانب نگیرند و خود را راستگو معرفی نکنند، کسی حرف آنها را نمی‌پذیرد. شخص منافق تا لباس انسان صالح را نپوشد، دشمن تا در لباس دوست در نیاید، کف تا بر روی آب قرار نگیرد و خلاصه همه باطل‌ها تا در کنار حق قرار نگیرند، جولانی نخواهند داشت.

بنابراین، باطل یک امر عدمی است و وجودش وابسته به حق؛ ولی حق یک امر وجودی است و منبع برکات و منافع و آثار فراوانی برای انسان است.

حق و باطل از نگاه آیات و روایات

از آنجا که مهمترین بحث زندگی انسان، مسئله «حق و باطل» است و این مقوله در زندگی همه انسان‌ها با هر نوع گرایش فکری جایگاه ویژه‌ای دارد، شایسته است از نگاه آیات و روایات به بررسی این دو بپردازیم.

در قرآن مجید از حق و باطل زیاد سخن به میان رفته است. کلمه حق ۲۴۴ بار تکرار شده است؛ در حالی که کلمه باطل تنها ۲۶ بار استعمال گردیده است. این نسبت نشانگر این است که قرآن مجید خود یکی از مصادیق مهم حق است.

مصادیق حق چیست و کیست؟

در قرآن و روایات مصادیق مختلفی برای حق بیان شده است که تنها به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱- بالاترین و والاترین مصداق حق - که در واقع جامع تمام مصادیق حق است - ذات مقدس خداوند عالم است که او عین واقعیت و هستی مطلق است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۹

از این رو، خداوند در آیه کریمه ۶۲ سوره انعام، چنین می‌فرماید: «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»؛ سپس [تمام بندگان به سوی خدا که مولای حقیقی آنهاست - باز می‌گردند. بدانید که حکم و داوری، مخصوص اوست؛ و او سریع‌ترین حسابگران است.

بنابر آیه شریفه فوق، ذات بی‌مثال خداوند، حق شناخته شده است.

۲- نمونه بارز دیگر از مصادیق حق، آفرینش زمین و آسمان و به عبارت دیگر، سراسر جهان هستی است.

بر همین اساس آیه شریفه ۲۲ سوره جاثیه می‌فرماید: «وَوَخَّلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»؛ و خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است.

۳- سومین مصداق برای حق خود قرآن است؛ زیرا آیه ۴۸ سوره مائده در مقام بیان این مطلب برآمده، می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم.

۴- دین مبین، مقدس و نجات‌بخش اسلام، مصداق روشن دیگری از مصادیق حق است. از این رو، خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره فتح می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند. «۱»

به طور خلاصه، هر وجودی که منبع خیر و سعادت بشر باشد، حق شناخته شده است. بنابراین، خداوند حق مطلق است؛ چه اینکه منبع تمام سعادت‌ها و برکات است. همچنین آسمان و زمین، قرآن مجید، دین اسلام و توحید و یکتاپرستی از این جهت که منشأ هدایت و برکت هستند، حق معرفی شده‌اند.

اما آنچه منبع نفاق، شقاوت و بدبختی است، باطل شناخته شده است؛ مثل شیطان، بت و بت‌پرستی، ریا و تظاهر، نفاق و دورویی و مانند آن.

(۱) - این آیه در سوره صف، آیه ۹ نیز تکرار شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۰

مثالهای زیبای قرآن ج ۱ ص ۳۴۹

عمر کوتاه «باطل» و دولت پایدار «حق»

از روایات معصومان علیهم السلام درمی‌یابیم که چه بسا باطل خودنمایی کند و جولانی داشته باشد؛ لکن این جولان و جوش و خروش موقت است. از این رو، در روایتی آمده است: «لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ وَلِلْحَقِّ دَوْلَةٌ»؛ «۱» باطل تنها جولان دارد و چهره نفاق و فریب

او پس از مدتی آشکار می‌گردد؛ اما دولت پایدار از آن حق است و حق جاودانه می‌ماند.

پیوسته با «حق» باشید

بنابر روایات اسلامی، هر فرد مسلمان باید در هر شرایطی طرفدار حق و حقیقت باشد. اگر می‌خواهید مسلح به سلاح پیروزی در مقابل دشمن باشید، باید به شمشیر برنده حق تمشک کنید.

همان گونه که علی علیه السلام می‌فرماید: «الْحَقُّ سَيْفٌ قَاطِعٌ؛ حق، شمشیر برنده‌ای است.» (۲)

اگر می‌خواهید در مقام عمل، اهل نجات و در مقام سخن، دارای حجت و برهان باشید، به سوی حق بروید؛ چه اینکه حضرت علی علیه السلام فرمودند: «الْحَقُّ مَنجَاةٌ لِكُلِّ عَامِلٍ وَ حُجَّةٌ لِكُلِّ قَائِلٍ؛ حق وسیله نجات هر انسانی است که طالب عمل باشد و حجت و برهانی است برای گوینده.» (۳)

اگر می‌خواهی سخن تو را بپذیرند، اگر می‌خواهی پیروز شوی، حق را بگو و آن را پیشه خود کن. و اگر می‌خواهید مرکب آرام و راهواری داشته باشید تا شما را به سر منزل مقصود برساند، حق را پیشه خود کنید که حضرت علی علیه السلام در این

(۱) - غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۵، حدیث ۷۳۱۷ و ۷۳۱۸ و مجمع البحرین، جلد ۵، صفحه ۳۴۵.

(۲) - میزان الحکمه، باب ۸۸۵، حدیث ۴۰۸۲.

(۳) - میزان الحکمه، باب ۸۸۵، حدیث ۴۰۸۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۱

باره می‌فرماید: «الا- وَ أَنَّ الْحَقَّ مَطَايَا ذُلِّ، رَكِبَهَا أَهْلُهَا، وَ أَعْطُوا أَرْمَتَهَا، فَصَارَتْ بِهِمُ الْهُوِينَا حَتَّى أَتَتْ ضَيْلًا ظَلِيلًا» حق مرکب آرام و راهواری است، اهل حق سوار بر این مرکب رام می‌شوند و زمام این مرکب به دست آنان داده می‌شود. به هر سو که بخواهند می‌رود و راحت و آسوده این مرکب شما را به پیش می‌برد، تا اینکه در سایه‌ای آرام‌بخش - که می‌تواند سایه رحمت الهی یا سایه درختان بهشتی یا سایه عرش و قرب خدا باشد - شما را به منزل مقصود می‌رساند. (۱)

حق تلخ و باطل شیرین است!

حق و طرفداری از آن، مشکلاتی به همراه دارد؛ زیرا حق تلخ و باطل شیرین است. حق تلخ، بسان داروی تلخ نجاتبخش است؛ اما

باطل شیرین، مانند سم مهلک و کشنده است. از این رو، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید:

«الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ، وَ الْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلُوٌّ، وَ رَبُّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْنَ طَوِيلًا؛ حق سنگین و تلخ است، و باطل سبک و شیرین؛ لیکن

چه بسا یک لحظه شهوت پرستی، نگرانی و حزن طولانی در پی داشته باشد.» (۲)

آری؛ حق سنگین و تلخ است؛ زیرا گاهی به ضرر و زیان انسان تمام می‌شود و بسیاری از اوقات حق بر خلاف خواسته‌های درونی و

شهوات انسان است و گاهی نیز انجام حق سرزنش دیگران و ناملایمات و مشکلاتی را به همراه دارد که بر انسان گران و سنگین

تمام می‌شود. اما باطل، سبک و شیرین است؛ ولی همچون سم، مهلک و کشنده است؛ به همین جهت، چه بسا سبب یک عمر

پشیمانی و ندامت و ناراحتی بشود؛ مثلاً کسی که از روی خواسته نفس برای

(۱) - میزان الحکمه، باب ۸۸۵ حدیث ۴۰۸۹، (ج ۱، ص ۶۵۵).

(۲) - میزان الحکمه، باب ۸۸۸، حدیث ۴۱۰۰. روایات دیگری نیز به همین مضمون، در همین باب آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۲

مدّت کوتاه گناهی را انجام می‌دهد که مجازات آن زندان ابد است پس از دست‌گیری و بازداشت، کفّاره یک ساعت گناه را باید یک عمر بپردازد.

باطل همواره در لباس حق جلوه می‌کند

نکته مهم و قابل توجه اینکه، باطل هیچ‌گاه به لباس واقعی خود جلوه نمی‌کند؛ زیرا در این صورت کسی فریب او را نمی‌خورد، بلکه همواره با قیافه حق به جانب و در لباس حق ظاهر می‌شود و در این لباس بسیاری را می‌فریبد.

بر همین اساس، حضرت علی علیه السلام در خطبه پنجاهم نهج البلاغه می‌فرماید:

«يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرَجَانِ! فَهَذَاكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَاءِهِ»

باطل اگر در لباس اصلی خود ظاهر شود، خریداری نخواهد داشت. از این رو، طرفداران باطل این دو را با هم مخلوط می‌کنند و معجونی از حق و باطل را عرضه می‌دارند و بدین وسیله بازار شیطان داغ می‌شود و شیطان بر اولیاء و دوستان خویش غالب می‌گردد.

بنابراین، نباید فریب ظواهر را خورد. اگر کتابی می‌خریم، فریب جلد زیبا، عنوان جذاب و تیرهای آرمانی آن را نخوریم؛ زیرا ممکن است اهل باطل برای تغذیه یک صفحه مطالب مسموم، یک کتاب حق‌نما بنویسند. این مطلب در مورد فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها، روزنامه‌ها، مجله‌ها، دوستان، اساتید، معلّم‌ها، همسایگان، احزاب و مانند آن نیز صادق است.

آگاهان و هوشیاران کسانی هستند که در لابلای حق، باطل را می‌بینند و با «فرقانی» که خداوند بر اثر تقوایبشگی به آنها عطا کرده است، حق را از باطل تمیز می‌دهند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۳

علی علیه السلام محور حق

درباره فضیلت و شخصیت حضرت علی علیه السلام در کتاب‌های علمای اهل سنت و شیعه احادیث و مطالب فراوانی آمده است، از جمله روایاتی که مورد اتفاق هر دو گروه است و حدیث بسیار عجیبی است، روایتی است که در موضوع «حق» از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت بدین مضمون وارد شده است که:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ وَ عَلِيٌّ لِسَانِهِ وَ الْحَقُّ يَدُورُ حَيْثَمَا دَارَ عَلِيٌّ»؛ علی با حق است و حق با علی و همواره حق بر زبان او جاری است، بلکه حق بر محور وجود حضرت علی علیه السلام دور می‌زند. (۱)

این حدیث معیار و میزان معتبری است برای تشخیص حق از باطل، به همین جهت از برخی روایات استفاده می‌شود که در صدر اسلام، وقتی مسلمانان واقعی با مسلمان نماها و منافقان مخلوط شده بودند و تشخیص آنها از همدیگر مشکل بود، مسلمانان از همین میزان و معیار استفاده می‌کردند. هر کس علاقمند به علی بود، در زمره مسلمانان واقعی محسوب می‌شد و کسانی که نسبت به آن حضرت کینه و عداوت داشتند، منافق به شمار می‌رفتند. (۲)

شیعه افتخار داشتن چنین رهبر بزرگ و حق‌طلبی را دارد که در راه حق و احقاق حقوق آن هیچ چیز مانع او نمی‌شد. حتی اگر صحابه یا نزدیکان آن حضرت ناخواسته از جاده حق منحرف می‌شدند، امیر حق آن را تحمل نمی‌کرد و دستور به جبران آن می‌داد. از جمله این موارد، داستان قبر، غلام وفادار و بازوی اجرایی حکومت علی علیه السلام است. او از جانب علی علیه السلام مأمور اجرای حدی از حدود الهی شد. وی در

(۱) - بحار الانوار، ج ۳۸، صفحه ۲۸؛ قابل توجه اینکه مضمون این روایت عنوان باب مفصلی است که شامل روایات زیادی است و روایت مذکور یک نمونه آن است.

(۲) - حدیثی بدین مضمون در کتاب میزان الحکمه، باب ۳۹۳۲، شماره ۲۰۲۹۲ ذکر شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۴

هنگام اجرای حد، اشتباهاً سه ضربه تازیانه بیشتر بر مجرم جاری ساخت.

حضرت علی علیه السلام که محور حق است و جز حق به چیز دیگری نمی‌اندیشد، دستور داد که قبر بخوابد و مجرم سه شلاق - اضافی را که با ناحق خورده است - بر قبر قصاص کند. «۱»

یا در داستان حضرت عقیل می‌خوانیم که علی علیه السلام راضی نشد چیز اضافه‌ای به او بدهد، بلکه آهن گداخته‌ای را نزدیک دست او قرار داد به گونه‌ای که از حرارت آن، فریاد عقیل بلند شد. «۲»

(۱) - وسایل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۳، حدیث ۳.

(۲) - شرح این داستان قبلاً گذشت.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۵

فصل بیست و سوم: بیست و دومین مثال: تقوا برات بهشت

اشاره

خداوند متعال در آیه شریفه ۳۵ سوره «رعد» می‌فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ»؛ توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده، [این است که نه‌های آب از زیر درختانش جاری است، میوه آن همیشگی، و سایه‌اش دائمی است؛ این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند؛ و سرانجام کافران، آتش است.

دورنمای بحث

آیه فوق - علی‌رغم ظاهری ساده - از پیچیده‌ترین مثل‌های قرآن مجید است.

در این آیه شریفه به تشبیه بهشت - که جایگاه و سرانجام افراد متقی است - پرداخته شده و سه ویژگی مهم برای آن بیان شده است.

شرح و تفسیر آیه

تشبیهی که در این آیه صورت گرفته، در نگاه نخست تشبیه ساده‌ای است؛ لیکن - همان‌طور که گفته شد - از پیچیده‌ترین تشبیه‌ها و امثال قرآن مجید به شمار رفته است.

مفسران معتقدند: در این آیه محذوفی وجود دارد و جمله‌ای حذف گردیده

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۶

است، یا در ابتدای آیه جمله‌ای باید در تقدیر گرفت تا آیه فوق خبر آن تلقی شود.

و یا اینکه صدر آیه مبتدأست و خبر آن حذف گردیده است.

به عقیده ما «خبر» آیه فوق، حذف شده است. به منظور روشن شدن این مطلب نخست ذکر مقدمه‌ای لازم است.

مراحل چهارگانه قبل از ولادت

آدمی چهار مرحله را طی می‌کند تا انسان می‌شود:

در مرحله نخست، انسان خاک بوده است، سپس این خاک در پای بوته یا درختی ریخته می‌شود و جزء آن گیاه و درخت می‌گردد. این درخت و گیاه طعمه حیوانی می‌گردد و جزء بدن آن حیوان محسوب می‌شود. انسان از گوشت این حیوان تغذیه می‌کند و آن گوشت تبدیل به بدن انسان می‌گردد.

این چهار مرحله را به صورت دیگر نیز می‌توان بیان کرد که: انسان روزی خاک بوده است (مرحله اول)، طبیعتاً خاک قابل تغذیه انسان نیست، باید تبدیل به گیاه یا حیوانی گردد (مرحله دوم)، در مرحله سوم، گیاه یا حیوان به نطفه انسان تبدیل می‌شود؛ نطفه در مراحل ابتدایی جنین، رشد نباتی دارد؛ زیرا حس و حرکت ندارد، بلکه فقط رشد می‌کند. پس از چهار ماهگی که دارای حس و حرکت می‌شود، مرحله چهارم آغاز می‌گردد و تا قبل از تعلق روح انسانی این مرحله، ادامه می‌یابد.

شاعر معروف نیز این چهار مرحله را در چهار مصرع خلاصه کرده، می‌گوید:

از «جمادی» مردم و «نامی» شدموز «نما» مردم ز «حیوان» سر زدم

مردم از حیوانی و «آدم» شدم از چه ترسم کی ز مردن کم شدم

این چهار مرحله عجایب فراوانی دارد که مرحله جنین از عجیب‌ترین آن‌ها است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۷

عجایبی از عالم جنین

دانشمندان امروز موفق شده‌اند از عالم جنین عکس‌های زنده‌ای تهیه کنند و از آن یک فیلم نیم ساعته‌ای بسازند که تمام مراحل جنین را نمایش دهد. این فیلم عجایب خیره‌کننده‌ای را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

چگونه خداوند این همه عجایب را آفریده است؟ به دو نمونه از این شگفتی‌ها توجه کنید:

۱- نطفه انسان در ابتدا یک سلول تک و تنها است؛ سپس این سلول به دو نصف تقسیم شده، تبدیل به دو سلول می‌شود. هر یک از این دو سلول نیز به دو نیمه تقسیم می‌شوند. چهار سلول به دست آمده نیز هر یک دو نیمه می‌شوند و به همین گونه به صورت تصاعدی بالا می‌رود. تکثیر سلول‌ها ادامه می‌یابد تا اینکه سلول‌های هم شکل و کاملاً مشابه، به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند. تعدادی از آنها مأمور تشکیل سر انسان می‌شوند؛ برخی دیگر مأمور ساخت چشم انسان می‌شوند، و تعدادی نیز برای تشکیل دست انسان مأموریت می‌یابند. و همین‌طور دیگر سلول‌ها برای تشکیل دیگر اعضای بدن حرکت می‌کنند.

واقعاً چه کسی به این سلول‌های هم شکل مأموریت می‌دهد که هر تعداد، برای تشکیل عضو خاصی حرکت کنند؟! اینها از چه کسی و به چه طریقی الهام می‌گیرند و حرکت منظم خود را آغاز می‌کنند؟! هیچ کس نتوانسته است تا کنون راز این شگفتی را کشف کند.

۲- «بچه» در شکم مادر، در کیسه‌ای مخصوص پر از آب غلیظ شناور است مقدار آب موجود در این کیسه، تقریباً هم وزن خود بچه است.

بنابراین، جنین تکیه بر بدن مادر ندارد و مادر هم در حالات مختلف فشار مستقیم، بر او وارد نمی‌کند. اگر این کیسه آب نبود چه می‌شد؟!!

چگونه ممکن بود جنین به پرورش و حیات خود ادامه دهد، بچه با آن لطافت و نرمی در حالات مختلف مادر؛ نشستن، خوابیدن، و

ضرباتی که بر او وارد می‌شود، چگونه حفظ شود؟!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۸

از این رو، خداوند عالم قادر، محیطی برای جنین تهیه کرده است که از هیچ سو فشاری بر او وارد نشود؛ یعنی یک حالت بی وزنی دارد و بشر برای اولین بار در اینجا بی وزنی را تجربه می‌کند، به همین دلیل، وقتی متولد می‌شود داد و فریاد می‌کند؛ زیرا احساس وزن می‌کند و این برایش دردآور است.

کیسه آب برای «جنین» مطمئن‌ترین مکان است. این کیسه آب هم ضربه گیر است؛ یعنی جلوی فشارها و ضربه‌های متفاوت را می‌گیرد و هم حرارت را تعدیل می‌کند؛ یعنی اگر مادر در گرما یا در سرمای شدید به سر ببرد، حرارت سریع به بیچه منتقل نمی‌شود، بلکه باید از ناحیه آن آب منتقل شود از این رو، آب مذکور حرارت را تعدیل نموده، به بیچه منتقل می‌کند.

بر همین اساس، خداوند در آیه ششم سوره زمر می‌فرماید: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَهَا رُوحًا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانْتَظِرُوا»؛ او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از [باقی مانده گل] او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد. او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکی‌های سه گانه، می‌بخشد.

این است خداوند، پروردگار شما که حکومت [عالم هستی از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟! «۱»

مراحل چهارگانه کمال انسان

انسان برای رسیدن به کمال باید چهار مرحله و به عبارتی، عوالم چهارگانه را طی کند.

(۱) - در آیه ۱۴ سوره مؤمنون نیز به مضمون این آیه اشاره شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۹

۱- عالم رحم مادر؛ ۲- عالم دنیا؛ ۳- عالم برزخ؛ ۴- عالم قیامت.

و عجیب اینکه انسان در هر یک از این مراحل چهارگانه، از عالم بعدی خبر دقیق و درستی ندارد. بیچه در شکم مادر نمی‌تواند مفاهیم دنیا را تصور کند؛ حتی اگر عقل و هوشی همچون درک و فهم بو علی سینا داشته باشد و بتواند با مادرش ارتباط برقرار کند و با او سخن بگوید و مادر از ماه و خورشید و شب و روز و ستاره و درختان و گل و گیاه و ... برایش تعریف کند و رساترین بیان ساده‌ترین کلام‌ها را بگوید، آن بیچه چیزی نمی‌فهمد. مثل ما انسان‌ها در دنیا نسبت به برزخ نیز مثل آن بیچه نسبت به دنیا است. ما تنها شنیده‌ایم که برزخی قطعاً وجود دارد؛ اما الفبای آنجا چیست؟ این که شهداء در آنجا زنده‌اند یعنی چه؟ چگونه نزد خداوند روزی می‌خورند؟ چگونه روح انسان عذاب می‌شود یا مورد انعام خداوند قرار می‌گیرد؟ هیچ یک از اینها برای ما قابل درک و فهم نیست. بعضی از اولیای خداوند با عالم برزخ تماس گرفته‌اند. از برزخیان پرسیدند چه خبر؟

برزخیان گفتند: با الفاظی که شما می‌فهمید، نمی‌توانیم مفاهیم اینجا را بیان کنیم.

مثل مفاهیم برزخ و الفاظ دنیا، مثل غربال و آب است. آیا آب در غربال متوقف می‌شود و باقی می‌ماند؟!

برزخیان نیز نسبت به مفاهیم قیامت این گونه‌اند و نمی‌توانند آن مفاهیم را درک کنند.

نه نعمت‌های بهشت برای آنان قابل درک و توصیف است؛ و نه انواع عذاب‌های جهنم.

بر همین اساس، آیه شریفه ۱۷ سوره سجده می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هیچ کس

نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی - که مایه روشنی چشمهاست - برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۰

اگر کلمه «نَفْسٌ» را مطلق بدانیم، شامل پیامبران و امامان - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز می‌شود؛ یعنی حتی آن بزرگواران هم نمی‌دانند چه نعمت‌هایی در بهشت برای بهشتیان در نظر گرفته شده است.

در حدیث قدسی آمده است که خداوند فرمود: «اعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ؛ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»؛ برای بندگان صالح و شایسته‌ام در بهشت نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که نه چشمی آن را دیده؛ و نه گوشی آن را شنیده؛ و حتی بر قلب انسانی خطور نکرده است. (۱)

یعنی اصلاً، این نعمت‌ها را نه در خواب، نه در بیداری، نه در عالم خیال و نه در عالم تصوّر، کسی ندیده است؛ زیرا نعمت‌های آن عالم قیامت برای ما قابل درک و فهم نیست بنابراین، از یک سو مفاهیم بلند عالم قیامت برای انسان‌های دنیوی قابل فهم و درک نیست و از سوی دیگر، باید نعمت‌های اخروی و عذاب‌های جهنّم برای مردم به شکلی بیان شود که آنها را به سوی کارهای خیر تشویق و از کارهای زشت باز دارد.

از این رو، انجام این عمل با الفاظ دنیوی به درستی و به صورت کامل امکان‌پذیر نیست. بناچار باید با الفاظ همین دنیا، شبهی از مفاهیم اخروی برای ما ترسیم شود؛ پس آنچه از عذاب‌های جهنّم و نعمت‌های بهشت برای ما گفته شده است، شبهی از مفاهیم آن دنیاست.

مثلاً می‌گویید بهشت دارای درختانی است؛ ولی وقتی به آثار و فواید آن توجه می‌کنیم قابل قیاس به درختان دنیا نیست و نیز در تفسیر آیه شریفه ۵۴ سوره الرحمن «وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٌ» و میوه‌های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است» می‌گویند: میوه‌های بهشتی نزدیک بهشتیان است؛ یعنی مطابق میل

(۱) - میزان الحکمه، باب ۵۴۶، حدیث ۲۵۲۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۱

بهشتیان درخت میوه حرکت می‌کند و میوه در دسترس بهشتیان قرار می‌گیرد. و یا در تفسیر آیه شریفه ۴۸ سوره مذکور «ذَوَاتَا أَفْنَانٍ» آن دو باغ بهشتی دارای انواع نعمت‌ها و درختان پر طراوت است»، می‌گویند: یک شاخه درخت بهشتی انواع میوه‌ها را داراست، آن هم معلوم نیست مثل میوه‌های دنیا باشد.

یا هنگامی که بهشتیان می‌خواهند نغمه‌های عرفانی را بشنوند، شاخه‌های درختان شروع به نواختن آهنگ می‌کنند.

بنابراین، ما یک شبهی از درختان بهشتی را می‌فهمیم اما چگونگی درک و حسّ و شعور و حرکت و نغمه‌خوانی و انواع مختلف میوه‌های آن را درک نمی‌کنیم.

شرح و تفسیر آیه مثل

با توجه به مقدمه فوق، آیه مثل نیز از جمله آیاتی است که در صدد ارائه شبهی از اوصاف بهشت است و با بیان و مثال به ترسیم جایگاه پرهیزکاران همت گماشته است. از این رو، خبر آیه محذوف است. یعنی آیه بدین شکل بوده است:

«مثل الجنة التي وعد المتقون كجنة تجرى...»؛ باغهایی در بهشت است، نه مثل باغهای دنیای ما؛ زیرا اولاً، آب آن باغ‌ها خودجوش است و در پای هر درختی چشمه‌ای است و نیازی نیست که از خارج تأمین گردد و دوم اینکه میوه‌های آن چهار فصل و همیشگی است. سوم اینکه، سایه درختانش همیشگی و جاودانه است؛ یعنی برگ‌های آن هرگز نمی‌ریزد.

پیام مهم آیه

از آیات متعددی درمی‌یابیم که میزان پاداش الهی در آخرت، تقوا است. درباره تقوا، بحث‌های فراوانی شده است. در این نوشتار به منظور درک بیشتر مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۲

ارزش تقوا- که گذرنامه و برات بهشت، میزان ارزش انسان و زاد و توشه آخرت است- به دو روایت اشاره می‌شود.

۱- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایت کوتاه و پرمعنایی می‌فرماید: «تَمَامُ التَّقْوَى أَنْ تَتَعَلَّمَ مَا جَهِلْتَ وَ تَعْمَلَ بِمَا عَمِلْتَ»؛ تقوای کامل به دو چیز تحقق می‌یابد: نخست اینکه، آنچه نمی‌دانی و بدان ناآگاهی فراگیری؛ و دیگر اینکه، به آنچه می‌دانی جامه عمل پوشانی. (۱)

بر اساس این روایت، ندانستن عذر تلقی نمی‌شود، بلکه انسان موظف است آنچه را نمی‌داند بیاموزد و سپس به آن عمل کند. در روز قیامت به کسانی که می‌گویند نمی‌دانیم، خطاب و عتاب می‌شود که چرا یاد نگرفتید؟! (۲)

۲- حضرت علی علیه السلام نیز در روایت کوتاه و جالبی می‌فرماید: «مَنْ مَلَكَ شَهْوَتَهُ كَانَ تَقِيًّا»؛ کسی که مالک شهواتش باشد با تقوا است. (۳)

انسان با تقوا مالک غضب، شهوت، حب جاه و مقام، حب شهرت جناح‌گرایی و ... است و بر همه این امور تسلط دارد.

این دو روایت تعریف زیبا، جامع و قابل فهمی از تقوا را به ما ارائه می‌دهد و باید سعی کنیم با رعایت و تحقق بخشیدن به این دو روایت شریف- مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که ماه تقوا و خودسازی است- برات بهشت و بهترین زاد و توشه سفر آخرت را کسب کنیم و خود را به تقوای الهی زینت ببخشیم.

(۱)- میزان الحکمه، باب ۴۱۷۳، حدیث ۲۲۱۷۹.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۹ و ۱۸۰ و جلد ۷، صفحه ۲۸۵.

(۳)- میزان الحکمه، باب ۴۱۷۳، حدیث ۲۲۱۷۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۳

فصل بیست و چهارم: بیست و سومین مثال: اعمال کافران

اشاره

قرآن در آیه شریفه ۱۸ سوره ابراهیم می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البُعِيدُ»؛ اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی؛ آنها توانایی ندارند تا کمترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند، به دست آورند؛ و این همان گمراهی دور و دراز است.

دورنمای بحث

آیه شریفه مثل در صدد بیان اعمال نیک کفار برآمده، می‌فرماید: آنها چون فاقد ایمان به خدا هستند، اعمالشان پذیرفته نمی‌شود. از این رو، بر اساس آیه شریفه احتمال این که اعمال نیک آنها جدا از کفر و بی‌ایمانی آنها محاسبه شود، مردود شمرده شده است.

ارتباط آیه مَثَل با آیات قبل

آیات قبل «جَبَّارٍ عَنِيدٍ» را مورد بررسی قرار داده است. «جَبَّارٍ عَنِيدٍ» کسانی هستند که هم گردنکش هستند و هم ناامید از الطاف خداوند؛ جهنم در انتظار آنها

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۴

خواهد بود و از آب بدبوی متعفن نوشانده می‌شوند. در پی آیات فوق این سؤال مطرح می‌شود که آیا اعمال نیک آنها نادیده گرفته می‌شود؟ چه این که افراد ظالم گردنکش نیز در طول عمر خود اعمال و کارهای خیری انجام می‌دهند؛ مثلاً درباره فرعون گفته می‌شود که: آشپزخانه بسیار وسیع و گسترده‌ای داشت که به تمام خانه‌ها غذا می‌داد، نیازمندان، فقرا، بیماران، زنان حامله و دیگران از این آشپزخانه بی‌بهره نبودند.

گاهی حاکمان ظالم هم کارهای خیر مهمی انجام می‌دادند؛ مساجد بزرگ و تاریخی وجود دارد که به دست این حاکمان ظالم ساخته شده است؛ عتبات مقدسه و بارگاه ائمه معصومان علیهم السلام غالباً به دست همین ظالمان تعمیر و توسعه داده شده است؛ به عنوان مثال قسمت زیادی از مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله به وسیله حکام ظالم آل سعود توسعه داده شده است. همچنین بعضی از بیمارستان‌های مهم، دانشگاه‌های عظیم، درمانگاه‌ها، مدارس علمی و مانند آن به دستور این گونه افراد بنا شده است. آیا این همه کارهای خیر، همه بی‌اثر است و هیچ اثر و فایده‌ای برای صاحبان آنها ندارد؟ و انجام دهندگان آن مشمول الطاف الهی نخواهند بود؟

آیه شریفه مَثَل - که شرح و تفسیر آن خواهد آمد - در صدد پاسخ‌گویی به این سؤال مقدر است که ممکن است در ذهن خواننده این آیات الهی خطور کند.

شرح و تفسیر:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ: مثل‌های قرآن مجید از جهتی بر دو دسته تقسیم می‌شود:

یک دسته مثل‌هایی است که برای اعمال انسان‌ها زده می‌شود. آیه شریفه از زمره این مثال‌هاست که درباره اعمال کفار بحث می‌کند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۵

دسته دیگر مثل‌هایی است که برای اشخاص زده می‌شود و خود اشخاص را به چیزی تشبیه می‌کند؛ مثلاً آیه شریفه ۲۶۱ سوره بقره - که شرح آن گذشت - انسان انفاق‌کننده را به دانه گندمی تشبیه می‌کند که هفتصد دانه بلکه بیشتر محصول می‌دهد.

به هر حال، آیه شریفه مَثَل را برای کسانی می‌زند که نسبت به پروردگارشان کافر شده‌اند. نکته جالب توجه این که در اینجا به جای کلمه «اللهم» کلمه «رب» به کار برده شده است؛ یعنی ای انسان! آثار پروردگارت را در همه جا می‌بینی! لطف و رحمت حضرت حق را در تمام اعضای بدنت و در تمام لحظات زندگی شاهد هستی! از نعمت‌هایی که به تو داده است - که تنها یکی از آنها برای یک عمر شکرگزاری کافی است - هر روز استفاده می‌کنی و خلاصه در تمام عمر تحت تربیت و نظر او هستی، ولی باز کفر می‌ورزی و از او روی گردان می‌شوی! در حالی که انسان باید همیشه از ولی نعمت و مربی و کسی که به او نعمت می‌بخشاید سپاس‌گزار باشد.

اعمالُهُمْ كَرَمَادٍ: آیه شریفه، اعمال نیک کفار را به خاکستر تشبیه می‌کند و در آیه از اعمال زشت آنها بحثی به میان نیامده است؛ زیرا اعمال زشت آنها آن قدر بی‌ارزش است که جای گفتگو و بحث ندارد و آیه تنها به بررسی اعمال نیک آنها برآمده است.

فواید خاکستر

خاکستر فواید و آثاری دارد که به برخی از آن اشاره می‌شود:

۱- اگر خاکستر با خاک زمین مخلوط شود، از آن کود بسیار خوبی به وجود می‌آید و شاید بدین جهت باشد که باقیمانده علفزارها و مزارع را آتش می‌زنند تا خار و خاشاک موجود تبدیل به خاکستر گردد و کود مناسبی برای آن زمین به وجود آید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۶

۲- خاکستر اشیای کثیف و زنگ‌زده را تمیز می‌کند و صیقل می‌دهد. به همین جهت در قدیم آینه‌های فلزی را با خاکستر صیقل و شفاف می‌کردند. «روزگار آینه را محتاج خاکستر کند».

۳- فایده دیگر خاکستر، حفظ آتش و گرمای آن است. ضرب المثل «آتش زیر خاکستر» اشاره به همین مطلب دارد. اگر آتشی داشته باشیم و بر روی آن خاک بریزیم خاموش و نابود می‌گردد؛ ولی اگر خاکستر بر روی آن ریخته شود، نه تنها خاموش نمی‌شود بلکه گرمای آن حفظ می‌شود. از این رو، در زمان قدیم بر روی آتش داخل منقل که در زیر کرسی قرار می‌دادند خاکستر می‌ریختند تا حرارت آن دیرتر از بین برود.

اَشْتَدَّتْ بِه الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ: اعمال کافران و انسان‌های بی‌ایمان، به خاکستری می‌ماند که در روزهای طوفانی، تندباد شدیدی آن را به آسمان می‌برد و پراکنده می‌سازد به گونه‌ای که هیچ کس قدرت به دست آوردن هیچ چیز از آن را ندارد.

ذرات خاکستر بسیار ریز و کوچک است. وقتی پراکنده شود هم‌رنگ محیط می‌گردد؛ به گونه‌ای که نه تنها صاحب آن، بلکه اگر همه اهالی یک شهر جمع شوند قدرت نخواهند داشت حتی یک مثقال آن را جمع‌آوری کنند تا چه رسد به اینکه روز، روز طوفانی باشد و تندباد شدید و قوی نیز در جریان باشد که در این صورت حقیقتاً هیچ قدرتی توانایی بر کسب هیچ مقدار آن را نخواهد داشت!

تندباد بی‌ایمانی و کفر نیز اعمال خیر و نیک کافران را چنین مورد هدف قرار داده، آن را نابود می‌سازد؛ به طوری که هیچ چیزی از آن نصیب کافر نمی‌شود و کافر از آن بهره‌ای نمی‌برد.

ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ: این انحراف کفار بی‌ایمان، یک گمراهی دور است که صاحبان آن به راحتی و به سهولت به راه حق باز نمی‌گردند و هدایت آنها به راه راست کاری بس مشکل است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۷

پیام‌های آیه

۱- ایمان شرط صحت اعمال:

اشاره

پشتوانه اعمال نیک و شایسته، ایمان است؛ اگر ایمان نباشد عمل فاقد ارزش است.

فقها یکی از شرایط قبولی عبادات، بلکه یکی از شرایط صحت آن را ایمان ذکر نموده‌اند؛ یعنی اعمالی از قبیل حج، نماز، روزه، انفاق، کمک به دیگران، دست‌گیری از مستمندان و مانند آنها، بدون ایمان به خدا و رسولش هیچ ارزشی ندارد.

درباره «ولایت» نیز چنین بحثی مطرح شده است. برخی آن را فقط شرط قبولی طاعات و عبادات شمرده‌اند. بدین جهت، اعمال

عبادی منکران ولایت از نظر فقه شیعه صحیح محسوب می‌گردد (یعنی تکلیف از عهده آنها ساقط است)، اگرچه مقبول در گاه الهی نیست و اجر و پاداشی به او تعلق نمی‌گیرد؛ ولی عده‌ای توسعه نظر داده، آن را همچون ایمان، شرط صحت تکالیف دانسته‌اند. در این باره روایات زیادی در کتاب‌های روایی شیعه به چشم می‌خورد که به یک نمونه از آن بسنده می‌شود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدِلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ أَيَّدًا؛ اگر مسلمانی تمام شب‌ها شب‌زنده‌داری کند و تمام روزها (غیر از عید فطر و قربان که روزه آن حرام است) روزه‌داری نماید و تنها به پرداخت وجوه شرعیّه واجب اکتفا نکند، بلکه تمام اموال و سرمایه‌اش را در راه خدا صدقه بدهد و در تمام طول عمرش هر ساله به حج برود، ولی اهل ولایت نباشد و «ولئى الله» را نشناسد تا ولایتش را به گردن نهد و اعمالش را طبق دستور او انجام دهد، چنین مسلمانی هرگز انتظار ثواب و پاداش الهی را نداشته باشد. (۱)»

(۱) - وسایل الشیعه، جلد اول، صفحه ۹۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۸

آیه مورد بحث نیز همین مطلب را در مورد اصل ایمان به خداوند مطرح کرده، می‌فرماید: کسانی که ایمان به خداوند ندارند، هیچ پاداشی نخواهند داشت هرچند بهترین اعمال را انجام دهند. قرآن مجید در آیات متعددی این مطلب را مورد بررسی قرار داده است که به برخی از آن اشاره می‌شود:

الف- در آیه ۲۶۴ سوره بقره- که شرح آن در بحث‌های قبل گذشت- آمده است:

«اعمال کسانی که به خداوند و روز رستاخیز ایمان ندارند همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد؛ و بذرهایی در آن افشاندن شود؛ و رگبار باران بر آن برسد؛ و همه خاکها و بذرها را بشوید؛ و آن را صاف و خالی از خاک و بذر رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.»

ب- در آیه ۳۹ سوره نور آمده است: «کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می‌پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید، چیزی نمی‌یابد، و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را به طور کامل می‌دهد.»

ج- خداوند در آیه ۲۳ سوره فرقان می‌فرماید: «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا؛ و ما به سراغ اعمالی که کافران بی ایمان انجام داده‌اند می‌رویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم.»

بنابر آیه مثل و دیگر آیات قرآن مجید، اعمال خوب انسان در صورتی که ناشی از ایمان و اعتقاد درونی او به خداوند متعال نباشد اثری ندارد و سودی به او نمی‌بخشد.

ه- در آیه ۵۴ سوره توبه آمده است: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ تَقَبَلُ نَفْسُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ؛

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۹

هیچ چیز مانع قبول انفاقهای آنها نشد، جز اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند، و نماز بجا نمی‌آورند جز با کسالت، و انفاق نمی‌کنند مگر با کراهت.

این آیه نیز ایمان را شرط قبولی اعمال می‌داند. بنابراین، آیات مذکور و دیگر آیات و روایات فراوانی- که از معصومان علیهم السلام به ما رسیده است- ایمان را شرط صحت و کمال اعمال می‌دانند همچنین بنابر آیات و روایات، ولایت نیز شرط کمال، بلکه

شرط صحت اعمال شمرده شده است.

چرا ایمان و ولایت شرط صحت اعمال است؟

به عبارتی، چرا خداوند کارهای خوب و بد کفار را جداگانه محاسبه نمی‌کند؟ یعنی بدین ترتیب که پرونده کارهای زشت و ناشایست آنها جدا محاسبه شود و بر اساس آن مجازات صورت گیرد و پرونده کارهای خوب و شایسته آنها نیز جدا محاسبه شود و بر اساس آن جزای نیک داده شوند.

پاسخ: در روایات و آیاتی که ایمان و ولایت را شرط صحت اعمال دانسته‌اند، جواب این سؤال آمده است. در روایتی که قبلاً در این باره گذشت امام علیه السلام چنین فرمودند: «وَلَمْ يَعْرِفْ وَلايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ» بر اساس این روایت، راز و رمز اشتراط ایمان و ولایت این است که انسان کارها و اعمال شایسته را به راهنمایی و هدایت بزرگان دین انجام دهد و از مسیر خاصی که آنها بیان می‌کنند حرکت کند.

وقتی انسان ولایت خداوند و رسولش را پذیرفت، دیگر خودسرانه و با هوی و هوس کار نمی‌کند، بلکه سعی می‌کند در خط ولایت حرکت کند؛ زیرا اعمال نیک دارای شرایط، موانع، مقدمات و مقارناتی است که اگر طبق نظر امامان معصوم علیهم السلام انجام نشود عمل نیک منظور نخواهد شد.

مثل انسانهای بی ایمان که کارهای نیک انجام می‌دهند، مثل انسانهای بیماری

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۰

است که بدون مراجعه به طبیب، خود به معالجه خویشتن اقدام می‌کنند که در برخی موارد چنین طبابت‌هایی موجب ضررهای فراوان و حتی مرگ می‌گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام پزشکان معنوی هستند که انسان‌ها برای مداوای دردهای خویش باید طبق دستور آن بزرگواران به معالجه خویشتن پردازند.

از این رو، حضرت علی علیه السلام در کلام زیبا و جامع خود به کمال بن زیاد مردم را بر سه دسته تقسیم می‌کند:

۱- علماء و دانشمندان ربّانی که خود راه هدایت را یافته‌اند و در جاده مستقیم الهی حرکت می‌کنند.

۲- شاگردان آن علماء که هرچند خود استاد نیستند، ولی در پیمودن طریق حق از اساتید و علماء پیروی می‌کنند و به راه نجات دست می‌یابند.

این دو گروه شبیه خورشید و ماه هستند که یکی از خود نور دارد و ذات او منبع نور و روشنائی است و دیگری اگرچه نوری از خود ندارد، ولی از دیگری- که منبع نور است- کسب نور می‌کند و در شبهای تاریک و ظلمانی چراغ هدایت دیگران می‌شود.

۳- گروه سوم، کسانی هستند که نه خود استادند و نه زانوی شاگردی در مقابل استاد زده‌اند؛ نه خود منبع نور و روشنائی هستند و نه از نور کسانی که منبع نور هستند استفاده می‌کنند، بلکه آدم‌های بی‌هدف، بی‌برنامه و بی‌تکیه‌گاهی هستند که نادانسته و جاهلانه سیر می‌کنند؛ مانند پشه‌هایی که در مقابل کوچکترین نسیمی به این سو و آن سو می‌روند.

افرادی که از خط معصومان علیهم السلام جدا می‌شوند و بدون پذیرش ولایت اعمالی را انجام می‌دهند، از گروه سوم به شمار می‌روند. زندگی آنها سراسر اضطراب و پر پیچ و خم است. و همچون بید با هر بادی می‌لرزند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۱

بنابراین، یکی از فلسفه‌های اشتراط ایمان و ولایت این است که اعمال انسانها از مسیر صحیح هدایت گردد و همانند مریضی باشد که زیر نظر طبیب آگاه معالجه می‌شود.

۲- دومین پیام این است که آدم‌های بی‌ایمان، انگیزه‌های معنوی ندارند؛

بلکه غالباً انگیزه آنان مادی است. به عنوان نمونه، یکی از کارهای مهم این انسان‌ها، خدمات انسانی و بشردوستانه است که از طریق سازمان‌های بین‌المللی به کشورهای ضعیف انجام می‌گردد از یک سو خدمت، یک خدمت انسانی است و از سوی دیگر کسانی که از آن بهره‌مند می‌شوند محتاج هستند؛ ولی همین خدمت‌ها پوششی است برای جاسوسی؛ زیرا بسیاری از اوقات سرویس‌های جاسوسی در همین پوشش کارهای خود را انجام می‌دهند.

و گاهی هدف از این کمک‌ها زنده نگه داشتن آن مستضعفان و بهره‌گیری هرچه بیشتر از آنان است. همان گونه که برده‌داران نیز برای بهره‌برداری بیشتر از بردگان خود، لقمه نانی به آنها می‌دادند. بنابراین، گاهی خدمات به ظاهر انسانی، اهداف مادی و غیر انسانی به همراه دارد.

آیه ۵۴ سوره توبه- که شرح آن گذشت- نیز به این مطلب اشاره دارد.

خداوند در آن آیه فرمود: «انسان‌های بی‌ایمان و منافق چون انگیزه الهی ندارند و از طرفی می‌خواهند ظاهر خود را حفظ کنند تا از امتیازات مسلمانان برخوردار باشند، نماز و عبادات خود را با حالت کسالت و بی‌حالی انجام می‌دهند و بدترین وقت را برای نماز انتخاب می‌کنند».

از این رو، حضرت علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر، خطاب به مالک می‌فرماید: «بهترین وقت را برای نماز انتخاب کن»؛ (۱) زیرا اگر پیوند خود را با

(۱)- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۲

خالقت مستحکم کردی، خداوند پیوند تو را با مخلوقات و انسان‌های دیگر محکم خواهد نمود.

بر اساس آیه شریفه، انسان‌های منافق و بی‌ایمان کمک‌های مادی و انفاق‌هایشان نیز بدون نیت خالص است، بلکه از روی بی‌میلی و با کراهت اعمال را انجام می‌دهند.

آنها اگر بهترین اموالشان را نیز انفاق کنند؛ چون فاقد ایمان و ولایت هستند و کارشان از صمیم دل نیست، ارزش ندارد؛ مثلاً اگر شخص مؤمن مدرسه‌ای بسازد و شخص بی‌ایمانی نیز مدرسه‌ای بنا کند، مؤمن چون هدفش رفع نیاز مردم محروم است مناطق محروم و دورافتاده را انتخاب می‌کند و در صرف مخارج جهت استحکام آن مدرسه کوتاهی نمی‌کند؛ ولی شخص منافق و بی‌ایمان، نه به فکر استحکام و تقویت بنا است و نه مناطق محروم و نیازمند را در نظر می‌گیرد، بلکه چون هدفش خودنمایی و تظاهر است، مکانی را انتخاب می‌کند که در دیدگان مردم قرار گیرد اگرچه آن منطقه نیازی به مدرسه نداشته باشد. و به استحکام بنای آن نیز نمی‌اندیشد؛ زیرا یک ساختمان به ظاهر خوب نیز هدف او را تأمین می‌کند.

کارها و اعمال انسان‌های بی‌ایمان غالباً از روی هوی و هوس، کسب شهرت، کسب جاهت و درآمد است و آنها را با نیت پاک کاری نیست علاوه بر این ما معتقدیم که انسان‌های فاقد ایمان نمی‌توانند دارای ارزشهای اخلاقی باشند.

إحباط در قرآن

ایمان و ولایت همان گونه که در آغاز راه شرط است و بدون آن هیچ عملی ارزشمند نخواهد بود، در ادامه راه نیز لازم و ضروری

شمرده شده است بدین

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۳

جهت گفته می‌شود که: «شرط قبولی اعمال موافات بر ایمان است» (۱)؛ یعنی این که انسان این ایمان را حفظ و با ایمان از جهان مادی سفر کند.

بنابراین، اگر شخصی تمام کارهای نیک را انجام بدهد و تمام اعمال او شایسته باشد؛ ولی در دقایق و لحظات حساس پایانی بی ایمان از جهان رخت بر بندد، تمام اعمالش از بین می‌رود و در آخرت هیچ سودی برای او نخواهد داشت!

این مسئله یکی از مصادیق «احباط» است که در قرآن مجید به صورت گسترده مطرح شده است. شانزده آیه از آیات قرآن مجید درباره «حبط اعمال» سخن می‌گوید که به دو مورد از آن اشاره می‌شود:

۱- در آیه ۸۸ سوره انعام آمده است: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ لَهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ اگر آنها مشرک شوند، اعمال نیکی که انجام داده‌اند، نابود می‌گردد و نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرند.

آیه شریفه فوق شرک به خداوند را یکی از عوامل نابودی و حبط اعمال نیک شمرده است.

۲- در آیه ۶۵ سوره زمر آمده است: «وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.

این آیه اگرچه خطاب به پیامبر است، ولی روشن است که او- که خود کانون

(۱)- بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۶۴۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۴

توحید و یکتا پرستی است- هرگز مشرک نخواهد شد. بنابراین، آیه هشدار است برای دیگران.

حبط در جهان طبیعت

آیا حبط و نابودی اعمال نیک فراوان، با یک گناه و لغزش عادلانه است؟ به دیگر عبارت، آیا این کار موافق با قوانین جهان طبیعت است؟

در پاسخ باید گفت: مسئله حبط هم در جهان طبیعت و عالم تکوین وجود دارد و هم در عالم تشریح و قوانین دینی، و هم در کارهای عادی روزمره انسان‌ها.

باغبانی که سالیان درازی زحمت کشیده و با تلاش و کوشش فراوان و شب‌زنده‌داری‌های بسیار باغی بزرگ و پرمیوه آماده کرده است، بر اثر غفلت و سهل‌انگاری در گوشه‌ای از باغ آتشی روشن می‌کند؛ این آتش به باغ سرایت نموده، ظرف مدت کوتاهی تمام دسترنج باغبان بیچاره را طعمه حریق قرار می‌دهد.

انسان سالم و نیرومندی که سلامت او مرهون دهها سال زندگی صحیح با رعایت اصول بهداشتی است، با روی آوردن به مواد مخدر، پس از چند صباحی تمام قدرت، نیرو، شادابی، صبر، حوصله، همه و همه را از دست می‌دهد؛ بنابراین آن آتش، باغ باغبان و این مواد مخدر، سلامت این انسان را حبط و نابود می‌کند.

مثال سومی نیز می‌توان زد و آن این که تعدادی از مهندسین و کارگران سالیان درازی با زحمت فراوان سدّی عظیم بنا می‌کنند. با بارش باران سیلاب پشت سد جمع می‌شود؛ ولی بر اثر یک غفلت و باز نکردن پنجره‌های مخصوص به هنگام زیاد شدن آب پشت سد، فشار زیاد سیلاب، زحمات چندین ساله آنها را از بین می‌برد و سدّ عظیم را می‌شکند!

بنابراین، مسئله حبط اختصاص به مسایل دینی و اعتقادی ندارد، بلکه در جهات تکوین و کارهای روزمره انسان نیز جریان دارد و

هیچ منافاتی با عدالت الهی ندارد. باید دانست که علت و عامل اصلی حبط کارهای خود انسان است؛

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۵

همان گونه که عامل اصلی آتش گرفتن باغ، خود باغبان و عامل از بین رفتن سلامت معتاد خود او، و عامل شکستن سد نیز نگهبان سد است. پس، مسلمانان و مؤمنان نباید تنها به فکر انجام کارهای نیک باشند، بلکه باید در حفظ و نگهداری آن نیز تلاش و کوشش کنند که نگهداری اعمال، به مراتب سخت تر از انجام آن است گاهی از اوقات، انسان با مسایل بسیار ساده‌ای آتش به باغ زندگی خود می‌زند به عنوان نمونه طبق آیات قرآن، مَنّ و آزار از عواملی است که مایه حبط انفاق و صدقه می‌گردد «۱».

اگر شخصی بچه یتیم و بی‌سرپرستی را از سن طفولیت تحت سرپرستی قرار دهد و او را با مخارج خود بزرگ کند؛ به مدرسه و دبیرستان و دانشگاه بفرستد و سپس برایش خانه‌ای تهیه نموده، دختری را به همسری او درآورد و عمری به او خدمت کند؛ اما در یک مجلس عمومی در حضور عده زیادی شخص یتیم را مورد خطاب قرار داده، با غرور و مَنّ گذاری بگوید: «تو یک بچه یتیم و بی‌سرپرستی بیش نبودی؛ من به تو آبرو دادم! من تو را به مدرسه و دانشگاه فرستادم! من به تو شخصیت دادم و ...» با استفاده از آیات قرآن در می‌یابیم که این شخص، با این عمل ناشایست خود تمام انفاق‌ها و کمک‌های سالیان طولانی را باطل می‌سازد.

همچنین بر اساس برخی از آیات قرآن، مسلمانان حق نداشتند در مقابل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بی‌ادبی نموده، صداهایشان را بلندتر از صدای آن حضرت کنند و گرنه اعمالشان حبط و نابود می‌گردد «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا اصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ اِنْ تَحْبَطْ اَعْمَالُكُمْ وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» «۲».

(۱) - سوره بقره، آیه ۲۶۴.

(۲) - سوره حجرات، آیه ۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۶

و نیز در برخی از احادیث، بیماری روحی حسد یکی از عوامل حبط معرفتی گردیده است. از این رو، در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «ایُّكُمْ وَالْحَسَدِ فَمَا نُهُ فَمَا نُهُ یَا کُلُّ الْحَسَنِاتِ کَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»؛ از حسدورزی پرهیزید؛ زیرا همان گونه که آتش چوبها را می‌سوزاند و نابود می‌کند حسد نیز اعمال نیک انسان را نابود می‌کند. «۱»

در نتیجه ایمان و ولایت - چه در ابتدا و چه در ادامه مسیر - شرط صحت اعمال، و بی‌ایمانی از عوامل حبط و نابودی اعمال به شمار می‌رود.

(۱) - میزان الحکمه، باب: ۸۵۰، حدیث ۳۹۴۱؛ حدیث ۳۹۳۸ این باب نیز به همین مضمون است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۷

فصل بیست و پنجم: بیست و چهارمین و بیست و پنجمین مثال: کلمه «طیبه» و «خبیثه»

اشاره

در آیات شریفه (۲۴ و ۲۵ و ۲۶) سوره ابراهیم که بیست و چهارمین و بیست و پنجمین مثل را مورد بررسی قرار می‌دهد، چنین آمده است:

«الْمَ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اِضْلُمَ لَهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِی السَّمَاءِ تُؤْتِی اُكْلَهَا کُلَّ حَیْنٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَ یَضْرِبُ اللّٰهُ

الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ؛ آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» [و گفتار پاکیزه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن [در زمین ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟! هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد. و خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند [و پسند گیرند]. [همچنین کلمه «خبیثه»] [و سخن آلوده را به درخت ناپاکی تشبیه کرده است که از روی زمین برکنده شده، قرار و ثباتی ندارد.

دورنمای بحث

آیات شریفه فوق، از جمله زیباترین آیات و شیواترین مثل‌های قرآن است. در این سه آیه تمثیلی جالب و رسا برای کلمه طیبه از یک سو و گفتار و سخن آلوده از سوی دیگر بیان شده است و سپس خداوند فواید و آثار هر یک را برشمرده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۸

ارتباط آیات مثل با آیات پیشین

شاید ذکر این دو مثل به تناسب آیات قبلی است که در آنها کلمه طیبه‌ای از خداوند و کلمه خبیثه‌ای از شیطان نقل شده و مضامین و مفاهیم بلندی در آن مطرح گردیده است؛ چه اینکه خداوند در آیه ۲۲ سوره ابراهیم فرموده است: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَ لَوْلَمْ أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛

و شیطان، [در روز قیامت هنگامی که کار تمام می‌شود، [و بهشتیان و جهنمیان مشخص می‌شوند] می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده [باطل] دادم. و تخلف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید؛ بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید. نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من، من نسبت به شرک شما درباره خود- که از قبل داشتید و اطاعت مرا هم ردیف اطاعت خدا قرار دادید- بیزار و کافر!» مسلماً ستمکاران عذابی دردناک دارند!

باید توجه داشت که در آیه شریفه فوق دو کلام نقل شده است: یکی کلام و گفتار و وعده خداوند که بدان عمل شده است و این نمونه‌ای از کلمه طیبه است و دیگری وعده باطل شیطان که از آن تخلف شده و آن کلمه خبیثه است.

بنابر آیه شریفه و به مقتضای عدالت الهی، پیروان شیطان در پذیرش دعوت او مجبور نیستند، بلکه مختارند و با میل و اراده خود در پی شیطان حرکت می‌کنند.

به همین جهت، شیطان خود آنها را سزاوار سرزنش می‌داند؛ زیرا انسان‌ها با علم به پلیدی شیطان پیرو او می‌شوند.

مگر انسان سابقه شیطان را در برخورد با پدر خویش، آدم، نمی‌دانست که

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۹

باعث خروج آدم و نسل او از بهشت شده بود؟ «۱» مگر انسان نشنیده بود که این شیطان قسم یاد کرده است که تمام سعی خود را در انحراف انسان انجام دهد؟ «۲» پس چرا آدمی با شناخت کافی از شیطان همچنان فریب وعده‌های باطل و دروغین او را خورده، کلام خدا را راها می‌سازد؟!

شرح و تفسیر

«الْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ: ای پیامبر و ای انسانی که این آیات الهی را می‌شنوی! مگر مشاهده نکردی که خداوند چگونه برای کلمه «طیبه» به درختی مثال زده است؟ این درخت دارای پنج ویژگی مهم است:

۱- «طَيِّبَةً»؛ نخستین ویژگی این درخت این است که پاک و پاکیزه و خوشبو است. برخی از درختان همه قسمت‌های آن قابل استفاده و خوش منظر و خوش بو است. شاخه‌ها، برگ‌ها، ساقه‌ها، ریشه‌ها، میوه‌ها، و حتی شیره آن؛ ولی برخی از درختان میوه‌ای تلخ، ریشه‌های گندیده، منظره‌ای زشت و ناخوشایند، برگ‌هایی بی رمق، شاخه‌هایی ناموزون و شیره‌ای تلخ دارند. درختی که آیه شریفه به آن مثال زده است از جمله درختان پاک و پاکیزه است.

۲- «اضْيَلُهَا ثَابِتٌ»؛ ویژگی دیگر این درخت این است که ریشه آن در زمین مستحکم است. یکی از قدرت‌نمایی‌های پروردگار این است که تناسبی بین شاخه‌ها و ریشه‌های هر درختی برقرار کرده است. درخت هر مقدار دارای شاخه‌های بلندتر و سنگین‌تر باشد، ریشه‌های آن فراوان‌تر و در اعماق زمین بیشتر نفوذ می‌کند؛ به گونه‌ای که این ریشه بسان طناب‌های مختلف آن درخت را در مقابل طوفان حفظ می‌کند.

(۱)- ر. ک. به آیه ۳۶ سوره بقره.

(۲)- آیه ۱۶ و ۱۷ سوره اعراف به این مسئله اشاره دارد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۰

۳- «وَفَوْعُهَا فِي السَّمَاءِ»؛ سومین ویژگی این درخت رشد صعودی آن است؛ یعنی شاخه‌های این درخت به طرف آسمان رشد می‌کند.

بی شک مأموریت و نقش ریشه‌های فرو رفته در زمین استحکام درخت و تغذیه رسانی به تنه و شاخ و برگ آن است؛ اما آنچه جای پرسش دارد این است که شاخه‌های سر به فلک کشیده آن چه نقشی دارد؟

وجود شاخه‌های رو به بالا و سر به آسمان کشیده، آثار و فواید مختلفی دارد که به برخی از آن اشاره می‌شود:

الف: شاخه‌های سر به فلک کشیده از هوا بهتر استفاده می‌کنند و جریان تنفس را شایسته‌تر انجام می‌دهند؛ چه اینکه برگ درختان نیز تنفس می‌کنند و عجیب اینکه بازدهی تنفس درختان درست بر عکس بازدهی تنفس انسان است؛ یعنی درختان در جریان تنفس خود، کربن هوا را می‌گیرند و اکسیژن موجود در درخت را پس می‌دهند؛ بر عکس دستگاه تنفسی انسان که اکسیژن موجود در هوا را می‌گیرد و کربن موجود در بدن انسان را به هوا انتقال می‌دهد.

فلسفه این جریان معکوس آن است که اگر جریان تنفس انسان به عکس تنفس درختان عمل نکند، در مدت زمانی کوتاه در سراسر کره زمین زندگی برای نوع بشر غیر ممکن می‌شود؛ زیرا اکسیژن‌های موجود در هوا به تدریج مصرف می‌شود و در هوا جز کربن چیزی برای تنفس نمی‌ماند و این امر سبب نابودی انسان می‌گردد.

به همین جهت در شهرها، مخصوصاً شهرهای بزرگ که به دود ماشین‌ها و کارخانه‌ها آلوده هستند، توصیه می‌شود که درختان و فضاهای سبز بیشتری ایجاد شود تا در رفع آلودگی هوا و تأمین اکسیژن لازم مؤثر باشد.

یکی از فواید بادها جابه‌جایی هواهای آلوده و فاقد اکسیژن با هوای سالم است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۱

خداوند به وسیله بادهای رحمت، هواهای آلوده شهرها را خارج می‌کند و به جای آن هوای سالم و تمیز می‌آورد و این امر خود در بهبود هوا تأثیر بسزایی دارد.

ب: شاخه‌های سر به فلک کشیده از نور خورشید بهتر استفاده می‌کند. نور آفتاب سبب می‌شود که عملیات تنفس درختان و کربن‌گیری و آزاد کردن اکسیژن بهتر انجام گردد؛ به همین جهت فضای باغ در روزها فرح‌بخش و در شبها هوا سنگین و برای مدت زیاد غیر قابل تحمل است.

ج: شاخه‌های رو به بالا- از گرد و غبار و آلودگی‌های زمین- که با عدم رعایت برخی از اصول بهداشتی توسط انسان‌ها ایجاد می‌شود- در امان هستند و این آلودگی‌ها کمتر به چنین درختانی سرایت می‌کند.

نکته مهم خدانشناسی

یکی از درس‌های خدانشناسی که شاخه‌های درختان به ما می‌آموزد این است که: جاذبه زمین آب را در دل زمین فرو می‌برد و این جذب ادامه دارد تا جایی که قشر زمین نفوذناپذیر می‌باشد و این یک قانون کلی است. ولی شگفتی درباره آب مورد نیاز درختان است که از جذب آب به اعماق زمین جلوگیری می‌کند و آن را از طریق ریشه‌های درختان به سمت خلاف جاذبه زمین و به سوی شاخه‌های سر به فلک کشیده هدایت می‌کند و به آخرین شاخه‌ها و برگ‌ها می‌رساند! این عمل خود، حکایت از قدرت الهی دارد که روزانه در یک جنگل پر از درخت بی آنکه همانند پمپ سر و صدایی ایجاد کند، هزاران تن آب را در مسیر مخالف قانون جاذبه به سوی آسمان هدایت می‌کند.

آیا جز قدرت بی‌پایان خداوند عالم قادر، کسی توانایی چنین کاری را دارد؟!

در نتیجه سومین ویژگی این درخت- که کلمه طَیْبَه بدان تشبیه شده است-

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۲

این است که شاخه‌های آن سر به فلک کشیده است؛ زیرا چنین شاخه‌هایی هم بهتر تنفس می‌کنند و هم از نور خورشید بیشتر و بهتر بهره‌برداری می‌نمایند و هم از آلودگی‌های زمین کمتر رنج می‌برند.

۴- «تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ»؛ ویژگی چهارم این درخت دائمی بودن میوه‌های آن است. «شجره طَیْبَه» درختی است که در چهار فصل سال میوه دارد و هر زمان انسان دست به سوی آن دراز کند، ناامید و دست خالی باز نمی‌گردد.

۵- «بِأَذْنِ رَبِّهَا»؛ آخرین ویژگی درخت «طَیْبَه» این است که- علی‌رغم ویژگی‌ها و میوه چهار فصل آن- به فرمان خداوند بر اساس طبیعت و نظام آفرینش سیر می‌کند بنابراین، همگی تسلیم فرمان خداوند هستند، نه تنها چنین درختانی، بلکه تمام موجودات جهان آفرینش تسلیم اویند «وَلَهُ اسْلَمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (۱).

«وَمَا مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ»: و اما مثل کلمه «خبیثه» و گفتار بد و آلوده و زشت، همانند درخت خبیث و بدبو و بدطعم و بدمنظره است.

این درخت خبیث دارای دو ویژگی است:

۱- «اجْتَنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ»؛ نخستین ویژگی این درخت خبیث آلوده کثیف این است که از ریشه درآمده است و بر خلاف درخت طَیْبَه که ریشه‌های آن همچون طناب‌های محکم و متعددی آن را در برابر طوفانها و بادهای سهمگین محافظت می‌کرد، این درخت ریشه‌هایش قطع گردیده و از لابلای زمین خارج گردیده است.

۲- «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»؛ چنین درختی که ریشه‌هایش از زمین درآمده است، هیچ قرار و ثباتی ندارد و با کوچکترین حادثه و با کمترین وزش بادی جابه جا می‌شود.

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۸۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۳

چنین درختی، که نه میوه‌ای دارد، و نه عطر و بوی خوشی، و نه سایه مناسبی ایجاد می‌کند تنها و تنها بدرد سوختن می‌خورد.

بسوزند چوب درختان بی‌برسزا خود همین است مر بی‌بری را

«کلمه طَیِّبه» چیست؟

مفسران در معنا و تفسیر «کلمه طَیِّبه» بحث و گفتگو دارند که به برخی از نظریات آنها اشاره می‌شود:

۱- برخی معتقدند که مراد از «کلمه طَیِّبه»، کلمه طَیِّبه «لا- اله الا- الله» است. «۱» این کلمه مبارک بسان شجره طَیِّبه‌ای است که ریشه‌هایش مستحکم و استوار، و شاخه‌هایش سر به آسمان کشیده است، و در واقع درخت سعادت انسان محسوب می‌گردد. این درخت که همان حقیقت توحید است قلب انسان را زنده می‌کند و همه بت‌ها را می‌شکند. در مقابل بت پول، رشوه، ربا، دزدی و تجاوز سجده نمی‌کند؛ برای حفظ مقام هزاران دروغ نمی‌گوید، و برای حفظ مال دنیا دست به جنایت نمی‌زند؛ زیرا این گونه اعمال شرک و بت‌پرستی است و بدین جهت است که انسان ریاکار را در آخرت به اسم منافق و فاجر می‌خوانند. «۲»
وقتی توحید در دل انسان زنده شد، هواپرستی - که عامل اصلی تمام انحرافات است - نابود می‌شود.

از این رو، در روایت زیبایی آمده است: «ابْعَضُ الْهَيْبَةِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْهَيُّوِي»؛ بدترین بت‌ها که در روی زمین همیشه مورد پرستش قرار می‌گرفته است، بت هوی و هوس است. «۳»

«مادر بت‌ها بت نفس شماس‌زانه که آن بت مار و این بت اژدهاست»

اگر شجره طَیِّبه توحید در قلب انسان کاشته شد این بت‌ها کنار می‌رود.

۲- برخی از مفسران بر این اعتقادند که مراد از کلمه طَیِّبه «شخص مؤمن» است. در قرآن مجید، بر موجودات «کلمه الله» اطلاق شده است؛ مؤمن هم کلام الهی است. خورشید، ماه، ستارگان، زمین و آسمان همه کلمه الله هستند؛ یعنی اینها در کتاب آفرینش و تکوین جزء کلمات الله به شمار می‌آیند؛ همان گونه که در مورد حضرت مسیح علیه السلام کلمه الله استعمال شده است. «۱»
درخت وجود مؤمن - مانند شجره طَیِّبه - دارای میوه‌های مختلف تمام فصل از قبیل سخاوت، شجاعت، جود، مهر، محبت، احسان، ایمان، و مانند آن است. «۲»

۳- برخی نیز «کلمه طَیِّبه» را به امامان معصوم علیهم السلام تفسیر کرده‌اند. این بزرگواران شجره طَیِّبه‌ای هستند که شاخسار وجودی آنها سرشار از میوه‌هاست که هر کس به تاریخ زندگی‌شان، به مزار و حرمشان و به کلمات و سخنانشان، نزدیک شود و دست نیاز بسوی آنها دراز کند، بی‌بهره نخواهد ماند. «۳»

۴- «علماء» تفسیر دیگری برای کلمه طَیِّبه هستند؛ زیرا مردم از میوه‌های وجود آنها بهره می‌برند.

۵- «فکر پاک» پنجمین تفسیری است که برای کلمه طَیِّبه بیان شده است. افکار پاک، شجره طَیِّبه‌ای هستند که در طول تاریخ ثابت و برقرار می‌مانند.

۶- ششمین تفسیری که برای کلمه طَیِّبه گفته‌اند، «سخن خوب» است. گاهی یک سخن خوب ماندگار می‌شود و افراد زیادی در جامعه از آن استفاده می‌کنند. «۴»

(۱) - سوره آل عمران: آیه ۳۹.

(۲) - التبیان، جلد ۶، صفحه ۲۹۲.

(۳) - تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۰.

(۴) - تفاسیر دیگری نیز برای «کلمه طَیِّبه» ذکر شده است. به تفسیر المیزان، جلد ۲۳ (فارسی)، صفحه ۷۸ و ۷۹ و تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۱ مراجعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۵

از این رو، از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در کتاب ارشاد دیلمی روایت معروفی نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «ما هِدَى الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ عَلَى اخِيهِ الْمُسْلِمِ هِدْيَةٌ أَفْضَلُ مِنْ كَلِمَةٍ حَكِيمَةٍ يَزِيدُهُ اللَّهُ بِهَا هِدْيًى وَيَزِدُّهُ عَنْ رَدِي؛ هیچ مسلمانی برای مسلمان دیگر هدیه‌ای بهتر از کلمه حکمت‌آمیزی که نور هدایت را در قلب او زیاد و ظلمت و تاریکی را کم کند، هدیه نکرده است.» (۱)

در داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام آمده است که وقتی آنها به شهر انطاکیه رسیدند. و با بی‌مهری شدید مردم مواجه شدند، به ناچار به سوی خارج شهر حرکت کردند. در خارج از شهر به دیوار خرابه‌ای برخوردند. حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام گفت: «این دیوار خراب را باید بسازیم». سخن خضر برای موسی ناخوشایند آمد. حضرت خضر فرمود: «این دیوار از آن دو بچه یتیم است و گنجی در اینجا پنهان گشته، پدر آنها انسان خوبی بوده است، امید می‌رود بچه‌هایش از آن استفاده کنند.»

در روایات آمده است که آن گنج پول و طلا نبوده است، بلکه کلمات حکمت‌آمیزی بوده که پدر برای فرزندان خود به یادگار گذاشته بود. (۲) همان گونه که سخنان گهربار امیر المؤمنین علیه السلام ارزشمندتر از هر گنجی است که برای همه عصرها و نسل‌ها به یادگار مانده است.

کلمه طیبه‌ای از امام حسن مجتبی علیه السلام

جُنَادَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ، از اصحاب باوفای امام مجتبی علیه السلام، در آخرین ساعات عمر با برکت سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله به خدمت آن حضرت شرفیاب گشت. وی به

(۱) - میزان الحکمه، باب ۴۰۱۱، حدیث ۲۱۲۰۸.

(۲) - مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۸۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۶

سوی این درخت پاکیزه دست تمنا دراز کرد تا میوه‌ای بچیند. علی رغم اینکه امام بر اثر زهر حال مناسبی نداشت؛ لیکن شروع به موعظه جناده نمود. از جمله مواعظ آن حضرت این جمله بسیار زیبا و پرمعنا است: «انْ ارْذَتْ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلاَ سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ عَنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ!»؛ ای جناده! اگر می‌خواهی قوی باشی، بی آنکه قبیله و عشیره‌ای داشته باشی و اگر می‌خواهی ابهت و شکوه و عظمت داشته باشی، بی آنکه تاج و تخت پادشاهی داشته باشی، از سایه شوم معصیت و نافرمانی خداوند خارج شو و در سایه اطاعت و فرمان‌برداری خداوند قرار گیر.» (۱)

آری؛ بندگی کن تا که سلطانت کنند، سلطنت در بندگی خداست، عزت و آبرو و قدرت در بندگی پروردگار عالم است. «فَأَنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۲)

خوی حیوانی سزاوار تو نیست ترک این خو کن که انسانت کنند
چون علی در عالم مردانگی فرد شو تا شاه مردانت کنند
همچو سلمان در مسلمانی بکوش ای مسلمان تا که سلطانت کنند

(۱) - مسند الامام المجتبی علیه السلام، صفحه ۵۵۶.

(۲) - سوره نساء، آیه ۱۳۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۷

فصل بیست و ششم: بیست و ششمین مثال: مثال والایی برای خداوند

اشاره

خداوند در آیه شریفه ۶۰ سوره نحل می‌فرماید: «لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ برای آنها که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است؛ و برای خدا، صفات عالی و او قدرتمند و حکیم است. دورنمای بحث

همان گونه که در بحث‌های قبل گذشت هدف از «امثال القرآن»، بیان مسایل عقلی و پیچیده در قالب مسایل حسّی و قابل درک همگان است؛ زیرا قرآن مجید برای همه است؛ یعنی همان‌طور که آگاه‌ترین دانشمندان، مخاطب آیه‌های قرآن هستند، بی‌سوادترین مسلمانان نیز مخاطب آن هستند.

در مورد آیه مذکور در بین مفسران اختلاف است که آیا از مثل‌های قرآن است یا خیر؟ علت این اختلاف آن است که مفسران برای آیه شریفه دو تفسیر بیان کرده‌اند بنابر یکی از آن دو، آیه شریفه از امثال القرآن به شمار می‌رود که به منظور نشان دادن آن به ذکر هر دو تفسیر می‌پردازیم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۸

تفسیر اول

طبق تفسیر اول کلمه «مَثَلُ» به معنای صفت آمده است؛ یعنی کسانی که ایمان به قیامت ندارند، صفات زشت و بد و ناپسندی دارند و حقیقت هم همین است؛ زیرا کسانی که ظلم می‌کنند، رشوه می‌گیرند، دروغ می‌گویند، مرتکب قتل نفس می‌شوند و ... بی‌شک به روز قیامت اعتقادی ندارند و گرنه مرتکب چنین گناهایی نمی‌شوند.

قرآن مجید در آیه ۴ سوره مطفّفين، درباره کم‌فروشان می‌فرماید: «الَّا يَظُنُّ اَوْلِيكَ اَنْهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ آیا آنها (کم‌فروشان) گمان نمی‌کنند که در روزی بزرگ برانگیخته می‌شوند؟!

بنابر آیه، علت کم‌فروشی کم‌فروشان بی‌اعتقادی آنها به روز قیامت است و گرنه کم‌فروشی نمی‌کنند!

آری؛ کسانی که اعتقاد و ایمان به روز آخرت ندارند، صفات بد و زشتی دارند.

از این رو، انسان باید تحت کنترل و برنامه‌ای باشد و گرنه بسیاری از کسانی که دست به هر جنایتی می‌زنند و برای به دست آوردن کمترین سودی، بزرگترین جنایت را مرتکب می‌شوند.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ: و برای خداوند صفات والا و عالی است؛ چون او هم قدرتمند و شکست‌ناپذیر است و هم حکیم و با برنامه.

انسان‌های به ظاهر قدرتمند، معمولاً انسان‌های حکیمی نیستند و از قدرت خود استفاده ناشایست می‌کنند.

قدرت، آفت‌های فراوانی دارد که از جمله آنها، بی‌توجهی به حساب و کتاب و کارهای حکیمانه است؛ ولی خداوند قدرتمند- که بالاترین قدرت را داراست- حکیمی مطلق است.

در نتیجه بر اساس این تفسیر، آیه شریفه از امثال القرآن به شمار نمی‌رود.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۹

تفسیر دوم

طبق تفسیر دوم کلمه «مَثَلُ» در آیه شریفه همان معنای لغوی خود را داراست.

کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند و معاد را - چه در عقیده و چه در عمل - نپذیرفته‌اند مثل‌های بدی دارند؛ مانند همان مثال‌هایی که در قرآن مجید برای ۹۹ آنها ذکر شده است.

مثالی که در آیه ۱۷ سوره بقره درباره منافقان بیان شده است از این جمله است؛ در این مثال خداوند می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذِّبِّ اسْوَيْتَوْكَ نَارًا فَلَمَّا اِضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»؛ مثل آنان [منافقان همانند کسی است که آتش افروخته‌اند] تا در بیابان تاریک، راه خود را بیابند؛ ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند [طوفانی می‌فرستد] و آن را خاموش می‌کند؛ و در تاریکی‌های وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آنها را رها می‌سازد. «۱»

و نیز همانند مثلی که در آیه ۱۷۶ سوره اعراف آمده است که در آن آیه، خداوند انسانهای مشرک را به سگ‌های تشبیه کرده است که نه به دوستان خود احترام می‌گذارد و نه به دشمنانش «۲».

و لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ ولی خداوند مثال‌های اعلی و والایی دارد اگرچه هر مثالی برای خداوند در نظر گرفته شود ناقص است؛ زیرا مثال‌های ما از موجودات عالم امکان است و آنها همه محدود و ناقص هستند و روشن است که نمی‌توان ذات نامحدود کاملی را با موجودات محدود و ناقص به تصویر کشید و شاید آیه شریفه «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» «۳» به همین مسئله اشاره دارد.

علی رغم مطلب فوق، اگر بخواهیم مثالی برای خداوند بیان کنیم، آیه شریفه

(۱) - شرح و تفسیر این مثل در اوایل کتاب به صورت مشروح گذشت.

(۲) شرح و تفسیر این مثل در اوایل کتاب به صورت مشروح گذشت.

(۳) - سوره نحل، آیه ۷۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۰

۳۵ سوره نور برای این امر شایسته‌تر است؛ چه اینکه در آن آیه خداوند به نور تشبیه شده است؛ زیرا در عالم آفرینش هیچ موجودی مفیدتر، بابرکت‌تر، لطیف‌تر و سریع‌تر از نور نیست. از این رو، برای خداوند مثل‌های زیبا و والا و اعلی است.

پرسش: برخی این سؤال در ذهنشان خطور می‌کند که همه چیز را خداوند آفریده است، پس چه کسی خداوند را آفریده است؟ پاسخ: آری؛ همه چیز را خداوند آفریده است، ولی هیچ کس خدا را نیافریده است؛ زیرا خداوند موجودی ازلی و ابدی است؛ یعنی همیشه بوده و خواهد بود.

اصلاً، آفریده نشده تا در پی آفریننده او باشیم. به منظور روشن شدن مطلب به مثال زیر - که امور معقول را در لباس محسوسات می‌آورد - توجه کنید:

دانشمندان می‌گویند مبدأ تمام انرژی‌ها خورشید است؛ چه اینکه درخت‌هایی که منبع نور و گرما هستند، انرژی خود را از خورشید می‌گیرند.

ذغال سنگها - که باقیمانده جنگلهای دوران گذشته هستند - نیز معلول انرژی خورشید هستند. حتی نفت - که اکنون از منابع مهم انرژی جهان است - منبع اصلی انرژی آن، خورشید است؛ زیرا می‌گویند: نفت باقیمانده حیوان‌های گذشته است که در دل خاکها دفن شده‌اند و روشن است که حیوانات از گیاهان تغذیه می‌شوند و گیاهان هم از نور آفتاب استفاده می‌کنند.

توربینهای بزرگ نیز که بر آبشارها نصب می‌شوند و تولید انرژی برق می‌کنند، انرژی خود را از خورشید می‌گیرند بدین گونه که خورشید به دریاها می‌تابد، آبها بخار می‌شود، بخارها تبدیل به ابر می‌گردد، ابرها بارانهای بابرکت را نازل می‌کنند، بارانها سیلابهایی به وجود می‌آورند و سیلابها بر توربینها جاری می‌شوند و در نتیجه تولید برق می‌نمایند.

اما نیرو و انرژی آفتاب از خود اوست؛ یعنی از خارج انرژی به خورشید

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۱

نمی‌رسد، بلکه انرژی از ذات خود خورشید می‌جوشد.

حال، با اینکه خورشید یک مخلوق خدا است، اما منبع انرژی است و لازم نیست از جای دیگری انرژی او تأمین شود (با این مثال) روشن می‌شود که خداوند متعال نیز ازلی و ابدی است و نیازی نیست که آفریننده‌ای داشته باشد و یا قدرت او از جایی تأمین شود.

در نتیجه بنا بر تفسیر دوم آیه شریفه جزء «امثال القرآن» محسوب می‌گردد.

ارتباط آیه مَثَل با آیات قبل

در آیات قبل، یعنی آیات (۵۷ و ۵۸ و ۵۹)، سخن از یکی از عادات و عقاید زشت اعراب جاهلی - که زنده به گور کردن دختران است - به میان رفته است.

در آیه (۵۸ و ۵۹) آمده است: «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»؛ در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده است، صورتش [از فرط ناراحتی سیاه می‌شود؛ و به شدت خشمگین می‌گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد؛ [و نمی‌داند] آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می‌کنند! با استفاده از دو آیه فوق درمی‌یابیم که عرب جاهلی از اینکه خداوند به آنها دختری عطا می‌کرد به شدت ناراحت می‌شدند. و این عمل برای همگان جای بسی سؤال دارد.

چرا عرب جاهلیت دختران خود را می‌کشت؟

مطالعات نشان می‌دهد که منشأ امر فوق یکی از دو علت زیر است:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۲

۱- آنها پسران را تولیدکننده ثروت و دختران را فقط مصرف‌کننده ثروت می‌پنداشتند؛ چه اینکه در آن زمان دختران فعّالیت اقتصادی نداشتند و تولید کار نمی‌کردند، ولی پسران از راههای مختلف نان‌آور خانواده بودند، از راه کار و تلاش‌های اقتصادی و یا از طریق راهزنی‌ها و سرقت‌ها و غارت‌ها و راههای دیگر. به همین جهت، می‌گفتند: دختر حقّ حیات و زندگی ندارد؛ ولی پسر چنین حقّی را داراست!

۲- تعصب کر و کور؛ می‌گویند بین اعراب جنگی رخ داد. قبیله پیروز، مردان، زنان و دختران قبیله شکست‌خورده را به اسارت گرفتند. در مدّتی که دختران در بند اسارت بودند، کم‌کم با جوانان قبیله فاتح ازدواج و عروسی کردند. مدّتی گذشت و جنگ به صلح انجامید. کار مبادله اسرا آغاز شد؛ اما دخترانی که ازدواج کرده بودند، حاضر نشدند به قبیله خود بازگردند. این مسئله سبب شد تا خانواده‌هایی که دخترانشان به دامان آنها بازنگشتند و نزد شوهرانشان ماندند، مورد سرزنش دیگران قرار گیرند. یک نفر از این خانواده‌ها از فرط عصبانیت به بتها قسم خورد که از این پس اگر خداوند دختری به او بدهد، او را بکشد و زنده در گور بنهد تا شاهد چنین رسوایی نگردد! (۱)

کم‌کم این بیماری به دیگران نیز سرایت کرد و این گناه بزرگ تحت یک عنوان مقدّس رایج گردید؛ عنوان مقدّسی چون: «دفاع از ناموس»، یا «حفظ غیرت و حمیت»، و مانند آن. همان‌گونه که امروزه نیز مرسوم است که جنایات بزرگ را با عنوان‌های مقدّس و مورد احترام انجام می‌دهند؛ از جمله آنها اینکه غربی‌ها با تمسّک به شعار «حقوق بشر»، حقوق دیگران را پایمال می‌کنند و یا تحت

لواي «آزادی» انسان‌ها را به اسارت می‌کشند و یا به نام «تمدن» جنایاتی مرتکب

(۱) - تفسیر نمونه، جلد ۱۱، صفحه ۲۷۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۳

می‌شوند که انسانهای ما قبل تاریخ هم نمی‌کردند!

خلاصه، به هر علتی عرب عصر جاهلیت به این گناه بزرگ آلوده بود؛ ولی با آمدن اسلام حیات بخش پرونده این جنایت بزرگ بسته شد و این دین نوپا به انسانیت ارج نهاد و خدمت بزرگی به زنان کرد.

از سوی دیگر، همین عرب‌ها - که دختران را موجوداتی شوم می‌دانستند و آنها را زنده به گور می‌کردند - معتقد بودند که ملائکه و فرشتگان دختران خدا هستند و آنها را می‌پرستیدند تا رضایت الهی را جلب نمایند.

از این رو، در آیه ۵۷ سوره نحل چنین آمده است: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ»؛ آنها [در پندار خود] برای خداوند دختران قرار می‌دهند - منزّه است خداوند [از اینکه فرزندی داشته باشد] - ولی برای خودشان، آنچه را میل دارند قائل می‌شوند.

در این آیه خداوند با منطق خودشان با آنها سخن گفته است: که اگر دختران خوب هستند و آنها را فرزندان خدا می‌پندارید؛ پس چرا وقتی خداوند دختری به شما عنایت می‌کند او را زنده به گور می‌کنید؛ و اگر دختران بد هستند و بدین جهت آنها را می‌کشید، پس چرا این موجودات بد را دختران خدا می‌دانید!

البته این فکر جاهلی - که ملائکه زن هستند - اکنون هم کم و بیش در ذهن برخی از مردم وجود دارد. به همین جهت، به هنگام ترسیم ملائکه آنها را به شکل دختران می‌کشند!

دختر دسته گل است

متأسفانه، هنوز در برخی از خانواده‌ها این تفکر غلط جاهلی پس از قرن‌ها وجود دارد و برای دختران ارزش را به مساوات پسران قائل نیستند و از شنیدن خبر تولد دختر ناراحت می‌شوند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۴

به منظور ردّ این گونه تفکرات روایات فراوانی در منابع اسلامی وجود دارد که به دو نمونه از آن اشاره می‌شود؛ باشد که به برکت این آیات و روایات باقیمانده این اندیشه‌های شوم برچیده شود.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب و یاران تازه مسلمان نشسته بودند، شخصی برای پیامبر صلی الله علیه و آله خیر آورد که خداوند به آن حضرت فرزند دختری عنایت کرده است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این خبر بسیار خوشحال گشت؛ ولی اصحاب تازه مسلمان - که هنوز رسوبات افکار جاهلی در اذهان آنها بود - از این خبر ناراحت گشته و چهره در هم کشیدند. پیام آور وحی صلی الله علیه و آله از این برخورد اصحاب ناراحت شد و خطاب به آنها فرمود: «مَا بِكُمْ! رَيْحَانَةٌ أَشْمُهُا وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ!»؛ شما را چه شده است که این گونه چهره در هم کشیده‌اید؟! دختر دسته گلی است که خداوند عنایت کرده است. من آن را می‌بویم [اگر کسی دسته گلی به شما بدهد، ناراحت و افسرده می‌شوید؟] رزق و روزی او هم بر خداوند است [و از این جهت هم جای نگرانی نیست. (۱)]

چه بسا پسرانی که باعث سیه‌روزی پدران خود شدند و چه بسا دخترانی که باعث سرافرازی پدرانشان گردیدند. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تنها دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله باعث فخر و مباهات پدر بود و نسل آن حضرت از اوست.

۲- در ذیل آیه شریفه: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَآرَدْنَا أَنْ نُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكْوَةً وَ أَقْرَبُ رَحْمًا؛ و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند؛ و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد. از این رو خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاکتر و با محبت‌تر به آن دو بدهد» (۲) آمده است که خداوند به آن پدر و مادر به جای این

(۱)- وسایل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۲.

(۲)- سوره کهف، آیه ۸۰ و ۸۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۵

پسر ناصالح- که نزدیک بود والدین خود را از راه حق منحرف کند- دختری عنایت کرد. دسته گلی که نه تنها باعث گمراهی والدین خود نگردید بلکه باعث فخر و مباهات آنان گشت؛ زیرا از نسل آن دختر مبارک ۷۰ پیامبر به وجود آمد «۱».

آیا این دختر شوم و آن پسر خوب است؟

بنابراین، طبق آیه مثل، کافران به خدا و روز قیامت مثالهای بدی دارند و سخنان زشتی می‌گویند و معتقدند که خداوند فرزند دختر دارد، در حالی که چنین نیست، او نه فرزندی دارد و نه خود زاده شده است «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ».

انسانها به دو جهت نیازمند فرزند هستند:

نخست اینکه، عمر انسان محدود است و برای بقاء نسل نیازمند فرزندان است که نسل او را ادامه دهند.

دیگر اینکه، انسان همواره قوی و نیرومند نیست، بلکه زمان پیری و ضعف فرا می‌رسد و او نیازمند فرزندان است که به هنگام ضعف و ناتوانی یاور او باشند.

ولی خداوندی که ازلی و ابدی است و مرگ برای ذات او بی‌معناست و همواره قوی و قادر مطلق است، هیچ نیازی به فرزند- چه پسر و چه دختر- ندارد.

علاوه بر همه اینها فرزند داشتن لازمه جسمانیت است و بدیهی است که ذات حق، جسم نیست «تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكِ عُلُوًّا كَبِيرًا».

(۱)- نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۲۸۶ و ۲۸۷ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۵۰۴).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۷

فصل بیست و هفتم: بیست و هفتمین مثال: بت پرستان و خداپرستان

اشاره

خداوند در آیه شریفه ۷۵ سوره نحل در بیست و هفتمین مثل می‌فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خداوند مثالی زده است: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و انسان [با ایمانی را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده‌ایم، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می‌کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟! ستایش مخصوص خداست ولی اکثر آنها نمی‌دانند.

دورنمای بحث

آیه مثل به گفتگو از بت پرستان و مؤمنان پرداخته است. خداوند بت پرستان را به بردگانی تشبیه کرده است که هیچ مال و سرمایه‌ای

ندارند و در تصمیم‌گیری خود آزاد نیستند؛ ولی مؤمنان علاوه بر آنکه دارای سرمایه‌ای از ناحیه خداوند هستند، دیگران را نیز در سرمایه خود سهم می‌دانند.

ارتباط آیه مثل با آیات قبل

در آیات قبل از بت‌پرستی سخن به میان رفته است و اینکه چرا بت‌پرستان به مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۸

پرستش موجوداتی پرداخته‌اند که هیچ مشکلی را از آنها حل نمی‌کنند، در حالی که انسان عاقل باید کارهایش هدفدار باشد. از این رو، در آیه ۷۳ همین سوره آمده است: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسِيْرَتَطْيَعُونَ»؛ آنها (بت‌پرستان) غیر از خدا، موجوداتی را می‌پرستند که هیچ رزقی را برای آنان از آسمانها و زمین در اختیار ندارند؛ و توان این کار را نیز ندارند.

انگیزه پرستش

عبادت و پرستش باید بر اساس انگیزه‌ای باشد. یکی از انگیزه‌های پرستش خداوند قادر متعال، مسئله «شکر مُنِعِم» است؛ یعنی انسان وقتی به خود و اطرافش می‌نگرد، خود را غرق در نعمتهای متعدّد می‌بیند؛ نعمت چشم، گوش، دست، پا، تفکر و اندیشه، آسمان، زمین، خورشید، هوا، درختان، جنگل‌ها، و مانند آنها، و در می‌یابد که این نعمت‌ها را خود به خویشتن نداده، بلکه از ناحیه دیگری است. از این رو، وجدان انسانی به او حکم می‌کند تا از مُنِعِم (شخصی که این نعمت‌ها را در اختیار انسان نهاده است) تقدیر و تشکر کند.

آیا تشکر از مُنِعِم بدون معرفت و شناخت او ممکن است؟ اینجاست که شکر منعم سبب معرفه الله می‌شود.

بنابراین، یکی از انگیزه‌های پرستش، شکر نعمت‌هایی است که خالق به مخلوقات داده است.

حال، اگر معبودی در زندگی انسان هیچ اثری نداشته باشد و نه تنها فایده‌ای به عابد خود نرساند، بلکه از خویشتن نیز نتواند دفاع کند و نیازمند حمایت دیگران باشد، آیا چنین معبودی سزاوار پرستش است؟! بی‌شک عقل انسان این پرستش را نمی‌پذیرد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۹

البته بت‌پرستان، بتان خویش را خالق موجودات نمی‌دانستند، بلکه بنا بر نصّ قرآن اگر در مورد خالق آسمانها و زمین از آنها سؤال می‌شد، در پاسخ خداوند را به عنوان خالق معرفی می‌کردند «۱» نه بتان ناتوان خود را. بنابراین آنها در توحید خالقیت مشرک نبودند؛ همان گونه که خداوند را نیز تنها رازق می‌دانستند. «۲»

لیکن آنها معتقد بودند که بتها مستقلاً یا به عنوان شفیع در درگاه الهی برای حلّ مشکلات اقدام می‌کنند. به همین منظور آیه ۶ سوره زمر چنین می‌فرماید: «الَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى»؛ آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند، [دلیلشان این بود که:] اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند.

بی‌شک سخن بت‌پرستان باطل است و عدم صحت آن بسیار روشن است.

بتهایی که توان حل مشکل خویش را ندارند، چگونه می‌توانند مشکلات دیگران را برطرف کنند؟

بنابر نصّ قرآن کریم، حضرت ابراهیم بت‌شکن پس از داستان شیرین و آموزنده شکستن بتها، به بت‌پرستان فرمود: «اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ اَفْ لَكُمْ وَا لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه

کمترین سودی برای شما دارد، و نه زبانی به شما می‌رساند؟! اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید [و عقل ندارید]؟! «۳»

(۱) - این مطلب در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است؛ آیه ۶۱، سوره عنکبوت، آیه ۲۵، سوره لقمان؛ آیه ۳۸، سوره زمر؛ آیه ۹ و ۸۷، سوره زخرف از جمله این آیات است.

(۲) - از جمله آیه ۲۴ سوره سبأ دلالت بر این امر دارد.

(۳) - سوره انبیاء، آیه ۶۶ و ۶۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۰

مثالهای زیبای قرآن ج ۲ ۱۵۲

پس انسان عاقل در مقابل چنین بت‌هایی سر تسلیم فرو نمی‌آورد و آنها را عبادت نمی‌کند.

در پی این آیه که خداوند انسان را از پرستش بتان نهی کرده، آیه مثل مطرح شده است.

شرح و تفسیر آیه مثل

آیه شریفه مثل در صدد است تا بین یک مؤمنِ خداپرست و یک مشرکِ بت‌پرست تمیز دهد. بت‌پرستان به برده‌ها و غلامان و کنیزانی تشبیه شده‌اند که از خود هیچ اختیاری نداشته و همواره در اختیار مولای خود هستند؛ نه مالک مال و سرمایه‌ای هستند و نه قدرت تصمیم‌گیری دارند، بلکه حتی بعضی از مالکان به خود اجازه می‌دادند که به هنگام غضب و ناراحتی برده‌های خود را بکشند.

آنها معتقد بودند که می‌توانند هرگونه تصرفی در اموال خویش بنمایند. انسانِ بت‌پرستِ مشرک همانند چنین برده مملوک، فاقد اختیار و اراده است.

امّا انسانِ مؤمنِ خداپرست، بسان انسان آزادی است که خداوند به او روزی داده است؛ روزی نیک و خوش، و نه تنها خود از آن بهره می‌گیرد، بلکه در آشکار و پنهان از آن انفاق می‌کند و دیگران را نیز از آن بهره‌مند می‌سازد.

آیا این دو مساوی هستند؟ بی‌شک مساوی نیستند. آنچه که بت‌پرستان را به این کار کشانده است، جهل و نادانی آنهاست.

پیام‌های آیه

۱- برده‌داری در اسلام

آیا برده‌داری کار شایسته‌ای است؟

آیا وجدان بشری اجازه برده‌داری را می‌دهد؟

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۱

چرا اسلام به هنگام ظهورش همه بردگان را آزاد نکرد و برده‌داری را لغو ننمود؟

چرا در فقه اسلامی احکام مخصوصی درباره بردگان به چشم می‌خورد؟

چرا بردگان و انسان‌های آزاد از حقوق انسانی برخوردار نیستند؟

در آخرین سؤال آیا برده‌داری با روح اسلام - که دین فطری است - سازگار است؟

پاسخ: نگارنده جواب سؤالات فوق را در کتاب مستقّلی به نام «اسلام و آزادی بردگان» و همچنین در «تفسیر نمونه» «۱» به طور

مشروح بیان کرده است؛ لیکن به مجال بحث اجمالاً به آن می‌پردازیم.

آزادی بردگان یکی از اهداف مهم دین نجاتبخش اسلام بود و این کار به تدریج و با گذشت زمان محقق شد؛ ولی باید توجه داشت که اگر مسئله ناهنجاری در یک جامعه ریشه بدواند و مدتها بدان عمل شود، نمی‌توان در مدت کوتاه آن را ریشه کن نمود، بلکه برای از بین بردن آن باید تدریجاً اقداماتی نمود، در غیر این صورت مشکلات عظیمی را به بار خواهد آورد.

اگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، در ابتدای ظهور اسلام، برده‌داری را به یکباره لغو می‌کرد و مسلمانان برده‌های فاقد ثروت و سرمایه را آزاد کرده، از خانه‌های خود می‌رانند، مشکلات مختلفی پدید می‌آمد؛ به گونه‌ای که بسیاری از آنان از گرسنگی می‌مردند و یا برخی از آنها مرتکب گناهان مهم اجتماعی همچون سرقت، زنا، لواط و مانند آن می‌شدند و خلاصه شیرازه جامعه را بر هم می‌زدند؛ بنابراین آزادی یک‌باره بردگان، کار صحیحی نبوده است.

بدین جهت، اسلام برنامه آزادی تدریجی آنها را پایه‌گذاری کرده تا بردگان به

(۱) - این بحث در مجلدهای مختلف تفسیر نمونه مطرح شده است؛ ولی عمده آن در جلد ۲۱، صفحه ۴۱۲ به بعد آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۲

تدریج آزاد گردیده، جذب جامعه اسلامی شوند.

از این رو، اسلام ابتدا سرچشمه‌های بردگی را در آینده بست تا از آن به بعد برده‌های جدیدی گرفته نشوند. تنها یک راه برده‌گیری باقی ماند که آن هم اسرای جنگی بودند. در این مورد نیز اسلام آن را قابل تبدیل با چیزهای دیگری دانست؛ یعنی به مسلمانان اجازه داده شد که اسیران جنگی را - مخرانی یا غیر مخرانی - آزاد کنند. از سوی دیگر، بر آزادی بردگان تأکید و سفارش کرد و برای آن ثواب و اجرهای فراوانی بیان کرد. «۱» بدین صورت بود که مسلمانان به آزادی بردگان تشویق شدند.

به همین منظور، در برخی از روایات آمده است که حضرت علی علیه السلام از راه درآمدهایی که از دست‌رنج خویش به دست می‌آورد، یک هزار برده را آزاد کرد «اعْتَقَ الْفَ عَبْدٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ» «۲».

در روایت دیگری آمده است که: یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه گلی به آن حضرت داد حضرت آن گل را بوئید و فرمود: «أَنْتِ حُرَّةٌ لَوْجِهِ اللَّهِ؛ تو را در راه خدا آزاد کردم». شخصی گفت: آقا! به خاطر یک گل برده‌ای را آزاد کردید! حضرت فرمود: «أَدَبْنَا اللَّهُ تَعَالَى خَدَاوَنَد مَا رَا چَئِن تَعْلِم دَادَة اسْت.» «۳»

همچنین اسلام برای آزادی مطلق بردگان، کفاره بسیاری از گناهان را آزادی آنها اعلام کرده است.

مثل اینکه اگر شخصی عمداً روزه خود را باطل کند، علاوه بر قضا باید کفاره‌ای نیز بپردازد. یکی از چیزهایی که به عنوان کفاره مطرح شده است، آزادی یک برده در راه خداوند است و یا در مورد تخلف از قسم، عهد و نذر نیز آزادی برده یکی از کفارات معین شده است.

(۱) - به کتاب وسایل الشیعه، جلد ۱۶، ابواب العتق، باب اول مراجعه کنید.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۴۳.

(۳) - مسند الامام المجتبی علیه السلام صفحه ۷۰۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۳

بدین ترتیب با برنامه دقیق اسلام، آزادی تدریجی بردگان تحقق یافت؛ یعنی صدها سال قبل این اینکه دنیا اعلامیه آزادی بردگان را صادر کند، اسلام برنامه آزادی تدریجی آنها را طراحی و عملی ساخت.

۲- بردگی‌های مدرن

قرآن مجید انسانهای مؤمن را آزاد و مشرکان بت پرست را اسیر و برده می‌شناسد. از این تعبیر درمی‌یابیم که بردگی و اسارت منحصر در معنای معروف آن نیست، بلکه انواع و اقسام دیگری نیز دارد؛ بردگی شهوات، بردگی هوی و هوس، بردگی پول و ثروت، بردگی جاه و مقام و دیگر اقسام بردگی‌های مدرن.

ابن عباس می‌گوید: «اولین درهم و دیناری که بر روی زمین سکه زده شد، شیطان به آن نگاهی کرد، سپس آن دو را لمس نموده و بوسید، سپس روی چشمانش گذاشت و بعد روی سینه‌اش قرار داد و گفت: «أَنْتُمْ قُرَّةُ عَيْنِي وَ تَمْرَةٌ فُؤَدِي مَا أَبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحَبُّوْكُمْ أَنْ لَا يَعْجِدُوا وَثَنًا»؛ ای نور چشم من و ای میوه دل من، اگر فرزندان آدم شما را پرستش کنند باکی نیست که دیگر بتها را نپرستند. (۱)»

یعنی بت پول و ثروت و بردگی مال و منال دنیا، به مراتب خطرناک‌تر از بردگی مرسوم است.

دنایای امروز که اعلان آزادی بردگان و الغای برده‌داری نمود، در واقع شکل برده‌داری را عوض کرده است، ولی بردگی هنوز به گونه‌ای دیگر وجود دارد.

قدرت‌های بزرگ جهان در توجیه جنایات خود صریحاً می‌گویند: این جنایات مقتضی منافع ماست؛ اگر جنگ و خونریزی و کشت و کشتار و اختلاف

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۴

و تفرقه نباشد، کارخانه‌های اسلحه‌سازی ما تعطیل می‌شود. آیا این بت پرستی نیست؟

آیا اینان اسیر و برده پول و ثروت نیستند؟!

اشخاصی هستند که اگر تجملات زندگی آنها مهیا نباشد، عزا می‌گیرند! اینها اسیر واقعی هستند.

حضرت یوسف علیه السلام انسانی آزاده

از قرآن مجید استفاده می‌شود که نه تنها همسر عزیز مصر، زلیخا، بلکه تمام زنان اشراف و بزرگان آن دیار، حضرت یوسف علیه السلام را به اطاعت از زلیخا و برآورده کردن خواسته‌های شیطانی‌اش تشویق می‌کردند؛ از این رو، در کلام یوسف علیه السلام آمده است: «رَبِّ السَّخِينِ أَحِبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؛ پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند». (۱)»

امّا در اینکه آنها چه می‌گفتند، احتمالات مختلفی وجود دارد. شاید یکی می‌گفت: «یوسف! تو جوانی، و زلیخا هم زن زیبایی است؛ چرا تسلیم او نمی‌شوی؟!» و دیگری می‌گفت: «اگر جمال و زیبایی زلیخا را نمی‌خواهی، دست کم به خاطر نفوذ و مقامی که دارد، تسلیم او شو تا تو هم صاحب مقام گردی!» و سومی می‌گفت: «اگر به فکر هیچ یک از این دو نیستی، از کینه و حس انتقام‌جویی زلیخا بترس که او زن کینه‌توزی است!».

اما یوسف آزاده در مقابل تمام این وسوسه‌ها که در لباس‌های به ظاهر زیبا و جذّابی مطرح می‌شد، ایستادگی و مقاومت کرد و خطاب به خدای خویش، که تنها و تنها عبادت و بندگی او را می‌کرد عرض کرد: «زندان نزد من محبوب‌تر

(۱) - سوره یوسف: آیه ۳۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۵

است از آنچه اینان مرا به سوی آن می خوانند».

خدایا! این زنان آلوده مرا به اسارت هوی و هوس دعوت می کنند؛ ولی من دوست دارم که آزاد باشم اگرچه این آزادی از شهوات در پشت میله های زندان به دست آید. پشت میله های زندان نزد من خوشایندتر است از اسارت نفس سرکش! ولی ای خدای بزرگ از این امتحان سخت به تنهایی بر نمی آیم و محتاج کمک و عنایت تو هستیم؛ کمک کن! اگر دستم را نگیری در دام آنان گرفتار خواهم شد.

خداوند به یوسف آزاده کمک کرد و آزادی را در پشت میله های زندان به او عنایت کرد این آزادمرد، به زندان رفت؛ ولی زندانی توأم با سربلندی و افتخار، زندانی که مقدمه حکومت و سلطنت و اثبات پاکدامنی آن حضرت گردید.

اگر حضرت یوسف علیه السلام به زندان نمی رفت، تعبیر خواب پیش نمی آمد؛ اگر تعبیر خواب پیش نمی آمد، از اتهامات مبری نمی گشت و مقرب درگاه سلطان نمی شد و عاقبت به حکومت دست نمی یافت.

پروردگارا! ما همه به نوعی اسیر هوی و هوس و شهوات هستیم؛ ولی دوست داریم از این بردگی نجات یابیم. تو خود به ما کمک کن تا رهایی یابیم!

علی علیه السلام آزادمردی دیگر

یکی از تفسیرهایی که مفسران در آیه مثل برای مؤمن آزاده بیان کرده اند، وجود مبارک آزادمرد جهان اسلام، حضرت علی علیه السلام است. «۱» آری؛ او از بردگی هوی و هوس و پول و ثروت آزاد بود. هرچه داشت در راه خدا انفاق می کرد، حتی در حال نماز نیز از انفاق باز نمی ماند.

(۱) - منهج الصادقین، جلد ۵، صفحه ۲۱۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۶

وی که از پسِ مظلومیت، پس از سالیانی سکوت و خانه نشینی به حکومت ظاهری رسیده است. اکنون زمامدار پر قدرت مسلمانان است. برادرش عقیل - که فردی عاقله مند و فقیر است - از مدینه به سوی مرکز حکومت، کوفه، حرکت می کند تا سهم بیشتری از بیت المال نصیبش گردد حضرت سفره غذا را بر روی پشت بام می اندازد؛ اما این سفره مانند سایر سفره هاست و هیچ شباهتی با سفره های رنگین پادشاهان و امیران ندارد. بدین جهت، عقیل غذائی نمی خورد و به برادر خود می گوید: «این غذاها با معده من سازگار نیست!» مشکل مرا حل کن تا به مدینه برگردم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «برادر بازار کوفه از اینجا پیدا است. درون مغازه ها اشیای قیمتی و ارزشمند فراوانی است. بیا هر دو به بازار برویم و مغازه ای را سرقت کنیم و شما هر چقدر می خواهی بردار!

عقیل گفت: «برادر جان مگر ما دزد و سارق هستیم که دست به چنین کاری بزنیم!»؟

علی علیه السلام فرمود: «مگر پرداختن وجه اضافی از بیت المال به تو دزدی نیست!»؟

علی آزاده به برادرش پیشنهاد دیگری می دهد و می فرماید: «شنیدم قافله ای به سوی کوفه می آید. هر دو با شمشیرهای برهنه در کمین کاروان می مانیم و ناگهان بر آنان یورش می بریم؛ تو آنچه نیاز داری از کاروان بردار!»

عقیل گفت: «برادر جان مگر ما راهزن هستیم که دست به چنین کاری بزنیم!»

علی علیه السلام فرمود: «پرداخت از بیت‌المال نیز نوعی دزدی و سرقت است، پس چرا مرا به آن می‌خوانی؟!» (۱) سپس علی علیه السلام آهن گداخته‌ای را نزدیک دست برادر برد- که شرح آن در

(۱)- بحار الانوار؛ جلد ۹ (چاپ تبریز)، صفحه ۶۱۳، (به نقل از داستان راستان، جلد اول، صفحه ۱۳۰، داستان ۳۸).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۷

مباحث گذشته بیان شد- عقیل که دید این فرمانروای آزاده راضی نیست لحظه‌ای از خط عدالت خارج شود. برخاست و رفت. در طول تاریخ عالم بشریت کجا سراغ دارید که برادری قدرتمند و اختیاردار خزانه کشور، برای حفظ عدالت این گونه با برادرش رفتار کند!

خدایا به مسئولین ما توفیق ده که همانند امیر آزادگان، آزاده باشند و همواره «ضوابط» را بر «روابط» مقدم بدانند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۹

فصل بیست و هشتم: بیست و هشتمین مثال: مشرک و مؤمن

اشاره

خداوند در آیه شریفه ۷۶ سوره نحل در بیست و هشتمین مثل با مقایسه بین مشرک و مؤمن می‌فرماید: «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَأَيَّاتِ بَحْثِ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ خداوند مثالی زده است: دو نفر که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سربار صاحبش می‌باشد؛ او را در پی هر کاری بفرستد، خوب انجام نمی‌دهد؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می‌کند، و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟!

دورنمای بحث

این آیه شریفه مثل نیز در صدد مقایسه انسان مؤمن با افراد مشرک است. آیه در مثالی جالب و زیبا و دقیق این دو را به گونه‌ای مقایسه می‌کند که هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که آن دو مساوی نیستند، مخصوصاً با توجه به صفاتی که در آیه فوق برای مشرک بیان گردیده است، مؤمن اصلاً قابل مقایسه با مشرک نیست.

شرح و تفسیر

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ: در این مثال که مشرکان و مؤمنان با یکدیگر مقایسه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۰

شده است، خداوند دو نفر را در نظر گرفته است؛ نفر اول- که مثال مشرک است- دارای پنج ویژگی است که بدان اشاره می‌شود:

۱- «أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ»؛ اولین ویژگی این انسان این است که «ابکم: گنگ» است.

عرب برای انسان «لال و گنگ» دو واژه دارد، نخست «أَخْرَص» و دیگری «أَبْكَم».

اخرص به گنگی اطلاق می‌شود که در بدو تولد لال نبوده است، بلکه در طول زندگی بخاطر حادثه‌ای قدرت سخن گفتن را از دست داده است؛ ولی به کسانی که از بدو تولد از این نعمت بزرگ الهی محروم بوده‌اند، «ابکم» می‌گویند.

برخی از اهل لغت نیز علاوه بر مطلب مذکور گفته‌اند: «ابکم به انسان گنگ مادرزادی گفته می‌شود که گنگی او سرچشمه‌اش ضعف قوای عقلانی و عقب ماندگی ذهنی او باشد». بنابراین، «ابکم» کسی است که مغز ناتوانی دارد و بر اثر آن گنگ و لال به دنیا آمده است، که قرآن شخص مشرک را گنگ مادرزاد می‌شناساند.

۲- «لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»؛ دومین ویژگی این انسان، این است که توانایی بر هیچ چیز ندارد؛ هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی ضعیف و ناتوان است.

۳- «وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ»؛ ویژگی دیگر چنین انسانی، عدم استقلال و سربار بودن اوست؛ یعنی این برده سربار مولایش است. معمولاً، برده‌داران بردگان خود را برای حل مشکلات خود نگهداری می‌کنند؛ ولی برده مورد مثال نه تنها کار تولیدی و خدماتی انجام نمی‌دهد، بلکه تنها مصرف‌کننده و سربار مولای خویش است.

۴- از عبارت بالا درمی‌یابیم که چنین شخصی برده است و انسان آزاد نیست.

به عبارتی، او تعلق به دیگری دارد و از خود هیچ‌گونه اختیاری ندارد.

۵- «إِنَّمَا يُوجِّهُهُ لَأَيَاتِ بَخِيرٍ»؛ آخرین ویژگی او، این است که در پی هر کاری برود شکست خورده و ناکام برمی‌گردد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۱

بنابراین، شخص مشرک به فردی می‌ماند که:

۱- برده است و فاقد اختیار؛

۲- گنگ و لال است آن‌هم گنگ مادرزاد؛

۳- قدرت بر انجام هیچ کاری ندارد؛

۴- سربار مولای خویش است؛

۵- در همه کارهای خود شکست خورده و ناکام است.

هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ ... آیا چنان انسانی با ویژگی‌های پنجگانه‌ای که ذکر شد، با انسانی که شرح صفات او خواهد آمد، مساوی است؟

انسان دیگر (مؤمن) که به توصیف آن خواهیم پرداخت دارای دو ویژگی ممتاز و بارز است:

۱- «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؛ نخستین ویژگی انسان دوم این است که همواره به عدالت و قسط امر می‌کند؛ این انسان نه تنها خود عادل است و به عدالت عمل می‌کند، بلکه دیگران و جامعه را نیز به عدالت فرامی‌خواند؛ یعنی شخصیتی است دارای مدیریت و فرماندهی. بدین جهت، مردم را با امر و نهی به عدالت دعوت می‌کند.

۲- «وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ این انسان علاوه بر آن که عادل است و دیگران را نیز بدین کیش می‌خواند، بر جاده مستقیم و صاف قدم می‌گذارد.

عده‌ای خواهان تحقق عدالت در جامعه هستند؛ اما چون از راه صحیح و راست وارد نمی‌شوند، ثنوری عدالت‌خواهان آنها سر از ظلم و بیداد درمی‌آورد.

شاید بتوان در میان کمونیست‌ها چنین افرادی را یافت که واقعاً خواهان اجرای عدالت باشند؛ لیکن چون راه کج و ناصحیحی را برای تحقق این امر انتخاب کرده‌اند، پس از هفتاد سال تبلیغ کمونیست، سر از ظلم‌ها و جنایات زیاد و بی‌سابقه‌ای درآوردند.

بنابراین، مثل مؤمن، مثل انسان عادل و عدالت‌خواه است که بر راه راست می‌

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۲

رود و مثل کافر و مشرک، مثل برده گنگ فاقد اختیار و ... است.

آیا مؤمن و مشرک مساوی هستند؟ بی‌شک احدی عدم مساوات این دو را انکار نکرده است.

پیام آیه: شرک و بت‌پرستی در قرن بیستم.

برخی تصور می‌کنند که دوران شرک و بت‌پرستی گذشته است و دیگر مشرک و بت‌پرستی وجود ندارد، در حالی که چنین نیست؛ اکنون نیز مشرک و بت‌پرست وجود دارد؛ زیرا شرک، این بلای خانمان‌سوز، شاخه‌های فراوان و اقسام مختلفی دارد. از این رو، قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند» (۱).

آری؛ اکثر کسانی که از ایمان سخن می‌گویند، رگه‌هایی از شرک در اعتقادات آنها یافت می‌شود. کسی که ثروتی می‌اندوزد و سرمایه بزرگی برای خود تهیه می‌کند، هنگامی که به او گفته می‌شود: تمام این ثروت از آن تو نیست؛ زیرا تو امانتدار این مال هستی، پس بنا بر نص قرآن نصیب مستمندان را پرداز. «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ

(۱) - سوره یوسف، آیه ۱۰۶. در ذیل این آیه شریفه روایت زیبایی از امام باقر - علیه السلام - وارد شده است. آن حضرت در این روایت می‌فرماید: «شرکی که در این آیه به آن اشاره شده است، مثل این است که شخصی بگوید: «اگر فلان کس نبود، من نابود می‌شدم» یا بگوید: «اگر فلانی به دادم نمی‌رسید، فلان مصیبت و گرفتاری دامن گیر می‌شد» یا بگوید: «اگر فلان کس نبود، خانواده‌ام را از دست می‌دادم»؛ چون چنین اشخاصی برای خداوند در روزی دادن و دفاع و نگهداری بندگان در ملک و حکومت او شریک قرار داده است. به میزان الحکمه، باب ۱۹۹۲، حدیث ۹۳۰۸ رجوع کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۳

فیه؛ از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید» (۱).

او در جواب می‌گوید: بچه‌های کوچک دارم، دخترانی دارم که در شرف ازدواجند، باید برای آنها جهیزیه تهیه کنم؛ پسران دانشگاهی دارم، مخارج آنها سنگین است و ... این فرد مسلمان در واقع مشرک است؛ زیرا او رازقیت خداوند را به طور کامل قبول ندارد و توحید رازقیت او ناقص است و گرنه همان خدایی که این بچه‌ها را در رحم مادر حفظ کرد و نیازهای آنها را برآورده نمود، قدرت دارد در این دنیا نیز آنها را کمک کند.

یا افراد ریاکاری که دست به تظاهر می‌زنند و برای کسب آبرو و اعتبار و عزت اعمال عبادی خود را برای مردم انجام می‌دهند، در حقیقت به نوعی از شرک گرفتار هستند و گرنه طبق صریح آیه قرآن عزت و ذلت به دست خداست (۲) نه مردمی که خود سراسر محتاج و نیازمند هستند.

انسان مشرک، پیوسته درمانده، ناتوان، ضعیف، شکست خورده و تنهاست؛ اما مؤمن موحّد و خداپرستی که عدالت‌خواه است و در راه مستقیم حرکت می‌کند همواره خداوند با اوست.

از این رو، خداوند در سوره غافر آیه ۵۱ می‌فرماید: «أَنَا لَنْصَبِرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و [در آخرت، روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم. همچنین در آیه ۳۰ سوره مبارکه فصلت نیز می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخْفُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است»

(۲) - سوره آل عمران، آیه ۲۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۴

سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «ترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

بر اساس این آیه شریفه خداوند به وسیله فرشتگان به مؤمنان کمک می‌رساند.

بنابراین، در دنیای امروز نیز شرک و بت پرستی - که منشأ مفساد فراوانی است - وجود دارد و دارای شاخه‌های فراوانی است که مؤمنان باید خود را از آن میرا کنند.

از جمله آیاتی، که مفسران آن را درباره علی علیه السلام بیان کرده‌اند، آیه مثل است؛ بنا بر روایتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام نقل شده است منظور از «مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» حضرت علی بن ابی طالب و امامان معصوم علیهم السلام هستند «۱».

البته این بدان معنا نیست که دیگران مشمول آیه نیستند، بلکه مفهوم آن این است که حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام بارزترین مصادیق آن هستند. «۲» آری؛ عدالت علی علیه السلام آن چنان عالم گیر شد که نه تنها علی علیه السلام در قلب و دل مسلمانان بلکه بر قلب همه انسان‌های آزاده حکومت کرد.

از این رو، یکی از نویسندگان مسیحی به نام «میخائیل نعیمه» می‌گوید: «علی تنها متعلق به مسلمانان نیست؛ بلکه ما مسیحیان نیز علی را دوست داریم».

اگر علی تنها متعلق به مسلمانان بود، چرا نویسنده معروف مسیحی «جرج جرداق» کتاب عاشقانه «صوت العدالة الانسانیة؛ بانک عدالت جهان بشریت» را درباره حضرت علی نوشت؟ او همچون عاشقی با علی رفتار می‌کند؛ عاشق فکر علی؛ عاشق عدالت علی؛ عاشق قلم علی؛ عاشق رفتار و کردار علی؛ عاشق تقوای علی و گویا همین شخص است که درباره حضرت امیر علیه السلام می‌گوید: «ای

(۱) - تفسیر نمونه، جلد ۱۱، صفحه ۳۳۲.

(۲) - بدین جهت در تفسیر مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۷۵ نقل شده است که مراد، حمزه و عثمان بن مظعون می‌باشند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۵

دنیا! چه می‌شد که تمام قدرت و توان را جمع می‌کردی تا در هر قرنی، مردی همچون علی را به جامعه بشریت به ارمغان می‌آوردی؛ ولی افسوس که توانایی این کار را نداری».

درباره عدالت آن حضرت مطالب فراوانی وجود دارد که برخی از آنها بخاطر مشهور بودنش مورد توجه دقیق قرار نمی‌گیرد.

در نهج البلاغه آن حضرت، بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌های آن حکایت از عدالت علی علیه السلام دارند. از جمله آنها، داستان معروف و مشهور عقیل است که در این مباحث اشاره شده و گفته شده است که در طول تاریخ بشریت سابقه ندارد چنین حاکم مقتدری با برادر خویش این گونه به عدالت رفتار کند.

در همین خطبه، داستان اشعث بن قیس منافق آمده است؛ فردی که منشأ بسیاری از اختلافات، تحریکات، خرابکاری‌ها و توطئه‌ها در عصر حکومت علی علیه السلام است. این انسان منافق مطرود، در مورد قطعه زمینی با مسلمانی به مخاصمه نشست؛ پرونده آنان به دست اسوه عدالت، علی علیه السلام، قرار گرفت.

علی علیه السلام می‌گوید: شب هنگام صدای در منزل را شنیدم. در را باز کردم. اشعث بن قیس منافق را در حالی دیدم که ظرفی از

حلو- که روی آن را با پارچه‌ای پوشیده بود- در دست داشت. نگاهی به قیافه او کردم و گفتم: «این چیست؟ آیا رشوه است؟ یا صدقه است؟ و یا زکات؟ هر سه بر ما حرام است؛ اما رشوه که بر همه قضات حرام است و اما زکات و صدقه که بر فرزندان پیامبر و خاندان او حرام است.» (۱)

اشعث منافق هزار رنگ، چهره حق به جانبی گرفت و باطل خود را- همان گونه که شیوه همه اهل باطل است- در لباس حق پوشانید و گفت:

(۱)- لازم به تذکر است که صدقات واجب (یعنی زکات مال و فطره) بر سادات گرامی حرام است، اما مصرف صدقات مستحبی برای آن بزرگواران ممنوع و حرام نیست.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۶

«هیچکدام یا علی! بلکه هدیه است که هر مسلمانی حق دارد برای مسلمانی دیگر ببرد و رد آن صحیح نیست» (۱).

حضرت امیر نگاه پرمعنا و پراسراری به او کرد و از پشت چهره حق به جانب، ماهیت و قیافه حقیقی او را دید و فرمود: «عزاداران بر مرگ تو اشک بریزند! تو آمدی در این دل شب، مرا به وسیله دین و در لباس دین فریب دهی! لباس حق بر بدن باطل پوشانده‌ای تا حق را بر من مشتبه نمایی! اشعث تو مرا می‌شناسی؟ بگذار خودم را معرفی کنم!

«وَاللَّهِ لَوْ أَعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَ بِمَا تَحْتِ أَفْلَاكِهَا عَلِيٌّ أَنْ أَعْصِي اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ اسْتَلْبَهَا حَيْذَبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ». به خدا قسم اگر تمام آسمان و زمین (تمام جهان هستی) را به من بدهند (یعنی بزرگترین رشوه که تا کنون به هیچ کس داده نشده است) تا بر مورچه‌ای ظلم کنم و پوست جوئی را به ظلم از دهانش بگیرم، به خدا قسم چنین کاری را نخواهم کرد؛ زیرا من می‌دانم همه اینها نابود می‌شود و علی را با این نعمت‌های فانی و ناپایدار چه کار! اشعث می‌خواهی بدانی دنیا در نظر علی چقدر ارزش دارد؟! به خدا قسم این دنیا در نظر علی مانند برگ نیم‌جوییده‌ای در دهان ملخ است!» (۲).

آری؛ تمام دنیا که این همه جنایات برای رسیدن به جزئی از مال و منال آن صورت می‌گیرد، در نظر علی از برگ جوییده‌شده‌ای بی‌ارزش‌تر است!

«تو به تاریکی علی را دیده‌ای زین سبب غیری بر او بگزیده‌ای»

ما شیعیان و پیروان علی باید به خود بنگریم که از عدالت علی چه مقدار درس گرفته‌ایم. آیا قدمی در این راه برداشته‌ایم یا تنها به زبان شیعه او هستیم؟ بی‌شک

(۱)- این سخن اشاره به روایات فراوانی است که می‌گوید: هدیه را هر چند بی‌ارزش و از ناحیه شخص بی‌بضاعتی باشد بپذیرید، برای آگاهی بیشتر به میزان الحکمه، باب ۴۰۰۹ رجوع کنید.

(۲)- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۷

اگر در پی سعادت و رستگاری هستیم، باید آن را از گذر عدالت علی علیه السلام جستجو کنیم و پیوسته مهر او را در دل داشته باشیم که شاعر چه زیبا سروده است:

گر منزل افلاک شود منزل تواز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعی‌های بی‌حاصل تو

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۹

فصل بیست و نهم: بیست و نهمین مثال: تازه‌مسلمانان سست ایمان

اشاره

خداوند در آیه ۹۲ سوره نحل در بیست و نهمین مثل می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ إِيمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ أَلَمَّا يَبْلُغُوا إِلَهُ اللَّهِ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ همانند آن زن [سبک‌مغز] نباشید که پشم‌های تابیده خود را پس از استحکام، وامی‌تابید! در حالی که سوگند [و پیمان خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید؛ بخاطر اینکه گروهی، جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است [و کثرت دشمن را بهانه‌ای برای شکستن بیعت با پیامبر می‌شمیرید]! خدا فقط شما را با این وسیله آزمایش می‌کند؛ و به یقین روز قیامت، آنچه را در آن اختلاف داشتید، برای شما روشن می‌سازد!

دورنمای بحث

در آغاز اسلام که مسلمانان در اقلیت و دشمنان و مشرکان در اکثریت بودند، برخی از جوانان شیفته پیامبر شده، به آن حضرت ایمان می‌آوردند؛ ولی آنها تحت فشار خانواده، دوستان، آشنایان و جامعه مشرک قرار می‌گرفتند «۱»، در این

(۱) - ما که اکنون از نعمت بزرگ و بی‌بدیل اسلام برخورداریم، باید قدردان پدران و مادران خود باشیم که در آغاز اسلام را پذیرفتند و ما در جامعه و خانواده‌ای مسلمان متولد شدیم و اسلام را پذیرفتیم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۰

مرحله برخی همانند ابودرها، بلال‌ها و عمارها مستحکم و پایدار بودند و حتی در راه عقیده خود جان می‌باختند. ولی برخی از تازه مسلمانان سست بودند و طاقت تحقیرها، سرزنش‌ها و اعتراضات اطرافیان را - که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند نداشتند و پس از پشت سر گذاشتن مراحل سخت اسلام و ایمان مرتد گشته، دوباره به صف مشرکان می‌پیوستند. آیه فوق درباره این دسته از تازه مسلمانان سست ایمان نازل شده است.

شرح و تفسیر

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا: ای تازه مسلمانان، ای کسانی که با زحمت و تحمل مشکلات، مراحل اسلام و ایمان را پشت سر گذاشتید و مفتخر به قبولی پاک‌ترین و بهترین دین آسمانی شدید، مانند آن زن نادان سبک‌مغزی که ریسمانی می‌تابید و بعد از تمام شدن کار آن را وامی‌تابید، نباشید و پس از گرویدن به اسلام و ایمان، زحمت‌های خود را هدر ندهید و به کفر و شرک بازنگردید.

در اینکه نام این زن سفیه و ابله چه بوده است، اختلاف است. برخی او را «رایطه» نامیده‌اند. بعضی معتقدند که نامش «ربطه» بوده است و عده‌ای نیز بر این عقیده‌اند که او را «رابطه» می‌خواندند؛ ولی به هر حال، این زن در زمان جاهلیت زندگی می‌کرد و بسیار ابله و نادان بود. به همین جهت، عرب او را «حمقاء» نیز نامیده است.

کار احمقانه این زن متمکن ابله، این بود که هر روز صبح مقداری پشم آماده می‌کرد؛ سپس کنیزهایش را می‌خواند تا این پشم‌ها را بتابند و با آن طنابی بسازند.

آنها با زحمت فراوان این کار را انجام می‌دادند. به هنگام ظهر ناهار می‌خوردند؛ پس از صرف ناهار دوباره آن زن، کنیزان خود را فرامی‌خواند تا این ریسمان مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۱

تاییده شده را و اتابند و دوباره تبدیل به پشم کنند، آنها نیز چنین می‌کردند. روز بعد دوباره صبح هنگام پشم‌ها را طناب و عصر گاهان طناب تاییده را تبدیل به پشم می‌کردند و این داستان احمقانه هر روز تکرار می‌شد. قرآن مجید در این آیه شریفه به تازه‌مسلمانان سست‌ایمان هشدار می‌دهد که مانند آن زن احمق عمل نکنند و از دین و ایمان خود باز نگردند.

تَتَّخِذُونَ إِيمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَي تازمه‌مسلمانان! ای سست‌ایمانان! سوگند و پیمان خود را وسیله خیانت و فساد قرار ندهید و در بیعت با خدای خویش تقلب نکنید.

أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ: شما تنها به این دلیل که مشرکان در اکثریت هستند و مسلمانان در اقلیت، برای پیمان‌شکنی با پیامبر خدا این را بهانه قرار ندهید که این عذر و بهانه شما پذیرفته نیست، بلکه باید به پیمانتان وفادار باشید.

أَنَّمَا يُبْلِغُكُمُ اللَّهُ بِهِ: کثرت دشمن و قلت مسلمانان، عذر بازگشت به کفر نیست، بلکه این خود نوعی امتحان الهی برای مسلمانان و مؤمنان است. سعی کنید در این امتحان پیروز و سربلند باشید.

وَلِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ: بی‌شک در روز قیامت خداوند تمام اختلافات را برطرف می‌سازد و حقایق ظاهر می‌شود، و حتی کافران و مشرکان افسوس می‌خورند که چرا ایمان نیاوردند.

این مثل، مثل بسیار زیبا، رسا، جالب و جذابی است و هشداربازی است برای مسلمانانی که طناب ایمان خود را محکم تاییده‌اند و با زحمت فراوان آن را به اتمام رسانیده‌اند تا مبادا پس از این همه زحمت با روی آوردن به شرک آن را هدر دهند.

پیام‌های آیه شریفه

۱- پشم در حالت عادی برای هیچ کاری قابل استفاده نیست؛ نه فرش، نه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۲

لباس، نه ابزار زندگی، و نه چیز دیگر؛ اما وقتی همین پشم تاییده می‌شود، اگر باریک باشد و به صورت نخ درآید، با آن پارچه و فرش و مانند آن می‌بافند. و اگر ضخیم‌تر باشد با آن طناب و حتی خانه‌های بیابانی و چادر می‌سازند.

جامعه متفرق و از هم گسیخته نیز مانند پشم بی‌خاصیت است؛ اما به هنگام اتحاد منشأ اثرات فراوانی می‌گردد.

۲- پشم در حالت عادی بسیار سست و آسیب‌پذیر است؛ وزش باد ملایمی آن را می‌برد و قدرت مقاومت در مقابل نسیم را ندارد؛ اما اگر همین پشم تاییده شود و محکم گردد، گاهی از اوقات سنگین‌ترین وزنه‌ها را با آن حمل و نقل می‌کنند و حتی کشتی‌های بزرگ را به وسیله آن مهار می‌کنند و با آن لنگر می‌اندازند.

۳- تنها عاملی که این پشم بی‌مصرف سست را مقاوم می‌کند، اتحاد رشته‌های پشم است. آری؛ پس از اینکه این رشته‌ها دست به دست هم دادند و همدیگر را در آغوش گرفتند و پیمان اتحاد و هماهنگی بستند و دست از تشّت و اختلاف برداشتند، منشأ خیرات فراوانی می‌گردند. و این به انسان می‌آموزد که وجود تو هم استعدادهای بالقوه فراوانی دارد، اگر تاییده شود محکم می‌شود و پیام‌آور محصولات تازه و مفیدی؛ چون تصمیم، اراده، وحدت کلمه، ایمان، توکل به خدا و مانند آن خواهد شد.

از این رو، قرآن مجید می‌فرماید: شما به وسیله ایمان تاییده شده‌اید، انسان عاقل دوباره طناب ایمان خود را وانمی‌تابد!

این تشبیه بسیار زیبا، جالب و پرمعنا در کلام حضرت زینب علیها السلام نیز آمده است در آن هنگام که حضرت زینب به دروازه

کوفه رسید در یک سخنرانی آتشین مردم را مورد خطاب قرار داده، فرمود: «أَنَا مَثَلُكُمْ كَمَا تَلِي النَّفْثَاتُ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ...»؛ مثل شما مردم بی‌وفا و پیمان‌شکن کوفه، مثل آن زن احمق و ابله و نادانی مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۳

است که ریسمان تاییده محکم خود را از هم گسیخته می‌سازد. «۱» شما، هم با علی علیه السلام بیعت کردید و هم با نماینده امام حسین علیه السلام، مسلم بن عقیل، رشته پیمان را محکم کردید؛ ولی هنگامی که ابن زیاد آمد، با چند وعده و وعید و ایجاد رعب و وحشت، پیمان خود را شکستید و معلوم شد که تمام آن دعوت‌ها و بیعت‌ها و اعلان وفاداری‌ها جز حقه‌بازی چیزی نبوده است، و اکنون هم با دیدن سر حسین بن علی علیهما السلام گریه می‌کنید؛ هم می‌کشید و هم عزاداری می‌کنید! کسانی که با ادبیات عرب آشنا هستند، درمی‌یابند که این خطبه چقدر ارزشمند است. به عقیده ما حضرت زینب علیها السلام از بازار آشفته کوفه دست گشود و پایه‌های تخت و تاج حکومت یزید را در شام به لرزه درآورد و مقدمه سرنگونی بنی امیه و انقلاب‌ها و شورش‌های بعدی را فراهم کرد.

اهمیت وفای به عهد و پیمان

در مورد اهمیت وفای به عهد و پیمان روایات فراوانی وارد شده است که به سه نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت کوتاه و پرمعنایی می‌فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ کسی که عهد و پیمان ندارد و به آن وفا نمی‌کند، دین ندارد.» (۲)
این سخن بسیار مهم بدین معنا است که وفای به عهد مساوی با دین‌داری است و انسان عهدشکن که امروز قول می‌دهد و فردا تخلف می‌کند، انسان بی‌دینی است؛ چه اینکه وقتی انسان در مقابل بندگان خدا وفادار نباشد، در مقابل خداوند هم وفادار نخواهد بود.

(۱)- به نقل از کتاب «امام حسن و امام حسین علیهما السلام» تألیف علامه سید محسن امین عاملی، صفحه ۲۵۶.

(۲)- میزان الحکمه، باب ۲۹۶۴، حدیث ۱۴۱۲۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۴

۲- حضرت علی علیه السلام در نامه ۵۳ نهج البلاغه (عهدنامه مالک اشتر) «۱» می‌فرماید:

ای مالک! در عهدی که می‌بندی پایدار و وفادار باش چه طرف پیمان تو مسلمان باشد، چه کافر؛ زیرا در میان تمام دستوراتی که خداوند برشمرده است، هیچ دستوری به اهمیت عهد و پیمان نیست؛ چه اینکه عهد و پیمان در میان تمام امت‌ها و ملت‌ها محترم است.

دنیای کنونی نیز چنین است و غالب کشورها به عهد و پیمان‌ها پایبند هستند و حتی در زمان جاهلیت نیز چنین بوده است و بت پرستان نیز به پیمان‌های خود وفادار می‌ماندند. بنابراین، لازم است مسلمانان در پیمانهای خود با خدا و مردم وفادار بمانند.

۳- امام باقر علیه السلام در روایت زیبایی می‌فرماید: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَخِيذٍ فِيهِنَّ رُحْصَةً: آداء الأمانة إلى البرِّ و الفاجر و الوفاء بالعهد للبرِّ و الفاجر و برِّ الوالدین برِّین کانا او فاجرین»؛ سه چیز است که خداوند- عز و جل- به هیچ شخصی اجازه تخلف از آن را نداده است:

۱- ادای امانت به صاحبش چه صاحب آن نیکوکار باشد و چه فاسق.

۲- وفای به عهد و پیمان نسبت به فاسق و مؤمن.

۳- نیکی به پدر و مادر چه صالح باشند و چه فاجر. «۲»

بنابراین، بر اساس آیات و روایات وفای به عهد در سرلوحه همه امور قرار

(۱)- پس از گذشت بیش از هزار سال از این عهدنامه، هنوز بویی از کهنگی در آن دیده نمی‌شود. گویی این نامه دیروز نوشته شده است! در حالی که بهترین آثار فکری بشر با گذشت زمان کهنه می‌شود، حتی اگر تراوش مغزهای استثنایی چون مغز سعدی و بو علی سینا باشد و ظاهراً علت این امر این است که، سخنان علی «علیه السلام» از قلبی سرچشمه گرفته است که با علم خدا پیوند دارد و از آنجا که علم خداوند کهنه نمی‌شود، این سخنان نیز کهنه نمی‌گردد.

(۲)- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البر بالوالدین، حدیث ۱۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۵

دارد، و چنانچه بنده‌ای بخواهد خداوند خواسته‌هایش را مورد اجابت قرار دهد، باید به پیمان با خدای خویش وفادار باشد. گرت هواست که معشوق نگسلد پیوندنگاهداری سر رشته تا نگهدارد

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۷

فصل سی ام: سی‌امین مثال: کفران نعمت

اشاره

خداوند متعال در سی‌امین مثل، در آیه شریفه (۱۱۲ و ۱۱۳) سوره نحل می‌فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ آمِنَهُمْ مُطْمَئِنَّةٌ يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ»؛ خداوند [برای آنان که کفران نعمت می‌کنند،] مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می‌رسید؛ اما نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند؛ و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس بر اندامشان پوشانید. پیامبری از خودشان به سراغ آنها آمد، او را تکذیب کردند؛ از این رو عذاب الهی آنها را فرا گرفت، در حالی که ظالم بودند.

دورنمای بحث

آیه شریفه مثل، سرنوشت کسانی را بررسی می‌کند که در مقابل نعمت‌های فراوان و بی‌شمار خداوند سپاس نمی‌گویند. خداوند به سبب ناسپاسی، آنها را مستحق عذابی دردناک دانسته است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۸

شرح و تفسیر

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا: قرآن مجید انسان‌های ناسپاس را به «قریه» «۱» و آبادی مثال زده که این منطقه آباد به سبب نعمت‌های مادی و معنوی دارای چهار ویژگی بوده است که آن نعمت‌ها بر اثر کفران و ناسپاسی نابود گردیدند.

۱- «آمَنَةٌ»؛ اولین ویژگی این آبادی، امتیت آن است؛ امتیتی که مهم‌ترین نعمت خداوند بر بشر است و شاید به همین جهت خداوند این نعمت را بر نعمت‌های دیگر مقدم داشته است.

حقیقتاً، اگر امتیّت نباشد، اقتصاد خوب و سالم محقق نخواهد شد؛ فراگیری علم و دانش امکان‌پذیر نخواهد بود؛ صنعت و تکنیک ممتاز به وجود نخواهد آمد؛ عبادت صحیح انجام نخواهد شد و خلاصه، هیچ چیز در یک محیط ناامن به درستی انجام نمی‌گیرد. ملت بزرگوار ایران زمان دفاع مقدّس «۲» را فراموش نخواهند کرد که به هنگام جنگ، وقتی که تجاوز دشمن بعثی به شهرها کشیده شد، گاهی به هنگام نماز صدای آژیر خطر کشیده می‌شد یا به هنگام خوردن سحری یا افطاری آژیر خطر پیام ناامنی می‌داد، در این وضعیّت ناامن انسان حالی برای عبادت پیدا نمی‌کرد و متوجّه نمی‌شد که چگونه تکالیفش را انجام می‌دهد. بنابراین، مسئله امتیّت ارزش ویژه‌ای دارد که همه چیز حتّی عبادت در سایه آن امکان‌پذیر است. هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به سرزمین خشک و سوزان مکه قدم نهاد و در میان آن کوههای خشن، خانه خدا را بنا نمود، برای آن شهر و اهل آن، دست به

(۱) - «قریه» در استعمالات قرآن مجید به معنای روستا نیست، بلکه مطلق جای آباد است؛ اعم از این که روستا باشد، یا شهر کوچک، و یا شهر بزرگ. بدین جهت، در زمان حضرت یوسف علیه السلام به پایتخت مصر نیز قریه گفته شده است. (۲) - جنگ ناخواسته حکومت بعثی عراق علیه ایران و دفاع مقدّس شیرمردان ایران اسلامی از سال ۱۳۵۹، دو سال پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، شروع شد و هشت سال طول کشید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۹

دعا بلند کرد که خداوند در آیه ۱۲۶ سوره بقره، دعای خلیل خود را چنین نقل می‌کند: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَازْرُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اَمِنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ»؛ پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده؛ و اهل آن را - که به خدا و روز قیامت، ایمان آورده‌اند - از ثمرات گوناگون، روزی ده.

در این جملات نورانی نیز ابراهیم خلیل اولین دعایی که برای اهل مکه دارد تقاضای امتیّت آن است. در دین مقدّس اسلام بزرگترین و شدیدترین مجازات‌ها برای کسانی است که امتیّت جامعه را بر هم می‌زنند. از این رو، برای «محارب»، یعنی کسی که سلب امتیّت عمومی می‌کند، مجازات شدیدی در نظر گرفته شده است که گاهی به اعدام می‌رسد.

دزدان مسلّح - چه با اسلحه گرم و چه با اسلحه سرد - محارب هستند و باید به أشدّ مجازات برسند؛ همان گونه که کسانی که منطقه وسیعی را ناامن می‌کنند «مفسد فی الارض» هستند و مجازات آنها اعدام است. (۱)

۲ - «مُطْمَئِنَّةً»؛ ممکن است یک شهر آباد امتیّت داشته باشد؛ لیکن امتیّت آن متزلزل و ناپایدار باشد، و نیز ممکن است امتیّت پیوسته با ثبات و دوام است؛ آبادی امنی که در این آیه شریفه بدان اشاره شده است، امتیّت آن پایدار و با ثبات است.

۳ - «يَا أَيُّهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»؛ همان گونه که گذشت همه چیز در سایه امتیّت امکان‌پذیر است؛ حتّی یک اقتصاد سالم و قوی. در این آبادی که امتیّت آن پایدار است، اقتصاد سالم و مفیدی وجود دارد که از هر سوی روزی مردم آن فرامی‌رسد.

۴ - «وَلَقَدْ جَاءَتْ رَسُوْلٌ مِنْهُمْ»؛ خداوند حکیم در کنار نعمت‌های مادی

(۱) - مشروح حدّ شرعی محارب و مفسد فی الارض را در کتاب جواهر الکلام، جلد ۴۱، صفحه ۵۶۴ به بعد مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۰

(امتیّت پایدار و اقتصاد سالم و قوی) نعمت معنوی نیز به آنان عنایت کرده است و آن پیامبری معصوم و آگاه از خود آنهاست تا تعلیمات و دانش آنها را تکمیل گرداند.

مردم این آبادی - که این چهار ویژگی را دارند - در آسایش زندگی می‌کنند؛ لیکن سپاس این همه نعمت الهی را نمی‌گویند.

فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ: آری؛ مردم چنین قریه‌ای به جای شکرگزاری، کفران نعمت کردند؛ نعمت‌های الهی سبب تکبر، غرور و خودخواهی آنها گردید. آنان به جای استفاده صحیح از نِعَمِ الهی ظلم و ستم کردند و نتیجه این ناسپاسی عذاب الهی بود، خداوند طعم تلخ ناامنی و گرسنگی را به آنها چشانید، به گونه‌ای که امتیث رفت و ناامنی آمد و دزدان، غارتگران، اراذل و اوباش بر مردم مسلط شدند و در پی تزلزل امتیث، اقتصاد آنها نیز متزلزل شد.

پرسش: چرا در آیه تعبیر به «اذاقها» به آنها چشانید» شده است، در حالی که این تعبیر مناسب لباس نیست، بلکه شایسته‌تر این است که بگوید: «لباس گرسنگی را بر آنها پوشانید» نه «چشانید». سر این تعبیر چیست؟

پاسخ: اینکه در آیه مثل کلمه «لباس» همراه با «اذاقها» به کار رفته است، دو نکته ظریف وجود دارد که بدان اشاره می‌شود: الف: همان‌طور که لباس سراسر بدن انسان را فرامی‌گیرد، در آیه مثل عذاب الهی نیز فراگیر بوده، تمام آن آبادی را در بر گرفته است.

ب: درباره جمله «اذاقها» باید توجه داشت که برای انسان احساس و درک چیزها مراتبی دارد:

گاهی انسان آن را از ناحیه گوش درک می‌کند؛ مثل اینکه صدای آتش را می‌شنود و با شنیدن صدای آتش درک می‌کند که آتش سوزی رخ داده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۱

و گاهی آتش را می‌بیند و آن را با چشم درک می‌کند که این نوع درک نسبت به قبلی در مرتبه بالاتری است.

و گاهی آتش را لمس می‌کند که این نیز نسبت به دو نوع بالا در مرحله بالاتری قرار دارد.

و گاهی انسان آن را می‌چشد که این بالاترین درجه احساس است. علت اینکه در آیه شریفه تعبیر به «اذاقها» شده است، بدین جهت است که بفهماند این مردم ناسپاس، با تمام وجود طعم تلخ عذاب الهی را درک کردند.

بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ: عامل این عذاب الهی در هر دو آیه شریفه، عمل خود مردم بیان شده است. بشر مرتکب اعمال ناهنجاری می‌گردد که عکس العمل آن اعمال دامنگیر خود او می‌شود اگرچه تحمل پذیرش این موضوع تلخ برای او مشکل است.

به عنوان مثال، اگر نظام طبقاتی در کشوری تحقق پذیرد و فقرا و گرسنگانی در آن جامعه یافت شوند که اغنیا و ثروتمندان به نیاز آنها توجهی نکنند، امتیث اقتصادی اغنیا از بین می‌رود و این نیست مگر بخاطر بخل و خودداری اغنیا از انفاق و کمک به فقرا و نیازمندان.

از این رو، در روایتی آمده است: «اِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا»؛ هرگاه ثروتمند در کارهای شایسته (انفاق و مانند آن) بخل ورزد، فقیر آخرت خویش را به دنیایش می‌فروشد. (۱)

یعنی فقر، سبب دزدی و سرقت می‌شود و در نتیجه موجب ناامنی جامعه می‌گردد.

همچنین در روایت دیگری آمده است: «سُوسُوا أَمْوَالَكُمْ بِالصَّدَقَةِ؛ اموال و

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۷ و نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۶۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۲

سرمایه خود را با صدقه در راه خدا حفظ کنید؛ (۱) یعنی راه حفظ اموال، نگهداری همه آن نیست، بلکه باید قسمتی از آن را صدقه داد تا محفوظ بماند و آتش فقر باعث نشود که فقیر دست به ناامنی جامعه بزند.

۱- عذابها و ناملایمات نتیجه کار خود ماست

از آیات مختلف قرآن مجید- مخصوصاً از دو آیه مذکور- درمی‌یابیم که عذاب‌های الهی و ناملایمات و گرفتاری‌های اجتماعی، نتیجه اعمال و کارهای خود ماست و خداوند بخشنده مهربان، به هیچ کس ظلم و ستم روا نمی‌دارد.

در جامعه‌ای که عده زیادی از جوانان آن، وسایل ابتدایی و ساده زندگی و ازدواج را ندارند و از طرفی، عده‌ای بالاترین مهریه و سنگین‌ترین جهیزیه‌ها را برای ازدواج فرزندان خود در نظر می‌گیرند و در عروسی‌های خود میلیون‌ها تومان خرج می‌کنند، در چنین جامعه‌ای اگر ناامنی ایجاد شود و فساد و فحشاء شایع گردد چه کسی عامل آن است؟ آیا جز خود افراد این اجتماع، می‌توان دیگران را سرزنش کرد؟!

از این رو، قرآن مجید در آیه ۴۱ سوره روم می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید [به سوی حق باز گرداند].

آری؛ عامل تمام این گرفتاری‌ها و ناملایمات خود ما هستیم؛ پدری که مرتب

(۱)- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۳

در پی اندوختن مال و ثروت خویش است و به تربیت فرزندان و خانواده خویش نمی‌اندیشد، هنگامی که با فساد اخلاقی و ابتلای فرزندان به مواد مخدر مواجه می‌شود، جز خود چه کسی را مقصر می‌داند؟!

در زندان شهربانی تهران (سال ۱۳۴۲) که به همراه عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی و مذهبی دستگیر شده بودیم، از سلول‌های همجوار فریادهای جگرخراشی به گوش می‌رسید، ابتدا تصور می‌شد که این، نوعی شکنجه روحی جهت از بین بردن مقاومت زندانیان است؛ ولی بعداً مشخص شد که آن فریادهای جگرخراش طبیعی بوده و از آن معتادانی است که زندانی شده‌اند و زمان استعمال مواد مخدر آنها فرارسیده است و چون دسترسی به مواد مخدر ندارند، این گونه به خود می‌پیچند! روشن است که این درد جانکاه نتیجه عمل خود آنهاست.

و ای کاش نتیجه همین بود و بس! افسوس که گاهی نتیجه‌های بسیار وحشتناک‌تری دارد، به حدی که گاهی از اوقات به ناموس فروشی می‌رسد!

انسان هوس‌بازی عاشق دختری می‌شود، از هر راهی که وارد می‌شود، موفق نمی‌گردد تا اینکه برادر آن دختر را به اعتیاد می‌کشاند. وقتی که کاملاً او معتاد می‌شود، جیره او را قطع می‌کند. این معتاد بی‌اراده که طاقت تحمل درد اعتیاد را ندارد به دست و پای آن انسان‌نما می‌افتد و او می‌گوید: «تنها راه رساندن مواد مخدر به شما این است که خواهرت را همراهت بیاوری». بدین وسیله آن انسان هوسباز به مقصود شیطانی خود می‌رسد! از ماست که بر ماست.

دشمن برای به دام انداختن جوانان کشور اسلامی ما از راههای گوناگون، از جمله همین راه، استفاده می‌کند؛ زیرا دشمن به خوبی می‌داند جوانی که مبتلا به این ماده‌خامان‌سوز شود، دیگر از خود هیچ اراده و اختیاری ندارد و می‌توان او را به هر کاری کشانید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۴

۲- آیا «قریه» در مثل وجود خارجی داشته است؟

از آیه شریفه استفاده می‌شود که این «آبادی» با ویژگی‌های چهارگانه‌اش وجود خارجی داشته است. بدین جهت، مفسران به

گفتگو پرداخته‌اند که این آبادی کجا بوده است؟

احتمالات مختلفی وجود دارد که در این نوشتار تنها به دو نمونه از آن بسنده می‌شود:

۱- برخی از مفسران معتقدند: منظور از آن «منطقه آباد»، «شهر مکه» بوده است (۱). این شهر هم مصداق بارز امتیّت است و هم حقیقتاً، تمام نعمت‌ها و میوه‌ها در این شهر یافت می‌شود، اگرچه خود بعضی از نعمت‌ها را دارا نیست؛ لیکن از هر مکان و شهر و کشوری نعمت‌های مادّی به سوی این شهر سرازیر می‌گردد؛ نعمت‌هایی که در جاهای دیگر کمتر یافت می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه هجرت کرده، به مدینه آمدند، مکه دچار خشکسالی و قحطی شد. شهری که دارای امنیت پایدار و نعمت‌های مختلف و دربردارنده بزرگترین نعمت، وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بود بر اثر کفران نعمت و ناسپاسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هفت سال دچار قحطی، خشکسالی، گرسنگی و ناامنی گردید. وضعیّت نامطلوب و سخت آنها به جایی رسید که پیامبر رحمت برای آنها از مدینه آذوقه فرستاد.

آری؛ کفران نعمت و ناسپاسی در مقابل نعمت‌های الهی، عذاب الهی را در پی دارد و این از سنّت‌های خداوند به شمار می‌آید. ناسپاسی در هر زمان و مکانی تکرار گردد، عذاب الهی نیز تکرار می‌شود.

۲- عده‌ای دیگر از اهل تفسیر بر این عقیده‌اند که منظور از آن «منطقه آباد»،

(۱)- تفسیر مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۹۰. و التبیان، جلد ۶، صفحه ۴۳۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۵

«شهر سبأ» بوده است. (۱) این شهر بنا بر آنچه که در سوره سبأ آمده است، سرزمین بسیار آبادی بوده است. مردم این شهر سبأ به نام «مأرب» ساختند که به برکت آن، تمام شهر به یک باغ سرسبز تبدیل گشت. نعمت در این شهر آنقدر زیاد بود که هیچ مسافری در سفرهای خود نیازی به آذوقه نداشت؛ زیرا کافی بود که سبدی را روی سر بگیرد و در جاده حرکت کند که در مدّت کوتاهی سبب او از میوه‌های درختانی که دو طرف جاده قرار داشت پر می‌شد. این شهر هم امتیّت پایدار داشت و هم نعمت فراوان؛ ولی مردم، راه کفران و ناسپاسی را انتخاب کردند و در مقابل این همه نعمت ناسپاسی کردند. خداوند به چند موش صحرائی فرمان نابودی آن شهر را صادر کرد. موش‌ها سدّ «مأرب» را- که یک سدّ خاکی بود- سوراخ کردند. آب کم کم از سوراخ‌ها بیرون آمد سوراخ‌ها رفته‌رفته بزرگتر می‌شد تا اینکه در دل شب ناگهان سد شکست و تمام شهر را آب فرا گرفت، سیلاب عظیمی خروشید و تمام قصرها، زراعت‌ها، خانه‌ها، درختان، باغ‌ها را نابود گردانید. این شهر آباد به قدری ویران شده که باقیمانده جمعیت آن از شهر هجرت کردند!

در عصر و زمان ما نیز ثمره این کفران نعمت‌ها و ناسپاسی‌ها دیده شده است.

اروپا قبل از جنگ جهانی دوم غرق در نعمت‌های فراوان بود، شهرهای آباد، تمدن پیشرفته، تکنیک قوی و ... همه چیز در آن وجود داشت؛ ولی بر اثر کفران نعمت و ناسپاسی، دنیا مبتلا به جنگ جهانی دوم شد، تمام این نعمت‌ها از بین رفت؛ ۳۰ میلیون قربانی و به همین تعداد مجروح و معلول به‌جای ماند و قسمت عمده‌ای از اروپا طعمه آتش این جنگ گردید. نتیجه اینکه کفران نعمت عذاب الهی را بدنبال دارد.

(۱)- تفسیر نمونه، جلد ۱۱، صفحه ۴۳۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۶

بنابراین، این آیات و مثل‌های قرآنی برای ما انسان‌ها هشدارباشی است که خداوند و نعمت‌های مادّی و معنوی او را سپاس بگوئیم

که بی شک:

شکر نمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

*** «پایان جلد اول»

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخن گفتن پیرامون زوایای مختلف قرآن- تنها نسخه شفابخش دردها و آلام بشر و تنها کتاب آسمانی محفوظ از تحریف و دستکاری- کاری بس دشوار است. به این جهت، دست به دامان معصومین علیهم السلام می‌زنیم که طبق حدیث ثقلین همیشه با قرآن بوده و خواهند بود و چنگ زدن به دامان آنها در سایه قرآن موجب نجات و رستگاری است.

از میان احادیث و روایات بسیار فراوانی که در این زمینه وجود دارد، در این جا تنها به یک حدیث از امام رضا علیه السلام- که از جاودانگی و طراوت همیشگی کتاب خدا سخن می‌گوید- قناعت می‌کنیم؛ فرمود:

هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ ... الْمُؤَدَّى إِلَى الْجَنَّةِ، وَالْمُنْجِي مِنَ النَّارِ، لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأَزْمَةِ وَلَا يَغْتُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لَزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَالْحُجَّةِ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ «۱»؛ قرآن ریسمان محکم (ارتباط) خداوند (با خلق او) است...؛ قرآن هدایت کننده به سوی بهشت و نجات دهنده از آتش (دوزخ) است و بر اثر گذر زمانها، کهنه نمی‌شود و زبانهای گوناگون، آن را به انحطاط نمی‌کشاند؛ چرا که قرآن برای زمان خاصی قرار داده نشد بلکه راهنمای برهان و حجت بر کل انسان گردید.

قرآن مجید دارویی است شفابخش برای تمام انسان‌ها در تمام دورانها.

قرآن همیشه و برای همه کس، مطالب تازه و نو دارد و هیچگاه نباید به آنچه

(۱) میزان الحکمه، باب ۳۲۹۴، حدیث ۱۶۴۳۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶

مثالهای زیبای قرآن ج ۲ ۴۹

مفسران عالیقدر تاکنون گفته و نوشته‌اند، بسنده کرد که این خود قدر شناسی از قرآن و عدم معرفت کافی نسبت به این عطیه بزرگ و بی بدیل الهی است.

به این جهت کتاب‌های تفسیری جدید اغلب مطالب تازه‌تر و کامل‌تری نسبت به تفاسیر پیشینیان دارد؛ هرچند زحمات و تلاش‌های پر ارزش گذشتگان نباید فراموش شود.

کتاب حاضر

این کتاب، حاصل سه دوره از جلسات تفسیر قرآن در ماه مبارک رمضان است که توسط مرجع عالیقدر جهان تشیع، مفسر قرآن کریم، حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی «مد ظله العالی» بیان شده است.

این مجموعه که حاصل مطالب تنظیم شده و مدون فرموده‌های معظم‌له است، پس از تحقیق لازم پیرامون مدارک و منابع آن، به عنوان جلد دوم «امثال القرآن» و مشتمل بر سی مثال قرآنی دیگر به شیفتگان معارف الهی و قرآنی تقدیم می‌گردد.

در پایان لازم می‌دانم از تمامی عزیزانی که به نوعی در تهیه و نشر این اثر ارزشمند مساعدت داشته‌اند، مخصوصاً از حجة الاسلام آقای دهقانی که زحمت مقابله قسمت عمده آن را متقبل شدند، تقدیر و تشکر کنم.

پیشاپیش از پیشنهادها و انتقادهای شما خوانندگان فاضل، که در تکمیل این اثر در چاپ‌های بعد مؤثر خواهد بود، قدردانی می‌کنم.

خداوندا! ما را با قرآن زنده بدار!

با قرآن بمیران!

و با قرآن محشور فرما!

آمین یا ربّ العالمین.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

حوزه علمیه قم - ابوالقاسم علیان نژادی

بهار ۸۰

مثال سی و یکم: مثال‌های کافران

اشاره

خداوند متعال، در آیه ۴۸ سوره اِسراء، می‌فرماید:
 انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا
 ببین چگونه (کفار) برای تو مثل‌ها زدند؛ در نتیجه گمراه شدند، و نمی‌توانند راه حق را پیدا کنند.

دورنمای بحث

این مثال بر خلاف مثال‌های گذشته و آینده است؛ زیرا مثل‌هایی که خداوند مطرح کرده است، برای روشن شدن مطالب پیچیده عقلی و دور از حسّ است؛ ولی آیه مَثَل اشاره به مثل‌هایی دارد که از زبان کفار درباره وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است؛ از این رو، هدف خداوند از بیان مثل‌ها، هدایت مردم و هدف کفار از بیان مَثَل‌ها، گمراهی آنان است.

شرح و تفسیر

اشاره

برای روشن شدن این که کفار چه مثل‌هایی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان کرده‌اند، باید به آیات قبل از آیه مثل رجوع کرد؛ خداوند در آیه ۴۵ سوره اِسراء

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸

چنین می‌فرماید:

وَ إِذَا قُرَأَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا

ای پیامبر! هنگامی که به تلاوت و قرائت قرآن (مجید) می‌پردازی، بین تو و کسانی که ایمان به جهان آخرت ندارند، حجاب مستوری قرار می‌دهیم.

حجاب مستور چیست؟

مفسران در معنا و تفسیر «حجاب مستور» دیدگاه‌های مختلف دارند:

برخی معتقدند که منظور پرده واقعی و حقیقی است که مانع از دیدن افراد یا اشیاء پشت پرده می‌شود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تلاوت قرآن می‌شد، بین آن حضرت و کفار پرده‌ای حایل می‌شد که آنها صدای آن حضرت را می‌شنیدند ولی خود آن حضرت را نمی‌دیدند. «مستور» در اینجا به معنای «نامرئی» است؛ یعنی، بین کفار و پیامبر، پرده نامرئی وجود داشت که با چشم دیده نمی‌شد.

فلسفه این پرده نامرئی، این بود که به هنگام تلاوت قرآن، پیامبر آیاتی را قرائت می‌کرد که باعث خشم و غضب کفار می‌شد؛ مثل آیاتی که در مذمت بت‌ها و مشرکان و یا آیاتی که درباره پیروزی آینده اسلام و مانند آن نازل می‌شد ممکن بود کفار با شنیدن این آیات، در حال خشم و غضب بر پیامبر هجوم آورند و صدمه‌ای بر آن حضرت وارد سازند. به این جهت، هنگام تلاوت آیات قرآن، خداوند آن پرده نامرئی را حایل می‌کرد. «۱»

برخی دیگر از مفسران بر این اعتقادند که جمله «حجاباً مستوراً» کنایه از حجاب معنوی، لجاجت، تعصب، جهل و عداوت است. این صفات زشت که در مشرکان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت، برای آنان به صورت حجابی درمی‌آمد که مانع از فهم

(۱) مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۱۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹

آیات قرآن می‌شد. قرآنی که برای همه مایه هدایت و روشنی قلب‌هاست، در این افراد به خاطر وجود این حجاب‌های پنهانی اثر نمی‌کرد. «۱»

بنابر هر یک از دو تفسیر، آیه در مقام بیان این مفهوم است که چنین حجابی در بین پیامبر صلی الله علیه و آله و کفار وجود داشته که مانع از نفوذ آیات قرآن در آنان می‌شده است.

در آیه ۴۶ همان سوره می‌فرماید:

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى آذَانِهِمْ نُفُورًا

و بر دل این کفار پرده‌هایی می‌افکنیم که این پرده‌ها مانع فهم آنها می‌شود و در گوش‌هایشان سنگینی قرار می‌دهیم تا حرف حق را نفهمند و قرآن را نشنوند و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی برمی‌گردانند.

لجاجت و تعصب کار را به آنجا می‌رساند که به جای آن که از باطل روی گردان شوند، از حرف حق روی می‌گردانند، و بدترین بلا برای کفار لجوج همین است.

از این رو قرآن در آیه ۷ سوره نوح علیه السلام از زبان آن حضرت تعبیر عجیب و تکان‌دهنده‌ای دارد، می‌فرماید:

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا

و من هر زمان آنها را دعوت کردم که [ایمان بیاورند و] تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند.

آن قدر مردم زمان حضرت نوح علیه السلام لجوج و نادان بودند که نه تنها انگشتان را در گوش خود فرو می‌کردند، بلکه از جهت محکم کاری، لباس‌ها را نیز بر سر می‌کشیدند

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰

تا حرف حق را نشنوند.

خداوندا همه ما را از بلای خانمان سوز لجاجت و تعصّب بد حفظ فرما!

در آیه ۴۷ همان سوره نیز می‌فرماید: «نَحْنُ اعْلَمُ بِمَا يَشْتَرِ تَمَعُونَ بِهِ اذْ يَشْتَرِ تَمَعُونَ الْيَكَّ وَ اذْهُمْ نَجْوَى اذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ اِنْ تَبِعُونَ اَلَّا رَجُلًا مَسِيحُورًا» آیه به این مطلب اشاره دارد که برخی از مشرکان از قرآن فرار می‌کنند و برخی دیگر به آن گوش می‌سپارند؛ ولی هدف آنها از این استماع، شیطنت است و می‌خواهند به این وسیله عیب‌جویی کرده، مانع هدایت مردم شوند. به این جهت، با هم نجوا و گفتگو می‌کردند و می‌گفتند:

«این مرد (پیامبر) که این آیات قرآن را می‌خواند «مسحور» است و شما (مسلمانان) جز از انسان مسحور، پیروی نمی‌کنید!»
بنابراین، یکی از مثل‌هایی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌زدند، مثل «مسحور» بود.

مسحور یعنی چه؟

عرب جاهلیت فکر می‌کرد که بعضی از افراد بر اثر جن‌زدگی دیوانه شده‌اند؛ یعنی جن در آنها حلول کرده «۱» و آنها را «مجنون» می‌خواندند و فکر می‌کردند که دیوانگی بعضی دیگر بر اثر سحر ساحران است و آنها را مسحور می‌دانستند.
بنابراین، مشرکان در مثل خود پیامبر را به انسان مسحور تشبیه می‌کردند تا شاید بتوانند با این کار از اثرات سخنان جدّاب و گویای پیامبر جلوگیری نمایند.

*** از آیه شریفه مثل استفاده می‌شود که مشرکان بیش از یک مثل - که بدان اشاره شد- برای پیامبر مطرح می‌کردند که برخی از آنها: مسحور؛ مجنون؛ کاهن «۲»؛ ساحر و شاعر است.

(۱) به همین جهت گاهی دیوانگان را کتک می‌زدند تا جن از بدن آنها خارج شود.

(۲) کاهن به کسی گفته می‌شود که از آینده خبر می‌دهد و غیب‌گویی می‌نماید و معروف است که کاهنان با شیطان‌ها و جن‌ها ارتباط دارند و خبرها را از آنها کسب می‌کنند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱

اسلحه منکران خدا

در طول تاریخ بشر، پیامبران و جانشینان آنان، امامان معصوم و جانشینان خاص و عام آنها، علما، فقها و تمامی کسانی که در خط آنها بوده‌اند، مورد اتهام منکران خدا قرار گرفته و می‌گیرند و آنان انواع تهمت و برچسب را بر این پویندگان راه حق و حقیقت می‌زدند تا با این نسبت‌های دروغین و زشت، مردم حق‌جو و تشنه معارف الهی را از اطراف آنها پراکنده سازند؛ همان‌گونه که در انقلاب اسلامی ایران، همگان شاهد بودند که دشمن ناتوان پیوسته چه تهمت‌ها و برچسب‌هایی را به انقلابیون، حضرت امام (رحمه الله) و یاران باوفای او می‌زدند؛ ولی می‌دانیم که دروغ فروغی ندارد و خورشید حقیقت، هیچ‌گاه در پشت ابر پنهان نمی‌ماند.
در میان تهمت‌ها و برچسب‌هایی که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زده‌اند، دو برچسب آن، که حتی به سایر پیامبران نیز نسبت داده‌اند، بسیار شایع بوده است؛ آن دو عبارتند از:

«ساحر» و «مجنون». از این رو، قرآن مجید می‌فرماید:

كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ اَلَّا قَالُوْا سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُوْنٌ «۱» این گونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی

فرستاده نشد، مگر این که آنها گفتند: او ساحر یا دیوانه است!

ولی همان طور که گذشت این برجسب‌ها و مثل‌ها برای اغفال مردم، مؤثر واقع نشد؛ به همین جهت، مرتب برجسب‌ها و تهمت‌ها را عوض می‌کردند و گاهی هم ضد و نقیض می‌گفتند؛ مانند برجسب ساحر و کاهن و مجنون که با هم متناقضند؛ زیرا سحر و غیب‌گویی، هوش و حافظه فراوانی می‌خواهد و یک شخص مجنون و دیوانه هرگز نمی‌تواند ساحر یا کاهن شود.

(۱) سوره ذاریات، آیه ۵۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲

واقعیت‌های نهفته در برجسب‌ها

در این برجسب‌ها و تهمت‌های دشمن، واقعیت‌هایی نیز وجود دارد که دشمن آن را ناخواسته منتشر می‌سازد؛ مثلاً، آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند: «تو مجنون و مسحور هستی!» فلسفه این نسبت ناروا این بود که آنها می‌گفتند: «ما به نزد پیامبر رفتیم و گفتیم چرا شما آئین جدیدی آورده‌ای؟ اگر هدف از این کار اندوختن مال و ثروت است، ما تو را ثروتمندترین مرد مکه خواهیم کرد و اگر زن و همسر می‌خواهی، بهترین و زیباترین زنان مکه را به ازدواج تو درمی‌آوریم و اگر طالب ریاست و مقامی، ما تو را رئیس خود قرار می‌دهیم!»

اما پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب همه آنها می‌گوید: «اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهید، هرگز از دین و آئین خود دست نمی‌کشم!» (۱)

با این جواب صریح پیامبر صلی الله علیه و آله، کفار مکه می‌گفتند: آیا چنین انسانی که زیباترین زنان و بهترین پست و مقام و بیشترین مال و ثروت را رها کرده و دعوت به توحید می‌کند، دیوانه نیست؟!

آری! همواره خداپرستان از دید دنیاپرستان دیوانه هستند! خداپرست وقتی که در کوچه و خیابان مال گمشده‌ای را بیابد، با سعی فراوان در پی صاحبش می‌گردد؛ این کار از دیدگاه دنیاپرستان دیوانگی است؛ زیرا عقل در دیدگاه دنیاپرستان، دنیاپرستی است و پاکی و تقوا از نظر آنها جنون و دیوانگی است!

بنابراین، از این برجسب دشمنان درمی‌یابیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخصی بوده که اصول اسلام را با هیچ چیز معامله و معاوضه نمی‌کرده است و به همین جهت او را مجنون و مسحور می‌خواندند.

از اینکه او را کاهن می‌خواندند، معلوم می‌شود که آن حضرت از اخبار غیبی به گونه‌ای خبر می‌داد که خطایی در آن نبود و به واقعیت می‌پیوست؛ از این رو، در

(۱) سیره ابن هشام، جلد اول، صفحه ۲۶۵ (به نقل از «فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام» صفحه ۱۰۹).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳

آیات اوّلین سوره روم آمده است:

غَلَبَتِ الرُّومُ فِي ادْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سَنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رومیان مغلوب شدند [و این شکست در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از [این مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد در چند سال؛ همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد [از این شکست و پیروزی و در آن روز، مؤمنان [به خاطر پیروزی دیگری

خوشحال خواهند شد به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می‌دهد؛ و او صاحب قدرت و رحیم است. روم از ایران شکست خورد و بنا بر اشاره آیه، طولی نکشید که روم دوباره بر ایران غلبه پیدا کرد و همزمان با پیروزی روم، مسلمانان نیز به پیروزی دست یافتند؛ وقتی کفار به این خبر غیبی مقرون به واقعیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقف شدند، چاره‌ای نیافتند جز این که نسبت «کفانت» به حضرت دهند؛ ولی همان طور که گذشت، این برچسب نیز از اخبار غیبی مقرون به واقعیت آن حضرت حکایت دارد.

چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شاعر می‌خواندند؟

زیرا آیات قرآن به قدری فصیح و بلیغ و موزون بود و مردم را به سوی خود جذب می‌کرد که کفار چاره‌ای نداشتند، جز این که بگویند: «پیامبر شاعر است» در حالی که قرآن مجید در آیه ۶۹ سوره یاسین، در پاسخ به آنها می‌فرماید:

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ

ما هرگز شعر به او (پیامبر) نیاموختیم، و شایسته او نیست [که شاعر باشد]؛ این [کتاب آسمانی فقط ذکر و قرآن مبین است. نسبت شاعری به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حکایت از جذائیت، لطافت و ظرافت قرآن دارد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴

نسبت «جادوگری و ساحری» به پیامبر نیز کاشف از اثرات مهم معجزات آن حضرت است؛ آنها که در مقابل معجزات بحق و واقعیت دار آن حضرت، عاجز شدند، به تهمت و برچسب جادوگری تمسک جستند. داستان زیبای «اسعد بن زراره»- که مشروح آن در جلد اول این کتاب گذشت- در این باره گواه و شاهد خوبی است.

پیام تربیتی آیات مذکور

آیات مذکور به ما می‌آموزد که اگر بخواهیم به حقیقت دست یابیم، باید حجاب‌های درون را کنار بزنیم؛ مخصوصاً حجاب تکبر، تعصب، خودخواهی، لجاجت و مانند آن؛ اگر این حجاب‌ها دریده نشود، باطل در درون انسان، حق جلوه می‌کند؛ این حجاب‌ها در هر بخشی از زندگی انسان امکان دارد به وجود آید، در این لحظه است که آدمی از راه حق گریزان می‌شود.

از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید:

مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ عَصِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ اَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ «۱»

کسی که به اندازه سر سوزنی تعصب بی‌جا در قلبش باشد، خداوند در روز قیامت او را در زمره اعراب جاهلیت محشور می‌کند. بنابراین، برای دیدن حق باید حجاب تعصب را کنار زد.

(۱) میزان الحکمه، باب ۲۷۴۳، حدیث ۱۲۷۳۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵

مثال سی و دوم: مستکبران و مستضعفان

اشاره

آیات دوازده گانه سوره کهف (۳۲-۴۳)، سی و دومین مثل قرآنی مورد بحث را تشکیل می‌دهد؛ خداوند متعال در این آیات

می‌فرماید:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أَكْلَهَا وَ لَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفْرًا وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَ مَا أَظُنُّ السَّاعِيَةَ قَائِمَةً وَ لَنْ رُدُّدْتُ إِلَى رَبِّي لِأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرِنًا أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صِدْقًا عِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحُ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۶

يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا؛

[ای پیامبر!] برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم و گرداگرد آن دو [باغ را با درختان نخل پوشاندیم و در میانشان زراعت پربرکتی قرار دادیم؛ هر دو باغ، میوه آورده بود، [میوه‌های فراوان، و چیزی فروگذار نکرده بود؛ و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم.

صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت؛ به همین جهت، به دوستش - در حالی که با او گفتگو می‌کرد - چنین گفت: «من از نظر ثروت از تو برتر و از نظر نفرت نیرومندترم!» و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد و گفت: «من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود! و باور نمی‌کنم قیامت برپا گردد! و اگر به سوی پروردگرم بازگردانده شوم [و قیامت در کار باشد]، جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت.

دوست [با ایمان وی - در حال گفتگو با او - گفت: «آیا به خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟! ولی من کسی هستم که [الله] پروردگار من است و هیچ کس را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم. چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قوت [و نیرویی جز از ناحیه خدا نیست. و اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم [مطلب مهمی نیست.

شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد؛ و مجازات حساب شده‌ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد، به گونه‌ای که آن را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای مبدل کند.

و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود، آن گونه که هرگز نتوانی آن را به دست آوری.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷

[به هر حال عذاب الهی فرا رسید] و تمام میوه‌های آن نابود شد؛ و او به خاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست‌های خود را به هم می‌مالید - در حالی که تمام باغ بر داربست‌هایش فرو ریخته بود - و می‌گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم!

و گروهی نداشت که او را در برابر [عذاب خداوند یاری دهند و از خودش [نیز] نمی‌توانست یاری گیرد.

در آنجا ثابت شد که ولایت [و قدرت از آن خداوند بر حق است. اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را [برای مطیعان دارد!

دور نمای بحث

مثالی که در این دوازده آیه - که از طولانی‌ترین مثل‌های قرآن است - بیان شده، مثل افراد مؤمن و کافر یا مثل افراد مستکبر و

مستضعف است که قرآن این دو گروه را به دو نفری تشبیه کرده است که یکی بسیار ثروتمند و مغرور به مال و ثروت خویش و دیگری انسانی مستضعف، ولی مؤمن و خداشناس است، که سرانجام به سبب ناسپاسی، تمام ثروت آن مرد مغرور نابود شد و این امر موجب بیداری او از خواب غفلت گشت. در این مَثَل نکات ظریف و لطیفی نهفته است که بدان خواهیم پرداخت.

ارتباط آیات مثل با آیات پیشین

چرا خداوند متعال، آیات دوازده گانه مَثَل را در این سوره در ضمن آیات (۳۲-۴۴) مطرح نموده است؟ آیا ارتباطی بین این آیات، و آیات گذشته وجود دارد؟

پاسخ: اگر به آیات قبل مراجعه کنیم، درمی‌یابیم که آیات مذکور به هم مرتبط هستند و به همین سبب، بیان مثل فوق در این سوره لازم به نظر رسیده است.

از این رو، خداوند در آیه ۲۸ همین سوره می‌فرماید:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ امْرَأً فُطْرًا

[پیامبر ما!] با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است!

در شأن نزول آیه شریفه بالا آمده است که عده‌ای از ثروتمندان مشرک عرب به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شرفیاب گشته، عرض کردند: «ما مایل هستیم که جزء اصحاب و یاران شما به شمار آییم و به جرگه مسلمانان بیوندیم و توحید و رسالت را بپذیریم؛ ولی در اطراف شما انسان‌های فقیر و نیازمندی وجود دارد که برای ما ناخوشایند است در کنار آنها بنشینیم؛ زیرا آنها با ما تناسبی ندارند؛ سلمان‌ها، ابوذرها، صهیب‌ها، خباب‌ها و مانند آنان را از خود دور کن! این افراد پا برهنه آستین پاره را از گرد خود پراکنده ساز تا ما ثروتمندان بر گرد تو حلقه بزنیم!» (۱)

بر همین اساس، آیه شریفه فوق - که معیار و منطلق اصلی اسلام را با خود به ارمغان آورده است - نازل شد و خداوند وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله را در این مسأله روشن ساخت.

شکستن ارزش‌های کاذب از اهداف انبیاست

از اهداف مهم پیامبران و اولیای خداوند - مخصوصاً پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله - شکستن ارزش‌های کاذب بوده است؛ برای این که در نظر مردم بت پرست عصر جاهلیت، «ثروت و مال» بالاترین ارزش‌ها به شمار می‌رفته و اکنون نیز در دنیای ما، این ارزش کاذب حاکم است و تا زمانی که این نوع ارزش‌ها بر جوامع حکومت کند،

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۴۱۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹

دنیا به سامان نخواهد نشست.

آن هنگام که حضرت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مبعوث گشت و از دین نوپای اسلام خبر داد، برخی از مشرکان مکه

به یکدیگر گفتند:

بیاید خبر جدیدی برایتان داریم! کودکی یتیم و بی‌مال و ثروت ادعای نبوت و رسالت از سوی خداوند می‌کند! مگر این مسأله امکان دارد! اگر قرار بود خداوند کسی را به سوی ما بفرستد، چرا از میان این همه ثروتمندان مکه و طائف کسی را انتخاب نکرد! (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ «۱»)

علت این که مشرکان مکه این سخن را می‌گفتند، این بود که بالا-ترین ارزش در نزد آنها مال و ثروت بود. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام فرعون را به دین الهی دعوت کرد، فرعون در حالی که به وضع ظاهری موسی علیه السلام می‌نگریست، با خنده گفت: «مگر چوپان هم پیامبر می‌شود! من با این همه ثروت و قدرت، تسلیم یک چوپان بشوم!»

آری! قدرت و ثروت، ارزش والای آن مردم به شمار می‌رفت و پیامبران برای شکستن این ارزش‌های نادرست مبعوث شدند. قرآن مجید در آیات متعددی از یک سو، دنیا و ارزش‌های دنیایی، همچون مال و ثروت و فرزند را، بازیچه می‌شناسد «۲» و از سوی دیگر، ارزش حقیقی و واقعی را تقوا معرفی می‌کند. «۳»

از این رو، خداوند در سوره زخرف آیه ۳۳ می‌فرماید:

«اگر مردم گمراه نمی‌گشتند، ما به کفار آن قدر پول و ثروت می‌دادیم که سقف‌های خانه‌هاشان را از نقره بسازند و نردبان‌های نقره‌ای درست کنند، تا بدانید پول و ثروت ارزش واقعی نیست!»

در آیه ۵۳ همین سوره نیز آمده است که فرعون درباره نبوت حضرت موسی علیه السلام به

(۱) سوره زخرف، آیه ۳۱.

(۲) این مضمون در آیات متعددی، از جمله آیه ۳۲ سوره انعام، ۶۴ سوره عنکبوت، و ۳۶ سوره محمد، آمده است.

(۳) سوره حجرات، آیه ۱۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰

اطرافیان و درباری‌ها و مردم مصر گفت: «اگر موسی راست می‌گوید چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است!» یعنی پیامبر باید ثروتمند باشد!

پیامبران مبعوث گشتند تا این توهمات باطل را از بین ببرند و این ارزش‌های دروغین را بشکنند؛ آیه شریفه مثل نیز برای شکستن این ارزش‌های کاذب نازل شده است.

«وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَسَىٰ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»

پیامبر ما! تو باید با سلمان‌ها، ابودرها، بلال‌ها، صهیب‌ها و مانند آنها بسازی! زیرا این گونه افراد، کسانی هستند که صبح و شام به درگاه خداوند روی می‌آورند و در مقابل خداوند به خاک می‌افتند. اگرچه این افراد، پاهایشان برهنه و انسان‌های فقیر و بی‌چیزی هستند؛ ولی قلب آنها مملو از نور ایمان و معرفت خداوند بزرگ است.

«وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا.»

از این مسلمانان پاک باخته چشم بر مدار! مبدا زینت حیات دنیا، ثروت و اموال ثروتمندان، زرق و برق دنیای آنان، تو را بفریبد! از این گونه افراد که قلبشان از یاد ما غافل است، اطاعت و پیروی مکن!

«وَأَتَّبِعْ هَوِيَّ وَكَانَ امْرَأَةٌ فُطْرًا»

این ثروتمندان تابع هوی و هوس خویش هستند و تمام کارهایشان افراط و تفریط است!

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که اسلام از آن مستضعفان و زجرکشیدگان است، نه ثروتمندان و خودبرتربینان!

این منطبق برای برخی تعجب آور بود؛ به همین جهت برای رفع این تعجب و حیرت، خداوند برای افراد مستکبر و مستضعف مثالی زد تا مسأله برای همگان کاملاً روشن شود.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱

شرح و تفسیر آیه مثل

اشاره

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ [پیامبر ما!] برای آنان مثال آن دو مرد را بزن!»

در این که آیا آن دو نفر، دو برادر بوده‌اند و یا دو دوست، بین مفسران اختلاف است:

برخی معتقدند که آن دو، برادر بودند که هشت هزار درهم از پدر به آنها ارث رسیده بود. یکی از آنان مقدار کمی از آن چهار هزار درهم (سهم الارث) خویش را برای مخارج خود نگه داشت و با آن وسایل ساده‌ای برای زندگی تهیه کرد و بقیه را انفاق نمود؛ ولی دیگری تمام سهم الارث را به مصرف خود رسانید و درمی از آن را در راه خدا انفاق نکرد و صاحب سرمایه و باغ و زندگی مرفه‌ی گشت که آیات مذکور اشاره به داستان این دو برادر دارد.

برخی دیگر بر این اعتقادند که آن دو، دوست بودند و نسبتی با یکدیگر نداشتند. (۱)

از مفاد آیات قرآن استفاده می‌شود که نظریه دوم صحیح است؛ بنابراین، مراد از «رجلین» در آیه شریفه، دو دوست است، نه دو برادر.

مطلب دیگری که از مفاد آیات می‌توان استفاده کرد، این است که - علی‌رغم تصور بعضی - آیات صبراً به عنوان مثل بیان نشده، بلکه داستان حقیقی و واقعی است که در تاریخ گذشته رخ داده و خداوند آن را در قالب مثل بیان داشته است.

جَعَلْنَا لِاحِدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ اَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا؛

ما برای یکی از آن دو دوست، دو باغ مملو از انگور که گرداگردش را درختان خرما احاطه کرده بود و در میان این دو باغ، زراعت مفصلی وجود داشت، قرار دادیم.

كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ اَتَتْ اَكْلَهَا وَ لَمْ تَطْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ
هر دو باغ میوه‌های فراوانی داشت؛ به گونه‌ای که از چیزی فروگذار نکرده بود

(۱) مرحوم طبرسی قدس سره در مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۶۸، به هر دو نظریه اشاره کرده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲

و چشمه‌ای جوشان نیز از میان این باغ‌ها جوشیدن گرفت و باغ از نظر آب خود کفا شده بود.

از عبارت «وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا» در می‌یابیم که آب باغ مذکور قبلاً از خارج تأمین می‌شده است؛ ولی اکنون خود کفا شده، آب آن از داخل تأمین می‌گردد.

«فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ اَنَا اَكْتُرُ مِنْكَ مَالًا وَ اعَزُّ نَفْرًا» - انسان‌های کم ظرفیت و مغرور وقتی به نوایی می‌رسند خود را گم می‌کنند و گویا از زمین و زمان طلبکارند! برخی از آنان اگر به مقامی برسند دوستان قدیمی و دیرینه خویش را که سال‌ها در کنار هم بوده‌اند، به فراموشی می‌سپارند و هنگام برخورد با آنها، به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا اولین باری است که او را می‌بیند. این باغدار ثروتمند مغرور نیز انسان کم‌ظرفیتی است؛ وقتی باغ سرسبز و پرمیوه‌اش را - که چشمه‌هایی در میان آن روان است - می‌بیند،

مغرور می‌شود و به دیگران فخر می‌فروشد و نگاهی فخرآمیز به دوست قدیمی و مؤمن فقیر خود می‌کند و می‌گوید: «دارایی و ثروت و سرمایه من از تو بیشتر و کارگران و کشاورزان من از تو افزون‌تر هستند!»

«وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» این باغدار ثروتمند کم ظرفیت مغرور، در حالی که نسبت به خویشتن ظلم می‌کرد وارد باغ خویش شد و گفت: فکر نمی‌کنم این باغ من نابود شدنی باشد! این باغ همیشه آباد و سرسبز خواهد ماند! نه خزانی خواهد داشت، نه آفتی خواهد گرفت و خلاصه از بین نخواهد رفت!

جمله «وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» به این نکته اشاره دارد که هر ظالمی ابتدا بر خود ظلم می‌کند، سپس بر دیگران؛ همان گونه که انسان‌های نیکوکار، نخست خود از کار نیک خویش بهره‌مند می‌گردند و سپس دیگران.

به هر حال، این ثروتمند مغرور خدا را فراموش کرد، و از یاد برد که همان خدایی که این باغ را آباد کرده است، می‌تواند در یک لحظه آن را نابود سازد؛ به گونه‌ای که هیچ اثری از آن نماند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳

«وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا»- سرانجام به خاطر فخرفروشی، غرور و فراموشی خدا، منکر قیامت و روز جزا شد تا به آنجا که به دوست خود گفت: فکر نمی‌کنم قیامتی در کار باشد! آنچه درباره روز قیامت و جهان پس از مرگ می‌گویند صحیح نیست؛ زیرا اگر قیامتی در کار باشد، باید بمیریم و اگر بمیریم باید از اموال و باغ‌ها و زراعتمان جدا شویم و من هم که نمی‌خواهم از دنیایم جدا شوم پس مرگ و قیامت را انکار می‌کنم!

سپس گفت: بر فرض که قیامتی در کار باشد، در آن سرا نیز من مقرب‌تر خواهم بود؛ چون اگر مقرب نبودم، خداوند این قدر مال و ثروت به من نمی‌داد؛ این ثروت فراوان دلیل بر تقرب بیشتر من است پس من در جهان آخرت نیز- اگر وجود داشته باشد- از تو در درگاه الهی مقرب‌ترم!

بسیاری از ثروتمندان این گونه تصور می‌کنند در حالی که نمی‌دانند این‌ها امتحان الهی است و چه بسا بلای جان آنها گردد!

«قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»- رفیق مؤمن در یاد دل فقیرش، که دوست خود را از نظر روحی مریض دید، به فکر معالجه او برآمد، و با یک روانشناسی جالب به مداوای بیماری غرور او پرداخت؛ زیرا بیماری اصلی او غرور بود که آن هم از فراوانی نعمت نشأت گرفته بود. اگر غرورش درمان می‌شد، بقیه امراض روحی‌اش نیز معالجه می‌شد.

مرض غرور را از دوراه می‌توان درمان کرد:

۱- انسان مغرور را به گذشته‌اش بازگردانیم؛ به زمان کودکی‌اش که حتی قدرت حفظ آب دهانش را نداشت؛ به زمانی که در رحم، به صورت جنینی بود که تمام وجودش از خون تغذیه می‌شد و هیچ کس جز خدا قادر به کمک کردن به او نبود؛ به قبل از عالم جنین، زمانی که نطفه گندیده‌ای بیش نبود که هر انسانی از دیدن آن متنفر

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۴

است و به قبل از آن که خاک بی‌ارزشی بیش نبوده است.

۲- دیگر این که آینده را برای او تداعی دهیم؛ دست او را گرفته به همراه خود به قبرستان ببریم و به او بگوییم: در این قبرها که می‌بینی انسان‌هایی خفته است که روزی چون من و تو، انسان‌های قوی و پولداری بودند ولی با تمام ثروت و دارایی خود مُردند؛ جسد آنها کم‌کم متلاشی شد و جز استخوان، چیزی باقی نماند؛ استخوان‌ها هم با گذشت زمان، نابود می‌شود و تنها سنگ قبری باقی می‌ماند، پس از مدتی سنگ قبر هم از بین می‌رود و جز نامی در تاریخ، هیچ چیز از او باقی نمی‌ماند و تاریخ نیز پس از مدتی او را به فراموشی می‌سپارد، گویی چنین انسانی اصلاً به دنیا نیامده است!

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ای دل همه ما در گلیم

عاقبت انسان مغرور

انسان‌های مغرور در گذشته و حال، عاقبت خوشی نداشته‌اند و سرانجام سقوط کرده‌اند. در زمان حکومت رضا خان قُلدر، شخصی به نام «تیمور تاش» وزیر دربار شد. او انسانی قُلدر، مغرور و خطرناک بود. قدرت زیادی داشت، به گونه‌ای که چرخاننده اصلی دستگاه سلطنت شمرده می‌شد.

روزی، که علمای تهران در مجلسی جمع شده بودند، خبر دادند وزیر دربار می‌آید. این انسان سرمست از باده غرور به مجلس علما وارد شد و نشست، او که از شراب غرور بی‌هوش و مست بود، گفت: «شما می‌گویید این جهان خدایی دارد! من می‌توانم هزار دلیل ارائه دهم که خدایی وجود ندارد!» جمعیت علما نگاهی به این انسان مغرور کردند و علاوه بر این که کسی در مقابل این آدم قُلدر جرأت حرف زدن نداشت و حرف در او تأثیری نداشت، او را لایق پاسخ ندانستند. به هر حال این

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۵

مجلس تمام شد و تیمور تاش رفت.

اما روزگار، همیشه بر وفق مراد نمی‌چرخد؛ چیزی نگذشت که تیمور قُلدر مغرور- که همه‌کاره سلطنت بود- مورد غضب شاه قرار گرفت و به زندان افتاد؛ مدتی را در زندان انفرادی به سر برد و سرانجام نیز محکوم به اعدام شد.

در روزهایی که در زندان بود، یکی از علما با خود گفت: اکنون به ملاقاتش بروم، ببینم در چه وضع و حالی به سر می‌برد؛ ایشان می‌گویند: به زندان رفتم، دیدم در اتاقی قدم می‌زند و این اشعار مولوی را می‌خواند:

ما همه شیران، ولی شیر علم حمله‌مان از باد باشد دم به دم

حمله‌مان پیدا و ناپیدا است بادجان فدای آن که ناپیدا است باد

عجب! این همان تیمور تاش مغروری است که روزی می‌خواست با هزار دلیل ثابت کند که جهان خدایی ندارد! نزدیک رفتم، گفتم: مرا می‌شناسی؟ گفت: آری! گفتم: آمده‌ام تمام هزار دلیلت را با یک دلیل باطل کنم! خداوند جهان کسی است که تیمور مغرور قُلدر را از اوج قدرت به پشت میله‌های زندان انداخت! او سری تکان داد و اظهار تأسف کرد.

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت این نردبان افتادنی است

لاجرم آن کس که بالاتر نشست استخوانش سخت تر خواهد شکست

آری! انسان‌های کم ظرفیت و مغرور این گونه‌اند؛ ولی آدم‌های پر ظرفیت و متواضع، همانند علی علیه السلام دوران ۲۵ ساله سکوتشان با دوره ۵ ساله حکومتشان هیچ تفاوتی ندارد!

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «سُكْرُ الْغُلَّةِ وَالْغُرُورِ ابْعَدُ اَفَاقَهُ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ»^(۱)؛ مستی ناشی از غفلت و غرور عمیق‌تر از مستی شراب است! زیرا انسانی که مست شراب است، بعد از لحظاتی از مستی خارج می‌شود اما انسان مست غرور، گاهی تا دم

(۱) میزان الحکمه، باب ۳۰۳۹، حدیث ۱۴۵۳۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۶

مرگ از مستی غرور بر نمی‌خیزد و تنها سیلی اجل او را هشیار می‌کند که آن زمان، دیگر وقت گذشته است!

در روایت دیگری از وجود نازنین حضرت امیر علیه السلام آمده است: «بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ»^(۱)؛ میان شما و علم و دانش حجابی از غرور فاصله شده است!

بنابراین، باید سعی کنیم با یادآوری گذشته و تفکر در آینده - مخصوصاً نسبت به پس از مرگ - دچار غرور و خودبرتربینی نشویم. «ثُمَّ سَوَّيْكَ رَجُلًا» - خداوند پس از گذراندن مراحل مختلف جنین - که هر کدام شگفتی‌های خیره‌کننده‌ای دارد - او را تنظیم کرد؛ اگر تنظیم برنامه دقیق الهی نبود و کمترین کم و زیادی رخ می‌داد، نوزاد ناقص و معلول به دنیا می‌آمد؛ کور، کر، شش‌انگشت، بدون دست، بدون پا، خشتی، دوقلوی به هم چسبیده و مانند آنها! شاید یکی از فلسفه‌های تولد نوزادان ناقص الخلقه، پی بردن به این مرحله مهم آفرینش انسان باشد تا پس از قدرت و قوت یافتن و صاحب مال و ثروت و زن و فرزند شدن، خود را گم نکند و به خود مغرور نگردد و همواره شاکر ولی نعمت خویش باشد.

به این جهت، انسان‌های وارسته به هنگام تولد نوزادشان، از جنس آن سؤال نمی‌کنند که آیا دختر است یا پسر؟ بلکه از سلامت او می‌پرسند؛ زیرا دختر و پسر هر دو نعمت خداوند هستند؛ آنچه مهم است، سلامت آنهاست.

«لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» - پس از این که منطقی دوستِ ثروتمندِ غافل از خدا، بیان شد و دوست مؤمن فقیر، او را نصیحت کرد - اگرچه تأثیری نگذاشت - رفیق مؤمن، منطقی و عقیده‌خویش را چنین بیان کرد: «عقیده من این است که خداوند، پروردگار من است و من برای او هیچ کس را به عنوان شریک قبول نمی‌کنم!»

(۱) نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۲۸۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۷

در آیه شریفه ذکر کلمه «رب» از بین اسماء مختلف خداوند، بسیار مهم و دقیق است و به این معناست که او مرا از زمانی که نطفه‌ای بیش نبودم تا کنون، بلکه تا آخر عمر، تحت تربیت خود قرار داده است. اگر تربیت رب قادر نبود، من چیزی نبودم؛ او ولی نعمت و صاحب و مالک من است. مگر می‌شود برای چنین پروردگاری که همه چیز من از اوست، شریک قائل شوم؟! «وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ - سپس رفیق مؤمن - بعد از بیان منطقی و عقیده خویش - رو به رفیق خود کرد و گفت:

چرا هنگامی که وارد باغ بزرگت می‌شوی و درختان پرمیوه سر به فلک کشیده، زراعت‌های وسیع، فضای معطر باغ، سایه‌های خنک و نشاط‌آور و ... را می‌بینی، نمی‌گویی: این، نعمتی است که خداوند عطا کرده است و قوت و قدرتی جز از ناحیه او نیست! تمام قدرت‌ها و نیروها با عنایت اوست! رفیق من! تو باید تمام این نعمت‌ها را از ناحیه او بدانی و در مقابل این همه لطف و رحمت و نعمت، او را سپاس بگویی، نه این که مغرور شوی! هم خود از آن بخوبی استفاده کن و هم حق یتیمان و فقرا و نیازمندان را بپرداز!

«إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» - دوست من! تو فقط به وضع موجود فکر می‌کنی که ثروتمند و پر قدرت هستی و من از نظر مال و ثروت و نفرت از تو ضعیف‌ترم ولی آیا هیچ به آینده فکر کرده‌ای که خداوند قادر است در یک لحظه همه چیز را وارونه کند و بهتر از باغ تو به من بدهد! (۱)

روایاتی که در ذیل این آیه شریفه آمده است، حکایت از این دارد که وضع آن مرد مؤمن فقیر بسیار خوب شد. (۲)

(۱) به قول شاعر:

در این دُنیه که گه گه گه و گه گه شود ناگه به امروزت مشو غرّه، ز فردایت نه‌ای آگه

(۲) تفسیر البرهان، جلد ۲، صفحه ۴۶۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۸

«وَيُرْسِلْ عَلَيْهَا حُجَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا» - کلمه «حُسابان» به معنای تیری است که به هدف می‌خورد؛ از این جهت که با حساب پرتاب شده است به آن حسابان گفته‌اند؛ صاعقه‌ای که به هدف می‌خورد نیز حسابان نامیده می‌شود، به زلزله‌ای که هدف را نابود کند نیز حسابان گویند؛ خلاصه، هر بلای حساب شده مؤثر «حسابان» است.

این آیه، ادامه گفتار دوستِ مؤمنِ فقیر است که خطاب به دوستش می‌گفت: ممکن است، خداوند در یک لحظه همه چیز را تغییر دهد و بلای آسمانی و مجازات حساب شده‌ای از آسمان به باغ و مزرعه تو وارد شود و این باغی که اکنون زیر پوشش درختان پنهان است، با یک صاعقه تبدیل به بیابان شود.

«أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا» - یا این که باغ و مزرعه تو با تمام میوه‌ها و درختانش در زمین فرو رود و هیچ اثری از آن باقی نماند و تو توانایی انجام هیچ کاری را نداشته باشی؛ همان گونه که این مسأله در برخی از زلزله‌ها و رانش‌های زمین اتفاق افتاده است تا جایی که حتی یک روستا به طور کامل در دل زمین فرو رفته است.

بنابراین، نباید به وضع موجود دل بست و مغرور شد؛ بلکه پیوسته باید در اندیشه تحولاتی باشیم که شاید در آینده رخ دهد. «وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَاصْبِرْ فَاذْبَحْ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلٰى مَا اَنفَقَ فِيهَا» - همان طور که دوست مؤمن فقیر گفته بود، بلای آسمانی نازل شد؛ صاعقه‌ای تمام درختان، میوه‌ها و زراعت را از بین برد؛ وقتی مرد مغرور وارد باغ و زراعت خود شد، بهت زده تمام آن را از بین رفته دید؛ میوه‌ها سوخته بودند، درختان نیم سوخته روی هم افتاده بودند و خلاصه، تمام آمال و آرزوهایش را بر باد رفته دید و به سبب هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست‌های خود را از روی افسوس و حسرت به هم می‌مالید.

«وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» - این جمله بسیار عجیب، به این معناست که

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۹

سقف‌های عمارات بر زمین ریخت و سپس دیوارها و ستون‌ها بر روی سقف‌ها خراب شد، در حالی که معمولاً در صورت خرابی ساختمان، سقف‌ها بر روی دیوارهای خراب شده می‌ریزد.

شاید علت این حادثه این بوده است که ابتدا صاعقه سقف‌ها را خراب کرده است و سپس ستون‌ها و دیوارها بر روی سقف‌ها ریخته شدند. (۱)

«وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّيَ أَحَدًا» - پس از عذاب الهی و نابود شدن باغ و زراعت و از دست دادن تمام ثروت و سرمایه، این دوست ثروتمند مغرور از مستی غرور خارج شده و می‌گوید: ای کاش هرگز نسبت به پروردگارم مشرک نمی‌شدم و به واسطه شرک، منکر قیامت نمی‌گشتم و به سبب انکار قیامت، مبتلا به مجازات الهی نمی‌گردیدم!

«وَلَوْ كُنْ فَتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا» از دوستان و اطرافیان - که به هنگام وفور نعمت و سرمایه به گرد او می‌چرخیدند - در هنگام مصیبت و فقر خبری نبود؛ گروهی نداشت که او را در مقابل عذاب خداوند، یاری دهند و از خویشتن نیز نمی‌توانست یاری بگیرد.

عبرت بگیرید!

شخصی به نام «آقا صادق» در قم زندگی می‌کرد. این مرد که از یک چشم نابینا بود، باغ انگوری داشت، هنگام فرارسیدن فصل انگور، دوستان و رفقا گرداگردش جمع می‌شدند و با احترام و تمجید از او به نام «حاج آقا صادق، حاج آقا صادق» یاد می‌کردند و از انگورها تناول می‌کردند. آن هنگام که فصل انگور می‌گذشت و در باغ بسته می‌شد، دیگر دور آقا صادق خلوت می‌گشت و از آن دوستان خبری نبود؛ بلکه

(۱) شاید این تعبیر کنایه از شدت عذاب الهی باشد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۰

اگر یادی از آقا صادق می‌شد و سخنی از او به میان می‌آمد، دیگر به نام «حاج آقا صادق» خوانده نمی‌شد، بلکه «صادق کوره» لقب می‌گرفت.

آقا صادق در مورد این احوال و دوستان مگس صفت، شعر زیبایی سرود:

تا که باغم داشت انگور عسگری نام من هم بود آصادق قمی

چون که باغم خالی از انگور شدن نام من برگشت و صادق کور شد

«هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا»- دوستی حقیقی و ولایت واقعی از آن خداست و به غیر از خداوند نمی‌توان اعتماد کرد.

در این که کلمه «هنالك» اشاره به این جهان است یا جهان آخرت، بین مفسران اختلاف است. آنچه به نظر می‌رسد، این است که «هنالك» اشاره به هر دو جهان دارد و آیه، ولایت خداوند را در هر دو جهان بررسی می‌کند.

«ولایت» مسأله بسیار مهمی است، این کلمه از ماده «توالی» به معنای دو چیزی است که پشت سر هم می‌آید. ماه شعبان و رمضان را- که بدون فاصله در پی یکدیگر می‌آیند- دو ماه متوالی می‌گویند.

اگر دو طبیب در درمانگاهی به صورت کشیک طبابت کنند و یکی بعد از دیگری مشغول به کار شود، در اینجا نیز می‌گویند: طبابت این دو طبیب متوالی است و از آنجا که دو دوست نیز همیشه همراه یکدیگرند، هر کدام ولی دیگری است و نیز از آنجا که ولی و سرپرست و یار و یاور انسان‌های مؤمن (خداوند)، از آنها جدا نیست، به او ولی گفته می‌شود.

بنابراین، «ولی» به معنای سرپرست، دوست، یار و یاور است.

برخی گفته‌اند ولاء با ولاء فرق دارد: ولاء (به کسر واو) به معنای نصرت و یاری است و ولاء (به فتح واو) به معنای سرپرستی است. در مقابل، برخی معتقدند که هر دو به یک معنا است و تفاوتی با هم ندارند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۱

پیام‌های آیه:

۱ زمان تأثیر توبه

یکی از مطالبی که از آیات دوازده‌گانه مثل استفاده می‌شود، این است که توبه زمان خاصی دارد که اگر آن زمان بگذرد، پذیرفته نخواهد شد.

اگرچه طبق روایات فراوانی، در توبه آنقدر وسیع است که انسان‌های آلوده، مجرم و گناهکار می‌توانند وارد آن بشوند؛ ولی همین در وسیع در سه نوبت بسته می‌شود:

الف: توبه در زمان نزول بلا

انسانی که گرفتار چنگال بلا شده است، اگر در آن حال توبه کند، چنین توبه‌ای بی‌اثر است.

از این رو، خداوند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت می‌فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»- این مشرکان و بت پرستان، هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند و در امواج خروشان آن گرفتار گشته، و اسیر گرداب‌های خطرناک می‌گردند، از روی اخلاص، خدا را

می‌خوانند؛ ولی نه این دعا ارزش دارد و نه آن اخلاص سودی خواهد داشت و این توبه مؤثر نخواهد افتاد؛ زیرا این توبه اضطراری و به نوعی اجباری است؛ مانند شخصی که زیر ضربه‌های تازیانه استغفار و توبه کند، همان گونه که چنین استغفار و توبه‌ای پذیرفته نیست، چنان توبه و دعایی نیز پذیرفته نخواهد شد.

همین مشرکان- که به هنگام بلا- توبه می‌کنند و خدای واحد را می‌خوانند- وقتی طوفان حوادث فرو می‌نشیند و به خشکی برمی‌گردند، خدای واحد را فراموش می‌کنند و دوباره به بت پرستی و شرک روی می‌آورند.

بنابراین، چنین توبه‌ای پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا توبه آن است که با آن مسیر زندگی انسان عوض شود، در حالی که چنین توبه‌ای مسیر زندگی مشرکان را تغییر نمی‌دهد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۲

توبه‌ای که در پشت میله‌های زندان انجام شود و پس از آزادی فراموش شود، یا در بستر بیماری صورت گیرد و پس از بهبود و سلامت به نسیان سپرده شود، یا در گرداب حوادث انجام شود و پس از فروکش کردن آن شکسته شود، این گونه توبه‌ها پذیرفته نیست زیرا این گونه توبه‌ها عکس‌العمل‌های موقت است که بر اثر شلاق‌های حوادث الهی پدید می‌آید.

ب- توبه گنه کاران در هنگام مرگ

وقتی سیلی اجل به گوش انسان نواخته و چشم برزخی او باز شد و یقین به مرگ و وداع با دنیا ایجاد شد، دیگر توبه انسان پذیرفته نخواهد شد چه این که خداوند متعال در آیه ۱۸ سوره نساء می‌فرماید:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد، می‌گویند الان توبه کردم، توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم.

از جمله این افراد، فرعون، طغیانگر بزرگ عصر حضرت موسی علیه السلام است که وقتی چنگال مرگ دید و خود را در آستانه غرق شدن مشاهده کرد، گفت: «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ خدایا ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد، و من از مسلمانان هستم! ولی این توبه قبول نشد و طبق برخی روایات، جبرئیل مشتی از

(۱) سوره یونس، آیه ۹۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۳

لجن‌های کف رودخانه نیل را بر دهانش زد «۱» و گفت: «الآن؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی!» «۲» آیا بعد از آن همه جنایات، پاره کردن شکم‌های مادران، کشتن نوزادان پسر، ظلم و ستم‌های بی اندازه، آواره کردن بنی اسرائیل، شکنجه نمودن مؤمنان و مانند آن، سزاوار است توبه فرعون پذیرفته شود؟!

بنابراین، توبه در آستانه مرگ و هنگامی که چشم برزخی انسان باز شد، پذیرفته نمی‌شود.

ج- توبه به هنگام مشاهده عذاب الهی

بسیاری از مردم با مشاهده عذاب الهی، توبه می‌کنند؛ چنین توبه‌ای نیز بی‌اثر است. خداوند متعال در این رابطه در آیات ۸۴ و ۸۵ سوره مؤمن (غافر) می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَعَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِئَتِ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي

عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

هنگامی که عذاب شدید ما را دیدند، گفتند: "هم اکنون به خداوند یگانه، ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم". اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده، و آنجا کافران زیانکار شدند.

توبه به هنگام دیدن عذاب اثری ندارد. توبه قوم حضرت نوح علیه السلام به هنگام طوفان، توبه قوم حضرت لوط علیه السلام به هنگام بارش سنگ‌های آسمانی و عذاب‌های دیگر پذیرفته نشد.

(۱) تفسیر صافی، مجلد اول، صفحه ۷۶۳.

(۲) سوره یونس، آیه ۹۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۴

عزیزان! مرگ خبر نمی‌دهد و هر لحظه در کمین است؛ عوامل و علل مرگ بسیار ساده است و برای هر انسانی به راحتی امکان تحقق دارد؛ بنابراین انسان باید در هر لحظه‌ای به درگاه الهی روی آورد و توبه حقیقی کند. مبادا زمانی به خود آییم که درهای توبه بسته شده باشد!

آنچه از آیات فوق برمی‌آید، این است که عدم پذیرش توبه با شرایط مذکور اختصاصی به یک قوم و ملت ندارد، بلکه آن، یک سنت الهی است که در مورد همه اقوام و ملتها جاری می‌شود.

۲ بی اعتباری دنیا

از آیه مثل استفاده می‌شود که اعتباری به اموال، مقامها، ثروتها و نیروی جسمانی نیست. و تکیه زدن بر امور دنیوی غیر خدایی، همانند تکیه زدن بر تار عنکبوت است، بلکه سست‌تر از آن. «۱»

قدرت جوانی و زور بازو و نشاط، همیشگی نیست و نباید به آنها مغرور شد.

قهرمانانی بودند که بر اثر یک بیماری، ضعیف‌ترین انسان‌ها شدند، پهلوانانی بودند که در آخر عمر قدرت راه رفتن و حرکت کردن نداشتند و نیاز به کمک دیگران داشتند.

پهلوان قدرتمند قمی

پهلوان بسیار نیرومندی در قم بود که از خدمت کاران آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به شمار می‌رفت. «۲»

هنگامی که لباس خدمه‌گری حضرت را می‌پوشید، بسیار خوش‌منظر و رعنا بود، با قامتی بلند و پیکری قوی که به هنگام راه رفتن، آهت و شکوه خاصی داشت. تمام افراد شرور قم از او وحشت داشتند و به

(۱) این مطلب در آیه شریفه ۴۱ سوره عنکبوت - که خود یکی از مثل‌های زیبای قرآنی است - آمده است.

(۲) خدمت به این بزرگان از افتخارات بزرگ شیعیان است، استاد معظم (آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی «مدظله») نیز از خادمین افتخاری آن حضرت است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۵

هنگام دیدنش از او فاصله می‌گرفتند؛ اما همین پهلوان را روزی بر روی ویلچر دیدم که بچه‌ای او را به سوی حرم مطهر جهت زیارت می‌آورد.

آری! محتاج کمک بچه‌ای بود! در آن لحظه به یاد ایام پهلوانی و قدرتمندی‌اش افتادم، گفتم: آن کجا و این کجا! چه دنیای بی‌اعتباری! تنها ثروت آن ثروتمند باغدار مغرور، در معرض نابودی و هلاکت نیست؛ بلکه تمام امور دنیوی غیر قابل اعتماد است. آشپزخانه سلطنتی

یکی از امیران و فرمانروایان خراسان، با یکی دیگر از فرمانروایان آن خطه، اختلاف پیدا کرد و این کشمکش زبانی، تبدیل به جنگ شد. در این جنگ، یکی از این دو امیر شکست خورد و اسیر دیگری شد. روزی در زندان برایش غذا آوردند؛ در آن زمان غذاها را در ظرف‌های دسته‌دار که شبیه سطل بود می‌ریختند، او غذای داغ را کناری گذاشت تا سرد شود. سگی آمد سرش را داخل سطل کرد؛ چون غذا داغ بود، بی‌اختیار سرش را بلند کرد. دسته سطل به گردن سگ افتاد؛ آن حیوان وحشت نمود و با سطل فرار کرد، امیر اسیر شکست‌خورده از دیدن این صحنه با خنده بلندی گفت:

دیروز آشپزخانه سلطنتی امیر را چهارصد مرکب حمل می‌کردند و امروز سگی آش و آشپزخانه امیر را به یغما می‌برد! «۱»

۳ دقت در انتخاب دوست

همان گونه که گذشت، شخص ثروتمند باغدار، در زمان ثروت و قدرت خویش، دوستان و افراد فراوانی داشت و به آنها فخر می‌فروخت، اما هنگام فقر و ورشکستگی و بدهکاری از آن دوستان خبری نبود. نه آنها به این انسان مغرور

(۱) مشروح این داستان را در کتاب چهل حدیث [به شرح رسولی محلاتی، جلد دوم، صفحه ۵۰۸ مطالعه فرماید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۶

شکست خورده کمک کردند و نه خود توانست این همه ناکامی و شکست را جبران کند؛ راستی چرا دوستانش به او کمک نکردند؟

دلیل این مسأله روشن است؛ زیرا آنها دوستان خود او نبودند؛ بلکه دوستان ثروت و قدرت او بودند!

این دغل دوستان که می‌بینی مگس‌اند گرد شیرینی

این گونه دوستان، هنگامی که ثروت و قدرت از بین می‌رود، دوستی و رفاقت آنها نیز به اتمام می‌رسد. برخی، دوست قدرت انسانند؛ قدرت که رفت، دوستی آنها نیز قطع می‌گردد؛ برخی دیگر، دوست جمال انسانند؛ جمال که رفت، دوستی نیز به پایان می‌رسد؛ برخی، دوست ثروت انسانند؛ ثروت که رفت، دوستی هم می‌رود؛ برخی، دوست مقام انسانند؛ با رفتن مقام، دوستی نیز به آخر خط می‌رسد.

در آیات مثل، دوستان ثروتمند باغدار نیز در حقیقت دوستان ثروت و قدرت او بودند، نه دوستان خود او؛ علاوه بر این که چنین دوستانی در زمان ثروت و قدرت نیز دوست حقیقی نیستند، بلکه بلا هستند؛ زیرا این گونه افراد با چنین هدفی، متملقانه و چاپلوسگرانه، خوب را بد و بد را خوب جلوه می‌دهند؛ بنابراین، چنین دوستانی هیچ‌گاه دوستان واقعی نیستند و باید از آنها حذر کرد.

پرسش: دوستان واقعی چه کسانی هستند؟ چه افرادی را باید به عنوان دوست حقیقی انتخاب کرد؟

پاسخ: باید در انتخاب دوست، معیارهایی را در نظر گرفت که جاویدان باشد تا دوستی پایدار بماند. کسانی را دوست خود بدانیم که دوستدار علم، ایمان، تقوا و مانند آن باشند؛ زیرا چنین دوستانی با دگرگونی‌ها و حوادث، محبت آنها متزلزل نمی‌شود و تا زمانی که تقوا، ایمان، علم، آخرت و اعتقاد انسان برقرار باشد، دوستی آنها نیز برقرار خواهد بود. چنان که در روایات نیز به این معیارها اشاره شده است که در این نوشتار به ذکر دو روایت بسنده می‌شود:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۷

۱- حضرت علی علیه السلام در روایت زیبایی می‌فرماید:

مَوَدَّةُ اِثْنَاءِ الدُّنْيَا تَزُولُ لِاِذْنِي عَرَضٌ يُعْرَضُ «۱»

دوستی دنیاپرستان و فرزندان دنیا، به کمترین دگرگونی زایل می‌گردد.

چنین دوستانی در این حوادث، آن چنان رنگ عوض می‌کنند که دیگر انسان را نمی‌شناسند؛ به گونه‌ای که گویا انسان را هرگز ندیده‌اند.

۲- در روایت جالب دیگری آن حضرت علیه السلام می‌فرماید:

وَدُّ اِثْنَاءِ الْاٰخِرَةِ يَدُوْمٌ لِدَوَامِ سَبِيْهِ «۲»

دوستی آخرت‌جویان و فرزندان آخرت تا زمانی که سبب و علت آن (ایمان و ولایت) وجود داشته باشد، ادامه خواهد یافت. چنین دوستانی پیوسته- چه در حال اقبال و ادبار دنیا، چه در حال آزادی و اسارت، چه در حال بیماری و سلامت و ...- دوستی‌شان پایدار است.

این دوستان اندک و کمیاب هستند، مخصوصاً در دوره آخرالزمان. از این رو، در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

اَقْلٌ مَا يَكُوْنُ فِي اٰخِرِ الزَّمَانِ اِخٌ يُوثِقُ بِهٖ اَوْ دِرْهَمٌ مِّنْ حَلَالٍ «۳»

در دوره آخرالزمان، دو چیز بسیار کمیاب است؛ نخست دوست قابل اطمینان و مورد اعتماد و دیگری رزق و روزی و پول حلال. حقیقتاً هر دوی آن کمیاب است. فرض کنید با زحمت فراوان پول حلالی به دست آورده‌اید و آن را به حساب بانکی خود واریز کرده‌اید؛ گرچه پول شما حلال است؛ ولی در بانک پول انسان‌های رباخوار، غیر معتقد به خمس و زکات- که به پول آنها وجوه شرعیّه تعلق گرفته است-، انسان‌های دزد که از راه دزدی ارتزاق می‌کنند،

(۱) غرر الحکم، حدیث شماره ۶۸۲۸.

(۲) غرر الحکم، حدیث شماره ۱۰۱۱۸.

(۳) تحف العقول، صفحه ۴۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۸

انسان‌های محترک، قاچاقچیان مواد مخدر، کم‌فروشان و خلاصه تمام کسانی که به نوعی پول حرام به دست می‌آورند نیز به بانک می‌آید و با پول حلال شما مخلوط می‌شود؛ در این صورت اگرچه به ظاهر تکلیفی بر عهده شما نیست و پول برای شما حلال است، لکن پول‌های مخلوط شده به حرام، اثر وضعی خود را خواهد گذاشت.

و شاید به این جهت باشد که در روایتی می‌خوانیم: «در دروه آخرالزمان همه مردم مبتلا- به رباخواری می‌شوند و کسانی هم که رباخوار نیستند، گرد و خاک ربا به آنها نیز سرایت می‌کند.» «۱»

به امید روزی که همه مردم در پی کسب روزی حلال باشند و رباخواران از رباخواری، کم‌فروشان از کم‌فروشی، سارقان از سرقت، محترکان از احتکار، گرانفروشان از گرانفروشی، قاچاقچیان از قاچاق مواد مخدر دست بکشند و همه به رزق و روزی حلال روی آورند.

ولّی و سرپرست و یار و یاور مؤمنان در دنیا و آخرت، خداوند عالم قادر است؛ چنان که آیه شریفه ۲۵۷ سوره بقره در این باره می‌فرماید:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

خداوند، ولّی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور می‌برد. از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت گمراهی به نور هدایت، از ظلمت اختلاف به نور وحدت، از ظلمت عذاب الهی به نور رحمت خداوند و از ظلمت جهل و نادانی به نور علم و آگاهی هدایت می‌کند.

(۱) مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۳۹۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۴۹

اما کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ کسانی که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها می‌رانند؛ از نور ایمان و هدایت و وحدت و رحمت خداوند و علم و آگاهی، به ظلمت کفر و گمراهی و اختلاف و عذاب الهی و جهل و نادانی هدایت می‌کنند. و نتیجه کار این انسان‌ها نیز آتش جهنم است و همیشه در آن خواهند ماند.

علاوه بر خداوند، اولیاء الله نیز ولّی مؤمنان به شمار می‌روند؛ چه این که خداوند در آیه شریفه ۵۵ سوره مائده می‌فرماید:

أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و ولّی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

بر اساس این آیه، علاوه بر خداوند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت علی «۱» علیه السلام نیز ولّی مؤمنان هستند.

همچنین بنابر آیات (۳۰ و ۳۱) سوره فصلت، فرشتگان نیز ولّی مؤمنان هستند:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْتَهِرُوا بِالْبَجْنَةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تُوَعَدُونَ

به یقین کسانی که گفتند: "پروردگار ما خداوند یگانه است" سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که نرسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! ما [ولّی و سرپرست و] یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم و برای شما هرچه بخواهید در بهشت فراهم است و هرچه طلب کنید به شما داده می‌شود.

(۱) علمای شیعه و اهل سنت همگی معترفند که این آیه شریفه در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است، شرح این مسأله را در تفسیر نمونه، جلد چهارم، صفحه ۴۲۴ به بعد مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۰

مثالهای زیبای قرآن ج ۲ ۹۹

از این رو که انسان‌ها معصوم نیستند، فرشتگان در دنیا، انسان‌های مؤمن را از حوادث، خطرات و گمراهی‌ها حفظ می‌کنند و این همان «ولایت تکوینی» است.

وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اولیاء الله برای مؤمنان مایه برکت و آثار معنوی است؛ به این جهت، وقتی از معصوم علیه السلام درباره غیبت امام عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» سؤال می‌شود که چنین امام غایبی چه فایده‌ای دارد؟

امام در جواب می‌فرماید:

«همان فایده و اثری که خورشید پنهان در پشت ابر، برای طبیعت دارد، امام غایب نیز برای مؤمنان دارد؛ امام غایب نیز، از پس پرده غیبت، در قلبها اثر می‌گذارد و ولایت تکوینی دارد.» (۱)

بنابراین، ولی مؤمنان، خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و فرشتگان هستند. البته به شرط آن که انسان در مسیر حضرت حق گام بردارد. اگر ما یک گام به سوی او برداریم، او گام‌های زیادی به سوی ما برخواهد داشت؛ اگر ما «رَبُّنَا اللَّهُ» گفتیم و در پی آن استقامت کردیم، الطاف حضرت امام زمان «عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فِرْجَةَ الشَّرِيفِ» شامل حال ما می‌گردد، همان گونه که شامل حال برخی گردیده است.

باید دست نیاز به سوی آن حضرت بگشاییم تا با عنایات خاصّش مشکلات فردی، اجتماعی و سیاسی ما را حل نماید.

(۱) منتخب الاثر، صفحه ۲۷۰، حدیث ۳ و ۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۱

مثال سی و سوم: زندگی دنیا

اشاره

خداوند متعال در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره کهف می‌فرماید:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا أَمْوَالٌ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

(ای پیامبر!) زندگی دنیا را برای آنان به آبی که از آسمان فرو می‌فرستیم تشبیه کن. همان آبی که به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می‌شوند و) درهم فرو می‌روند؛ اما بعد از مدتی می‌خشکند و بادها آنان را به هر سو پراکنده می‌کنند و خداوند بر همه چیز تواناست. مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست و باقیات صالحات [ارزش‌های پایدار و شایسته ثوابش نزد پروردگارت، بهتر و امید بخش تر است.

دورنمای بحث

خداوند متعال در این مثال زیبای قرآنی، زندگی دنیا را به آب باران تشبیه کرده است. خصوصیت بارز آب باران آن است که چند صباحی مایه طراوت و نشاط

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۲

گیاهان و درختان است؛ ولی این طراوت و سرسبزی با فرارسیدن فصل پائیز که آغاز ایّام مرگ موقت گیاهان است به پایان می‌رسد و به این ترتیب یک دوره کوتاه و گذرا از عمر گیاهان سپری می‌شود و این در واقع هشدار است به انسان‌های غوطه‌ور در زندگی دنیا تا دریابند که زندگی آنها نیز روزی به فصل پائیز خود خواهد رسید.

شرح و تفسیر

اشاره

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»- ای پیامبر ما! برای مسلمانان در مورد زندگانی دنیا که در آن غوطه‌ور شده‌اند، مثالی بزن! خداوند چرا این مثال را در اینجا مطرح کرده است؟ شاید علت آن آیات دوازدهگانه قبل از آن باشد که در آن آیات عاقبت دنیا پرستان و کسانی که غرق در زندگی مادی گشته‌اند، بیان شده است و به دنبال آن، برای روشن شدن حقیقت زندگی دنیا این مثال مطرح شده است.

«كَمَا أَتْرُقْنَا مِنَ السَّمَاءِ»- این آب از آسمان نازل می‌شود و بر سراسر زمین- هم بر زمین‌های نم‌کزار و هم بر زمین‌های شیرین و آماده- می‌بارد؛ ولی بهره همه زمین‌ها یکسان نیست؛ بلکه این نعمت الهی در برخی از زمین‌ها مایه عذاب الهی و در برخی دیگر عامل حیات می‌شود!

«فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ»- آبی که از آسمان نازل می‌شود و بر زمین‌های شیرین و آماده می‌بارد؛ گیاهان زیبا و پر طراوت و با نشاط فراوانی را می‌رویاند. گیاهان مختلف و متفاوتی که هر کدام از آنها، نشانه‌ای از قدرت بی انتهای پرودگار است. آب زلال و صاف باران و زمین آماده رویش که مایه سرسبزی درختان و گیاهان است، منظره دل‌انگیز و خیره کننده‌ای را در فصل بهار و تابستان به نمایش می‌گذارد که چشم حقیقت بین هر بیننده‌ای را به تحسین وادامی دارد.

«فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ»- اما این طراوت و سرسبزی و نشاط، که چهره

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۳

زمین خاکی را زیبا کرده است، عمری کوتاه دارد؛ زیرا پس از چند صبحی که فصل بهار و تابستان سپری شود، کم‌کم سرسبزی و نشاط جایشان را به زردی و مرگ می‌دهند و با وزش بادهای سرد پائیزی که پیام آور مرگ ظاهری طبیعت است، برگ‌های زرد درختان که روزی زیبایی و سرسبزیشان را به رخ طبیعت می‌کشیدند، با کوچکترین حرکتی از شاخه جدا گشته و با چندین چرخش بر زمین رها می‌شوند تا در دل خاک مدفون گردند.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»- البته این تغییر و تحولات و دگرگونی‌ها در مورد موجودات جهان و انسان است که از حیث وجود و بقا، فقیر و محتاج به قدرت خداوند هستند؛ ولی ذات حق تعالی، در هر حال مقتدر و توانا است و گذر زمان و تحولات فصلی و جوی، هیچ تأثیری در وجودش ندارد و در واقع این خداوند است که در اوج اقتدار و قدرت باعث تحولات عالم هستی می‌شود و همه چیز جز ذات پاکش در تغییر است.

آری! خداوند بر همه چیز قادر و تواناست!

«الْأَمْالُ وَ الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»- مال و فرزند، که سرمایه زندگی انسان است، نیز همانند گیاهان است که در دوره‌ای از زندگی شاید مایه زیبایی و مباهات گردد؛ ولی اینها، چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه و اعتماد کرد تا در دنیا و آخرت موجب نجات انسان باشند.

«وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا»- آنچه را که می‌توان به عنوان پشتوانه مورد استفاده قرار داد و به آن امید بست و ذخیره خوبی در نزد خداوند متعال دانست، کارهای شایسته ماندگاری است که در این آیه شریفه به عنوان «باقیات صالحات» مطرح شده است.

آری! اعمال نیک و ارزش‌های پایدار و شایسته، پشتوانه معتبر و قابل اعتمادی برای انسان است که رنگ جاودانگی دارد و پائیز و مرگ ندارد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۴

زندگی دنیا به چه چیز تشبیه شده است؟

سؤال: آیا زندگی دنیا در آیه شریفه به گیاهان و درختان با طراوتی که عمر کوتاه آن با آمدن پائیز به پایان می‌رسد، تشبیه شده است- همان گونه که شرح آن گذشت- یا به بارانی که از آسمان به صورت صاف و شفاف نازل می‌شود تشبیه شده است؟ اگر مراد صورت دوم باشد، باید ببینیم که چه وجه شباهتی بین زندگی دنیا و باران وجود دارد؟

پاسخ: انصاف این است که هر دو معنی صحیح و هر دو تشبیه درست می‌باشد که شرح تشبیه زندگی دنیا به گیاهان به طور مفصل گذشت؛ اما وجه تشبیه به باران این است که باران از آسمان فرو می‌ریزد و در درون کالبد گیاهان و درختان قرار می‌گیرد و به آنها جان و نیرو و نشاط می‌بخشد و گل و گیاهان زیبا و سرسبزی می‌رویند؛ ولی پس از مدّت کوتاهی که عمر گیاهان به پایان می‌رسد، آب موجود در آن نیز تبخیر گشته و کالبد بی جان و زرد و بی طراوت گیاهان را ترک می‌کند و دوباره به آسمان باز می‌گردد و همین امر باعث نابودی و از بین رفتن گیاهان می‌شود.

آری! باران از آسمان می‌آید تا ضمن رسوخ در جان موجودات به آنها حیات بخشد. و پس از چندی به آسمان باز می‌گردد «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تا سنت بازگشت به اصل خویش را حفظ کند.

هدف از تشبیه زندگی دنیا به آب باران این است که به انسان بفهماند که ای انسان! روح تو نیز همانند آب باران از عالم بالا آمده و در درون جسم و کالبد مادیات قرار گرفته است؛ پس ای انسان! از لحظات زندگی‌ات بهترین استفاده را بکن و تلاش نما که در طول عمر کوتاهی که داری با انجام اعمال نیک و صالح و اطاعت و بندگی محض در برابر ذات حق تعالی توشه‌ای برگیری که ذخیره سفر آخرت و پرواز به سوی سرای عقبی و عالم علیا باشد. پس قدر لحظات زندگی زود گذر دنیا را بدان و از

(۱) سوره بقره، آیه ۱۵۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۵

آن نهایت استفاده را ببر!

یکی از دانشمندان، روح انسان‌ها را به غواصانی تشبیه می‌کند که برای یافتن جواهرات و لؤلؤ و مرجان‌ها ناچارند که به اعماق دریاها فرو روند و این امر ممکن نیست مگر این که وزنه سنگینی را به پیشان ببندند و به اعماق دریاها فرو روند و پس از یافتن جواهرات و لؤلؤ و مرجان‌ها، آن وزنه‌ها را از پیشان جدا نمایند تا بتوانند دوباره به سطح آب باز گردند. انسان نیز در این عالم مانند همان غواصان دریاست که به دنبال جواهرات معنوی که همانا کسب مقامات انسانی و کمالات اخلاقی و طاعت و بندگی در برابر یکتای بی همتاست، در دریای مّوَج هستی غوطه‌ورند تا ایامی را در بند و اسارت تن خاکی و زخارف دنیوی سپری نمایند؛ اما در این مسیر، آن انسانی موفق و پیروز خواهد بود که هم صید خوبی کرده باشد و هم به آسانی خویشتن خویش را از قید و بند تن خاکی رها نموده و به سوی سرای باقی آزادانه پرواز کند.

تفاوت این آیه و آیه ۲۴ سوره یونس

در آیه ۲۴ سوره یونس- که پیرامون آن در جلد اول این کتاب مفصلاً بحث شد «۱»- می‌خوانیم:

أَمَّا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَنَاهَا أَمْرْنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که (از ثمرات آن، رویش) گیاهان (گونگون) زمین است که مردم

و چهارپایان از آن می‌خورند؛ تا

(۱) مثالهای زیبای قرآن، جلد اول، صفحه ۲۴۱ به بعد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۶

زمانی که زمین، زیبا و آراسته می‌گردد و آن گاه که اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند؛ (ناگهان) فرمان ما، چه در شب یا در روز، (برای نابودی آن) فرا می‌رسد؛ (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم) و آن چنان آن را از بین می‌بریم که گویا دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای اندیشمندان، شرح می‌دهیم!

سؤال: آیا مثال در آیه ۴۵ سوره کهف، به جهت یکسانی در نوع تشبیه، تکرار مثال آیه ۲۴ سوره یونس نیست؟

پاسخ: این دو مثال متفاوتند و تکراری نمی‌باشند؛ زیرا در مثال مطرح شده در سوره یونس، سخن از حادثه‌ای است که ناگهان قبل از پایان عمر طبیعی، تمام گیاهان و درختان با طراوت و سرسبز را نابود نموده و آثار حیات را محو می‌نماید؛ ولی در مثال مورد بحث در آیه ۴۵ سوره کهف سخن از حادثه خاصی نیست که ناگهان فرا رسد، بلکه خبر از حادثه‌ای است که به صورت تدریجی در فصل پائیز، آن نشاط و خرمی و سرسبزی و طراوت را از گیاهان سلب نموده و کم‌کم اثر حیات و زندگی را از آن گیاهان خشکیده باز می‌ستاند؛

این سنت الهی در مورد انسان‌ها نیز صادق است؛ زیرا انسانها هم به صورت تدریجی مراحل نوجوانی و جوانی را می‌گذرانند و خزان زندگی فرا می‌رسد.

در هر حال این زندگی دنیا، گذرا و موقت است و باید برای جهان باقی و آخرت که دائمی و با ارزش است، توشه‌ای برگرفت.

پیام‌های آیه:

۱ تنوع گیاهان نشانه قدرت الهی

جمله «فَاخْتَلَفَ بِهٖ نَبَاتُ الْمَرْضِ» اشاره به تنوع و گوناگونی گیاهان دارد. آمار گیاهانی که تاکنون توسط دانشمندان کشف شده است، بیش از صدها هزار نوع

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۷

می‌باشد؛ که این آمار فقط در خصوص جاهایی است که بشر به آن دست یافته است؛ طبق گفته دانشمندان ممکن است معادل این مقدار و شاید بیشتر در اعماق دریاها و جنگل‌های فتح نشده وجود داشته باشد که هنوز کشف نشده است. بنابراین، تنوع و گوناگونی گیاهان، شاید در سطح زمین به یک میلیون نوع برسد «۱» که هر کدام برای خود، برنامه و ساختمان و تشکیلات خاصی دارند و عجائب این گیاهان بسیار فراوان است.

گیاهانی هستند که تمام وجود آن را یک گل می‌بینیم؛ یعنی شاخ و برگ و ساقه ندارند، بلکه یک گل زیباست که از زمین روئیده است. و از این عجیب‌تر گیاهانی گوشه‌خوار هستند که حس و حرکت دارند و هنگامی که جنبنده‌ای به آنها نزدیک شود، شاخه‌های آن جنبنده را در برمی‌گیرند و می‌بلعند. هر کدام از این گیاهان، نشانه‌ای از قدرت خداوند است که منکران توحید اگر چشم باز کنند، تسلیم خواهند شد.

آثار خداوند همه جا هست؛ فقط چشم بینایی نیاز دارد که آنها را ببیند.

یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

چشم بگشا به گلستان و بین جلوه آب صاف در گل و خار

ز آب بی رنگ صد هزاران رنگ لاله و گل نگر در آن گلزار

پی بری گر به رازشان دانی که همین است سر آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو.

۲ «باقیات صالحات» چیست؟

مفسران قرآن مجید در تفسیر باقیات صالحات، احتمالات متعددی ذکر کرده‌اند که به پنج نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: منظور، نمازهای پنجگانه روزانه است «۱»؛ زیرا هم عملی صالح و شایسته است و هم ماندگار. نماز در هر خانه و اداره و جامعه و کشوری اقامه شود، آن را آباد می‌کند و از هر کجا رخت بر بندد، آنجا ویران خواهد شد. نمازی که قلب انسان-این کانون نگرانی‌ها و اضطراب‌ها- را متوجه خداوند می‌کند، موجب اطمینان و آرامش و تسکین قلب مضطرب است «۲» و خلاصه، نماز معیار و میزان قبولی و یا عدم پذیرش سایر عبادات است. «۳»

ب: مراد از «باقیات صالحات» ذکر شریف «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» است «۴».

خداوند پاک و منزّه از هر عیب و نقصی و متّصف به هر صفت کمال است؛ چنین خداوندی شایسته حمد و ستایش است. حال که او هیچ عیب و نقصی ندارد و تمام صفات کمالیه را واجد است، تنها او شایسته پرستش است و هیچ معبودی جز او، شایسته عبادت نیست. خداوندی که بالاتر از توصیف ما و بالاتر از فکر و اندیشه ماست.

ج: «نماز شب» احتمال دیگری است که در تفسیر جمله «باقیات صالحات» ذکر شده است. «۵» نماز شب از اهمّیت زیادی برخوردار است که هر چه پیرامون اهمّیتش بیان شود، کم است؛ قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

(۱) تفسیر جوامع الجامع، جلد دوم، صفحه ۳۶۷.

(۲) سوره رعد، آیه ۲۸.

(۳) میزان الحکمه، باب ۲۲۶۵، حدیث ۱۰۲۳۳ و باب ۲۲۷۳.

(۴) ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۲۶، صفحه ۱۸۷.

(۵) البیان فی تفسیر القرآن، جلد ۷، صفحه ۵۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۵۹

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا «۱» و پاسی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان.

این یک وظیفه ویژه‌ای برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش بر انگیزد!

رسیدن به مقام «محمود»، حتی برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سایه نماز شب ممکن است. البته، لازم نیست که انسان تمام آداب نماز شب را انجام دهد، مخصوصاً برای کسانی که تازه قصد نیل به این سعادت بزرگ را دارند؛ بلکه بجا آوردن همان یازده رکعت نماز به صورت عادی و بدون آداب، کافی است؛ هر چند کسانی که سعادت بجا آوردن تمام آداب و دعاها را دارند، به طور قطع ثواب افزونتری در پیشگاه خداوند متعال دارند.

امید آن که با توفیق انجام این عبادت بزرگ، به تدریج لذت رسیدن به «مقام محمود» را احساس کنیم.

د: برخی از مفسران «باقیات صالحات» را به دخترانی تفسیر کرده‌اند که با آداب اسلامی تربیت یافته و مادران نمونه‌ای برای فرزندان خود شده‌اند «۲» چنین دخترانی «باقیات صالحات» هستند؛ زیرا اینان مایه امیدواری پدر و مادر در جهان آخرتند.

ه: در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که مودت و دوستی و ولایت اهل بیت علیهم السلام را از جمله مصادیق «باقیات صالحات» شمرده‌اند.

(۳)

بنابراین طبق این حدیث مؤدّت و دوستی اهل بیت (ع) نیز از مصادیق باقیات صالحات است. این پنج مورد، پنج تفسیر مختلف از «باقیات صالحات» است؛ ولی همان گونه که مکرّر گفته‌ایم این تفاسیر به ظاهر مختلف، هیچ تضادّ و تنافی با یکدیگر ندارند و

(۱) سوره اسراء، آیه ۷۹.

(۲) مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۴۷۴.

(۳) تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۴۴۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۰

می‌توان همه آنها را در مضمون «باقیات صالحات» گنجانده؛ به این صورت که هر یک از تفاسیر ذکر شده و تفاسیر دیگری که ذکر نکردیم «۱»، هر کدام از اینها مصداقی از مصادیق «باقیات صالحات» باشد؛ «۲» زیرا «باقیات صالحات» مصادیق فراوانی دارد. *** نتیجه این که انسان نباید به زندگی زود گذر دنیا، دل ببندد؛ بلکه باید به دنبال «باقیات صالحات» باشد.

شاعر می‌گوید:

بشکاف خاک و بین یکدم بی مهری زمانه رسوا را

این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را

از عمر رفته نیز حسابی کن مشمار جدی و عقرب و جوزا را

مباحث تکمیلی:

۱ زندگی دنیا چیست؟

«دنیا» مؤنّث «أدنی» است؛ کلمه «حیات» در جمله «الحیاء الدنیا» (زندگی دنیا) موصوف و مؤنّث و «دنیا» صفت آن است.

«دنیا» و «أدنی» به معنای نزدیک است و گاهی هم به معنای پستی و دنائت است.

بنابراین حیات دنیا یا به معنی زندگی نزدیک است که در مقابل زندگی آخرت که زندگی دور است، می‌باشد و یا به معنای

زندگی پست است که در مقابل زندگی عالی و والای آخرت است.

دنیا مجموعه‌ای از امکانات مادی از قبیل مال، ثروت، مقام، همسر، فرزند، خانه،

(۱) به تفسیر مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۷۳ و ۴۷۴ مراجعه کنید.

(۲) مرحوم طبرسی در آدرس فوق و علامه طباطبائی «رضوان الله علیهما» در ترجمه المیزان، جلد ۲۶، صفحه ۱۸۷ نیز همین عقیده را دارند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۱

ماشین و دیگر امکانات مادی است که دارای چهار ویژگی اساسی است:

۱- گذرا و ناپایدار است که بسیاری از آیات و روایات به آن اشاره دارد.

۲- فریبنده است و ظاهری پرجاذبه دارد؛ از دور بسیار زیبا و جذّاب است.

۳- تو خالی است؛ یعنی ظاهری جالب و فریبنده دارد، اما نزدیک که می‌شوی، میان تهی و خالی است؛ همانند سرابی که از دور، آب می‌نمایاند، ولی هنگامی که نزدیک آن شوی چیزی نیست.

۴- آمیخته با انواع مشکلات و مصائب است؛ زندگی دنیا خالی از مصائب و سختی‌ها نیست.

مجموعه آنچه گفته شد، با این ویژگی‌های چهار گانه زندگانی دنیا است؛ اما اگر همه اینها به خاطر اهداف و الا، رنگ خدایی بگیرد، دیگر دنیا نیست، بلکه آخرت است.

«ابن ابی یعفور» می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من دنیا را دوست دارم.

امام فرمودند: برای چه دنیا را دوست داری (و این همه تلاش و زحمت برای مال دنیا می‌کشی)؟

عرض کردم: می‌خواهم با مال دنیا، مقدمات ازدواجم را فراهم کنم و با آن فریضه حج به جا آورم و مخارج خانواده‌ام را تأمین کنم و صله رحم انجام دهم و در راه خدا انفاق نمایم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: این دنیا پرستی نیست؛ بلکه در مسیر آخرت است» (۱)

بنابراین اگر زندگانی دنیا را برای لذایذ مادی و شهوترانی و شهوت پرستی بخواهیم، دنیا پرستی است؛ اما اگر به عنوان پلی برای رسیدن به ارزش‌های معنوی باشد، آخرت است.

(۱) میزان الحکمه، باب ۱۲۲۲، حدیث ۵۸۲۵ (جلد ۲، صفحه ۸۹۶).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۲

۲ دنیا از دیدگاه روایات

در روایات اسلامی مباحث گسترده‌ای پیرامون دنیا مطرح شده است؛ بلکه می‌توان گفت که یکی از وسیعترین مباحث روایی، پیرامون دنیا است.

از جمله مباحثی که در روایات در مورد دنیا به چشم می‌خورد بیان مثال دنیا است که در اینجا چند روایت را ذکر می‌کنیم.

۱- امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أزدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَفْتُلَهُ

مثل دنیا، مثل آب دریاست که هرچه انسان تشنه از آن بنوشد، عطش او بیشتر می‌شود، به حدی که او را می‌کشد. (۱)

طبق این روایت، دنیا عطش هیچ دنیا پرستی را فروکش نمی‌کند و اگر کسی خیال کند که به یک درجه‌ای از دنیا برسد، راضی و قانع می‌شود و دیگر بیشتر طلب نمی‌کند، این خیالی بیش نیست و از محالات است؛ بلکه عکس آن صادق است و «بیش داران»، «بیش خواهان» هستند.

ثروتمندان بزرگ دنیا، جنایات بزرگی را برای رسیدن به این دنیای بی ارزش انجام داده‌اند که بیان آن تکان دهنده است، تا چه رسد به انجام آن! آنان این جنایات را برای رسیدن به زندگانی دنیا انجام داده‌اند و گاهی نیز زندگی تجملی افسانه‌ای برای خود فراهم ساخته‌اند که باور و تصوّرش برای دیگران مشکل است. گفته می‌شود که برخی از این ثروتمندان دنیا پرست حتی در هواپیمای اختصاصی خود، استخر شنا دارند! ولی آیا سیر می‌شوند؟ خیر! هرگز سیر نمی‌شوند؛ بلکه برای درآمد بیشتر به هر تجارتي روی می‌آورند. برای افزون طلبی‌شان حاضرند به تجارت اسلحه و جنگ افزارهایی مبادرت ورزند که به وسیله آنها گناهکار و بی گناه از بین می‌رود و گاهی یک بمب شیمیایی آن یک شهر چند هزار نفری را با وضعی بسیار فجیع و دردناک نابود

(۱) میزان الحکمة، باب ۱۲۵۳، حدیث ۶۰۰۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۳

می‌سازد که در این حال نه تنها زندگی را بر انسان‌ها تنگ می‌کند که حیات سایر جانداران را نیز به خطر می‌اندازد؛ ولی عواقب وحشیانه این عملکردهای وحشیانه برای آنها مهم نیست؛ زیرا این کارها در آمد و سود سرشاری دارد. آنها حاضرند برای کامیابی خویش در این دنیا دست به تجارت مواد مخدر بزنند، که بنیان خانواده‌ها را متلاشی، جوانان را بی اراده و کشوری را نابود می‌کند، تا زندگی دنیوی خود را پر زرق و برق‌تر کنند.

این گونه انسان‌ها حتی حاضرند به تجارت کثیف و زشت و مشمئز کننده «انسان» خود را آلوده کنند و بچه‌های خرد سال، اعم از دختر و پسر را از کشورهای فقیر به قیمت ناچیزی خریداری نموده و به قیمت گزافی در اختیار انسان‌های هوسبازی همانند خودشان قرار دهند؛ هرچند در این راه، فجایع مختلفی به وقوع پیوندد و پدر و مادرهایی تا آخر عمر، در حسرت یک لحظه دیدن فرزندان خود بسوزند و بسازند؛ اما آنان فقط به فکر در آمد و دنیاطلبی خویشند!

راستی چرا اینها این قدر پست و غرق در دنیا هستند؟ در پاسخ باید گفت: چون جز به دنیا و زندگی آن و لذت‌های گوناگونش نمی‌اندیشند و دین و آئین و مذهب و شرف و انصافیت برای آنها مطرح نیست؛ و وجدان بشری شان نیز در قفس حرص و طمع و افزون طلبی محبوس و زندانی است و فطرت انسانی‌شان در میان توده‌هایی از رذالت و پستی مدفون گشته است.

۲- امام هفتم شیعیان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در روایت دیگری دنیا را چنین توصیف می‌کند:

مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، مَسْهًا لَيْتٌ وَ فِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ «۱»

مثل دنیا، مثل مار (خوش خط و خالی) است که ظاهری فریبنده و پر جاذبه دارد، اما در درون آن، سم کشنده «۲» و خطرناکی وجود دارد.

(۱) میزان الحکمة، باب ۱۲۵۳، حدیث ۶۰۰۵.

(۲) این سم از عجایب قدرت خداوند است که قطره‌ای از آن حیوان قوی را می‌کشد یا انسانی را از پای در می‌آورد. واقعاً ترکیب این سم از چیست و چطور ساخته شده که در درون مار است، ولی خود او را نمی‌کشد!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۴

این روایت اشاره به فریبندگی دنیا نموده و دنیا را به مار خوش منظر و زیبایی تشبیه می‌کند که ظاهری دلفریب و قشنگ دارد؛ ولی در درون او سم کشنده‌ای وجود دارد.

۳- حضرت علی علیه السلام دنیا را چنین تشبیه می‌کند:

أَمَّا الدُّنْيَا شَرَكٌ وَقَعَ فِيهِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ «۱»

همانا دنیا دامی است که بی‌خبران در آن می‌افتند.

دنیا دام گسترده و وسیعی است، و به همین جهت شکارهای فراوانی نموده و قربانیان زیادی گرفته است.

۴- امام اول شیعیان جهان در روایتی دیگر می‌فرمایند:

الدُّنْيَا ظِلُّ الْعَمَامِ وَ حُلْمُ الْمَنَامِ «۲»

مثل دنیا، مثل سایه ابر و رؤیای انسان خفته است.

این حدیث شریف، گذرا بودن و ناپایداری دنیا را بیان می‌کند. دنیا همانند سایه ابر است. ابرها سایه دارند؛ ولی این سایه‌ها در حال

حرکت و ناپایدارند. که نمی‌توان از سوزش آفتاب به آن پناه برد. دنیا رؤیایی است که انسان خفته در خواب می‌بیند. خواب یک تخیل است و توخالی؛ در خواب گنج‌های بسیاری را مالک می‌شود؛ ولی هنگامی که بیدار می‌شود هیچ ندارد! بنابراین دنیا هم گذرا و ناپایدار است و هم توخالی و بی‌محتوا.

۵- در پنجمین روایت «لقمان حکیم» دنیا را برای فرزندش چنین توصیف می‌کند:

«انَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ» (۳)

دنیا همانند دریای بیکران عمیقی است که اقوام مختلفی در آن غرق شده‌اند.

(۱) میزان الحکمه، باب ۱۲۵۳، حدیث ۶۰۱۲.

(۲) میزان الحکمه، باب ۱۲۶۲، حدیث ۶۰۵۴ (جلد ۳، صفحه ۳۴۰).

(۳) میزان الحکمه، باب ۱۲۶۳، حدیث ۶۰۵۶ (جلد ۳، صفحه ۳۴۱).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۵

کسانی که در دریا غرق می‌شوند، یا طعمه حیوانات دریایی می‌شوند، یا امواج پر تلاطم دریا آنها را به نقاط دور دست می‌برد به گونه‌ای که هیچ اثر و نشانه‌ای از آنها باقی نمی‌ماند؛ دنیا نیز مانند دریا چنین بی‌رحم و بی‌وفاست. اقوام و ملت‌های بسیاری در این دنیا زندگی می‌کردند که اکنون هیچ اثری از آنها نیست و به طور کامل در دریای دنیا غرق شده‌اند؛ بنابراین باید برای نجات از غرقاب دنیا به دنبال وسیله نجات مطمئنی باشیم تا با تکیه و اعتماد بر آن خود را از غرق شدن برهانیم.

۶- حضرت علی علیه السلام در جای دیگر، اهل دنیا را چنین توصیف می‌نماید:

«اهْلُ الدُّنْيَا كَرْكَبٌ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ» (۱)

مثل اهل دنیا، مثل کاروانی است که آن را حرکت داده‌اند و به سوی مقصد می‌برند؛ در حالی که اهل کاروان در خواب غفلت به سر می‌برند.

دنیاپرستان قبل از فرارسیدن مرگ، در خواب غفلت به سر می‌برند و لذات و شهوات دنیا، آنها را مدهوش و بی‌هوش ساخته است؛ بنابراین توشه‌ای برای سفر آخرت خود بر نمی‌دارند و با دست خالی و بدون زاد و توشه به سوی جهان آخرت حرکت می‌کنند؛ هنگامی که سیلی اجل بر گونه‌هایشان نواخته می‌شود، تازه از خواب غفلت، بیدار می‌شوند نادم و پشیمان، که متأسفانه دیگر سودی برایشان ندارد؛ زیرا زمان تدارک و برگرفتن زاد و توشه گذشته است.

۷- پیامبر گرامی اسلام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مثال زیبایی دنیا را چنین توصیف می‌نماید:

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ» (۲)

دنیا زندان انسان‌های با ایمان و بهشت انسان‌های بی‌ایمان است.

(۱) میزان الحکمه، باب ۱۲۵۴، حدیث ۶۰۱۷ (جلد ۳، صفحه ۳۳۴).

(۲) میزان الحکمه، باب ۱۲۴۱، حدیث ۵۹۳۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۶

مؤمنان در دنیا در محدودیت‌های زیادی به سر می‌برند؛ حلال و حرام، رضای خدا و خشم خدا، محرمات و واجبات و مانند آن، محدودیت‌های فراوانی برای افراد با ایمان ایجاد می‌کند؛ ولی اشخاص کافر چنین محدودیت‌هایی ندارند و هوا و هوس آنها آزاد است؛ به این دلیل مؤمن در این دنیا همانند شخصی زندانی است که هنگام مرگ گویی میله‌های زندان وجودش می‌شکند و مرغ

روحش از این قفس رها می‌گردد و به سوی آزادی پرواز می‌کند؛ و به همین جهت است که بزرگان و اولیاء الله از مرگ استقبال می‌کنند و آن را رستگاری می‌شمرند (فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ) و یا آن را آرزو می‌کنند (اللَّهُمَّ عَجِّلْ وَفَاتِي سَرِيعاً). آنان با شناخت کامل از زندگی دنیا و جهان آخرت، در هنگام فرارسیدن مرگ، هیچ هراس و نگرانی به خود راه نمی‌دادند. اگر پرونده انسان، پرونده پاک و صافی باشد، مرگ برای او نعمت است؛ زیرا رهایی از این دنیایی که در آن دام‌های شیطان گسترده است و تنگناهای بسیار دارد، نعمتی است که نصیب انسان مؤمن می‌شود.

۸- حضرت عیسی مسیح علیه السلام در روایتی، دنیا را چنین توصیف می‌نماید: *أَمَّا الدُّنْيَا فَتَنْطَرُهُ فَاغْبُرُوهَا وَلَا تُعْمِرُوهَا* «۱» دنیا، پلی بیش نیست؛ از آن عبور کنید و سرگرم آن نشوید.

دنیا جنبه ابزاری و وسیله‌ای دارد و هدف نیست؛ بنابراین اگر به دنیا به عنوان وسیله‌ای که برای رسیدن به هدف باید از آن استفاده شود، نگاه کنیم، بسیار خوب است؛ ولی اگر آن را هدف بپنداریم، اشتباه بزرگی کرده‌ایم؛ به همین خاطر حضرت عیسی علیه السلام دنیا را تشبیه به پلی نموده که وسیله عبور انسان است و هیچ انسان عاقلی بر روی آن خانه بنا نمی‌کند و در آنجا توقف نمی‌نماید؛ اگر انسانی چنین کاری کند، مورد تعجب است؛ به این جهت حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «از انسانی که به عمران و

(۱) میزان الحکمة، باب ۱۲۵۹، حدیث ۶۰۳۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۷

آبادی دنیا که دار فانی است می‌پردازد، تعجب می‌کنم؛ در حالی که منزلت او دار بقا و عالم آخرت است! «۱»

۹- حضرت علی بن الحسین علیه السلام از پدر بزرگوارشان مکاشفه‌ای را در مورد بی‌اعتباری و بی‌ارزشی دنیا از زبان امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند؛ طبق این روایت حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

در باغ فدک مشغول کار و کشاورزی بودم، ناگهان زن بسیار زیبایی در مقابل خود دیدم! (تعجب کردم که چگونه بدون اجازه وارد باغ شده است)، آن زن زیبا به من گفت: ای پسر ابی طالب آیا دوست داری با من ازدواج کنی تا تو را از این کار پر زحمت کشاورزی و باغداری راحت کنم و گنج‌های زمین را به تو نشان دهم تا آنها را در اختیار گیری و خود و نسل تو بی‌نیاز گردند؟ حضرت علی علیه السلام به آن زن زیبا فرمود: تو کیستی تا من از خانواده‌ات خواستگاری کنم.

آن زن گفت: «من دنیا هستم»

حضرت می‌فرماید به او گفتم: برگرد و شوهری دیگر بطلب (برو این دام بر مرغ دگر نه)، علی علیه السلام گرفتار تو نمی‌شود. سپس حضرت اشعار بسیار زیبا و جالبی در مذمت دنیا سرود. «۲»

*** مثال‌های نه گانه فوق از روایات معصومین علیهم السلام به ضمیمه آیه مثل، مجموعاً ده مثل زیبا می‌باشد که ویژگی‌های چهارگانه‌ای را که در مورد دنیا نگاشتیم، کاملاً بیان می‌کند. نکته جالب این که ائمه معصومین علیهم السلام در هر موضوعی که وارد شده‌اند، آن را به طور کامل و دقیق بیان کرده‌اند و چیز ناگفته‌ای باقی نگذارده‌اند و این اتمام حجتی است برای همگان که کسی نتواند بگوید: «نمی‌دانستم و اطلاع نداشتم!»

(۱) میزان الحکمة، باب ۱۲۵۹، حدیث ۶۰۳۵.

(۲) میزان الحکمة، باب ۱۲۵۳، حدیث ۶۰۱۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۸

۳ این همه روایات در مذمت دنیا چرا؟

چرا این همه روایت در مذمت دنیا وارد شده است؟ چه نکته مهمی در اینجاست که این روایات فراوان در صدد بیان آن است؟ فلسفه این تأکید و تکرارها چیست؟

جواب این سؤال در خود روایات آمده است، به عنوان مثال در روایتی از وجود مقدس امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا «۱»

منشأ تمامی گناهان و معصیت‌ها دنیا پرستی است.

طبق این روایت، تمامی گناهان (سرقت، تهمت، غیبت، تمسخر دیگران، ایذاء مؤمن، زنا، لواط، تجاوز به حقوق دیگران، ترک واجبات، انجام محرمات و ...) به حب دنیا و دنیا پرستی باز می‌گردد.

در روایت جالب و تکان دهنده دیگری از حضرت امام کاظم علیه السلام آمده است:

إِعْلَمَنَّ أَنَّ كُلَّ فِتْنَةٍ بَدْرُهَا حُبُّ الدُّنْيَا «۲»

بذر و سرنخ هر فتنه و گناهی، دنیا پرستی و حب دنیا است.

این روایت ریشه تمامی فتنه‌ها را دنیا پرستی می‌شمرد.

و در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است:

الْكِبْرُ الْكِبَائِرُ حُبُّ الدُّنْيَا «۳»

دنيا پرستی و حب دنیا از بزرگترین گناهان و معاصی محسوب می‌شود.

تحلیل روایات

دنيا محلّ تراحم است؛ بر خلاف جهان آخرت که در آنجا هیچ گونه تراحمی

(۱) میزان الحکمه، باب ۱۲۲۱، حدیث ۵۸۱۵.

(۲) میزان الحکمه، باب ۱۲۲۱، حدیث ۵۸۱۳.

(۳) میزان الحکمه، باب ۱۲۲۱، حدیث ۵۸۱۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۶۹

وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، تراحم در امور مادی راه دارد؛ ولی در معنویات تراحمی متصوّر نیست؛ مثلاً اگر شما حافظ قرآن باشید، هیچ مزاحمتی ندارد که اشخاص دیگری نیز در کنار شما حافظ قرآن باشند، یا اگر همه مردم، عالم و دانشمند باشند، هیچ تراحمی در میان آنها به وجود نخواهد آمد؛ ولی در امور مادی این گونه نیست، اگر شما مالک قطعه زمینی شوید دیگری نمی‌تواند در کنار ثبوت حق ملکیت شما، مالک آن زمین باشد؛ یعنی بین مالکیت شما بر شش دانگ این زمین با مالکیت دیگری بر شش دانگ همان زمین تراحم وجود دارد. یا اگر آقای «زید» رئیس جمهور شود، آقای «عمرو» نمی‌تواند در کنار زید رئیس جمهور همان کشور گردد.

و از آنجا که دنیا دار تراحم است موجب این گناهان می‌شود؛ امکانات دنیای فعلی در حدی است که اگر فرضاً به صورت عادلانه بین همه مردم تقسیم شود همه مردم از نظر بهره‌برداری از امکانات مادی در یک سطح قرار خواهند داشت؛ اما افزون طلبی و زیاده خواهی دنیا پرستان این تعادل را بر هم می‌زند و کم کم زمینه را برای تعدی و تجاوز به حریم دیگران فراهم می‌سازد و به این ترتیب

حقوق مسلم انسان‌های ضعیف پایمال می‌گردد. با این بیان روشن می‌شود که چگونه دنیا منشأ گناهان است. بنابراین اگر انسان بتواند در زندگی خود قانع باشد و به آنچه دارد قناعت کند، آلوده بسیاری از گناهان نمی‌شود.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۱

مثال سی و چهارم: تنوع مثال‌های قرآن

اشاره

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿١﴾

و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم، بیان کرده‌ایم؛ ولی انسان بیش از هر چیز، به مجادله می‌پردازد.

دور نمای بحث

در این آیه شریفه، برخلاف سایر امثال القرآن، سخن از یک عیب خارج نیست، بلکه از مسایل کلی امثال القرآن و تنوع مثال‌های قرآنی بحث می‌کند تا شاید بیان این مثال‌های مختلف و متعدد، انسان ستیزه‌جو و مجادله‌گر را قانع و هدایت کند.

آیا آیه فوق از امثال القرآن است؟

در این مورد بین مفسران اختلاف است؛ برخی آن را جزء امثال القرآن شمرده‌اند و برخی دیگر آن را به عنوان امثال القرآن نپذیرفته‌اند. به اعتقاد ما، جواب این پرسش، بستگی به تفسیر و برداشت افراد و مفسرین از امثال القرآن دارد؛ اگر منظور از

(۱) سوره کهف، آیه ۵۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۲

مثال‌های قرآنی، مثال بربیک شیء مشخص و معین که دارای وجود خارجی است، باشد- که بسیاری از مثال‌های قرآن چنین است- آیه فوق از امثال القرآن محسوب نمی‌شود؛ ولی اگر اشاره کلی به مثال‌های قرآن باشد، در این صورت آیه فوق جزء امثال القرآن است؛ زیرا در این آیه شریفه تنوع مثال‌های قرآن بیان شده است.

لازم به تذکر است که برخی از مؤلفین امثال القرآن، در این راه اشتباه کرده‌اند. با نهایت احترام که برای این عزیزان قائل هستیم، باید یاد آور شویم که هر آیه‌ای که در آن کلمه «مثل» آمده است، نمی‌توان آن را جزء امثال القرآن دانست؛ مثلاً در آیه شریفه «فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ ﴿١﴾» کلمه مثل آمده است؛ ولی آیه شریفه ارتباطی با مثال‌های قرآنی ندارد، بلکه در مورد اعجاز قرآن مجید است. یا در آیه شریفه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ ﴿٢﴾» نیز کلمه مثل آمده است؛ در حالی که این آیه نیز هیچ ارتباطی با امثال القرآن ندارد و در آن پیرامون ارث بحث می‌شود. همان‌گونه که در برخی از امثال القرآن کلمه مثل به کار نرفته است، ولی همه آن را جزء مثال‌های قرآنی شمرده‌اند.

نتیجه این که: بودن یا نبودن کلمه مثل دلیل بر شمردن آن آیه از امثال القرآن نیست؛ بلکه هر آیه‌ای از آیات قرآن مجید (چه کلمه مثل در آن باشد یا نباشد) که یک مطلب عقلی پیچیده را در قالب یک امر محسوس و قابل فهم، برای همگان مطرح کند، جزء امثال القرآن محسوب می‌شود.

شرح و تفسیر

«وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» - کلمه «صَيَّرَفْنَا» از ماده تصریف است؛ «تصریف» به معنی «تبدیل کردن، جابه‌جا نمودن و تغییر دادن» است. به «صِرَاف» از این جهت «صِرَاف» می‌گویند که دائماً ارزشهای مختلف را به یکدیگر تبدیل می‌کند؛

(۱) سوره بقره، آیه ۲۳.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۳

ریال را به دلار و دلار را به دینار تبدیل می‌کند و همچنین سایر ارزها.

«علم صرف» را نیز به این جهت «علم صرف» نامیده‌اند که کلمه واحدی را به اشکال مختلف و گوناگون در می‌آورد و به الفاظ متفاوت تغییر می‌دهد: ماضی، مضارع، اسم فاعل، اسم مفعول و مانند آن، جمع و تنثیه، مذکر و مؤنث، مخاطب و مغایب و متکلم و

خداوند متعال، در این آیه شریفه می‌فرماید که ما در این قرآن، مثال‌های مختلف و گوناگونی بیان کردیم و برای مردم، یک موضوع را در لباس‌های متفاوت و مختلف در آوردیم و خلاصه مثال‌های متنوعی بیان کردیم تا انسان هدایت شود.

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» - «جدل» یعنی چه؟

جدل به معنای «تاییدن طناب» است؛ اگر طناب خوب پیچیده و تابیده شود، عرب می‌گوید: «جدلت الحبل» - این لفظ در مورد دو نفر که با هم کشتی می‌گیرند و به یکدیگر می‌پیچند نیز اطلاق می‌شود؛ همان‌طور که در مسائل فکری و منطقی نیز اگر دو نفر باهم به بحث پردازند و در مباحثه، افکار آنها به همدیگر بیچد نیز این لفظ استعمال می‌شود.

نتیجه این که: «جدل» در ابتدا به پیچ و تاب طناب اطلاق شده است، سپس این مفهوم توسعه یافته و به هر نوع پیچ و تاب مادی، هر چند به صورت گلاویز شدن دو انسان به یکدیگر باشد، نیز اطلاق گردیده و سپس در یک مفهوم وسیع‌تر، بر گلاویزی فکری و منطقی نیز استعمال شده است. با توجه به توضیح بالا معنای آیه شریفه روشن می‌شود.

خداوند در قرآن مجید، برای هدایت انسان، از مثال‌های متنوع و مختلف استفاده کرده است؛ ولی این انسان، در مقابل حق به جدال بر می‌خیزد و بیش از هر موجود با شعور دیگری، جدل و ستیزه می‌کند. انسان موجودی مجادله‌گر است و این سبب می‌شود که در مقابل حق تسلیم نشود؛ به همین جهت در صدر اسلام، افرادی بودند که همه روز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را می‌دیدند و آیات الهی را از زبان مبارک آن

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۴

حضرت صلی الله علیه و آله می‌شنیدند؛ ولی ایمان نمی‌آوردند و بی‌ایمان از دنیا می‌رفتند. در مقابل، افرادی هم بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدند و با شنیدن یک آیه از آیات دلنشین قرآن، ایمان آوردند. علت این امر روشن است؛ آن افراد انسان‌های مجادله‌گر و ستیزه‌جویی بودند که تمام حقایق را با مجادله منقلب می‌کردند؛ اما آنهایی که از دور جرعه هدایت را چشیدند و به حقایق دین پیامبر ایمان آوردند، انسان‌های حقیقت‌طلب و هدایت‌جویی بوده‌اند، که این شرط اصلی هدایت است.

خداوند متعال در آغاز سوره بقره، در یک جمله کوتاه به این مطلب مهم اشاره کرده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ این قرآن هدایت‌گر پرهیزکاران است». زیرا منظور از پرهیزکاری و تقوا در این آیه شریفه تقوای مصطلح و معروف نیست؛ بلکه مراد از کلمه «متقین» انسان‌هایی است که تعصب و لجاجت و عناد بی‌جا در برابر حق ندارند؛ قرآن نیز برای چنین انسان‌هایی مایه هدایت است؛ اما کسانی که اهل تعصب و لجاجت و عناد در برابر حق می‌باشند، قرآن نه تنها آنها را هدایت نمی‌کند، بلکه

باعث گمراهی بیشتر آنان می‌گردد!

ابولهب‌ها و ابو جهل‌ها که از قرآن بهره‌ای نبردند، فاقد شرط حق‌پذیری بودند و بدیهی است که برای بهره‌مندی از برکات نعمت هدایت، علاوه بر لزوم فاعلیت فاعل، قابلیت قابل نیز لازم است؛ مثلاً همان‌گونه که باران زلال شفاف برای روییدن گیاهان لازم است، زمین مساعد و آماده رویش را نیز می‌طلبد.

پیام‌های آیه

۱. تنوع مثال‌های قرآن

سؤال: چرا قرآن مجید از مثال‌های متنوع استفاده کرده است؟ چرا مطلب و مضمون واحد را در قالب‌های مختلف بیان کرده است؟ گاهی به حیوانات مثال می‌زند؛ زمانی به انسان‌های صالح یا فاسد مثال می‌زند؛ برخی اوقات از گیاهان در مثال‌های زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۵

مثال‌ها استفاده می‌نماید؛ در جایی نیز نور آفتاب را مورد مثال خود قرار می‌دهد و خلاصه، مثال‌های متنوع و مختلفی بیان می‌کند، دلیل آن چیست؟ پاسخ: ساختمان فکری افراد، همانند شکل ظاهری آنها، متفاوت است؛ شخصیت، ظرفیت، قدرت تفکر و تحلیل مسائل، ذوق و سلیقه، فرهنگ افراد و مخاطبین، مختلف است. اگر گوینده‌ای بخواهد موفق باشد و سخنانش در مخاطبین و شنوندگان که از طیف مختلف هستند نافذ و مؤثر باشد، باید کلماتش را در قالب بیان‌های گوناگون و متنوع بیان کند؛ زیرا برخی از مطالب با یک شیوه بیان خاص ممکن است در انسان پیر مؤثر باشد، اما هیچ تأثیری برای یک جوان نداشته باشد، یا جمله‌ای در شخص بی‌سواد نفوذ کند، ولی برای اشخاصی تحصیل کرده، نافذ نباشد؛ یا مطالبی برای زنان جنبه اثرپذیری بیشتری دارد، در حالی که برای مردان فاقد تأثیر است و ...

بنابراین، گوینده باید با آگاهی از این نکته مهم، مطلب خود را در عبارت‌های مختلف بیان کند تا در همه مخاطبین تأثیر کند. قرآن مجید که مخاطبین آن تمام انسان‌ها، از بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا قیام قیامت هستند و این انسان‌ها در نقاط مختلف جهان، با سلیقه‌ها و افکار و معلومات متفاوتی هستند، از مثال‌های متنوع استفاده کرده است تا برای تمام مخاطبینش، در طول تاریخ مؤثر باشد؛ به عبارت دیگر، چنین کتابی با وجود کثرت و تنوع مخاطبین، نمی‌تواند با ادبیات واحدی با همه سخن بگوید؛ بلکه مطالب خود را باید با ادبیات و شیوه‌های مختلف به مردم ارائه کند تا برای همگان قابل فهم باشد؛ به عنوان مثال، قرآن هنگامی که در باره خودش بحث کرده است، این مطالب را در قالب‌ها و مثال‌های مختلف و متنوعی بیان کرده است؛ مثلاً در یک جا می‌فرماید:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿۱﴾

(آری) از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.

(۱) سوره مائده، آیه ۱۵.

مثال‌های زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۶

در این آیه شریفه، قرآن را به نور تشبیه می‌کند؛ نور آفتاب در همه چیز نفوذ می‌کند و تأثیر می‌گذارد؛ تأثیر و نفوذ قرآن مجید در این آیه شریفه به نور آفتاب تشبیه شده است؛ اما در جای دیگر - آیه ۲۴ و ۲۵ سوره ابراهیم - قرآن مجید را به درختی همیشه بهار تشبیه می‌کند که در تمام فصل‌های سال میوه دارد:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْمَلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأُذُنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است که هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد؟! و خداوند برای مردم، مثل‌ها می‌زند؛ شاید متذکر شوند (و پند گیرند).

یکی از تفسیرهای «کلمه طیبه»، قرآن کریم است. «۱» قرآن کریم همانند درخت پر بار و پاکیزه‌ای است که برکات آن همیشگی و همگانی است و هر کس در حد ظرفیت و توان خود می‌تواند از میوه‌های آن بهره برداری کند.

در آیه دیگری، وسعت «کلام حق» را مورد بحث قرار داده و می‌فرماید:

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفِدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» «۲»؛ بگو اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شود، دریاها پایان می‌گیرد، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد؛ هر چند همانند آن (دریاها) را کمک آن قرار دهیم!

یکی از تفسیرهای این آیه شریفه نیز قرآن مجید است. «۳» بطون و مفاهیم و تفسیر و مصادیق جدید قرآن مجید آن قدر گسترده و وسیع است که اگر تمام دریاها برای

(۱) ترجمه، تفسیر المیزان، جلد ۲۳، صفحه ۷۸.

(۲) سوره کهف، آیه ۱۰۹.

(۳) مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۷

نوشتن آن مرکب شود، کفایت نمی‌کند و جوابگو نیست.

هنگامی که به سخنان زیبا و پرمحتوای ائمه معصومین علیهم السلام مراجعه کنیم، خواهیم دید که آنان نیز با مخاطبان مختلف، به عبارت‌های گوناگون و متفاوتی سخن گفته‌اند؛ مثلاً در پاسخ به سؤالاتی که در مورد قدرت خداوند مطرح می‌شد به هر فردی به تناسب شناخت و معرفت و ظرفیت و نیروی ادراکشان جواب‌های متفاوتی می‌دادند. به نمونه‌هایی از این گونه پرسش و پاسخ‌ها توجه کنید:

سؤال: آیا خداوند قدرت دارد تمام جهان هستی را داخل یک تخم مرغ جای دهد، به گونه‌ای که نه تخم مرغ ذره‌ای بزرگ شود، و نه جهان هستی ذره‌ای کوچک شود؟

پاسخ: پاسخ امام علی علیه السلام چنین است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يُكُونُ» «۱»؛ خداوند قادر، هرگز توصیف به عجز نمی‌شود؛ ولی انجام آنچه را که تو سؤال می‌کنی (ذاتاً) غیر ممکن است.

اگر این سؤال شکافته شود، اساساً سؤال غلطی است؛ به تعبیر دیگر، صورت مسأله اشتباه است؛ زیرا مفهوم این سؤال این است که با فرض تحقق این امر، باید جهان هستی ضمن بزرگ بودن، کوچک هم باشد؛ مثل این که گفته شود موجودی در عین این که ده متر است در همان لحظه ۲۰ متر باشد، این، تناقض و محال است و صورت مسأله غلط است. اگر شما از دانش آموزی بخواهید که ۲۰ عدد گردو را بین ۳۰ نفر تقسیم کند به صورتی که به هر یک از آنان یک گردوی کامل و درست برسد و او این کار را نتواند انجام دهد در این حال، آیا اشکال از دانش آموز است یا از تقاضای غیر ممکن شما؟ قطعاً این امر نشانگر عدم توانایی دانش آموز در انجام این کار نیست، بلکه صورت سؤال و تقاضای شما غلط است.

خلاصه این که چون امام می‌دانست که سؤال کننده از هوش و استعداد بالایی برخوردار است و با مسائلی چون «تناقض» و «محال»

و مانند آن‌ها آشنایی دارد

(۱) بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۱۴۳، حدیث ۱۰ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۴، صفحه ۱۸۵).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۸

چنین پاسخ می‌دهد؛ ولی امام رضا علیه السلام در پاسخ شخص دیگری که همین سؤال را می‌پرسد، می‌فرماید: «آری، خداوند این کار را کرده است؛ با چشمت به جهان بنگر، جهان درون چشم تو جای می‌گیرد، بدون این که جهان کوچک شود!» (۱) یعنی چون این فرد قدرت درک و فهم نفر قبل را نداشت؛ امام به شکل دیگری پاسخش را داد.

نتیجه این که با هر مخاطبی باید به اندازه توان و فهم و درکش صحبت کنیم «۲» و این نه تنها عیب و نقصی محسوب نمی‌شود و حمل بر کم سواد یا بی‌سواد نمی‌گردد بلکه هنر بزرگی است و در واقع نشانگر قدرت بیان گوینده می‌باشد؛ به همین جهت، باید مبلغین و گویندگان ما به زبان تمام مخاطبین آشنا باشند تا بتوانند در دل همه آنها نفوذ کرده و بر قلب همه تأثیر گذار باشند و گرنه موفقیتی نخواهند داشت.

۲ ممنوعیت جدال

جدال و مراء ناحق در اسلام حرام و از گناهان کبیره است. به همین جهت مناظره‌هایی مطلوب اسلام است که قصد دو طرف روشن شدن حق و حقیقت باشد و هر دو، در جستجوی حق باشند؛ اما اگر نیت هر کدام فقط غلبه بر دیگری باشد، در این صورت جدال حرام می‌باشد. در مناظرات اسلامی، هر یک از طرفین باید شجاعت پذیرش حق را داشته باشند. در باره «جدال و مراء» به یک آیه و دو روایت توجه کنید:

۱- در آیه شریفه ۳ سوره حج می‌خوانیم:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ

گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله در باره خدا بر می‌خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند.

(۱) همان مدرک.

(۲) شرح بیشتر را در پیام قرآن، جلد ۴، صفحه ۱۸۳ به بعد مطالعه کنید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۷۹

برخی انسان‌ها بدون علم و اطلاع کافی و از روی هوی و هوس در باره خدا و توحید بحث و مجادله می‌کنند؛ چنین انسان‌های جدال‌گر، پیرو شیطان گردنکش هستند؛ زیرا شیطان نیز از راه «جدال» به انحراف کشیده شد او هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور سجده بر آدم را داد، جدال توأم با قیاس کرد و گفت: «من سجده نمی‌کنم؛ چون آدم از خاک آفریده شده است و من از آتش و آتش برتر از خاک است!» (۱) در حالی که سجده بر آدم به خاطر روح خدایی بود که در آن گل دمیده شده بود. و این جدال باعث شقاوت و بدبختی شیطان شد.

نتیجه این که، انسان‌های جدال‌گر، پیروان شیطان‌های گردنکش هستند.

۲- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی فرمودند:

مَا ضَلَّ قَوْمٌ إِلَّا أَوْتُقُوا الْجَدَلَ «۲»؛ هیچ قوم و ملتی گمراه نشد، مگر به خاطر جدال و مجادله.

طبق این روایت جدال همواره سبب گمراهی می‌گردد.

۳- حضرت علی علیه السلام در روایت کوتاهی می‌فرماید:

الْجَدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ «۳»؛ جدال و ستیزه جویی غیر منطقی در مسائل دینی، یقین و ایمان انسان را فاسد می‌کند.

نتیجه این که، جدال غیر منطقی سبب گمراهی و نابود کننده یقین است و جدال گران پیروان شیطان‌های سرکشند؛ بنابراین باید سعی کنیم در مقابل حق تسلیم باشیم.

(۱) سوره اعراف، آیه ۱۲.

(۲) بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸.

(۳) میزان الحکمه، باب ۴۹۲، حدیث ۲۲۸۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۱

مثال سی و پنجم: توحید و شرک

اشاره

در آیه ۳۱ سوره حج، سی و پنجمین مثال از امثال القرآن چنین مطرح شده است:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ

و هرکس برای خداوند همتایی قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند، و یا تندباد او را به جای دور دستی پرتاب می‌کند.

دور نمای بحث

این مثال پیرامون یکی از مهمترین مسائل و مباحث دینی که مورد تأکید و اهتمام تمام ادیان است؛ یعنی شرک و توحید، بحث می‌کند. توحید و شرک در این آیه شریفه به آسمان و سقوط از آن تشبیه شده است که شرح آن خواهد آمد.

شرح و تفسیر

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ»- در این آیه شریفه، توحید تشبیه به آسمان و شرک تشبیه به سقوط از آسمان دارای خورشید، ماه و ستارگان شده است و

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۲

اینها منبع نور و روشنایی و برکت هستند علاوه بر این که خود آسمان از زیبایی خاص و عظمت خیره کننده‌ای برخوردار است. بنابراین «توحید» مرکز نور و عظمت خداست و برای موحدین برکت و روشنایی به ارمغان می‌آورد و شرک همانند سقوط از آسمان توحید است.

با توجه به این مقدمه، آیه شریفه می‌فرماید: کسانی که یکتایی و بی همتایی خداوند یگانه را نپذیرند و برای خداوند شریک بگیرند و از صف موحدین خارج شوند، گویا از آسمان به سوی زمین سقوط کرده‌اند و مسلم و طبیعی است که چنین انسانی، از چنگال مرگ نجات نخواهد یافت.

«فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»- چنین انسان مشرکی که از آسمان سقوط کرده است، هرگز نجات پیدا نمی‌کند؛

زیرا در وسط زمین و آسمان به یکی از دو بلای زیر گرفتار می‌شود که نتیجه هر دو مرگ و نابودی است:

۱- گرفتار پرندگان گوشتخوار آسمان می‌شود، در این صورت هر قطعه از گوشت بدنش خوراک یکی از لاشخورها می‌شود و در نهایت تنها استخوان‌هایش به زمین می‌رسد.

۲- اگر چنین گرفتار نشود و از شر لاشخوران، جان سالم به در برد، در وسط زمین و آسمان گرفتار طوفانی می‌شود که او را به نقطه دور دست پرتاب می‌کند؛ جایی که دسترسی به هیچ انسانی ممکن نیست تا او را از این گرفتاری برهاند. خلاصه این که، طبق این آیه شریفه، انسان مشرک به کسی تشبیه شده است که از آسمان سقوط کند و در وسط راه، یا گرفتار لاشخورها شود و یا به وسیله طوفان به مکان دور دست که از دسترسی انسان‌ها خارج است پرتاب گردد.

پیام‌های آیه

۱ منظور از پرندگان گوشتخوار، هوی و هوس است.

همان گونه که گذشت، انسان مشرک که از آسمان سقوط می‌کند، یا گرفتار پرندگان

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۳

گوشتخوار می‌شود و یا در چنگال طوفانی سهمگین اسیر می‌گردد. بعید نیست منظور از پرندگان گوشتخوار و لاشخورها، «هوی و هوس» باشد. (۱)

انسان مشرک گرفتار هوی و هوس می‌باشد، بعضی از هوی و هوس‌ها، آبروی انسان را می‌ریزد؛ بعضی از آنها، انسانیت انسان را لگه‌دار می‌کند؛ قسمتی از آن، شجاعت انسان را از بین می‌برد؛ برخی نیز جوانمردی را از انسان سلب می‌کنند و ... در نتیجه چیزی از انسان مشرک باقی نمی‌ماند و لاشخور هوی و هوس، تمام شخصیت و انسانیت او را بر باد می‌دهد.

۲ منظور از «ریح» در آیه، شیطان سرکش است.

منظور از طوفانی که انسان مشرک را از وسط زمین و آسمان گرفته و او را به نقطه‌ای دور از دسترس برده و در آنجا متلاشی می‌کند، ممکن است اشاره به شیطان طغیانگر باشد (۲)؛ یعنی اگر شخص مشرک از چنگال هوی و هوس نجات پیدا کند و شخصیت او توسط هوی و هوس قربانی نگردد، اسیر شیطان سرکش می‌گردد و شیطان او را در نقطه‌ای که هیچ یار و یاور نباشد، می‌برد و گمراه و بدبخت می‌نماید.

۳ مشرک آرامش ندارد.

جاذبه زمین - که یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند است - سبب می‌شود که اشیاء وزن داشته باشند. اگر جاذبه زمین و وزن اشیاء نبود، هیچ چیز در این جهان استقرار نداشت. خانه‌ها، مزرعه‌ها، کارخانه‌ها، مدرسه‌ها، بیمارستان‌ها و تمام اشیاء بر اثر جاذبه زمین و وزن اشیاء در جای خود مستقرند. این جاذبه فقط در کره زمین باعث جذب اشیاء به سوی مرکز زمین و در نتیجه باعث وزن اشیاء می‌شود؛ اما هر چه از

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۹۵.

(۲) تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۹۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۴

میدان جاذبه زمین دور شویم، تأثیر جذب آن نیز کمتر می‌شود و در واقع خارج از میدان جاذبه زمین، اشیاء فاقد وزن هستند؛ به همین خاطر دانشمندان علوم فضایی، افرادی را که قصد فضانوردی دارند، مدتی با فراهم کردن فضای مناسب با بی‌وزنی اشیاء، تحت تعلیم و تمرین قرار می‌دهند تا آمادگی لازم را برای ورود به فضای بی‌وزن داشته باشند.

یکی از راه‌های تجربه بی‌وزنی سقوطهای آزاد از نقاط بلند است که در آن انسان هنگامی که در وسط زمین و آسمان قرار می‌گیرد، بی‌وزنی را تجربه می‌نماید؛ آن هنگام که به اصطلاح دل انسان خالی می‌شود و حالت خاصی به او دست می‌دهد. به این جهت، پزشکان معتقدند که بسیاری از افرادی که سقوط می‌کنند، قبل از رسیدن به زمین سکنه می‌کنند و می‌میرند. بنابراین، وقتی که مشرک از آسمان سقوط می‌کند، در وسط راه بی‌وزنی و خلأ را در خود احساس می‌کند و بر اثر این بی‌وزنی، اضطراب سراسر وجود او را می‌گیرد.

پس انسان هرگاه از توحید جدا شود و به شرک روی آورد، گویی با آرامش خداحافظی کرده و با اضطراب و نگرانی هم‌آغوش گشته است که «الَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۱) تنها در سایه توحید آرامش وجود دارد و شرک و بت پرستی مایه اضطراب است. این مطلبی است که خود مشرکین هم بدان اعتراف دارند؛ در آیه شریفه ۶۵ سوره عنکبوت آمده است: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» هنگامی که بت پرستان و مشرکان، سوار بر کشتی در وسط دریا اسیر موج‌های خروشان گشته و خود را در چند قدمی مرگ می‌بینند، اضطراب و نگرانی بزرگی آنها را فرامی‌گیرد، در این حال دیگر شرک و بت پرستی به آنها آرامش نمی‌دهد؛ بلکه برای رسیدن به آرامش، سراغ توحید رفته و از روی اخلاص، خداوند یکتا را می‌خوانند؛ چون

(۱) سوره رعد، آیه ۲۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۵

می‌دانند بت وسیله نجات و مایه آرامش آنها نیست؛ هر چند، توحید آنها موقتی است و هنگامی که از خطر رهایی یابند و پای سلامت به ساحل بگذارند، دوباره راه شرک و بت پرستی را پیش می‌گیرند. خلاصه این که: شرک و بت پرستی، مایه اضطراب و نگرانی و توحید و یکتا پرستی، مایه آرامش است.

۴ مشرک از خود اراده‌ای ندارد.

انسان قبل از سقوط قادر به تصمیم‌گیری است؛ اما وقتی سقوط کرد و در بین زمین و آسمان به صورت معلق در آمد، دیگر توانایی و اراده بر تصمیم‌گیری ندارد. انسان مشرک نیز هنگامی که از آسمان توحید سقوط کند، فاقد اراده و قدرت تصمیم‌گیری است.

اهمیت توحید

«توحید» مهمترین مبحث قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است. انبیاء و پیامبران و جانشینان آنان، همگی مردم را به توحید دعوت نموده و از شرک و بت پرستی باز می‌داشتند.

خلاصه این که، در تعلیمات دینی مسأله‌ای مهمتر از توحید و شرک وجود ندارد.

شاهد این سخن، دو آیه از قرآن است که در دو جای سوره نساء عیناً تکرار شده است؛ خداوند متعال در آیه ۴۸ و ۱۱۶ این سوره می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ

گاهی که هرگز بخشیده نمی‌شود، شرک است؛ اما غیر از شرک، سایر گناهان، قابل بخشش است. و خداوند هرکس را بخواهد می‌بخشد.

این نکته قابل توجه است که منظور از بخشش سایر گناهان بجز شرک، بخشیدن

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۶

گناهان بدون توبه است و گرنه، با توبه، حتی شرک هم قابل بخشش است. قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اکثر اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله بجز افراد اندکی همانند حضرت علی علیه السلام بقیه همه مشرک بودند و هنگامی که اسلام آوردند و توبه کردند؛ بخشوده شدند.

بنابراین، اگر گناهکاری بدون توبه از دنیا برود و گناه او شرک باشد، امیدی به نجات او نیست و محال است بخشیده شود؛ اما اگر گناهان دیگری داشته باشد، هرچند توبه نکرده باشد، امکان بخشش از سوی خداوند یا شفاعت اولیاء الله هست، ولی شرک نه قابل بخشش است و نه مورد شفاعت. این مطلب، اهمّیت فوق العاده توحید و خطر عظیم شرک را در زندگی دنیا و آخرت می‌رساند. توحید سرچشمه تمام سعادت‌ها و شرک نابود کننده همه خوبیهاست.

سؤال: چرا توحید این قدر اهمّیت دارد و شرک تا این حد نکوهش شده است؟

پاسخ: فلسفه اهمّیت فوق العاده توحید و نکوهش شدید شرک و بت پرستی امور مختلفی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- اولین اثر توحید و پرستش خدای یکتا اتحاد و یکپارچگی جوامع انسانی است. انسان‌ها از حیث زبان، رنگ، نژاد، عقاید، تفکر، آداب رسوم، فرهنگ و مانند آن باهم متفاوتند؛ مثلاً در کشور خود ما ایران که قسمت کوچکی از جهان را تشکیل می‌دهد، انواع زبان، آداب و رسوم و فرهنگ دیده می‌شود؛ حال در دنیای به این وسعت با وجود صدها قوم و نژاد و هزاران زبان و گویش محلی و فرهنگ‌های متفاوت چه چیز حلقه اتصال بین آنهاست؟ نقطه مشترک آنها چیست؟ اگر قرار باشد که روزی همه مردم جهان تحت لوای حکومت واحد جهانی ادامه زندگی دهند، قدر مشترک آنها چیست؟

بی‌شک مهم‌ترین عامل وحدت و یکپارچگی مردم جهان که نشأت یافته از اساسی‌ترین ریشه‌های اعتقادی شان باشد، مسأله توحید و یکتا پرستی است. این،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۷

محور بسیار خوب و ریسمان محکمی است که همه می‌توانند به آن چنگ بزنند.

خداوند متعال در آیه ۶۴ سوره آل عمران، با اشاره به همین مطلب می‌فرماید:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

ای اهل کتاب بیایید به یک حلقه اتصال که مشترک بین ما و شماست چنگ بزنیم؛ بنده یک خدا و مطیع فرمان و تصمیم و اراده او باشیم.

تجلی این اتحاد و یکپارچگی را می‌توان در موسم حج در سرزمین حجاز مشاهده کرد که چگونه چند میلیون مسلمان از کشورهای مختلف جهان، با رنگها، زبانها، فرهنگها و آداب رسوم مختلف، سوی کعبه معبود یکتا، همچون جویبارهای زلالی که به قصد پیوستن به دریای بیکران وحدت، از قلّه‌های بلند انسانیّت سرازیر می‌شوند و همه باهم چون رودی یکپارچه بر گرد یک خانه می‌چرخند و پیشانی بندگی را بر آستان خدای واحد می‌سایند. در نماز جمعه‌ای که در مکه معظمه در جمعه قبل از عرفه، برگزار می‌شود، بیش از یک میلیون نمازگزار در بزرگترین نماز جمعه مسلمانان در طول سال شرکت می‌کنند. تمام آنان در صف واحد بندگی در یک لحظه، دست به دعا بلند می‌کنند و سپس در برابر خدای بی همتا تعظیم نموده به رکوع می‌روند و با حفظ یکپارچگی و اتحادشان سر از رکوع بر می‌دارند و بعد یکدل و یک جان در برابر ذات احدیّت به سجده می‌افتند. وه که چه باشکوه

و زیباست این یکپارچگی و اتحاد! (۱) حال اگر این اتحاد جهانی شود و تمام مردم جهان روبه خدا آورند و همه انسان‌ها به «حبل الله» تمسک بجویند، چه صحنه زیبایی به وجود می‌آید.

(۱) هر چند که متأسفانه از این نماز جمعه استثنائی و از این فرصت طلائی استفاده‌ای در جهت حل مشکلات جهان اسلام نمی‌شود؛ گویی مطالبی که صدها سال قبل در چنین نماز جمعه‌ای ایراد می‌شده، اکنون بدون کم و کاست تکرار می‌شود!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۸

خلاصه این که، یکی از آثار مهم توحید و یکتا پرستی، وحدت و یکپارچگی است.

در مقابل، شرک عامل پراکندگی و اختلاف است. عرب جاهلیت که سیصد و شصت عدد بت را پرستش می‌کرد در واقع سیصد و شصت شکاف و تفرقه در جامعه کوچک خود ایجاد کرده بود و روشن است که چنین جامعه‌ای دائماً درگیر جنگ و جدال و آدمکشی بوده و از آرامش و سعادت بی بهره است؛ امّا همین مردم، وقتی که یکتا پرست شدند و توحید را پذیرفتند و در پناه هدایت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متحد و یکپارچه گشتند، توانستند بر سایر ملل هم فائق آیند.

۲- اثر دیگر توحید، قوت و قدرت موحدین است، همان گونه که شرک و بت پرستی سبب عجز و ناتوانی مشرکین است. زمانی که اسلام گسترش نیافته بود و در اقلیت قرار داشت، هر روز توطئه جدیدی از سوی کفار و مشرکین علیه مسلمین و شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طرّاحی می‌شد؛ روزی سران مشرک مکه خدمت ابو طالب - بزرگ قریش - رسیدند و از او خواستند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را راضی نماید تا با آنها به توافق برسد و به اصطلاح آتش بس اعلام کنند؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما در بیان یک کلمه با من موافقت کنید، آنچنان قدرت و قوتی خواهید یافت که بر تمام عرب مسلط شوید و غیر عرب‌ها هم به دین شما در آیند! گفتند: یک کلمه که سهل است، حاضریم در ده کلمه با شما همراه شویم؛ حضرت فرمودند: «تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَخْلَعُونَ الْأَنْدَادَ مِنْ دُونِهِ» به ریسمان توحید چنگ زنید و از شرک و بت پرستی دست بردارید؛ یعنی زیر چتر توحید در آید تا قدرتمند گردید. (۱)»

این جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنوز هم برای جهانیان که از جنگ‌ها و اختلافات خسته شده‌اند راهگشاست؛ زیرا تنها راه برای ختم این مسائل و دستیابی به قدرت و عزت توأم با امتیّت و آسایش و گسترش عدالت حقیقی، بازگشتن به سوی شجره طیبه توحید است.

(۱) فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۲۲۲. مشروح این روایت در جلد اول همین کتاب صفحه ۸۶ و ۸۷ گذشت.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۸۹

بیاید قدری بیندیشیم که چگونه اسلام عرب‌های جاهلیت مکه و مدینه را که غرق در اختلاف و خونریزی بودند تبدیل به انسان‌های مقتدر و باعزتی کرد که در سایه اتحاد و برادری توانستند در کمتر از نیم قرن، شرق و غرب عالم را فتح نمایند؟ آیا این عظمت و شکوه، ثمره توحید و یکتا پرستی و تمسک آنان به حبل الله نبوده است؟!

۳- «توحید» سبب آرامش جامعه انسانی است. عامل اصلی جنایات و گناهیانی که در دنیا انجام می‌گیرد شرک و بت پرستی است. بت پرستی فقط پرستش چوب و سنگ نیست؛ پول پرستی، مقام پرستی، هوی پرستی و مانند آن، همه به نوعی بت پرستی است. هنگامی که انسان اینها را بپرستد، از خداوند غافل می‌شود؛ در این صورت است که مرتکب هر جنایتی می‌شود.

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد در بعضی روایات آمده است که پس از ضرب اولین سکه پول، شیطان آن را بوسید و بر چشمانش کشید و بر روی قلبش گذاشت؛ سپس گفت: «اگر انسان‌ها شما را پرستش کنند، دیگر باکی نیست که بت پرستی نکنند.» (۱)

بنابراین بت پرستی در عصر حاضر، که تفکر و اندیشه، جایگزین جهل گشته است، نیز رواج دارد و روشن است که چه جنایاتی برای دستیابی به این پول انجام می‌شود. در چنین جوامعی، آرامش و امتیاز رخت بر می‌بندد و درگیری و نزاع جایگزین آن می‌شود؛ اما اگر جامعه، موحد و یکتاپرست باشد، آرامش خاصی خواهند داشت.

برای رسیدن به جامعه توحیدی، گام نخست را باید از بتخانه وجود خودمان برداریم و هر لحظه سری به بتخانه دلمان بزنیم و بت‌هایی را که در گوشه و کنار آن جای گرفته‌اند، بشکنیم. بعضی از دلها همانند خانه کعبه بعد از اسلام است که بت‌های

(۱) این روایت به صورت کامل و به نقل از بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۷، در جلد اول این کتاب، صفحه ۳۵۵ ذکر شده است. مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۰

آن را شکسته و خانه دل را از لوث وجود بت‌ها پاک و تطهیر نموده‌اند؛ خوشا به حال صاحبان این دلها!

ولی برخی دیگر از دلها، همانند خانه کعبه قبل از اسلام است که در آن بت‌های فراوانی به چشم می‌خورد؛ بت مال، بت ثروت، بت زن، بت فرزند، بت مقام، بت میت و ... دل خانه خداست، باید آن را از بت‌ها پاکسازی کنیم؛ آینه دل را از زنگار شرک و بت پرستی بشویم تا تصویر زیبای صاحب اصلی خانه را مشاهده نماییم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۱

مثال سی و ششم: بت پرستی

اشاره

در آیه ۷۳ سوره حج چنین آمده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرادهید؛ کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان).

دور نمای بحث

این مثال نیز در مورد شرک و توحید است و همان گونه که گذشت، قرآن مجید مفهوم واحدی را در قالب‌های مختلف و مثال‌های متنوع می‌ریزد تا برای همگان قابل فهم باشد. خداوند در این آیه شریفه با ارائه مثالی، ضعف و عجز بتان و بت پرستان را ترسیم نموده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۲

ماهیت بت پرستی

مسأله بت پرستی از مسائل پیچیده و بغرنج است که در این بحث می‌توان به سؤالاتی از این قبیل پرداخت:

بت پرستان برای بتان چه اهمیتی و امتیازی قائل بودند؟ آیا بت‌ها را خالق و آفریدگار خود می‌دانستند؟ اگر جواب مثبت باشد، باید دانست که چگونه انسان عاقلی، چیزی که خود با دستان خویش به عنوان بت تراشیده است، آن را خالق خویش بداند؟ اگر جواب منفی است، پس بت پرستان چه توجیهی در برابر این عمل جاهلانه خویش داشتند؟

قرآن مجید ضمن طرح این سؤال، جواب آن را نیز بیان کرده است.

در آیه سوم سوره زمر آمده است:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

آگاه باشید که دین خالص از آن خداست و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار داده بودند، (دلیلشان این بود که:) اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند. خداوند روز قیامت میان آنان، در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند.

در آیه ۱۸ سوره یونس نیز آمده است:

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ

آنها (بت پرستان) غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: «اینها شفیعان ما نزد خدایند.

بنابراین، طبق دو آیه شریفه فوق، آنها بتان را آفریدگار خود نمی‌دانستند و معتقد به خالقیت خداوند یگانه بودند؛ ولی برای بتها قداست ویژه‌ای قائل بودند و آنها را

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۳

واسطه‌های خوبی برای تقرّب و شفاعت بین خود و خداوند خالق می‌دانستند، هرچند ممکن است تعدادی کمی از مشرکان بتان را خالق بیندارند؛ ولی غالباً همان گونه که گفته شد، بت‌ها را برای شفاعت در درگاه خداوند می‌پرستیدند؛ به همین خاطر، سعادت، سلامت، وسعت، برکت و مانند آن را، از پیشگاه بت‌ها تقاضا می‌کردند؛ البته کم کم خداوند فراموش شد و بت‌ها به صورت مستقل مورد عبادت و پرستش و راز و نیاز بت پرستان قرار گرفت. سؤال: توضیحات گذشته تا اندازه‌ای پیچیدگی کار بت پرست‌ها را روشن کرد؛ ولی هنوز این سؤال باقی است که چگونه انسان عاقل بتی را که با دست خویش ساخته است، سجده می‌کند و آن را واسطه فیض خداوند می‌داند و بقدری برایش ارزش قائل می‌شود که گاهی انسان دیگری را در برابر آن قربانی می‌کند؟

پاسخ: روزهای اول بت پرستی و در آغاز این انحراف بزرگ، بت‌ها اصالت نداشتند، بلکه جنبه مظهریت و به اصطلاح امروز، سمبل مقدّسات بودند؛ مثلاً هرگاه پیامبری یا یکی از اولیاء الله که نزد خداوند مقام والایی داشت و واسطه بین خدا و مردم محسوب می‌شد، از دنیا می‌رفت و دست مردم از دامان آنها کوتاه می‌شود، مردم به یاد او، مجسمه‌ای می‌ساختند و این مجسمه پیامبر یا ولی الله را به اعتبار آن پیامبر یا ولی الله مورد احترام و واسطه قرار می‌دادند؛ ولی بر اثر مرور زمان این ارتباط به فراموشی سپرده شد و خود این مجسمه‌ها به صورت مستقل مورد توجه و پرستش مردم قرار گرفت؛ یا مجسمه‌های ماه و خورشید و امثال آن را که منبع برکت و نور هستند، می‌ساختند و به خاطر ماه و خورشید، آنها را مورد توجه قرار می‌دادند؛ ولی بر اثر گذشت زمان کم کم رابطه فراموش و خود این مجسمه‌ها و بت‌ها به صورت مستقل مورد پرستش قرار می‌گرفت؛ یا قطعه سنگی را از سرزمین مقدّسی، همچون کعبه، به همراه خود به یادگار می‌بردند و در جای مناسبی قرار می‌دادند تا با دیدن آن، خاطره‌های آن سفر روحانی تجدید شود، ولی پس از مدّتی رابطه فراموش و آن سنگ

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۴

بت می‌شد. و یا این که برخی معتقد بودند، خدای نادیده بقدری مقامش والا است که از دسترس فکر بشر بیرون است و امکان ندارد

که اندیشه بشر به مقام والای او برسد و چنین خدایی فایده‌ای (نعوذ بالله) برای ما ندارد؛ پس برخی از مخلوقات او را که در دسترس ما هستند، به خاطر خداوند می‌پرستیم. شبیه این نوع تفکر را در تفکرات برخی از فرق منحرف صوفیه می‌بینیم؛ مُرشد صوفیه به مریدان خود می‌گوید: در نماز وقتی که به ذکر «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌رسید، با توجه به این که نمی‌توانید تصویری از خداوند داشته باشید، تصویر «شیخ و پیر» را در ذهن بگذرانید! و این، نقطه آغاز انحراف مردم به سوی شرک است. به هر حال، همان گونه که گذشت، انبیاء و پیامبران دامنه‌دارترین و طولانی‌ترین مبارزات را با بت پرستی و بت پرستان داشته‌اند؛ زیرا باید با شرک و بت پرستی که بلای بزرگ انسانیت در گذشته و حال است مبارزه شود.

روش‌های مبارزه با بت پرستی

سؤال: لزوم مبارزه با بت پرستی و شرک، امری بدیهی و روشن است؛ ولی روش آن چگونه باید باشد؟ پیامبران و اولیاء الله با چه روش‌هایی به مبارزه با بت پرستی و بت پرستان می‌رفتند؟ چگونه با این انحراف خطرناک، بزرگ و پیچیده برخورد می‌کردند؟ پاسخ: طبق آنچه از قرآن مجید استفاده می‌شود، انبیاء و پیامبران با روش‌های مختلفی به مبارزه با شرک و بت پرستی می‌پرداختند که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- شناساندن خالق اصلی جهان هستی به مردم، مخصوصاً بت پرستان.

قرآن مجید در آیه ۶۱ سوره عنکبوت با طرح یک پرسش و پاسخ به این مطلب اشاره دارد:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۵

وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

و هرگاه از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند: الله! پس با این حال، چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می‌سازند!

یعنی ای کسانی که بت می‌پرستید! خالق، ولی نعمت، بخشنده، رازق و خلاصه همه چیز و ملجأ همه کس، خداوند بزرگ است؛ اگر او «خالق» و «رازق» و «محيی» و «ممیت» است، پس چرا غیر او را می‌پرستید؟! انسان باید در مقابل نعمت دهنده خود سر تسلیم فرود آورد.

خلاصه این که، پیامبران با بیداری فطرت بت پرستان و زدودن گرد و غبارهای آن، چشمه فطرت شان را جوشان می‌کردند تا به سوی خالق اصلی بازگردند.

۲- تحقیر و بیان ناتوانی بت‌ها و معبودان دروغین در برابر قدرت خداوند باعث کاستن ارزش و قداست بت‌ها در نظر بت پرستان می‌گشت. طرح سؤالاتی از این قبیل که: آیا بت‌های شما شعور درک مسائلی را که در اطرافشان می‌گذرد، دارند؟ آیا توانایی بر پاسخ به سؤالاتی شما دارند؟ آیا قادر به حل مشکلات شما هستند؟

روشن است که جواب همه این پرسش‌ها منفی است؛ بنابراین بت‌گر کورِ فاقدِ شعور و درک و بی‌اراده، چگونه حلال مشکلات شما است؟

همان گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام در داستان معروف شکستن بت‌ها در پاسخ این سؤال که چه کسی بت‌ها را شکسته است؟ فرمودند:

بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْئَلُوهُمْ أَنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿۱﴾

بلکه این کار را بزرگشان (بت بزرگ) کرده است، از آنها بپرسید، اگر سخن می‌گویند.

(۱) سوره انبیاء، آیه ۶۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۶

قرآن مجید در ادامه، پاسخ بت پرستان را چنین بیان می‌کند:

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُئُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَاهُولًا يَنْطِقُونَ ﴿۱﴾

آنها (بت پرستان) به وجدان خویش باز گشتند؛ و (به خود) گفتند: حَقًّا که شما ستمگرید! سپس بر سرهایشان واژگون شدند؛ و حکم وجدان را بکلی فراموش کردند و (خطاب به ابراهیم) گفتند: تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند!

وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام از بت پرستان اقرار گرفت که بت‌ها حتی قدرت سخن گفتن ندارند، چه رسد به این که از خود دفاع کنند، شروع به مذمت و تحقیر بت‌ها و بت پرستان کرد. قرآن مجید در ادامه داستان، سخنان حضرت ابراهیم علیه السلام را چنین نقل می‌کند:

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۲﴾

(ابراهیم علیه السلام) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می‌رساند؟! (نه) امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان؟! (اف بر شما (بت پرستان) و بر آنچه (بت‌ها) جز خدا می‌پرستید! آیا نمی‌اندیشید (و عقل ندارید)؟!)

حضرت ابراهیم علیه السلام در این داستان با تحقیر و کوچک شمردن بت‌ها و بیان ضعف آنها و این که آنها منشأ هیچ خیر و شری نیستند، مشرکان را متوجه کار زشت شان کرد.

بنابراین یکی از راه‌های مبارزه بابت پرستی، تحقیر و بیان ناتوانی بتهاست.

۳- بیدار کردن وجدان خفته بت پرست‌ها و استفاده از وجدان بیدار شده آنان، روش دیگری برای مبارزه با بت پرستی است؛ به عنوان مثال، در آیه ۶۵ سوره

(۱) سوره انبیاء، آیات ۶۴ و ۶۵.

(۲) سوره انبیاء، آیات ۶۶ و ۶۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۷

عنکبوت آمده است که هنگامی که بت پرستان سوار بر کشتی در وسط دریا گرفتار موج‌های سهمگین و خروشان می‌شدند و خطر مرگ را احساس می‌کردند، ناخودآگاه و از سر اخلاص، خداوند را به کمک می‌خواندند؛ یعنی شما در مشکلات مهم به چه کسی پناه می‌برید؟ هنگامی که همه امیدها قطع گردد امید شما به چه کسی است؟ زمانی که تمام روزنه‌ها بسته شود، چه روزنه‌ای به سوی قلب و دل شما باز است؟

چنین خداوندی شایسته پرستش و عبادت است!

آیه مورد بحث هم بیانی از ضعف و ناتوانی بتهاست.

برای توضیح بیشتر به شرح و تفسیر این آیه می‌پردازیم.

شرح و تفسیر آیه مثل

اشاره

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ»- تعبیر به «ضُرِبَ مَثَلٌ» شاید برای این باشد که این ضرب‌المثل شیرین و پر محتوا، بین موحدان و یکتاپرستان از گذشته مرسوم و متداول بوده و مَثَلِ جدیدی نبوده است؛ ولی از آنجا که این مثل، بسیار آموزنده و عبرت آموز است، خداوند نیز آن را مطرح نموده است.

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»- بت‌هایی که بت پرستان آنها را عبادت و پرستش می‌کنند و در مقابل‌شان سر بر خاک می‌سایند، آن قدر ضعیف و ناتوانند که قدرت آفرینش یک مگس را هم ندارند؛ نه تنها، به تنهایی نمی‌توانند چنین حشره کوچکی را خلق کنند؛ بلکه اگر تمام بت‌های جهان دست به دست هم دهند و به کمک و یاری هم بیایند، باز هم از این کار عاجزند!

«وَأَنْ يَسْأَلَهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»- ضعف و ناتوانی بت‌ها فراتر از آنچه گفته شد، می‌باشد؛ زیرا آنان نه تنها قدرت آفرینش مگسی را ندارند، بلکه اگر مگسی، چیزی از آنها برباید، این بت‌های بی اراده و ناتوان، حتی قدرت بازپس‌گیری شیء مسروقه را ندارند؛ یعنی آنها نه تنها توانایی سود رساندن و دفع شر از بت پرستان را
مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۸
ندارند، بلکه توانایی محافظت از خودشان را نیز ندارند.

در توضیح این قسمت از آیه گفته می‌شود که بت پرستان در ایام مخصوصی از سال؛ مثلاً ایام عید، بت‌ها را با زعفران و عسل یا چیزهای مشابه آغشته می‌کردند که باعث جذب مگس‌ها می‌شد. مگس‌ها تا تمام شدن عسل‌ها از آن استفاده می‌کردند. هر مگسی، روی یکی از این بت‌ها نشسته و مقدار اندکی عسل بر می‌داشت «۱»؛ در این رابطه، خداوند می‌فرماید: بت‌ها آن قدر ضعیف و ناتوان بودند که حتی توانایی بازپس‌گیری این مقدار عسل را هم نداشتند؛ بنابراین بت‌ها با این همه ضعف و ناتوانی، چگونه می‌توانند به انسان کمک کنند!؟

«ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ»- در تفسیر این جمله احتمالات مختلفی نقل شده است که دو احتمال آن قوی‌تر به نظر می‌رسد:

۱- منظور از «طالب»، «مگس» و مراد از «مطلوب»، «بت» است؛ بنابراین، هم مگس حیوان ضعیفی است و هم بت موجودی ناتوان. بت‌ها ضعیفند همان گونه که مگس‌ها ضعیفند.

۲- «طالب» در آیه شریفه «بت پرستان و عابدان» هستند و منظور از «مطلوب»، «بت‌ها» است؛ بنابراین هم بت‌ها ضعیف و ناتوانند و هم بت پرستان؛ ضعف و ناتوانی بت‌ها روشن است؛ اما منظور از ضعف و ناتوانی بت پرستان، شاید ضعف فکری و عقیدتی آنها باشد.

در هر حال، خداوند می‌خواهد این نکته را متذکر شود که مشکلات انسان به دست خداوندی حل می‌شود که قادر بر همه چیز است، نه به وسیله موجودی ضعیف و ناتوان که قدرت دفاع از خویشتن را هم ندارد.

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۱۷۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۹۹

در این جا چند سؤال پیش می‌آید که:

۱- آیا در آیه مثل تشبیهی وجود دارد؟

مفسران در مورد این که در این آیه شریفه، ضعف تنها به چه چیزی تشبیه شده، بحث کرده‌اند؛ برخی گفته‌اند: اینجا تشبیهی وجود ندارد؛ بلکه سخن از ضعف و ناتوانی بت‌ها بر آفرینش موجودی کوچک همانند مگس است؛ اما چیزی را تشبیه به آن نکرده‌اند، به

این دلیل در توجیه این مسأله گرفتار مشکلاتی شده‌اند؛ ولی به عقیده ما کلمه «مثل» دارای دو معنی است:

۱- «مثل» به معنی شبیه و مثل و مانند است که امری معقول و دور از حس و تجربه را به امری محسوس تشبیه می‌کنند.

۲- «مثل» بیان مصداق روشن و واضح چیزی است.

در اینجا، «مثل» به معنای دوم است؛ زیرا خداوند متعال، می‌خواهد ضعف بت پرستی و اندیشه بت پرستان را بیان نماید؛ بدین جهت مصداق روشنی از این ضعف و ناتوانی را در قالب مثال مزبور بیان می‌کند

۲- آیا مگس موجود کوچکی است؟

«مگس» در سراسر قرآن مجید تنها در این آیه شریفه مورد اشاره قرار گرفته است و در نظر ما انسان‌ها، موجودی پست و بی ارزش است؛ آیا واقعاً مگس موجودی بی ارزشی است؟

در پاسخ به این پرسش، باید گفت که مگس نه تنها موجود بی ارزشی نیست؛ بلکه از عجایب مخلوقات خداوند و از آیات الهی است. این موجود ریز و کوچک اندام، علی‌رغم جثه کوچکش، دارای دستگاه تنفس، دستگاه تغذیه، دهان، زبان، معده، روده، سلسله اعصاب فهم و ادراک، چشم، گوش، ماهیچه‌های بسیار قوی - که به وسیله آن می‌تواند بالهایش را با سرعت زیاد به حرکت در آورد- و سایر اعضا

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۰

مثالهای زیبای قرآن ج ۲ ۱۴۹

می‌باشد. جالب این که ساختمان بدن این موجود کوچک به مراتب پیچیده‌تر و دقیق‌تر از ساختمان یک هواپیمای بزرگ است؛ و ساختن چنین هواپیمایی آسان‌تر از خلقت یک مگس است! زیرا هواپیما تولید مثل نمی‌کند، ادراک و شعور و اراده‌ای ندارد، قادر به تهیه غذای خویش نیست، قدرت دفاع ندارد و...؛ ولی مگس توانایی انجام تمام این کارها را دارد!

بنابراین مگس واقعاً از عجایب مخلوقات خداوند است و هیچ‌کسی توانایی آفرینش چنین موجودی را ندارد. امروز علی‌رغم پیشرفت خارق‌العاده‌ای که بشر در زمینه‌های مختلف علمی به دست آورده است، باز هم قدرت آفرینش یک مگس را ندارد. در اینجا سؤال دیگری مطرح می‌شود که:

شنیده شده است که در آستانه قرن بیستم بشر قدرت «شبیه‌سازی» پیدا کرده است؛ یعنی قسمتی از بدن یک حیوان، مثل گوسفند، را در شرایط خاصی پرورش می‌دهد تا تبدیل به یک گوسفند کامل می‌شود و این مطلب، حتی در مورد انسان نیز امکان‌پذیر است که حاصل آن انسانی است که نه پدر دارد و نه مادر! با توجه به این موضوع در می‌یابیم که بشر امروزی توانایی بر آفرینش چیزهای بزرگ‌تر و مهم‌تر از مگس را دارد. پس چگونه انسان را موجودی ناتوان در آفرینش مگس می‌پنداریم؟

در جواب این سؤال می‌گوئیم که این عمل، آفرینش محسوب نمی‌شود؛ بلکه نوعی قلمه زنی است که قبل از این در مورد درختان با پیوند قسمت کوچکی از پوست شاخه یک درخت، درخت تنومندی پرورش می‌یافت و میوه می‌داد. بدن انسان و حیوانات نیز همانند درختان اگر قطعه‌ای از آن به جای دیگر پیوند زده شود، در شرایط ویژه‌ای رشد و نمو می‌کند و تبدیل به انسان کامل می‌شود؛ زیرا ما معتقدیم که هر سلول انسان، واجد تمام ویژگی‌ها و خصوصیات انسان است.

بنابراین، شبیه‌سازی همان قلمه زدن و پیوند زدن است و مسأله حیات و آفرینش هنوز هم از معماهاست!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۱

ما هر کسی باشیم و هر چیزی داشته باشیم، در مقابل «قادر مطلق» و «خداوند عالم»، بسیار ضعیف و ناتوانیم؛ یکی از نمونه‌های ضعف و ناتوانی انسان، در برابر بیماری مهلک «سرطان» آشکار شده است. سلول‌های انسان روی حساب و نظم خاصی رشد و نمو می‌کنند؛ حال اگر یک سلول حساب و نظمش بهم بخورد و رشد بی رویه‌ای کند، سلول‌های اضافه‌ای رشد نموده و تشکیل یک «غده سرطانی» می‌دهد و کم‌کم ریشه می‌دواند و تمام عضلات بدن انسان را از کار می‌اندازد. تمام انسان‌ها با وجود علم و امکانات فراوانی که در اختیار دارند تاکنون نتوانسته‌اند راهی برای جلوگیری طغیان یک سلول بیابند و بر این بیماری که هر روز افراد زیادی را به دام مرگ می‌برد، غلبه کنند. علاوه بر این که شیوع بیماری خطرناک‌تری به نام «ایدز» نیز انسان را ناتوان کرده است «ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ».

پس بیاید، همه باهم، اقرار کنیم که: خدایا! عزت، قدرت، علم، زندگی، مرگ، روزی، آفرینش و پرستش و همه چیز از آن توست و در یک جمله، تمام خیرات و کلید سعادت در دست توست و تو بر همه چیز قادر و توانایی! ما تو را می‌پرستیم و از تو کمک می‌جوییم «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱).

(۱) سوره آل عمران، آیه ۲۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۳

مثال سی و هفتم: ذات بی‌مانند خدا

اشاره

سی و هفتمین مثال از مثال‌های شیرین قرآن، آیه ۳۵ سوره نور است، خداوند در این آیه که از زیباترین مثال‌های قرآنی است، می‌فرماید:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نور خداوند، همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد؛ آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همانند یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی؛ (روغنش آن‌چنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود؛ نوری است بر فراز نوری؛ و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند، و خدا برای مردم مثلها می‌زند و خداوند به هر چیزی داناست.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۴

دورنمای بحث

این مثال از مهمترین مثال‌های قرآن مجید است که مفسران، فلاسفه و عرفا هر کدام تفسیری خاص بر آن نموده‌اند. این آیه، مثال زیبا و رسایی برای ذات بی‌مانند خداوند متعال زده و خداوند را به نور تشبیه کرده است که شرح آن خواهد آمد.

این آیه مشتمل بر دو مثال است

مثال اول جمله «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» است و بقیه آیه مثال دوم را تشکیل می‌دهد؛ به این دلیل که ما یقین داریم خداوند، مانند نور و روشنایی محسوس و ملموس نیست، بنابراین باید گفت: «کاف» تشبیه در آیه شریفه در تقدیر است: اللَّهُ كُنُورِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ خداوند، مانند نور آسمان‌ها و زمین است.

بنابراین، در جمله اول آیه شریفه، هرچند کلمه «مثال» یا «کاف» تشبیه وجود ندارد، ولی چون جسمیت خداوند محال ذاتی است، پس بناچار کاف تشبیه را در تقدیر می‌گیریم و می‌گوئیم: خداوند، مانند نور آسمان‌ها و زمین است؛ و جمله اول خود یک مثال است که در آن، خداوند به نور تشبیه شده است و ادامه آیه، مثال دیگری برای ذات مقدس خداست.

آیا مثال زدن برای ذات خداوند جایز است؟

آیا ما حق داریم برای خالق و آفریدگار خود مثال بزیم و آن موجود معنوی واجب الوجود را با موجودات مادی ممکن الوجود مقایسه کنیم؟

پاسخ این سؤال، هم مثبت است و هم منفی؛ با توجه به آنچه در آیه شریفه فوق آمده است، بیان مثال برای خداوند ذات اشکالی ندارد؛ چون خداوند خود، برای خویش مثال زده است؛ ولی طبق آیه شریفه ۷۴ سوره نحل، بیان مثال برای خداوند ممنوع است؛ خداوند در این آیه می‌فرماید: «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۵

لَا تَعْلَمُونَ؟ پس، برای خدا مثال نزنید، خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.» طبق این آیه شریفه، مثال زدن برای ذات پاک خداوند ممنوع است. اینک این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به ممنوعیت مثال برای آن ذات بی مثال، چرا در آیه شریفه ۳۵ سوره نور برای خداوند مثال زده شده است؟

پاسخ این سؤال در ذیل آیه شریفه ۷۴ سوره نحل آمده است. در ذیل آن آیه می‌خوانیم: «خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید؛ یعنی بیان مثال برای خداوند، از جانب خود خداوند مانعی ندارد و بی اشکال است؛ ولی مثال زدن برای آن ذات بی مانند از جانب بندگان جایز نیست؛ زیرا خداوند اگر مثالی برای خود ذکر کند، مثالی خالی از نواقص ممکنات بیان می‌کند و می‌داند چگونه چنین مثالی بیان کند؛ اما انسان‌ها نمی‌دانند که چگونه مثالی شایسته وجود او بزنند؛ بنابراین نباید برای او مثال بزنند.

شأن نزول آیه شریفه ۷۴ سوره نحل اشاره به یکی از کارهای کفار است؛ آنها برای توجیه بت پرستی خویش می‌گفتند: «مَثَلُ خُداوند»، «مَثَلُ شاه» است و «بت‌ها» مانند «وزیران» شاه و چون ما دستمان از دامان شاه کوتاه است و به او دسترسی نداریم، به وزیران او که با شاه تماس دارند و به او دسترسی دارند، متمسک می‌شویم و آن‌ها را عبادت و پرستش می‌کنیم، نه خداوند را. «۱» آیه شریفه در ردّ این توجیه و مانند آن نازل شد و بیان هر گونه مثالی را از انسان‌ها برای ذات بی مانند خداوند، غیر مجاز اعلام کرده و چنین تشبیه و مثالی را برای خداوند متعال، اشتباه بزرگ و آشکاری می‌داند؛ زیرا علت عدم دسترسی مردم به شاه این است که شاه، و به طور کلی، هر انسانی، از حیث زمان و مکان موجودی ناتوان و محدود است؛ پس امکان دستیابی همه به او نیست؛ اما خداوندی که قادر و عالم و حاضر مطلق است و در همه زمان‌ها و مکانها حاضر است و در قلب همه انسان‌ها جای دارد و از رنگ گردن انسان به او نزدیکتر است، ارتباط و دستیابی به او کار آسانی

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۶

است. ارتباط با خداوند، نه تنها برای همگان امکان‌پذیر است؛ بلکه از ارتباط با پدر، مادر، همسر، خواهر، برادر و فرزند هم آسانتر

است؛ زیرا به خاطر عدم محدودیت ذات حق تعالی، انسان در هر لحظه‌ای می‌تواند با او به گفتگو بنشیند؛ در حال خواب یا بیداری، در حال ایستاده یا نشسته، در بیابان یا خیابان و خلاصه در هر زمان و مکان و تحت هر گونه شرایطی، امکان ارتباط با او وجود دارد.

خداوند متعال در آیه ۱۹۱ سوره آل عمران، هنگام توصیف خردمندان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛

همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ متزهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار!

بنابراین ارتباط با خداوند، کار مشکلی نیست تا نیاز به واسطه قراردادن بت‌ها باشد؛ پس نباید خداوند را به موجودی ضعیف و ناتوان تشبیه کرد؛ خداوندی که در تمام نمازها با او صحبت می‌کنیم و در هر نماز لااقل دو بار او را مخاطب قرار داده و می‌گوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» قابل مقایسه با ممکن الوجود نیست.

نتیجه این که، مثال برای خداوند، تنها از جانب خود او مجاز است.

البته روشن است که مثال‌هایی که زده می‌شود، تنها از جهاتی ما را در شناخت خداوند کمک می‌کند؛ ولی هیچ مثالی بیانگر تمام جهات ذات خداوند نیست، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱)؛ هیچ چیزی مانند خداوند نیست» چون همه مخلوقات فانی هستند و خدا باقی؛ همه مخلوقات متناهی می‌باشند و خداوند خالق نامتناهی؛ تمام مخلوقات ضعیف و جاهلند و خداوند دانا و قدرتمند است.

(۱) سوره شوری، آیه ۱۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۷

شرح و تفسیر

اشاره

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»- برای روشن شدن این مثال که در آن، وجود مقدس خداوند آسمان‌ها و زمین را به نور تشبیه نموده است، باید ویژگی‌ها و خواص نور را بررسی کنیم.

نور آفتاب، که مصداق بارز و کامل نور است، دارای آثار و ویژگی‌های متعددی است که چهار اثر آن از بقیه مهمتر است:

۱- اثر هدایت

هدایت در پرتو نور و روشنایی امکان‌پذیر است حتی در شب‌ها نیز از نور ماه و ستارگان استفاده می‌کنیم. به همین جهت در شب‌های تاریک، آدم راه به جایی نمی‌برد. بنابراین اولین اثر مهم نور، هدایت و راهنمایی است.

۲- اثر تربیت

اثر مهم دیگر نور خورشید تربیت است؛ درختان، گیاهان، حیوانات، انسان‌ها و خلاصه تمام موجودات، بدون نور آفتاب پرورش نمی‌یابند، بنابراین هر جا که نور نباشد، حیات و زندگی هم نیست. نور آفتاب تا عمق ششصد تا هفتصد متری اعماق دریا هم نفوذ

می‌کند و پس از آن ظلمت و تاریکی محض است؛ دانشمندان پیش از این تصوّر می‌کردند که در ماوراء این فاصله که ظلمت و تاریکی است، موجود دریایی زنده‌ای وجود ندارد؛ ولی پس از مطالعات در اعماق ظلمانی دریا به موجودات زنده دیگری نیز دست یافتند.

سؤال می‌توان در اینجا مطرح کرد این است که چگونه این موجودات بدون نور آفتاب رشد و نمو نموده‌اند؟

حقیقت این است که این موجودات نیز از نور آفتاب بی‌نصیب نبوده‌اند؛ زیرا

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۸

قسمتی از مواد غذایی که در سطح دریا، بر اثر نور آفتاب آماده بهره برداری می‌شود، به اعماق دریا می‌رود و موجودات اعماق دریا نیز از آن استفاده می‌کنند؛ یعنی خداوند آشپزخانه بزرگی به وسعت سطح دریاها برای حیوانات و موجودات دریایی آماده کرده است.

نتیجه این که، اثر مهم دیگر نور، تربیت و حیات است.

۳- ایجاد قدرت و حرکت

اثر مهم دیگر نور خورشید، به عنوان کامل‌ترین مصداق نور، ایجاد قدرت، حرکت و انرژی است؛ دانشمندان معتقدند منشأ تمام نیروها و انرژی‌های موجود در جهان، خورشید و نور آفتاب است. حرارتی که به وسیله آتش زدن هیزم به دست می‌آید، در واقع نتیجه ذخیره نور آفتاب در جریان رشد و نمو درختان است که در هنگام سوختن، این انرژی آزاد شده و تبدیل به نیروی محرک می‌گردد.

ذغال سنگ که از منابع دیگر انرژی است، انرژی خود را نیز از خورشید گرفته است؛ زیرا بر اساس کشفیات دانشمندان، ذغال سنگ، بقایای بجای مانده درختانی است که بر اثر مرور زمان، در دل خاک پنهان گشته و کم‌کم تبدیل به ذغال سنگ شده است. نفت که در زمان ما از منابع مهم انرژی به حساب می‌آید، انرژی خود را از نور آفتاب می‌گیرد؛ زیرا نفت بقایای به جای مانده حیواناتی است که در دریاها پرورش یافته‌اند و سپس این دریاها، بر اثر چین‌خوردگی‌های زمین از بین رفته و حیوانات آن در زمین دفن شده‌اند و با گذشت زمان تبدیل به نفت شده‌اند؛ روشن است که حیوانات از گیاهان تغذیه می‌شوند و گیاهان نیز در پرتو نور آفتاب رشد و نمو می‌کنند.

برق، یکی دیگر از منابع مهم انرژی نیز انرژی خود را از خورشید می‌گیرد. آب

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۹

دریا به وسیله نور خورشید تبخیر شده و به آسمان می‌رود، سپس این بخارها تبدیل به باران شده و بر سطح زمین می‌بارد؛ قطرات باران تبدیل به جویبار و رودخانه گشته و در پشت سدهای دست‌ساخت انسان‌ها جمع می‌شود و سپس از دریچه‌های مخصوصی خارج گشته و با به حرکت در آوردن توربین‌های برق، تولید انرژی الکتریکی می‌کند.

بادها، یکی دیگر از منابع انرژی نیز بر اثر نور آفتاب ایجاد می‌شوند.

نتیجه این که، تمام نیروها و قدرت‌ها و انرژی‌ها در عالم ماده، از نور آفتاب نشأت می‌گیرد.

۴- رفع موانع حیات

اثر مهم دیگر نور آفتاب، میکروب‌زدایی در سراسر زمین است. نور خورشید تمام کره زمین را ضد عفونی می‌کند و آنچه دشمن حیات موجودات زنده جهان است، با تابش نور آفتاب از بین می‌رود. اگر نور آفتاب نبود، زمین تبدیل به یک بیمارستان و سپس قبرستان بزرگ می‌شد.

نتیجه این که، هدایت، تربیت، ایجاد قدرت و انرژی و رفع موانع حیات و زندگی، از آثار مهم نور آفتاب است. با توجه به آثار چهار گانه نور، اینک به شرح آیه شریفه می‌پردازیم تا روشن شود که چرا و چگونه خداوند عالم، مانند نور آسمان‌ها و زمین است.

همان گونه که نور مایه هدایت است، خداوند نیز هدایت و راهنمایی تمام موجودات مادی و معنوی جهان هستی را به عهده دارد؛ در آیه ۵۰ سوره طه آمده است:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه را که لازمه آفرینش او بوده، داده؛ سپس هدایت کرده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۰

خداوند هر موجودی را به شکلی هدایت می‌کند، برخی را غریزی، برخی را الهامی و برخی دیگر را در پرتو تعلیمات پیامبران و اوصیاء آنان هدایت می‌کند و به هر حال همه موجودات عالم مشمول هدایت پروردگارند. اگر هدایت او نباشد، هیچ کس راه به جایی نمی‌برد؛ به عنوان مثال، پرندگان وجود دارند که هرگز پدر و مادر خود را نمی‌بینند، چون مادران آنها، قبل از آن که جوجه‌ها سر از تخم بیرون آورند، می‌میرند؛ ولی این جوجه تازه به دنیا آمده که مادر خود را حتی برای یک لحظه ندیده است، تمام برنامه‌های زندگی خود را می‌داند؛ چگونگی پرواز، نحوه تهیه غذا، ساختن آشیانه، کیفیت تخم گذاری و حفظ آن و حتی تهیه آذوقه برای فرزند خود که پس از مرگ او سر از تخم در می‌آورد را به خوبی می‌داند. این جوجه که هرگز پدر و مادرش را ندیده است، چگونه این برنامه‌ها را می‌داند و به آنها عمل می‌کند؟ آیا این همان هدایت غریزی و تکوینی موجودات از سوی خداوند عالم نیست؟ «الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى!»

ما انسان‌ها نیز هم مشمول هدایت تکوینی و هم مشمول هدایت تشریحی خداوند عالم هستیم. چه کسی به نوزاد انسان یاد داده است که پستان مادر را بگیرد و بمکد؟ و یا در هنگام گرسنگی و احساس نیاز به کمک مادر، گریه کند؟ اینها هدایت تکوینی است. و هدایت تشریحی انسان‌ها نیز به وسیله پیامبران و امامان انجام می‌شود.

بنابراین، همان گونه که خورشید، موجودات را پرورش داده و تربیت می‌کند، خداوند عالم نیز تمام موجودات را پرورش داده و تربیت می‌کند؛ بدین جهت او را «رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌خوانیم و در هر نماز دو بار این جمله زیبا را تکرار می‌کنیم.

در مورد انسان، تربیت الهی از لحظه انعقاد نطفه، شروع می‌شود و تا پایان عمر او ادامه می‌یابد و اگر یک لحظه، عنایت الهی از ما قطع گردد، همگی نابود می‌شویم؛ به این جهت، زندگی تمام موجودات جهان هستی به دست با کفایت خداوند متعال است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۱

اثر دیگر نور خورشید، قدرت و قوت و انرژی آن بود؛ خداوند عالم نیز منشأ و عامل تمام انرژی‌های جهان است؛ حتی خورشید هم با تمام عظمت و بزرگی‌اش، مخلوق خداوند است و انرژی خود را از ناحیه خداوند می‌گیرد و اگر یک لحظه فیض خداوند، قطع گردد، چیزی از خورشید باقی نخواهد ماند؛ پس «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». خداوند بزرگ است که توان حرکت و تکاپو را به مخلوقات داده است و تنها اوست که قادر بر رفع یا ایجاد موانع مادی در انجام کارها و حوادث است؛ اگر او اراده کند، تمام قدرت‌ها از بین می‌رود؛ اما در مقابل قدرت خداوند، این بشر آن قدر ضعیف و ناتوان است که گاهی یک میکروب، که با چشم قابل دیدن نیست، او را از پای در می‌آورد. اما خداوند تمام موانع حیات را برای زندگی انسان برطرف می‌کند.

بنابراین، دقت در جملاتی مانند، «لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یا «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ قُومٌ وَأَقْعِدُ» ما را به این باور می‌رساند که اگر یاری خداوند برداشته شود، انسان بیچاره است؛ انسان آن قدر ضعیف و ناتوان است که با کوچکترین بیماری، گاهی حتی توانائی حفظ آب دهانش را نیز از دست می‌دهد.

اثر دیگر خورشید از بین بردن آفات و موانع حیات است؛ خداوند متعال نیز موانع حیات را از بستر زمین جمع و نابود می‌کند تا بشر و سایر حیوانات، قادر به ادامه زندگی باشند؛ به عنوان مثال، یکی از منابع تغذیه انسان، ماهیان دریاست، این ماهیان آن قدر تخم گذاری می‌کنند که اگر تخم‌های اضافی نابود نشود، تمام سطح دریاها را می‌گیرد و امکان حرکت در دریاها سلب می‌گردد، ولی خداوند برای برطرف کردن این مانع بزرگ، موجودات دیگری در دریاها آفریده است تا این تخم‌های اضافی را که مانع حیاتند، بخورند؛ یا بعضی از گیاهان آن قدر سریع رشد می‌کنند که در مدت زمان کوتاهی می‌تواند سطح یک شهر را پوشانند. یا برخی حیوانات هستند که فوق‌العاده تکثیر و تولید مثل می‌کنند و جای برای زندگی انسان نمی‌گذارند؛ ولی خداوند این موانع را برطرف می‌کند. میکروب‌های کشنده‌ای که در اثر هوای آلوده و

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۲

کثیف شهرها در طول شبانه روز بر چشمان انسان‌ها می‌نشیند قادرند که خیلی زود او را نابینا کنند؛ ولی خداوند اشک را به عنوان یک ماده ضد عفونی آفریده است تا چشم انسان را همواره ضد عفونی کند. آب دهان نیز خاصیت میکروب کشی و دفع آفات دارد.

نتیجه این که، خداوند همانند نور منشأ هدایت، تربیت، نیرو، قدرت و از بین برنده موانع است بدین جهت «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

چیزهایی که به نور تشبیه شده است

در آیات و روایات چیزهای زیادی به نور تشبیه شده است که به پنج نمونه آن، اکتفا می‌کنیم:

- ۱- ذات پاک خداوند؛ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که شرح آن در مباحث قبل گذشت.
- ۲- قرآن مجید؛ در آیه ۱۵ سوره مائده آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ؛ از سوی خداوند برای شما قرآن، که نور و روشنایی معنوی است، آمده است».
- قرآن در این آیه به نور تعبیر شده است.
- ۳- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز در آیه ۴۶ سوره احزاب به نور تشبیه شده است.
- «وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا؛ (ای پیامبر...) و تورا دعوت کننده به سوی خدا، و چراغی روشنی بخش به فرمان او قرار دادیم».

۴- ائمه هدی علیهم السلام نیز نور هستند و پرتو افشان ظلمت‌ها و تاریکی‌ها می‌باشند؛ در زیارت جامعه کبیره آمده است: «خُلِقْتُمْ مِنَ نُورٍ فَجَعَلَكُمْ بَعْزُهُمْ مُخْلِقِينَ؛ ای امامان بزرگوار! خداوند شما را نورهایی در اطراف عرش خویش آفریده است».

۵- علم نیز نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس که بخواهد می‌تاباند «الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ؛ علم نوری است که خداوند در قلب هر کسی

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۳

که بخواهد (و حکمتش اقتضاء کند) بسرعت وارد می‌کند «۱».

لازم به ذکر است که علم از نظر حصول، دو گونه است:

الف- علم اکتسابی و تحصیلی، همان علمی که در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها در سایه تلاش و کوشش به دست می‌آید.
ب- علم الهی و اعطایی که خداوند آن را تنها در قلب‌های آماده که مملو از عشق خدا و پاک و پاکیزه است، قرار می‌دهد که این علم، اکتسابی نیست.

آنچه گذشت، پنج نمونه از چیزهایی بود که تشبیه به نور شده بود؛ ولی وقتی دقت می‌کنیم، همه آن به یک نقطه مشترک بر می‌گردد؛ قرآن که کلام خداوند است، به ذات خدا باز می‌گردد؛ پیامبر، رسول و فرستاده خدا نیز به خداوند بر می‌گردد. ائمه نیز جانشینان رسول خدا هستند؛ پس آنها هم به خدا باز می‌گردند، علم هم نوری است که توسط خداوند در قلب‌های آماده جای می‌گیرد؛ بنابراین، همه این‌ها به انوار الهی بازگشت می‌کنند.

«مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهُ فِيهَا مُضِيَّ بَاحٌ...»- همان گونه که گذشت آیه شریفه ۳۵ سوره نور، در واقع دو مثال است؛ مثال اول، جمله اول آیه است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» که بحث آن به طور مفصل گذشت و اما مثال دوم از «مَثَلُ نُورِهِ...» شروع می‌شود و تا پایان آیه ادامه دارد.

در باره مثال دوم بحث‌های زیادی شده است و هرکسی از دیدگاه تخصصی خویش به آیه نگریسته است؛ علماء علم کلام از دیدگاه کلام؛ فلاسفه از دیدگاه فلسفه؛ عرفا از دیدگاه عرفان؛ مفسران از دیدگاه علوم قرآن و ... آن را تفسیر و تحلیل نموده‌اند که به برخی از دیدگاه‌ها اشاره خواهیم نمود، ولی قبل از تفسیر آیه شریفه، توضیحی پیرامون «چراغ» لازم است.

(۱) این روایت به نقل از امام صادق علیه السلام در مصباح الشریعه، صفحه ۱۶، آمده است؛ ولی با اندکی تغییر- یعنی به جای «من یشاء»، جمله «مَنْ يُرِيدُ»- در «الوافی»، جلد اول، صفحه ۱۰، نیز آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۴

چراغ در طول تاریخ

بشر قبل از اختراع آتش در تاریکی و ظلمت به سر می‌برد و تنها از نورهای طبیعی همانند خورشید و ماه و ستارگان و ... استفاده می‌کرد؛ ولی کم کم انسان با مشاهده جرقه‌هایی که بر اثر اصطکاک دو شیء ایجاد گشته و گاهی نیز با شعله‌ور شدن مواد خشک که قابلیت سوختن را داشتند سبب افروختن آتش می‌شد، بزرگترین و مهم‌ترین نعمت الهی را کشف کرد که حاصل آن دگرگونی عظیم در روند حیات بشری در ابعاد مختلف بوده است تا جایی که امروز می‌توان ادعا کرد که مهم‌ترین عامل پیشرفت صنعتی بشر و تسهیل در زندگی اجتماعی انسان‌ها، کشف آتش بوده است؛ انسان به دنبال دستیابی به آتش توانست علاوه بر استفاده از گرمای آتش، از نور آن نیز برای روشنایی شب‌های تاریک خویش استفاده نماید. استفاده از وسایلی که بشر برای روشنایی محیط اطراف خویش از آنها بهره می‌جست کم کم تکامل یافت تا این که عصر جاهلیت و پس از آن، عصر ظهور و بروز اسلام- که مورد بحث آیه شریفه است- فرا رسید. چراغ‌هایی که در عصر نزول این آیه شریفه وجود داشته است از پنج بخش تشکیل می‌شد:

۱- فتیله چراغ: که باعث جذب مواد سوختنی و افروختن شعله چراغ می‌شد که در آیه شریفه از آن به «مصباح» تعبیر شده است؛
۲- حباب و شیشه چراغ: که روی فتیله قرار می‌گرفت تا هوا را تنظیم کند؛ چون فتیله در شرایط عادی و بدون حباب دود می‌کند و به درستی نمی‌سوزد و باعث آلودگی فضای اتاق و سیاه شدن در و دیوار می‌شود؛ از سوی دیگر، روشنایی کافی و مناسبی نیز ندارد؛ ولی با گذاشتن حباب روی آن، هوا تنظیم شده و نور بیشتری می‌دهد و علاوه بر این که باعث آلودگی فضای اتاق و کثیفی در و دیوار نمی‌شود، ماده سوختنی آن نیز به طور کامل می‌سوزد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۵

۳- چراغدان: که در آیه شریفه از آن به «مشکوه» تعبیر شده است.

چراغ مذکور در شرایط عادی خوب است؛ ولی هنگامی که هوا نامساعد و طوفانی باشد خاموش می‌شود و یا اگر چیزی با شیشه‌اش برخورد کند، می‌شکند؛ پس، نیاز به مکانی دارد تا در آن محفوظ بماند؛ بدین جهت چراغدان برای چراغ ساخته شد؛ این چراغدان‌ها دو رقم بوده‌اند:

الف: چراغدان‌های سیار؛ این چراغدان‌ها دارای محفظه مکعب مستطیل شکلی بودند که تمام اطراف آن را شیشه احاطه کرده بود و پنجره‌ای داشت که چراغ را از آنجا، داخل چراغدان می‌گذاشتند؛ این نوع چراغدان‌ها قابل حمل و نقل بود.

ب: چراغدان‌های ثابت که قابل حمل و نقل نبود؛ این چراغدان‌ها اغلب در جایی که طاقچه یا پنجره‌ای بود، ساخته می‌شد، بدین شکل که دو سوی پنجره، که یک طرف آن به سمت حیاط و سمت دیگر آن به طرف خانه بود، شیشه‌ای نصب می‌شد و از بالای آن محفظه‌ای برای ورود و خروج اکسیژن و دریچه‌ای نیز برای نهادن چراغ در چراغدان تعبیه می‌شد. گاهی هم فقط در قسمت بیرونی پنجره که به سمت حیاط بود، شیشه‌ای نصب می‌شد؛ ولی قسمت داخلی که به طرف اتاق بود، باز می‌ماند. در هر حال چراغدان مانع خاموش شدن چراغ و نیز مانع برخورد چیزی با شیشه چراغ می‌باشد.

۴- ماده سوخت: علاوه بر فیتله و شیشه و چراغدان، چیزی دیگری نیز برای یک چراغ لازم است و آن ماده سوختنی است که از طریق فیتله جذب می‌شود و در انتهای آن به وسیله جرّقه‌ای روشن می‌شود. «۱»

۵- منبع سوخت و انرژی: روغن زیتون ماده سوخت چراغ و انرژی آن بود؛ ولی هر انرژی یک منبع و مولّدی لازم دارد و منبع روغن زیتون درخت زیتون است. در

(۱) در قدیم روغن‌های مختلفی به عنوان ماده سوخت استفاده می‌شد؛ ولی بهترین ماده سوخت روغن زیتون بود که هم خوب می‌سوخت و دود نمی‌کرد و هم بوی مطبوع و دوام مناسبی داشت و زود تمام نمی‌شد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۶

نتیجه، درخت زیتون، چراغدان، شیشه، و چراغ، پنج عاملی است که دست به دست هم می‌دهند تا تولید نور و روشنایی نمایند و در آیه شریفه به آنها اشاره شده است.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ»- مثل نور الهی، مثل چراغدانی است که در آن، چراغی وجود دارد و آن چراغ داخل حباب و شیشه‌ای است.

«الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»- شیشه و حباب این چراغ بسیار نورانی، درخشان، صاف و تمیز است و مانند ستاره درخشان آسمان، درخشنده و نورانی است.

«يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ»- منبع انرژی و سوخت این چراغ، درخت پربرکت زیتون است؛ درختی که نه در سمت شرق باغ است که به هنگام طلوع آفتاب در سایه قرار گیرد و نه در سمت غرب باغ است که به هنگام مغرب از نور آفتاب محروم شود؛ بلکه در وسط باغ قرار دارد و کاملاً از نور آفتاب و هوای آزاد استفاده می‌کند.

«يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ» و «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ»- ماده سوخت این چراغ و انرژی آن روغن زیتون بسیار خوبی است که از همان درخت مذکور گرفته می‌شود، این روغن بقدری صاف و زلال و خوب است که گویا بدون کبریت نیز شعله‌ور گشته و روشنایی می‌بخشد؛ یعنی ماده سوخت این چراغ، که از آن درخت مبارک است، در نهایت خلوص است.

«نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» - نور فتیله، نور حباب، نور چراغدان هر کدام نوری است و هنگامی که داخل هم می‌شوند نوری روی نور دیگر نهاده می‌شود و خداوند هر کس را که بخواهد به سوی نور خودش هدایت می‌کند. «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» - خداوند این مثال‌ها را برای مردم بیان می‌کند تا مفاهیم عالی و معقول را بخوبی درک کنند و خداوند بر همه چیز آگاهی دارد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۷

پیام‌های آیه

منظور از نور خدا چیست؟

همان گونه که گذشت «نور خدا» در آیه شریفه به چراغی با خصوصیات پنجگانه فوق تشبیه شده است، منظور از «نور خدا» در این مثل چیست؟

مفسران نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند؛ اما نظریه معروفی که با عقیده متکلمان نیز سازگار است، این است که منظور «نور ایمان» است.

نور ایمان، شعله فروزنده و مصباحی است که در «زجاجه» و «حباب» قلب انسان قرار دارد و قلب و نور ایمان در چراغدانی به نام استخوان‌های محکم سینه قرار دارند. «مشکوه» سینه مؤمن است و «زجاجه» قلب او و «مصباح» نور ایمان شعله‌ور و فروزان در قلب مؤمن. شعله نور ایمان در قلب مؤمن از درخت پر برکتی، مواد سوختی خود را تأمین می‌کند. ماده انرژی زای نور ایمان، کلمات نورانی قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام است؛ یعنی آیات و روایات همانند روغن زیتون برای چراغ است که چراغ ایمان را در درون قلب انسان شعله‌ور می‌سازد و بدین وسیله نورانیتش روز به روز تقویت می‌شود؛ بنابراین، مؤمن هر چه به آیات و روایات نزدیکتر شود، نورانیت او بیشتر می‌شود.

ماده انرژی زای چراغ ایمان (آیات و روایات) از شجره مبارکه وحی نشأت گرفته است که نه شرقی است و نه غربی، نه جنبه ماده محض دارد و نه معنوی محض است، و همه چیز را تحت پوشش خود قرار می‌دهد؛ این ماده انرژی زا بسیار زلال و صاف و خالص است، خطایی در آیات قرآن و کلمات معصومین نیست، فروزان و روشن است. نیازی به ماده دیگری ندارد که آن را بر افروخته کند. آیات و روایات، هر کدام نوری است نور، آیات الهی در قرآن مجید نور است، کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوری بر نور آیات الهی و کلمات معصومین «نُورٌ عَلَى نُورٍ» است. خداوند هر کس را که بخواهد به وسیله وحی الهی و آیات و روایات هدایت می‌کند. خداوند مثل‌های

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۸

زیبایی برای مردم می‌زند و او می‌داند چه مثل‌های بزند.

خلاصه این که، مطابق این تفسیر، منظور از «نور خدا» در آیه مثل «نور ایمان» است. شاهد بر این تفسیر این که در برخی از آیات قرآن، از نور ایمان به نور تعبیر شده است؛ مثلاً، در آیه الكرسي آمده است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (۱)

خداوند سرپرست مؤمنان است، آنها را از ظلمت و تاریکی به نور ایمان می‌برد؛ ولی کسانی که کفر ورزیدند، اولیاء و سرپرست‌های آنها طاغوت است که آنها را از نور ایمان به سمت ظلمات می‌برند.

علاوه بر این، روایات هم دلالت بر نور بودن کلمات معصومین دارد؛ بنابراین، مقصود از نور الهی، نور ایمان است.

۲ منظور از «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» چیست؟

اشاره

سؤال: آیا خداوند هر کس را که بخواهد، بدون حساب و کتاب هدایت می‌کند؟ یا هدایت الهی براساس حکمت و حساب و کتاب، شامل افرادی می‌شود که مشیت الهی به آن تعلق بگیرد؟

پاسخ: مشیت الهی همواره تابع حکمت الهیه است؛ و حکیم روی حساب و کتاب هدایت می‌کند. سلمان فارسی که راه طولانی بین ایران و مدینه را با هزاران زحمت و مشکلات فراوان برای دیدار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پذیرش دین مقدس اسلام طی می‌کند و در مدینه در انتظار دیدار حضرت می‌نشیند و از اولین کسانی است که دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را لیبیک می‌گوید و تا آخرین لحظات عمرش در دفاع از عقیده‌اش کوشا و جدی بوده است، مشمول هدایت الهی است؛ اما ابولهب‌ها

(۱) سوره بقره، آیه ۲۵۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۹

و ابوسفیان‌ها که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند و همه روز او را می‌دیدند و مکرر آیات الهی را می‌شنیدند و باز در برابر حضرت مقاومت و لجاجت می‌کردند، مشمول هدایت الهی نمی‌شوند و روشن است که هیچ کدام بی حکمت نیست. سلمان در مسیر ایران تا مدینه که برای پذیرش آئین اسلام آن را طی می‌کند زحمات طاقت‌فرسائی را متحمل می‌شود، به گونه‌ای که چندین بار در این مسیر به بردگی گرفته می‌شود و شکنجه‌های فراوانی را تحمل می‌کند ولی باز با تلاش و کار فراوان، خود را آزاد می‌کند؛ پس او لیاقت هدایت الهی را دارد؛ اما آن متعصبان هوی پرست لجوجی که تعصب و لجاجت و خود برترینی، بین آنها و حق، پرده‌ای افکنده که مانع رسیدن نور ایمان به قلبشان است به همین خاطر از هدایت الهی بی‌بهره‌اند.

نور آفتاب هر قدر قوی باشد، نابینا از روشنایی آن بهره‌ای نمی‌برد و این نقص نور آفتاب نیست، بلکه اشکالی بر چشم نابینا است، خفاش‌ها که از آفتاب و نور گریزانند و هنگام روشنایی نور آفتاب، به گوشه‌ای تاریک می‌خزند و در تاریکی شب به پرواز در می‌آیند، خود لیاقت نور را ندارند؛ حال اگر شپیره، وصف آفتاب نخواهد، آیا از رونق بازار آفتاب می‌کاهد؟

نور به هر حال نور است، ما باید خود را مهیای بهره برداری از آن کنیم؛ رذایل اخلاقی را از خود دور کنیم تا لیاقت هدایت الهی را پیدا نماییم؛ بنابراین «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی خداوند هر کس را که لیاقت داشته باشد به سوی نور خود هدایت می‌کند. «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی خداوند عالم می‌داند چه کسی لیاقت دارد تا او را مشمول هدایت خویش گرداند و چه کسی لیاقت ندارد تا از هدایت الهی محروم بماند؛ و به تعبیر دیگر، در هر کاری که انسان بخواهد موفق شود، باید عاشق آن کار باشد؛ کسی که خواهان هدایت الهی است باید عاشق خدا باشد و دست از هوی و هوس و پیروی شیطان بردارد.

شخصی به خدمت یکی از بزرگان رسید و از این که توفیق دیدار حضرت حجّه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۰

ابن الحسن - روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء - را نداشت گله کرد و گفت: چرا من که عاشق امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» هستم، حتی در عالم رؤیا و خواب، چهره پر نور آن حضرت را نمی‌بینم؟

آن مرد بزرگ گفت: راهی به تو نشان می‌دهم تا موفق شوی! امشب غذای بسیار شوری تهیه کن و آن را بخور و بعد از غذاهم اصلاً آب نخور و با همین حالت بخواب!

این شخص طبق دستور آن مرد بزرگ عمل کرد و در حالی که بسیار تشنه بود، به رختخواب رفت؛ تشنگی خواب را از او ربوده

بود، ولی به هر حال به خواب رفت، در عالم خواب نهرهای فراوان، جویبارهای مختلف، چشمه‌های جوشان و خلاصه دریاهایی از آب دید، هرچه در خواب می‌دید آب بود و آب! صبح که از خواب برخاست، با خود گفت: به دستور این آقا عمل کردم، جز آب چیزی در خواب ندیدم. جریان را به آن مرد بزرگ گفت، او در جواب گفت: تو دیشب واقعاً تشنه و مشتاق آب بودی، بدین جهت در تمام خواب، رؤیای آب می‌دید، اگر واقعاً مشتاق رؤیت جمال مبارک امام زمان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ» هم باشی و تشنه دیدارش، ایشان را هم خواهی دید.

این بحث را با روایت زیبایی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می‌بریم: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد طعم ایمان می‌فرماید: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ: مَنْ كَانَ لَا شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَ لِإِنْ يُخْرَقَ بِالنَّارِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُرْتَدَّ عَنْ دِينِهِ، وَمَنْ كَانَ يُحِبُّ لِلَّهِ وَيُبْغِضُ لِلَّهِ (۱)»

کسی که دارای سه خصلت باشد، طعم ایمان را می‌چشد (از این تعبیر استفاده می‌شود که ایمان طعمی دارد، طعمی که حلاوتش با هیچ چیز قابل مقایسه نیست):

۱- کسی که هیچ چیز نزد او محبوب‌تر از خدا و پیامبر نیست؛ سرچندراهی‌های

(۱) تنبیه الخواطر (مجموعه ورام) جلد ۲، صفحه ۱۱۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۱

حیرت و تحیر فقط به آنچه خدا می‌خواهد توجه می‌کند؛ نه آنچه زن و فرزند و هوی و هوس و همسایه و دوست و آشنا و فامیل و مانند آن می‌گویند!

۲- کسی که اگر دریایی از آتش برایش فراهم کنند و او را مخیر کنند که یا از دین و آئینش دست بردارد و یا در این آتش گام نهد، آتش را انتخاب کند و لحظه‌ای مرتد نشود!

۳- کسی که دوستی‌هایش برای خدا و دشمنی‌هایش نیز برای رضای خداست؛ پیوندش با خلق خدا، بر اساس ارتباطش با خدا پی‌ریزی می‌شود؛ دوستان خدا را دوست می‌دارد و دشمنانش را دشمن.

کسی که این سه چیز را داشته باشد طعم ایمان را می‌چشد.

در مقابل، روایت دیگری از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است:

«مَنْ كَانَ أَكْثَرُ هَمِّهِ نَيْلُ الشَّهَوَاتِ نَزَعَ مِنْ قَلْبِهِ حِلَاوَةَ الْإِيمَانِ (۱)»

کسی که بیشترین همتش رسیدن به شهوات و هوی و هوس باشد، خداوند حلاوت و لذت ایمان را از قلب او می‌گیرد.

راه هست و چاه و دیده و دنیا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

چگونه ایمان خود را تقویت کنیم؟

اشاره

سؤال: با توجه به اهمیت فوق العاده ایمان، چه کنیم تا ایمانمان تقویت شود یا چگونه نور ایمان را در قلب و دلمان شعله‌ورتر کنیم؟
پاسخ: راه‌های متعددی برای تقویت ایمان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

(۱) میزان الحکمه، باب ۲۸۲، حدیث ۱۳۷۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۲

۱- آشنایی با قرآن

هر چه بیشتر با قرآن آشنا شویم، ایمانمان قوی‌تر می‌شود و هرچه از این منبع نور و سعادت فاصله بگیریم شعله ایمان ضعیف‌تر می‌گردد. این مطلب با صراحت در آیه شریفه دوم سوره انفال آمده است:

أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده شود، ایمانشان فزون‌تر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگار شان توکل دارند.

خوانندگان محترم سعی کنید روز به روز با قرآن مجید بیشتر آشنا شوید، قرآن را تلاوت کنید، ترجمه آن را مطالعه نمایید، به سراغ تفسیر قرآن بروید، مخصوصاً در زمان ما که ترجمه‌ها و تفسیرهای خوبی از قرآن مجید به زبان فارسی منتشر شده است. برخی از مسلمانان با وجود این که در میان کفار زندگی می‌کنند اما به همین وسیله، شعله نورانی ایمان خود را حفظ کرده‌اند و بلکه آن را شعله‌ورتر ساخته‌اند.

۲- دقت در اسرار آفرینش

دنیايي که ما در آن زندگي مي‌کنيم مملو از آيات و نشانه‌هاي خداست، اگر در گذشته مي‌گفتند:

برگ درختان سبز در نظر هوشيار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

امروز بايد گفت: هر ورقش کتابخانه‌اي است در نظر هوشيار! يعني اگر انسان تنها روی همين «برگی» که هر روز در کوچه و خيابان پا بر آن می‌نهد و بی توجه از کنار آن عبور می‌کند، مطالعه و دقت کند، برای شناخت خداوند کافی است.

دانشمندان می‌گویند: اگر برگ درختی را زیر میکروسکوپ قرار دهید، در

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۳

می‌یابید که این برگ دارای چند طبقه است، که هر طبقه آن ساختمانی مخصوص به خود و وظایف و مسؤولیت‌های خاص خود را دارد؛ در این برگ کوچک، یک شبکه لوله‌کشی بزرگ و پیچیده و منظمی وجود دارد که مهندسان یک شهر بزرگ نمی‌توانند چنین شبکه آبرسانی را طراحی کنند. هر ورقش کتابخانه‌ای است معرفت کردگار!

برای رسیدن به این منظور جوانان می‌توانند از کتاب‌های انسان‌شناسی، زیست‌شناسی، حیوان‌شناسی و مانند آن که در دوره دبیرستان و مانند آن تدریس می‌شود استفاده کنند. هرچه در اسرار آفرینش دقت بیشتری شود، شناخت زیادتر می‌گردد و ثمره این شناخت، عشق به خداست و میوه عشق به خدا، مصونیت از خطا و گناه است.

۳- تقوی و پرهیزکاری

اجتناب از گناهان و حرکت در مسیر مستقیم اسلام، از عوامل دیگر تقویت ایمان است؛ هرچه تقوی و پرهیزکاری شخص مؤمن بیشتر شود، قلب او نورانی‌تر می‌گردد و شعله ایمانش فروزان‌تر می‌شود؛ و برعکس، بی‌تقوایی موجب تضعیف نور ایمان می‌شود و همان گونه که تقوی باعث تقویت ایمان می‌شود، ایمان نیز تقوی را تقویت می‌کند؛ و به عبارت دیگر، این دو، اثر متقابل روی یکدیگر دارند.

۴- توسلات و دعا

دست زدن به دامان لطف خداوند و معصومین علیهم السلام یکی دیگر از عوامل مهم تقویت ایمان است که نباید از این مهم غافل شویم. در این مسیر باید با حضور قلب و از روی واقعیت و در حالی که خود را واقعاً فقیر و دست خالی بدانیم به سوی حق تعالی حرکت نماییم و خطاب به خداوند بگوییم: «ما از تو به غیر تو تمنّایی نداریم!» زیرا اگر رابطه ما و خدای مهربان محکم باشد، خداوند بزرگ نیز رابطه ما را با سایر مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۴

مخلوقات، اصلاح خواهد کرد. ان شاء الله امید است با به کار بستن این دستورات، بتوانیم به مراحل بالایی از ایمان دست یابیم.

در پایان این بحث به روایت زیبایی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله توجه کنید:

أَنَّ أَعْلَى مَنَازِلِ الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ مَن بَلَغَ إِلَيْهَا فَقَدْ فَازَ وَظَفَرَ؛ وَهُوَ أَنْ يَنْتَهِيَ بِسَرِيرِيهِ فِي الصَّلَاحِ إِلَى أَنْ لَا يُبَالِي لَهَا إِذَا ظَهَرَتْ وَ أَنْ لَا يُخَافُ عِقَابَهَا إِذَا اسْتَتَرَتْ (۱)

بالاترین منزلگاه ایمان، پله‌ای است که هر کس به آنجا برسد، سعادت‌مند و پیروز می‌شود؛ و آن درجه و منزلگاه این است که انسان به گونه‌ای درونش را (از رذایل و ناپاکیها و دوروییها) پاک کند که اگر قلبش را در نزد مردم بشکافند و اسرارش را فاش کنند، هیچ باکی نداشته باشد و ناراحت نشود و اگر اسرارش فاش نشود و به روز قیامت موكول شود ترسی از عقاب نداشته باشد!

مباحث تکمیلی

تفسیرهای مختلف برای یک آیه!

اشاره

همان طور که گذشت برای آیه مثل، تفسیرهای مختلفی ذکر شده است که یک نمونه آن گذشت و دو تفسیر دیگر نیز خواهد آمد؛ اما قبل از بیان دو تفسیر دیگر (تفسیر فلسفی و روایی) لازم است به این سؤال، پاسخ داده شود:

آیا ممکن است یک آیه تفسیرهای مختلفی داشته باشد؟ آیا امکان دارد که یک جمله در یک لحظه دارای معانی متعددی باشد؟ آیا استعمال یک لفظ در بیش از یک معنی جایز است؟

پاسخ: به اعتقاد ما، نه تنها مانعی ندارد که یک جمله تفسیرهای متعددی داشته باشد، بلکه این کار نوعی هنر، فصاحت، بلاغت، زیبایی و عمق کلام را می‌رساند؛

(۱) میزان الحکمه، باب ۲۷۳، حدیث ۱۳۳۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۵

زیرا یکی از محاسن و زیباییهای کلام، استعمال لفظ در بیش از یک معنی است.

«۱» بنابراین چه مانعی دارد که یک آیه، مثلاً هفتاد تفسیر داشته باشد و گوینده همه آنها را قصد کرده باشد. نمونه آنچه گفته شد هم در اشعار فارسی یافت می‌شود و هم در اشعار عربی؛ از هر کدام به یک نمونه بسنده می‌کنیم:

سعدی شاعر چیره دست و کم نظیر شیرازی که هنوز هم اشعارش طراوت خاصی دارد، چنین سروده است:

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

این شعر چندین معنی دارد:

۱- اگر بعد از کلمه «را» در مصرع دوم وقف کنیم و آنجا ویرگولی نهاده شود، در این صورت معنی شعر این است که خداوند مرغ هوا را، طعمه ماهی دریا می‌کند؛ بدین شکل که در دریا ماهیانی وجود داد که به قدرت پرودگار، خود را به شکل سفره‌ای بر سطح آب قرار می‌دهند پرنده بی‌خبر روی آن می‌نشیند، ناگهان ماهی مذکور، پرنده را صید نموده و او را می‌بلعد و بدین وسیله مرغ هوا، نصیب ماهی دریا می‌شود.

۲- دومین تفسیر شعر مذکور، عکس معنی اول است؛ یعنی ماهی دریا، شکار مرغ هوا می‌شود؛ به این شکل که پس از کلمه «نصیب» توقف شود و ویرگولی پس از آن نهاده شود. این نیز از عجایب قدرت خداست که برخی پرندگان، شکار خود را از آسمان تحت نظر می‌گیرند و از آنجا برای صید طعمه شیرجه می‌زنند و گاهی ماهیانی را در عمق ده‌متری آب صید می‌کنند و از سوی دیگر آب خارج می‌شوند.

۳- معنای سوم شعر این است که خداوند، هوا را نصیب مرغ آسمان و دریا را نصیب ماهیان کرده است؛ پرندگان در هوا پرواز و زندگی می‌کنند و ماهیان در دریا زندگی و شنا می‌کنند. آری خداوند به هر کدام، هر چه را لازم داشته‌اند، عنایت کرده

(۱) علماء علم اصول این بحث را بطور مفصّل در علم اصول مطرح کرده‌اند، استاد معظّم نیز در کتاب «انوار الاصول» جلد اول، صفحه ۱۴۱ بحث فوق را به تفصیل مطرح نموده‌اند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۶

است «الذی اعطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْفَهُ» (۱).

۴- اگر کلمه نصیب را به صورت مضموم و مرفوع بخوانیم، این شعر معنای دیگری نیز پیدا می‌کند؛ خداوند ماهی دریا و مرغ هوا را قسمت و روزی انسان قرار داده است.

بنابراین اگر سعدی تمام این چهار معنی را قصد کرده باشد، نه تنها اشکالی ندارد؛ بلکه آن را علامت تبخّر و چیره دستی او می‌دانند.

در بین اشعار عربی نیز چنین اشعاری به چشم می‌خورد که مانند شعر فوق چند تفسیر دارد.

برخی از دانشمندان متخصص در لغت می‌گویند که کلمه «عین» در زبان عرب نزدیک به «۷۰» معنی دارد که از جمله معانی آن «چشم»، «چشمه»، «طلا» و «خورشید» است. شاعر عرب در وصف پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله سروده است:

المرتجی فی الدجی و المبتلی بعمی و المشتکی ظمناً و المبتغی دیناً

یأتون سُدّته من کل ناحیه و یستفیدون من نعمائه عیناً

یا رسول الله چهار گروه به در خانه تو می‌آیند و هر کدام چیزی طلب می‌کنند:

۱- آنها که گرفتار تاریکی و ظلمت شده‌اند، سراغ «عین» و آفتاب و جودت می‌آیند.

۲- کسانی که چشم بینایی ندارند، برای نعمت «عین» و چشم به سویت می‌آیند.

۳- افرادی که بدهکار و فقیرند، درخواست «عین» و طلا دارند.

۴- و مسلمانان تشنه و جوای آب، درخواست «عین» و چشمه آب دارند.

این شاعر چیره دست عرب تمام معانی چهار گانه بالا را از کلمه «عین» که در شعرش آمده اراده کرده است.

نتیجه این که، استعمال لفظ در بیش از یک معنی مانعی ندارد؛ بنابراین یک آیه قرآن می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد، البته با شاهد و قرینه کافی؛ نه این که هر کس به رأی و سلیقه خویش، قرآن را تفسیر کند، و این همان «تفسیر به رأی» می‌باشد که ممنوع است.

(۱) سوره طه، آیه ۵۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۷

با توجه به این مقدمه، دو تفسیر دیگر از تفاسیر مختلفی که برای آیه شده است، بیان می‌کنیم:

الف- تفسیر فلسفی آیه نور

فلاسفه نیز تفسیرهای متعددی برای آیه نور ارائه کرده‌اند که به یک نمونه آن اشاره می‌کنیم: آنها معتقدند که سه عالم وجود دارد:

۱- عالم معقولات؛ یعنی عالم عقول و مجردات که عالمی است ماوراء عالم ماده، در آنجا نه زمان، نه مکان، نه جسمیت و نه اجزاء وجود دارد.

۲- عالم نفوس؛ عالمی که در آن برخی از مجردات با ماده پیوند می‌خورند. مثل روح انسانی که از مجردات است با جسم انسان که از ماده است پیوند می‌خورد.

۳- عالم اجسام؛ در آیه شریفه مثل، «مَثَلُ نُورِهِ» به معنای نور وجود است؛ فلاسفه در خیلی از مباحث خود، وجود را تشبیه به نور می‌کنند، اینجا نیز می‌گویند مراد از نور، نور وجود است؛ این نور وجود در سه مرحله قرار می‌گیرد: در عالم مجردات در ملائکه و فرشتگان، در عالم نفوس در انسانها و در عالم اجسام، در بقیه اجسام عیّت می‌یابد. پس منظور از مصباح و چراغی که در آیه آمده «عقول» است؛ این «عقول» در زجاجه‌ای که «نفوس» باشد قرار می‌گیرند و سپس این «عقول» نهاده شده در «نفوس» در مشکاتی به نام «اجسام» جا سازی می‌گردد. خداوند نور وجود را پخش و منتشر کرد، اول عقول و مجردات را آفرید، سپس زجاجه و حباب، که همان نفوس باشد، را خلق کرد و پس از آن چراغدان و مشکوه- که در اینجا عالم اجسام است- آفرید؛ اما منظور از شجره مبارکه زیتونه ذات پاک خداوند عالم است، که منبع تمام موجودات عالم است و منظور از روغن زیتون، فیض وجودی است که از ناحیه خداوند است.

نتیجه این که، فلاسفه، نور الهی را به وجود تفسیر کرده‌اند و مصباح و زجاجه و مشکوه را بر عوالم سه گانه تطبیق نموده‌اند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۸

ب- تفسیر روایی آیه نور

از برخی روایات که در تفسیر آیه مورد بحث وارد شده است، استفاده می‌شود که منظور از «مصباح» در آیه شریفه «علم» است؛ «علم» چراغی روشن و فروزان است که بشر را به روشنایی‌ها هدایت می‌کند و مراد از «مشکوه» قلب پاک پیامبر اسلام صلی الله علیه

و آله است. و «زجاجه» در این روایات به وصی پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام تفسیر شده است که همواره در جنگ‌ها و مکان‌های خطر ناک، هر جا که خطری جان عزیز پیامبر صلی الله علیه و آله را تهدید می‌کرد حافظ و جود نازنین و مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است که نمونه بارز آن در جنگ احد متبلور شد؛ شیعه و سنی نوشته‌اند که همه کسانی که زنده ماندند، فرار کردند؛ تنها علی بود که همچون پروانه برگرد شمع و جود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌چرخید و از آن حضرت صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد. دشمن از هر سمت حمله می‌کرد علی علیه السلام با اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله به آن سمت می‌رفت و دشمن را دفع می‌کرد.

جنگ احد پایان یافت، حضرت علی علیه السلام در حالی که ۹۰ زخم بر تن داشت خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! در بین این ضربات زیاد، ۱۶ ضربه بسیار سنگین بود که بر اثر ۴ ضربه آن بر زمین افتادم که هر بار مردی خوش رو و خوش بو کمکم می‌کرد و می‌گفت: «برخیز و به یاری پیامبر صلی الله علیه و آله بشتاب!» یا رسول الله! او چه کسی بود؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چشمت روشن و خوشا به حالت! او جبرئیل امین بوده است. آری! حضرت علی علیه السلام طبق این روایت حافظ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

جمله «نور علی نور» اشاره به ائمه دوازدهگانه یکی پس از دیگری است که هر کدام نوری بر نور است و اما منظور از شجره مبارکه، شجره مبارکه ابراهیمیه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن دودمان است و جمله «لا شرقیه و لا غربیه» به نفی گرایش‌های یهود و نصاری تفسیر شده است. (۱)

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۴۸۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۹

مثال سی و هشتم: سراب زندگی

اشاره

در آیه ۳۹ سوره نور چنین آمده است:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوَاقَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ
کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی در یک کویر است که انسان تشنه، از دور آن را آب می‌پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید، چیزی نمی‌یابد و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را بطور کامل می‌دهد و خداوند سریع الحساب است.

دور نمای بحث

این آیه برعکس مثل سابق - که طبق یکی از تفاسیر در مورد افراد با ایمان بود - در مورد کفار بی ایمان است؛ آنها که نور ایمان در دلشان خاموش گشته و بدون ایمان به خدای یکتا و خالق زمین و آسمان اعمالی را انجام می‌دهند؛ در این حال، آیا اعمال این افراد پذیرفته می‌شود، یا چون بی ایمان هستند هیچ عملی، حتی اعمال نیک آنها نیز

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۰

پذیرفته نیست؟ آیه شریفه در پاسخ به این پرسش مثلی زده است که شرح آن خواهد آمد.

شرح و تفسیر

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ» - برای روشن شدن معنای آیه شریفه لازم است دو کلمه «سراب» و «قیعه» روشن شود. «سراب» از ماده «سَرَب» به معنای حرکت در سرایشی است؛ عرب، لغات بسیار دقیقی دارد؛ مثلاً، برای حرکت در سرایشی، لغت خاصی و برای حرکت در سربالایی، لغت دیگر و برای حرکت در زمین هموار، لغت سومی وضع کرده است؛ یعنی، برای حالت مختلف یک عمل، لغات ویژه‌ای وضع می‌کند. به این جهت برای حرکت در سرایشی کلمه «سراب» وضع شده است و به کسی که گرفتار سراب می‌شود «سَرَب» می‌گویند. گاهی به حرکت آب جاری هم «سَرَب» می‌گویند؛ چون آب همیشه در سرایشی حرکت می‌کند؛ اما از نظر علمی سراب شبیه آب است؛ ولی آب نیست. سراب از نظر علمی، نتیجه شکست نور «۱» است.

گرمای زیاد سطح زمین سبب رقیق شدن لایه‌های هوای نزدیک به زمین می‌گردد؛ نوری که از آسمان از لایه‌های غلیظتر به رقیق‌تر می‌رسد شکسته می‌شود تا به حدی که بازتاب کلی می‌یابد و رنگ آبی آسمان را منعکس می‌کند و در این صورت لایه‌های نزدیک به سطح زمین که نور را باز می‌تابانند مانند سطح آب به نظر می‌رسند که به آن سراب می‌گویند. بعضی از دانشمندان داستان سعی صفا و مروه حضرت هاجر را نیز از همین باب دانسته‌اند. خلاصه داستان چنین است:

(۱) به عنوان مثال، اگر قاشقی به صورت مایل در لیوان آبی قرار گیرد، کج یا شکسته به نظر می‌رسد که بر اثر شکست نور است. مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۱

هنگامی که حضرت هاجر در سرزمین حجاز برای یافتن آب روی کوه صفا رفت، سرابی را روی کوه مروه مشاهده نمود، به همین خاطر دوان دوان به سوی آن حرکت کرد؛ اما آبی نیافت، دوباره به کوه صفا نگاه کرد، سرابی را در آنجا نیز دید، باز دوان دوان سوی کوه صفا حرکت کرد؛ اما در آنجا نیز آبی نیافت؛ این رفت و آمد را با تصور یافتن آب و مشاهده سراب، هفت بار انجام داد تا این که به قدرت خداوند متعال از پائین پای حضرت اسماعیل چشمه زمزم جوشیدن گرفت و آنها نجات یافتند! «۱» به هر حال، معنای سراب از نظر لغت و علم امروز روشن شد؛ ولی هیچ کدام مورد نظر آیه نیست؛ بلکه مراد از سراب در اینجا، معنای کنایی آن می‌باشد که عبارت است از هر چیزی که دور نمای جالب و زیبایی دارد؛ ولی توخالی است. کلمه «قیعه» به معنای بیابان و کویر و جای بی آب و علف است. در بیان این که کلمه «قیعه» جمع است یا مفرد، برخی آن را مفرد می‌دانند و برخی جمع؛ ولی انصاف این است که این کلمه مفرد است؛ همان گونه که «سراب» مفرد است.

کسانی که نور ایمان در دل آنها خاموش شده است و بی ایمانند، اعمال خیرشان، عباداتشان، سجده‌هایشان، انفاق‌هایشان، کمک‌های مردمی آنها و ... همانند سرابی است که در بیابانی خشک و سوزان و بی آب و علف خود نمایی می‌کند. «يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» - «ظَمًا» به معنای تشنگی است و «ظَمَّان» انسان تشنه را می‌گویند.

سراب به گونه‌ای جاذب است که شخص تشنه در بیابان، آن را آب می‌پندارد و به سوی آن حرکت می‌کند. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَائِغًا» - انسان تشنه به سوی آب خیالی حرکت می‌کند تا این که به آن محل می‌رسد؛ ولی آبی نمی‌یابد، باز به نقطه‌ای که از آنجا حرکت کرده بود، می‌نگرد، سرابی می‌بیند، به آنجا باز می‌گردد؛ ولی باز هم آبی نمی‌یابد و همچنان تشنه

(۱) شرح این داستان را در تفسیر نمونه، جلد اول، صفحه ۵۳۹ مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۲

باقی می‌ماند، بلکه تشنگی او بر اثر این رفت و آمدها بیشتر می‌شود. کفار هم مانند این انسان‌های تشنه‌اند که به سوی اعمال خود حرکت می‌کنند تا در صحنه قیامت از اندوخته‌های خود بهره‌ای ببرند؛ ولی چیزی نمی‌یابند و تشنه و دست خالی می‌مانند!

«فَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْفَاهُ حِسَابَهُ» - کفّار پس از مرگ، تشنه اعمال صالح می‌شوند؛ از دور، کوهی از اعمال و رفتار خویش را می‌بینند، به سوی آن حرکت می‌کنند؛ اما هنگامی که نزدیک می‌شوند، چیزی نمی‌یابند؛ بلکه خداوند را آنجا می‌یابند (عظمت خداوند، یا عذاب او را)؛ خداوند حسابشان را تصفیه می‌کند و جزای اعمال زشتشان را به آنها می‌دهد.

«وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» - و خداوند در قیامت، بی‌درنگ به حساب بندگان می‌رسد. حساب روز قیامت با محاسبه‌های عادی، خیلی پیچیده به نظر می‌رسد که برای رسیدگی به تک‌تک آنها نیاز به زمان بسیار طولانی است؛ زیرا بررسی رفتارهای آشکار و پنهان تمام انسان‌ها از ابتدای خلقت تا قیامت که با دست، زبان، پا، چشم، قلب، دل، گوش و سایر اعضای بدن انجام داده‌اند کار بسیار مشکلی است و زمان زیادی نیاز دارد.

ولی در روایتی می‌خوانیم که: «أَنَّ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمِيحِ الْبَصِيرِ؛ خداوند حساب تمام مخلوقات (اولین و آخرین را) در یک چشم برهم زدن رسیدگی می‌کند. «۱» آری «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟

برای دستیابی به پاسخ این پرسش لازم است که به برخی از پدیده‌های ساخت بشر توجه کنیم: مثلاً، جعبه سیاهی که در سیستم‌های حفاظتی هواپیماها جا سازی می‌کنند، این جعبه سیاه در واقع یک سیستم نظارتی است که تمام حرکات و دستورات خلبان را با

(۱) مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۲۹۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۳

دقت زیر نظر دارد که در صورت بروز کوچکترین اختلال یا نقص فنی هواپیما، علت را بی‌درنگ مشخص می‌نماید؛ حتی اگر هواپیما سقوط نماید و تمام خلبانان آن نیز از بین بروند، این جعبه سیاه علت سقوط را معلوم می‌سازد.

نمونه دیگر، رایانه‌های اطلاعاتی است، مثلاً رایانه‌هایی که برای سازمانهای مختلف جاسوسی با برنامه‌های پیشرفته طراحی می‌شود، قادرند در مدت زمان کوتاهی، اطلاعات دقیقی را در اطراف یک حادثه ارائه دهند.

و یا نمونه ساده‌تر آن، همین دستگاه‌های کامپیوتری کنترل ورود و خروج کارمندان یک اداره است که با دقت زیادی زمان ورود، زمان خروج، تأخیر ورود و یا غیبت کارمند را با تعیین دقیق روز و ساعت آن معین می‌نماید و بر اساس محاسبه دقیق، میزان حقوق هر کارمند را مشخص می‌سازد.

اعمال انسانی نیز زیر نظر دستگاه‌های نظارتی خداوند ضبط و ثبت می‌شود، به همین خاطر خداوند متعال با یک نگاه به روح هر انسان، حاصل عمر کوتاه یا طولانی او را به دست می‌آورد «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

معمولاً در کارهای سرعتی دقت کافی وجود ندارد؛ ولی در اینجا، علی‌رغم سرعت کار، دقت کافی نیز هست و هیچ چیزی از قلم نمی‌افتد؛ حتی سخنان انسان نیز محاسبه می‌شود. معاذ بن جبل از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «یا نَبِيَّ اللَّهِ وَاَنَا لَمُؤَاخِذُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! آیا سخنان و حرف‌های ما نیز در روز قیامت مورد محاسبه قرار می‌گیرد؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: فَهَلْ يَكُوبُ النَّاسُ فِي النَّارِ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ «۱»؛ مگر چیزی غیر از سخنان انسان است که او را با رو به آتش جهنم می‌اندازد؟»

یعنی نه تنها سخنان انسان محاسبه می‌شود، بلکه خورش از سایر اعمال بیشتر است و اگر سایر اعمال، انسان را به صورت طبیعی وارد آتش کند، سخنان، انسان را با

(۱) میزان الحکمه، باب ۳۵۶۸، حدیث ۱۷۹۱۴

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۴

رو در آتش می‌افکند! مخصوصاً که بیشترین گناهان کبیره با زبان انجام می‌شود؛ بنابراین باید مواظب تمام اعمالمان باشیم که در قیامت تک‌تک آنها مورد حساب و کتاب الهی قرار می‌گیرد، مخصوصاً زبان که خطرش بیشتر است. نتیجه این که، طبق این آیه شریفه، اعمال کفار به سرابی تشبیه شده است که از دور، نمایی دارد؛ ولی وقتی که به آن نزدیک می‌شوند، واقعیتی ندارد و دردی از صاحبش درمان نمی‌کند.

پیام‌های آیه

۱ آیا این مثل برای دنیای کفار است، یا برای آخرت آنها؟

سؤال: آیا اعمال کفار در جهان آخرت همچون سراب است و هیچ فایده‌ای برای آنها ندارد و یا در دنیا نیز چنین است؟ به تعبیری دیگر، آیا کارهای افراد بی‌ایمان در دنیا و آخرت برایشان بی‌ثمر است؟

پاسخ: ما معتقدیم که آیه شریفه هم اشاره به دنیای کفار دارد و هم به جهان آخرت آنها. افراد بی‌ایمان، اعمالشان در دنیا نیز سرابی بیش نیست.

بشر امروز گرفتار سراب‌های مختلفی است؛ یکی از چیزهایی که انسان امروز تشنه آن است و مانند آب به سراغ آن می‌رود و هنگامی که به آن می‌رسد آن را سرابی بیش نمی‌یابد، مسأله «آزادی در جهان غرب» است.

اگر جهان غرب را از دور نگاه کنیم، سراب زیبایی به نام آزادی در آن موج می‌زند و انسان را به سوی خود می‌کشاند؛ ولی هنگامی که به درون جوامع غربی می‌رویم، اثری از آزادی حقیقی نمی‌یابیم؛ بلکه آنها را اسیر امور مختلف چون هوی و هوس، مُد، مواد مخدر، انواع بیماری‌های جنسی، تبعیض نژادی و مانند آن می‌بینیم. اعتیاد، چنان انسان را گرفتار می‌سازد که دیگر نه دین برایش مهم است و نه شرف و نه توجهی به ناموس خواهد داشت. مُد که با هیچ عقل سلیمی سازگار نیست؛ زیرا از

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۵

لباس و کفش نو فقط به بهانه این که از مُد افتاده است، استفاده نکردن و به سراغ کفش و لباس مُد جدید رفتن، نوعی اسراف است که مورد مذمت است. هوی و هوس که چون اختاپوسی هزار پا، تمام جان او را تسخیر کرده و هر گونه حرکت معقولی را از او سلب نموده است و ...

آری! آزادی غربی سرابی بیش نیست که ظاهری زیبا و باطنی توخالی دارد.

زندگی دنیای افراد بی‌ایمان در همه جهات، بسان سراب است؛ زمانی که از دور، زندگی این افراد را می‌بینیم، آنها را غرق در سعادت و رفاه می‌پنداریم؛ ولی هنگامی که از نزدیک به زندگی آنها نگاه می‌کنیم، آنها را غرق در انواع غم‌ها، غصه‌ها، ناراحتی‌ها و مریضی‌ها می‌یابیم، به گونه‌ای که سهم بعضی از آنها از تمام این مال و ثروت به هنگام شام و نهار تکه نان نیم سوخته‌ای بیش نیست!

در یکی از مطبوعات نوشته بود که در آمریکا جنگلی وجود دارد به نام «جنگل خودکشی ثروتمندان!» بسیاری از ثروتمندان، در نهایت از سراب‌های مختلف زندگی خسته می‌شوند و در آنجا اقدام به خودکشی می‌کنند. آیا چنین زندگی‌هایی جز سراب چیز دیگری است؟ از دور، خانه و زندگی و بهترین اتومبیل و مناسب‌ترین شغل و بیشترین امکانات و کارخانه‌ها و سهام‌ها و ... و از نزدیک، بیماری، اضطراب، ناامیدی، پوچی و مانند آن، پس زندگی دنیایی کفار نیز سرابی بیش نیست.

قرآن مجید در آیه ۷ سوره روم می‌فرماید:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ

آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند.

اینها به ظاهر پر فریب زندگی سراب گونه دنیا خیره شده‌اند و خبر از باطن پوچ و تهی آن ندارند.

پس زندگی کفّار در دنیا و آخرت همانند سراب توخالی است که نمونه دیگر آن مسأله وحشتناک بیماری‌های روانی در غرب

است. دنیای امروز علم پزشکی بر

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۶

بسیاری از بیماری‌های جسمی فائق آمده است؛ بلکه شاید از برخی بیماری‌های زمان‌های گذشته یک نمونه نتوان یافت؛ ولی

امراض روحی و روانی در حال گسترش است و شاید روزی فرا رسد که یک آدم سالم در سراسر جهان یافت نشود! این بشر مبتلا

به امراض مختلف و گرفتار در سراب دنیا، به جایی خواهد رسید که باید با کمک قرص و آمپول، روزی چند ساعت به خواب

برود.

برای گذر از این دنیای پر فریب و رسیدن به سر منزل مقصود، باید به نسخه ارزشمند و دقیق طبیب بزرگ این بیماری‌ها حضرت

علی علیه السلام عمل کرد که فرمودند:

«تَحَفُّفُوا تَلَحُّفُوا»؛ سبکبال باشید تا به قافله سعادت برسید. در زمان قدیم، مسافری کاروان‌ها، مخصوصاً در سفرهای طولانی، در

صورتی مؤفق می‌شدند که باری سبک داشته باشند؛ امّا کسانی که کوله باری سنگین داشتند و از آن دل نمی‌کنند در همان

مراحل اولیه و گذرگاه‌های ابتدایی از قافله عقب می‌مانند ولی کسانی که سبکبال بودند، راحتی همراه کاروان به سفر ادامه

می‌دادند و به مقصد می‌رسیدند. زندگی دنیا نیز همانند کاروانی است که به سوی آخرت در حرکت است که در این مسیر فقط

کسانی می‌توانند به سلامت به منزل مقصود برسند که سبکبال باشند.

۲ اسلام، دین کیفیت است نه کمیت

دین اسلام از مسلمانان، اعمال زیاد نخواست است، بلکه اعمال خالص خواسته است؛ بدین جهت در روز قیامت، گاهی کوهی از

اعمال را در ترازوی سنجش اعمال می‌نهند، ولی هیچ وزنی ندارد؛ حتی خود اشخاص هم از نظر خلوص نیت وزن می‌شوند. طبق

برخی از روایات، در روز قیامت مردان بزرگ جثه‌ای در دادگاه خدا حاضر می‌شوند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی نیست

«أَنَّهُ لِيَأْتِيَ الرَّجُلُ الْعَظِيمُ

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۷

السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزِنُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ «۱»

بنابراین، آنچه دین مقدّس اسلام به آن اهمّیت می‌دهد، عمق عمل است؛ به همین لحاظ اسلام هیچ گاه توصیه به کثرت و کمّیت

عمل نمی‌کند، بلکه پیوسته توصیه به کیفیت و چگونگی آن می‌نماید؛ قرآن مجید در آیه ۷ سوره هود و آیه دوم سوره ملک در

این رابطه می‌فرماید:

«لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» - «احسن عملاً» یعنی، به کیفیت عمل توجه کنید.

(۱) مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۷ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۶، صفحه ۱۷۵).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۹

مثال سی و نهم: اعمال مشرکان

اشاره

در آیه ۴۰ سوره نور خداوند متعال می‌فرماید:

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجْجٍ يُعْشِيهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِيهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ

یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری و بر بلندای آن ابری تاریک است؛ ظلمت‌هایی است یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هرگاه دست خود را خارج کند، ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.

دور نمای بحث

در سوره نور، سه مثال مطرح شده است که یکی از آنها (آیه ۳۵) در مورد نور ایمان و مؤمنان است و دو مثال دیگر (آیات ۳۹ و ۴۰) در مورد کفار و اعمال آنان است. در مثال گذشته اعمال کفار به سراب یا نوری کاذب تشبیه شد؛ ولی در مثال محل بحث - که شرح آن خواهد آمد - اعمال کفار را حتی نور کاذب نمی‌داند؛ بلکه آن را ظلمت مطلق معرفی می‌کند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۰

شرح و تفسیر

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجْجٍ» - کلمه «لُجْجٍ» در لغت عرب به معنی «لجاجت» است و «لجاجت»، سماجت بر انجام کاری است؛ مثلاً، به شخصی مراجعه می‌کنید تا کاری برای شما انجام دهد؛ اما او جواب مثبتی نمی‌دهد، دوباره مراجعه می‌کنید، جوابی نمی‌گیرید؛ بار سوم، چهارم و ... این پی‌گیری را سماجت و لجاجت می‌گویند. دریا را نیز از آن جهت که امواجش پشت سرهم می‌آید اصطلاح «بَحْرِ لُجْجٍ» می‌گویند؛ بدین معنا که گویی این امواج لجاجت می‌کنند. خداوند متعال، در این آیه شریفه، اعمال کفار را به تاریکی‌ها و ظلمت‌های موجود در دریاها و طوفانی تشبیه کرده است.

«يُعْشِيهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» - اعمال کفار مانند ظلماتی است که در درون دریای مواج وجود دارد، آن‌هم دریای مواجی که موج‌های فراوان و خروشاننش یکی پس از دیگری به وجود می‌آید؛ علاوه بر همه اینها، شب است، و هوای آسمان نیز ابری است و بر تاریکی دریا می‌افزاید. دریاها هرچه عمیقتر باشد، امواج آن بیشتر است، موجی که در یک حوض یا استخر ایجاد می‌شود بسیار محدود و کوچک است؛ اما امواج به وجود آمده در دریا، مخصوصاً دریاها عمیق، بسیار فراوان و بزرگ است؛ بنابراین، از بیان قرآن کریم که می‌فرماید: امواج این دریا بر روی هم سوار است، معلوم می‌شود که دریای مورد بحث، دریای عمیقی است، به این جهت طبق گفته دانشمندان که در عمق بیش از هفتصد متری دریا نوری وجود ندارد در می‌یابیم که اعماق دریا را تاریکی و ظلمت همیشگی فرا گرفته است و عجیب این که در آن اعماق تاریک و ظلمانی، گیاهان و جاندارانی وجود دارد که از خود نور تولید می‌کنند و محیط خود را روشن می‌کنند. جای پرسش است که این جانداران، این نور را از کجا آورده‌اند؟ چه

دستگاهی در بدن آنها وجود دارد که تولید

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۱

نور می‌کند؟ و ... «یا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَابُهُ!»^(۱)

خلاصه این که، چرا اعمال کفار مانند ظلماتی است که درون دریای مواج وجود دارد، آن هم در اعماق تاریک دریاهایی که نور طبیعی به آن نمی‌رسد؟

این امر دو علت دارد؛ یکی عمق زیاد دریا و دیگری موج‌های دریا. موج‌ها باعث شکست نور و مانع عبور نور به عمق دریا می‌شود؛ بنابراین، هم عمق دریا و هم موج‌های متعددی که بر سطح دریاست مانع نفوذ نور به عمق دریا می‌شود؛ علاوه بر همه این ظلمت‌ها، ابرهای بارانی نیز آسمان را تاریک کرده است؛ ابرهای باران‌زا معمولاً متراکم هستند «۲»، برخلاف ابرهای دیگر که تراکم آن کمتر و نفوذ نور در آن راحت‌تر است.

«ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِيهَا»- خلاصه این که، در این دریایی که اعمال کفار به آن تشبیه شده است، تمام عوامل ظلمت و تاریکی جمع شده است و تاریکی در آن موج می‌زند. شب تاریک و ابرهای متراکم باران‌زا که مانع عبور نور است و ظلمت اعماق دریا و امواج سهمگین و متعدد که باعث شکستن نور می‌باشد، ظلمت و تاریکی وحشتناکی را ایجاد می‌کند. ظلمت بر ظلمت و تاریکی بر تاریکی، به گونه‌ای که اگر انسانی در این تاریکی دست خود را جلوی چشمش بیاورد؛ حتی در فاصله نزدیک نیز قادر به دیدن آن نیست! در حالی که انسان در تاریکی شب معمولاً دست خود را می‌بیند. «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»- منشأ و منبع همه نورها خداوند است و طبعاً هرکسی خواهان نور باشد باید از آن منبع نور استفاده کند، به این جهت در پایان آیه می‌فرماید: «کسی که خداوند برای او نوری قرار ندهد، نوری نخواهد داشت».

(۱) این جمله زیبا، قسمتی از دعای پر عظمت جوشن کبیر است، که حاوی هزار اسم از اسماء الهی است!

(۲) این مطلب اشاره به روایتی از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است که ابرها را دو قسم می‌شمرد؛ حضرت در این روایت، که کلمه ۴۷۲ از کلمات قصار نهج البلاغه است، می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صَعَابِهَا؛ بار خدایا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن، نه به وسیله ابرهای سرکش!»

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۲

پس نورِ معنویّت و علم و آگاهی و ایمان را باید از آن منبع نورانی گرفت.

خلاصه این که، اعمال کفار مثل چنین شخصی است که در قعر چنان دریایی تاریک و ظلمانی به سر می‌برد که ظلمتها پشت سرهم و روی همدیگر است به گونه‌ای که دست خود را نمی‌بیند، بر خلاف مؤمنان که نور ایمان آنها «نُورٌ عَلَيُّ نُورٍ» است و نه تنها خود از آن بهره می‌برند که چراغی فراسوی دیگران نیز می‌باشند.

پیام‌های آیه

۱ چرا اعمال کافران؟

سؤال: مهمترین عامل شخصیتی انسان عقیده و ایمان اوست، چرا در این آیه شریفه اعمال کفار را چنین تشبیه نموده است، آیا عقاید و گفتار آنها ظلمانی نیست؟

پاسخ: عمل ترجمان عقیده و طرز تفکر انسان است و به طور کلی، آنچه حقیقت و ماهیت یک انسان را روشن می‌کند و برای مدّت

طولانی نفاق و دوری در آن امکان ندارد، عمل است؛ ولی چه بسا افراد می‌توانند عقاید فاسد خود را پنهان دارند و به دروغ در مقام سخن خود را انسان شایسته‌ای نشان دهند. ایمان قوی آن است که اثرش در عمل ظاهر شود و در تعریف ایمان آمده است که: «الإيمانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ» (۱)؛ ایمان پیمانی قلبی است و تلفظ زبانی و عمل با اعضا و جوارح.» بنابراین، گرچه عقیده و ایمان مهمترین عامل سازنده شخصیت فرد است ولی نمود این عقیده در گفتار و عمل است و امکان نفاق در گفتار زیاد است، پس عمل شخص معرف ماهیت اوست و در آیه شریفه هم روی اعمال کفار تکیه شده است؛ هر چند اعتقاد و سخنان آنان نیز ظلمانی است.

(۱) میزان الحکمه، حدیث شماره ۱۲۶۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۳

۲۱

۲ «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» اشاره به چیست؟

برخی، این تاریکی‌های سه گانه را ناظر بر عقاید، گفتار و کردار کفار می‌دانند؛ برخی دیگر معتقدند که ظلمت اول اشاره به ظلمت جهل و نادانی انسان است؛ انسان جاهل، بی ایمان است؛ ولی اگر در مسیر علم بیفتد، نور علم او را راهنمایی می‌کند. ظلمت دوم، اشاره به جهل از جهل است؛ یعنی، این انسان جاهل نمی‌داند که جاهل و نادان است و این خطر بزرگی است، چون آن که بداند که نمی‌داند بالاخره به فکر اصلاح و هدایت خود می‌افتد؛ ولی آن که نداند که نمی‌داند، هرگز در فکر هدایت نمی‌افتد؛ (۱) و ظلمت و تاریکی سوم اشاره به کسی است که نه تنها جاهل است و نمی‌داند که جاهل است بلکه خیال می‌کند انسان دانایی است! (۲)

قرآن مجید در آیه ۱۰۴ سوره کهف در تعبیر بسیار زیبایی در مورد این گونه افراد می‌فرماید:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

آنها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیاگم (و نابود) شده است؛ با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!

چنین انسان‌هایی خیانت می‌کنند و آن را خدمت می‌پندارند، معصیت و نافرمانی خداوند را انجام می‌دهند و آن را طاعت و بندگی خدا تصور می‌کنند. این ظلمت‌های سه گانه جهالت و نادانی، ظلماتی است که روی هم متراکم است (بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ).

(۱) جهل اول را جهل بسیط و جهل دوم را جهل مرکب نامیده‌اند؛ شاعر در وصف این دو گروه جاهل می‌گوید:

آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند

و آن کس که نداند و بداند که نداند لنگ لنگان خروک خویش به مقصد برساند

(۲) تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۴۹۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۴

۳ جبر یا اختیار؟

سؤال: در قسمت پایانی آیه مثل آمده است: «کسانی که خداوند نور ایمان به آنها نهد، نوری نخواهند یافت!»

آیا معنی این سخن این نیست که خداوند به برخی نور ایمان می‌دهد و طبیعتاً هدایت می‌شوند، اما به برخی دیگر نمی‌دهد و آنها

طبیعتاً گمراه می‌شوند، آیا این جبر نیست؟

پاسخ: سنت خداوند بر این جاری شده است که همیشه زمینه‌ها از ناحیه ما انسان‌ها فراهم شود و افاضه‌ها از ناحیه او، قابلیت‌ها را ما انسان‌ها خود به وجود آوریم، اما فاعلیت‌ها از ناحیه خداوند. بنابراین نور ایمان را خداوند به کسانی می‌دهد که زمینه‌ها و قابلیت‌ها را در خود فراهم سازند؛ نه این که بدون حساب و کتاب، به هر کس که بخواهد، نور ایمان می‌دهد به هر کس نخواهد، نمی‌دهد. نور ایمان در قلب انسان لجوج متعصب، دشمن حق، زشت سیرت و هوسباز فرو نمی‌رود؛ چون او خود، زمینه را آماده نساخته است. تو خود آئینه دل را پاک و صاف کن تا نور الهی در آن منعکس شود؛ اگر آئینه دل تو زنگار گرفته است، قطعاً نور الهی در آن انعکاس نخواهد داشت و اینجا تو خود مقصری!

نتیجه این که ما باید همواره زمینه‌ها را ایجاد کنیم تا فیض الهی لحظه به لحظه به ما برسد.

از اینجا پاسخ این پرسش هم روشن می‌شود که: چرا در نماز «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می‌گوییم، اگر در راه راست نیستیم چرا نماز می‌خوانیم و اگر در راه راست هستیم، چرا برای عمل انجام شده دعا می‌کنیم و تحصیل حاصل می‌طلبیم؟! زیرا ما هر لحظه نیازمند نور ایمان و هدایت از سوی پروردگار عالم هستیم به این جهت باید همواره زمینه و قابلیت را در خودمان حفظ کنیم تا شایسته نور ایمان باشیم؛ همان گونه که لامپ برق همواره نیازمند برق تولید شده در نیروگاه است و اگر لحظه‌ای

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۵

ارتباط او با نیروگاه قطع شود خاموش می‌گردد.

در همین رابطه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت پیوسته می‌فرمود:

«الهِى لَا تَكَلْنِي إِلَى نَفْسِي طَوْفَهُ عَيْنٍ آيِدًا؛ خدایا! یک لحظه (حتی به اندازه یک چشم برهم زدن) مرا به خودم وا مگذار!» (۱) این حدیث اشاره به این حقیقت دارد که فقط با بذل عنایت از سوی خداوند، انسان آمادگی هدایت را پیدا می‌کند و بذل این عنایت نیز فقط با تلاش خود انسان برای بندگی فراهم می‌شود.

مباحث تکمیلی

۱ جلوه‌هایی از نور ایمان

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از مهاجرت از مکه به مدینه در اولین اقدام عملی خویش دستور ساختن یک مسجد و تشکیل حکومت اسلامی را داد. چگونه می‌توان گفت دین از سیاست جداست در حالی که با تأمیل و مطالعه کوتاهی در اطراف زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در می‌یابیم که این مسجد در مدینه پایگاه همه چیز بود؛ اما بسیار ساده. طبق آنچه در کتب تاریخ آمده است مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدا یک چهار دیواری گلی بدون سقف و به بلندی قامت یک انسان بود. این مسجد سقف، شبستان، فرش و سایر امکانات نداشت، با فرا رسیدن زمستان اصحاب به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند که یا رسول الله زمستان فرا می‌رسد و با شروع باران‌ها امکان استفاده از مسجد نیست، اجازه دهید سقفی برای مسجد بزنیم. مسلمانان شروع به ساختن سقف مسجد کردند، ستون‌های آن را از تنه‌های درخت خرما و سقف آن را از شاخ و برگ درخت خرما بنا کردند.

(۱) این دعابه الفاظ مختلف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام نقل شده است که به سه نمونه آن اشاره می‌شود. الف: بحار الانور، جلد ۱۴ صفحه ۳۸۴ ب: بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۸ ج: بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۴.

اما به روایتی که دلالت کند که آن حضرت هر روز این دعا را می‌خوانده، دست نیافتیم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۶

این مسجد با همه سادگی تا آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله به همین شکل باقی ماند، ولی از آنجا که این کار را افراد باایمان، آنها که قلبشان منبعی از نور ایمان بود، به انجام رساندند. با گذشت زمان نورانی‌تر و درخشان‌تر شد تا جایی که آن مسجد کوچک ساده، اکنون تبدیل به عظیم‌ترین و دیدنی‌ترین و باصفا‌ترین مساجد جهان اسلام شده است و شامل تمام مدینه زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گشته است، به گونه‌ای که هر گاه کسی تمام مخارج و سختی‌های این سفر را فقط برای دیدن این مسجد با عظمت تحمّل کند، بجاست.

آری! کارهای نورانی مؤمنان باگذشت زمان چنین رشد و جلوه می‌کند.

هنگامی که اسرای کربلا در کنار کاخ با عظمت و خیره کننده یزید در خرابه‌ای مأوی داده شدند، آنجا خرابه‌ای بیش نبود و کاخ یزید سربه فلک کشیده بود و نظر هر رهگذری را جلب می‌کرد؛ ولی اکنون همان خرابه قبله گاه عاشقان دلسوخته و زیارتگاه شیعیان پاک گشته و مرکز دلها شده است و هیچ اثری از آن کاخ بزرگ نیست؛ نه تنها از کاخ یزید و قبر او خبری نیست، بلکه از قبر معاویه که زمانی حاکم مطلق العنان شام بود و مدّت طولانی در آن حکومت کرد نیز هیچ اثری نیست و هر چه پرس و جو کنیم، اثر کمتری می‌یابیم. در باب الصّیغیر قبر آن مرد متکبر ظالم هوسباز را یافتیم؛ اما جز چهار دیواری خرابه‌ای که قبر مخروبه‌ای در آن بود، چیز جالب توجهی وجود نداشت؛ اما قبر آن دختر کوچک امام حسین علیه السلام چه شور و حالی دارد.

آری! این خاصیت ایمان است که هر چه بر عمرش اضافه شود پر فروغ‌تر می‌شود، ولی کفر و بی‌ایمانی هر چه زمان بر آن بگذرد، بیشتر در ظلمات و تاریکی‌ها فرو می‌رود.

نمونه دیگر این مدعا داستان جنگ خندق است؛ مسلمانان مدینه مأموریت یافتند تا در فرصت کوتاهی کار بزرگی انجام دهند و در اطراف شهر مدینه خندق گود و عریضی حفر کنند که نه اسب توان پریدن از آن را داشته باشد و نه جنگجویان بتوانند

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۷

داخل و خارج شوند. مسلمانان سخت کوش با تمام قدرت و توان به این کار پرداختند، در موقع حفر خندق به سنگ بزرگی برخوردند که توان جابه جایی یا شکستن آن را نداشتند، به ناچار متوسّل به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شدند، حضرت کلنگی در دست گرفت و با تمام قدرت بر آن سنگ زد، جرّقه‌ای از برخورد کلنگ با سنگ به وجود آمد و یک سوم سنگ متلاشی شد، حضرت فرمود: «در این جرّقه منظره کاخهای روم (یکی از دو ابر قدرت آن زمان) را دیدم که دره‌ایش بر روی امت من باز می‌شود!» مسلمانان از این سخن تعجب کردند و منافقان آن را به استهزاء گرفتند و گفتند: «شما که در چنگال مشرکان مکه گرفتار هستید، چه ادعاهای بزرگی دارید!» حضرت کلنگ دوم را زد، جرّقه‌ای دیگر تولید شد و یک سوم دیگر سنگ متلاشی گردید، حضرت فرمود: «در این جرّقه کاخ‌های سلاطین ساسانی (ابرقدرت دیگر آن روز جهان) را دیدم که بر روی اصحاب من گشوده می‌شود!»، باز تعجب مسلمانان و استهزاء منافقان تکرار شد. در ضربه سوم جرّقه دیگری حاصل شد و ثلث دیگر سنگ متلاشی گشت؛ حضرت فرمود: «کاخ‌های یمن را دیدم که بر روی مسلمانان باز می‌شود!» «۱» برای بار سوم تعجب مسلمانان و استهزاء منافقان تکرار شد.

جنگ خندق با موفقیت و سر بلندی مسلمانان تمام شد و چیزی نگذشت که پیش بینی‌های حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکی پس از دیگری تحقّق یافت و در کمتر از پنجاه سال، قسمت زیادی از جهان به تصرف مسلمانان درآمد.

آری! این خاصیت نور ایمان است که هر چه زمان بر آن بگذرد نورانی‌تر می‌شود و بهتر جلوه می‌کند و اعمال سیاه و تاریک افراد بی‌ایمان هرچه زمان آن بگذرد تاریک‌تر می‌شود.

بنابراین هرچه هست در سایه ایمان است و برای مؤمن همین بس که خداوند

(۱) بحار الانوار، جلد ۲۰ صفحه ۲۱۹. البته طبق آنچه در بحار الانوار آمده و جابر بن عبد الله انصاری آن را روایت کرده است در هر سه ضربه، هم پیامبر صلی الله علیه و آله و هم سایر مسلمانان قصرهای شام و مدائن و یمن را دیدند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۸

بزرگ، ولی و سرپرست اوست و او را از تاریکیها به سوی نور هدایت می کند و وای به حال کفار که ولی آنها شیاطین هستند و آنها را از وادی نور به برهوت ظلمت‌ها رهنمون می شوند!

۲ نشانه ایمان

در پایان این بحث، روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، که یکی از نشانه‌های ایمان در آن مطرح شده است، نقل می کنیم:

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يُحِبَّ لِلْغَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ «۱»

ایمان بنده کامل نمی گردد تا این که برای دیگران همان پسندد که برای خود می پسندد.

این نشانه‌ای است که گفتن آن آسان و عمل کردن به آن مشکل است!

(۱) کنز العمال، حدیث ۱۰۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۹

مثال چهلم: پست‌ترین انسان‌ها

اشاره

خداوند متعال در آیه ۴۴ سوره فرقان می فرماید:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!

دورنمای بحث

این مثال نیز در مورد کفار و مشرکانی است که در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله لجاجت و عناد می کردند و آن قدر بر عقیده باطل خود پافشاری می کردند و به دنبال هوی و هوس خود بودند تا نیروی درک و عقل آنها از بین می رفت؛ به این جهت، خداوند آنها را به چهار پایان و بلکه بدتر از چهار پایان تشبیه کرده است.

شرح و تفسیر

برای روشن شدن پیام آیه که از جهتی، مثل منحصر به فردی است، لازم است از

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۰

مثالهای زیبای قرآن ج ۲ ۱۹۹

چند آیه قبل مورد بررسی قرار گیرد.

آیات قبل از آیه مثل، در باره انتقادات و ایرادهای واهی کفار نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که در ادامه به آن اشاره می‌شود:

«وَ إِذَا رَأَوْكَ أَنْ يَنْخُدُّوكَ الْأَهْزُؤًا؛ ای پیامبر! هنگامی که این کفار و مشرکین تو را می‌بینند، تو را به باد استهزاء می‌گیرند.»

یکی از عکس‌العمل‌های مستکبران و هوی پرستان در مقابل پیامبران و رسولان، استهزاء و تمسخر پیام‌آوران وحی الهی بوده، که این مطلب با نسبت‌های گوناگونی همراه بوده است؛ مثلاً فرعون مستکبر که لاف خدایی می‌زد و «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى (۱)» می‌گفت، در مقام استهزاء حضرت موسی علیه السلام می‌گوید: «إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲)؛ پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است!»

«أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا»- استهزاء و تمسخر کفار این بود که می‌گفتند: «آیا این (حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله)، همان کسی است که خداوند او را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخته است؟!» یعنی او اگر رسول خداست، پس چرا مثل بقیه انسان‌ها، غذا می‌خورد، راه می‌رود، سخن می‌گوید، لباس می‌پوشد و خلاصه تفاوتی با بقیه مردم ندارد؛ «ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ (۳)» در حالی که رسول خدا باید از جنس فرشتگان باشد.

بطلان این سخن روشن است و حق این است که رسول خدا باید از جنس همان قوم و جمعیت باشد «(۴) تا بتواند در دهای آنها را بفهمد، مشکلات آنان را احساس کند و در نتیجه، درمان مناسبی برای آن بیابد؛ در حالی که اگر از فرشتگان باشد، دردها و

(۱) سوره نازعات، آیه ۲۴.

(۲) این اتهام اختصاص به برخی از پیامبران ندارد؛ بلکه طبق آیه ۵۲، سوره ذاریات، اتهام جنون و سحر به تمام پیامبران نسبت داده شده است!

(۳) سوره فرقان، آیه ۷.

(۴) به همین جهت خداوند متعال در آیه ۱۶۴، سوره آل عمران، بشر بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله را یکی از ممت‌های الهی بر بشر می‌داند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۱

مشکلات را احساس نمی‌کند، علاوه بر این که هیچ انسانی به حرف فرشتگان گوش نمی‌دهد زیرا می‌گوید: فرشته که این حرف‌ها را می‌زند، برای امثال خودش خوب است که شهوت ندارد و عصمت دارد؛ اما ما، که عصمت نداریم و گرفتار شهوت هستیم، نمی‌توانیم همانند او عمل کنیم؛ ولی اگر رسول خدا از جنس انسان باشد این بهانه‌ها مرتفع است.

«أَنْ كَادَ لَيْضَةَ لَنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا- أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا»- مشرکان پس از این تمسخر و استهزاء به یکدیگر می‌گویند: «اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نمی‌کردیم، بیم آن می‌رفت که ما را گمراه سازد! و این تحفه‌ها و بت‌ها را از ما بگیرد.»

البته در این دو گفتار مشرکان که در یک جا، نسبت جنون به حضرت می‌دهند و در اینجا، آن قدر احساس خطر می‌کنند که مبادا سخنان پیامبر در آنها اثر کند و دست از بت پرستی بردارند، تناقض روشنی وجود دارد؛ زیرا هیچ کس از تأثیر سخنان یک مجنون بیمناک نیست، پس اگر مجنون است نباید از سخنان او ترسید و اگر مجنون نیست و سخنان درستی می‌گوید، چرا سخنانش را نمی‌پذیرید! در واقع بی‌اساس بودن عقاید کفار از سخنان خود آنان هویدا است.

خداوند نیز سه جواب به این گفتار باطل و متناقض داده است:

۱- «وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا»- هنگامی که عذاب الهی نازل شود و آنها مشمول غضب و عذاب خداوند

شوند، آن گاه معلوم می‌شود که چه کسی گمراه و در غیر مسیر حق است، آن زمان روشن می‌شود که آیا شما کفار و مشرکان مکه بر حق بوده‌اید یا پیامبر صلی الله علیه و آله و فرستاده خداوند!

سؤال: چرا کفار قبل از نزول عذاب الهی نمی‌فهمند که حق با چه کسی بوده است؟

پاسخ: هوی و هوس، پرده‌ای بر قلب کفار انداخته است، به گونه‌ای که اجازه نمی‌دهد حقایق را درک کنند. هوی پرستی، بت پرستی، پول پرستی، مقام پرستی دنیا پرستی و مانند آن، حجاب‌هایی هستند که مانع درک کفار می‌شود و این موانع

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۲

به گونه‌ای هستند که فقط با عذاب الهی برطرف می‌شوند. به این جهت، فرعون طغیانگر هنگامی که اسیر چنگال رودخانه خروشان نیل شد و خود را در آستانه مرگ دید- همان کسی که به بنی اسرائیل می‌گفت: «مَا عَلِمْتُ مِنْ آلِهِ غَيْرِي (۱)»- و پرده‌های غفلت و تکبر از دید گانش کنار رفت؛ به این حقیقت اعتراف کرد: «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۲)» هر چند این ایمان فایده‌ای برایش نداشت.

به هر حال، هنگامی که عذاب خداوند نازل شود، پرده‌های غرور و غفلت و جهل کنار می‌رود و آن گاه کفار می‌فهمند که چه کسی گمراه‌تر است.

سؤال: آیه شریفه در مقام پاسخ به کفار است، آیا تهدید به عذاب الهی پاسخ محسوب شود؟

پاسخ: آری! گاهی تهدید به عذاب، آخرین جواب است و هیچ جوابی جز آن وجود ندارد. جمعی از سوفسطایی‌ها هستند که منکر همه چیزند و در تمام امور، حتی در وجود خود و در شک‌های خود شک می‌کنند! فلاسفه بزرگ می‌گویند: در مقابل سوفسطایی هیچ استدلالی کاربرد ندارد؛ چون هر دلیلی برای او اقامه شود مورد شک و تردید قرار می‌گیرد، به این جهت، تنها پاسخ سوفسطایی این است که او را نزدیک خرمنی از آتش ببریم و به او بگوییم: آتش وجود ندارد و حرارت، خیالی بیش نیست! سوختن مشکوک است! در سوزاندن شک داریم! سپس این سوفسطایی را به طرف آتش ببریم، سوفسطایی عقب می‌آید و کم کم اعتراف می‌کند که آتشی وجود دارد و حرارتی هست و آتش می‌سوزاند. و به تدریج این سوفسطایی تبدیل به یک فرد واقع‌گرا می‌شود.

بنابراین برای انسان‌های لجوج متعصب، جز عذاب الهی راه دیگری، که افکار آنها را بیدار کند و پرده‌های غفلت را کنار بزند، وجود ندارد.

(۱) سوره قصص، آیه ۳۸.

(۲) سوره یونس، آیه ۹۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۳

۲- «ارَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اللَّهُ هَوَاهُ أَفَانَتْ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا»- ای پیامبر! خدای این‌ها هوی و هوس آنهاست، کسی که خدایش هوای نفس اوست، چگونه قابل هدایت است! یعنی ای مشرکان و بت پرستان! این برخوردارهای بی ادبانه شما با پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنان زشت شما در مورد آن حضرت، همه بر اثر هوی پرستی است و گرنه بطلان بت پرستی مطلب روشنی است.

اساساً حق بر کسی مخفی نمی‌ماند؛ بلکه این هوی و هوس‌هاست که نمی‌گذارد حق آشکار شود.

آیا در زمان حضرت علی علیه السلام و معاویه «لعنة الله عليه» حق و باطل قابل تشخیص نبود!

در یک سو، حضرت علی علیه السلام، کانون عدالت و عبادت و یارانش، مسلمانانی مخلص از اصحاب پیامبر خدا که تنها هدفشان جلب رضایت الهی بود و در سوی دیگر معاویه، کانون ظلم و تبعیض و عامل اضطراب و ناپایداری در کشور اسلامی که اطرافیانش

را با سفره‌های چرب و رشوه و مانند آن نگه داشته است، آیا تشخیص حق از بین این دو دسته مشکل است! نه، ولی هوی و هوس‌ها، سفره‌های رنگین، رشوه‌ها و سگه‌ها، مانع تشخیص حق می‌شود.

ای پیامبر! تون نمی‌توانی این‌ها را نجات بدهی چون خدای آنها هوای نفس آنها است و وای به حال انسانی که خدای او هوی نفس او شود که این خطرناکترین لحظه زندگی اوست.

مورخ مشهور «ویل دورانت» می‌نویسد: «عدد اشیای پرستیدنی نامحدود است ...»

تقریباً می‌توان گفت که هر حیوانی ... در یک گوشه زمین روزی به عنوان خدا مورد پرستش بوده است. «۱» ولی در روایتی آمده است: «ابْغَضُ إِلَهٍ عُبِدَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ الْهَوَىٰ» (۲) - طبق این روایت، بدترین و منفورترین بت پرستی‌ها، هوی پرستی است.

(۱) تاریخ تمدن، جلد اول، صفحه ۷۲ به بعد.

(۲) المحجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۴۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۴

این بت، انسان را آلوده بسیاری از گناهان می‌کند: شرابخواری؛ اعتیاد؛ دزدی؛ قاچاق؛ آدم‌کشی؛ غارت و در عصر حاضر نیز بسیاری از کشتارهای دست جمعی، نشأت یافته از پیروی انسان‌ها از هوای نفس است: قتل عام مردم هیروشیما توسط آمریکا؛ بمباران شیمیایی مردم بی دفاع حلبچه توسط رژیم بعثی عراق؛ زنده به گور کردن زنان و کودکان بوسنیایی؛ همه اثرات مخرب حاکمیت هوای نفس بر زندگی بشر است.

خلاصه این که، تشخیص حق و باطل امر مشکلی نیست مشروط بر این که انسان تابع هوای نفس نباشد.

۳- سومین پاسخ خداوند به سخنان مشرکان آیه مثل است، در این آیه خطاب به پیامبر اسلام و در پاسخ به سخنان مشرکان آمده است: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمِعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ؟ أَيَا خِيَالٍ مَيِّمَةٍ كُنِيَ كَيْفَ هِيَ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمِعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ؟ أَيَا خِيَالٍ مَيِّمَةٍ كُنِيَ كَيْفَ هِيَ» (۱) این‌ها همانند حیوانات از درک و فهم مسائل عاجزند؛ بلکه از چهار پایان گمراه ترند! یعنی صدای حق و نشانه‌های خداوند سراسر جهان هستی را پر کرده است و آثار خداوند فراوان است، اما شنیدن صدای حق، گوش شنوا و دیدن آثار حق، چشم بینا و عقل دانا نیاز دارد که کفار ندارند. اگر تمامی جهان را نور آفتاب فرا گیرد، انسان نابینا قادر به دیدن آفتاب نیست! همچنین اگر انسان ناشنوایی در کنار ساحل دریا ایستاده باشد و امواج سهمگین دریا را نگاه کند، هرگز قادر به شنیدن صدای امواج نیست؛ کفار نیز چنین‌اند که نه حق را می‌بینند و نه سخن حق را می‌شنوند و مانند حیوانات، بلکه پست‌تر از آنها هستند.

مشرکان که از شنیدن صدای حق عاجز و از درک آن ناتوانند؛ همانند حیوانات و چهارپایانند؛ چرا؟

زیرا حیوانات و کفار از جهاتی مثل هم هستند:

۱- حیوان مسائل را درک نمی‌کند؛ زیرا فهم و شعور ندارد و حرکت و کارهایش

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۵

غریزی است؛ کفار نیز فهم و شعور ندارند؛ به این جهت آفتاب حقیقت را نمی‌بینند.

۲- حیوانات احساس مسؤولیت نمی‌کنند؛ حیوان مزرعه یتیم، موقوفه، ملک غیر و مانند آن نمی‌شناسد و حساب حلال و حرام را نمی‌کند و خود را در برابر این امور مسؤول نمی‌داند؛ چون درک نمی‌کند، بنابراین عدم احساس مسؤولیت، ناشی از عدم درک است؛ کفار نیز همانند حیوانات، احساس مسؤولیت ندارند.

۳- حیوانات فرمانبردار غریزه‌اند- او نداند غیر اصطبل و علف- بت پرستان نیز همانند حیوانات تابع هوی و هوسند.

۴- حیوانات تابع منطق نیستند و استدلال نمی‌فهمند، کفار نیز از درک استدلال‌های قوی و محکم و در عین حال ساده قرآن مجید

در امور مختلف، مخصوصاً در توحید و معاد، عاجزند و تنها بر سخن خود با فشاری می‌کنند و آن را تکرار می‌کنند.

۵- حیوانات سود و زیان خویش را تشخیص نمی‌دهند، به این جهت، گاهی به سوی پرتگاه‌های خطرناک می‌روند و گاهی به آب و آتش می‌زنند و کارهایی از این قبیل انجام می‌دهند؛ زیرا سود و زیان خویش را درک نمی‌کنند؛ کفار و مشرکین نیز چنین‌اند؛ آنها نمی‌فهمند که عبادت بت‌ها و پیروی از هوی و هوس برای آنها فایده‌ای ندارد، و عزت و سعادت و رستگاری در سایه توحید است؛ مشرکان این امور را نمی‌فهمند. به همین لحاظ مشرکان و کفار در امور پنجگانه گذشته به حیوانات تشبیه شده‌اند.

«بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» - کفار و مشرکان نه تنها همانند حیوانات فهم و شعور ندارند و احساس مسؤولیت نمی‌کنند و بنده هوی و هوسند و تابع منطق نیستند و سود و زیان خود را نمی‌فهمند؛ بلکه از حیوانات گمراه‌تر و بدترند؛ زیرا حیوانات از جهات مختلف نسبت به کفار و مشرکین برتری دارند:

۱- اگر حیوان در مرحله حیوانیت می‌ماند و ترقی نمی‌کند، به دلیل آن است که

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۶

استعدادش بیش از این نیست؛ اما انسان دارای استعدادی است که می‌تواند از فرشتگان نیز سبقت بگیرد و به قول شاعر:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

ولی بر اثر لجاجت و تعصب، در مرحله حیوانیت باقی مانده است؛ بنابراین مشرکین از حیوانات بدترند.

اگر شخص بی سرمایه‌ای وارد بازار شود و سودی نبرد، مورد ملامت دیگران نخواهد بود؛ اما شخص سرمایه‌داری که وارد بازار می‌شود و هیچ سودی نمی‌برد، مورد سرزنش است؛ انسانی که ملائکه بر او سجده کرده‌اند، انسانی که خداوند به خاطر آفرینش او به خود آفرین گفت، انسانی که گل سرسبد موجودات و مخلوقات جهان آفرینش است، اگر سقوط کند، بدون شک بدتر از حیوان است!

۲- حیوانات به انسان خدمات زیادی می‌کنند: برخی از آنان شیره جان خود را تبدیل به شیر نموده و تحویل انسان می‌دهند شیری که به تعبیر قرآن در آیه ۶۶ سوره نحل، به قدرت خداوند، از میان غذاهای هضم شده و خون، و به صورت خالص و گوارا تقدیم انسان می‌شود! علاوه بر این بازدهی، گوشت و استخوان و پشم و پوست و حتی خون این حیوانات نیز برای انسان‌ها یا حیوانات دیگر قابل استفاده است.

علاوه بر همه اینها، حیوانات در امر حمل و نقل نیز مؤثرند و اضافه بر همه این‌ها تسلیم انسان هستند (۱).

اما این مشرکان هوی پرست، نه تنها فایده‌ای برای جهان بشریت ندارند، بلکه ضررهای فراوانی نیز دارند؛ ظلم و گناه، فساد، جنگ و خون‌ریزی از جمله ضررهای انسان هوی پرست است، پس چنین انسانی از حیوان بدتر است.

۳- حیوانات بر اساس یک برنامه‌ریزی غریزی حرکت می‌کنند؛ به عبارت دیگر فرمان خلقت، آنها را به سوی اهدافشان هدایت می‌کند؛ اما مشرکان هوی پرست که

(۱) در آیات ۵ تا ۸ سوره نحل به منافع مختلف حیوانات برای انسان اشاره شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۷

هوی پرستی، هم پرده‌ای بر عقل آنها کشیده و هم فطرت آنها را پنهان نموده است، به این جهت، کفار و مشرکان خطر گمراهی‌شان بیشتر است.

۴- حیوان هر چه خطرناک باشد، خطر و ضررش محدود است؛ مثلاً گرگ به عنوان یکی از خطرناکترین حیوانات اگر به گله‌ای حمله کند، در نهایت ممکن است چند گوسفند را از بین ببرد؛ اما هنگامی که این انسان هوی پرست سر از فرمان عقل برتافت و به

دستور هوای نفس عمل کرد، در هیروشیمای ژاپن یک بمب اتمی می‌اندازد و ۸۵۰۰۰ انسان را در یک لحظه از بین می‌برد و تعداد زیادی را مجروح می‌کند که پس از سال‌ها هنوز آثار آن جنایات از بین نرفته است.

آیا چنین انسان‌هایی پست‌تر از حیوانات نیستند؟!

۵- حیوانات کار خلاف و زشت خود را توجیه نمی‌کنند و آن را خوب جلوه نمی‌دهند، ولی این بشر دور افتاده از نور هدایت، جنایاتش را توجیه می‌کند؛ به عنوان نمونه، آمریکای جنایت‌کار، پس از ارتکاب جنایت بزرگ خود با بمب اتمی در دو شهر ژاپن، در توجیه جنایتش می‌گوید: «اگر ما دست به این بمباران نمی‌زدیم، جنگ طولانی‌تر می‌شد و انسان‌های بیشتری کشته می‌شدند!»

نتیجه: طبق آنچه گفته شد، انسان هوی پرست از حیوان گمراه‌تر است.

یکی از بزرگان می‌گفت: اگر آیه شریفه مذکور نازل می‌شد ولی جمله اخیر آن (یعنی، بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) نازل نمی‌شد من دق می‌کردم! چون حیوانات بمراتب بهتر از برخی انسان‌ها هستند؛ اما ذیل آیه به من آرامش می‌دهد.

پیام آیه

عزت در سایه ایمان

از مجموع آنچه در تفسیر این آیه شریفه گفته شد، استفاده می‌شود که انسان اگر طالب رسیدن به مقام واقعی خویش است و می‌خواهد استعدادهای خویش را بارور

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۸

کند و از خطر سقوط برهد، باید در سایه ایمان و اطاعت پروردگار حرکت کند، و به فرموده امام علی علیه السلام: «اگر عزت و شکوه می‌خواهد، از سایه تاریک گناه به سوی مقام عزتبخش طاعت الهی گام بردارد.» (۱)

(۱) میزان الحکمه، باب ۲۷۱۰، حدیث ۱۲۵۴۰، مضمون این روایت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام حسن مجتبی و حضرت صادق علیهما السلام نیز نقل شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۹

مثال چهل و یکم: تکیه بر غیر خدا

اشاره

چهل و یکمین مثال مورد بحث، آیه ۴۱ سوره عنکبوت می‌باشد؛ خداوند کریم در این آیه شریفه می‌فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَأَنَّ أَوْهَانَ الْبُيُوتِ لَبِيتٌ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده، در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است، اگر می‌دانستند.

دورنمای بحث

از آنجا که بحث شرک و توحید از مهم‌ترین مباحث قرآنی است و در سعادت و شقاوت انسان‌ها نقش فراوانی دارد، قسمتی از

مثال‌های قرآنی با شیوه‌های مختلف به آن اختصاص یافته است؛ مثال مذکور نیز در مورد شرک و بت پرستی است و با تشبیه بت پرست و بت به عنکبوت و خانه‌اش، ضعف و ناتوانی بت‌ها را بیان می‌نماید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۰

اهمیت توحید

همان گونه که در مباحث قبل بیان شد، مهم‌ترین چیزی که انبیاء و پیامبران با آن به مبارزه پرداختند، بت و بت پرستی و اساسی‌ترین چیزی که به آن دعوت کرده‌اند، توحید و یکتا پرستی بوده است؛ زیرا ریشه تمام گناهان و بدبختی‌ها و گرفتاری‌های انسان، انحراف از توحید و گرایش به بت پرستی است و منشأ تمامی سعادت‌ها و خوشبختی‌ها و رستگاری‌ها، گرایش به یکتا پرستی است. توحید، فکر را روشن و قلب را نورانی می‌کند و پیام‌آور وحدت و یکدلی برای جامعه موحد است و بت پرستی ظلمت و تاریکی به ارمغان می‌آورد و ثمره‌ای جز تشنگی و تفرقه و از هم گسیختگی برای جامعه مشرک ندارد؛ به این جهت حدود یک سوم آیات قرآن مجید، پیرامون توحید و مسائل مختلف آن بحث می‌کند.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ» - خداوند در این آیه شریفه بت پرستان را به عنکبوت و بت‌های آنها را به تار عنکبوت تشبیه کرده است. نه تنها بت پرستان، بلکه هر کسی که به غیر خداوند تکیه کند و او را ولی خود قرار دهد، مشمول این مَثَل می‌شود؛ زیرا می‌فرماید: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ؛ کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند» و این جمله عام است و اختصاص به بت و بت پرستی ندارد.

بنابراین، مثل مذکور شامل بت مقام، بت سلطنت و قدرت، بت شهوت، بت هوای نفس، بت ثروت و هر آنچه به وسیله آن معصیت الهی انجام گیرد، می‌شود.

«كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا» - مثل بت پرستان و متکیان به غیر خداوند، مثل عنکبوتی است که خانه‌ای برای خود ساخته است و به آن پناه می‌برد. در این آیه شریفه بت پرست به عنکبوت و بت به خانه عنکبوت تشبیه شده است، و همان‌طور که گذشت این بت می‌تواند در قالب‌های مختلف؛ مثل مقام، ثروت، شهوت و مانند آن

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۱

ظهور کند. خلاصه، تمام کسانی که به غیر خداوند تکیه کرده‌اند، به عنکبوت و تکیه‌گاه‌های شان به تار عنکبوت تشبیه شده است.

«وَأَنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ بُيُوتُ الْعُنكَبُوتِ» - آیا تکیه‌گاه‌های غیر خدایی قابل اطمینانند؟

آیا می‌توان به تکیه‌گاه‌هایی که همانند تار عنکبوت است تکیه کرد؟

در پاسخ باید گفت که هرگز چنین تکیه‌گاه‌هایی قابل اطمینان نیستند؛ زیرا خانه عنکبوت از سست‌ترین خانه‌ها و تکیه‌گاه‌ها است؛ زیرا:

این خانه از مصالحی ساخته شده است که در مقابل حوادث مختلف مقاومتی ندارد؛ قطراتی از باران آن را متلاشی می‌کند، نیازی به سیلاب نیست! یک شعله ضعیف آتش همانند شعله شمع که نزدیک آن قرار گیرد آن را می‌سوزاند؛ نیازی به آتش نیست! یک نسیم ملایم کافی است تا خانه عنکبوت را درهم بپیچد، نیازی به بادهای سهمگین نیست! این خانه آن قدر ضعیف و سست است که با مختصری گرد و غبار از هم می‌گسلد، همچنان که شاید بارها این صحنه را ملاحظه کرده باشید.

«لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» - تکیه بر بتها، همچون اعتماد بر تار عنکبوت است؛ اگر بت پرستان بدانند که بت‌ها همانند تارهای عنکبوت غیر

قابل اعتماد و اتکایند، و گرنه همه می‌دانند که تار عنکبوت خانه سست و غیر قابل اعتماد است.

بنابراین، آیه شریفه اعلام می‌دارد: «ای بت پرستان! ای کسانی که به غیر خدا اعتماد می‌کنید! ای کسانی که در مشکلات به غیر خدا متوسل می‌شوید! این تکیه گاه‌های شما همانند تار عنکبوت بی اعتبار است.»

پیام‌های آیه:

۱ بت پرستی‌های جدید!

همان گونه که گذشت، بت پرستی تنها پرستش بت سنگی و چوبی نیست؛ بلکه هر گونه پرستش غیر خدا، بت پرستی است؛ بنابراین در عصر حاضر نیز انواع و اقسام

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۲

بت پرستی رواج دارد؛ بت مقام، بت شهوت، بت مال و ثروت، بت هوای نفس و بت شیطان و خلاصه هر چیزی که نسان را از خداوند غافل کند.

در آیه شریفه ۶۰ سوره یس، در مورد یکی از اشکال بت پرستی آمده است: «الْمَ اعْهَدُوا لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ». بنابراین عبادت و اطاعت شیطان، نوعی بت پرستی است.

آیا می‌دانید عبادت شیطان چگونه است؟

آیا عبادت شیطان به معنای نماز خواندن و روزه گرفتن برای شیطان است؟

در پاسخ باید گفت: خیر! هیچ کس این کار را نمی‌کند؛ بلکه عبادت به معنی تبعیت از دستورات و سخنان هر شخصی است. «۱» بنابراین، دنباله روی از فرامین شیطان، عبادت اوست. و هر کسی دستوری غیر از دستور خدا بدهد و انسان از آن تبعیت کند، نوعی شرک و بت پرستی است.

۲ تار عنکبوت یکی از آیات بزرگ الهی

تار عنکبوت از عجایب خلقت و آفرینش است؛ همان گونه که عنکبوت - که در نظر همه ما موجودی کم ارزش جلوه می‌کند - نیز از عجایب آفرینش است.

دانشمندان بیست هزار نوع عنکبوت را تا اکنون کشف کرده‌اند که دارای شکل‌های گوناگون، کارهای متفاوت و زندگی‌های مختلفی هستند.

در زیر شکم عنکبوت گودی بسیار کوچکی به اندازه سر سوزن وجود دارد که ماده چسبنده‌ای همانند بعضی از چسبهای مایع از آن تراوش می‌کند. هنگامی که این مایع در معرض هوا قرار می‌گیرد، محکم می‌شود. عنکبوت با پنجه‌های مخصوصی که دارد به این گودی می‌زند و مایع مذکور تبدیل به تار می‌شود و بیرون می‌آید.

عنکبوت با این تار، خانه یا دام می‌سازد. عنکبوت ضعیف و ناتوان، خوراکش

(۱) این معنی در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است. ر. ک. به میزان الحکمه، باب ۲۴۹۶، حدیث ۱۱۳۵۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۳

حشرات است؛ یعنی او یک حیوان گوشتخوار است، حشراتی که در مسیر تار عنکبوت پرواز می‌کنند، به این تار برخورد می‌کنند و

به دام می‌افتند؛ عنکبوت که در کمین است، همین که حشره‌ای به دامش افتاد، با سرعت به دور او تار می‌تند و او را در میان تارهایش گرفتار می‌سازد. این زندانی به همین شکل می‌ماند تا می‌میرد؛ سپس طعمه و غذای عنکبوت می‌شود.

این تارها دارای ویژگیهای منحصر به فردی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- تار عنکبوت از فولاد محکم‌تر است! یعنی اگر فولاد را به اندازه تار عنکبوت نازک کنیم، چنین فولادی سست‌تر از تار عنکبوت است و اگر تار عنکبوت را به قطر لوله فولاد بتابانیم به مراتب محکم‌تر از فولاد خواهد شد!

۲- عنکبوت با این مایع چسبنده گودی شکم خود، چیزی در حدود ۵۰۰ تار می‌تند و این واقعاً عجیب است!

۳- عجیب‌تر از همه این‌ها، این که برخی از تارهای عنکبوت متشکل از چهار تار است که هر کدام، از هزار تار ساخته شده است! آیا این‌ها نشانه خدا نیست؟ «وَكَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» (۱)؛ و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین که از کنارش می‌گذرند و به آن اعتنا ندارند.

۴- توان مهندسی عنکبوت نیز از امور اعجاب آور است؛ این حیوان به ظاهر ضعیف تار خود را همچون شعاع خورشید به صورت مساوی و منظم می‌تند. تمام فاصله‌ها و زاویه‌ها بسیار دقیق است.

خلاصه این که خداوند عالم در خلقت این حشره ضعیف چنان دستور و برنامه‌ای را نهاده است که بسیار دقیق کار خود را انجام می‌دهد.

آری هر یک از این عجایب برای شناسایی خداوند کافی است، در حالی که سراسر

(۱) سوره یوسف، آیه ۱۰۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۴

جهان هستی مملو از نشانه‌های خداوند است؛ یعنی هیچ مسأله‌ای به اندازه توحید خداوند، دلیل و برهان ندارد؛ توحید میلیون‌ها میلیون دلیل دارد؛ تمام ستارگان آسمان؛ اتم‌های موجود در جهان؛ گیاهان؛ حتی برگ درختان؛ حیوانات؛ انسان‌ها، همه و همه دلیل‌های خداوندند.

«او» چیزی نیست که مخفی باشد.

سؤال: اگر وجود خداوند این قدر دلیل روشن دارد، پس چگونه مادّیون منکر خداوند هستند؟

جواب: آنها خدا را قبول دارند؛ ولی نامش را عوض کرده‌اند؛ آنها مثلاً هنگامی که نشانه قدرت و عظمت خداوند را در مورد معده انسان می‌بینند که انسان با یک سوم معده هم قادر به ادامه حیات است می‌گویند: «طبیعت، پیش بینی آن را کرده است که اگر روزی بخشی از معده انسان از فعالیت باز ایستد، بخش دیگر به تنهایی عمل گوارش و هضم غذا را انجام دهد و به این جهت بیش از نیاز انسان، معده خلق کرده است». منظور از این طبیعت در زبان آن‌ها همان خدایی است که ما به آن قائلیم با این تفاوت که آنها آن را طبیعت خطاب می‌کنند، در حالی که طبیعت بی شعور، شایسته این سخنان نیست.

به هر حال، تار عنکبوت از نشانه‌های بزرگ خداوند است.

۳ فلسفه مثال به حیوانی ضعیف

هنگامی که مشرکان مثال به عنکبوت را شنیدند که در آن بت پرستان به عنکبوت و بتان به تار آن حیوان تشبیه شده است، اعتراض کردند که چرا خداوند بزرگ به چنین حیوانات ضعیف و ناتوانی مثال می‌زند؟ آیا چنین مثال‌هایی شایسته عظمت پروردگار می‌باشد؟

قرآن در مقام پاسخ به این سؤال و اعتراض، در آیه ۴۳ همین سوره می‌فرماید:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۵

«وَتَلْمِكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ؛ این‌ها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند.»

یعنی شخص فصیح و بلیغ باید سخنانش را به مقتضای حال بگوید، اگر سخن از سستی و ضعف یک موجودی چون معبود بت پرست‌هاست، باید مثالی بزند که نشانگر ضعف و سستی است و چه مثالی بهتر از مثال به تار عنکبوت می‌تواند ضعف و سستی بت‌ها را نشان دهد؟! را نشان دهد؟! را نشان دهد؟!

۴ ارزش علم و دانش

در دو جای آیات گذشته بر علم و دانش تکیه شده است:

نخست در متن مثال، درک شباهت بت‌ها به تار عنکبوت و بت پرستان به خود عنکبوت را منوط به علم و آگاهی کرده است (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

و دیگر در پاسخ به اعتراض مشرکان که چرا خداوند بزرگ به حیوانات ضعیف و ناتوانی چون پشه و عنکبوت مثال می‌زند، آمده است: تنها دانشمندان و اهل علم علت آن را درک می‌کنند (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ).

مفهوم این دو جمله این است که قرآن مجید همه جا تکیه بر علم و دانش می‌کند و مخاطبان اصلی قرآن، عالمان و آگاهان و متفکران هستند، هر چند این کتاب عزیز برای همه انسان‌ها مفید و قابل استفاده است.

بنابراین، هرچه ظرفیت علمی انسان بالاتر رود، بهره او از قرآن بیشتر خواهد شد.

علم و دانش آن قدر در دین ما اهمیت دارد که سرآمد و غایت تمام فضائل شمرده شده است «۱» و به عنوان یکی از اعمال شب قدر- که شب دعا و دنیایش و راز و نیاز و توبه می‌باشد- سفارش شده است. «۲»

(۱) میزان الحکمه، باب ۲۸۳۱، حدیث ۱۳۳۳۰.

(۲) مصباح المنیر، صفحه ۳۹۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۶

مباحث تکمیلی

از تاریخ عبرت بگیریم

هنگامی که تاریخ را ورق می‌زنیم، نمونه‌های فراوانی را مشاهده می‌کنیم که حکایت از سستی و بی اعتباری قدرت‌های غیر خدایی و ضعف و ناتوانی آن است.

قرآن مجید، داستان قوم سبأ را در آیات ۱۵ تا ۲۱ این سوره آورده است که نمونه کامل این مثال است.

خلاصه داستان قوم سبأ:

در آن سرزمین کوه‌هایی وجود داشت که به هنگام بارندگی سیلاب‌هایی از آن جاری می‌شد؛ این سیلاب‌ها از دره‌ها عبور می‌کرد و بر سطح زمین جاری می‌گشت و باعث ویرانی و خرابی مزارع و خانه‌ها می‌شد؛ به این جهت مردم به فکر ساختن سدّی در مقابل

این سیلاب‌های ویرانگر افتادند، و بشر احتمالاً نخستین سدّ خاکی را در این جا آزمایش کرد؛ سدّ خاکی بزرگی زده شد، سیلاب‌های خطرناک مهار گشت و درریاچه عظیمی در پشت سد به وجود آمد. آب‌های پشت سد را با روزنه‌های مخصوص به کانال‌ها و جوی‌های مخصوص و از آنجا به سوی مزارع و باغ‌ها هدایت کردند.

به برکت آب سد، تمام کشور به یک باغ سرسبز تبدیل شد؛ باغی که سراسر درخت و گل و میوه بود. شکوفایی اقتصادی عجیبی بر اثر این سدّ به وجود آمد که منشأ تمدّنی به نام تمدّن قوم سبأ گشت. وفور نعمت و آسایش در این مملکت به حدّی رسید که مسافران در تمام سفرها زیر سایه درختان بلندی که دو طرف جاده‌ها روئیده بود، حرکت می‌کردند و میوه درختان بقدری فراوان بود که آنها نیازی به همراه بردن آذوقه سفر نداشتند، کافی بود که سبّی بر روی سر بگذارند تا در مدّت کوتاهی پر از میوه شود!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۷

ولی از آنجا که نعمت زیاد نیز باعث غرور و غفلت انسان می‌گردد، جمعی از قوم سبأ سرمست باده غرور گشته، شروع به ناشکری کردند؛ مثلاً می‌گفتند «این چه وضعی است که همه مردم قدرت مسافرت دارند!- مسافرت در گذشته، مخصوص ثروتمندان بود!»- یا می‌گفتند: «این چه شهر و مملکتی است که تمام روستاهای آن به هم متصل شده است و همه جا سر سبز است، خدایا بین این روستاها فاصله بینداز!» و سخنانی از این قبیل که ناشی از غفلت بود.

بالاخره این ناسپاسی‌ها، سبب فرود آمدن عذاب الهی شد و آن کشور ویران گشت.

آیا می‌دانید که خداوند این مملکت سرسبز و آباد را چگونه نابود کرد؟ آیا با بمب‌های اتمی آن را ویران کرد؟ نه! این‌ها همانند تار عنکبوت سست و بی اعتبار است، نابودی تار عنکبوت نیازی به بمب اتم ندارد. خداوند این مأموریت بزرگ را به چند موش صحرائی داد تا به همه انسان‌ها بفهماند که هر آنچه غیر خداست همانند تار عنکبوت است. موش‌ها سوراخ‌هایی در سد ایجاد کردند، آب از این سوراخ‌ها نفوذ کرد و کم‌کم بر اثر نفوذ آب سوراخ‌ها بزرگ شد، تا این که شب هنگام صدای مهیب و دلخراشی، شکستن سد را اعلام کرد! با شکستن آن سدّ بزرگ، آب تمام کشور را فراگرفت و آن منطقه مملوّ از گل و گیاه را در مدّت کوتاهی به خرابه‌ای تبدیل ساخت تا آنجا که دیگر آن سامان محلّ مناسبی برای زندگی نبود؛ به همین خاطر مردم به شهرها و کشورهای مجاور هجرت کردند!

آیا تکیه بر غیر خدا، تکیه بر تار عنکبوت نیست؟

نمونه دیگر قدرت‌های تار عنکبوتی «قدرتِ نادر قلی افشار» است. او پادشاهی بسیار قوی بود؛ ابتدا افغان‌ها را، که با ظلم و ستم‌های فراوان بر ایران مسلط شده بودند، از ایران بیرون راند و سپس دست به کشورگشایی و فتح دیگر کشورها زد و تا

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۸

هندوستان پیش رفت؛ ولی این شخصیت افسانه‌ای به طرز ساده‌ای از دنیا رفت. شبی بر یکی از آشپزهای خود غضب کرد، آشپز برای این که مبادا فردا حکم مرگ او توسط نادر شاه امضا شود، پیش دستی کرد و با کارد آشپزخانه سراغ نادر شاه که در بستر آرمیده بود، رفت و سر از بدنش جدا کرد!

شبانگاه به دل قصد تاراج داشت سحر که نه تن سر، نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جای ماند و نه نادری

آری! مثل این قدرت‌ها مثل تار عنکبوت است و اگر مردم دقت کنند، خواهند فهمید که هر آنچه غیر خداست، قابل اعتنا و اتکا نیست و فقط باید بر خداوند تکیه کرد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۹

مثال چهل و دوم: توحید مالکیت

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره روم می‌فرماید:

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَيْلَ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید)، این برده‌های شما هرگز در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم، شریک شما می‌باشند، آن‌چنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن‌گونه که در مورد (شرکای آزاد) خود بیم دارید؟! این چنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند شرح می‌دهیم.

دورنمای بحث

نظر به اهمیت فوق‌العاده توحید و شاخه‌های مختلف آن، این مثال قرآنی نیز پیرامون یکی از شاخه‌های شرک و توحید بحث نموده است و با استفاده از اعتقادات مشرکان و بیدار کردن وجدان خفته و فطرت گرد و غبار گرفته آنان، اعتقاد و عقیده

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۰

آنها را زیر سؤال برده و آنها را وادار به تفکر پیرامون بت پرستی و مسائل مختلف آن نموده است.

شاخه‌های توحید

اشاره

توحید شاخه‌های مختلفی دارد که برخی از آنها را به صورت کوتاه توضیح می‌دهیم:

۱ توحید ذات

توحید ذاتی یعنی، یکتایی ذات پاک خداوند به عنوان خالق تمام جهان هستی که مبدأ تمام امور است؛ در مقابل دو گانه پرستان و ثنویین که برای عالم هستی دو مبدأ قائل بودند: «یزدان» و «اهریمن». آنها می‌گفتند: انسان از خیر و شر آفریده شده است و آفریننده خیر نمی‌تواند آفریننده شر باشد همان‌گونه که آفریننده شر نمی‌تواند خالق خیر باشد؛ در نتیجه قائل به وجود دو مبدأ بودند، «یزدان» مبدأ تمام امور خیر و «اهریمن» مبدأ تمام امور شر.

ادیان توحیدی، بویژه دین اسلام، با این عقیده به مبارزه برخاست. از دیدگاه یک مسلمان، شری در عالم وجود ندارد؛ بلکه هر چه هست خیر است. این انسان‌های بد هستند که از آن سوء استفاده می‌کنند؛ مثلاً قدرت، مال و ثروت، مقام و حتی شهوات خیر هستند؛ ولی انسان بد از این‌ها استفاده نامشروع می‌کند و به وسیله آن شر می‌آفریند؛ پس سوء استفاده از چیزی دلیل بر شر بودن آن نیست. در میان سایر جانداران نیز این قاعده جاری است؛ مثلاً سمومی که حیوانات سم دار دارند نیز شر نیست؛ چون از یک سو وسیله دفاعی آن حیوان در مقابل خطرات مختلف است و از سوی دیگر، با این سموم، بسیاری از داروهای حیاتبخش ساخته می‌شود. بسیاری از شرکت‌های داروسازی در دنیا، انواع حیوانات سمی را پرورش می‌هند و از سموم آنها دارو تهیه می‌کنند.

نتیجه این که در جهان شری وجود ندارد تا نیاز به دو مبدأ باشد؛ بلکه هرچه هست

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۱

خیر است و مبدأ جهان نیز واحد است، بنابراین منشأ و مبدأ تمام امور در جهان هستی فقط ذات پاک خداوند یکتا است. این را توحید ذاتی گویند.

۲ توحید صفات

مراد از توحید صفاتی این است که هر یک از صفات خداوند عین دیگری است؛ بر خلاف صفات انسان که هر یک از صفات او غیر از دیگری است؛ مثلاً، بازوان مظهري از قدرت او، و ابزار عقل و علم او مغز اوست؛ اما خداوند تمام ذاتش قدرت است، تمام ذاتش علم است؛ قدرتش عین علمش و علمش عین قدرتش است.

تفسیر دیگری نیز برای توحید صفاتی وجود دارد و آن این که صفات خداوند را هیچ موجود دیگری ندارد و او در صفاتش یکتا و بی همتاست! زیرا علم و قدرت و رحم و حکمت و مانند آن در خداوند بطور استقلالی وجود دارد و خداوند اینها را از دیگری نگرفته است؛ ولی علم انسان، علم استقلالی نیست؛ بلکه از ناحیه خداوند است؛ همان گونه که قدرت او، قدرت استقلالی نیست؛ و خداوند به او عنایت نموده است؛ همچنین در سایر صفات.

۳ توحید افعالی

این قسم از توحید به این معنی است که همه افعال و حرکات و فعالیتها به او بر می گردد. هرچه همه دارند، از ناحیه خداوند است؛ حتی پیامبران و اولیاء الله و ائمه علیهم السلام هم با اذن خداوند حیات و تحرک و فعالیت دارند؛ بنابراین شیعه که قائل به توسل به بزرگان دین است، معنایش این نیست که آن بزرگان، به صورت مستقل کاری می کنند و در عرض قدرت خداوند، قدرتی هستند؛ بلکه ما از آنها می خواهیم که به اذن پروردگار کاری انجام دهند و یا از خداوند بخواهند که حاجات ما را برآورده کند.

اگر عیسیای پیامبر علیه السلام کوری را شفا می دهد و یا مردهای زنده می کند یا مجسمه‌ای

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۲

از پرنده‌ای می سازد و در آن می دمد تا به پرواز درآید، و یا مریض‌های صعب‌العلاج را شفا می دهد، همه اینها به اذن خداوند است؛ نه این که حضرت مسیح علیه السلام خود به صورت مستقل قادر به انجام این امور است؛ همان گونه که در آیه ۴۹ آل عمران و آیه ۱۱ سوره مائده نیز به این مطلب تصریح شده است.

اشتباه وهابیت در اتهام شیعه و برخی از مذاهب اهل سنت به شرک، از همین جا نشأت می گیرد؛ آنها تصور می کنند که ما برای اولیاء الله نقش مستقل از خداوند قائلیم و آنها را در عرض خداوند می دانیم؛ در حالی که ما در مورد اولیاء الله و ائمه معصومین علیهم السلام همان اعتقادی را داریم که خداوند در مورد حضرت عیسیای مسیح علیه السلام بیان کرده است؛ که به آن اشاره شد. خوشبختانه برخی از دانشمندان روشنفکر و نقاد اخیراً متوجه این خطاها و اشتباهات شده و کتاب‌هایی در این زمینه منتشر کرده و دست به اصلاح اعتقادات خود زده‌اند. «۱»

۴ توحید حاکمیت

حاکم در عالم فقط خداست و هر کسی هم بخواهد حکومت کند، باید به فرمان و اذن الهی باشد؛ این را توحید حاکمیت که یکی دیگر از شاخه‌های توحید است می نامند.

بنابراین مشروعیت تمام حکومت‌ها، حتی حکومت پیامبران، باید از سوی خداوند تأیید شود. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه حکومتی تشکیل می‌دهد، به اذن و فرمان خداوند است. اگر علی علیه‌السلام در کوفه دست به تشکیل حکومت می‌زند، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و به اذن الهی است. حکومت ائمه علیهم‌السلام نیز چنین بوده است.

(۱) از جمله این کتب می‌توان به کتاب «مفاهیم يجب ان تصحح» تألیف «السید محمد بن علوی المالکی الحسینی» اشاره کرد، که اخیراً چاپ و منتشر شده و با استقبال فراوان جهان اسلام روبه‌رو شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۳

حکومت ولی فقیه در زمان ما نیز مشمول همین حکم است. طبق روایت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» و سایر معصومان علیهم‌السلام ولی فقیه در عصر غیبت حکومت را به دست می‌گیرد؛ بنابراین مشروعیت حکومت ولی فقیه از ناحیه خداوند است، هرچند پذیرش آن از سوی مردم عامل اجرایی خوبی است. آیه شریفه ۱۸۹ سوره بقره «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» اشاره به همین شاخه از توحید دارد.

۵ توحید مالکیت

توحید مالکیت به این معنی است که مالک همه چیز در آسمان و زمین خداست؛ به تعبیر دیگر ملکیت حقیقی فقط و فقط از آن اوست، آنچه در اختیار دیگران است به اذن خداوند و از ناحیه اوست. مالکیت خداوند بر جهان هستی، مالکیت تکوینی است؛ او تمام جهان هستی را آفریده و همواره نگهدارنده آن است، همان گونه که در ابتدای «آیه الكرسي» آمده است: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (۱) «قیوم به معنای قائم بالذات و مقوم غیر است؛ یعنی خداوند با تکیه بر ذاتش باقی است و بقاء تمام موجودات عالم وابسته به اوست، پس او جهان را آفریده و همواره نگهدارنده آن است؛ از این جهت، مالک حقیقی جهان است؛ اریا مالکیت انسان‌ها بر خانه و ماشین و زمین و مانند آن مالکیت اعتباری است، نه حقیقی. هرچند، مالکیت حقیقی در مورد انسان نیز تصور می‌شود؛ زیرا مالکیت او بر دست، پا، چشم، گوش و سایر اعضای بدنش، مالکیت اعتباری نیست که قابل خرید و فروش و نقل و انتقال باشد؛ بلکه مالکیت حقیقی است؛ البته در طول مالکیت خداوند، نه در عرض آن.

بنابراین، خداوند تنها مالک حقیقی تمام جهان هستی است؛ پس اگر کسی، غیر خداوند را مالک حقیقی بداند مشرک است؛ و بت پرستان، بت‌ها را مالک نفع و ضرر

(۱) سوره بقره، آیه ۲۵۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۴

خود می‌دانستند و می‌گفتند: «بت‌ها در سرنوشت ما مؤثرند، نه به اذن خداوند، بلکه مستقلاً» و این شرک است. خداوند در آیه مثل، به این شاخه از شرک پرداخته است. با توجه به این مقدمه به شرح آیه مثل توجه فرمائید:

شرح و تفسیر

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؛ خداوند مثالی برای شما از خودتان زده است.»

جمله «مِنْ أَنْفُسِكُمْ» اشاره به نکته خوبی دارد و آن، این است که خداوند برای احتجاج و استدلال بر بطلان اعتقادات بت پرستان، از اعتقادات خود آن‌ها استفاده کرده است و این نکته مهمی در مناظرات و مباحثات است ولی به معنی درست بودن اعتقاد مورد

استدلال نمی‌باشد.

«هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ» - خلاصه این مثال چنین است: شما اگر غلام و کنیزی داشته باشید که متعلق به شما و ملک شماست و از خود هیچ اختیاری ندارد؛ نه مال دارد، نه ثروت؛ آیا حاضرید چنین برده‌ای را در هر آنچه که خداوند روزی شما کرده و جزء سرمایه زندگی شماست شریک نمائید!

«فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» - در تمام دارایی‌ها، مساوی برده خود باشید؛ حتی در تصمیم‌گیری‌ها و اظهار نظرها.

«تَخَافُونَ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ» - برای این جمله، تفسیرهای مختلفی بیان شده است که به شرح یکی از آنها می‌پردازیم:

شما و برده شما، چنان در تمام اموال و دارائی‌ها شریک باشید که بترسید او بتواند مستقلاً در اموال مشترک تصرف کند؛ «۱» به هر حال آیا شما حاضرید که برده شما

(۱) لازم به ذکر است که در ملک مشترک، بدون اجازه و رضایت همه شرکا نمی‌توان تصرف کرد؛ خانه‌ای که از پدری به ارث می‌رسد متعلق به تمامی ورثه است، یکی از ورثه نمی‌تواند بدون رضایت سایر ورثه، حتی در آن نماز بخواند؛ زیرا اجازه تمام شرکا در مال مشترک شرط است؛ بنابراین، این که برخی از اولادهای ارشد به خود اجازه هرگونه تصرف را در چنین اموال مشترکی می‌دهند، صحیح و مشروع نیست؛ مخصوصاً اگر صغیری در کار باشد، همچنان که محروم کردن خواهرها از ارث نامشروع است!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۵

شریک شما در تمام دارایی‌های تان باشد؟ قطعاً حاضر به چنین کاری نیستید؛ پس چرا برای خداوند، چنین شرکایی از بتان قائلید؛ در حالی که تمام موجودات عالم، مخلوق خداوند؛ آیا مملوک و مخلوق خداوند، شریک اوست؟ برده و بنده تو شریک تو نیست، چگونه مملوک خدا را شریک او قرار می‌دهید! تو که نسبت به برده‌ات مالکیت اعتباری داری، نه حقیقی، حاضر نیستی با برده‌ات شریک باشی، پس چگونه نسبت شراکت خدا و مخلوقاتش را می‌دهی، در حالی که مالکیت خداوند بر مخلوقاتش مالکیت حقیقی است!

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

ما این آیات را برای کسانی که عقل و تفکر دارند، شرح می‌دهیم.

همه جا مخاطبین قرآن، عقلاء، علماء و اندیشمندان هستند. چنین دینی که دعوت به تفکر و تعقل و اندیشه می‌کند دین خدایی است؛ زیرا ادیان باطله و غیر خدایی دعوت به جهل و نادانی می‌کنند و پیروان خود را در جهالت نگه می‌دارند تا به این وسیله بتوانند آنها را استعمار کنند.

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام آمده است: «انَّ الثَّوَابَ بِقَدْرِ الْعَقْلِ؛ پاداش اعمال، رابطه مستقیمی با میزان عقل انسان دارد. «۱» مثلاً، افراد متعددی دو رکعت نماز می‌خوانند، اما ثواب همه یکسان نیست؛ ممکن است نماز دو رکعتی یک نفر صد هزار برابر ثواب داشته باشد! ولی همین دو رکعت نماز از دیگری به اندازه دو رکعت هم ثواب نداشته باشد! بنابراین ضریب ثواب اعمال انسان‌ها مقدار عقل آنهاست.

(۱) میزان الحکمه، باب ۲۷۸۶، حدیث ۱۳۰۴۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۶

مالک تمام سود و زیان‌ها خداست و هیچ چیز بدون اذن خداوند مؤثر نیست؛ حتی آتش، بدون اذن الهی نمی‌سوزاند؛ به این جهت دریای آتش نمرود برای حضرت ابراهیم علیه السلام گلستان می‌شود و کمترین ضرری به آن حضرت نمی‌زند؛ زیرا مأذون به سوزاندن از سوی خداوند نبود.

کارد بدون اذن الهی نمی‌برد؛ به این جهت وقتی که بر روی گلوی نازک حضرت اسماعیل علیه السلام کشیده می‌شود و حضرت ابراهیم علیه السلام با تمام قوت این کار را می‌کند، نمی‌برد، زیرا هرچند خلیل خداوند به کارد دستور برش می‌دهد؛ اما خداوند جلیل به آن اجازه این کار را نمی‌دهد. این همان توحید افعالی است که به آن اشاره شد.

همان طور که گذشت، خداوند در بعضی موارد برای ابطال عقاید بت پرستان، از عقاید خود آنها استفاده می‌کند؛ هر چند آن عقیده صحیح نباشد؛ در آیه مورد بحث، از همین شیوه استفاده کرده است و با آوردن باورهای خودشان، باطل بودن عقایدشان را نشان داده است: [شما که حاضر به شراکت با برده خود نیستید چگونه مخلوقات خداوند را شریک او می‌دانید!] البته این به آن معنی نیست که اگر آنها حاضر به چنین شراکتی باشند، پس مخلوقات خداوند هم با او در برخی امور شریکند.

این شیوه استدلال در موارد دیگر هم به چشم می‌خورد. مثلاً مشرکان معتقد بودند که ملائکه دختران خدا هستند، در حالی که خود از داشتن دختر خجل و سرافکنده می‌شدند. در آیه شریفه ۵۶ تا ۵۹ سوره نحل در این مورد آمده است و *يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ وَ اِذَا بُشِّرَ احَدُهُمْ بِالْاُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيْمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهٖ اِيْمَسُكُهُ عَلٰى هُوْنٍ اَمْ يَدُسُّهُ فِى التُّرَابِ الْاِسَاءَ مَا يَحْكُمُوْنَ*

آنها (در پندار خود)، برای خداوند دختران قرار می‌دهند؛ منزّه است خداوند (از این که فرزندی داشته باشد)؛ ولی برای خودشان آنچه میل دارند قائل

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۷

می‌شوند؛ در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند که دختری نصیبش شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و بشدت خشمگین می‌گردد؛ به خاطر بشارت بدی که به او داده شده (تولد فرزند دختر)، از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد؛ (و نمی‌داند) آیا او را (نوزاد دختر) با قبول ننگ نگه دارد، یا در خاک پنهانش کند!- چه بد حکم می‌کنند!

اگر شما دختر را بد می‌دانید پس چرا برای خداوند به تعداد ملائکه، دختر تصور می‌کنید!- البته این بدان معنا نیست که دختر موجود بدی است، بلکه در این آیه شریفه توجه دادنی است به ناهماهنگی عقاید مشرکان و این خود دلیلی است بر بطلان عقایدشان، چون آنچه حق است در آن ناهماهنگی نیست!

بحث تکمیلی

برده داری از دیدگاه اسلام

بردگی از مسائلی است که هیچ وجدان سالمی آن را نمی‌پذیرد، به همین جهت بشریت یک قرن قبل علیه این موضوع قیام کرد و کار نامه بردگی را درهم پیچید و آن را مختومه اعلام کرد. بنابراین، هیچ انسانی حق ندارد مالک انسان دیگری گردد و او را برده خود کند؛ هر چند در عصر و زمان ما هنوز هم طرفداران (به اصطلاح) حقوق بشر به این معامله پر سود می‌پردازند و بچه‌های خرد سالی را از کشورهای فقیر می‌خرند و در کشورهای غربی به فروش می‌رسانند!

سؤال: راستی موضع اسلام در مورد بردگی چیست؟ آیا دینی که بشارت دهنده آزادی است، در مسیر آزادی بردگان برنامه‌ای داشته است؟

پاسخ: توضیح سه مطلب در پاسخ به این سؤال لازم است:

۱- اسلام مخترع برده‌داری نبوده است؛ بلکه نظام برده‌داری هزاران سال قبل از اسلام وجود داشته است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۸

۲- اسلام برنامه آزادی بردگان را طرّاحی و اجرا کرد و این کار بزرگ را در چند مرحله انجام داد:

الف- ترغیب و تشویق مردم به آزادی بردگان از طریق پیشوایان دین در قول و عمل؛ به عنوان مثال، در روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ؛ بدترین مردم کسانی هستند که بردگان را خرید و فروش می‌کنند.» (۱) طبق این حدیث بدترین معاملات معامله انسان است؛ روایات دیگری نیز در این زمینه آمده است که به همین روایت اکتفا می‌کنیم. بزرگان دین نیز در عمل مشوّق مردم در آزادی بردگان بودند، یکی از افتخارات حضرت علی علیه السلام این است که هزار برده با پولی که از زحمت بازوی خویش به دست آورد، آزاد نمود (۲). امام حسن مجتبی علیه السلام به بهانه شاخه گلی که یکی از کنیزانش به او هدیه می‌کند، کنیز خود را آزاد می‌کند (۳).

ب- جلوگیری از برخی منابع بردگی:

اسلام از برخی سرچشمه‌های برده‌داری نیز جلوگیری کرد؛ از جمله این که برده گرفتن بدهکاران یا سارقان را در مقابل بدهکاری یا سرقت ممنوع کرد و همچنین از فروختن افراد آزاده بوسیله غاصبان و فروختن فرزندان از سوی پدران و مادران فقیر شدیداً نهی فرمود.

ج- اقدامات عملی برای آزادی بردگان: اسلام اقدامات عملی فراوانی برای آزادی بردگان انجام داد، از جمله این که، بخشی از زکات را برای این امر اختصاص داد؛ کفاره برخی از گناهان را آزادی بردگان معین نمود؛ خرید و فروش کنیزی را که از مولایش بچه دار شود، ممنوع اعلام کرد تا پس از مرگ مولی آن کنیز به واسطه ارث به فرزندش برسد و آزاد گردد؛ به بردگان اجازه داده شد که با کار و زحمت، با توافق با

(۱) مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، ابواب ما یکتسب به، باب ۱۹، حدیث ۱.

(۲) وسائل الشّیعه، جلد ۱۶، ابواب العتق، باب ۱، حدیث ۶.

(۳) مستند الامام المجتبی علیه السلام، صفحه ۷۰۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۹

مولای خویش، قیمت خویش را درآورند و به آقای خود دهند تا آزاد گردند.

سؤال: چرا اسلام یکباره تمام بردگان را آزاد نکرد؟

جواب: این کار به نفع بردگان نبود؛ زیرا آنها از کشورهای دور دست به عربستان آمده بودند و در آنجا کس و کاری نداشتند؛ علاوه بر این، هیچ سرمایه و ثروتی هم نداشتند، حال تصوّر کنید که اگر یکباره تمام بردگان در جامعه اسلامی آزاد می‌شدند و در کوچه‌ها و خیابان‌ها می‌شدند، چه فاجعه‌ای رخ می‌داد! بدون شک این کار به نفع آنها نبود و عده‌ای از آنها از گرسنگی می‌مردند، به این جهت تدریجاً آزاد می‌شدند تا به راحتی جذب جامعه گردند.

۳- اسلام مفهوم بردگی را عوض کرد؛ و کشتن، شکنجه، آزار و اذیت آنها را نهی کرد و برای آنها شخصیتی همانند سایر انسان‌ها قائل شد؛ به این جهت، علی علیه السلام هنگام خرید لباس برای خود و قنبر دو دست لباس تهیه می‌کند و به قنبر می‌گوید: «اول شما انتخاب کن، لباس دیگر را من می‌پوشم (و به او پیشنهاد می‌کند لباس بهتر را بردارد!)» (۱) این دیگر بردگی نیست؛ بلکه آقایی است. اسلام اعلام کرد بردگان می‌توانند امام جماعت، قاضی، فرمانده لشکر شوند.

در حالات امام سجاد آمده است که آن حضرت برده تنبلی داشت که خیلی می‌خواست روزی حضرت وارد منزل شد، دید او خوابیده در حالی که عرق نموده است، بالای سر او نشست و باد بزن به دست گرفت و او را باد زد، پس از مدتی که از خواب برخاست، حضرت به او فرمود: استراحت کن ولی کارهای ما را انجام بده! شرح بیشتر این مسأله را در تفسیر نمونه، ذیل تفسیر سوره محمد صلی الله علیه و آله مطالعه فرمائید. (۲)

(۱) بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴، حدیث ۲۰.

(۲) تفسیر نمونه، جلد ۲۱، صفحه ۴۱۲ به بعد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۱

مثال چهل و سوم: پیروزی اقلیت و شکست اکثریت

اشاره

خداوند متعال در آیات هیجده گانه سوره یس می‌فرماید:

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ * قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ * وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَكَيْمَسَنَكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ * قَالُوا طَائِفُكُمْ مَعَكُمْ أَلَيْسَ أَتَيْنَ ذُكْرُكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ * وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَن لَّا يَنْسِيكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ وَ مَالِيَ لَأَ عْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدِنِ الرَّحْمَنُ بَصُرًا لَّا تَعْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَمَا يُنْفَعُونَ * إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِنِّي ءَأَمْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ * قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ * وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُتْرَلِينَ * إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۲

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱﴾

و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند؛ هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آن‌ها فرستادیم امّا آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سوّمی فرستادیم؛ آنها همگی گفتند: "ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم" امّا آنان (در جواب) گفتند: "شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می‌گویید" (رسولان ما) گفتند: "پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستیم، و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست" آنان گفتند: "ما شما را به فال بد گرفته‌ایم (و وجود شما را شوم می‌دانیم)، و اگر (از این سخنان) دست بردارید شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید!" (رسولان) گفتند: "شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف‌کارید!" او مردی (باایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: "ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود! (به همین دلیل) من به پروردگارتان

ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید ("!سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد "وارد بهشت شو". گفت "ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!" او ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود؛ (بلکه) فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند! افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر این که او را استهزا می‌کردند!

(۱) سوره یس، آیات ۱۳ تا ۳۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۳

دورنمای بحث

مثال مزبور مربوط به وضع مسلمانان در مکه است؛ مسلمانان در مکه در اقلیت بودند و دشمنان در اکثریت؛ قرآن مجید با بیان این مثال، از یک سو با دادن وعده پیروزی و نقل داستان‌هایی به اقلیت مسلمانان دل‌داری داده و از سوی دیگر، جمعیت اکثریت مشرکان مکه را تهدید می‌کند که به نیرو و جمعیت خود مغرور نباشید که چه بسیار اکثریتی که شکست خوردند. مثال مورد بحث از دو منظر قابل تفسیر است؛ طبق یک تفسیر مایه دلگرمی اقلیت مسلمانان و طبق تفسیر دیگر، مایه ارباب و تهدید دشمنان اسلام و مشرکان مکه است.

شرح و تفسیر

در مورد تفسیر آیات مذکور، در روایات ائمه دین و نوشتار مفسران، مطالب مختلف و متنوعی مطرح شده است که خلاصه آن را در این جا می‌آوریم؛ اما قبل از شرح آیات لازم است توضیحی پیرامون دو واژه «قریه» و «اصحاب القریه» داده شود. قریه در لغت عرب، آن گونه که در زبان فارسی به ذهن خطور می‌کند، به معنای روستا نیست؛ بلکه به معنای «محل اجتماع» است، چه مجتمع مسکونی یا مجتمع انسانی. به این جهت خداوند در قرآن مجید به مکه که شهر بزرگی بوده است، قریه اطلاق نموده است «۱»؛ همان گونه که در باره کشور مصر نیز این کلمه استعمال شده است «۲»؛ بنابراین، هر مجتمع مسکونی مصداق قریه است، چه روستا باشد، چه شهر کوچک، چه شهر بزرگ و چه یک کشور؛ همچنان که کلمه قریه بر مجتمع‌های انسانی نیز صادق است. ولی در اینجا معنی اول مراد است.

(۱) سوره نحل، آیه ۱۱۲.

(۲) سوره یوسف، آیه ۸۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۴

منظور از «اصحاب القریه» مردم «انطاکیه» است؛ انطاکیه در جنوب شرقی ترکیه و در کنار دریای مدیترانه قرار دارد. این شهر در گذشته جزء «شامات»؛ یعنی «روم شرقی» بوده است و در جنگ جهانی اول به دست فرانسوی‌ها افتاد. آنها تصمیم گرفتند که این شهر را به مسلمانان پس بدهند؛ ولی هنگامی که دیدند بیشتر مردم آن مسیحی هستند و ممکن است که مورد اذیت مسلمانان قرار گیرند، آن را به ترکیه تحویل دادند.

«انطاکیه» قبل از ظهور حضرت مسیح، کشوری آباد و مرکز تجمع بت پرستان بود؛ حضرت مسیح علیه السلام پس از بعثت خویش، تصمیم گرفت مبلغینی به این کشور اعزام نماید، آن حضرت دو تن از حواریین خود به نام «پولس» و «برنابا» «۱» را به سرزمین

انطاکیه روانه کرد.

دو فرستاده حضرت عیسی علیه السلام در نزدیکی انطاکیه به پیر مردی چوپان به نام «حیب نجار» برخورد کردند، با او به گفتگو پرداختند، پیر مرد پرسید: شما کی هستید و از کجا آمده‌اید؟ «پولس» و «برنابا» گفتند: ما فرستادگان پیامبر خدا حضرت عیسی علیه السلام هستیم که به تازگی ظهور کرده است و آمده‌ایم تا مردم «انطاکیه» را به پرستش خدا و دین عیسی علیه السلام دعوت کنیم. پیر مرد گفت: این، ادعایی بزرگ است و هر کس می‌تواند مدعی آن باشد، آیا شما دلیل و معجزه‌ای برای اثبات گفتار و سخنان خود دارید؟ رسولان عیسی علیه السلام گفتند: آری! معجزه ما این است که بیماران غیر قابل علاج را شفا می‌دهیم و معالجه می‌کنیم! پیر مرد گفت: مریضی دارم که سال‌ها در بستر بیماری افتاده است و از این مرض رنج می‌برد اگر شما او را شفا دهید، من اولین کسی خواهم بود که به شما ایمان می‌آورم. مبلغین دین مسیح فرزند آن پیر مرد را شفا دادند

(۱) «پولس» نام یکی از انجیل‌هایی است که اکنون بین مسیحیان رایج است و «برنابا» نیز نام انجیل دیگری است که خیلی رایج نیست؛ ولی مطالب صریحی در مورد پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد؛ به این جهت این انجیل بسیار به نفع مسلمانان است و شاید به همین لحاظ آن را زیاد منتشر نکرده‌اند!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۵

و او موخید شد. سپس وارد شهر شدند و مردم را به دین جدید دعوت کردند؛ بت پرستان با دیدن معجزات فوق العاده آن دو رسول، به دین عیسی علیه السلام گرویدند. این داستان در سراسر «انطاکیه» پخش شد و مردم گروه گروه به نزد «پولس» و «برنابا» می‌آمدند و ایمان می‌آوردند.

وسعت استقبال مردم از آئین جدید، کسانی را که منافعشان در بت پرستی و حماقت مردم بود، عصبانی کرد. مستکبران و هوی پرستان به فرستادگان عیسی حمله‌ور شدند و آنها را بشدت مضرور نمودند، «پولس» و «برنابا» که جان خود را در خطر دیدند، برای شکایت از این حادثه به کاخ شاه انطاکیه رفتند؛ اما همان هوی پرستان، اجازه ملاقات ندادند. آنها پس از مشورت و تفکر به این نتیجه رسیدند که در کنار دیوار کاخ منتظر بمانند، تا هر زمان که حاکم انطاکیه از کاخ بیرون آمد، با صدای تکبیر «الله اکبر» که جمله‌ای جدید و تازه بود، توجه او را به خود جلب نموده و شکایت خود را مطرح کنند.

پس از مدتی پادشاه از کاخ بیرون آمد، آنها تکبیر گفتند. این نغمه جدید توجه حاکم را جلب کرد، آنها را خواست و از اطرافیان خویش پرسید: اینها کیستند؟

اطرفیان پادشاه گفتند: اینها کسانی هستند که علیه بت پرستی قیام کرده و به بت‌ها توهین نموده‌اند. شاه بدون این که تحقیق و جستجو کند و سخن آن دو فرستاده مسیح را بشنود، دستور زندانی کردن آنان را صادر کرد.

خبر ناگوار گرفتاری مبلغان دینی حضرت عیسی علیه السلام به ایشان رسید

آیا آن حضرت عقب نشینی کرد و دست از تبلیغ برداشت و دعوت به توحید را متوقف نمود؟ هرگز! تبلیغ دین، مشکلات، گرفتاری و مخارج فراوانی دارد؛ شهید و جانباز و اسیر دارد؛ برای تقویت و ترویج دین باید همه این‌ها را تحمیل کرد؛ به همین خاطر، حضرت عیسی علیه السلام تصمیم گرفت مبلغ دیگری را به انطاکیه اعزام کند تا برنامه تبلیغی دو مبلغ زندانی را ادامه دهد. مبلغ جدید تازه نفس کسی جز «شمعون الصفا»

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۶

رئیس حواریون نبود. او در «انطاکیه» ولوله و غوغای دین جدید و ترس و دلهره بت پرستان را مشاهده کرد؛ ولی مصلحت ندید که به طور مستقیم به تبلیغ دین جدید پردازد؛ بلکه با توجه به وضعیّت شهر و مردم و حکومت، مصلحت را در این دید که به پادشاه

نزدیک شود و نقطه اصلی خطر را نشانه بگیرد. با این طرح و انگیزه، کم‌کم با برخی از درباریان رابطه دوستی و رفاقت برقرار کرد. شمعون که مردی خوش فکر و خوش بیان و خوش کلام و گرم و صمیمی بود، بزودی اعتماد درباریان را جلب کرد. درباریان نیز او را به پادشاه معرفی کردند و در مدت کوتاهی شمعون محبت خویش را در دل پادشاه نیز کاشت. جایگاه «شمعون الصفا» در دربار شاه روز به روز بیشتر و مستحکم‌تر می‌شد.

روزها سپری می‌شد و شمعون در انتظار فرصت مناسب برای نجات دوستان خود و تبلیغ دین حق بود، تا این که روزی سخن از دو زندانی پادشاه، «پلوس» و «برنابا» به میان آمد؛ «شمعون الصفا» گفت: پادشاه! جرم این دو نفر چیست؟ پادشاه جریان آنها را بطور مفصّل برای «شمعون» بیان کرد؛ شمعون با بیان گرم خود از پادشاه پرسید: آیا شما در مورد جرم این دو، تحقیق هم کرده‌اید، یا بدون تحقیق، حکم زندانی شدن آنها را امضاء نمودید؟ پادشاه گفت: ما وقتی فعالیت آنها را دیدیم، عصبانی شدیم و بدون تحقیق و تفحص، آنها را راهی زندان نمودیم!

شمعون الصفا گفت: خوب بود تحقیق می‌کردید، اگر اجازه بفرمایید آنها را بیاورند تا از آنها تحقیق بنماییم؛ پادشاه از پیشنهاد «شمعون الصفا» استقبال کرد و آنها را جهت تحقیق حاضر کرد.

«شمعون الصفا» بدون این که خود را معرفی کند، از آن دو زندانی پرسید: شما را چرا زندانی کرده‌اند، جرم شما چه بوده است؟ گفتند: ما فرستادگان عیسی پیامبر علیه السلام هستیم و مأموریم مردم را به یکتا پرستی و توحید دعوت کنیم. شمعون گفت: شما چه دلیلی بر این سخن خود دارید، آیا معجزه‌ای دارید که ادعای شما را ثابت کند؟ آنها

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۷

گفتند: آری! بیماران صعب‌العلاج و غیر قابل‌علاج را به اذن خداوند شفا می‌دهیم.

پادشاه دستور داد مریض غیر قابل‌علاجی را آوردند، آن دو، او را شفا دادند! این کار اعجاب پادشاه و دیگران را برانگیخت.

شمعون گفت: معجزه دیگری هم دارید؟

گفتند: مردگان را نیز به اذن خداوند زنده می‌کنیم و این کار را کردند!

شمعون در اینجا پادشاه را تهدید نمود که اگر تسلیم رسولان عیسی علیه السلام نشود تاج و تخت و حکومتش را از دست خواهد داد؛ چون نشانه‌های آنها درست است و حقیقتاً آنها نمایندگان پیامبر خدایند. پادشاه که بر اثر یک برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده از سوی شمعون الصفا حقیقت برایش روشن شده بود، تسلیم شد و دین حضرت مسیح علیه السلام را پذیرفت.

وقتی خبر تشرف پادشاه به دین حضرت عیسی علیه السلام به گوش مردم رسید، مردم نیز گروه گروه به آئین خدایی پیوستند و موحد گشتند.

خلاصه، تمام کشور انطاکیه بر اثر سعی و تلاش این سه مبلغ بزرگ آیین خدا، و مجاهدت‌ها و تحمل مشکلات و رفتن زندان و صبر و شکیبایی و برنامه‌ریزی صحیح و تغییر بموقع روش تبلیغاتی، دست از بت پرستی برداشته و یکتاپرست شدند.

آیات هیجده‌گانه مثل، طبق این تفسیر، دلداری و نویدی است برای اقلیت مسلمان مکه مبنی بر این که: ای مسلمانان تحت فشار و مورد شکنجه دشمن! از کمبود نفرات خود بیم و هراسی نداشته باشید. شما هم اگر با تحمل و استقامت در برابر مشکلات و مصائب، و برنامه‌ریزی صحیح به تبلیغ آئین خود بپردازید، بر دشمن فائق خواهید آمد و کثرت دشمن موجب شکست شما نمی‌شود. طبق نقل دیگری که در مورد این داستان شده است و برخی از آیات فوق هم می‌تواند اشاره به آن باشد، این است که پادشاه و

اطرفینانش و برخی مردم ایمان

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۸

بیاوردند و سرانجام رسولان حضرت مسیح علیه السلام را به قتل رساندند؛ ولی مبتلا به عذاب الهی گشتند و صاعقه مرگبار آسمانی

بر آنان نازل شد و آنها را نابود کرد که آیه ۲۹ سوره یس «انْ كَانَتْ اِلَّا صَيِّحَةً وَّاحِدَةً فَاِذَا هُمْ خَامِدُونَ» اشاره به همین مطلب دارد. طبق این نقل، آیات فوق تهدیدی است برای اکثریت مشرکان مکه که ای بت پرستان و مشرکان، به زیادی جمعیت و قدرت بالای خود مغرور نشوید، برای نابودی شما نیازی به لشکر و جنگ و درگیری نیست، کافی است خداوند صیحیه‌ای آسمانی بفرستد که هم زلزله‌ای ایجاد کند و هم تمام هستی شما را به آتش بکشد!

نتیجه این که، آیات فوق تاب دو تفسیر دارد، طبق یک تفسیر دل‌داری برای مؤمنان است و مطابق تفسیر دیگر تهدیدی برای مشرکان محسوب می‌شود.

پیام‌های آیات هیجده گانه

اشاره

آیات فوق پیام‌های زیادی دارد که به سه نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱ از کمی نفرات ترسید

مردم با ایمان هیچگاه نباید از کمی نفرات خود ترسان باشند. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ» (۱) اگر در راه هدایت هستید و همراهان و همسفرانتان کم هستند، وحشت نکنید، زیرا این کم، در پیشگاه خداوند زیاد است! و خداوند پشتیبان شما است: «وَكَمْ مِنْ قَلِيلٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) جوانان عزیزی که به کشورهای خارج جهت تحصیل و غیر آن سفر می‌کنند و خود را در میان خیل عظیم هوی پرستان و شهوت پرستان تنها می‌یابند و در راه

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۴۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۹

عبادت و طاعت و بندگی خدا همراهی نمی‌یابند، از این تنهایی نترسند، مبدا که این وضعیت شما را ناامید کند و به رنگ آن جماعت در آید، که آن شاعر گفته است:

«همرنگ جماعت شدن رسوایی است!»

ای کارمند متدین اداره‌ای که همه همکارانت رشوه می‌گیرند و دین تو، به تو اجازه این کار ناشایست را نمی‌دهد، از تنها بودن نترس و سعی کن دیگران را نیز امر به معروف و نهی از منکر نمایی! که با صبر و استقامت تو، دیگران نیز به تو خواهند پیوست.

۲ اتحاد رمز پیروزی

پیام دیگر آیه شریفه، اتحاد و اتفاق است. رسولان حضرت عیسی علیه السلام وقتی دست به دست همدیگر دادند، موفق و پیروز شدند. اتحاد رمز موفقیت در تمام زمانها و مکانهاست، مخصوصاً در عصر ما نیاز به این مسأله بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود؛ پس هر نغمه‌ای به منظور ایجاد تفرقه و از بین بردن وحدت، نغمه شیطانی است؛ زیرا تفرقه، کار شیطان است.

۳ برنامه‌ریزی در کارهای تبلیغی

کارهای تبلیغی باید روی برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده انجام شود، اولین رسولان حضرت عیسی علیه السلام باید دعوت علنی می‌کردند؛ اما هنگامی که آنها گرفتار شدند، «شمعون» روش غیر مستقیم را انتخاب می‌کند تا به نتیجه برسند. ما نیز که در مقابل سیل دشمنان مکار و حیل‌گر قرار گرفته‌ایم؛ بدون نقشه، نمی‌توانیم بر دشمن فائق آییم. آیا با دشمنی که گاهی برنامه استعماری ده‌ها سال آینده خود را نیز پیش بینی کرده است، می‌توان بدون طرح و برنامه مقابله کرد!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۱

مثال چهل و چهارم: شرک و توحید

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۹ سوره زمر، می‌فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که در باره او پیوسته باهم به مشاجره مشغولند، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است؛ آیا این دو یکسانند! حمد، مخصوص خداست؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.

دور نمای بحث

این مثال همچون بسیاری دیگر از مثال‌های قرآنی پیرامون شرک و توحید است.

در این آیه شریفه، شخص مشرک به برده‌ای تشبیه شده است که ارباب‌های مختلفی دارد که آنها با هم اختلاف زیادی دارند و هر کدام دستوری می‌دهند و این امر باعث سرگردانی و بلا تکلیفی او شده است؛ ولی انسان موحد و یکتاپرست، به برده‌ای تشبیه شده است که دارای یک مولی و ارباب است و تمام برنامه‌اش روشن و مشخص است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۲

توحید خمیرمایه اصول و فروع دین

تصویر بسیاری از مسلمانان این است که توحید یکی از اصول دین، در کنار سایر اصول دین است؛ به همین خاطر آن را در کنار اصل عدالت و نبوت و امامت و معاد به عنوان پنج اصل دین می‌شمرند، همان‌گونه که فروع دین را ده چیز بیان می‌کنند. در حالی که اصل توحید، خمیرمایه تمام اصول و فروع اسلام است؛ نه اصلی در کنار آنها! اسلام توحید را در زمینه‌های مختلف مطرح کرده است که چند نمونه آن را یادآور می‌شویم:

۱- ما متقدیم خداوند و آفریدگار جهان یکی است؛ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (۱)

۲- اسلام در باره پیامبران و فرستادگان الهی نیز به نوعی قائل به توحید است و فرقی بین آنها نمی‌گذارد و به همه آن عزیزان احترام می‌گذارد؛ «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (۲) ولی آیین هر پیامبری برای زمان خودش کاربرد داشته و در آن زمان آیین بر حق بوده است؛ آیین موسی علیه السلام در عصر خودش و آیین عیسی علیه السلام نیز در زمان خودش آیین برحق و الهی بوده است و...؛ ولی آیین اسلام تا آخر الزمان و قیام قیامت قابل اجراست؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاست. شبیه مراحل مختلف تحصیلات یک دانش آموز: مرحله ابتدایی؛ راهنمایی؛ دبیرستان؛ پیش دانشگاهی؛ دانشگاهی و فوق دانشگاهی؛ همه این مراحل در

زمان خود لازم است.

مسلمانان طبق آنچه در آیه فوق آمده است، معتقد به نوعی توحید در مورد پیامبرانند.

۳- در مورد قیامت نیز توحید متصور است؛ به این معنی که روزی تمام انسان‌ها از ابتدای آفرینش تا قیامت، حسابرسی می‌شوند. قرآن مجید در آیه شریفه ۵۰ سوره

(۱) سوره بقره، آیه ۲۵۵.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۸۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۳

واقعه می‌فرماید:

«إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» بنابراین در صحنه قیامت نیز نوعی وحدت و یکپارچگی و توحید مشاهده می‌شود. ۴- جهان انسانیّت و تمام بشر نیز مشمول نوعی توحید و یگانگی است؛ زیرا همه انسان‌ها از یک پدر و مادر به وجود آمده‌اند و همگی در پیشگاه باعظمت خداوند متعال، یکسان و برابرند و هیچ کس بر دیگری برتری ندارد؛ مگر بر اثر تقوی و پرهیزگاری. در باره این نوع از توحید در آیه ۱۳ سوره حجرات چنین آمده است «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّفَاقُكُمْ أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ طبق این آیه هیچ قومی بر قوم دیگر به خاطر رنگ، نژاد و زبان و مانند آن برتری ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُونَ تَتَكَافَىٰ دِمَائُهُمْ؛ خون تمام مسلمانان یکسان است.» (۱) به همین خاطر دیه و خونبهای بچه یک‌ساله با فرد بزرگسالی که تمام مراحل تحصیلات را طی کرده، یکسان می‌باشد.

۵- قانون و دین الهی یکی است، و تنها دین اسلام پذیرفته می‌شود. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۲)

۶- تمام مسلمانان در قبله و سمتی که باید به سوی آن نماز بخوانند یکسان و موحدند و به سوی یک قبله می‌ایستند.

۷- کتاب آسمانی تمامی مسلمانان یکی است و همگی از یک قرآن تبعیت و پیروی می‌کنند.

۸- جامعه اسلامی نیز باید یکی باشد و تمام مسلمانان لازم است امت واحده‌ای تشکیل دهند.

اکنون بیش از پنجاه کشور اسلامی وجود دارد که مرزهای جغرافیایی و سیاسی،

(۱) میزان الحکمه، باب ۲۹، حدیث ۱۴۰۵.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۴

آنها را از هم جدا نموده است؛ ولی به اعتقاد دین اسلام این مرزبندی‌ها اعتباری ندارد و تمام مسلمانان در یک صف و باهم برادر و برابرند؛ بدین جهت در روایتی آمده است: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ» (۱)؛ مؤمن برادر مؤمن است.

خلاصه این که، همه جا دعوت به توحید و یگانگی است؛ بنابراین توحید یکی از اصول دین نیست، بلکه ریشه و خمیر مایه تمام اصول و فروع دین است و به این علت است که بسیاری از مثال‌های قرآن، از جمله مثال مورد بحث، به توحید می‌پردازد.

شرح و تفسیر

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ»- خداوند مشرکان را به برده‌ای تشبیه کرده است که دارای چند ارباب و مولی است که

پیوسته با یکدیگر اختلاف و کشمکش دارند.

متشاکسون از ماده «شکس» به معنای اختلاف، نزاع، کج خلقی، بد رفتاری و جزّ و بحث است. ارباب‌های مختلف و متعدّد این برده، دائماً با یکدیگر اختلاف و نزاع و جزو بحث دارند و به این برده هر کدام دستوری می‌دهند؛ چنین برده‌ای متحیر و سرگردان است؛ زیرا یکی می‌گوید به فلان مکان برو! دیگری می‌گوید نرو! یکی می‌گوید امروز استراحت کن! و دیگری می‌گوید امروز باید تمام وقت کار کنی! یکی می‌گوید به سفر برو! دیگری می‌گوید به سفر نرو! و... این از یک سو؛ از سوی دیگر به هنگام رفع حاجات و نیازمندی‌های روزانه‌اش نیز دچار سرگردانی است؛ چون هر یک از اربابها مخارج این برده را به عهده دیگری می‌گذارد. خلاصه این که، زندگی چنین برده‌ای، که اربابهای مختلفی دارد، مختل و تکلیفش نامعلوم است. مثل مشرکان، مثل چنین غلام و برده‌ای است؛ زیرا بت پرستان دل در گرو بت‌های

(۱) میزان الحکمه، باب ۲۹۱، حدیث ۱۴۱۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۵

گوناگون داده‌اند و هدفشان در زندگی نامشخص است؛ معلوم نیست که خود را در سایه چه کسی باید قرار دهند، مشرکان هر روز دلشان در گرو یک چیز است، همانند انسان‌های ناموفقی که هر روز دوستی انتخاب می‌کنند و روز دیگر ارتباط دوستی را با او می‌گسلند و با دیگری دوست می‌شوند و زندگی را به همین صورت ادامه می‌دهند.

امروز پای این پرچم سینه می‌زنند؛ فردا از آن جدا می‌شوند و پای پرچم دیگری سینه می‌زنند؛ امروز دل در گرو مقام دارد و فردا به ثروت خود وابسته است، روز دیگر از هر دو می‌برد و به شهرت روی می‌آورد، یک وقت چشم باز می‌کند که عمرش تمام شده است.

«وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» - امّا مثل موخّیدان و انسان‌های خدا پرست، مثل غلام و برده‌ای است که تسلیم یک ارباب و آقا است؛ چنین برده‌ای تکلیفش مشخص و معلوم است و دچار تحیر و سرگردانی نیست. هر آنچه آقايش بگوید، اطاعت می‌کند. در مورد احتیاجات و نیازمندیهایش نیز تکلیفش مشخص و روشن است.

آری! موخّیدان دل به یک معبود، مقصود، پناهگاه، یار و یاور بسته‌اند و در مشکلات به خداوند یکتا پناه می‌برند و حوایج و نیازمندیهای خود را فقط از او طلب می‌کنند؛ امیدشان به اوست و سر بر فرمان او نهاده‌اند و تکلیفشان روشن و مشخص است و تنها به وظیفه الهی می‌اندیشند!

ای انسانها! در سایه چنین خدایی قرار بگیرید و از نور الهی بهره‌مند گردید و مسیر زندگی خود را با آن روشن سازید؛ چرا که تمام قدرت‌ها و عزّت‌ها و ذلّت‌ها به دست اوست؛ اگر تمام دنیا چیزی را اراده کنند و او چیز دیگری، اراده او محقق می‌شود.

فرعون تصمیم گرفت حضرت موسی علیه السلام را در شکم مادر از بین ببرد، تمام امکاناتش را بسیج کرد؛ شکم بسیاری از زنان حامله را پاره کرد؛ نوزادان زیادی را به قتل رسانید؛ جنایات بی شماری مرتکب شد؛ ولی از آنجا که خداوند چیز دیگری

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۶

اراده کرده بود، فرعون موفق نشد و خداوند حضرت موسی علیه السلام را در دامن خود فرعون پرورش داد. پس ما باید دل به چنین خداوند قادری ببندیم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ هر گونه ستایش مخصوص خداوند است!» - چرا که او خالق و او رازق و او حافظ و او هادی است و همه چیزها از ذات پاک اوست!

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ ولی اکثر آنها [مشرکان نمی‌دانند!» - چرا که طغیان شهوات آنها را از درک حقایق باز می‌دارد!

پیام‌های آیه

۱ وحدت مبدأ تصمیم‌گیری‌ها

اشاره

نخستین پیام آیه مثل این است که در خط مشی‌های اجتماعی که دچار مشکلات زیادی هستیم، مبدأ تصمیم‌گیری باید واحد باشد. اگر جامعه‌ای، مبادی تصمیم‌گیری مختلفی داشته باشد و شخصی واحد یا ارگان واحدی تصمیمات لازم را اتخاذ نکند، بدون شک چنین جامعه‌ای، همانند برده‌ای که دارای اربابهای مختلفی است، بلا تکلیف و سرگردان خواهد بود و نیروهایش را از دست خواهد داد، قوای چنین جامعه‌ای در درگیری‌های جناحی از بین می‌رود و در نتیجه مسائل اصلی و مورد نیاز جامعه فراموش می‌شود.

علی علیه السلام مصداق کامل آیه مثل

مصداق کامل و اتم آیه مثل در مورد مردی که مولای واحدی دارد و تنها از او تبعیت می‌کند و بر او اعتماد و تکیه می‌کند، حضرت مولی الموحّدين، امیر المؤمنین علیه السلام است.

در این زمینه دو روایت، یکی از منابع اهل سنت و دیگری از منابع شیعه، نقل می‌کنیم:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۷

۱- ابوالقاسم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل»، که شأن نزول آیات قرآن مجید را جمع آوری نموده است، در ذیل آیه فوق از وجود مقدس حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

«أَنَا ذَاكَ الرَّجُلُ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ» - آن مرد موحّدی که در مقابل یک مولی تسلیم است و از روی آوردن به موالی متعدّد پرهیز می‌کند، من هستم، من تسلیم پیشگاه رسول خداوند هستم. - و این، تنها یک ادّعا نیست؛ بلکه تاریخ زندگی علی علیه السلام این فرمایش حضرت را تأیید می‌کند، او سراپا عاشق پیامبر و گوش به فرمان او، و هنگام خطرات، حافظ جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

۲- عیاشی، مفسر عالیقدر شیعه در کتاب خود در تفسیر آیه مثل، می‌گوید: «الرَّجُلُ السَّلَامُ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلَيَّ وَ شَيْعَتُهُ» - طبق این روایت علی و شیعیانش مصداق بارز آن مرد تسلیم در پیشگاه حقّند. علی تمام عشقش پیامبر بود، شیعه نیز تمام عشقش علی است؛ علی از زندگی پیامبر الهام می‌گرفت، شیعه نیز از زندگی علی علیه السلام الهام می‌گیرد؛ علی پا جای پای رسول خدا می‌گذاشت، شیعه پا جای پای علی مرتضی می‌نهد.

برای تکمیل بحث تنها به دو نمونه از فداکاری‌ها و جانبازی‌های علی علیه السلام نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بسنده می‌کنیم:

الف: در آیه ۲۰۷ سوره بقره آمده است:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ

بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیله المبيت» با خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.

علّامه امینی رحمه الله علیه - که از جمله شیعیان عاشق امیر المؤمنین بود، در جلد دوم کتاب ارزشمند الغدير، در ذیل آیه فوق، حدود ده منبع معروف اهل سنت را نقل می‌کند که همه آنها اعتراف کرده‌اند که آیه فوق در شأن حضرت علی علیه السلام نازل

شده

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۸

است. سپس ادعا می‌کند که روایاتی که در این زمینه نقل شده است متواتر است.

طبق روایات «۱»، حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند: من مأمورم از مکه به مدینه بروم؛ اما دور خانه‌ام را چهل مرد شمشیر به دست به نمایندگی از چهل قبیله عرب محاصره کرده‌اند تا صبح هنگام به منزل حمله کنند و مرا در بستر به قتل برسانند؛ علی جان! آیا آماده‌ای در بستر من بخوابی تا من به سوی مدینه حرکت کنم؟

علی علیه السلام، که سراسر وجودش عشق به پیامبر خدا بود، پرسید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! اگر من در بستر شما بخوابم، شما سالم به مقصد خود می‌رسید؟ این سؤال بسیار مهم است، زیرا علی علیه السلام از جان خود نمی‌پرسد، از سرنوشت خود نمی‌گوید، از خطرات و بلاهایی که ممکن است در این شب پر مخاطره دامنگیر او شود، سؤال نمی‌کند؛ بلکه تنها به فکر سلامت معشوق خود، پیامبر خداست.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آری! در این صورت من به سلامت خواهم رفت. علی به عنوان پاسخ مثبت در مقابل خداوند و به نشانه شکرانه سلامتی وجود پیامبر به سجده افتاد و این شاید اولین سجده شکر در اسلام باشد. راستی چه کسی را در بین مسلمانان سراغ دارید که این قدر عاشق پیامبر باشد؟ ما عاشق این علی هستیم و تسلیم مکتب چنین امامی می‌باشیم.

علی علیه السلام در بستر پیامبر آریمید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سلامت به سوی مدینه حرکت کرد، صبحگاهان دشمن مسلح وارد خانه پیامبر شد؛ علی علیه السلام با شنیدن صدای مهممه از رختخواب بیرون آمد؛ آنان وقتی پیامبر را نیافتند از علی علیه السلام پرسیدند: محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟ علی علیه السلام بدون این که ذره‌ای ترس به خود راه دهد، فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من سراغ او را می‌گیرید! آنها که از جواب دندان شکن

(۱) مشروح این داستان را مرحوم محدث قمی - رحمه الله علیه - در کتاب منتهی الآمال، جلد اول، صفحه ۱۱۰ به بعد ذکر کرده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۹

این نوجوان پر جرأت، سرافکنده شده بودند، گفتند: او جوانی است ساده لوح که فریب محمد صلی الله علیه و آله را خورده است! علی وقتی این جمله را شنید، که هم توهین به معشوقش بود و هم جسارت و توهین به خودش؛ جملات بسیار زیبایی فرمود که هیچ کس نمی‌تواند چنین جملاتی در حق خودش بگوید! علی جوان فرمود:

«اللَّهُ قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ حُمْقَاءِ الدُّنْيَا وَمَجَانِينِهَا لَصَارُوا بِهِ عُقْلَاءَ وَمِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ ضُعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ، وَمِنَ الشُّجَاعِيَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جُبْنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا»؛ (شما مرا ساده لوح می‌خوانید، نه چنین نیست، زیرا) خداوند عالم به من آن قدر عقل داده که اگر آن را بین تمام دیوانه‌ها و نادان‌های عالم تقسیم کنند، همگی عاقل می‌شوند و آن قدر به من قوت و قدرت داده است که اگر آن را بین تمام ناتوانان جهان تقسیم کنند، همه توانا می‌گردند و آن قدر شجاعت و دلاوری داده است که اگر بین تمام ترسوه‌های عالم تقسیم شود، همگی شجاع می‌شوند. شما علی را نشناخته‌اید و گرنه این گونه سخن نمی‌گوئید؛ سپس آنان با سرافکنندگی بیشتر و ناامیدی از دست یافتن به پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه آن حضرت بیرون رفتند.

شاعر شیرین زبان چه خوب در وصف محبت و دوستی علی گفته است:

گر منزل افلاک شود منزل تواز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعی‌های بی حاصل تو

ب: در کوران جنگ احد، غالب مسلمانان فرار کردند و از معدود افرادی که پروانه‌وار بر گرد شمع وجود پیامبر می‌گشت و سپر بلائی او می‌شد، حضرت علی علیه السلام بود. پس از خاتمه جنگ، پیامبر صلی الله علیه و آله دو جزّاح و طیب به سراغ علی علیه السلام فرستاد تا شاید مقداری از ۹۰ زخم علی را معالجه کنند، جزّاحان ناامید به سوی پیامبر بازگشتند و عرض کردند: یا رسول الله! این زخم‌های فراوان به قدری به هم نزدیک است که اقدام

(۱) بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۸۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۰

مثالهای زیبای قرآن ج ۲ ۲۴۹

به دوختن هر کدام آنها کردیم زخم دیگر سر باز کرد، به این جهت امکان بستن زخم‌ها نبود.

لحظاتی پس از جنگ، علی علیه السلام به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، عرض کرد:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله عموم حمزه و برخی دیگر شربت شهادت نوشیدند، چرا من توفیق شهادت نیافتم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِيشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ» (۱) - علی جان! به تو بشارت می‌دهم که در بستر نخواهی مرد (به مرگ طبیعی نمی‌میری) بلکه توهم در آینده شهید می‌شوی. - گویا علی علیه السلام که شهادت را رستگاری می‌دانست، هنگامی که فرقتش شکافته شد، به یاد وعده پیامبر بود؛ بنابراین فریاد زد: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» (۲)؛ به خدای کعبه رستگار شدم! نتیجه این که، علی علیه السلام در عمل ثابت کرد که عاشق پیامبر صلی الله علیه و آله و جان فدای اوست و نیز روشن شد که اسلام - این برترین و کامل‌ترین ادیان - ساده و آسان به دست ما نرسیده است که ارزان از دست دهیم؛ بلکه باید با تمام نیرو و توان از آن محافظت کنیم.

(۱) بحار الانوار، جلد ۳۲، صفحه ۲۴۱ و جلد ۴۱، صفحه ۷.

(۲) بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۱

مثال چهل و پنجم: عیسی‌ی مسیح علیه السلام

اشاره

آیات ۵۷ تا ۵۹ سوره زخرف چهل و پنجمین مثال قرآنی مورد بحث ما را تشکیل می‌دهد. خداوند متعال در این آیات سه گانه می‌فرماید:

وَلَمَّا ضُرِبَ بُنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا يَا هَيْهَاتَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ

و هنگامی که در باره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو بخاطر آن داد و فریاد راه انداختند و گفتند: "آیا خدایان ما بهترند یا او [مسیح]؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده)"! اولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند؛ آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند! مسیح فقط بنده‌ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و او را

نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.

دور نمای بحث

در این آیه شریفه، برخلاف سایر مثل‌های زیبای قرآنی، خداوند مثال زده است بلکه مثالی از سوی مشرکان و کفار در مورد حضرت مسیح علیه السلام مطرح شده است. البته مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۲ این آیه شریفه مورد گفت و گو است، برخی آن را به عنوان «امثال القرآن» پذیرفته‌اند و برخی دیگر نپذیرفته‌اند.

معنای «مثال» در استعمالات قرآن

برای روشن شدن این مطلب، لازم است ابتدا با معنای کلمه «مثال» در استعمالات قرآن مجید آشنا شویم: قرآن مجید کلمه «مثل» و «مثال» را در معانی مختلف استعمال کرده است:

۱- نخستین مورد استعمال آن همان چیزی است که موضوع بحث امثال القرآن می‌باشد؛ یعنی تشبیه یک مطلب پیچیده معنوی به یک مطلب حسی ساده روشن که قابل فهم همگان باشد، مثل این که ثواب صدقه را به دانه گندم تشبیه می‌کند که هفت خوشه می‌رویانند و در هر خوشه‌ای یک صد دانه گندم است. «۱» امثال القرآن پیرامون چنین مثال‌هایی بحث می‌کند؛ هر چند کلمه مثال در آن نباشد.

۲- دومین معنای کلمه «مثال» در قرآن مجید تشبیهاتی است که مردم در مقابل انبیاء می‌کردند؛ یعنی مثال‌هایی که مردم می‌زدند نه خداوند. مثل در آیه ۷۸ سوره یاسین از همین قبیل است:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ

و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! شخصیتی از مشرکان به نام «ابی بن خلف» یا «امیه بن خلف» و یا «عاص بن وائل» و یا «عبد الله بن ابی» قطعه استخوان پوسیده‌ای را پیدا کرد و گفت که با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد [صلی الله علیه و آله و سلم بر می‌خیزم و سخن او را در باره معاد ابطال می‌کنم؛ آن را برداشت و نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) این مثال در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است و شرح آن بطور مفصل در جلد اول این کتاب گذشت.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۳

خرد کرد و به روی زمین ریخت) و گفت: «چه کسی می‌تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور می‌کند)؟!»

خداوند در یک جمله کوتاه، جواب دندان شکنی به آن مرد مشرک داد: «همان خدایی که انسان را از خاک آفرید قدرت دارد دوباره استخوانی که مبدل به خاک شده را تبدیل به یک انسان زنده کند.» (۱)

به هر حال، کلمه «مثال» در این آیه، در مورد مثال‌هایی است که مردم می‌زنند، نه خداوند؛ و این گونه مثال‌ها از بحث ما خارج است؛ زیرا موضوع امثال القرآن مثال‌های است که خداوند می‌زند، نه مردم.

۳- معنی دیگر مثال، حوادث تلخ و دردناکی است که در زندگی بشر رخ می‌دهد، به چنین چیزی نیز در قرآن مجید «مثال» اطلاق شده است. در آیه ۲۱۴ سوره بقره آمده است:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبِأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا أَنْ نَصُرَ اللَّهُ قَرِيبٌ

آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آنها رسید و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و افرادی که ایمان آورده بودند، گفتند: "پس یاری خدا کی خواهد آمد ("؟! در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آنها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است! مثل در این آیه شریفه به سرگذشت دردناک پیشینیان تفسیر شده است. امثال القرآن از این نوع مثال‌ها نیز بحث نمی کند.

۴- چهارمین معنای امثال در قرآن مجید، «عبرت» است. این معنی در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره زخرف دیده می شود:

(۱) التبیان فی تفسیر القرآن، جلد ۸، صفحه ۴۷۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۴

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَا هُمْ سَلْفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ

امریا هنگامی که (فرعون و پیروانش) ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.

مثال در این آیه شریفه به معنای عبرت است. این نوع آیات نیز موضوع امثال القرآن نیست.

۵- یکی دیگر از معانی امثال در قرآن، به معنی «نمونه و الگو» است (همان طور که در ترجمه آیه ۵۹ سوره زخرف در آغاز همین فصل آمد).

خلاصه این که، از این پنج نوع استعمال امثال در قرآن، فقط معنای اول موضوع امثال القرآن است و چهار معنی دیگر خارج از امثال قرآنی است، هرچند متأسفانه بعضی از مؤلفان امثال القرآن این‌ها را مخلوط نموده و هر آیه‌ای که کلمه «مثال» در آن به کار رفته است را جزء امثال القرآن شمرده‌اند. و این اشتباه است.

آیا آیه مورد بحث جزء امثال القرآن است؟

آیه موضوع بحث، تفسیرهای متفاوتی دارد؛ طبق برخی از تفسیرها، داخل در آیات امثال القرآن است؛ و طبق برخی دیگر از تفاسیر، خارج از موضوع امثال قرآنی است. به برخی از این تفاسیر توجه کنید:

تفسیر اول:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق آیه ۹۸ سوره انبیاء به بت پرستان فرمودند: شما بت پرستان و بتان، هر دو هیزم جهنم هستید و وارد دوزخ می شوید؛ یعنی هم بت به جهنم می رود و هم بت پرست، هم عابد جهنمی است و هم معبود.

بت پرستان سر و صدا راه انداختند که طبق این گفته، حضرت مسیح نیز (نعوذ بالله) به جهنم می رود؛ چون او هم معبود برخی از مسیحیان بوده است، فرشته و ملائکه هم

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۵

(نعوذ بالله) وارد جهنم می شوند؛ زیرا برخی، آنها را پرستیده‌اند و ملائکه معبود آنها بوده‌اند، بت پرستان با این جدل به جار و جنجال پرداختند و شروع به تمسخر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کردند و گفتند: جهنمی که ملائکه و پیامبری چون عیسی در آن است، جای بدی نیست؛ ما هم حاضریم با پرستش بتان به چنین جهنمی برویم!

خداوند در پاسخ این غوغاسالاران فرمود: «عیسی مسیح بنده‌ای از بندگان ماست!» و او هرگز ادعای خدایی نداشته است. معبودانی به همراه عابدانشان به جهنم می‌روند که راضی به عبادت عابدانشان باشند؛ اما حضرت مسیح و فرشتگان نه تنها راضی به این نوع عبادات نبوده‌اند؛ بلکه از آن بیزار بوده‌اند. بنابراین، جاروجنجال و غوغاسالاری بت پرستان، مغالطه و جدلی بیش نیست و همانند حباب روی آب توخالی است.

طبق این تفسیر، آیه شریفه خارج از موضوع امثال القرآن است.

تفسیر دوم:

قرآن مجید در آیه ۵۹ سوره آل عمران حضرت مسیح را به حضرت آدم تشبیه کرده و فرموده است: «مثل عیسی در نزد خداوند همانند مثل آدم است»؛ یعنی همان گونه که خداوند آدم را بدون پدر و مادر از خاک آفرید، حضرت عیسی را نیز بدون پدر آفرید، بنابراین خدایی که می‌تواند از خاک انسانی بیافریند، قدرت خواهد داشت که از زنی تنها، بدون هم بستر شدن با مردی، فرزندی بیافریند.

اگر مثل مطرح شده در آیه ۵۷ سوره زخرف را اشاره به این مثال بدانیم که بت پرستان پیرامون آن جاروجنجال کردند، آیه فوق جزء مثل‌های قرآنی محسوب می‌شود؛ زیرا در این صورت مثال از ناحیه خداوند مطرح شده است و در آن تشبیهی زیبا به کار رفته است.

تفسیر سوم:

هنگامی که مثل عیسی بن مریم مطرح شد، بت پرستان شروع به جاروجنجال کردند و گفتند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قصد دارد مردم را به پرستش خویش دعوت کند،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۶

برای عملی کردن این هدف، مثال حضرت مسیح علیه السلام را مطرح کرده است که مسیحیان او را می‌پرستیدند؛ بنابراین هدف او از طرح این مثال، دعوت به پرستش خویش است. خداوند در ردّ این ادعای باطل، عیسی مسیح را بنده‌ای از بندگان خود معرفی می‌کند که به عنوان یکی از نعمت‌های الهی به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد. طبق این تفسیر نیز آیه فوق جزء امثال القرآن محسوب می‌شود.

پیام آیه

غوغاسالاری نشانه جاهلیت

جاهل، متعصب است و انسان متعصب، اهل هیاو و جنجال و غوغاسالاری است نه اهل منطق. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه‌ای به نام قاصعه دارد.

این خطبه - که به تنهایی نشانگر عظمت و منطق و دانش و حکومت والای امیر مؤمنان است - پیرامون غوغا سالاری، بلای بزرگ جوامع بشری در گذشته و حال، بحث می‌کند.

امیر سخن در قسمتی از این خطبه می‌فرماید: «فَاللَّهِ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ الشَّنَّانَ وَمَنَافِعُ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأَمَمَ الْمَاضِيَةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ حَتَّى أَعْتَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهْلِيَّتِهِ وَمَهَاوِي ضَمَالَتِهِ» «۱»؛ مردم! خدا را خدا را! از کبر و نخوت تعصب آمیز و تفاخر جاهلی بر حذر باشید که زادگاه کینه و جایگاه وسوسه‌های شیطان است؛ همان که ملت‌های پیشین و امت‌های قرون گذشته را فریفته است تا آنجا که در تاریکیهای جهالت فرو رفتند و در گودالهای هلاکت سقوط کردند.»

این سخن حضرت آن قدر زیبا و جالب است که گویی هم اکنون برای دردهای جامعه ما بیان شده است. غوغا سالاران جامعه ما نیز باید با درک این پیام، از تعصبات بی جا دست بردارند و به جای غوغا سالاری، تسلیم حق و حقیقت باشند.

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۷

مثال چهل و ششم: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

آخرین آیه سوره فتح، چهل و ششمین مثال ما را تشکیل می دهد، خداوند کریم در این مثال زیبا می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی درحالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنها در تورات است و مثل آنان در انجیل این است: همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری رشد و نمو کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورده!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۸

(ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

دور نمای بحث

این مثال جالب و زیبا که متشکل از یک توصیف در تورات و یک مثال در انجیل است، در باره یاران واقعی پیامبر است. این مثال از یک سو، از آنچه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله متصف به آن بوده‌اند، حکایت می کند و از سوی دیگر به تمام کسانی که می خواهند، مسلمان حقیقی و یاور واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشند، می آموزد که باید دارای چه صفات و ویژگی‌هایی باشند.

شان نزول آیه مثل

سوره فتح پس از صلح حدیبیه نازل شد. در سال ششم از هجرت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مسلمان اعلام کرد که آماده حج عمره و زیارت کعبه معظمه و بیت الله الحرام شوند. هزار و چهار صد نفر از مسلمانان به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد شجره لباس احرام پوشیدند و به قصد زیارت قبله گاه مسلمین به سوی مکه حرکت کردند.

اسلحه‌ای به جز شمشیر، که هر مسافری برای دفع خطرهای احتمالی همراه خود می برد، همراه نداشتند؛ بنا بر این شکل ظاهری مسلمانان که لباس آنها دو حوله احرام و سلاح آنان یک شمشیر بود، هیچ شباهتی به کسانی که قصد جنگ دارند، نداشت؛ بلکه

ظاهر آنان، همانند قصد و نیت حقیقی شان، تجلی یک زائر را داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب، بنا بر علل خاصی به سمت حدیبیه «۱» حرکت نموده و در آنجا توقف کردند.

(۱) «حدیبیه» در غرب مکه و بین جدّه و مکه قرار گرفته است. امروزه تا مکه شانزده کیلومتر فاصله دارد. حدیبیه میقات عمره مفرده است؛ یعنی برای عمره مفرده می توان از آنجا احرام بست؛ بنابراین کسانی که مستقیماً از جدّه به سمت مکه حرکت می کنند، و به مدینه نمی روند، نزدیکترین و بهترین میقات برای احرام آنان، حدیبیه است؛ ولی این میقات در جاده قدیم جدّه- مکه، واقع شده است. اما به محاذات آن در جاده جدید مسجدی احداث کرده‌اند که از آنجا نیز می توان محرم شد. حدیبیه تقریباً مرز پایانی حرم است؛ یعنی فاصله حدیبیه با تابلوهای نشانه‌های حرم اندک است. عده‌ای از سادات در این مکان زندگی می کنند و شاید به همین جهت این مکان را «وادی فاطمه» نیز می خوانند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۹

مشرکان مکه از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان نگران و مضطرب شدند. نگرانی آنها به این جهت بود که اگر مسلمانان وارد مکه شوند و به شکل و شیوه خود به زیارت خانه خدا بپردازند، باعث جلب توجه مردم می شوند و چه بسا مردم را تحت تأثیر خود قرار دهند و آنها اسلام را بپذیرند؛ بدین جهت تصمیم گرفتند، به شکلی مانع ورود مسلمانان به مکه گردند. کفار مکه شخصی را به نام «عروه بن مسعود» که فردی زیرک و دانا بود به سوی مسلمانان فرستادند. «عروه» خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید و از علت سفر مسلمانان به مکه سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمانان برای زیارت آمده‌اند و قصد انجام عمره مفرده دارند، به همین خاطر لباس جنگ پوشیده‌اند و سلاح جنگی (همچون نیزه، سپر، خنجر و مانند آن) همراه ندارند بلکه دو حوله احرام پوشیده‌اند و تنها شمشیری حمایل کرده‌اند.

پس از گفت و گو و مذاکره، قرار شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مسلمانان در حدیبیه بمانند تا «عروه» نتیجه مذاکراتش با رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اطلاع سران قریش برساند.

«عروه» در این بین صحنه‌ای را مشاهده کرد که در سرنوشت صلح حدیبیه مؤثر بود؛ او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که مشغول وضو ساختن بود، دید در حالی که مسلمانان اجازه نمی دادند حتی یک قطره آب وضوی آن حضرت بر زمین بریزد و برای دریافت قطره‌های وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله، جهت تبرک، از همدیگر سبقت می گرفتند!

به هر حال «عروه» به مکه بازگشت و نتیجه مذاکراتش با پیامبر صلی الله علیه و آله را به اطلاع مشرکان مکه رساند، و به آنها توصیه کرد که با مسلمانان به جنگ برنخیزند؛ زیرا مسلمانان بی اندازه عاشق پیامبرند و در راه او هر کاری می کنند؛ سپس جریان وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنها شرح داد. مشرکان مکه به این نتیجه رسیدند که با پیامبر صلی الله علیه و آله

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۰

صلح کنند، مشروط بر اینکه مسلمانان در این سال برای زیارت به مکه نیایند.

«عروه» و «سهیل بن عمرو» را با شرایط فوق برای بستن قرار داد صلح به حدیبیه روانه کردند. پس از دیدار نمایندگان قریش با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و توافق بر صلح، آن حضرت به علی علیه السلام دستور داد صلحنامه را بنویسد.

علی جان بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». «سهیل» اعتراض کرد و گفت: اگر ما شعار شما مسلمانان را قبول داشتیم که دیگر با هم مخاصمه و جنگ نداشتیم؛ باید بنویسد «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ». «۱»

این سخن «سهیل» بر مسلمانان سنگین آمد؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت و به علی علیه السلام فرمود همان طور که آنها می گویند بنویسد، سپس فرمود: علی جان بنویس:

«این صلحنامه‌ای است که میان محمد رسول الله از سوی مسلمانان و سهیل بن عمرو از سوی سران قریش نوشته شده است.»
بار دیگر سهیل لب به اعتراض گشوده و گفت: «اگر ما تو را به عنوان رسول خدا قبول داشتیم، احتیاجی به صلحنامه نبود؛ به جای رسول الله، نام پدرت را بنویس!» این اعتراض سهیل بار دیگر خشم مسلمانان را برافروخت؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را نیز پذیرفت و بالاخره صلحنامه نوشته شد و قرار شد مسلمانان سال آینده، فقط به مدت سه روز برای زیارت بیت الله الحرام و انجام عمره مفرده به مکه مشرف شوند. (۲)

صلح حدیبیه آثار فراوانی داشت و «فتح المبین» که در آغاز سوره فتح به آن اشاره شده، همین صلح است. صلح حدیبیه حقیقتاً فتح مبینی بود؛ زیرا آثار و برکات زیادی برای مسلمانان داشت هرچند برخی از مسلمان‌های داغ افراطی کوتاه فکر، از این صلح ناراحت شدند و گفتند: «از مدینه تا مکه دوازده روز پیاده بیاییم، آنگاه، بدون تشریف به مکه و زیارت خانه خدا باز گردیم؛ این کار درستی نیست، باید با مشرکان

(۱) این تعبیری بود که مشرکان مکه معمولاً در ابتدای نامه‌های خود می نوشتند.

(۲) فروغ ابدیت، جلد ۲، صفحه ۵۸۰ به بعد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۱

بجنگیم!»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عجله نکنید، ان شاء الله به زودی با قوت و قدرت وارد مکه خواهیم شد!»
حضرت سپس دستور داد شتران و گوسفندان و گاوهای را که برای قربانی آورده بودند همان جا قربانی کنند و از احرام خارج شوند و به مدینه باز گردند.

در اینجا آیاتی از قرآن مجید نازل شد و به مسلمانان دل‌داری داد؛ آیات مذکور حاوی مطالب ذیل بود:
اول این که وعده فتح مکه و دخول با عزت و عظمت مسلمانان را به مکه خبر داد «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ انْ شَاءَ اللَّهُ» (۱) و این از آیات غیبی و معجزات قرآن مجید محسوب می شود.

دوم این که وعده پیروزی و غلبه پیامبر و مسلمانان بر تمام ادیان و مذاهب جهان داده شد «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (۲) و صفات شایسته و نیک مؤمنان و اصحاب رسول خدا را بیان کرد.
پس از روشن شدن شأن نزول به شرح و تفسیر آیه مثل باز می گردیم.

توصیف اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در تورات

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» - اگر انسان متعصب و نادانی همانند سهیل بن عمرو، نبوت و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند و نپذیرد، واقعیت عوض نمی شود، شما مسلمانان از این سخن نابخردانه آزرده خاطر نشوید؛ زیرا خداوند زمین و آسمان و خالق جهان هستی، پیامبر شما را به عنوان «رسول الله» قبول دارد.
«وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» - کسانی که همراه و همگام با رسول خداوند،

(۱) سوره فتح، آیه ۲۷.

(۲) سوره فتح، آیه ۲۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۲

کسانی که نه فقط مدعی مسلمانی، بلکه در میدان عمل نیز عقیده خود را به اسلام نشان می‌دهند، و خلاصه کسانی که یار و یاور حقیقی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند، دارای پنج صفت عالی و زیبا هستند.

یعنی شما هم اگر می‌خواهید یاور حقیقی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشید، باید واجد این صفات پنجگانه شوید: نخستین صفت آنها این است که در مقابل دشمنان شدید و قوی و محکم هستند و ترس و هراسی ندارند و همچون سدی قوی و نفوذ ناپذیر دافعه‌ای قوی و نیرومند دارند.

طبق این آیه شریفه، خشونت در مقابل دشمن نه تنها عیب نیست، بلکه خوب و گاهی لازم است. کسانی که در عصر حاضر خشونت را بطور کلی مردود می‌دانند معنای خشونت را نمی‌فهمند و با آیات قرآن و تاریخ اسلام آشنایی ندارند. در مقابل دشمن باید محکم ایستاد؛ گرگ، زبان نرم و منطقی و استدلال نمی‌فهمد؛ بلکه باید با هر سلاحی که داریم او را از خود دور کنیم.

بسیاری از انسان‌های عصر حاضر از گرگ بدترند؛ انسان‌هایی که در فلسطین اشغالی شکم زن مسلمان حامله را پاره می‌کنند و کودک درون رحم او را با گلوله می‌کشند، منطقی و نرمی نمی‌فهمند! در مقابل چنین انسانی‌هایی باید ایستاد و دفاع کرد و این عین عدالت است. این کاری است که طبیعت نیز با آن همراه است؛ گلوله‌های سفید بدن ما، هنگامی که متوجه ورود دشمن خطرناک، یعنی میکروب‌ها، به بدن می‌شوند با شدت و قاطعیت با آن برخورد نموده و آنها را نابود می‌کنند!

بنابراین اولین ویژگی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد سخت و شدید آنان با دشمنان است.

«رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» - دومین صفت مسلمان واقعی آن است که همان اندازه که در برابر دشمن، شدید و سخت است، با دوستان خود و سایر مسلمانان مهربان و صمیمی

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۳

است؛ مهر با دوستان و قهر با دشمنان، جاذبه در مقابل مسلمانان و دافعه در مقابل کفار از ویژگی‌های اصحاب پیامبر است. مسلمان واقعی مجموعه‌ای است از قهر و لطف!

اگر رزمندگان شیعه جنوب لبنان نبودند، آن دلیرمردانی که مظهر «اشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ وَرُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» هستند، اسرائیل به بسیاری از کشورهای همسایه‌اش تجاوز می‌کرد؛ چون اسرائیل گرگ است و گرگ جز زبان زور نمی‌فهمد. این جوانان چه دلیرانه درخشیدند! سید حسن نصر الله، رئیس حزب الله لبنان می‌گفت: اینها (رزمندگان شیعه) کاری کردند که تمام ارتش‌های کشورهای عربی نتوانست انجام دهد!

«تَرَاهُمْ رُكْعًا سَاجِدًا» - سومین ویژگی مسلمانان حقیقی این است که پیوندشان با خداوند برقرار است و آنها را (پیوسته) در حال رکوع و سجود می‌بینید؛ معنای این جمله این است که آنها همواره در حال عبادت و پرستش پروردگارتان، کسب و کار آنها، رفت و آمد آنها، استراحت و تفریح آنها، دوستی و دشمنی آنها، خلاصه تمام رفتارهایشان عبادت است؛ چون تمام کارهایشان به قصد قربت و به نیت رضای الهی است و به وسیله همین عبادت و رکوع و سجود است که قوت و قدرت می‌گیرند و در مقابل دشمن، شدت و سختی و در مقابل دوست، نرمی و لطافت نشان می‌دهند.

«يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» - ویژگی دیگر مسلمانانی که گام جای گام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذارند، خلوص نیت آنها است، آنها در تمام کارها رضایت و خشنودی پروردگار را طالبند و به دنبال فضل و رضوان الهی‌اند. ریا و خودنمایی و خود فروشی و مانند آن در کار آنها راه ندارد.

خوانندگان محترم! خلوص نیت اکسیر عجیبی است، هر قدر اخلاص انسان بیشتر باشد توفیقش بیشتر خواهد بود؛ اخلاص، اخلاص، اخلاص!

«سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» - صفت دیگر پیروان راستین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله این است که آثار عبادت و

سجده در صورت آنها پیدا و نمایان است؛ «از کوزه برون همان تراود که در اوست.»

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۴

«سیما» در لغت عرب به معنای «علامت» است، برخلاف فارسی که به معنای صورت می‌باشد. علامت مسلمانان واقعی این است که اعتقاد درونی و عبادات پنهانی شان به چهره آنها نیز سرایت کند و نور ایمانی که در قلب شان روشن است، از چهره‌هایشان متبلور گردد. اگر آیه را توسعه دهیم، معنایش این است که آثار ایمان در تمام صحنه‌های زندگی آنها قابل رؤیت است؛ یعنی هم در رفتار فردی شان هم در رفتارهای اجتماعی شان؛ و خلاصه آثار ایمان در تمام حرکات و سکناتشان دیده می‌شود.

«ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ» - این ویژگیهای پنجگانه که ذکر شد، صفات مسلمانان و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است که در کتاب آسمانی تورات آمده است.

خوانندگان عزیز! راه روشن است، فقط همتی بلند و اراده‌ای محکم لازم است.

متّصف به این صفات پنجگانه شو و خود را در جمع یاران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ببین! ای کسانی که عمری «یا لَيْتِنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَفُؤُوزَ فَوْزاً عَظِيماً» گفته‌اید، فوز عظیم با اتّصاف به این صفات پنجگانه حاصل می‌شود.

علی علیه السلام نمونه کامل ویژگی‌های پنجگانه

علی علیه السلام در باره مقاومت و ایستادگی خویش در برابر دشمن می‌گوید: «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وُلَّيْتُ»؛ «۱»؛ به خدا قسم! اگر تمام عرب در مقابلم بایستند فرار نمی‌کنم! امیر مؤمنان علیه السلام که در برابر دشمن کانون خشم و قهر و غضب است، هنگامی که در مقابل دوستان و مسلمانان قرار می‌گیرد، دریایی از لطف و عاطفه است، وقتی یتیم مسلمانی را می‌بیند، او را بر زانو می‌نشانند و دست نوازش بر سرش می‌کشد و سیلاب اشکش جاری می‌شود، به گونه‌ای که انسان باور نمی‌کند این علی، همان علی است که در مقابل دشمن کانون خشم است. علی وقتی که برای کمک به یک

(۱) بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۵

همسر شهید به کنار تنور آتش می‌رود، صورت خود را به آتش نزدیک می‌کند تا با چشیدن حرارت آتش از یتیمان غافل نشود.

علی علیه السلام همواره در حال بندگی و عبودیت خداوند بوده است. آن اسوه عبادت در برخی از اوقات، شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است. «۱»

اخلاص علی علیه السلام بی‌نظیر است، تمام وجود علی علیه السلام اخلاص است. در جنگ خندق، وقتی عمرو بن عبد ود مغلوب می‌شود و علی علیه السلام بر سینه او می‌نشیند، «ابن عبد ود» آب دهان بر صورت «علی» علیه السلام می‌اندازد و به او ناسزا می‌گوید. علی علیه السلام برمی‌خیزد و در میدان جنگ چند قدمی حرکت می‌کند، سپس بر می‌گردد تا سر دشمن خدا را قطع کند. مسلمانان که از دور نظاره‌گر این صحنه بودند وقتی از سر این مسئله سؤال می‌کنند؛ حضرت می‌فرماید: «قَدْ كَانَ لَشْتَمِ امِّي وَ تَفَلِّ فِي وَجْهِ فَحَشِيَّتِي اِنْ اَضْرَبَهُ لِحِطُّ نَفْسِي فَتَرَكْتُهُ حَتَّى سَكَنَ مَابِي ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللّهِ»؛ «۲»؛ او به مادرم جسارت کرد و در صورتم آب دهان انداخت، ترسیدم اگر او را بکشم، به خاطر تسکین دل خود باشد (و از روی اخلاص نباشد)؛ بدین جهت در آن لحظه او را رها کردم، تا دلم آرام شود و خشمم فرو نشیند؛ سپس او را (از روی اخلاص و) برای رضای خدا کشتم.»

شاعر زبر دست فارسی زبان، مولانا جلال الدین بلخی، درباره داستان فوق چنین سروده است:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت
 او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی
 او خدو انداخت بر روی که ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه

(۱) بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۴. علامه امینی می گوید: در نجف اشرف سراغ داریم افرادی را که در ۸ ساعت هزار رکعت نماز می خوانند؛ بنا بر این مطلب فوق غیر ممکن نیست.

(۲) بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۱ (به نقل از مظهر ولایت، صفحه ۳۶۵).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۶ در زمان شمشیر انداخت آن علی کرد او اندر عزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل از نمودن عفو و رحم بی محل

گفت: بر من تیغ تیز افراشتی از چه افکندی مرا بگذاشتی

سپس از زبان حضرت علی علیه السلام می گوید:

گفت من تیغ از پی حق می زنبنده حقم نه مأمور تم

شیر حقم نیستم شیر هوافعل من بر دین من باشد گوا «۱»

بنابراین نشانه‌های ایمان در سراسر زندگی علی علیه السلام نمایان است و آثار عبادت و بندگی در چهره نورانی‌اش آشکار است.

مثل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در انجیل

در قسمت اول آیه مثل، توصیف ویژگیهای اصحاب راستین پیامبر صلی الله علیه و آله را در تورات مطالعه کردیم و ضمناً معلوم شد که تورات و انجیل نه تنها از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخن گفته و نشانه‌های او را بیان نموده، بلکه ویژگیها و صفات شایسته یاران حقیقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز شرح داده است.

در ادامه آیه شریفه، خداوند مثل پیروان حقیقی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را در انجیل بیان می کند که به شرح آن می پردازیم:

«وَمَثَلُهُمْ فِي الْاَنْجِيلِ كَزَرْعٍ» - مثل پیروان صادق و مخلص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در کتاب آسمانی مسیحیان؛ یعنی انجیل، مثل مزرعه و زراعتی است که دارای ویژگی‌های پنجگانه است.

۱- «اَخْرَجَ شَطْلَهُ» - «شَطْلًا» در لغت عرب دو معنی دارد: نخست به جوانه‌هایی اطلاق می شود که در کناره گیاهان یا درختان می روید و کم کم رشد و نمو کرده و مستقل می شود.

(۱) این قصیده بسیار طولانی است، مشروح آن را در کتاب مظهر ولایت، صفحه ۳۶۵ مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۷

دیگر این که به نوزادان حیوانات که بر اثر زاد و ولد، زیاد می شوند اطلاق می شود؛ بنابراین شَطْلًا به معنای زاینده گی، بالندگی، فزاینده گی، گسترده گی و مانند آن است.

زراعت مورد مثل، اولین ویژگی‌اش این است که تنها و محدود نیست؛ بلکه جوانه می زند و زاینده است؛ به عبارت دیگر، عقیم و نازا نیست؛ بلکه همواره در حال تولید و تکثیر است.

۲- «فَاَزْرَهُ» - «آزر و موازرت» به معنای حمایت و تقویت است؛ «وزیر» را از آن جهت وزیر می گویند که از «شاه» حمایت می کند و

او را تقویت می‌نماید. علی علیه السلام از آن جهت و زیر پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده شد که حامی آن حضرت بود و در راه تقویت دین او تلاش کرد.

زراعت مورد مثل، نه تنها رشد و بالندگی و زاینده‌گی دارد و جوانه‌هایی می‌زند؛ بلکه همواره آن جوانه‌ها را مورد حمایت خود قرار می‌دهد، موانع آن را از سر راهش بر می‌دارد و نیازهایش را به او می‌رساند، هم حمایتش می‌کند و هم او را مورد تقویت قرار می‌دهد.

۳- «فَأَسَدٌ تَغْلُظُ» - ویژگی سوم آن مزرعه این است که جوانه‌هایی که مورد حمایت باغ قرار گرفته، کم کم محکم می‌شوند و در سایه حمایت و تقویت مزرعه، استحکام می‌یابند.

۴- «فَأَشْيَتُوهِي عَلَى سُوقِهِ» - حمایت و تقویت از این جوانه‌ها تا آنجا ادامه می‌یابد که کم کم اینها احساس استقلال می‌کنند و روی پای خود می‌ایستند و دوران وابستگی آنها به سر آمده و خود اینها شروع به جوانه زدن می‌کنند و جوانه‌های آنها نیز به همان شکل سابق مراحل سه گانه «حمایت» و «استحکام» و «استقلال» را سپری می‌کنند.

۵- «يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُعِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» - رشد و نمو و تولید و تکثیر این مزرعه با برکت، بقدری زیاد و چشمگیر است که زراعت کاران و کشاورزان را در حیرت و شگفتی فرو می‌برد، به گونه‌ای که آنها از تعجب انگشت بر دهان می‌گذارند؛ زیرا که

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۸

برخی از این درختان و گیاهان در مدت کوتاهی سراسر باغ را می‌پوشاند ولی در مقابل، کافران در خشم فرو می‌روند. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» - خداوند متعال فقط به یاران و اصحابی از پیامبر که اولاً، ایمان آورده و اعتقادات، خود را اصلاح کرده باشند و ثانیاً، اعمال و کردار شایسته داشته باشند و آن اعتقادات، افعال آنها را به سمت صلاح حرکت دهد، وعده غفران و بخشش و اجر عظیم و بزرگ داده است؛ نه به تمام یاران و اصحاب پیامبر! به عبارت دیگر، کلمه «منهم» - به اصطلاح ادبای عرب - «تبعیضیه» است و شامل برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که صفات آنها در ذیل آیه آمده است، می‌گردد؛ نه همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله. خلاصه این که، طبق این آیه شریفه برخی از اصحاب پیامبر به مزرعه‌ای زاینده و بالنده تشبیه شده‌اند و بخاطر ایمان و عمل صالح شان، بشارت «مغفرت» و «اجر عظیم» داده شده‌اند.

پیام‌های آیه:

۱ اسلام دین جهانی است.

آیه شریفه فوق از مثال‌های عجیب قرآنی است و پیام مهم و بزرگی برای مسلمانان دارد. طبق این آیه، مسلمان واقعی نباید تنها به فکر اصلاح و حفظ عقیده و دین خود باشد، بلکه باید به فکر گسترش اسلام و هدایت بقیه مردم نیز باشد. حفظ دین کاری شایسته و خوب است؛ ولی کافی نیست. یک مسلمان باید دائماً جوانه بزند، شاگرد تربیت کند، فرزندان خوب پرورش دهد، دوستان شایسته انتخاب و اصلاح نماید، خانواده‌ای نمونه پرورش دهد و از آنها حمایت کند تا کم کم استحکام یابند و مستقل شوند و خود آنها هر کدام روی خط تولید و رشد و حمایت و استحکام و استقلال قرار گیرند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۹

جامعه اسلامی به معنای واقعی کلمه، جامعه‌ای فزاینده، گسترش یابنده، زاینده و مولد است، نه جامعه‌ای محدود که فقط در چهار چوب خود قرار گرفته و هیچ پیشرفت و ترقی ندارد. این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که به آنچه دارند، قناعت نکنند؛ بلکه در

راه جهانی کردن اسلام - که تنها دین برحق است - سعی و تلاش کنند.

قرآن چه می‌گوید! ما چه کرده و چه می‌کنیم! و دیگران چه کرده‌اند! قرآن طبق این آیه سفارش می‌کند که از تمام ابزار و آلات روز استفاده کنید، از فرستنده‌ها، ماهواره‌ها، کامپیوتر و اینترنت، مطبوعات و کتابها، مبلّغین، سینما و خلاصه از تمام امکانات جدید بهره‌گیرید و پیام اسلام را به تمام جهان برسانید.

آیا ما قرآن مجید را که نسخه اصلی سعادت بشر و حاوی بهترین معارف دینی است، تا کنون به وسیله ترجمه به زبان‌های مختلف دنیا عرضه کرده‌ایم؟ در حالی که انجیل تحریف شده و خالی از معارف مسیحیت، به بیش از هزار زبان ترجمه شده و به تمام مردم جهان عرضه شده است!

آیا این استفاده کامل و بهینه از وسایل مدرن و پیشرفته روز است؟!

آیه مثل به حوزه‌های علمیّه پیام می‌دهد که باید مبلّغین مبرّز و آماده و آشنا به زبان‌های مختلف دنیا داشته باشند که پاسخگوی در خواست‌های مکرّر داخل و خارج از کشور، در سراسر جهان باشند.

پس از فروپاشی شوروی، خلأ مذهبی عجیبی در اروپای شرقی احساس شد و از آنجا که مسلمانانی در این کشورها بودند، زمینه پذیرش اسلام در سایر مردم این منطقه نیز وجود داشت؛ ولی متأسفانه مبلّغین آشنا به زبان‌های آن منطقه به اندازه کافی نداشتیم تا از این فرصت طلایی استفاده کنیم؛ در حالی که «پاپ» دستور داد یک صد هزار روحانی مسیحی با هزینه نمودن یک صد میلیون دلار روانه اروپای شرقی شوند و از این فرصت استثنایی بخوبی استفاده کردند و مردم را به مسیحیت فرا خواندند!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۰

حوزه‌های علمیّه، دانشگاه‌ها، حکومت‌های اسلامی، پدران، مادران، مربیان، معلّم‌ها و ... در این راستا مسؤولیتی بس سنگین دارند. بزرگان دین، در این زمینه، همانند سایر عرصه‌های اجتماعی و دینی موفق بوده‌اند؛ به عنوان نمونه، حضرت علی علیه السلام در عصر و زمان خود چه قدر سخنرانی کرد! چه قدر کلمات حکمت‌آمیز بیان فرمود! چه قدر نامه‌های سراسر حکمت و مملو از معارف نوشت! که نهج البلاغه گلچینی از آن است، و ای کاش سیّد رضیّ تمام آنچه از سخنان مولی را دیده بود جمع آوری می‌کرد و به ما می‌رساند!

علی علیه السلام مردی است که همانند این مزرعه زاینده است، همواره به هدایت مردم و کارهای عبادی و اجتماعی مشغول است. عدد هزار را در زندگانی علی علیه السلام زیاد می‌بینیم، آن حضرت از دسترنج شخصی خود هزار برده می‌خرد و آزاد می‌کند! «۱» بعضی از شب‌ها هزار رکعت نماز می‌خواند! «۲» در یکی از شب‌های جنگ صفین، حضرت بیش از پانصد و بنا به قولی نزدیک به هزار نفر از یاران معاویه را کشت و با هر ضربتی تکبیر می‌گفت! «۳»

شیعیان علی علیه السلام نیز باید در همه امور، مخصوصاً در این مسایل، از علی علیه السلام پیروی کنند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در صدر اسلام چه کرد؟ اسلامی که در مهد جاهلیت و سرزمین خشک و سوزان؛ یعنی مکه ظهور کرد چگونه بالنده و زاینده بود و جوانه‌های مختلفی زد که در مدّت کمتر از صدسال، اکثر نقاط دنیا را فتح کرد!

(۱) وسائل الشّیعه، جلد ۱۶، ابواب العتق، باب ۱، ح ۳ و ۶.

(۲) در روایتی که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند می‌خوانیم که: حضرت علی علیه السلام در اواخر عمرش در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند! (بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۴).

(۳) آن شب را «لیله الهیریر» یا «شب فرار» نامیدند چون بر اثر شدت جنگ، افراد زیادی از دشمن گریختند. در این شب یک هزار و هفتاد نفر از یاران امام علیه السلام از جمله «اویس قرنی» و «خزیمه بن ثابت ذو الشّهادتین» به شهادت رسیدند و دهها هزار نفر از

سپاهیان معاویه کشته شدند. (ترجمه و شرح مناقب خوارزمی، صفحه ۲۴۸ و منتهی الامال، جلد اول، صفحه ۲۹۳).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۱

در آن زمان پنج تمدن در گرداگرد مکه وجود داشت؛ در قسمت شمال، تمدن روم؛ در شرق، تمدن ایران و در کنار آن تمدن بابل؛ در عراق و در جنوب مکه، تمدن یمن و در غرب آن تمدن مصر باستان بود؛ هنگامی که نهال نو پای اسلام روئید و استحکام یافت و استقلال پیدا کرد، شروع به جوانه زدن نمود. در مدت کمتر از صد سال، ایران، یمن، مصر و بابل را فتح کرد و آن جوانه‌ها سراسر این چهار تمدن را پوشاند.

مسلمانان نیز باید چنین باشند؛ در حالی که متأسفانه برخی از ما حتی به تربیت فرزندانمان نمی‌پردازیم. برخی از انسان‌ها، صبح هنگام، زمانی که هنوز بچه‌هایش از خواب بر نخوابیده‌اند، از خانه بیرون می‌روند؛ شب هنگام، زمانی که بچه‌ها دوباره به خواب رفته‌اند، به خانه باز می‌گردند و فرزندان خود را در خواب ملاقات می‌کنند و هیچ اقدامی برای تربیت آنها نمی‌کنند. آخرین نکته این که مسلمانان امروز، اگر بخواهند همچون مسلمانان صدر اسلام، دیگر کشورها را فتح کنند، اول باید خودشان را اصلاح کنند و اختلاف و تفرقه داخلی را تبدیل به وحدت و اتحاد کنند؛ کتاب‌ها و روزنامه‌هایی که علیه یکدیگر می‌نویسند، تبدیل به کتاب واحد کنند و به خارج ارسال دارند.

۲ مثال مذکور شامل همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شود!

به تمام کسانی که توفیق تشرف خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داشته‌اند و آن حضرت را از نزدیک زیارت کرده‌اند اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گویند. آیا مثل زیبای فوق که قرآن مجید از انجیل نقل کرده است، شامل تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شود، یا اختصاص به برخی از آنان دارد؟

پاسخ: با دقت در خود آیه شریفه، پاسخ این سؤال روشن می‌شود. در ذیل آیه مثل آمده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ یعنی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دو دسته بودند:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۲

۱- کسانی که ایمان آورده بودند و عمل صالح انجام می‌دادند؛ مغفرت و اجر عظیم از آن اینان است.

۲- کسانی که ایمان حقیقی نیاورده و عمل صالح انجام نمی‌دادند؛ اینان محروم از غفران الهی و اجر او هستند.

بنابراین، اگر تمام اصحاب رسول الله را تنزیه کنیم و همه آنها را خوب بدانیم همان گونه که برخی از اهل سنت گفته‌اند- با قرآن مجید سازگاری ندارد؛ «۱» زیرا آیات فراوانی در سراسر قرآن مجید، مخصوصاً در سوره توبه در مذمت برخی از اصحاب پیامبر آمده است. در ضمن اگر همه اصحاب حضرت رسول علیه السلام خوب بودند، چرا برخی از آنان با برخی دیگر جنگیدند! آیا این تناقض نیست!

در یکی از سفرهای مکه، پس از نماز مغرب در مسجد الحرام با چند تن از برادران اهل سنت به گفت‌وگو نشستیم، اتفاقاً سخن از تنزیه اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله به میان آمد. آنان گفتند: همه اصحاب آن حضرت خوبند، سؤال کردم: اگر شما جنگ صفین حاضر بودید، در سپاه علی علیه السلام قرار می‌گرفتید یا معاویه؟ گفتند: در سپاه علی علیه السلام؛ ولی به معاویه نیز توهین نمی‌کردیم. گفتیم: اگر حضرت علی علیه السلام شمشیری به دست شما می‌داد و می‌فرمود: به معاویه حمله کنید و او را بکشید، چه می‌کردید؟

گفتند: دستور علی علیه السلام را اجرا می‌کردیم و معاویه را می‌کشتیم؛ ولی کمتر از گل به او نمی‌گفتیم؟! این طرز تفکر بیشتر شبیه شوخی است.

برخی از آنان این گونه توجیه می‌کنند که معاویه و علی علیه السلام هر دو بر اساس اجتهاد و استنباط شخصی خود این کار را کردند؛ پس هیچ کدام مقصّر نیستند. طلحه و زبیر و عایشه هم طبق اجتهادشان با علی علیه السلام جنگیدند و هیچ کدام در پیشگاه خداوند مقصّر نیستند. بنابراین هر کدام به وظیفه شرعی خود عمل کرده‌اند!

بطلان این توجیه بسیار روشن است، اگر این سخن را بپذیریم، دیگر گناهکاری

(۱) شرح این مطلب را در کتاب «نظریه عدالة الصحابة» نوشته استاد احمد حسین یعقوب مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۳

روی زمین نمی‌ماند؛ هابیل و قابیل هر دو بر اساس اجتهاد و استنباطشان با هم درگیر شدند و هر کدام به وظیفه خود عمل کردند؛ پس هیچ کدام محکوم نیستند! موسی و فرعون؛ ابراهیم و نمرود؛ عیسی و بت پرستان؛ شعیب و قومش و ...؛ هر کدام بر اساس استنباط و اجتهاد خود عمل کردند؛ پس هیچ یک مقصّر نیستند! چرا انسان شعری بگوید که در قافیه‌اش بماند!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۴

مثال چهل و هفتم: غیبت

اشاره

خداوند متعال در آیه دوازدهم سوره حجرات می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید؛ زیرا بعضی از گمانها گناه است؛ و هر گز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است!

دور نمای بحث

در این آیه شریفه، هر چند کلمه «مثل» مطرح نشده است؛ ولی از آنجا که یک امر معنوی و غیر مادی را به امری محسوس و مادی تشبیه می‌کند، از امثال القرآن محسوب می‌شود. در این مثل «غیبت» که از گناهان کبیره خطرناک و عامّ البلوی است،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۶

به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه شده است؛ یعنی همان طور که هیچ انسانی گوشت برادر مرده خود را نمی‌خورد، غیبت نیز نباید بکند.

معرفی اجمالی سوره حجرات

سوره حجرات، چهل و نهمین سوره قرآن، دارای هیجده آیه می‌باشد که در مدینه نازل شده است. این سوره مبارکه حاوی یک سلسله دستورات مهم اسلامی است و آدابی در مورد برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیاء الله در آن بیان شده است، نام

«سوره اخلاق» برای این سوره به خاطر دستورالعمل‌های اخلاقی متعددی که دارد، نام مناسبی است.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْخُجُرَاتِ اَعْطِيَ مِنَ الاجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ اطَاعَ اللّٰهَ وَ مَنْ عَصَاهُ

هر کسی سوره حجرات را تلاوت کند، خداوند ده برابر مردم کره زمین به او اجر و ثواب می‌هد. «۱»

گاه تصوّر می‌شود که ذکر چنین فضیلت‌هایی برای قرائت یک سوره کوچک نوعی مبالغه است؛ ولی بطلان این تصوّر روشن است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام هرگز مبالغه نمی‌کنند و واضح است که منظور این روایت (و مانند آن) تلاوت تنها نیست؛ بلکه این ثواب‌های عظیم برای کسی است که علاوه بر تلاوت و تفکر پیرامون معنای این آیات الهی، به مضامین آن نیز عمل کند.

شرح و تفسیر

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» - مخاطب این آیه شریفه، مؤمنین هستند. در این آیه، خداوند

(۱) مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۲۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۷

متعال تمام مؤمنین را از سه کار بر حذر داشته است:

۱- «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» - ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌ها پرهیز کنید و گمان و اندیشه بد نسبت به دیگران نداشته باشید؛ زیرا برخی از گمان‌ها گناه و معصیت است؛ زیرا ممکن است گمان تو اشتباه باشد، اگر اشتباه باشد، گناه بزرگی کرده‌ای.

خداوند می‌خواهد همه مؤمنان در محیطی امن و امان زندگی کنند. جانشان، مالشان، آبروی شان محفوظ باشد؛ نه تنها در جامعه و محیط خارجی این امتیّت وجود داشته باشد، بلکه در محیط افکار و اندیشه‌ها نیز باید این امتیّت حاکم باشد. و که این چه دین والایی است!

مرحوم فیض کاشانی حدیث پر محتوای زیر را از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَعَرَضَهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ الشُّوْءُ «۱»؛ خداوند تعدی و تجاوز بر چهار چیز از مؤمنان را حرام کرده است: خون و مال و آبرو و این که گمان بد درباره او برند.»

اگر واقعاً همین یک دستورالعمل اخلاقی عملی شود، بسیاری از کینه‌ها، عداوت‌ها و حسادت‌ها از بین می‌رود؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان سوء ظن است.

سؤال: گمان بد بردن اختیاری نیست تا از آن اجتناب کنیم؛ مثلاً وقتی صحنه‌ای را می‌بینیم ناخودآگاه گمانی در ذهن ما ایجاد می‌شود، بنابراین چگونه می‌توانیم کاری را که اختیاری نیست ترک کنیم؟

پاسخ: اولاً باید سعی نمود که اعمال و رفتار دیگران را حمل بر صحت نموده و آن را توجیه نماییم؛ یعنی مثلاً اگر در ماه رمضان کسی را دیدی که چیزی می‌خورد، بگو شاید مریض است یا عذر دیگری دارد! اگر جوانی را به همراه خانمی در کوچه و

(۱) المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۶۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۸

خیابان دیدی، بگو شاید از محارم و بستگان اوست! اگر رفتار ناشایستی از شخصی دیدی، بگو شاید بر اثر خستگی و یا ناچاری مرتکب شده است و ...

در برخی از روایات آمده است که تا هفتاد مَحْمِل و شاید و احتمال و توجیه برای آن تصوّر کن «۱»، وقتی این شایدها را گفتی، آن گمان بد در ذهنت کم رنگ می‌شود.

ثانیاً: اگر گمان بد در ذهن تو مستحکم و پابرجا شد، طبق آن عمل نکن و آن را از محیط فکر و ذهنت به خارج سرایت مده! و همانند گذشته با آن دوست رفتار کن و از ابراز علاقه‌ات نسبت به او مکاه.

خلاصه این که اجازه نده گمان بد، در افعال و کردار و برخورد تو تأثیر بگذارد. پس اولین صفت رذیله‌ای که در این آیه شریفه از آن نهی شده است، گمان بد و سوءظن است.

۲- «وَلَا تَجَسَّسُوا»- دومین دستورالعمل اخلاقی که در این آیه شریفه آمده، «ترک تجسس» در کار مردم است.

در لغت عرب هم «تجسس» داریم و هم «تحسس» و هر دو به معنای جستجو کردن است؛ با این تفاوت که تجسس، جستجو کردن در موارد غیر مجاز و نامشروع، و «تحسس» به معنای جستجو نمودن در امور مشروع و مجاز است. حضرت

(۱) به چنین روایتی از معصومین علیهم السلام دست نیافتیم؛ ولی روایتی بدین مضمون در بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶ به نقل از «ابن کعب» نقل شده است؛ قال ابی بن کعب: «إذا رأیتم احد اخوانکم فی خصله تستنکرونها منه فتأولوا لها سبعین تأویلاً فان اطمأنت قلوبکم علی احدها و الا- فلو مواءموا أنفسکم حیث لم تعذروه فی خصله سترها علیه سبعون تأویلاً و انتم اولی بالانکار علی أنفسکم منه؛ هر گاه صفت زشتی از یکی از برادران دینی خود دیدید، برای آن هفتاد توجیه درست کنید. اگر دلتان به یکی از این توجیه‌ها آرام گرفت که هیچ و گرنه خودتان را ملامت کنید که با هفتاد توجیه هنوز بدبینی شما از بین نرفته است؛ پس شما سزاوارتر به عتاب و انکار هستید». هر چند بعید نیست که ابی بن کعب این روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد، مخصوصاً که مضمون بسیار جالبی دارد که عادتاً از غیر معصوم صادر نمی‌شود. البته روایات فراوانی داریم که دلالت بر توجیه و حمل بر صحت نمودن کارها و گفتار مؤمنان دارد؛ اما کلمه «هفتاد بار» در آنها نیامده است. به عنوان نمونه، به بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۷ و جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶ و جلد ۷۵ صفحه ۳۳ و ۲۵۱، رجوع کنید؛ این روایات عمدتاً از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۹

یعقوب علیه السلام به برادران یوسف علیه السلام فرمود: «يا بَنِي اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَاخِيهِ؛ پسرانم! بروید، و از یوسف و برادرش جستجو کنید!» (۱)

بنابراین از نظر اسلام تجسس جایز و مشروع، اما تجسس غیر مجاز است.

مردم اسرار و رازهای پنهانی مختلفی دارند که نمی‌خواهند دیگران از آن آگاه شوند؛ جستجو کردن برای کشف امور پنهانی مردم تجسس غیر مجاز است.

در روایتی آمده است: «اگر کسی با دیگری صحبت می‌کند و در هنگام سخن گفتن، او به چپ و راست خود نگاه می‌کند، این سخن سرّ اوست و شنونده حق ندارد آن را افشاء کند!» (۲) زیرا افشاء اسرار مردم از بزرگترین گناهان است. اگر اسرار مردم افشاء شود، زندگی دنیا طاقت‌فرسا و مبدّل به جهنمی سوزان خواهد شد.

مردم بدون اعتماد به یکدیگر نمی‌توانند زندگی کنند؛ تجسس پایه‌های اعتماد را متزلزل می‌کند.

البته در برخی موارد، مخصوصاً در کارهای اطلاعاتی که اهداف مهم و مشروعی در نظر است- مثل این که شخصی مظنون به

جاسوسی برای بیگانگان است، یا مظنون به قاچاق مواد مخدر و مانند آن باشد- تجسس اشکالی ندارد؛ زیرا اینها تجسس نیست، بلکه تجسس محسوب می‌شود؛ ولی این استثناءها هم باید روی حساب و کتاب باشد، نه این که بی جهت تمام مکالمات تلفنی و گفت و گوهای مردم را بشنوند و تمام مکاتبات را کنترل کنند.

خلاصه این که، دومین سفارش اخلاقی در آیه مثل، ترک تجسس است.

۳- «وَلَا يَعْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا»- سومین سفارش اخلاقی مطرح شده در این آیه، پرهیز از «غیبت» است. هیچ یک از شما پشت سر دیگری غیبت نکند و پرده از روی اسرار او بر ندارد.

(۱) سوره یوسف، آیه ۸۷.

(۲) المحجبة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۳۷

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۰

سؤال: این سه گناه چه پیوندی باهم دارند؟ آیا بطور تصادفی در کنار هم ذکر شده‌اند، یا ارتباطی با یکدیگر دارند؟

پاسخ: انصاف این است که این سه، باهم مرتبطند و هر یک معلول دیگری است.

در برخوردها و معاشرت‌ها، ابتداء سوءظن حاصل می‌شود، اگر بتواند با آن مبارزه نموده و آن را برطرف سازد، باید خدا را شکر نماید و گرنه، آن سوءظن باعث تجسس در کار دیگران می‌شود؛ در این مرحله نیز اگر با هوای نفس جهاد کرد و بر آن فائق شد، خوشا به حالش و گرنه تجسس ثمره نامیمونی به نام غیبت خواهد داشت و غیبت معلول تجسس خواهد بود. بنابراین سوءظن منشأ و علت تجسس و تجسس نیز علت غیبت می‌باشد؛ و به تعبیر دیگر، غیبت معلول تجسس و تجسس معلول سوءظن است.

«أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمِ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»- خداوند متعال پس از این که سه گناه بزرگ اخلاقی گذشته را بیان می‌کند و مؤمنان را از آن نهی می‌نماید، مثالی برای غیبت- که متأسفانه نقل مجلس غالب مردم است- می‌زند و می‌فرماید که غیبت کردن پشت سر یک مسلمان، و پرده برداشتن از سرّ و رازی که دیگران از آن اطلاعی ندارند، همانند خوردن گوشت مرده برادر است؛ آیا کسی حاضر است قطعه‌ای از گوشت بدن برادر مرده‌اش را جدا کند و بخورد! غیبت نیز شبیه این کار است. علت این تشبیه آن است که وقتی غیبت دیگری را می‌کند، آبرویش را می‌ریزد، ریختن آبروی دیگران همانند بریدن گوشت بدنشان، بلکه گاهی سخت‌تر از آن است. و از آنجایی که مسلمانان همه برادر یکدیگرند؛ غیبت هر مسلمانی همانند خوردن گوشت برادر انسان است. تشبیه به انسان مرده نیز از این جهت است که همان طور که چنین انسانی قادر به دفاع از خویش نیست، شخصی که غیبت او می‌شود نیز قادر به دفاع از خود نیست؛ چون در مجلس غیبت حضور ندارد.

عجب مثال گویایی! آیا زشت‌تر از این- خوردن گوشت برادر مرده- کار دیگری تصور می‌شود! آیا یک انسان، حتی اگر دیوانه باشد، حاضر به انجام چنین کاری می‌شود!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۱

قرآن خود پاسخ سؤالات بالا را می‌دهد:

«فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ»- هرگز کسی حاضر به خوردن گوشت برادر مرده خود نمی‌شود! پس سزاوار است تقوای الهی پیشه کنید و به سراغ غیبت نروید؛ بلکه فکر آن را هم نکنید، همان گونه که فکر خوردن گوشت انسان مرده را نمی‌کنید. تقوای الهی داشته و به دیگران سوءظن نداشته باشید، تا وادار به تجسس و کشف رازهای پنهانی نشوید؛ تا در نتیجه به افشاء اسرار مردم دست نزنید. اگر قبلاً مرتکب این گناهان یا گناهان دیگر شده‌اید و اکنون به قبح و زشتی آن پی برده‌اید، به سوی خدا

بازگردید و از کارهای گذشته توبه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است و از گناهان و خطاهای انسان می‌گذرد.

پیام آیه

فبح و زشتی فوق العاده غیبت

پیام روشنی که این آیه شریفه برای همگان دارد این است که بازی کردن با آبرو و حیثیت مردم و غیبت و عیب‌جویی، همچون آدمخواری می‌باشد! بلکه بسان خوردن گوشت اموات است، نه مرده دشمن، که میت برادر! و این، کار وحشی‌ترین حیوانات است. به یقین کسی که ذره‌ای از عواطف انسانی در وجود او باشد از انجام چنین کاری شرم دارد، پس چرا در حفظ حرمت و آبروی او آن قدر سهل‌انگار است که غیبت را نقل محافل خود می‌سازد!

مباحث تکمیلی

۱ سرانجام غیبت‌کننده

خوانندگان محترم! غیبت عواقب و اثرات نامطلوبی دارد که در روایات نیز به آن اشاره شده است. در اینجا فقط به ذکر دو روایت بسنده می‌کنیم:

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۲

الف: غیبت‌کننده اگر توبه کند و توبه‌اش پذیرفته شود، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌گردد و اگر موقف به توبه و جبران گذشته‌اش با اعمال صالح نشود و بمیرد، اولین کسی است که وارد جهنم می‌شود.

«۱» این روایت پشت انسان را می‌لرزاند! چرا مردم اهمیت نمی‌دهند و به این امور توجهی نمی‌کنند!

ب: در روایت دیگری آمده است: «غیبت‌کننده باید در روز قیامت جریمه غیبت‌هایش را بپردازد؛ پرونده آنها مطالعه می‌شود، اگر غیبت شونده گناهمانی دارد، آن را به پرونده غیبت‌کننده منتقل می‌کنند و اگر گناهی ندارد، ثواب‌های موجود در پرونده غیبت‌کننده را به پرونده غیبت‌شونده منتقل می‌کنند.» (۲) آبروی مردم را بردی، باید مجازات آن را به این وسیله تحمل کنی.

روز قیامت هنگامی که نامه اعمال را می‌دهند، بعضی از انسان‌ها به نامه اعمال خود نگاه می‌کنند، با کمال تعجب می‌بینند، قسمتی از کارهای خیری که انجام داده‌اند، در نامه عملش ثبت نشده است و از سوی دیگر، برخی گناهمانی که انجام نداده، در پرونده‌اش ثبت شده است؛ فریاد می‌زند: این نامه عمل من نیست، اشتباهی رخ داده است! خطاب می‌آید که اشتباهی رخ نداده و این پرونده، نامه عمل خود توست و آنچه می‌بینی مجازات غیبت‌هایی است که مرتکب شده‌ای! «۳» روایات فوق بیانگر آن است که غیبت حق الناس است و سخت‌تر از حق الله می‌باشد؛ به همین دلیل احتیاط واجب آن است که از غیبت شونده حلیت طلبیده شود و اگر حلیت، مفسده‌ای دارد، آن قدر کار خیر و صالح برای غیبت‌شونده انجام شود تا جبران گردد.

وای به حال کسی که غیبت شخصی را کرده باشد و غیبت‌شونده از دنیا رفته باشد و دسترسی به او نداشته باشد! در این صورت نیز باید آن قدر کار خیر برایش انجام دهد تا روحش از او راضی شود.

(۱) بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۲۲.

(۲) المحجبة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۲۵ (به نقل از انوار الفقاهة، المکاسب المحرمه، صفحه ۳۶۴).

(۳) میزان الحکمة، باب ۳۱۳۳، حدیث ۱۵۱۹۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۳

۲ خود مان را فریب ندهیم!

خیلی‌ها در بحث غیبت، کلاه سرخود می‌گذارند و کار زشت خود را توجیه می‌کنند؛ مثلاً وقتی که به کار زشت آنها اعتراض شود، می‌گویند: «غیبتش نیست، جلوی خودش هم می‌گویم!» یا «غیبتش نیست، صفتش هست!» در حالی که این سخنان، توجیه غلطی است؛ زیرا اگر صفتش نباشد که تهمت و بهتان است؛ و چون صفتی است که دیگران اطلاع ندارند، غیبت محسوب می‌شود همان طور که بیان آن صفت در حضور غیبت کننده، نه تنها مشکل را حل نمی‌کند؛ بلکه گناه مضاعف دارد؛ زیرا ایذاء مؤمن است و ایذاء مؤمن نیز از گناهان بزرگ است. «۱»

برخی عذر دیگری آورده و می‌گویند: «او به من بدی کرد، من هم غیبتش می‌کنم!» در حالی که این مجوز غیبت نیست. آیا اگر کسی مزاحم ناموس شخصی شود، آیا او هم می‌تواند مزاحم ناموس شخص اول شود؟ خیر، فقط حاکم شرع می‌تواند او را تعزیر کند. بنابراین، با این عذر و بهانه‌ها نمی‌توان غیبت کرد.

۳ غیبت در لباس تقدس!

برخی از مردم دانسته یا ندانسته در لباس تقدس و شرع غیبت می‌کنند؛ مثلاً هنگامی که از او می‌پرسند: فلانی چطور آدمی است؟ می‌گوید: افسوس که اسلام دهان مرا بسته است! این سخن بدتر از غیبت است. اگر عیب و ایراد او را بگویند، به مراتب بهتر از این گونه سخنان است که شنونده هزاران فکر بد در مورد او می‌نماید؛ زیرا این سخن، به گفته برخی از علما دو گناه محسوب می‌شود، هم غیبت است و هم ریا.

خداوند ان شاء الله توفیق ترک این سه گناه بزرگ، مخصوصاً گناه بزرگ غیبت، را به همگان عنایت فرماید!

(۱) روایات فراوانی دلالت بر این مطلب دارد. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۸، ابواب احکام العشره، باب‌های ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷ و ۱۴۸، که مجموعاً ۲۴ روایت در این ابواب وجود دارد، مراجعه کنند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۵

مثال چهل و هشتم: نزدیکی خدا به انسان

اشاره

خداوند متعال در آیه ۱۶ سوره «ق» می‌فرماید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم.

دور نمای بحث

در این آیه شریفه نیز کلمه «مثال» یا «کاف» تشبیه به کار نرفته است؛ ولی از آنجا که تشبیهی وجود دارد و امری معقول و معنوی، به امر محسوسی تشبیه شده است، آن را به عنوان یکی از مثال‌های قرآنی مطرح کردیم.

در این مثال، خداوند نزدیکی خود را به انسان تشبیه به نزدیکی رگ قلب به انسان نموده است؛ بلکه می‌فرماید ما از رگ قلب انسان به او نزدیک‌تریم.

سیری در آیات قبل از آیه مثل

آیات قرآن به طور کلی دارای پیوند خاصی است؛ این پیوند گاهی آشکار و روشن مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۶

است؛ مانند آیات سوره یوسف که همه یک داستان را دنبال می‌کند و گاهی این پیوند صریح و روشن نیست و در ابتدا معلوم نمی‌شود، اما با کمی تأمل و دقت روشن می‌شود.

پیوند آیه مثل با آیات قبل از آن، از نوع دوم است که با کمی دقت و تفکر روشن می‌گردد. با این توضیح، نگاهی گذرا به آیات قبل از آیه مثل می‌کنیم.

سوره «ق» «سوره مکی» است، سوره‌های مکی غالباً پیرامون خداشناسی و معاد سخن می‌گویند؛ به عبارتی دیگر، خداوند در مدت سیزده سالی که پیامبرش صلی الله علیه و آله در مکه بود مسلمانان را چنان تربیت کرد که عقیده آنان به خداوند و قیامت که عامل تمام حرکتهاست، محکم شود. اگر انسان به این دو اصل اساسی و مهم ایمان داشته باشد، عمده مسائل عقیدتی اش سروسامان می‌گیرد و در واقع راه سعادتش هموار می‌گردد.

اشکال بسیاری از مردم از ضعف اعتقاد آنها نسبت به مبدأ و معاد است. این نوع انسان‌ها یا خداوند را حاضر و ناظر نمی‌دانند که در نتیجه دست به گناهان و جنایات فراوان می‌زنند و یا اگر خدا را حاضر و ناظر می‌دانند، به قیامت و جهان پس از مرگ اعتقادی ندارند.

هنگامی که به ابن سعد - لعنة الله عليه - دستور دادند که: به جنگ امام حسین علیه السلام برود، بسیار ناراحت شد؛ زیرا از طرفی جنگ با فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله کار بسیار سختی بود و از سوی دیگر دست کشیدن از مقام و حکومت و امارت سرزمین حاصلخیز «ری» سخت‌تر. جنگ بین «عقل» و «هوی» شروع شد و بالاخره هوی و هوس بر «ابن سعد» غلبه کرد و جنگ با امام حسین علیه السلام را انتخاب کرد تا به ملک ری برسد. او در پاسخ به ندای عقل مغلوب شده می‌گفت:

يقولون انّ الله خالق جنّة و نار و تعذيب و غل يدين

فان صدقوا فيما يقولون انّى اتوب الى الرحمن من سنتين

و ان كذبوا فرنا بدنيا عظيمة و ملك عقيم دائم الحجلين

ترجمه: می‌گویند: خداوندی وجود دارد و بهشت و جهنمی در انتظار است ... اگر راست باشد که پس از جنگ توبه می‌کنم! «۱» و اگر دروغ باشد، ملک ری را از دست نداده‌ام! «۲»

*** بنابراین، اعتقاد به دو اصل توحید و معاد، بسیار کار ساز است؛ حتی در زندگی دنیا! به گونه‌ای که اگر انسان‌ها به این دو اصل اعتقاد کامل پیدا کنند و طبق آن عمل نمایند، دیگر نیازی به دادگاه و زندان نیست. به این جهت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول سیزده سال تبلیغ در مکه، روی این دو اصل کار کرد و آیاتی از قرآن که در مکه نازل شد نیز غالباً بر همین محور دور می‌زد. برخلاف آیات «مدنی» که پیرامون مسائل فقهی، اخلاقی، تاریخی، جنگ‌ها و مانند آن است و کمتر از مبدأ و معاد سخن گفته شده است؛ زیرا مبانی اعتقادی مسلمانان در مکه پی‌ریزی و محکم شده بود.

خداوند متعال در آیات ۶ تا ۸ سوره «ق»، مسأله خداشناسی و توحید را مطرح می‌فرماید: در این آیات می‌خوانیم:

اَلَمْ يَنْظُرُوا اِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا وَ مَا لَهُمْ مِنْ فُرُوجٍ

آیا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم و چگونه آن را (به وسیله ستارگان) زینت بخشیده‌ایم و هیچ شکاف و سستی در آن نیست؟! سؤال: برخی تصور می‌کنند که اصلاً آسمان سقفی ندارد تا شکاف و سستی در آن تصور شود و آنچه می‌بینیم چیزی شبیه به سقف است، نه یک سقف واقعی؛ پس

(۱) راستی چه تضمینی برای ابن سعد وجود داشت که تا پس از جنگ زنده بماند و توفیق توبه پیدا کند! تاریخ نشان می‌دهد که او نه تنها موفق به توبه نشد بلکه به ملک ری هم نرسید! و عاقبت، همان گونه که امام حسین علیه السلام پیش بینی کرده بود، با وضع ذلیلانه‌ای به دست مختار کشته شد. شرح این داستان را در کتاب «سخنان حسین بن علی علیه السلام» صفحه ۲۶۳ به بعد مطالعه فرمایید.

(۲) منهاج الدّموع، صفحه ۲۹۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۸

چگونه قرآن مجید از آن، تعبیر به سقف نموده است؟ آیا این تعبیر با کشفیات علم امروز سازگار است؟

پاسخ: یکی از معانی آسمان، جوّ کره زمین است که دور تا دور کره زمین را گرفته و هیچ شکاف و سستی در آن راه ندارد، این جوّ بسیار لطیف از سقف فولادی که دارای چندین متر قطر باشد، محکم‌تر است؛ شهاب‌های آسمانی را همین جوّ دفع می‌کند. این سنگ‌ها به قدری بزرگ و خطرناک است که اگر به زمین برسد، خانه‌ها، شهرها، مزرعه‌ها، کارخانه‌ها و ... را سنگباران و نابود می‌کند؛ ولی خداوند، این سقف محفوظ را قرار داده است و هنگامی که سنگ‌ها به آن برخورد می‌کند، بر اثر حرارت زیاد، آتش می‌گیرد و خاکستر می‌شود

علاوه بر سنگ‌های آسمانی، اشعه خطرناکی از کیهان به سوی زمین سرازیر می‌شود که اگر جوّ کره زمین نبود، مستقیماً به سوی انسان‌ها می‌آمد و حیات انسانی را به خطر می‌انداخت.

نور خورشید نیز مضرّاتی دارد که جوّ زمین آن را تصفیه می‌کند و نور تصفیه شده به ما می‌رسد. بنابراین، اگر سقف آسمان شکافته شود و قسمتی از جوّ زمین آسیب ببیند و از آن قسمت سنگ‌های آسمانی و اشعه کیهانی و قسمت مضرّ نور خورشید به کره زمین برسد، زندگی انسان‌ها به خطر می‌افتد. آیا این انسان ناسپاس، در این آیات تفکر و اندیشه نمی‌کند تا به عظمت خداوند پی ببرد!

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ

زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌هایی عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز در آن رویاندیم.

ابتدا سراسر کره زمین زیر آب بود، بتدریج خشکی‌های زمین نمایان شد و به این ترتیب خداوند، زمین (خشکی‌های زمین) را گسترش داد؛ بنابراین آفرینش زمین و پیدایش خشکی‌های آن از نشانه‌های بزرگ توحید است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۹

کوههایی که همانند میخ در زمین فرو رفته است و جلوی طوفان‌های سهمگین را می‌گیرد و از زلزله‌های شدید و خطرناک جلوگیری می‌نماید نیز از آثار قدرت پروردگار است.

مسأله زوجیت، در تمام جانوران و گیاهان نشانه دیگر عظمت خدا است.

در قرن هفدهم میلادی کشف کردند که زوجیت اختصاص به انسان‌ها و حیوانات ندارد (۱) بلکه در جهان گیاهان نیز زوجیت وجود دارد، گیاهان هم بخشهای نر و ماده دارند و گرنه میوه و دانه تولید نمی‌شود؛

قرآن مجید ۱۴ قرن قبل، پرده از این راز مهم علمی بر داشته و همسر داری گیاهان را اعلام کرده است.

تَبَصَّرَهُ وَ ذَكَرَى لِكُلِّ عَجْدٍ مُّبِينٍ

[آسمان بدون شکاف، ستارگان زینت‌بخش آسمان، زمین و خشکی‌های آن، کوه‌های سر به فلک کشیده، همه آیات الهی هستند، آنها را برای شما بیان کردیم تا مایه بینایی و یاد آوری برای هر بنده توبه کار باشد. خداوند متعال پس از بیان مسائل خداشناسی در سه آیه فوق، در آیه ۱۵ همین سوره به سراغ مسأله معاد و جهان پس از مرگ می‌رود و می‌فرماید:

أَفَعَبَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

آیا ما از آفرینش اول عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم)؟! ولی آنها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند!

نتیجه این که خداوند متعال در آیات قبل از آیه مثل، از توحید و معارف بحث کرده است و آیه مثل هم در پیوند با همان آیات است؛ زیرا یکی از آثار معاد، محاسبه اعمال انسان‌هاست.

(۱) همسری، صفحه ۱۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۰

معاد برای پس دادن حساب و کتاب‌هاست و حساب و کتاب منوط به این است که کسی این حساب و کتاب‌ها را ثبت کرده باشد. چه کسی این همه حساب و کتاب‌ها را ثبت کرده است؟ آیه مثل به این پرسش پاسخ می‌دهد.

شرح و تفسیر آیه مثل

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ» - ما انسان را آفریدیم و از تمام اسرار درون او اطلاع داریم، نه تنها از اعمال و سخنانش؛ بلکه از افکار و اعتقادات و نیاتش نیز آگاهیم.

«وسوسه» در اصل به معنای صدای به هم خوردن زینت آلات است؛ زنی که النگوهای متعددی به دست دارد و از برخورد آنها با یکدیگر صدایی تولید می‌شود، آن را وسوسه می‌گویند. سپس این کلمه به هر چیزی که باعث فریب انسان شود، اطلاق گردید. به این جهت خیالات نامطلوب در ذهن انسان را وسوسه گفته‌اند.

بنابراین خدا از همه چیز، حتی خیالات نامطلوب درونی شما، اطلاع دارد. پس در چه چیز شک دارید؟

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» - ما از این انسان دور نیستیم تا ندانیم چه می‌کند بلکه به او نزدیک هستیم، نزدیکتر از رگ قلبش!

حبل الوريد به دو معنی تفسیر شده است:

۱- شاهرگی که در دو طرف گردن انسان است.

۲- شاهرگ‌هایی که متصل به قلب است.

این قلب از عجایب پروردگار است! تنها دستگاهی است که به طور مستمر در طول شبانه روز تا ۸۰ سال یا کمتر یا بیشتر فعالیت می‌کند.

بنابراین، خداوند از رگ قلب انسان به او نزدیکتر است. آیا با این نزدیکی، انسان از خداوند پنهان می‌ماند؟ خیالاتش بر خداوند مخفی می‌ماند؟ هرگز! بلکه همه چیز را می‌داند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۱

پیام آیه

آثار ایمان به نزدیکی خداوند

هرگاه نزدیکی خدا را به خود همچون رگ قلب یا گردن بدانیم - بلکه از آن هم نزدیکتر - حضور دائم خویش را در پیشگاه مقدسش احساس می‌کنیم و شرم این حضور برای بازداشتن از انواع گناهان و خطاها کافی است. نه تنها عالم برون محضر اوست، که درون جسم و جان ما نیز محضر خداست. و در محضر خدای بخشنده، مهربان، کریم و غفور، گستاخی و بی ادبی و نافرمانی چقدر زشت و ناپسند است.

مباحث تکمیلی

۱ مثال‌های دیگری در مورد نزدیکی خدا به انسان

در مورد نزدیکی پروردگار عالم به انسان، مثال‌های دیگری نیز زده شده است؛ از جمله این که گفته‌اند: مثل خدا و انسان، مثل روح است نسبت به بدن و یا این که مثل آفتاب و جهان هستی است یا مثل منبع تولید کننده انرژی و لامپ‌ها و دیگر وسایل مصرف کننده انرژی که اگر لحظه‌ای انرژی قطع شود، تمام لامپ‌ها خاموش گشته و سایر وسائل برقی نیز از کار می‌افتند. ولی هیچ یک از این مثال‌ها مانند آنچه در آیه شریفه مثل آمده، نزدیکی خدا را به انسان بیان نمی‌کند. خداوند متعال از هر نزدیکی، نزدیکتر و از ما جدا نیست؛ ولی ای کاش این مطلب را باور کنیم! اگر بشر همین یک آیه را باور کند، محال است که دیگر خود را به ظلم و ستم و گناه آلوده کند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۲

۲ سخنی از امام کاظم علیه السلام

روزی ابو حنیفه - یکی از پیشوایان چهار گانه اهل سنت و امام و رهبر حنفی‌ها - به خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسد و بر کار فرزند آن امام - حضرت کاظم علیه السلام خرده گیری می‌کند! که فرزند شما در مسجد نماز می‌خواند و مردم از جلوی او (بین او و جای سجاده‌اش) عبور می‌کردند و او هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌داد (۱).

امام صادق علیه السلام فرمودند: سیر این مطلب را از خود ایشان پرسید. ابو حنیفه همان اعتراض را خدمت امام کاظم علیه السلام مطرح کرد. حضرت در جواب فرمودند: «انَّ اللّٰهَ الَّذِیْ اُصِیْلَیْ لَهُ اَقْرَبُ الِیَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ، اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُوْلُ نَحْنُ اَقْرَبُ الَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ؛ خداوندی که [عبادت او را به جا می‌آورم و او را پرستش می‌کنم و برایش نماز می‌گزارم، از رگ قلب به من نزدیکتر است همان گونه که در قرآن فرموده است: ما به انسان از رگ قلبش نزدیکتریم!» (۲) وقتی با چنین خدایی که این قدر به من نزدیک است، راز و نیاز می‌کنم اگر مردم از جلوی من رفت و آمد کنند، چه اشکالی دارد!

واقعاً خداوند به انسان بسیار نزدیک است؛ پس چرا شرم و حیا نمی‌کنیم؟! معلوم می‌شود که معنای این آیه را نفهمیده‌ایم یا آن را باور نکرده‌ایم؛ بنابراین باید صبح و شام این آیه شریفه را زمزمه کنیم و همواره به یاد آن باشیم تا باور کنیم!

(۱) اهل سنت نسبت به این مسأله بسیار حساسند. کسانی که به مکه معظمه و مدینه منوره مشرف شده‌اند، می‌دانند که اگر از جلوی یکی از نمازگزاران اهل سنت عبور کنید با شدت برخورد می‌کنند و با دست عابر را به سمتی پرت می‌کنند و کسانی که حساسیت

کمتری دارند، با دست مانع عبور عابر می‌شوند و از این کار تنفر زیادی دارند! ابو حنیفه اشاره به همین مطلب می‌کند.

(۲) نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۱۰۸ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۲، صفحه ۲۴۶).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۳

مثال چهل و نهم: مثالی دیگر برای زندگی دنیا

اشاره

آیه شریفه ۲۰ سوره حدید، مثالی دیگر برای زندگی دنیاست. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَاعٌ الْغُرُورِ

بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود. و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی؛ و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست.

دور نمای بحث

این مثال نیز در مورد زندگی دنیاست؛ ولی تفاوت‌هایی با مثال‌های گذشته، که در

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۴

این مورد زده شده، دارد. در این مثال زندگی دنیا به بارانی تشبیه شده است که بر سرزمینی می‌بارد و آنجا را خرم و سرسبز می‌کند؛ اما عمر این طراوت و خرمی طولانی نیست و به زودی از بین می‌رود.

شرح و تفسیر

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»- مخاطب این آیه شریفه، فقط مسلمانان نیستند؛ بلکه همه انسان‌ها مخاطب آیه‌اند. ای انسان‌ها! ای مردم سراسر کره زمین، در تمام زمان‌ها، بدانید که زندگی دنیا از پنج حالت خارج نیست:

۱- «لَعِبٌ»- حالت اول زندگی دنیا، لعب و بازی است. جمعی از دنیا پرستان سرگرم بازی و سرگرمی‌های بیچگانه هستند، هر چند سن و سال زیادی دارند؛ اما عقل و کارهای آنها کودکانه است.

۲- «لَهُمْ»- گروهی دیگر خوشگذران هستند؛ در زندگی خود جز به خوشگذرانی فکر نمی‌کنند. تا قدرت و توان دارند مشغول لهو و خوشگذرانی هستند.

۳- «زِينَتُهُ»- صورت سوم زندگی دنیا، زینت و خود آرایی و آرایش است، برخی دائماً می‌خواهند خود آرایی کنند، آرایش جدید، لباس جدید، خانه نو و جدید، حرکات تازه و جدید و خلاصه کار این گروه خود آرایی و زینت است.

۴- «تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ»- فخر فروشی حالت دیگر دنیاست. شاید منظور از فخر فروشی در اینجا فخر به مقام و موقعیت اجتماعی باشد، چنین اشخاصی به دنبال پست و مقام هستند تا به دیگران فخر بفروشند.

۵- «وَ تَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»- «تکاتر» به معنی فزون‌طلبی است؛ فزون‌طلبی در اموال و ثروت اندوزی و فزون‌طلبی در اولاد و نیروی اقتصادی.

حالت دیگر دنیا، مال اندوزی و فزون‌طلبی در مال دنیا است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۵

خلاصه این که حیات دنیا منحصر در این ۵ حالت است.

سؤال: مراد از این پنج حالت زندگی دنیا چیست؟ آیا منظور این است که مردم دنیا پنج گروه هستند؛ زندگی جمعی سراسر «لعب» و زندگی جمعی دیگر، سراسر «لهو» و زندگی گروه سوم، سراسر «زینت» و زندگی برخی دیگر، سراسر «فخر فروشی» و بالاخره زندگی عده‌ای نیز سراسر «فزون‌طلبی» است، یا منظور این است که زندگی هر انسانی این پنج مرحله را طی می‌کند؟

پاسخ: برخی از مفسران معتقدند که هر انسانی این پنج مرحله را پشت سر می‌گذراند، تا به سنّ چهل سالگی می‌رسد و پس از آن کامل می‌شود، اینان معتقدند چهل سال اول عمر انسان به پنج قسمت هشت ساله تقسیم می‌شود: آدمی در هشت ساله نخست که مرحله کودکی است، به لعب و بازی مشغول است؛ هشت ساله دوم که دوران نوجوانی است، به لهو و خوشگذرانی طی می‌شود؛ با گذاشتن به هشت ساله سوم که دوران جوانی است، آدمی به زینت و خود آرایی روی می‌آورد؛ هشت ساله چهارم به دنبال مقام و فخر فروشی است و بالاخره پس از تکمیل سی و دو سالگی تا چهل سالگی که هشت ساله پنجم را طی می‌کند به زر اندوزی و ثروت اندوزی می‌پردازد و با پا نهادن به چهل سالگی شخصیت او کامل می‌شود و ثبات شخصیت می‌یابد. (۱)

«كَمْثَلٍ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»- خداوند متعال پس از این که ماهیت دنیا را به خوبی روشن می‌کند و حقیقت آن را کاملاً آشکار می‌کند، مثال زیبایی برای زندگی دنیا می‌زند: مثل دنیا، مثل باران با برکتی است که بر زمین‌های خشک و تشنه نازل می‌شود و بر اثر باران، انواع گیاهان، درختان، گل‌ها و سبزه‌ها می‌روید و به قدری رشد و نمو می‌کند که باعث حیرت و تعجب کشاورز می‌شود.

(۱) مرحوم علامه طباطبائی «رضوان الله علیه» در «المیزان» (مترجم، جلد ۳۷، صفحه ۳۴۳). مراحل پنجگانه فوق را به نقل از شیخ بهائی «رحمة الله علیه» بیان کرده است، ولی مدّت هر یک از دوره‌های پنجگانه را بیان نکرده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۶

«كُفَّار» در این آیه به معنای کشاورزان است؛ «کفر» به معنای پوشانیدن است و کافر را از این جهت کافر می‌گویند که حقیقت و فطرت خود را می‌پوشاند و کشاورز را نیز بدین جهت کافر می‌گویند که دانه را در خاک پنهان می‌کند؛ همان گونه که به «قبر» و «شب» نیز این لفظ اطلاق می‌شود؛ زیرا قبر جسد را در خود پنهان می‌کند و شب تاریک هر چیزی که در آن قرار گیرد. به هر حال، گیاهان و درختان به وجود آمده از باران به قدری زیاد و فراوان و باطراوت و نشاط است که باعث تعجب و حیرت هر کشاورزی می‌شود.

«ثُمَّ يَهْبِجُ فِتْرَاهُ مُصَيَّرًا»- اما عمر طراوت و نشاط این گیاهان و درختان، که موجب تحیر و تعجب کشاورزان می‌گردد، زیاد نیست و با آمدن فصل پائیز همه آن طراوت و نشاط از بین می‌رود، کم کم زرد و سپس خشک می‌شود.

«ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا»- سپس این گیاهان خشکیده زرد شده تبدیل به کاه می‌شود و نسیمی آن را متلاشی کرده، هر قسمتی از آن را به گوشه‌ای می‌برد. گیاهی که در زمان طراوت و شادابی در مقابل طوفان مقاوم بود، اکنون نسیم ملایمی، شیرازه زندگی‌اش را از هم می‌پاشد.

آری! زندگی دنیا با آن زینت و پول و مقامش، همانند این مزرعه است؛ اولش زرق و برق و رونق و جذّابیت؛ ولی طولی نمی‌کشد که همه اینها از بین می‌رود و درهم می‌شکند. اگر شک داریم کافی است که نگاهی گذرا به عمر کوتاه و شش ماهه گیاهان از

بدو تولد تا لحظه مرگ بیندازیم. زندگی این گیاهان دورنمای زندگی مادی ماست.

آن ۶ ماه عمر می‌کند و انسان مثلاً ۶۰ سال؛ اما بالاخره همه می‌میرند. انسان همانند گیاهان بقدری ضعیف است که در بدو تولد؛ حتی قدرت حفظ و کنترل آب دهان خود را ندارد و در انتهای عمر و زمان پیری نیز به همین وضع دچار می‌شود!

«وَفِي الْأَجْرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» - انسان‌ها در جهان آخرت یکی از این دو سرنوشت را خواهند داشت: یا مبتلا به عذاب شدید می‌شوند و یا

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۷

مغفرت و خشنودی پروردگار نصیب آنها می‌شود.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» - زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست؛ یعنی ظاهری پر جاذبه و فریبنده دارد، ولی باطنی ندارد.

پیام‌های آیه

۱ دنیا فریبنده، گذرا و ناپایدار است.

پیام آیه شریفه این است که ظاهر دنیا شما را فریب نهد و از مقصد اصلی باز ندارد، دنیا چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد و تکیه کرد؛ زیرا دنیا فریبنده و گذرا و ناپایدار است.

حضرت علی علیه السلام دنیا را چنین توصیف می‌کند: «تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ» دنیا سه کار می‌کند:

۱- فریبنده است و انسان‌ها را فریب می‌دهد.

۲- به بشر ضرر و زیان وارد می‌کند و او را از جهان آخرت باز می‌دارد.

۳- گذرا و ناپایدار است.

سپس می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَها ثَوَابًا لِأَوْلِيائِهِ وَلَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ» - دنیا آن قدر بی ارزش است که خداوند، نه دادن آن را به عنوان پاداش دوستانش پذیرفته و نه گرفتن آن را به عنوان کیفر دشمنانش!

سپس مثال زیبایی برای دنیا می‌زند:

«وَأَنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَنَا هُمْ حُلُوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَمَارَتْحُلُوا» (۱) اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده‌اند، قافله سالار فریاد می‌زند (کوچ کنید) و آنها کوچ می‌کنند!

(۱) نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۸

ضمناً در هر تشبیهی سه رکن اساسی وجود دارد؛ «مُشَبَّه»، «مُشَبَّهٌ بِهِ» و «وَجْهٌ شَبَّهَ»؛ مثلاً وقتی انسانی را به شیر تشبیه می‌کنیم، انسان «مشبه» و شیر «مشبه به» و شجاعت «وجه شبه» است؛ یعنی انسان را در شجاعت به شیر تشبیه نموده‌ایم.

در مثال مورد بحث نیز زندگی دنیا «مشبه» است و باران و گیاهان «مشبه به» است؛ اما وجه شبه چیست؟ یعنی دنیا در چه چیزی به گیاهان و گل‌ها تشبیه شده است؟

مفسران در پاسخ این سؤال احتمالات مختلفی داده‌اند:

۱- دنیا از جهت ناپایداری و گذرا بودن به گیاهان تشبیه شده است؛ یعنی همان گونه که طراوت و شادابی و سرسبزی گیاهان

ماندگار نیست و در مدت کوتاهی زرد و خشک می‌شود، زندگی دنیا نیز ناپایدار و گذرا می‌باشد و به هیچ کس وفا نمی‌کند. «۱»

۲- وجه شبه، تحولات سریع دنیاست. دنیا زود به زود دگرگون می‌شود، پادشاهی ممکن است بر اثر حادثه‌ای، کاسه گدایی به دست گیرد و یا پشت میله‌های زندان قرار گیرد. رئیس بلندمرتبه‌ای ممکن است از کار برکنار شود؛ خلاصه، تحولات دنیا زیاد است و نباید به چیزی دل بست. دنیا همانند تار عنکبوت بی اعتبار است. اگر جوانی، به جوانی خویش مغرور مباش! اگر ثروتمندی، ثروت فریب ندهد! اگر دارای مقامی فریب آن را مخور!

خلاصه این که، به وضع فعلی خود مغرور مباش که آن وضع ثابت نیست و ممکن است در یک حادثه همه چیز عوض شود. «۲»

۳- برخی نیز وجه شبه را فریبندگی دنیا شمرده‌اند؛ همان گونه که این گیاهان جذاب و فریبنده و پر زرق و برق هستند، دنیا نیز همچون مار خوش خط و خال، فریبنده و پرجاذبه است؛ اما انسان عاقل فقط به آن لحظه طراوت گیاه نمی‌اندیشد، بلکه فصل پائیز و زردی و خشکی آن را هم در نظر دارد و فریب آن را نمی‌خورد،

(۱) مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۳۹.

(۲) چه زیبا گفته است شاعر شیرین سخن: در این دنیه که گه گه که و گه که شود ناگه به امروزت مشو غزه ز فردایت نه‌ای آگه! مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۹

همان گونه که فریب ظاهر پرجاذبه آن را نمی‌خورد و به ماهیت تو خالی آن نیز می‌اندیشد. «۱»

۲ هدف از آفرینش

آیا کشاورز بدون هدف دانه می‌افشانند! آیا کشاورز بدون انگیزه دست به تربیت گل و گیاه و درختان می‌زند! اگر کشاورز هدفی ندارد، چرا به جای گل خار و به جای گیاهان مفید علف‌های هرزه نمی‌کارد!

بدون شک کشاورز هدفی دارد؛ پس چگونه ممکن است، خداوند حکیم که از هر عاقلی عاقلتر و از هر عالمی داناترست، انسان و جهان را بدون هدف آفریده باشد! آیا امکان دارد انسان را خلق کرده باشد و تمام موجودات جهان را نیز به خاطر خدمت به انسان آفریده باشد تا این انسان زندگی را فقط به لهو و لعب و زینت و تفاخر و فزون‌طلبی بگذارند و پس از چند صباحی به جهان آخرت برود!

ای انسان! باغبان عالم هستی تو را برای هدف مهم‌تری آفریده است، زندگانی جاویدان تو پس از این دنیاست. این دنیا همانند عالم جنین است که مرگ تو تولد توست. «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (۲) - برای آن زندگی جاوید سعی و تلاش کن و خود را در گرداب‌های لهو و لعب و تفاخر و زینت و فزون‌طلبی گرفتار و غرق نکن!

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

(۱) المیزان مترجم، جلد ۳۷، صفحه ۳۴۴.

(۲) سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۱

مثال پنجاهم و پنجاه و یکم: یهود

مثالهای زیبای قرآن ج ۲ ۲۹۹

آیات ۱۴ تا ۱۷ سوره حشر مشتمل بر دو مثال قرآنی است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُوَى مُّحَصَّيْنِهِ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُرُدٍ رَّاسِيَهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحَسُّدًا بِهَيْمٍ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَانَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ

آنها هرگز با شما به صورت گروهی نمی‌جنگند، جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها. پیکارشان در میان خودشان شدید است (آیا در برابر شما ضعیف)؛ آنها را متحد می‌پنداری، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی‌کنند. (کار این گروه از یهود) همانند کسانی است که کمی قبل از آنان بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناک است! کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: "کافر

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۲

شو تا مشکلات تو را حل کنم" اما هنگامی که کافر شد گفت: "من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم؛ سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می‌مانند؛ و این است کیفر ستمکاران!

دور نمای بحث

آیات چهار گانه فوق که حاوی دو مثال زیباست، در مورد طایفه یهود بنی النضیر است که به تحریک منافقان مدینه، قصد جنگ با اسلام و مسلمین را داشتند. این آیات آن‌ها را از جنگ با مسلمانان و عواقب آن بر حذر می‌دارد و دو مثال زیبا برای آنان می‌زند که شرح آن خواهد آمد.

تاریخ یهود در مدینه

برای روشن شدن تفسیر آیات چهار گانه، لازم است سیری گذرا پیرامون یهودیان ساکن مدینه داشته باشیم.

سه طایفه از یهود، بنام‌های «بنی النضیر»، «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» در مدینه زندگی می‌کردند؛ آنها قلعه‌های محکمی برای خود ساخته بودند و در وضعیتی مناسب اقتصادی به کار تجارت مشغول بودند. آنها از خارج شبه جزیره عربستان به قصد دیدار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرده بودند؛ زیرا در کتاب‌های مذهبی خود خوانده و از علمای خویش شنیده بودند که پیامبری در حجاز ظهور می‌کند؛ به این جهت برای دیدن آن پیامبر به مدینه آمده بودند. آنها علاوه بر این که خود در انتظار دیدار جمال پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بودند، برای مردم مدینه نیز بشارت ظهور ایشان را باز گو می‌کردند و به آنها مژده ظهور دین جدید را می‌دادند.

اما هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و دینی جدید و نورانی را در ظلمتکده

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۳

شبه جزیره عربستان به ارمغان آورد، یهودیان متعصب چون اسلام را با برخی از منافع نامشروع خود در تضاد دیدند به پیروی از هوی و هوس شیطانی، نغمه مخالفت ساز کردند!

امان از هوای نفس که چه می‌کند! جمعیتی به عشق دیدن پیامبری از شهر و دیار خود هجرت می‌کنند و در محل موعود سیکنی می‌گزینند و مدتی در انتظار او می‌مانند و لحظات سخت انتظار را سپری می‌کنند؛ اما وقتی که او را می‌یابند، نه تنها از او استقبال نمی‌کنند؛ بلکه نقشه از بین بردن او را می‌کشند و با دشمنان او هم‌پیمان می‌شوند و در یک صف قرار می‌گیرند!

اما اسلام در این مبارزه پیروز شد و قلعه‌های سه گانه به تصرف مسلمانان در آمد و یهودیان تار و مار شدند، عده‌ای کشته شدند و عده‌ای با سر افکندگی و فلاکت مجبور به ترک مدینه شدند.

شان نزول آیات فوق

پس از این که «طایفه بنی قینقاع» در درگیری با مسلمانان نابود گشتند، منافقان مدینه سراغ «طایفه بنی النضیر» آمدند و آنها را جهت جنگ با مسلمانان تحریک کردند، گفتند: برخیزید و تا مسلمانان سازمان و حکومت مستحکمی تشکیل نداده‌اند به کمک همدیگر آنها را از مدینه بیرون نموده و ریشه اسلام را بخشکانیم؛ پس در جنگ با مسلمان درنگ نکنید!

در اینجا آیات را فوق نازل شد و به یهود هشدار داد که با طناب پوسیده منافقان به چاه نروند که بد بخت می‌شوند؛ زیرا منافقان به شما کمک نخواهند کرد و شما هم به تنهایی تاب مقاومت در برابر مسلمانان را ندارید، بنابراین عاقبتان مثل عاقبت «بنی قینقاع» می‌شود. سپس برای آنها دو مثال می‌زند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۴

شرح و تفسیر

«لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُّحْصِيَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ»- ای مسلمانان! از این یهودیان نترسید. آنها جرأت جنگ و رویارویی با شما را ندارند، آنها در میدان جنگ به مبارزه با شما نمی‌پردازند؛ بلکه یا در قلعه‌های دربسته و از روی پشت بام قلعه به پیکار می‌پردازند و یا از پشت دیوارها به مقابله با شما بر می‌خیزند و این نشانه قوت و قدرت شما و ضعف و ناتوانی آنهاست.

«بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقَلِبُهُمْ شَتَّى»- آنها در بین خود خوب می‌جنگند و هنگامی که با غیر مسلمانان رو به رو می‌شوند، با شدت و قوت به مبارزه می‌پردازند. به این جهت تصور می‌کنید که آنها نیرومند و متحدند؛ در حالی که قلب آنها از هم جداست، اتحاد شان ظاهری است و در واقع تخم اختلاف و تفرقه در قلب آنها کاشته شده است.

یهود امروز، اسرائیل، نیز در مقابل دیگران خوب می‌جنگد و ظاهری متحد و یکپارچه دارد؛ اما در مقابل مسلمانان حزب الله لبنان درمانده و بیچاره می‌شود. «۱» و تخم اختلاف در درون آنها کاشته شده است؛ زیرا دنیا پرستان به دنبال منافع شخصی خود هستند، هر جا منافعشان چیز دیگری اقتضا کند، از یکدیگر جدا می‌شوند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»- علت اختلاف آنان، جهل و نادانی است، آنها چون اهل تعقل و تفکر نیستند، اختلاف دارند. عقل، عامل اتحاد و جهل علت اختلاف است؛ پس شما مسلمانان از یهودیان نهراسید!

بعد از بیان اختلاف درونی یهود دو مثال برای آنها بیان می‌کند:

مثال اول: «كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذُوقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» مثل یهود بنی النضیر.

(۱) دیدیم که قدرت ایمان و جهاد مردان حزب الله لبنان چگونه ارتش تا دندان مسلح اسرائیل را با ذلت از خاک جنوب لبنان بیرون راند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۵

مثل کسانی است که قبل از آنها بودند و کفار اعمالشان را پرداختند و اکنون نیز در عذابی دردناک به سر می‌برند. خلاصه این که، یهود بنی النضیر را به قومی که قبل از آنها وجود داشتند و به کیفر اعمالشان رسیدند تشبیه می‌کند.

مفسران در این که این قوم چه کسانی بوده‌اند دو احتمال داده‌اند:

۱- منظور همان مشرکان مکه است که در جنگ بدر به کفیر اعمالشان رسیدند.

منافقین، مشرکان مکه را تحریک به جنگ کردند، آنها به میدان جنگ بدر آمدند و شکست خوردند و مجبور به عقب نشینی شدند. یهود بنی النضیر نیز به سرنوشت آنها دچار خواهد شد.

۲- منظور طایفه یهود بنی قینقاع است که به تحریک منافقین بر علیه مسلمانان جنگیدند و از مسلمانان شکست خوردند و مجبور شدند مدینه را ترک کنند.

ای یهود بنی النضیر! سرنوشت بنی قینقاع در انتظار شماست.

مثال دوم: «كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ اِذْ قَالَ لِلْاِنْسَانِ اَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ اِنِّى بَرِيٌّ مِنْكَ اِنِّى اِخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ»- مثال اول برای یهودیانی بود که به تحریک منافقان تحریک می شدند؛ و این مثال، برای خود منافقان است که یهود را تحریک می کنند؛ به عبارت دیگر، این مثال برای محرک است و مثال قبل برای تحریک شدگان. به هر حال خداوند می فرماید: مثل منافقین- که یهودیان را تحریک می کنند- مثل شیطان است که انسان را تحریک می کند و او را به کفر و بی دینی دعوت می کند؛ اما همین که اوضاع را نامناسب می بیند، انسان تحریک شده را در وسط میدان رها نموده و فرار می کند!

شیطان گاهی از اوقات به شکل انسان در می آید و او را می فریبد «۱» که به چند نمونه آن اشاره می شود:

الف: در جنگ بدر شیطان به شکل انسان در آمده بود و مشرکان را تحریک

(۱) مرحوم علامه مجلسی بحث مفصلی در این زمینه دارد، علاقه مندان به بحار الانوار، جلد ۶۰، صفحه ۲۸۳ به بعد مراجعه کنند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۶

می کرد؛ اما وقتی برتری مسلمانان احساس شد و فرشتگان و ملائکه به کمک آنها آمدند، شیطان عقب نشینی نموده و فرار کرد. وقتی از او پرسیدند: تو که همه را به جنگ تشویق می کنی، کجا می روی؟ گفت: من چیزی هایی می بینم که شما نمی بینید! «۱»
ب: در جلسه مشورتی سران قریش برای بررسی راه های مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله، شیطان به شکل پیرمردی از اهل نجد درآمد و گفت: بهترین راه این است که از تک تک قبایل عرب یک نماینده انتخاب شود که آنها با هم به خانه محمد صلی الله علیه و آله هجوم آورند و او را بکشند تا خون محمد صلی الله علیه و آله بین تمام قبایل عرب تقسیم شود تا قریش توان انتقام از آنها را نداشته باشد. و همین نظریه تصویب شد. «۲»

ج: بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و در ماجرای بیعت با ابو بکر نیز می گویند که شیطان به صورت پیرمرد سالخورده ای در مسجد مجسم شد و به عنوان اولین شخص با ابو بکر بیعت کرد. «۳»
به هر حال، خداوند به منافقان مدینه می فرماید که: مثل شما، مثل شیطان است که انسان را به کفر تحریک می کند؛ ولی هنگام خطر، از او دست بر می دارد. به او پیشنهاد کفر و بی دینی می دهد؛ اما وقتی انسان کافر گردید به او می گوید: من از کفار بیزارم و از پروردگار جهانیان می ترسم!

هنگامی که شیطان عذاب الهی را در چند قدمی خود می بیند، چنین سخنانی می گوید و توبه می کند و روشن است که توبه به هنگام نزول بلا- و عذاب پذیرفته نیست؛ همان گونه که توبه در آستانه مرگ و هنگامی که پرده ها کنار رفته است، قابل پذیرش نیست.

(۱) شیطان دشمن دیرینه انسان، ص ۸۵؛ و تاریخ انبیاء، صفحه ۶۱۷.

(۲) «شیطان کیست؟» صفحه ۱۲۳؛ و شیطان دشمن دیرینه انسان، صفحه ۸۳.

(۳) شرح این مطلب را به نقل از حضرت علی علیه السلام در کتاب با ارزش «اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله» صفحه ۲۱۹ به بعد، مطالعه فرمائید. نمونه‌های دیگری از ممثّل شدن شیطان به صورت انسان وجود دارد که علاقه‌مندان می‌توانند آن را در کتاب «شیطان دشمن دیرینه انسان» صفحه ۸۰ به بعد، مطالعه کنند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۷

در اینجاست که هر دو گرفتار می‌شوند؛ هم شیطانِ محرّک و هم انسانِ تحریک شده، هم منافقانِ محرّک و هم یهودیان تحریک شده و عاقبت هر دو، آتش جهنّم است.

این دو مثال برای یهودیان و منافقان صدر اسلام مطرح شده است؛ اما آیا اختصاص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد؟ انصاف این است که بگوییم: این مثال‌ها در تمام زمان‌ها و مکان‌ها جریان دارد و شامل حال تمام کسانی می‌شود که به تحریک منافقان علیه مسلمانان دست به مبارزه می‌زنند و هنگامی که گرفتار می‌شوند، دست از حمایت آنها بر می‌دارند، بلکه گاهی از اوقات به حمایت دشمنان آنان بر می‌خیزند؛ زیرا منافق و شیطان چیزی به نام وفا و عهد و پیمان نمی‌فهمد!

پیام‌های آیه

۱ دشمنان اسلام قدرتمند نیستند!

طبق آنچه از آیه شریفه استفاده شد، دشمنان اسلام آن‌چنان که ما خیال می‌کنیم متحد و یکپارچه و قوی نیستند؛ آنها هنگام به خطر افتادن منافع خویش با هم پیمانان خود به جنگ و مبارزه بر می‌خیزند، قلب‌هایشان متفرّق است. بهترین دلیل بر تفرقه آنها این که منافع واحدی ندارند، بلکه هر کدام به دنبال منافع خویشند.

۲ سرچشمه اختلاف جهل و نادانی است.

همان گونه که در ذیل آیه مثل آمد، علت تفرقه و اختلاف کفّار و مشرکان جهل و نادانی آنها ذکر شد (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ)؛ بنابراین، ریشه اختلافات، نادانی و جهل است و هر جا که اتحاد و یکپارچگی و وحدت است، نشانگر عقل و درایت و هوشیاری آن ملت می‌باشد.

یک جامعه آگاه باید به فکر منافع جمعی و مجموعه جامعه باشد و برای سلامت

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۸

افراد باید تمام مجموعه سالم باشد.

آیا امروز ما این پیام مهمّ عقل و وحی را شنیده و درک کرده‌ایم؟ آیا به عنوان پاسخ به ندای عقل و شرع، حاضریم دست از اختلافات و جناح‌بندی‌ها و حزب‌بازی‌ها برداریم؟ چه قدر نیروها و توانمندی‌های جامعه در دعوها و منازعات بی حاصل داخلی هدر می‌رود؟ نیروهای مالی، فکری، فرهنگی که باید در راه آبادانی کشور و دین مصرف شود، چگونه در راه ایجاد و رفع اختلافات از بین می‌رود!

آری! اتحاد نشانه عقل و اختلاف علامت نادانی است!

۳ تکیه بر منافقان خطاست!

از آیات شریفه مثل آموختیم که با طناب پوسیده منافقان داخلی و خارجی نمی‌توان به چاه رفت! بنابراین طرفداران نظام اسلامی و

پیروان مکتب قرآن نباید فریب منافقان را بخورند که آنها تکیه گاه‌های مناسبی نیستند و به هنگام خطر، انسان را تنها می‌گذارند؛ بلکه اگر دشمن، قوی‌تر باشد با او همدست می‌شوند! منافقان همواره برای اسلام و مسلمین خطر جدی بوده و هستند و خواهند بود؛ باید بسیار مواظب آنها بود!

۴ تاریخ گذشتگان چراغ راه آیندگان

اگر می‌خواهید راه صحیحی در زندگی خود انتخاب کنید و به بیراهه نروید، تاریخ گذشتگان را مطالعه کنید و از تجارب آنها کمک بگیرید؛ زیرا تاریخ در حال تکرار شدن است. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «أَنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِيْنَ كَجَزِيْرِهِ بِالْمَاضِيْنَ؛ روزگار بر باقیمانده‌گان چنان می‌گذرد که بر پیشینان گذشت!» (۱)

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۹

و این همان تکرار تاریخ است.

با نگاهی به تاریخ گذشته و پی بردن به عوامل پیروزی و شکست آنها، بهتر می‌توان در آینده، گام نهاد.

۵ شیطان و منافقین در یک مسیر حرکت می‌کنند!

از آنجا که قرآن مجید در مثال دوم، منافقین را به شیطان تشبیه کرد، نتیجه می‌گیریم که شیطان و منافقین در یک مسیر حرکت می‌کنند؛ همان گونه که یهود و مشرکان در یک مسیرند؛ زیرا یهودیان به کفار و مشرکان تشبیه شدند. تنها تفاوت شیطان و منافقین این است که آنها «شیاطین الجن» هستند و اینان «شیاطین الانس» می‌باشند؛ اما هدف و برنامه هر دو یکی است و باید مراقب هر دو بود.

پروردگارا! همواره از شر شیطان به تو پناه می‌بریم.

ما را از شر شیطان حفظ فرما!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۱

مثال پنجاه و دوم: جاذبه فوق العاده قرآن

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۱ سوره حشر می‌فرماید:

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافت! اینها مثال‌هایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشند.

دورنمای بحث

۱- نخست این که اگر کوه‌ها عقل و هوش داشتند و قابلیت درک و فهم می‌داشتند آنگاه قرآن را بر آنها نازل می‌کردیم، در مقابل قرآن خاشع می‌شدند؛ بنابراین، آیه مذکور یک قضیه شرطیه برای تشبیه و بیداری انسان است، مبنی بر این که تو که عقل و هوش داری، چرا در مقابل قرآن سر تعظیم فرود نمی‌آوری! «۱»

۲- دیگر این که آیه شریفه قضیه شرطیه نیست بلکه یک حقیقت است؛ زیرا تمام موجودات عالم (هر موجودی به تناسب ظرفیت خویش) درک و احساس دارد. «۲» این معنی در آیات متعددی از قرآن مجید، از جمله آیه اول سوره تغابن، آمده است؛ خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید:

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهِ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، برای خدا تسبیح می‌گویند؛ مالکیت و حکومت از آن اوست و ستایش از آن او و او بر همه چیز تواناست!

اگر موجودات، عقل و درک متناسب خودشان نداشته باشند که تسبیح خدا معنی

(۱) مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۶۶.

(۲) مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۶۶

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۴

ندارد. به قول شاعر:

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم با شما نامحرمان ما خائشیم

پس آنها درک و شعور دارند و تسبیح و تقدیس می‌کنند؛ ولی ما تسبیح آنها را نمی‌فهمیم، به این جهت کسانی که حالت شهود عالم باطن را دارند، صدای زمزمه موجودات را می‌فهمند!

طبق تفسیر اول، آیه، جزء امثال القرآن محسوب می‌شود؛ ولی طبق تفسیر دوم، مثل به معنای توصیف است و از محل بحث خارج است.

آیه ۳۱ سوره رعد، که در مورد تأثیر عجیب قرآن مجید است، شاهد بر تفسیر اول است. خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا

اگر به وسیله قرآن، کوه‌ها به حرکت در آیند یا زمین‌ها قطعه قطعه شوند یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته شود، (باز هم ایمان نخواهند آورد) ولی همه کارها در اختیار خداست.

در مورد شأن نزول این آیه، بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند که در پاسخ جمعی از مشرکان مکه نازل شده است که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (به امید هدایت آنها) نزد آنها آمد؛ عرض کردند:

اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوه‌های مکه را به وسیله قرآنت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد! و زمین را بشکاف و چشمه‌ها و نهرهایی در اینجا پدید آور تا درختان غرس کنیم و زراعت نمائیم! تو به گمان خود کمتر از داوود نیستی که خداوند کوه‌ها را برای او مسخ کرده بود که با او همصدا

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۵

شده، تسبیح خدا می‌گفتند؛ «۱» یا این که باد را مسخّر ما گردان که بر آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و ما یحتاج را تهیه نمائیم و همان روز بازگردیم- همان گونه که مسخّر سلیمان بود؛ تو به گمان خود از سلیمان کمتر نیستی! و نیز

جَدَّت «قصی» (جدّ طایفه قریش) یا هر کس دیگر از مردگان ما را می‌خواهی زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می‌گوئی حق است یا باطل زیرا عیسی علیه السلام مردگان را زنده می‌کرد و تو کمتر از عیسی نیستی!
در این هنگام این آیه نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را می‌گوئید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن، و گرنه معجزه کافی برای ایمان آوردن ارائه شده است! «۲»

پیام آیه

هیبت و عظمت قرآن

هیبت و عظمت قرآن آن گونه است که، طبق آیه بالا، اگر بر کوهها نازل می‌شد آنها را تکان می‌داد و از هم می‌شکافت، حال چگونه است حال کسانی که قرآن پیوسته بر آنها خوانده می‌شود و کمترین تغییری در روح و جان آنها پیدا نمی‌شود، قلب آنها به راستی از سنگ خارا سخت‌تر است!
پروردگارا! روز به روز ما را با قرآن آشناتر بگردان و آیه آیه آن را سبب فزونی ایمانمان قرار ده!

(۱) این مطلب در آیه ۷۹ سوره انبیا آمده است؛ در این آیه می‌خوانیم: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ؛ کوهها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می‌گفتند، و ما این کار را انجام دادیم.» - مطلب فوق در آیه ۱۸ و ۱۹ سوره «ص» نیز آمده است.

(۲) تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۲۲۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۷

مثال پنجاه و سوم: عالمان بی عمل

اشاره

آیه پنجم سوره جمعه، مثالی دیگر از مثال‌های زیبای قرآن مجید است. خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید:
مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمَارِ يُحْمَلُ إِسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِاللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند، مانند دراز گوشی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کند (آن را بر دوش می‌کشد، اما چیزی از آن نمی‌فهمد). گروهی که آیات خدا را انکار کردند، مثال بدی دارند و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

دور نمای بحث

این آیه شریفه، پیرامون یهودیانی سخن می‌گوید که علی‌رغم تصریح کتاب آسمانی خودشان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به اسلام ایمان نیاوردند و این بشارت تورات را نادیده انگاشتند و به تعبیر دقیق‌تر، آیه مثل، مثالی برای همه عالمان بی عمل
مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۸
می‌زند و کسانی که از اندوخته‌های خویش بهره نمی‌گیرند را به «حماری» تشبیه می‌کند که نمی‌تواند از کتاب‌هایی که بار او

کرده‌اند استفاده کند.

شان نزول

هنگامی که آیه دوم سوره جمعه نازل شد و خداوند از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبری که در میان جمعیتی درس نخوانده مبعوث شده، از آن حضرت یاد کرد؛ یهودیان لجاجت کردند و گفتند: این که ما ایمان نمی‌آوریم و مسلمان نمی‌شویم، به خاطر این است که اسلام دین جهانی و همگانی نیست و طبق این [آیه شریفه و به اعتراف خودتان اختصاص به همان منطقه حجاز، که مردمی بی سواد هستند، دارد. (۱)]

معمولاً افراد لجوج، ماجراجو، خود خواه و مانند آن، همواره به دنبال بهانه هستند و یهودیان لجوج نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آیه شریفه در واقع پاسخی است به این بهانه یهودیان.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمَارِ يُحْمِلُ أَشْفَارًا» - مثل یهودیانی که کتاب آسمانی تورات به آنها داده شد و این موهبت بزرگ الهی و نعمت بی‌بدیل خداوندی بدون اختیار، در اختیار آنها قرار داده شد؛ ولی حق این کتاب آسمانی را ادا نکردند، به گونه‌ای که گویا موهبتی به آنها نشده است؛ مثل چنین کسانی، مثل الاغی است که کتاب‌هایی بر پشت او بار کنند، در حالی که از محتوی و مضمون آن کتاب‌ها، هیچ بهره‌ای نبرد؛ یعنی ای گروه یهود! مگر در کتاب آسمانی شما - تورات - بشارت ظهور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیامده است؟! مگر به تعبیر قرآن مجید ویژگی‌ها و صفات و علائم آن حضرت در کتاب آسمانی شما به گونه‌ای دقیق مطرح

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۱۰۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۹

نشده که همانند فرزندان پیامبر آخر الزمان را می‌شناسید؟! (۱) مگر شما به عشق زیارت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از خانه و کاشانه خود به سوی سرزمین حجاز کوچ نکرده‌اید و در مدینه در انتظار ظهور اسلام و سپس تشرّف به آن نیستید؟! پس چه شد که علی رغم همه این مسائل به بشارت‌های تورات پشت پا زدید و اسلام را نپذیرفتید؛ بلکه با آن به جنگ برخواستید!

مثل شما عالمان بی عمل، مثل دراز گوشی است که هیچ بهره‌ای از بار کتاب خود نمی‌برد و تنها سنگینی آن را بر دوش خود احساس می‌نماید.

«بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» - مثال عالمان بی عمل که آیات الهی را تکذیب کنند مسلماً مثال بدی است.

چگونه این یهودیان لجوج و عنود به «حمار حامل اسفار» تشبیه نشوند درحالی که نه تنها با عمل که با زبان نیز آیات الهی را انکار کردند! این موضع‌گیری زشت یهودیان لجوج مخصوص یهودیان صدر اسلام نبوده است؛ بلکه طبق آیه شریفه ۸۷ سوره بقره آنها هر زمان پیامبری برخلاف هوای نفسشان می‌آمد، در برابر او تکبر می‌کردند.

گروهی را تکذیب می‌نمودند و گروهی را به قتل می‌رساندند!

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» - درست است که هدایت کار خداست و همه هدایت‌ها از ذات بی‌همتای او سرچشمه می‌گیرد؛ اما قابلیت انسان‌ها نیز شرط است.

خداوند تنها کسانی را که زمینه هدایت دارند، هدایت می‌کند و هدایتش شامل کسانی که با لجاجت و عناد بر خویشتن ظلم و ستم

می‌کنند، نمی‌شود.

پیام‌های آیه

۱ «حُمَلُوا... ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوا» ضرب المثلی عام و فراگیر!

معنای این جمله - همان گونه که گذشت - این است که خداوند به یهود، بدون

(۱) سوره بقره، آیه ۱۴۶ - و سوره انعام، آیه ۲۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۰

اختیار آنها، نعمتی بزرگ به نام تورات داد؛ ولی آنها بهره‌ای از آن نگرفتند. این مطلب اختصاصی به یهود ندارد؛ بلکه شامل هر نعمتی که خداوند در اختیار انسان قرار دهد و انسان از آن بهره نگیرد می‌شود.

«عقل» - نعمت بی بدیل غیر اختیاری است که در اختیار هر انسانی قرار داده شده است؛ اما بسیاری از انسان‌ها از این نعمت بزرگ، بهره برداری صحیح و شایسته‌ای نکرده‌اند.

«سلامتی» - نعمت بزرگ و ناشناخته‌ای است «۱» که بی اختیار در اختیار ما نهاده شده است، آیا به طور شایسته از آن استفاده کرده‌ایم، یا مصداق «حُمَلُوا... وَ لَمْ يَحْمِلُوا» می‌باشد؟

آیا توانسته‌ایم از معارف دینی، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، قرآن مجید، ائمه بزرگوار دین، علماء و مراجع و دیگر نعمت‌هایی که خداوند بی اختیار به ما انسان‌ها ارزانی داشته است برای هدایت خود و جامعه بهره برداری کنیم؟!

۲ چرا «حمار»؟

حیوانات بارکش فراوانند؛ اما چرا خداوند متعال در این آیه شریفه، عالمان بی عمل و یهودیان لجوج را به «دراز گوش» تشبیه کرده است؟

پاسخ: ظاهراً علت آن این است که «دراز گوش» شهرت فراوانی در حماقت و نادانی دارد به این جهت، هر گاه می‌خواهند ضرب المثلی برای حماقت شخصی بزنند، او را به «حمار» تشبیه می‌کنند؛ در حماقت «الاغ» همین بس که اگر ده بار از جاده‌ای خطرناک عبور کند و با خطرات زیادی روبه‌رو شود، باز هم از آن مسیر می‌رود و مسیر خود را عوض نمی‌کند!

(۱) در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «الصَّحَّةُ وَالْإِمَانُ نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ لَا يَعْرِفُهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا؛ سلامتی و امتیّت دو نعمت ناشناخته هستند، کسی قدر این دو نعمت (بزرگ) را می‌داند که آنها را از دست داده باشد.» (مسند الرضا، صفحه ۱۲۰).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۱

خداوند متعال برای این که نهایت حماقت عالمان بی عمل و یهودیان لجوج را نشان دهد، آنها را به «حماری» تشبیه می‌کند که بهره‌اش از یک بار کتاب، تنها احساس سنگینی و خستگی است. آیا حماقتی بالاتر از این تصوّر می‌شود که انسانی در تمام مدّت عمر خود علومی را با خود حمل کند و هرگز از آن استفاده نکند!

۳ نکته تعبیر به «اسفار» نه «کتاب»

«اسفار» از ماده «سَفَر» به معنای کتاب است. «سفر» به معنای پرده برداری از چیزی است. عرب‌ها به زن‌های بی حجاب به این جهت «نساء سافرات» می‌گویند که حجاب خود را کنار نهاده‌اند؛ همان گونه که «سَفَر» را بدین علت سفر می‌گویند که انسان در بیابان‌ها به هنگام سفر آشکار و هوید است؛ بر خلاف زمانی که در شهر و دیار خود می‌باشد که در لابه‌لای کوچه‌ها و خیابان‌ها و ساختمان‌ها و اتومبیل‌ها و دیگر اشیاء پنهان است.

کتاب را نیز به این جهت «اسفار» گفته‌اند که پرده از روی حقایق بر می‌دارد و واقعیت‌ها و حقایق و معارف را برای انسان‌ها روشن می‌کند.

کتاب آسمانی که باید باعث هدایت انسان‌ها به سوی حقیقت شود و واقعیت را برای آنها نمایان کند، چه بسیارند کسانی که تنها زحمت حمل و نقل آن را می‌کشند و بهره‌ای از آن نمی‌برند.

۴ هدایت، قابلیت لازم دارد.

همان گونه که قبلاً ذکر شد، همواره انوار هدایت از ناحیه خداوند است؛ اما قابلیت‌ها را ما خود باید به وجود آوریم. باران در طبع لطیفش خلاف نیست، اما چنین نیست که بر هر زمینی ببارد، گل بروید؛ بلکه بستگی به نوع زمین دارد. اگر زمین شوره زار باشد، جز خس و خار نمی‌روید؛ ولی اگر زمین آماده‌ای باشد، قطعاً گل می‌روید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۲

بدین جهت یک انسان نیز که بعد از هزار و اندی سال، یک جمله از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌شنود و هدایت می‌گردد و به قلّه کمال می‌رسد، در واقع قابلیت هدایت را داشته است؛ اما اشخاصی همانند ابو سفیان و ابوجهل که عمری را در کنار حضرت رسول صلی الله علیه و آله سپری می‌کنند و آیات فراوانی از قرآن را می‌شنوند و موعظه‌های متعدد پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها می‌رسد، چون زمینه هدایت ندارند نه تنها یک گام به سوی انسانیت بر نمی‌دارند؛ بلکه روز به روز از انسانیت فاصله می‌گیرند و همانند چهار پایان، بلکه گمراه‌تر از آنها می‌شوند. «۱»

۵ آیه مثل شامل هر عالم بی عملی می‌گردد!

همان گونه که قبلاً اشاره شده آیه شریفه هرچند در مورد یهودیان نازل شده است، ولی بدون شک شامل هر عالمی که به اندوخته‌های علمی خود عمل نکند می‌شود.

مرحوم علامه طبرسی مفسّر بزرگ قرآن در ذیل آیه فوق می‌گوید: از ابن عباس چنین نقل شده است: کسانی که کتاب هدایت را انکار کنند نیز در حکم حماری هستند که کتابهایی بر دوش گرفته‌اند؛ بنابراین کسی که قرآن مجید تلاوت می‌کند و معنای آن را درک نمی‌کند و از قرآن همچون کسی که نیازی بدان ندارد اعراض کرده است مشمول این مثل می‌شود «۲» و مثل چنین فردی نیز مثل آن دراز گوش است؛ بنابراین آیه شریفه هشدار است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند، این فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده و این قرآن مجید که بر آنها نازل گردیده، برای این نیست که تنها در خانه‌ها خاک بخورد، و یا به عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایل کنند، و یا ضمیمه «آئینه» و «شمعدان» مهریه عروسان نمایند و یا مخصوص مجالس فاتحه و اموات گردد و تا این حد آن را تنزل دهند و یا آخرین همت آنها تلاش و

(۱) سوره فرقان، آیه ۴۴.

(۲) مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۳

کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاس نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد!

ترسیم چهره عالمان بی عمل در روایات

«علم» و «عالم» در فرهنگ اسلامی ارزش فراوانی دارد، به گونه‌ای که در روایات از علم به «سرچشمه فضائل»، «بهترین میراث»، «چراغ عقل»، «گمشده مؤمن»، «بهترین گنج»، «بهترین دلیل»، «برترین هدایت»، «زیبایی آشکار»، «بهترین انیس»، «بالاترین شرف» (۱) و مانند آن یاد شده است؛ همان گونه که از «دانشمند» و «عالم» به «وارث پیامبران»، «چراغ‌های روی زمین»، «جانشینان انبیاء» (۲) و مانند آن تعبیر شده است.

روشن است که تمام این فضائل و ارزش‌ها برای علمی است که عملی گردد و عالمی را شامل می‌گردد که به علمش عمل کند و گرنه چنین علمی نه تنها مایه هدایت نخواهد بود و چراغی فراسوی دیگران نمی‌شود؛ بلکه حتی خود آن عالم را نیز هدایت نمی‌کند.

در روایت تکانه‌دهنده‌ای از وجود مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

مَنْ أَرَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى، لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا (۳)

عالمی که هر روز بر علم و دانش خود می‌افزاید، ولی (بر اثر عمل نکردن به علم و دانش خویش) چیزی بر هدایتش افزوده نمی‌شود، دوری‌اش از خداوند زیادتر می‌شود!

نکته قابل تأمل این که آن حضرت صلی الله علیه و آله نمی‌فرماید: عالم بی عمل، متوقف می‌شود و در جا می‌زند؛ بلکه می‌گوید چنین انسانی عقب گرد می‌کند! چون تا زمانی که

(۱) تعابیر دهگانه فوق در روایات مختلف آمده است؛ به میزان الحکمه، باب ۲۸۳۰ مراجعه کنید.

(۲) تعبیرهای سه گانه در میزان الحکمه، باب ۲۸۳۸ آمده است.

(۳) محجّة البیضاء، جلد اول، صفحه ۱۲۶.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۴

نمی‌دانست و عذر مقبولی در ندانستن داشت، خداوند عذرش را می‌پذیرد؛ امّا وقتی که دانست و آگاه شد و به علم خود عمل نکرد، عقب گرد شروع می‌شود.

نتیجه این که، باید هم به سراغ علم و دانش برویم و سختی‌ها و مشکلات تحصیل دانش را تحمل کنیم و هم به علم خود عمل کنیم و آن را وسیله هدایت خود و دیگران قرار دهیم تا مشمول روایت فوق و آیه مثل قرار نگیریم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۵

مثال پنجاه و چهارم: ویژگی‌های منافقان

اشاره

در آیه چهارم سوره منافقون آمده است:

وَإِذْ رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَانْ يَقُولُوا تَسْمِعَ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مِّنْ دَعْدٍ يُحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعُدُو فَاخَذَرَهُم قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

هنگامی که آنها را می‌بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می‌برد و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می‌دهی؛ اما گویی چوب‌های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند! هر فریادی از هر جا بلند شود، بر ضد خود می‌پندارند؛ آنها دشمنان واقعی تو هستند؛ پس، از آنان بر حذر باش! خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می‌شوند!

دور نمای بحث

از آنجا که منافقین خطرناکترین دشمنان اسلام و مسلمین هستند، شناسایی و افشاء چهره واقعی آنها لازم و ضروری است؛ بدین جهت قرآن مجید در آیات مختلفی، از جمله آیه فوق، به بررسی ویژگی‌های آنان پرداخته است. در آیه مورد بحث، به مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۶ سه ویژگی منافقان اشاره شده است که بخوبی چهره واقعی آنان را برملا می‌کند.

اوصاف منافقین

برای شناخت انسان‌های دو چهره و مبارزه با آنها، آشنایی با صفات و ویژگی‌های آنان لازم است. بدین منظور قرآن مجید در آیات مختلف به معرفی این دشمنان خطرناک و بیان خصوصیات و صفات آنان پرداخته است. در سوره منافقین، ده ویژگی ممتاز آنان بیان شده است «۱» که سه ویژگی آن در آیه مثل آمده است. در اینجا به بحث و بررسی همین سه صفت اکتفاء می‌کنیم، امید است که از روی این آثار و نشانه‌ها، چهره واقعی منافقان را بشناسیم؛ همان گونه که یک طیب آگاه از روی علائم و نشانه‌های ظاهری به وجود بیماری‌های مزمن و خطرناک پی می‌برد.

شرح و تفسیر

۱- «وَإِذْ رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ»- اولین ویژگی منافقان- که در این آیه مطرح شده است- این است که آنها ظاهری جذاب و فریبنده دارند. منافقان چون ضعف درونی دارند و شخصیت ثابتی ندارند، به ظاهرشان رسیدگی زیادی می‌کنند؛ ظاهری

(۱) در سوره منافقون ده ویژگی آنان بیان شده که سه ویژگی آن در آیه مثل آمده است. نشانه‌های دهگانه منافقین که در این سوره مطرح شده به شرح زیر است: ۱- دروغگوئی صریح و آشکار (وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) ۲- استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم (اتَّخَذُوا إِيْمَانَهُمْ جُنَّةً) ۳- عدم درک واقعیات بر اثرها کردن آئین حق بعد از شناخت آن (لَا يَفْقَهُونَ) ۴- داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علی‌رغم تهی بودن درون و باطن (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ) ۵- بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق همچون یک قطعه چوب خشک (كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مَّسْنَدَةٌ) ۶- بدگمانی و ترس و وحشت از حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن (يُحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ) ۷- حق را به باد سخزیه و استهزاء گرفتن (لَوْ رَأَوْهُمْ فَسَقُوا وَكَانُوا مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) ۹- خود را مالک همه چیز دانستن و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تَنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا) ۱۰- خود را عزیز و دیگران را ذلیل تصور کردن (لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ). (تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۱۶۴).

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۷

قوی، زیبا، آراسته و منظم دارند؛ امّا حقیقت و واقعیت آنها چیزی دیگر است! آری! ای پیامبر! هنگامی که آنها را می‌بینی، ظاهرشان تو را در شگفتی فرو نبرد. بر خلاف منافقان، ممکن است یک مؤمن ظاهری بسیار ساده داشته باشد و اهمیتی به سرو وضع خود ندهد؛ اما شخصیت ثابت و حقیقی داشته باشد.

به هر حال، اولین ویژگی منافقین آراستگی جالب و فریبنده و اعجاب آور ظاهری آنهاست.

بعضی از مفسران روایت کرده‌اند که «عبد الله بن ابی» سرکرده منافقان، مردی درشت اندام، خوش قیافه، فصیح و چرب زبان بود. هنگامی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شد، اصحاب از ظاهر آنها تعجب می‌کردند و به سخنانشان گوش فرا می‌دادند؛ ولی آنها (به خاطر غرور و تکبر و نخوتی که داشتند) کنار دیوار رفته و به آن تکیه کرده و مجلس را تحت تأثیر قیافه و سخنان خود قرار می‌دادند. «۱»

۲- «وَأَنْ يَقُولُوا تَسْمِعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبُ مُسْنَدَةٍ»- در دومین ویژگی مطرح شده در این آیه، خداوند منافقان را به چوب‌های خشک که بر دیگری تکیه می‌زند، تشبیه می‌کند. «خُشْبُ» جمع «خَشَبٌ» به معنای چوب خشک است و «مُسْنَدَةٌ» به معنای چوب خشکی است که روی پای خودش نمی‌ایستد و همواره بر دیگری تکیه می‌زند. «۲» در این تشبیه، نکات مختلفی وجود دارد و به تعبیر دیگر، از جهات مختلف، منافقان به چوبهای خشکیده تشبیه شده‌اند:

الف: همان گونه که گذشت، «مُسْنَدَةٌ» چوب‌های خشک بی ریشه هستند. منافقان نیز ریشه و اساسی ندارند و همواره وابسته به دیگران هستند. آنها هیچ گاه روی پای

(۱) کشاف، جلد ۴، صفحه ۵۴۰ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۱۵۳).

(۲) گاهی درختی که دارای ریشه است، خشک می‌شود؛ این درخت خشکیده متکی بر دیگری نیست، بلکه بر ریشه‌های خود استوار است؛ قطعه چوب خشکیده‌ای را که ریشه‌ای ندارد تصور کنیم که همواره نیازمند است و باید به چیزی دیگری تکیه کند. «مُسْنَدَةٌ» چوب خشک قسم دوم است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۸

خویش نمی‌ایستند؛ بلکه نمی‌توانند بایستند و هیچ استقلالی ندارند. آنها همیشه وابسته به بیگانگان و کفار هستند، همان گونه که تاریخ صدر اسلام نیز این مسأله را تصدیق می‌کند؛ مثلاً در داستان مسجد ضرار- که شرح آن در جلد اول این کتاب، صفحه ۲۳۵ به بعد گذشت- سردسته منافقان ابو عامر نصرانی بود که با رومیان زد و بندهایی داشت و به تحریک آنان و با تکیه و اتکاء بر مسیحیان روم قصد توطئه داشتند. با توجه به این تشبیه و ویژگی دیگر منافقان که همان تکیه بر بیگانگان و ایجاد آشوب در دل مسلمانان می‌باشد نیز روشن می‌گردد.

ب: ویژگی دیگر چوب خشک این است که معمولاً فایده‌ای جز سوختن ندارد، نه میوه‌ای دارد، نه برگی، نه سایه‌ای منافقین هم به همین اندازه بی خاصیت هستند.

ج: چوب خشک قابل انعطاف نیست. منافق هم متعصب، لجوج، یک دنده و غیر قابل انعطاف است، اگر بهترین دلیل‌ها و متین‌ترین برهان‌ها و روشن‌ترین استدلال‌ها را بشنود، بازهم به راه خود ادامه می‌دهد و انعطافی در مقابل آن نشان نمی‌دهد. بر خلاف مؤمنین که انعطاف پذیرند و بدین جهت، بهتر طوفان‌ها را پشت سر می‌گذارند.

به روایت زیبایی که از وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل شده است، توجه کنید:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الزَّرْعِ؛ لَا تَزَالُ الرِّيحُ تُفِيؤُهُ وَلَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُصَيِّبُهُ بَلَاءٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ مَثَلُ الشَّجَرَةِ الْأَرزَةِ لَا تَهْتَرُ حَتَّى تُشْتَحَصِدَ

«۱»- مثل مؤمن، مثل گیاه است، در مقابل باد خم می‌شود، ولی نمی‌شکند و دوباره بلند می‌شود. مؤمن گرفتار بلا می‌شود؛ اما در مقابل بلاها، شکست نمی‌خورد و دوباره راست قامت برمی‌خیزد. گیاه ممکن است در مقابل هجمه سیلاب موقتاً شکل ظاهری‌اش تغییر کند ولی دوباره روی پا می‌ایستد، سیلاب که از سر او گذشت دوباره برمی‌خیزد؛ ولی مثل منافق مثل

(۱) میزان الحکمه، باب ۳۶۰۸، حدیث ۱۸۴۶۸.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۹

درخت صنوبر است که ظاهری آراسته و قامتی بلند و جالب دارد؛ اما همچون چوب خشک غیر قابل انعطاف است. اگر باد شدیدی بوزد مقاومتی در مقابل آن ندارد و می‌شکند. آری! منافق همچون «خشب مسنده» غیر قابل انعطاف است. خلاصه این که، منافقان دو چهره همانند چوب‌های خشک بی‌ریشه، همواره متکی به بیگانگانند و هیچ فایده و ثمره‌ای برای جامعه ندارند و به هیچ وجه قابل انعطاف نمی‌باشند.

۳- «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ»- ویژگی سوم منافقین طبق این آیه شریفه این است که آنها نسبت به همه سوءظن دارند. هر سرو صدا و فریادی، از هر کسی و از هر کجا برخیزد، تصور می‌کنند که بر ضد آنهاست. آنها در واقع مصداق ضرب المثل معروف «الْخَائِنُ خَائِفٌ» (۱)؛ خیانتکار همواره ترسان است. می‌باشند.

دزد هر نگاهی را نگاه معنی دار تلقی می‌کند و با خود می‌گوید: «نکند او متوجه سرقت من شده است!»، «مبادا مرا لو دهد!»، «نکند او یک مأمور مخفی پلیس است که با لباس شخصی مرا تعقیب می‌کند!» و مانند این تصورات. در حالی که ممکن است نگاه کننده برای اولین بار او را دیده باشد، ولی چون او خائن است و به دیگران خیانت کرده، همواره ترسان و لرزان و مضطرب است؛ اما انسانی که خیانت نکرده و حسابش پاک است، از محاسبه او را چه باک است. اگر هزاران چشم به او نگاه کنند، ذره‌ای اضطراب او را فرا نمی‌گیرد. اگر در مرکز ساختمان پلیس قرار گیرد، هر گز نمی‌ترسد؛ بلکه مطمئن تر می‌شود و در کنار مأموران احساس امتیاز بیشتری می‌کند.

خلاصه این که، سوءظن (۲) از دیگر ویژگی‌های منافقین است.

(۱) این جمله که به شکل ضرب المثلی معروف درآمده از امام حسین علیه السلام است. «حلوانی، متوفای قرن پنجم» در «نزهة الناظر»، صفحه ۸۴، حدیث شماره ۱۳، جمله فوق را به عنوان روایتی از امام سوم نقل می‌کند.

(۲) «سوءظن» از صفات بسیار زشت اخلاقی است که نتایج شوم و ناگواری دارد. در مثال چهل و هفتم پیرامون این رذیله قبیح اخلاقی مطالبی مطرح شد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۰

«هُمُ الْعُدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ»- منافقان با ویژگی‌هایی که گفته شد، دشمنان اصلی شما هستند؛ هر چند شما دشمنان دیگری نیز دارید، ولی خطر آنها به اندازه خطر منافقین نیست. پس بیشتر مواظب اعمال و رفتار و کردار آنها باشید و از آنها اجتناب کنید.

جمله فوق به شکل دیگری در کلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز منعکس شده است: «انِي لَا اتَخَوَّفُ عَلَى امْتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، اَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَحْجِرُهُ اِيْمَانُهُ، وَاَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ كُفْرُهُ، وَ لَكِنْ اتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَالِمَ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَعْمَلُ مَا تُنْكِرُونَ» (۱)؛ من (رسول الله) نسبت به سرنوشت اتم (مسلمانان) از انسان‌های مؤمن و مشرک بیم ندارم؛ زیرا ایمان مؤمن مانع می‌شود که ضربه‌ای بر اسلام و مسلمین وارد سازد و مشرک (که همه او را به شرک و کفر می‌شناسند به همین جهت) شرک و کفر علنی‌اش او را رسوا و ذلیل می‌کند. (به این جهت مسلمانان نسبت به آنها حواسشان جمع است؛ آنها را در مجالس و مراکز حساس

راه نمی‌دهند؛ ولی از انسان‌های منافق چرب زبان و خوش سخن می‌ترسم؛ منافقینی که در سخن هماهنگ با ارزش‌های اسلامی هستند، ولی در عمل بر خلاف ارزش‌های اسلامی گام برمی‌دارند.»

با توجه به حدیث فوق بخوبی روشن شد که چرا منافقان طبق بیان صریح قرآن، دشمنان اصلی هستند. «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ اَنَّى يُؤْفَكُونَ» - خداوند پس از این که صفات سه گانه منافقان را در آیه مثل بیان می‌کند و سپس به خطر فوق‌العاده آنان اشاره می‌کند و آنها را دشمن اصلی مسلمانان معرفی می‌نماید، آنها را به این شکل نفرین می‌کند: خداوند آنها (منافقین) را بکشد، آنها چگونه از حق منحرف می‌شوند (و دیگران را نیز گمراه می‌کنند)! «۲»

(۱) میزان الحکمه، باب ۳۹۳۴، حدیث ۲۰۲۹۵؛ شبیه این روایت را نیز حضرت علی علیه السلام در نامه ۲۷ نهج البلاغه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند.

(۲) قابل توجه این که این تعبیر تند «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ اَنَّى يُؤْفَكُونَ» تنها در دو جای قرآن مجید آمده است. یک مورد همین سوره منافقین است و مورد دیگر در آیه شریفه ۳۰ سوره توبه است. در این جا منافقین مورد لعن خداوند و نفرین حضرت حق قرار گرفته‌اند و در آنجا یهود و نصاری مشمول این تعبیر تند شده‌اند. راستی چه رابطه‌ای بین منافقین مسلمان و یهودیان و مسیحیان منحرف است؟! مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۱

خلاصه این که، باید منافقین را با استفاده از نشانه‌ها و علائمی که در آیه فوق و دیگر آیات قرآن آمده است، شناخت و از آنها اجتناب کرد. مخصوصاً در عصر و زمان ما که خطر آنها بیشتر و فعالیت آنها گسترده‌تر و پیچیده‌تر شده است.

پیام آیه

معیار سنجش نفاق

اگر می‌بینم شنیدن آیات قرآن قلب مرا تکان نمی‌دهد.
اگر می‌بینم بررسی آیات ثواب و عقاب الهی در من سبب حرکت به سوی خوبیها و گریز از بدیها نمی‌شود.
و اگر می‌بینم حرف حق در من اثر نمی‌گذارد و همچنان به راه باطل ادامه می‌دهم؛ باید بدانم رگه‌های نفاق در قلب من نفوذ کرده و در مسیر منافقان قرار گرفته‌ام!
آری! آنها همچون «خشب مسنّده» (چوبهای خشک...) هستند و هرکس شباهتی به آنان یابد در طریق آنان گام بر می‌دارد.

مباحث تکمیلی

۱ منافق کیست؟

منافقین دارای دو چهره و گاهی دو شخصیت هستند؛ ظاهر آنها چیزی، و باطنشان چیزی دیگر است؛ در ظاهر ادعای ایمان می‌کنند و در صف مؤمنان قرار می‌گیرند و شکل ظاهری عبادات را انجام می‌دهند، ولی در قلب و درون، ایمانی ندارند و یا ایمان درست و صحیحی ندارند. «۱»

(۱) البتّه نفاق، همانند ایمان، درجاتی دارد. در بعضی مراتب بسیار شدید و برای همگان قابل تشخیص است؛ ولی بعضی درجات آن خفیف است، به گونه‌ای که خود شخص هم شاید متوجه آن نشود. روایات مختلفی در این زمینه وجود دارد که به دو نمونه آن

قناعت می‌کنیم:

الف: در روایت تکان دهنده‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «من خالفت سریرته علانیه فهو منافق کائناً من کان؛ هر کسی، در هر مرحله‌ای از ایمان باشد؛ ولی ظاهرش با درونش مخالفت داشته باشد منافق است» (میزان الحکمه، باب ۳۹۳۲، حدیث ۲۰۲۹۰) عمومیت این روایت که شامل هر انسانی می‌شود، قابل تأمل است.

ب: در روایت تکان دهنده دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که: «اشدّ النَّاسِ نفاقاً من امر بالطَّاعَةِ و لم يعمل بها و نهی عن المعصیة و لم ینته عنها؛ منافق‌ترین مردم کسی است که دیگران را دعوت به اطاعت و بندگی کند؛ ولی خود بنده نباشد و دیگران را از گناه برحذر دارد، اما خود مرتکب آن شود. (میزان الحکمه، باب ۳۹۳۳، حدیث ۲۰۲۹۴) این روایت، مخصوصاً برای گویندگان و نویسندگان و متولیان تبلیغات اسلامی هشدار بزرگی است!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۲

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است؛ در روایتی آمده است که خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: یاعیسی لیکن لسانک فی السرّ و العلانیة لساناً واحداً و کذلک قلبک، انی احذرک نفسک، و کفی بی خبیراً، لا یصلح لسانان فی فم واحد، و لا سیفان فی غمّد واحد و لا قلبان فی صدر واحد (۱)

ای عیسی زبان و قلب تو در سرّ و آشکار باید یکی باشد؛ (نه این که در رو به روی اشخاص به گونه‌ای سخن بگویی و در غیاب آنها به گونه‌ای دیگر). تو را (از دوچهره بودن) بر حذر می‌دارم و همین که من از همه احوالات تو آگاهم، کافی است (هر چند مردم، آگاه به باطن تو نباشند) شایسته نیست دو زبان در یک دهان باشد؛ همان گونه که شایسته نیست دو شمشیر در یک غلاف و دو قلب در یک سینه باشد!

به هر حال، نفاق به معنای دو چهره‌ای و تضاد ظاهر و باطن انسان است و زمانی انسان بطور کامل از نفاق مبری و پاک می‌شود که بتواند درونش را دقیقاً با ظاهرش یکسان و یکنواخت کند.

خداوندا ما را در این امر بسیار مهم یاری فرما!

(۱) میزان الحکمه، باب ۳۹۳۶، حدیث ۲۰۲۹۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۳

۲ خطرات منافقین

اشاره

خطر منافقین در هر جامعه‌ای، از هر دشمنی بیشتر است. دشمنانی که علناً اعلان جنگ می‌دهند و به اصطلاح شمشیر را از رو می‌کشند، خطر آنها به مراتب کمتر از اهل نفاق و دو چهرگان است؛ زیرا هنگامی که انسان دشمن را بشناسد، خود را در مقابل او آماده می‌کند و با تجهیزات کامل و آمادگی تمام به استقبال او می‌رود؛ ولی دشمنان ناشناخته، دشمنان دوست نما، دشمنانی که در لابه‌لای دوستان پنهان شده و سنگر گرفته‌اند، ناگهان انسان را غافلگیر می‌کنند؛ در حالی که آمادگی مقابله به هیچ وجه نیست.

به این جهت، همواره منافقین در هر جامعه‌ای خطرناکترین دشمنان آن جامعه بوده‌اند. اگر تاریخ اسلام را ورق بزنیم و بررسی مختصری بنماییم، خواهیم دید که اسلام بیشترین ضربه‌ها را از منافقین تحمّل کرده است. در تاریخ اسلام حوادث دردناک فراوانی یافت می‌شود که منشأ آن منافقان بوده‌اند و اگر همه آنها جمع آوری گردد، کتاب آموزنده خوبی خواهد شد. در اینجا به چند

نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف: داستان افک!

از مجموع آیات یازدهم تا شانزدهم سوره نور استفاده می‌شود که در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زن بی گناهی که از اهمیت ویژه‌ای در جامعه آن روز برخوردار بود توسط یکی از منافقان مورد اتهام عمل منافی عفت قرار گرفت و این شایعه به منظور لکه دار کردن حیثیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، توسط سایر منافقین در جامعه پخش شد. گروهی از منافقان به ظاهر مسلمان، قصد داشتند از این حادثه بهره برداری غرض آلودی به نفع خویش و ضرر جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و توطئه آنها را افشا کرد. «۱»

(۱) در مورد این که زن مورد اتهام چه کسی بود و تهمت از سوی کدامیک از منافقین بود؟ مباحث مختلفی مطرح شده است که نمی‌توان دقیقاً نام شخص خاصی را مطرح کرد. توضیح بیشتر را در تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۳۸۷ تا ۳۹۴ مطالعه فرمائید. مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۴

ب: کار شکنی منافقین در حدیبیه

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم «عمره» «۱» به سوی مکه حرکت کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب دیده‌ام که همراه یارانم وارد «مسجد الحرام» شده‌ایم و مشغول مناسک عمره هستیم. مسلمانان به سوی مکه حرکت کرده و در «ذو الحلیفه» «۲» نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند. «۳» وضع حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله بخوبی نشان می‌داد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارند. به این جهت اسلحه‌ای جز شمشیر، که سلاح هر مسافری بود، همراه نداشتند. مسلمانان حرکت خود را ادامه دادند تا این که وارد سر زمین حدیبیه شدند. «۴»

قریش از حرکت مسلمانان به سوی مکه با خبر شد و راه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله بست و مانع انجام مناسک عمره مسلمانان شد. پس از حوادث مختلفی، صلح حدیبیه بین پیامبر صلی الله علیه و آله و قریش بسته شد. در هنگام تنظیم قرار داد «سهیل بن عمرو» نماینده قریش با نوشتن

(۱) مراسم «عمره مفرده» را در هر ماهی از سال می‌توان انجام داد؛ برخلاف «حج تمتع» که فقط در ماه ذی‌الحجه انجام می‌شود. شرح بیشتر پیرامون عمره مفرده را در مناسک حج حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی، مسئله ۳۵۳ به بعد مطالعه فرمائید. (۲) «ذُو الْحُلَيْفَةِ» به دو مکان از سر زمین حجاز گفته می‌شود:

الف: روستایی نزدیک مدینه که مسجد شجره در آن قرار دارد و آن میقات کسانی است که از مدینه منوره عازم حج هستند. ب: نام مکانی بین «حاذه» و «ذات عرق» از اراضی «تهامه» نیز می‌باشد؛ ولی منظور از آن، در اینجا همان مکان اول است. (مجمع البحرین، جلد ۵، صفحه ۴۰)

(۳) یکی از اعمال واجب حج تمتع قربانی است که بهتر از همه شتر و متوسط آن گاو و کمترین آن گوسفند است. شرح بیشتر را در مناسک حج حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) مسئله ۲۸۷ به بعد مطالعه فرمائید.

(۴) حدیبیه در عصر و زمان ما حدود ۱۷ کیلومتر با مکه فاصله دارد و دورترین حد حرم است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۵

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» در ابتدای قرار داد مخالفت کرد.

این مسائل باعث نغمه‌های شومی از سوی منافقین شد. آنها با این بهانه شروع به جنجال آفرینی کردند؛ مثلاً گفتند: یا رسول الله! این چه خوابی بود که شما دیدید!

این چه زیارتی بود که به ما وعده دادید!

این چه امتیازی است که به کفار می‌دهید!

این اعتراضات و غوغاها و جنجال‌ها به جایی رسید که حتی به کلام الهی که از صلح حدیبیه به فتح المبین تعبیر کرده است «۱» اعتراض شد. یکی از اصحاب خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند!» «۲» تا جایی که بعضی از منافقین گفتند: هیچ روزی به اندازه امروز در پیامبری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شک نکردیم!

در حالی که صلح حدیبیه یکی از بزرگترین پیروزی‌های مسلمانان بود و آثار مثبت فراوانی به دنبال داشت. «۳»

ج: ترور نافر جام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توسط منافقان!

در راه بازگشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از تبوک به سوی مدینه، تعدادی از منافقان تصمیم گرفتند که شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را از فراز گردنه‌ای که در میان راه مدینه و شام قرار داشت، رم دهند و حضرت را در دل درّه‌ای بیفکنند. هنگامی که سپاه اسلام به نخستین نقطه گردنه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی مایل است، می‌تواند مسیر خود را از وسط بیابان قرار دهد؛ زیرا بیابان وسیع است، ولی خود پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که «حذیفه» شتر او را می‌راند، و «عمار» مهار آن را می‌کشید، از گردنه بالا رفت. هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله مقدار زیادی از گردنه بالا نرفته بود که به

(۱) این تعبیر در اولین آیه سوره فتح (سوره ۴۸) دیده می‌شود.

(۲) تفسیر نمونه، جلد ۲۲، صفحه ۱۶.

(۳) مشروح این داستان و آثار و پیامدهای آن را در تفسیر نمونه، جلد ۲۲، صفحه ۹ به بعد مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۶

پشت سر خود نگاه کرد. در نیمه شب مهتابی، سوارانی را دید که از پشت سر، او را تعقیب می‌کنند و برای این که شناخته نشوند، صورت خود را پوشانیده و آهسته آهسته مشغول سخن گفتن هستند، پیامبر صلی الله علیه و آله عصبانی شد، نهیبی بر آنها زد و به «حذیفه» دستور داد با عصای خود شتران آنها را بر گرداند.

نهیب رسول خدا صلی الله علیه و آله رعب شدیدی در دل آنها افکند و فهمیدند که پیامبر از نقشه آنها باخبر شده است، به این جهت فوراً از راهی که آمده بودند، بازگشتند و بدینسان توطئه آنها ناکام ماند. «۱»

د: اجتماع منافقان در سقیفه!

خبر رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قلب مسلمانان را جریحه دار و دیدگان‌شان را اشکبار کرد. هنوز مراسم تکفین و تدفین و

نماز بر جسد پاک و مطهر برترین پیامبران الهی انجام نشده بود که عده‌ای از فریب‌خوردگان دنیا و منافقان دو چهره، علی‌رغم تصریح حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر وصایت حضرت علی علیه السلام، در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و در پاسخ به ندای شیطان، توطئه خطرناکی برای انحراف اسلام و مسلمین چیدند و متأسفانه این بار موفق شدند و بزرگترین ضربه را بر پیکره اسلام وارد کردند. «۲» اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكِ.

کار شکنی‌ها و توطئه‌ها و ضربات منافقان، بیش از آن است که قابل شمارش باشد.

همین منافقین معاویه‌ها را بر سر کار آوردند و آن همه جنایات را توسط امثال او آفریدند! همین منافقین امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام را خانه‌نشین کردند! منافقین فاجعه کربلا را آفریدند و بهترین انسان‌ها را در کربلا به مسلخ بردند. و ... خلاصه این که منافقان برای هر جامعه‌ای و از جمله اسلام، خطرناکترین دشمن

(۱) فروغ ابدیت، جلد دوم، صفحه ۴۰۴.

(۲) مشروح این ماجرای غم‌انگیز را در کتاب «اسرار آل محمد» مطالعه فرمایید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۷

محسوب می‌شوند؛ به همین جهت، در آیات قرآن مجید، بیشترین حملات به این دو چهره‌گان شده است و خداوند متعال در سوره‌های مختلف از جمله سوره منافقین، توبه، بقره، احزاب و برخی سوره‌های دیگر قرآن به افشای چهره واقعی آنها پرداخته است. پروردگارا! اسلام و مسلمانان را از شر منافقان حفظ فرما و آنان را رسوا گردان!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۹

مثال پنجاه و پنجم: میزان، ضابطه است نه رابطه!

اشاره

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۰ سوره تحریم، می‌فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتٍ نُوحٍ وَ امْرَأَتٍ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَا هُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ

خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سر پرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند؛ ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت، و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند!

دور نمای بحث

بدون شک هر چیزی برای خود معیاری دارد؛ معیار و میزان نجات انسان در دنیای دیگر چیست؟ آیا ملاک رابطه‌های خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اولیای دین است یا ملاک اصلی ایمان و تقوی و عمل صالح است؟ در این آیه شریفه پیرامون این مسأله سخن گفته خواهد شد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۰

بررسی اجمالی سوره تحریم

اشاره

برای روشن شدن ارتباط آیه مثل با کلّ سوره، لازم است سیری اجمالی و کوتاه در سراسر آیات این سوره داشته باشیم. این سوره، که یک سوره مدنی و دارای دوازده آیه است، همان گونه که از اسمش نمایان است اشاره به چیزی دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر خویش حرام کرد. و نیز اشاره به جریانی دارد که منتهی به تحریم شیء مورد نظر توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر خویشتن شد.

خداوند در این سوره هم پیامبر صلی الله علیه و آله را از کاری که کرده است باز داشته و به او دستور می‌دهد که «تحریم» را بر خودش بشکند و هم توطئه کنندگان را شدیداً تهدید می‌کند و به آنها وعده مجازات الهی (در صورت عدم توبه) می‌دهد؛ سپس برای روشن تر شدن مطلب و این که «رابطه» به تنهایی باعث نجات انسان نمی‌شود و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بدون انجام اعمال صالح، خود را به این گونه نسبت‌ها دلخوش نکنند، دو مثال زیبا می‌زند مبنی بر این که همسر حضرت نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام نیز همسران پیامبر خدا بودند؛ ولی چون عمل صالحی نداشتند، رابطه همسری نفعی برای آنها نداشت و سرانجام همراه سایر جهنمیان وارد جهنم شدند.

داستان تحریم

در مورد قصه تحریم، اقوال مختلفی ذکر شده است؛ ولی مناسب‌ترین آنها به شرح زیر است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همسران متعددی داشت؛ یکی از آنها «زینب بنت جحش» بود که علاقه زیادی به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، به این جهت مقداری عسل ذخیره کرده بود، تا هر زمان حضرت به خانه او می‌آید، آن عسل را خدمت حضرت بیاورد تا حضرت از آن تناول کند.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۱

«عایشه» دختر ابو بکر، همسر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله، از این جریان و محبت زینب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با خبر شد و حسّ حسادت او تحریک شد که مبادا زینب با این کارش در دل پیامبر صلی الله علیه و آله جای بیشتری باز کند و محبت حضرتش به او بیشتر شود؛ بدین جهت تصمیم گرفت کاری کند که دیگر پیامبر از آن عسل نخورد؛ تصمیم زشت خود را با «حفصه»، دختر عمر، همسر دیگر پیامبر، در میان گذاشت. قرار شد هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل آنان می‌رود، بگویند: از دهان شما بوی بدی می‌آید؟! نکند غذای نامناسبی خورده‌اید، سپس بوی بد را به عسل ارتباط بدهند تا حضرت از آن عسل نخورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی به منزل حفصه وارد شد. حفصه، طبق نقشه قبلی، جلوی بینی خود را گرفت و گفت: یا رسول الله! چه بوی بدی از بدن شما به مشام می‌رسد! چه خورده‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در منزل زینب مقداری عسل خورده‌ام! حفصه عرض کرد: شاید این بوی بد از همان عسل است و ممکن است زنبور عسل بر روی «معافیر» (۱) نشسته و این بوی بد از معافیر به عسل منتقل شده است! پیامبر صلی الله علیه و آله، که به بوی خوش اهمیت فراوانی می‌داد و قسمتی از درآمد خود را صرف بوی خوش و عطرها می‌کرد (۲) در پاسخ فرمود: بسیار خوب، من دیگر از آن عسل نمی‌خورم و آن را بر خود حرام می‌کنم. ولی شما این مسأله را در همین جا خاتمه دهید و در بین دیگران از این مطلب سخن نگویند. این راز و سرّ همین جا دفن شود! آنها که به مقصود خود رسیده بودند، متعهد شدند با کسی در این باره سخن نگویند.

آنها به این تعهد خود وفا نکردند و راز پیامبر صلی الله علیه و آله را فاش کردند و آن خبر را در بین مردم پخش نمودند. خداوند به وسیله جبرئیل پیمان شکنی آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع داد و آنها را تهدید به مجازات نمود و به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که آنچه را بر خود حرام

(۱) «معاذیر» صمغ و شیره یکی از درختان حجاز به نام «عُرْفُطٌ» است که بوی نامناسبی دارد، به گونه‌ای که اگر زنبور عسل از آن بخورد، بوی بد آن به عسل آن زنبور نیز منتقل می‌گردد.

(۲) استعمال عطر و معطر بودن امری پسندیده‌ای است که برای رهبر یک جامعه بسیار پسندیده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۲

کرده‌ای حلال است و می‌توانی از آن استفاده کنی!

«عایشه» و «حفصه»، در این داستان مرتکب سه گناه زشت شدند:

یکی حسادت به محبت فراوان زینب به پیامبر صلی الله علیه و آله.

دیگری گفتن دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله که از بدن شما بوی ناخوشایند می‌آید.

سوم افشاء راز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که هر سه از گناهان بزرگ است. «۱»

شرح و تفسیر

پس از روشن شدن ارتباط آیه مثل با بقیه آیات سوره تحریم به شرح آیه مثل می‌پردازیم:

«صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةً نُوحٍ وَامْرَأةً لُوطٍ»- هر چند مثالی که در این آیه شریفه زده شد است مربوط به دو زن است که سبب طرح این مثال بوده‌اند؛ ولی خداوند آن را برای همه مطرح کرده است. به این جهت تعبیر به «الذین» شده است.

خداوند به همسر نوح پیامبر علیه السلام و همسر لوط پیامبر علیه السلام مثال زده است که این دو انسان کافر چون عمل صالحی نداشتند، نسبت آنها با پیامبران خداوند سودی به حال آنها نداشت.

برخی از مفسران، اسم همسر حضرت نوح را «والهة» و نام همسر حضرت لوط را «والعة» بیان کرده‌اند «۲» و بعضی عکس این را

نوشته‌اند؛ یعنی نام همسر نوح پیامبر را «والعة» و اسم همسر لوط پیامبر را «والهه» یا «واهله» گفته‌اند. «۳»

«كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا»- این دو زن کافر تحت سرپرستی دو بنده صالح ما، یعنی حضرت نوح و حضرت

لوط علیهما السلام قرار داشتند که نه تنها از این

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۲۷۱. جالب این که اصل این حدیث را «بخاری» در جلد ششم «صحیح» خود، صفحه ۱۹۴، نقل کرده است.

(۲) قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۶۸۰ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۰۱).

(۳) روح المعانی، جلد ۲۸، صفحه ۱۴۲ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۰۱)

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۳

نعمت بزرگ استفاده نکردند و از نور چراغ نبوت و اعمال صالح آن بندگان صالح خداوند پرتو نگرفتند و هدایت نشدند؛ بلکه مانع هدایت دیگران نیز گشتند و به همسران خود خیانت ورزیدند.

البته لازم به ذکر است که خیانت آنها انحراف از جاده عفت نبود؛ زیرا همسر هیچ پیامبری آلوده به بی‌عفتی نشده است. همان

گونه که در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «ما بَعَثَ امْرَأَةً نَبِيٍّ قَطُّ؛» (۱) همسر هیچ پیامبری آلوده عمل منافی عَقَّت نشده است»- بنابراین، خیانت آنها انحرافات جنسی نبوده، بلکه انحرافشان، افشاء اسرار شوهرانشان بوده است.

همسر نوح می‌دید افرادی مخفیانه به حضرت نوح علیه السلام ایمان آورده و به دور از چشم بت پرستان به صف موخیدان می‌پیوندند، راز آنها را برملا می‌کرد و این خبر را به بت پرستان می‌رساند و بدین شکل باعث آزار نوح و ایمان آوردگان می‌شد.

همسر حضرت لوط نیز هنگامی که فرستادگان خداوند را در شکل جوانان زیبایی در خانه خود دید، مردم منحرف همجنس باز را خبر داد که عده‌ای از جوانان زیبا در خانه شوهرش، حضرت لوط، به سر می‌برند و بدین شکل آنها را تحریک به همجنس بازی می‌کرد. به هر حال خیانت این دو زن، افشاء اسرار منزل بود. و این مسأله مایه مشکلات بزرگی برای آن پیامبران بزرگوار بود.

اگر همسری که باید در خانه، محرم اسرار شوهر خویش باشد و به تعبیر قرآن مجید، مایه آرامش شوهر «۲»، اسرار همسرش را فاش کند و به این وسیله آرامش شوهر خود را بر هم زند، حقیقتاً تحمّل چنین زنی بسیار مشکل است!

«فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ»- از آنجا که معیار نجات انسان همان گونه که گذشت عمل صالح است، نه ارتباطهای فامیلی و

(۱) درّ المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۴۵.

(۲) در آیه ۲۱ سوره روم مسأله همسری از آیات الهی شمرده شده و هدف از آن سکون و آرامش هریک از دو همسر به وسیله دیگری بیان شده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۴

خانوادگی؛ ارتباط این دو زن بی ایمان با آن دو پیامبر بزرگ الهی سودی به حالشان، در برابر عذاب الهی نداشت؛ به این جهت به آنها گفته شد که همراه بقیّه جهنمیان، که ارتباطی با پیامبران نداشتند، داخل آتش جهنّم شوید تا همگان بدانند که تنها و تنها اعمال صالح و شایسته موجب رستگاری انسان می‌شود؛ نه چیز دیگر.

پیام آیه

معیار نجات، عمل صالح است.

همان گونه که گذشت ملائک اصلی نجات انسان در روز قیامت، تنها اعمال و کردارهای خود اوست، نه روابط قومی و قبیله‌ای و فامیلی؛ پس اگر انسانی فاقد طاعات و عبادات و اعمال صالح باشد؛ حتی اگر همسر یا فرزند پیامبر خدا باشد اهل نجات نخواهد بود و به قهر الهی در دنیا و آخرت گرفتار می‌شود.

همسر و فرزند حضرت نوح، شیخ الانبیاء، نمونه کامل این مطلب است. حضرت نوح علیه السلام هنگامی که کشتی‌اش آماده حرکت شد و فرزندش در آستانه غرق شدن قرار گرفت، خطاب به پروردگار عرض کرد:

«رَبِّ اِنَّ اِبْنِي مِنْ اَهْلِي وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِيْنَ» (۱)؛ پروردگارا! پسر من از خاندان من است، و وعده تو (در مورد نجات خاندانم که در آیه ۴۰ سوره هود آمده است) حقّ است و تو از همه حکم‌کنندگان برتری!»

خداوند در آیه ۴۶ سوره هود در جواب حضرت نوح با اشاره به همین معیار و بی‌اثر بودن روابط نسبی می‌فرماید:

«قَالَ يَا نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْئَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّي اَعْطُكَ اِنْ تَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ؛ ای نوح! او از اهل تو نیست، او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایستی است؛ پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه، من به تو

(۱) سوره هود، آیه ۴۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۵

اندرز می دهم که از جاهلان نباشی! - آری! رابطه و نسبت هر چقدر که قوی باشد، حتی اگر فرزند پیامبر باشد، ولی ناصالح باشد، هیچ سودی برایش نخواهد داشت بدین جهت فرزند نوح علیه السلام عاقبت همراه بقیه کفار غرق شد.

داستان امام سجّاد و طاووس الفقیه نیز در این رابطه عبرت آمیز است: می گوید: امام سجّاد علیه السلام را مشاهده کردم در حالی که از هنگام عشاء تا سحر مشغول طواف خانه خدا و عبادت و راز و نیاز بود و با اشعار جالب و مناجات‌های زیبا که همراه اشک و آه و ناله بود، با پروردگار خویش زمزمه‌های جانسوزی داشت. مناجات آن حضرت بقدری طول کشید که از حال رفت و بر روی زمین افتاد. نزدیک حضرتش رفتم و سرش را بر دامن گرفتم؛ از حال او گریه‌ام گرفت و اشک چشمانم بر صورتش ریخت، حضرت به هوش آمد و فرمود: چه کسی مرا از مناجات با پروردگارم باز داشته است؟

خود را معرفی کردم و گفتم: ای فرزند پیامبر! این همه جزع و فزع شما برای چیست؟ ما انسانهای گناهکار، سزاوارتر برای این جزع و فزع هستیم. شما که پدری چون حسین ابن علی علیه السلام و مادری چون فاطمه زهرا علیها السلام و جدی چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارید، نباید این قدر ناراحت باشید؟

حضرت فرمود: طاووس، این سخنان را رها کن! خداوند بهشت را برای اطاعت کنندگان و نیکان آفریده است؛ هر چند برده‌ای حبشی باشد و هیچ نسبتی با پیامبر و آلش نداشته باشد و جهنم را برای عاصیان و گناهکاران خلق نموده است؛ هر چند از قبیله قریش (و از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله) باشد. «۱»

(۱) سؤال: در روایات مختلفی از بی حرمتی به فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سادات نهی شده است؛ حتی نسبت به ساداتی که خدای ناکرده مرتکب گناهان کبیره، مثل گناه زشت شرابخواری، شده‌اند. که نمونه آن را مرحوم حاج شیخ عباسی قمی رحمه الله علیه در جلد دوم منتهی الآمال صفحه ۷۰۸، در ذیل شرح زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام آورده است. این گروه از روایات با آنچه در متن آمده است چگونه سازگار است؟

پاسخ: این دو هیچ منافاتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا یکی مربوط به دنیاست و دیگری مربوط به جهان آخرت. به عبارت دیگر احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و اهلیت آن حضرت علیه السلام و فرزندان و فرزندان آن حضرت در بین مسلمانان باید محفوظ بماند. برای رعایت این مطلب لازم است که استثنائی وجود نداشته باشد تا افراد بی ایمان و منافق نتوانند با سوء استفاده از استثناءها، اصل این قانون را خدشه‌دار کنند؛ ولی این، بدین معنی نیست که این نسبت در جهان آخرت نیز به تنهایی کافی است، بلکه همان طور که در متن آمد، در آخرت تنها و تنها اعمال صالح و کردارهای نیک باعث نجات انسان می‌شود و حتی شفاعت شفاعت کنندگان، شامل کسانی می‌شود که مقداری عمل صالح داشته باشند تا کمبود آن را با شفاعت جبران کنند و گر نه کسی که هیچ عمل صالحی در طول مدّت عمر خود انجام نداده است، مشمول شفاعت هم نخواهد شد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۶

طاووس! مگر این آیه شریفه را نشنیده‌ای: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (۱) هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست!)» به خدا قسم فردای قیامت هیچ چیزی به تو سود نمی‌رساند؛ مگر عمل صالحی که پیش فرستاده‌ای! «۲»

حقیقتاً اگر عمل صالح نباشد، هیچ چیزی فردای قیامت باعث نجات انسان نمی‌شود؛ زیرا به تعبیر قرآن مجید قیامت روزی است که:

«لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۳)؛ در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

نتیجه این که حسادت‌ها، دروغ‌گویی‌ها، افشاء اسرار دیگران، باعث دوری از خداوند است و تنها معیار و ملاک برای نجات انسان در آن روز اعمال صالح اوست؛ نه روابط فامیلی.

(۱) سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

(۲) بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۸۱.

(۳) سوره شعراء، آیه ۸۸ و ۸۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۷

مثال پنجاه و ششم: استقامت همسر فرعون

اشاره

خداوند متعال در آیه یازدهم سوره تحریم، می‌فرماید:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و خداوند برای مؤمنان، همسر فرعون را مثل زده است؛ در آن هنگام که گفت:

پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!

دور نمای بحث

همان گونه که در مثال قبل گذشت، سوره تحریم پیامون زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و مشکلات آن حضرت سخن می‌گوید. در این سوره اشاراتی به فشارهای مختلف دشمنان بر پیامبر صلی الله علیه و آله دیده می‌شود. دشمن بقدری بر پیامبر صلی الله علیه و آله فشار آورد که حتی در خانه خویش امتیث کافی نداشت و از سوی دو تن از همسرانش توطئه‌ای علیه او طرح شد که منجر به افشاء اسرار آن حضرت گردید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۸

توطئه برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس افشاء اسرار حضرتش، سبب نزول این سوره گشت. سپس برای این که هم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و هم سایر مردم بدانند که رابطه تنها ملاک عمل نیست و آنچه باعث نجات انسان می‌باشد عمل صالح و ایمان است، دو مثال مطرح شد؛ در یکی، از زنان بدی که رابطه آنها با پیامبران خدا سودی به حال آنها نداشت سخن گفت و در مثال دیگر، زن با ایمانی را مطرح کرد که رابطه او با ستمگری چون فرعون، اثر منفی بر درجات او نگذاشت.

شرح و تفسیر

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ» - خداوند برای مؤمنان و اهل ایمان مثلی به همسر فرعون زده است. او که در دستگاه یکی از ستمکارترین پادشاهان جهان بود و در آن کاخ سر به فلک کشیده، در میان ناز و نعمت زندگی می‌کرد؛ ناگهان خود را بر

سر دو راهی دنیا و آخرت دید؛ از یک طرف زندگی مرفه غرق در شادی و ناز و نعمت، و از سوی دیگر آسودگی در جهان آخرت با قرار گرفتن در قرب الهی و وارد شدن در بهشت.

او بالاخره قرب الهی را انتخاب کرد و خداوند هم او را در بهترین جاهای بهشت در نزد خودش جای داد و زندگی او را به عنوان یک مثل و الگو برای همه زنان؛ بلکه مردان با ایمان، معرفی کرد.

«آسیه بنت مزاحم»، هر چند همسر فرعون ستمگر بود و با او رابطه داشت؛ اما ضابطه‌اش ایمان به پروردگار بود. به این جهت همسر مرد جباری چون فرعون بودن او را بد بخت نکرد؛ همان گونه که همسر بهترین انسان‌ها بودن، برای همسر حضرت نوح علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام، اثر و فایده‌ای نداشت و باعث نجات آنها نشد؛ بلکه یکی از آنها همچون فرزندش در آب غرق شد و دیگری در زیر سنگباران الهی مدفون گشت؛ زیرا رابطه‌ها در پیشگاه خداوند مقدم بر ضوابط نیستند. آنچه حاکم بر دستگاه

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۹

حکمت است ضابطه‌هاست.

«اذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»- هر چند زندگی آسیه پس از ایمان آوردن به خدای موسی، سراسر الگوست؛ ولی در این آیه شریفه به لحظات سخت و طاقت‌فرسای زندگی آن بزرگ زن؛ یعنی، همان زمانی که در زیر شدیدترین شکنجه‌ها به سر می‌برد، مثال زده شده است.

آسیه؛ این اسطوره صبر و مقاومت، به هنگام شدیدترین شکنجه‌ها و آزارها و در آخرین لحظات زندگی‌اش دست به دعا بر می‌دارد و از خداوند سه حاجت می‌طلبد:

۱- «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»- اولین خواهش و دعای قهرمان صبر و مقاومت، وصول به «قرب الهی» است: «خدایا نزد خودت خانه‌ای بهشتی برایم مهیا کن!»

او، اول قرب الهی را می‌طلبد و سپس بهشت؛ یعنی آنچه از بهشت بالا-تر و والا-تر است، قرب الهی است؛ زیرا نزدیکی به ساحت مقدس پروردگار قابل مقایسه با بهشت نیست.

این تعبیر در مورد شهداء نیز به کار رفته است: «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزَوَّجُونَ»؛ در جوار قرب الهی روزی داده می‌شوند» بدین جهت آسیه در آستانه شهادت همان چیزی را می‌طلبد که شایسته شهادت است.

۲- «نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ»- پروردگارا! آنچه آسیه را آزار می‌دهد، این شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌ها نیست؛ چون در راه رضای توست؛ بلکه آنچه که مرا می‌آزارد، افکار و عقاید و اعمال و کردار فرعون است، من تحمل این عقاید پست و کوتاه را ندارم. به همین خاطر در کنار فرعون بودن، برایم شیرین نیست؛ پس مرا از فرعون و عقایدش نجات بده!

آسیه با این دعا، بیزاری خود را، حتی در سخت‌ترین لحظات شکنجه و درد، هم از

(۱) سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۰

فرعون و هم از مظالم و جنایاتش اعلام می‌دارد.

۳- «وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»- سومین خواسته این انسان صالح، نجات از محیط و جامعه فاسد است؛ یعنی او نه تنها تسلیم محیط فاسد نمی‌شود و خود را همرنگ جماعت نمی‌کند؛ بلکه معتقد است که همرنگ جماعت شدنش رسوایی است! به این جهت بیزاری و بیگانگی خویش را در گفتار و کردار از این اجتماع آلوده، به معرض نمایش می‌گذارد.

جملات و دعاهای سه گانه این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه‌های زندگی، جملاتی بسیار حساب شده و دقیق است.

جمله‌هایی که می‌تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهامبخش باشد؛ جمله‌هایی که بهانه‌های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط یا همسر را مجوز برای ترک اطاعت خدا و تقوا می‌شمارند، می‌گیرد.

پیام‌های آیه

۱ استقلال فکری

مثالهای زیبای قرآن ج ۲ ۳۴۲

چرا آسیه در قلب کفر و شرک و در کنار بزرگترین دشمن حضرت موسی علیه السلام به خدای موسی ایمان آورد؟

چگونه این زن صبور و انقلابی همه حجاب‌ها را درید و به آئین حق دست یافت؟

*** رمز موفقیت او این بود که استقلال فکری داشت و نگذاشت که عوارض و مسائل حاشیه‌ای، فکر او را منحرف سازد و قدرت تفکر را از او سلب کند. وقتی به روشنی معجزه حضرت موسی علیه السلام و تسلیم شدن جادوگران و اضطراب و ترس فرعون - که مدعی خدایی بود - را می‌بیند؛ نور ایمان در قلب و جانش روشن می‌شود و با تفکر و اندیشه و تأثیر نپذیرفتن از محیط و خانواده و جامعه، شعله ایمانش را روز به روز

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۱

شعله‌ورتر می‌کند. «۱»

چرا آسیه تقیه نکرد؟

تقیه، در واقع تغییر شکل مبارزه است و در صورتی واجب است که بدون فایده مهمی، اظهار عقیده جان انسان را به خطر بیندازد؛ ولی چرا همسر مؤمن و ایثارگر فرعون در مقابل این جبار ستمگر، تقیه نکرد و جان خود را حفظ نمود و شکل مبارزه‌اش را عوض نکرد؟

پاسخ: اول این که «تقیه» در جایی است که انسان قدرت و طاقت کتمان و پنهان کردن عقیده خویش را داشته باشد؛ ولی گاهی عشق انسان به خداوند چنان شعله ور می‌شود که رفتار و کردار و سکنت او به روشنی نشانگر آن است، هر چند در گفتار آن را پنهان کند.

عشق به خداوند چنان در قلب پاک آسیه شعله ور گردیده و سودای رسیدن به حق به گونه‌ای در جان و دل او شور افکنده که هیچ چیز نمی‌توانست آن را پنهان کند؛ به این جهت «آسیه» در مقابل شوهرش تقیه نمی‌کند و ایمان خویش را آشکارا اعلام می‌کند و تا پای جای در برابر آن می‌ایستد.

دوم این که گاهی اظهار ایمان و سپس شهادت در راه آن از زنده ماندن و کتمان ایمان، آثار بیشتری دارد. اظهار ایمان «آسیه» و نقل و پخش این خبر، در سرزمین مصر و سپس افشاء شکنجه‌های فرعون برای پشیمان کردن آسیه از هدف و ایمانش و پایداری او تا مرز شهادت چنین است. علاوه بر این که این مسأله خود سند محکمی بر حقایق موسی علیه السلام و باطل بودن ادعای فرعون و باعث دلگرمی و روشن شدن چراغ امید در قلب و جان مؤمنان است که ایمان به خدای یگانه حتی در قلب دشمن

(۱) اینجاست که راز اهمیّت فراوان تفکر و اندیشه در قرآن مجید و روایات اسلامی روشن می‌شود و برآستی می‌توان ادیان الهی که دستخوش تحریف نشده‌اند را آئین تفکر و تعقل دانست.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۲

امکان پذیر است و هیچ عذر و بهانه‌ای برای ترک یکتاپرستی قابل قبول نیست. در طول تاریخ نیز علما و دانشمندانی را می‌بینم که با ترک تقیه، چراغ امید را در دل رهروان زنده نگاه داشتند. «۱»

۳ شکنجه عامل تکامل یا وسیله شکست!

اشاره

جباران و ستمکاران برای جلوگیری از حقیقت طلبی و حق پرستی به ابزارهای مختلفی متوسل می‌شوند که یکی از شایع‌ترین این ابزار، شکنجه است. فرعون «آسیه» را به روش‌های مختلف و بسیار جانکاه شکنجه کرد تا عزم آهنین و اراده پولادین او را شکست داده و او را از آئین الهی باز دارد؛ همان گونه که برخی از سست ایمان‌ها با شکنجه‌ای مختصر تسلیم می‌شوند؛ اما این زن به ظاهر ضعیف تا آخرین لحظه صبر کرد و در مقابل تمام ترفندهای فرعون مقاومت کرد و هرگز تسلیم او نشد!

قطعاً زرق و برق و جلال و جبروتی بر تراز دستگاه فرعون وجود نداشت؛ همان گونه که فشار و شکنجه‌ای فراتر از شکنجه‌های فرعون جنایتکار نبود؛ ولی نه زرق و برق، و نه فشار و شکنجه هیچ کدام نتوانست آن زن مؤمن را به زانو درآورد و او با این صبر و استقامت، شکنجه‌ای که ابزار شکست محسوب می‌شود را وسیله تکامل خود قرار داد و جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.

قصه ایمان آوردن آسیه

«آسیه» ملکه مصر به همراه همسرش فرعون برای تماشای سحر ساحران و معجزه حضرت موسی علیه السلام به میدان شهر آمده بود. ساحران طناب‌ها و عصاهایی که درون آن خالی شده بود و جیوه در درون آن ریخته شده بود را در میدان بر روی هم انباشته کرده بودند تا بر اثر حرارت خورشید جیوه‌ها تبخیر شود و به این وسیله

(۱) شرح مسائل مربوط به تقیه را در کتاب «تقیه سپری برای مبارزه عمیق‌تر» مطالعه فرمایید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۳

طناب‌ها و عصاها به حرکت درآید، آفتاب بالا آمد و همان گونه که جادوگران پیش‌بینی می‌کردند طناب‌ها و عصاها همانند مار و اژدها به حرکت در آمد به گونه‌ای که به تعبیر قرآن مجید مردم خیال کردند که این‌ها مارهای واقعی است «۱»، خوشحال شدند و شروع به زدن کف و سوت کردند و به نفع فرعون و فرعونیان شعار دادند!

اما این خوشحالی و گمراه کردن مردم طولی نکشید؛ نوبت به حضرت موسی علیه السلام رسید؛ او به دستور الهی عصای خویش را بر زمین افکند؛ عصا به فرمان پروردگار- در میان حیرت و تعجب مردم- به شکل مار عظیمی درآمد و تمامی طناب‌ها و عصاهای ساحران را بلعید و سپس به سمت فرعون به حرکت خود ادامه داد.

با دیدن این نمایش قدرت، از سوی حضرت موسی علیه السلام، صحنه عوض شد و تمام آن شادی‌ها و هلهله‌ها و کف و سوت‌ها تبدیل به غم و اندوه و ناراحتی شد. رعب و وحشت تا استخوان‌های فرعون نفوذ کرد! دهان‌ها از تعجب باز ماند، حدقه چشم‌ها از حرکت ایستاد، نفس‌ها در سینه حبس شد و خاموشی عجیبی تمام جمعیت را فراگرفت!

فرعون با خود می‌گفت: «نکنند این مار مرا بلعد!» این تفکر و اضطراب در چهره او ظاهر شد. و با افتادن تاج از سرش کاملاً نمایان

گشت. جادوگران همه تسلیم شدند و در مقابل خداوند به سجده افتادند و تهدیدهای فرعون هیچ تأثیری در عزم و اراده آنها نگذاشت.

آسیه تمام این صحنه‌ها را دید و به فکر فرورفت و بالاخره بر اثر تفکر و اندیشه، نور ایمان در قلب و جانش روشن شد. به مرور زمان و با تفکر بیشتر شعله ایمانش شعله‌ورتر گردید تا جایی که تمام وجودش را فراگرفت؛ بلکه شعاع آن به خارج از وجودش نیز پرتو افشانی کرد.

آسیه در تنهایی به راز و نیاز با خدای خویش پرداخت و به انجام اعمال صالح

(۱) این مطلب در آیه ۶۶ سوره طه آمده است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۴

مبادرت نمود؛ اما فرعون که آثار ایمان را در همسرش مشاهده کرد؛ حقیقت را جویا شد. آسیه که عشق به معبود سراسر وجودش را فرا گرفته بود نتوانست این عشق مقدس و شیرین را کتمان کند و به همسرش دروغ بگوید؛ بناچار حقیقت را بر ملا ساخت. فرعون جبار سخت عصبانی شد و او را تهدید کرد؛ اما تهدیدها در او هیچ اثری نداشت. به تعبیر حضرت صادق علیه السلام: «مؤمن از کوه محکم‌تر و پرصلابت‌تر است.» (۱) که نه تنها بادها او را حرکت نمی‌دهند، بلکه او مسیر حرکت بادها را تغییر می‌دهد. اطرافیان شروع به نصیحت و سرزنش آسیه کردند: آسیه تو را چه می‌شود؟! تو ملکه مصر هستی! غرق در ناز و نعمت می‌باشی! این همه کنیز و نوکر و کلفت داری! بهترین و زیباترین زندگی را در اختیار داری! چرا به همه اینها پشت پا می‌زنی؟! اما جواب آسیه در مقابل همه این سرزنش‌ها و اعتراض‌ها و نصیحت‌ها یک چیز بود و آن این که: «دست از ایمان به خدا بر نمی‌دارم.»

فرعون نمی‌توانست تحمل کند که موسی در درون خانه‌اش نفوذ کرده و شریک زندگی‌اش را نیز از آئین فرعون بر گردانده است! اگر آسیه بر اعتقاد جدید خود باقی بماند، آبروی فرعون می‌رود؛ به این جهت دستور نابودی آسیه را صادر کرد. بدین منظور آسیه را به وسط بیابان خشک و سوزانی بردند، دست و پاهایش را با میخ بر زمین کوبیدند؛ سنگ سنگینی بر روی سینه‌اش نهادند. از آب و غذا محروم‌ش کردند تا یا به آئین فرعون برگردد و یا جان ببازد! ولی آن بانوی قهرمان راه دوم را انتخاب نمود.

هنگامی که نفس‌هایش به شمارش افتاد و آخرین لحظات عمرش را سپری می‌کرد، دست به دعا برداشت: «پروردگارا! برای من خانه‌ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از دست فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده!»

(۱) کافی، جلد ۵، صفحه ۳۳۶. (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، ص ۱۶۹)

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۵

خداوند، دعایش را اجابت نمود و نه تنها تقاضاهای سه گانه‌اش را انجام داد؛ بلکه او را به عنوان الگوی زنان و مردان با ایمان معرفی کرد و در کنار برترین زنان جهان قرار داد. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: اَفْضَلُ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ اَسِيَّةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند: «خدیجه» دختر خویلد - همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - و «فاطمه» دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و «مریم» دختر عمران - مادر حضرت عیسی علیه السلام - و «آسیه» دختر مزاحم و همسر فرعون. (۱)

نکته جالب توجه این که همسر فرعون با تقاضاهای سه گانه خویش به هنگام شهادت، کاخ عظیم فرعون را تحقیر کرد و آن را در

برابر خانه‌ای در جوار رحمت خدا، هیچ شمرد و به این وسیله به آنها که او را نصیحت می‌کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق «ملکه مصر بودن» در اختیار توست، با ایمان به مرد شبانی همانند موسی از دست نده! پاسخ می‌گوید و این درس عبرتی است برای همه!

پروردگارا! توفیق تحصیل و حفظ ایمان را تا لحظه آخر به همه ما عنایت فرما!

خدایا! ما در برابر وسوسه‌های شیطان ضعیفیم و اگر کمک‌های تو نباشد، ناتوان، ما را همواره یاری فرما! آمین یا رب العالمین.

(۱) درّ المنشور، جلد ۶ صفحه ۲۴۶ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۰۳)

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۷

مثال پنجاه و هفتم: مریم بنت عمران

اشاره

خداوند متعال در آیه ۱۲ سوره تحریم، می‌فرماید:

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَاتِلِينَ

و همچنین (خداوند برای مؤمنان مثال زده است) به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت و ما از روح خود در آن دیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!

دور نمای بحث

این مثال- در راستای دو مثال گذشته- تأکید می‌کند که معیار اساسی و اصلی قرب الهی و بار یافتن به ضیافت پروردگار، تنها و تنها اعمال صالح و شایسته و حفظ ضوابط الهی است و بدون آن، رابطه‌ها- هر چند قوی و در سطح عالی باشد- هیچ تأثیری نخواهد داشت.

البته این مثال تفاوت‌هایی با دو مثال گذشته دارد که به آن اشاره خواهیم کرد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۸

شرح و تفسیر

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا»- خداوند به حضرت مریم دختر عمران مثال زده است؛ اما آن چیزی که از مریم مثال زده شده، غیر از چیزی است که از زندگی آسیه مثال زده شده است. در آنجا «صبر و استقامت آسیه» مورد مثال بود و در اینجا «عفت و پاکدامنی مریم».

خداوند متعال در این مثال سه امتیاز برای حضرت مریم بیان می‌کند:

الف: امتیاز نخست، همان عفت و پاکدامنی است. مریم آن قدر پاکدامن بود که حتی وقتی در خلوتگاه مشغول شست‌وشوی بدن خویش بود و ناگهان جبرئیل را در شکل یک جوان زیبا دید، سخت ترسید و گفت:

«أَنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ أَنْ كُنْتُ تَقِيًّا» (۱)؛ من از شرّ تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری!- وحشت فراوان مریم در این صحنه که با جوانی تنها می‌شود، نشانگر عفت بالا- و پاکدامنی فوق العاده او می‌باشد، به گونه‌ای که حتی وقتی جبرئیل خود را

معرفی کرد و گفت: «أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ لِتَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا» (۲)؛ من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم! - باز هم اضطراب او از بین نرفت و در جواب گفت: «أَنْتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَعِيًّا» (۳)؛ چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام! همه این‌ها نشانگر پاکدامنی و عفت مثال زدنی حضرت مریم علیها السلام است.

ب: «وَصِدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ - دومین امتیازی که برای حضرت مریم - در این آیه شریفه - بیان شده است عبودیت و بندگی اوست که تسلیم مطلق و محض پروردگار خویش بود.

(۱) سوره مریم، آیه ۱۸.

(۲) سوره مریم، آیه ۱۹.

(۳) سوره مریم، آیه ۲۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۹

مریم هم کتب آسمانی را تصدیق کرد و هم کلمات پروردگار را بر دیده منت نهاد.

در این که «کُتِبَ عَطْفٌ تَفْسِيرِي بِرَبِّهَا» است، یا معنای دیگری دارد، اختلاف است؛ ولی به اعتقاد ما، در قرآن عطف تفسیری، یا نیست و یا کمتر به چشم می‌خورد؛ بنابراین، منظور از «کُتِبَ كِتَابِهَايَ آسْمَانِي، مانند «تورات» و «انجیل» و «قرآن» است و مقصود از کلمات پروردگار، احادیث قدسی است، که از سخنان پروردگار است؛ ولی در کتب آسمانی نیامده است «۱».

ج: «وَكَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ» - امتیاز سوم حضرت مریم - که در این آیه شریفه بدان اشاره شده است - «قنوت» آن حضرت است؛ «قنوت» به معنای عبادت و اطاعت است و از آنجا که این جمله مطلق است، معنایش این است که او سرشار از عبادت و اطاعت بود و سرتاپا مطیع پروردگار عالم بود.

اطاعت بی قید و شرط و تسلیم محض بودن کار آسانی نیست. بسیاری از بندگان خدا، گزینشی عمل می‌کنند و از دین، آنچه را که به نفعشان است، می‌پذیرند؛ در حالی که بندگان خاص و خالص خداوند، آنچه را که جانان بپسندد می‌پسندند و بس! نتیجه آن عفت و پاکدامنی مثال زدنی و آن ایمان و اعتقاد راسخ به تمام «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» و آن اطاعت و عبادت بی نظیر، این شد که خداوند از روح خویش در او دمید و فرزند پاکیزه‌ای همانند حضرت عیسی علیه السلام به او عنایت کرد.

تفاوت این مثال با مثال‌های قبل

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، هر چند مثال‌های سه گانه مطرح شده در سوره تحریم، یک هدف کلی را دنبال می‌کنند، و آن بیان این نکته است که معیار اصلی نجات انسان، ضابطه‌های الهی است، نه صرفاً رابطه با اولیاء خداوند؛ ولی تفاوت‌هایی نیز با

(۱) تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۰۵.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۰

یکدیگر دارند که به آنها اشاره می‌شود:

در مثال اول، سخن از دو زن مشرک و کافر است که چون ضابطه‌های الهی را نادیده گرفتند، همراه سایر جهنمی‌ها، وارد دوزخ شدند و رابطه قوی آنها با دو پیامبر بزرگ خداوند سودی برایشان نداشت. این مثال برای افراد ضعیف‌الایمانی است که دل به رابطه‌ها خوش کرده‌اند و خداوند به این وسیله به آنها هشدار می‌دهد.

در مثال دوم؛ سخن از زن با ایمان و صبور و مقاومی است که ضابطه‌های الهی را مدّ نظر دارد و به چیزی جز رضایت پروردگار نمی‌اندیشد؛ ولی رابطه‌ای با اولیاء الله ندارد، بلکه با طاغوتیان رابطه دارد؛ زیرا همسر ستمکارترین و ظالم‌ترین انسان‌هاست؛ ولی این رابطه به او هیچ ضرری نمی‌زند و با عزم و اراده و تصمیم قاطع علی‌رغم تمام موانع، ایمان خود را حفظ می‌کند. این مثال برای افرادی است که در خانواده‌ها و محیطهای نامناسبی قرار دارند و موانع بی‌شماری بر سر راه ایمان آنها قرار دارد؛ پیام این مثال به آنها این است که با تصمیم و اراده می‌توان همه موانع را پشت سر گذاشت و پیروز شد و اینها نمی‌توانند عذر و بهانه باشد.

در مثال سوم؛ سخن از زن عفیف و پاکدامنی است که هم از امتیاز رابطه والا برخوردار است و هم ضوابط الهی را در سر حدّ کمال محترم می‌شمارد و به این جهت، به عنوان الگو معرفی می‌شود.

توضیح بیشتر: محیط زندگی آسیه از هر نظر نامساعد بود؛ دربار فرعون که جایگاه ظلم و ستم و مرکز کفر و عناد و شرک و بت پرستی بود و هیچ صدای توحیدی به گوش نمی‌رسید، تا جایی که فرعون خود را خدای برتر و خدای خدایان معرفی می‌کند! «۱» ولی کانون زندگی مریم علیها السلام کانونی پاک و سراسر ایمان بود؛ از زمانی که در عالم جنین است، زمزمه خدا خدا می‌شنود.

(۱) سوره نازعات، آیه ۲۴

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۱

قرآن مجید گفت و گوی مادر مریم با خدای خویش را در آیه ۳۵ آل عمران چنین نقل می‌کند:

رَبِّ اِنِّی نَذَرْتُ لَكَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّی اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ؛

خداوند! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم، که محرّر (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر که تو شنوا و دانا هستی!

پس از تولّد نیز در محیطی سالم و پاک زندگی کرد. او هر چند پدر خود را از دست داده بود؛ ولی کفالت او را طی ماجرای جالبی، پیامبر زمانش، حضرت زکریّا علیه السلام، به عهده گرفت قداست او باعث شد که وارد بیت المقدّس شود و در مسجد الاقصی به عبادت خداوند بپردازد. عوامل تقرب او به حدی رسید که حتی غذایش نیز از سوی خداوند فرستاده می‌شد. در آیه ۳۷ آل عمران آمده است:

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَاَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِينًا وَاَكْفَلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اِنِّی لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ خداوند، او [مریم را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد) و کفالت او را به «زکریّا» سپرده هر زمان زکریّا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید. «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.»

خلاصه این که مریم علیها السلام بر عکس آسیه در محیطی بسیار مناسب و سالم زندگی می‌کرد؛ ولی در نهایت، مریم و آسیه هر دو به کمال رسیدند.

در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «كَمَلَمَلٍ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٍ، وَلَمْ يَكْمَلْ مِنَ النِّسَاءِ اِلَّا اَرْبَعٌ، اَسِيَّةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ اِمْرَاةٌ فِرْعَوْنِ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛ بسیاری از مردان به قلّه کمال صعود کردند، ولی از بین زنان

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۲

جهان، تنها چهار نفر به کمال رسیدند: ۱- آسیه، دختر مزاحم، همسر فرعون ۲- مریم، دختر عمران ۳- خدیجه، دختر خویلد ۴- فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام «۱»

این مطلب که مریم و آسیه در دو محیط کاملاً متضاد، زندگی می‌کنند؛ ولی در نهایت هر دو به کمال می‌رسند، درس بزرگی برای همگان است که معیار اصلی، اراده و تصمیم انسان است. عذر فساد خانواده، فساد جامعه و محیط و مانند آن، عذر محسوب نمی‌شود. اینها هرچند رسیدن به مقصود را سخت و دشوار می‌کند؛ ولی آن را غیر ممکن نمی‌نماید و می‌توان با تصمیم محکمی همانند تصمیم «آسیه» بر تمام این موانع غلبه کرد و آرزوی جای گرفتن در جوار قرب الهی را نمود؛ بنابراین، اراده، عزم، تصمیم، خواست و گوهر ذاتی خود انسان است که تعیین کننده اصلی است.

پیام‌های آیه

۱ عفت سرمایه‌ای بس بزرگ

آیه شریفه مثل بر صفت فضیلت عفت حضرت مریم تکیه دارد. صفتی که هر کس - چه زن و چه مرد - داشته باشد، همه چیز دارد و اگر فاقد آن باشد هیچ چیز نخواهد داشت. اگر یک زن عفت داشته باشد تمام عوامل و زمینه‌های گناه نمی‌تواند او را به گناه بکشاند، همچنان که آسیه علی رغم فراهم بودن تمام زمینه‌ها، آلوده به گناه نشد. و اگر وجود نداشته باشد؛ انسان، حتی در کنار بهترین انسان‌ها امکان آلودگی به گناه را دارد!

عفت، نقطه مقابل شکم پرستی و شهوت پرستی است و از مهم‌ترین فضایل انسانی محسوب می‌شود. علمای اخلاق آن را صفتی بین شهوت پرستی و خمودی دانسته‌اند. در آیات قرآن و روایات اسلامی، مباحث مهم و مختلفی در این زمینه مطرح شده است. «۲»

(۱) مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۰ (به نقل از میزان الحکمه، جلد ۸، باب ۳۵۳۵، حدیث ۱۷۶۷۴).

(۲) شرح این مطلب را در کتاب اخلاق در قرآن، جلد دوم، صفحه ۳۰۷ به بعد مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۳

اراده، عامل اصلی افعال و کردار!

بدون شک عوامل و زمینه‌هایی، مثل خانواده، جامعه و محیط، نوع حکومت‌ها و فراهم بودن زمینه‌های اطاعت یا گناه، همه در سعادت یا شقاوت انسان نقش دارند؛ اما هیچ یک از عوامل مذکور انسان را مجبور به انتخاب راهی برخلاف اراده‌اش نمی‌کند. از مثال‌های سه‌گانه‌ای که در این سوره آمده است - مخصوصاً مثال مربوط به حضرت آسیه و مریم علیهما السلام - می‌فهمیم که اراده عامل اصلی افعال و کردار و اعتقادات است.

آسیه ثابت کرد که اگر انسان در سخت‌ترین شرایط و نامساعدترین زمینه‌ها قرار گیرد؛ ولی اراده‌اش بر تقوا و ایمان به خداوند محکم باشد، موفق خواهد شد؛ همان‌گونه که از سرگذشت همسر حضرت لوط و نوح علیهما السلام نیز فهمیدیم که اگر انسان اراده‌ای محکم و استوار نداشته باشد، با بهترین و مناسب‌ترین زمینه‌ها نیز عاقبت به خیر نمی‌شود.

بنابراین، آیات فوق جواب محکمی است به کسانی که معتقد به جبر هستند و به روشنی دلالت دارد بر این که علت اصلی و نهایی تمامی سعادت‌ها و شقاوت‌ها، اراده خود انسان است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۵

مثال پنجاه و هشتم: تصویری از مؤمنان و کافران

اشاره

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۲ سوره مُلک می‌فرماید:

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

آیا کسی که به رو افتاده (و به صورت سینه خیز همچون خزندگان) حرکت می‌کند، به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست قامت، در صراط مستقیم گام بر می‌دارد؟!

دور نمای بحث

این آیه شریفه- به قرینه آیات قبل و بعد از آن- تصویری از حال مؤمنان و کافران ارائه می‌دهد «۱» و مثالی زیبا برای این قافله که از نقطه عدم حرکت کرده و سپس جامه وجود پوشیده و از آنجا به سوی نقطه بی پایان هستی؛ یعنی، ذات پروردگار در

(۱) همان گونه که شاگرد توانمند حضرت علی علیه السلام یعنی ابن عباس نیز همین برداشت را از این آیه داشته و ضمن اینکه آیه فوق را از مثال‌های قرآن شمرده، آن را در توصیف مؤمنان و کفار دانسته است. توضیح بیشتر را در «التبیان، جلد ۱۰، صفحه ۶۸» مطالعه فرمایید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۶

حرکت است، بیان می‌کند. قافله‌ای که برخی از آنها در ابتدا یا وسط راه منحرف می‌شوند و به جایی نمی‌رسند و برخی در راه راست حرکت می‌کنند.

رهرو منزل حقیق ز سر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

نگاهی به آیات قبل از آیه مثل

آیات اولیه این سوره پیرامون «مبدأ» و صفات خداوند متعال سخن می‌گوید و انسان را به تفکر و اندیشه پیرامون صفات و آیات الهی تشویق می‌کند؛ سپس به بیان حال کفار و مؤمنان می‌پردازد و در مرحله سوم برخی از آیات الهی را گوشزد می‌کند.

آیاتی همانند نظام شگفت‌انگیز خلقت، مخصوصاً آفرینش آسمان‌ها و ستارگان، آفرینش زمین و مواهب آن و آفرینش پرندگان.

در اینجا یکی از این آیات الهی که مربوط به آیه مثل می‌شود، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

«أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ؛ آیا نگاه نمی‌کردند به پرندگانی که بالای سر آنها در حرکت است.»

خلقت پرندگان و پرواز آنها بر فراز آسمان و انواع پرواز این بال‌زندگان از آیات و نشانه‌های خداوند مَن محسوب می‌شود.

انسان با دقت در آفرینش حیرت آور پرندگان و پرواز اعجاب آور آنان، به خالق توانا و قدرتمندی پی می‌برد که تمام قدرت‌های

جهان هستی، در برابر آن هیچ است و می‌توان به عنوان بهترین تکیه‌گاه بر آن تکیه کرد و با تأمل در ظرائف خلقت پرندگان، انسان

می‌تواند قدرت پرواز پیدا کند و ابزار و وسایلی اختراع کند که آسمان‌ها را فتح نموده؛ بلکه به نقاطی از آسمان پرواز کند که حتی

پرندگان نیز نمی‌توانند.

دانشمندان هر مقدار بیشتر روی پرندگان مطالعه کردند، بهتر توانستند کاستی‌ها و نقص‌های هواپیماها را بر طرف کنند؛ به عنوان نمونه، در ابتدای اختراع هواپیماها،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۷

چرخ‌های آن باز بود و این، مشکلاتی را در پرواز ایجاد می‌کرد؛ اما با دقت در پرواز پرندگان مشاهده کردند که آنها به هنگام پرواز، پاهای خود جمع می‌کنند و به این جهت، بهتر پرواز می‌کنند؛ دانشمندان نیز هواپیماهای بعدی را به گونه‌ای ساختند که پس از برخاستن از زمین چرخهای آن جمع شود. حقیقتاً باید در برابر چنین خالق‌ی سر بر خاک سایید!

«صَافَاتٍ وَ يَقْبِضْنَ» - خداوند متعال با این دو جمله کوتاه، به شرح دو نوع از پرواز پرندگان می‌پردازد. ابتدا نوع مرموزی از پرواز آن‌ها را شرح می‌دهد؛ به این شکل که آنها بر فراز آسمانها غالباً بدون بال زدن و با بال‌های صاف، پرواز می‌کنند. نوع دیگر، پرواز آنها غالباً با حرکت بال‌هاست، پروازی که بیشتر با آن آشنا هستیم.

قسم سوم پرواز را مخلوطی از دو نوع بالا-می‌بینیم؛ یعنی، مقداری بال می‌زنند و پرواز می‌کنند و مقداری هم با بال‌های صاف و بدون حرکت بال‌ها به پرواز خود ادامه می‌دهند.

گروه چهارمی از پرندگان، مدتی بال می‌زنند و سپس بال‌های خود را جمع می‌کنند و به صورت شیرجه در هوا حرکت می‌کنند (مانند گنجشک‌ها).

خلاصه این که همه پرندگان در اصل پرواز مشترکند؛ ولی هر گروهی به تناسب اندام و جسمشان و به مقتضای فضایی که در آن پرواز می‌کنند، به نوع خاصی در آسمان حرکت می‌کنند که توجه در انواع پروازها، ایمان انسان را به خداوند قادر متعال بیشتر می‌کند.

«مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» - با توجه به نیروی قوی جاذبه زمین که حتی گرد و غبار بسیار سبک را به سوی خود جذب می‌کند، چه کسی این پرندگان را از چنگال جاذبه زمین خارج می‌کند و مانع سقوط آنها به زمین می‌شود؟ راستی، چه قدرت عظیمی به این پرندگان زیبا کمک می‌کند که در سراسر روز

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۸

پرواز کنند و بر نیروی جاذبه غلبه کنند؟! پرندگان مهاجری را می‌شناسیم که در سال ۱۸۰۰۰ کیلومتر پرواز می‌کنند! چه کسی در این پرواز طولانی و اعجاب آور، آنها را از اسارت در جاذبه زمین حفظ می‌کند؟ چگونه در این سفر بزرگ، غذای خود را تهیه می‌کنند؟ چگونه مسیر خود را می‌یابند؟ «۱» آیا هیچ قدرتی جز قدرت بی‌نظیر پروردگار عالم که به همه چیز آگاه است، قادر بر این کار می‌باشد؟

اینک با توجه و نگاهی که به آیات قبل از آیه مثل - مخصوصاً مطالعه در آفرینش پرندگان - داشتیم، به آیه مثل باز می‌گردیم و به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم.

شرح و تفسیر

اشاره

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى - موجوداتی که بر روی زمین حرکت می‌کنند به سه شکل راه می‌روند؛ برخی همانند انسان به صورت راست قامت، روی دو پا حرکت می‌کنند؛ برخی دیگر همانند چهار پایان با چهار دست و پا حرکت می‌کنند و گروه سوم، یعنی خزندگان، روی سینه، به صورت سینه خیز حرکت می‌نمایند. در این آیه شریفه، خداوند کفار و افراد بی‌ایمان را به خزندگان

تشبیه کرده است که روی سینه حرکت می‌کنند.

«أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»- افراد با ایمان و مؤمن را به انسان‌های راست قامت که با سری بالا و قدی افراشته و روی دو پا حرکت می‌کنند، تشبیه می‌کند و سپس به مقایسه این دو می‌پردازد.

آیا کسانی که همانند خزندگان، روی سینه حرکت می‌کنند، هدایت یافته ترند یا کسانی که روی دو پا و با قدی افراشته و در راه راست حرکت می‌کنند؟

برای یافتن پاسخ این سؤال- که خداوند قضاوت آن را به مخاطبان قرآن واگذار

(۱) شگفتی‌های جهان پرندگان و عجائب مسأله پرواز آنها را در جلد یازدهم تفسیر نمونه، صفحات ۳۳۸ تا ۳۴۱، ذیل آیه ۷۹ سوره نحل مطالعه فرمایید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۹

کرده- باید تفاوت‌های این دو نوع حرکت، روشن شود.

مشکلات و معایب حرکت خزندگان

راه رفتن به صورت سینه خیز و به شکل خزندگان، مشکلات متعددی دارد:

۱- چنین شخصی قدرت دید کافی ندارد و خطر از این جهت هر لحظه در کمین او است. چنین شخصی کاملاً ممکن است از راه منحرف شود و یا در درّه و گودال‌ها سقوط کند؛ زیرا بموقع نمی‌تواند لغزشگاه‌ها را تشخیص دهد.

۲- سرعت چنین حرکتی بسیار کند است. اگر مقایسه‌ای بین حرکت سینه خیز با حرکت معمولی یک انسان نماییم، شاید از نظر پیمودن مسافت در یک زمان مشخص ده برابر تفاوت داشته باشد.

۳- شخصی که به این صورت حرکت می‌کند، زود خسته می‌شود و از ادامه حرکت باز می‌ماند و متوقف می‌گردد؛ یعنی بر فرض که در مسیر حرکت خود با مانعی برخورد نکند و از راه منحرف نشود و در پرتگاهی سقوط نکند؛ نوع حرکت به گونه‌ای است که بزودی وامانده می‌شود و قدرت ادامه حرکت را از دست می‌دهد.

بنابراین، خطای در تشخیص؛ عدم دید کافی؛ کندی سرعت؛ خستگی زودرس و بالاخره بازماندن از ادامه مسیر، از معایب و مشکلات این نوع حرکت و راه رفتن است؛ اما کسی که روی دو پا حرکت می‌کند و همانند دیده بانی، همه اطراف را می‌بیند- مخصوصاً که قسمت اعظم حواس انسان در قسمت سر است- خطر را به موقع تشخیص می‌دهد و تصمیم لازم را برای گذر از کنار خطرات می‌گیرد؛ نه از مسیر اصلی منحرف می‌شود و نه در پرتگاه‌ها سقوط می‌کند؛ بلکه راه مستقیم را در پیش می‌گیرد و به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ علاوه بر این که سرعت مناسبی دارد و زود خسته نمی‌گردد و هرگز متوقف نمی‌شود.

آیا این دو مساویند؟ هرگز! قطعاً اشخاصی که به گونه انسان‌ها حرکت می‌کنند،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۰

هدایت یافته‌تر از کسانی هستند که همانند خزندگان روی سینه حرکت می‌نمایند.

بنابراین، مؤمنی که در این آیه شریفه به انسان راست قامت تشبیه شده است و در مسیر مستقیم حرکت می‌کند و نور ایمان او همانند چراغی پر نور، فراسوی او را روشن می‌کند، هدایت یافته‌تر از شخص کافری است که بسان خزندگان روی سینه حرکت می‌کند که نه نوری دارد و نه حرکت سریعی و نه لغزشگاه‌ها را تشخیص می‌دهد و نه توان حرکت طولانی دارد.

علاوه بر همه این‌ها، شخصی که روی سینه حرکت می‌کند، قدرت دیدن آیات و نشانه‌های پروردگار- که در آیات قبل به آن

اشاره شد، مخصوصاً آیات الهی که در خلقت آسمان و مخلوقات فراوان، به ویژه خلقت عجیب پرندگان، که شرح آن گذشت - را ندارد؛ اما کسی که بسان انسان راست قامت حرکت می‌کند، تمام این آیات الهی را بخوبی می‌بیند و در آنها تفکر و تأمل و تدبیر و اندیشه می‌کند و به عظمت هرچه بیشتر خالق قادر و توانمند آن پی می‌برد و در طی کردن مسیر هدایت و صراط مستقیم گام‌هایش را محکمتر و استوارتر بر می‌دارد.

پیام آیه

ایمان سرچشمه همه خوبی‌ها

همان گونه که گذشت، آیه شریفه در توصیف مؤمنان و کفار نازل شده است. در مثال‌های گذشته نیز آیاتی در توصیف این دو گروه وجود داشت، آیات و روایات دیگری نیز در این زمینه به چشم می‌خورد. چرا این قدر از «ایمان» و نقطه مقابل آن «کفر» سخن گفته و بر آن تأکید می‌شود؟ حقیقت این است که ایمان و تقوا سرچشمه همه خیرات و برکات است و بدون اغراق و مبالغه باید گفت که همه چیز در سایه «ایمان» و «تقوا» است.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۱

مؤمن کیست؟

حال که ایمان قلّه‌ای چنین رفیع است و فتح آن، منشأ تمام خوبی‌هاست؛ باید دید که چه کسانی شایسته پوشیدن این لباس با ارزش و صعود به این قلّه پر افتخارند؟ در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، «مؤمن» را در سه جمله کوتاه - امّا بسیار پر معنی - چنین توصیف می‌کند: «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَيْذَرٌ» (۱) - مؤمن باهوش و زیرک است و با استفاده از همین هوش و زکاوت، از موانع و خطرات آگاه می‌شود و خویش را از خطرات بر حذر می‌دارد؛ اما انسان بی‌ایمان، همچون کسی که بسان خزندگان حرکت می‌کند، از هوش و زکاوت بی‌بهره است و به راحتی در دام حوادث و بلاها گرفتار می‌شود؛ چنین انسانی خیال می‌کند باهوش است؛ ولی با پیمودن راه کفر و بی‌ایمانی، تیشه بر ریشه خویش می‌زند و سرمایه بزرگ عمر خویش را از دست می‌دهد و در نهایت هم به جایی نمی‌رسد و هلاک می‌شود.

مراتب ایمان!

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یا ابن رسول الله! می‌ترسم، در صف مؤمنان نباشم! امام فرمودند: چرا؟ آن شخص گفت: زیرا هنگامی که بر سر دوراهی انتخاب برادر مؤمن و پول و ثروت قرار می‌گیرم، منافع شخصی خود را ترجیح می‌دهم. امام فرمود: شما مؤمن هستید؛ ولی ایمان شما کامل نیست! ... به خدا قسم در اطراف و اکناف زمین مؤمنینی وجود دارند که تمام دنیا در نظر آنها به اندازه بال مگس ارزش ندارد! (۲)

آری! مؤمنانی که مراحل تکامل ایمان را پیموده‌اند، و به قلّه ایمان رسیده‌اند، به گونه‌ای که امام صادق علیه السلام در روایتی آرزوی دیدار آنها را می‌کند و به کسانی که توفیق

(۱) میزان الحکمه، جلد اول، صفحه ۳۳۶ (باب ۲۹۱، حدیث ۱۴۵۰).

(۲) سفینه البحار، جلد اول، صفحه ۱۴۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۲

درک آنها را پیدا می‌کنند سفارش می‌کند که از نور آنها استفاده نمایند، تمام دنیای حرام برای چنین مؤمنانی به اندازه بال مگس نمی‌ارزد. هر چند از حلال دنیا استفاده می‌کنند و این مطلب نباید اشتباه شود!

خداوند! ما را در پیمودن مدارج ایمان و رسیدن به اوج قلّه این کوه با عظمت موفق بدار!

پروردگارا! هوش و زکات و زیرکی مؤمنان واقعی را به ما عنایت فرما تا بتوانیم موانع ترقی و صعود به بالاترین پله‌های ایمان را به راحتی از سر راه برداریم.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۳

مثال پنجاه و نهم: افراد بخیل

اشاره

خداوند متعال در آیات ۱۷ تا ۳۳ سوره قلم می‌فرماید:

أَنَا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصِيرَ مِنْهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَشْنُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ * فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * انْ أَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ * فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ * وَ عَدُوا عَلَيَّ حَرْدٍ قَدِيرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوَّمُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ * كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْمَلُونَ

ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه‌های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند. و هیچ از آن استثنا نکنند؛ اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند، و آن باغ سرسبز همچون شب

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۴

سیاه و ظلمانی شد! صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند، که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید! آنها حرکت کردند در حالی که آهسته باهم می‌گفتند: «مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!» (آری) آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند.

هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند گفتند: «حقاً ما گمراهیم!» (آری، همه چیز از دست ما رفته) «بلکه ما محرومیم!» یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت:

«آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟!» گفتند: «منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم!» سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت هم پرداختند* (و فریاد شان بلند شد) گفتند: «وای بر ما که طغیانگر بودیم!»* «امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد و) بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه‌مندیم!» این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می‌دانستند!

دور نمای بحث

مثال‌هایی که در قرآن مجید، برای مجسم ساختن حقایق تربیتی بسیار مهم بیان شده گاه فقط یک تشبیه است و گاه بیان یک داستان و حقیقتی است که در خارج رخ داده که قرآن مجید آن داستان را به منظور تربیت و تعلیم در قالب یک مثال بیان می‌کند؛ آیات هفدهگانه فوق از قبیل قسم دوم است.

شرح و تفسیر

در آیات قبل سخن از «مَنَّاغٍ لِلْخَيْرِ» (۱) به میان آمده است. و به دنبال آن، داستان «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ؛ صاحبان باغ» در قالب یک مثال زیبای قرآنی مطرح می‌شود.

(۱) این‌ها (مَنَّاغٍ لِلْخَيْرِ) کسانی هستند که نه تنها بخیل هستند و از اموال خود به نیاز مندان کمک نمی‌کنند؛ بلکه مانع انفاق و کمک‌های دیگران نیز می‌شوند!

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۵

از تعبیرات این آیات شاید بتوان استفاده کرد که این داستان، بطور اجمالی، قبل از نزول قرآن در میان عرب مشهور بوده است - البته نه با این شرح و تفصیل - و قرآن مجید بایان برخی از ظرایف و نکته‌های ریز این قصه، سرنوشت و عاقبت افراد بخیل و «مَنَّاغٍ لِلْخَيْرِ» را بیان می‌کند.

داستان «صاحبان باغ» در قرآن به این شکل آمده است:

«أَنَا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» - ای پیامبر ما! ما افراد امت تو را آزمایش می‌کنیم، همان گونه که اصحاب الجنة (۱) و صاحبان باغ را در بوته آزمایش قرار دادیم.

در امت‌های گذشته پدری خیر خواه و نیکوکار بود که باغ بسیار وسیع و گسترده و خرم و سرسبزی داشت. این انسان سخاوتمند به هنگام چیدن میوه‌های باغش فقراء و مستمندان را خبر می‌کرد تا به باغ او بیایند و از آن استفاده کنند و سهم خود را ببرند. به واسطه همین نیکوکاری، باغ مذکور سال به سال آبادتر و پرثمرتر می‌شد.

پدر سخاوتمند از دار دنیا رفت فرزندان به جای مانده از پدر - برخلاف او - انسان‌های بخیل و کوتاه نظری بودند؛ آنها معتقد بودند که تمام باغ و میوه‌های آن حق خود آنهاست و هیچ کس در آن سهمی ندارد. زبان حال این جوان‌های ناپخته دنیاطلب این بود که راه و روش پدر ما اشتباه بوده است! چرا نیازمندان که هیچ زحمتی برای به ثمر نشستن این محصولات نکشیده‌اند و هیچ سرمایه‌ای برای این باغ هزینه نکرده‌اند، از میوه‌های باغ ما استفاده کنند؟!

آیا آنها از ما طلبی دارند؟! آیا ارث پدرشان را از ما می‌طلبند؟! ما باید راهی را در پیش بگیریم که حق را به صاحب حق - که همانا خودمان هستیم - برسانیم! اصلاً به ما چه ربطی دارد که عده‌ای نیازمند و گرسنه‌اند! چرا انسان‌های نیازمند زنده‌اند؛ بروند و بمیرند!

(۱) در مورد این که این باغ کجا بوده، در میان مفسران اختلاف است؛ برخی محل آن را «یمن» می‌دانند؛ عده‌ای شهر بزرگ «صنعا» را احتمال داده‌اند؛ گروه سوم، محل آن را «حبشه» معرفی کرده‌اند و گروه چهارم «شام» را انتخاب کرده‌اند و پنجمین نظریه «طائف» را برگزیده است؛ ولی مشهور همان احتمال اول است. (تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۹۳)

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۶

آنها برای تحقق بخشیدن به این افکار شیطانی، نقشه‌ای کشیدند:

«اذْ أَسْمُوا لِيَصْرِمُهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَنْوْنَ» - نقشه شیطانی آنها این بود که با یکدیگر هم قسم شدند که صبح هنگام، زمانی که همه مردم در خوابند؛ یعنی قبل از طلوع آفتاب و اول طلوع فجر، به همراه کارگران و غلامان خود به باغ بروند و بدون استثناء تمام میوه‌های باغ را «۱» بچینند و بسته بندی کنند تا وقتی که فقراء و مستمندان خبردار می‌شوند و برای گرفتن کمک به باغ می‌آیند، کار تمام شده باشد و آنها بی نصیب شوند! این نقشه را کشیدند و به امید اجرای آن در صبحدم فردا به خواب فرو رفتند.

«فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ» - «طائف» به معنای طواف کننده است، طواف کنندگان خانه خدا را به همین جهت «طائف» می‌گویند. در ادبیات عرب این لفظ بر «بلائی شبانه» نیز اطلاق می‌شود. یکی از بلاهای شبانه، سرقت‌ها و دزدی‌هاست که معمولاً در شب رخ می‌دهد و به این جهت به آن طائف گفته می‌شود که دزد به هنگام شب در اطراف خانه مورد نظر می‌چرخد و طواف می‌کند تا نقطه آسیب‌پذیر را بیابد و از آنجا وارد شود. به هر حال، «طائف» در اینجا به معنای بلائی شبانه است.

صاحبان باغ به خواب فرو رفتند. آه مظلومان دامن آنها را گرفت و شبانگاه بلائی الهی بر باغ محبوب آنها نازل شد و تمام هستی آنها را نابود کرد.

«فَاصْبِرْ بِحَثِّ كَالصَّرِيمِ» - صبح هنگام از آن همه میوه و طراوت و زیبایی و گل و بوته، هیچ خبری نبود و بر اثر بلائی شبانه الهی، تمام آن باغ، همانند قطعه‌ای ذغال شده بود.

راستی چه بلائی نازل شده بود؟ شاید صاعقه بود. صاعقه‌ای از آسمان مأموریت

(۱) این تصمیم آنها نشانگر آن است که کار آنها ناشی از نیاز نبود؛ بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان بود؛ زیرا انسان هر مقدار نیاز داشته باشد، می‌تواند مقدار کمی از محصول یک باغ پر در آمد را به نیازمندان اختصاص دهد. البته برخی از مفسرین جمله «و لَّا يَسْتَنْوْنَ» را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده‌اند و آن اینکه «اصحاب الجنة» به هنگام این تصمیم «الَّا ان يشاء الله» و به تعبیر فارسی امروز «ان شاء الله» نگفتند، یعنی آن قدر مغرور بودند که خود را از گفتن این جمله بی‌نیاز دیدند؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر است؛ زیرا با اصل ماجرا تناسب بهتری دارد. (تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۹۴)

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۷

پیدا می‌کند که در یک لحظه آن باغ سرسبز را باتمام میوه‌هایش تبدیل به خاک و خاکستر کند و این کار را انجام داد.

صد درجه حرارت برای از بین بردن آن باغ کافی بود؛ ولی صاعقه‌ای با پانزده هزار درجه حرارت چه می‌کند! این مقدار حرارت هر فلزی را ذوب نموده و آن را از بین می‌برد تا چه رسد به درخت و میوه و مانند آن!

«فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ انِ اغْدُوا عَلَي حَرْثِكُمْ انِ كُنْتُمْ صَارِمِينَ» - صاحبان باغ، صبح هنگام بی‌خبر از بلائی نازل شده شب گذشته از خواب برخاستند و یکدیگر را صدا کردند که: اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید، «عجله کنید!»، «زودتر بیدار شوید!» برخیزید و به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید. به هر حال همگی از خواب برخاستند و با تمام امکانات و لوازم از خانه خارج شدند.

«فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ انِ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ وَغَدُوا عَلَي حَرْثِ قَادِرِينَ» - آنها با سرو صدا یکدیگر را از خواب بیدار کردند و هنگام خروج از منزل، بسیار آهسته با یکدیگر سخن می‌گفتند. سخنان آهسته و درگوشی آنها به یکدیگر این بود که: «مواظب باشید، امروز نباید حتی یک فقیر و نیازمند با خبر شود!»

آری! آنها تصمیم داشتند که صبحگاهان با قدرت از آمدن مستمندان جلوگیری کنند و شاید چند نفر قدرتمند را هم مأمور کردند که اگر فقیری علی‌رغم همه احتیاطهایی که آنها کرده بودند، خبر دار شود و به سوی باغ آنها آید، جلویش را بگیرند و مانع از

ورودش به باغ شوند.

«فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»- آنها با کمال احتیاط به حرکت خود به سوی باغ ادامه دادند و همه چیز را مطابق نقشه خود اجرا شده می‌دیدند؛ ولی هنگامی که نزدیک باغ شدند، با کمال تعجب و حیرت، اثری از آن طراوت و سرسبزی ندیدند! نه نسیمی می‌وزید! نه مرغی صدا می‌کرد! نه صدای جویباری می‌آمد! نه میوه‌ای وجود داشت! نه از درختان خبری بود! خلاصه از آن باغ سرسبز،

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۸

جز مشتی ذغال و خاکستر اثری نبود! اینجا بود که به اشتباه خود اعتراف کردند و خود را گمراه نامیدند و راه و روش پدر را تأیید کردند.

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبُحُونَ»- ظاهراً یکی از برادران، که عاقل‌تر از بقیه بود، از ابتدا با این تصمیم و حرکت مخالف بود و اصرار داشت که بر طبق سنت پدر عمل شود؛ ولی چون در اقلیت بود، کسی به حرفش گوش نداد. به این جهت وقتی که این صحنه وحشتناک و عبرت‌آمیز را مشاهده کرد، به آنها گفت:

«مگر به شما نگفته بودم که چرا خدا را تسبیح نمی‌کنید و از قدرت و عظمت خداوند غافلید، جلوی این نیازمندان را نگیرید، این کار صحیحی نیست، آه آنها خرمن زندگی شما را آتش می‌زند.»

«قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ»- آنها که همه چیز را از دست رفته دیدند و سخنان برادر نیز همانند شلاق بر وجدان به خواب رفته آنان فرود آمد؛ ناگهان از خواب غفلت بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند؛ هم زبان به تقدیس و تسبیح پروردگار گشودند و هم اعتراف به ظالم بودن خود کردند.

آنها هم بر خویشتن ظلم نمودند و هم بر فقراء و نیازمندان ستم کردند. سپس به ملامت و سرزنش یکدیگر پرداختند و هر کدام سعی می‌کرد گناه را بر گردن دیگری بیندازد؛ همان گونه که این عمل، راه و رسم همه گناهکاران است که گناه خود را به دیگری نسبت می‌دهند.

آری! آنان که در ابتدای صبح همدیگر را با صدای بلند از خواب بیدار می‌کردند و به هنگام حرکت به سوی باغ یکدیگر را سفارش به احتیاط و سکوت می‌نمودند؛ اکنون یکدیگر را متهم می‌کنند!

نکته جالب آیه «قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» این است که بلا و عذاب نازل شده را ظلمی از ناحیه خداوند تلقی نکردند؛ بلکه خداوند را از هر گونه ظلم و تعدی

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۹

مبزی دانستند و خود را عامل این عذاب معزفی نمودند. آنها با این جمله اعلان کردند که چون ظلم به دیگران کردند، مستحق این عذاب بودند و از ناحیه خداوند هیچ ظلمی بر آنها نشده است و کار خداوند عین عدالت و حکمت بود؛ بلکه نوعی لطف در حق آنها محسوب می‌شد. زیرا با این عذاب، وجدان خفته آنها بیدار شد و به سوی خدا بازگشتند.

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» (و فریادشان بلند شد) گفتند: «ای بر ما که طغیانگر بودیم!» خدایا! نعمت‌های تو، ما انسان‌های کم ظرفیت را مست کرد! و این مستی و غفلت از صاحب نعمت باعث شد که از راه تو منحرف شویم! خدایا ما نمی‌دانستیم که آنچه به ما لطف کرده‌ای همه‌اش مال ما نیست؛ بلکه ما امانتدار توایم و سهم نیازمندان در اموال ما تأمین شده است و این خود یک آزمایش الهی است. پس از این توبه و ندامت و پذیرش گناه و اقرار به آن، دست به دعا برداشتند و چنین گفتند:

«عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ»- اصحاب الجنة که بر اثر سیلی عذاب الهی از خواب غفلت بیدار شده بودند و از آنچه اتفاق افتاده بود، عبرت گرفتند؛ پس از توبه و بازگشت به خدا چنین گفتند: «امید داریم پروردگارمان (مارا ببخشد و) بهتر از

آن (باغی که گرفتار عذاب الهی شد) به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه‌مندیم!» ما تصمیم می‌گیریم از این پس بخیل نباشیم و سهمی برای فقرا و نیازمندان در اموال خود قرار دهیم. آنها با این توبه و دعا، عزمشان را جزم کردند و با جدیت مشغول کار بر روی زمینی شدند. طبق روایتی، ابن مسعود نقل کرده است زمانی نگذشت که به لطف خداوند باغی بهتر و سرسبزتر از باغ قبلی نصیب آنها شد. «۱» البته برخی از مفسران هم معتقدند که چون شرایط توبه جمع نبود، توبه آنها پذیرفته نشد. «۲»

(۱) مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۳۷.

(۲) تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۴۰۳.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۰

«كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» - در این آیه شریفه که به عنوان نتیجه‌گیری کلی از این داستان است و در واقع هشدار است به تمام کسانی که به نوعی قصه زندگی آنها مشابه داستان «اصحاب الجنة» می‌باشد، می‌فرماید: «این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است، اگر می‌دانستند!»؛ یعنی، هر کسی که دارای امکانات و اموال و ثروتی است و به شکلی می‌تواند به نیازمندان کمک کند؛ ولی بخل بورزد و نه خود قدمی در این راه بردارد و نه اجازه دهد دیگران چنین کارهای خدا پسندانه‌ای انجام دهند، مطمئن باشند که عذاب دنیا و آخرت در انتظار آنهاست؛ البته لازم نیست همواره صاعقه آسمانی، هستی بخیلان را بر باد دهد؛ بلکه خداوند در هر زمانی مأموران ویژه‌ای برای این کار در نظر می‌گیرد؛ آفت‌ها، جنگ‌ها، سیلاب‌ها، بیماری‌های لاعلاج، خشک‌سالی‌ها، بی برکت شدن‌ها و مانند آن، همه مأموران الهی در این زمینه‌اند.

پیام‌های آیات فوق

۱ انحصار طلبی بلایی خطرناک!

هر گاه علاقه به مال و ثروت دنیا در مسیر اعتدال و به عنوان یک وسیله و پلی برای رسیدن به مقصود مطرح باشد، چیز مذمومی نخواهد بود؛ امّا اگر به عنوان یک هدف باشد، بدون شک مورد مذمت است، همان گونه که علاقه افراطی به مال دنیا - که میوه‌های شوم و زشتی چون انحصارطلبی تولید می‌کند - بسیار زشت و ناپسند است.

به این جهت، اسلام، نه تنها حقوق واجب مالی را وضع می‌کند و مسلمانان را مکلف به پرداخت آن می‌نماید، بلکه به انفاق‌های مستحب نیز سفارش می‌کند تا بدین وسیله از تولّد یا رشد درخت زشت «انحصارطلبی» جلوگیری کند.

خطر «انحصارطلبی» آن گاه روشن ترمی شود که دریابیم که دود آن فقط به چشم «انحصار طلبان» نمی‌رود؛ بلکه مانند برخی دیگر از گناهان، کلّ جامعه را در بر

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۱

می‌گیرد؛ زیرا گاه آه مظلومان و نیازمندان و مساکین تبدیل به طوفانی می‌شود و سراسر جامعه را فرا می‌گیرد.

بنابراین باید خود را از این صفت زشت پاک کنیم و قسمتی از اموالمان را - در حدّ وسع و امکانات - در اختیار نیازمندان و محرومان جامعه قرار دهیم و در این امور به پیشوایان بزرگوارمان، امامان معصوم علیهم السلام اقتدا کنیم.

در حالات امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت باغی داشتند، که هنگام رسیدن میوه‌ها، دستور می‌داد که از چهار طرف باغ، دیوارها را سوراخ کنند تا فقرا و نیازمندان براحتی از میوه‌های آن باغ استفاده کنند. ظاهراً علت این عمل امام آن بود که گرچه باغ در داشته، ولی کسانی که از قسمتی از باغ عبور می‌کردند که در باغ آنجا نبود، لازم نباشد دور بزنند و از در باغ وارد

شوند؛ بلکه از همان قسمت، جایی که دیوار خراب شده بود، وارد شوند و از میوه‌ها استفاده کنند. (۱)

۲ هدف از بلاها و عذابها

بلاها، عذاب‌ها، گرفتاری‌ها، بیماری‌ها، مشکلات اجتماعی و فردی، گرانی‌ها، توژم و مانند آن، همیشه به منظور مجازات نیست؛ بلکه گاهی همانند شوکی که طیب برای به هوش آوردن مریض خود بر او وارد می‌کند، برای بیداری و تربیت انسان‌های غافل است.

عذابی که بر «اصحاب الجَنَّة» وارد شد- طبق نظریه کسانی که معتقدند سرانجام آنها توبه کردند- به همین منظور بود و بدین جهت آنها از کرده خود پشیمان شدند و به درگاه الهی باز گشتند و توبه کردند و خداوند هم توبه آنها را پذیرفت و باغی بهتر از آنچه داشتند به آنها عنایت کرد تا همانند پدرشان به کمک نیازمندان و فقرا بشتابند.

(۱) وسائل الشَّیعه، جلد ۶، ابواب زکات الغلات، باب ۱۸، حدیث ۲.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۲

۳ رابطه «گناه» و «قطع روزی»

«گناه»، «عصیان»، «نافرمانی» و «تخلف از دستورات الهی» نه تنها در جهان آخرت گریبانگیر انسان می‌شود و او را بیچاره می‌کند، بلکه آثار آن در دنیا نیز مشهود است.

این بحث شیرین- که نشانگر دو بعدی بودن دین می‌باشد؛ نه تک بعدی بودن آن- در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام انعکاس گسترده‌ای دارد. «۱» آیات فوق نیز اشاره به همین مطلب دارد که «بُخْل» و بدتر از آن «جلوگیری از انفاق دیگران»، نه تنها باعث زیادتیر شدن ثروت و اموال انسان نمی‌شود؛ بلکه همانند آتشی است که خرمن دارایی انسان را تهدید می‌کند و چه بسا آن را به آتش بکشد و انسان را در همین دنیا بیچاره کند!

در روایتی از امام باقر علیه السلام- که نمونه‌ای از روایات فراوانی است که در این زمینه وارد شده- آمده است: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَذْنِبُ الذَّنْبُ فَيَدْرَأُ عَنْهُ الرِّزْقَ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِذِ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ...»- گناه انسان گناهی می‌کند که سبب قطع روزی او می‌شود. امام سپس به آیات مورد بحث استدلال کردند. (۲)

از ابن عباس نقل شده که: رابطه گناه و قطع روزی از آفتاب هم روشن‌تر است؛ همان گونه که خداوند آن را در سوره «ن و القلم» بیان فرموده است. (۳)

نتیجه این که «گناه» رابطه روشنی با «قطع روزی» دارد و اگر کسی طالب دنیا هم باشد، باید گناه را ترک کند.

۴ لجاجت یا باز گشت؟

معمولاً وقتی انسان‌ها نتیجه اعمال زشت خود را در این دنیا مشاهده می‌کنند، دو راه در پیش دارند؛ «لجاجت» یا «باز گشت». برخی که این حوادث همانند زنگ

(۱) این بحث را بصورت مشروح در کتاب «تحقیقی پیرامون نماز باران» آورده‌ایم.

(۲) تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۵. (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۴۰۶)

(۳) تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۳۷. (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۴۰۶)

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۳

خطر، آنها را از خواب غفلت بیدار می‌کند، این بلاها را لطفی از ناحیه پروردگار تلقی می‌کنند و از خطاها و اشتباهات گذشته شرمنده و خجل می‌شوند و به درگاه خداوند باز می‌گردند و توبه می‌کنند و خداوند هم بدون شک الطافش را شامل چنین انسان‌هایی خواهد کرد.

عده‌ای دیگر که خواب آنها بسیار عمیق است و هیچ چیز جز مرگ آنها را از این خواب غفلت بیدار نمی‌کند؛ نه تنها این حوادث آنها را بیدار نمی‌کند و در ادامه راه خطا و اشتباه خود متوقف نمی‌شوند، بلکه بر سرعت خود در راه معصیت الهی می‌افزایند و راه لجاجت را می‌پیمایند، اینها در حقیقت با سعادت خود لجاجت نموده و هر چه به پیش می‌روند، امید به نجات آنها کمتر می‌شود و از رحمت حق دورتر می‌شوند.

لجاجت، ناشی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه اصلی آن جهل و نادانی انسان است و ثمرات شوم و نامیمونی را در طول تاریخ برای افراد و جوامع به بار آورده است. (۱)

طبق برخی از روایات، «اصحاب الجنه» راه اول را انتخاب کردند و دست به دامان لطف الهی زده و از گذشته خود توبه کردند و خداوند هم به آنها الطاف فراوانی کرد.

افرادی مانند ابولهب‌ها، ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها، راه لجاجت را در پیش گرفتند و ملعون تمام خوبان تا روز قیامت گشتند.

رابطه «تسبیح» و «توبه»

در آیات فوق، هنگامی که «اصحاب الجنه» متوجه اشتباه و گناه خود می‌شوند و به درگاه الهی باز می‌گردند، توبه خود را با تسبیح خداوند آغاز می‌کنند: «قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»

(۱) شرح مباحث مربوط به «لجاجت» را در کتاب «اخلاق در قرآن»، جلد دوم، صفحه ۲۱۱ به بعد مطالعه فرمائید.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۴

در داستان حضرت یونس علیه السلام - در آیه ۸۷ سوره انبیاء - نیز همین معنی به چشم می‌خورد. آن حضرت پس از این که متوجه ترک اولی از جانب خودش شد، در مقام توبه به خداوند عرض کرد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» - در این آیه شریفه نیز ابتدا تسبیح خداوند سبحان مطرح شده است و سپس توبه.

در داستان حضرت موسی علیه السلام، در آیه ۱۴۳ سوره اعراف نیز همین مطلب آمده است.

سؤال: راستی رابطه بین «تسبیح» پروردگار و «توبه و ندامت» چیست؟

پاسخ: شخصی که مرتکب گناه و اشتباه می‌شود، در حقیقت برخی از صفات خداوند را که به این عمل او ارتباط دارد، به خوبی نشناخته و یا در عمل انکار کرده است؛ مثلاً شخصی که دست به دزدی می‌زند، صفت رازقیت خداوند را نشناخته و یا در عمل انکار کرده است، و هنگامی که به اشتباه خود پی می‌برد، اول اعتقاد خویش را اصلاح و پروردگار را تسبیح و تنزیه نموده و او را از هر عیب و نقصی مبری می‌کند و سپس به اصلاح کردار اشتباه خود می‌پردازد و با توبه و اعمال شایسته، گذشته خویش را جبران می‌نماید.

نتیجه این که گناه از دو عامل نشأت می‌گیرد؛ نخست عامل اعتقادی و دیگر عامل رفتاری و کرداری. بنابراین توبه هم باید هم اعتقادی باشد و هم رفتاری.

اکنون «۱» مابه بلاهای مختلفی گرفتار شده‌ایم که نتیجه اعمال و کردار و اعتقادات خود ماست؛ از یک سو خشکسالی بیداد می‌کند و در همه جا ملموس و محسوس است؛ حتی در برخی شهرستان‌ها، مانند اصفهان که در کنار زاینده رود قرار دارد، آب جیره‌بندی شده است و در آبادان که در محاصره دو رودخانه خروشان کارون و اروند رود قرار دارد، تهیه آب آشامیدنی مشکل ساز می‌شود؛ سایر مناطق نیز وضعیت مناسبی ندارند؛ از سوی دیگر «جنگ مطبوعات» و تهمت‌ها و افتراها و شایعات آنها

(۱) منظور تابستان سال ۱۳۷۹ می‌باشد.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۵

پایانی ندارد و برخی از آنها با جسارت تمام مقدسات را نشانه گرفته‌اند که قلم از ذکر نمونه‌های آن شرم می‌کند. «۱» از سویی، توطئه‌های دشمن روز به روز گسترده‌تر، پیچیده‌تر و خطرناک‌تر می‌شود و بدتر از همه، اختلافات و درگیری‌های لفظی گروه‌ها و احزاب سیاسی، مشکلات مردم را به فراموش سپرده است و ... آیا این بلاها نباید مارا وادار به بازگشت به سوی خداوند کند؟ آیا این مشکلات و گرفتاری‌ها نباید مارا به سمت تسبیح و تنزیه پروردگار و سپس توبه و انابه به درگاه پر فیض و رحمت بی انتهایش سوق دهد؟ پروردگارا! بلاها و عذاب‌هایی که خود موجب آن هستیم را مایه بیداری ما قرار ده. بار الها! راه توبه و انابه و بازگشت به سوی خودت را به ما نشان ده و توفیق توبه را به ما ارزانی فرما.

(۱) قسمتی از این هجده‌ها در نامه اعتراضیه‌ای که جمعی از فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم به وزارت ارشاد نوشته‌اند در شماره ۳۵۶۱ روزنامه وزین قدس، به تاریخ ۱۷/۲/۱۳۷۹ درج شده است. و قسمتی دیگر از آن، در مقاله‌ای تحت عنوان «کاملًا پهلو به پهلو» در کیهان روز ۱۸/۴/۷۹ به چاپ رسیده است. کتاب «آزادی یا توطئه!» نیز بطور جامع و مفصل کارنامه مطبوعات شبهه افکن را به نقد کشیده است. پروردگارا! ما از این گونه سخنان و تفکرات بیزاری می‌جوئیم، جامعه مارا از اثرات آن حفظ فرما! مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۷

مثال شصتم: موضع‌گیری در مقابل سخن حق

اشاره

خداوند در آیات ۴۹، ۵۰ و ۵۱ سوره مدثر می‌فرماید:

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ * كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَوَّتَّ مِنْ قَسْوَرَةٍ؛

چرا آنها از تذکر رویگردانند؟! همانند گورخرانی که از (مقابل) شیری رمیده و فرار کرده‌اند!

دورنمای بحث

خداوند در این آیات سه گانه- که در بحث ما آخرین مثال از مثال‌های شیرین و زیبای قرآن مجید را تشکیل می‌دهد- جمعیت متعصب و لجوج بت پرستان را، که از تذکرات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و آیات قرآن فرار می‌کنند، به گورخرانی رمیده تشبیه کرده است که از صدای شیر فرار می‌کنند.

شرح و تفسیر

«فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ» - قرآن مجید پس از نقل گفت و گوی بهشتیان و

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۸

جهنمیان، این سؤال را مطرح می‌نماید که چرا جهنمیان (در دنیا) از تذکر و یاد آوری رویگردانند؟

کلمه «تذکره»، که در این آیه شریفه آمده است، نه بار در قرآن مجید تکرار شده است و اتفاقاً در تمام این موارد نه گانه، منظور از آن «قرآن مجید» است. کلمه «ذکر» که هم خانواده این کلمه است، پنجاه مورد در قرآن آمده است و در بسیاری از موارد، مراد از آن «قرآن مجید» است؛ مثلاً در آیه ۶ سوره حجر آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» که منظور از نزول ذکر بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همان نزول قرآن است.

به این جهت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که آورنده «تذکره»، «ذکر» و «قرآن مجید» است، «مُذَكَّرٌ» اطلاق شده است. در آیات ۲۱ و ۲۲ سوره غاشیه آمده است: «فَذَكِّرْ أَلَمْ أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ؛ پس (ای پیامبر ما! شما) تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای.

تو سلطه گر (و مسلط) بر آنها نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی!»

بنابراین، قرآن مجید «ذکر» است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله «مذکر» و یادآوری کننده. ولی افسوس که برخی از انسان‌های لجوج حاضر نیستند حتی به تذکرها و یادآوری‌ها گوش بدهند، بلکه از آن فرار می‌کنند.

«كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» - «حُمُرٌ جمع «حمار» است و چون مطلق است و قیدی ندارد شامل همه اقسام دراز گوش می‌شود؛ ولی منظور از «حمار» در اینجا «دراز گوش اهلی» تربیت یافته انسان نمی‌باشد؛ بلکه مراد «حمار وحشی» یا «گورخر» است «۱»، زیرا اولاً گورخر نسبت به «دراز گوش اهلی» فراری‌تر است؛ بنابراین از قید «مستنفره» (رمیده) که برای «حُمُر» آورده شده، معلوم می‌شود گورخر مراد است.

(۱) «گورخر» مرکب از «گور» به معنی «صحرا» و «خر» است و لذا به آن، خر وحشی و «خر صحرائی» نیز می‌گویند. (تفسیر نمونه، جلد ۲۵، صفحه ۲۶۳)

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۹

ثانیاً: در آیه شریفه سخن از «حمار» و «شیر» است «۱» و روشن است که «گورخر» با «شیر درنده» مناسب‌تر از «حمار اهلی» است؛ مخصوصاً که شیر علاقه خاصی به شکار گورخر دارد و گورخرها در مقابل شیر خیلی وحشت می‌کنند، به گونه‌ای که هرگاه از دور صدای شیر را بشنوند گیج می‌شوند و عنان و اختیار از کف می‌دهند و حتی اگر به صورت یک گله هم باشند، پراکنده شده و فرار می‌کنند.

حقیقتاً قرآن همه چیز را در سطح عالی بیان می‌کند؛ مثال‌های قرآن هم در سطح بسیار بالایی است؛ یعنی کامل‌ترین نوع فرار در این مثال زیبا ترسیم شده است و این از شاخه‌های فصاحت قرآن مجید است.

راستی چرا بت پرستان از تذکرات انبیاء فرار می‌کنند؟ چرا از درهای باز شده بهشت، که به سوی آن خوانده شده‌اند، به سوی جهنم فرار می‌کنند؟ چرا از نور به طرف ظلمت می‌روند؟ چرا از مکان امن و امان به سمت پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌ها می‌روند؟

وقتی انسان به این آیات و امثال آن فکر می‌کند و برخی روایاتی را که در این زمینه آمده است مورد مطالعه قرار می‌دهد، اعجابش افزون‌تر می‌شود.

بت پرستان لجوج به شکل‌های مختلف و بهانه‌های گوناگون از ندای حق فرار می‌کردند؛ برخی از آنها برای جلوگیری از ندای حق پنبه در گوش خود فرو می‌کردند.

در یکی از روزهایی که «اسعد بن زراره» - یکی از کفار مدینه - برای تهیه ساز و برگ جنگی و سایر ما یحتاج خود، به مکه آمده بود، عزم زیارت کعبه نمود، هنگام ورود در کنار در مسجد الحرام یکی از کفار مکه را مشاهده نمود که با کیسه‌ای پر از پنبه آنجا نشسته و به هر کس وارد مسجد می‌شود سفارش می‌کند که از این پنبه‌ها در گوش خود فرو کند!

(۱) «سوره» از ماده «قسر» (به معنی قهر و غلبه) گرفته شده و یکی از نامهای «شیر» است و بعضی آن را به معنی «تیر انداز» و یا «صیاد» نیز تفسیر کرده‌اند؛ ولی معنی اول در اینجا مناسبتر است. (تفسیر نمونه، جلد ۲۵، صفحه ۲۶۳)

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۰

«اسعد» علت این کار را جویا می‌شود، به او می‌گویند: در کنار خانه خدا «ساحر» و جادوگری به نام «محمد» نشسته که با سخنانش مردم را جادو می‌کند. برای جلوگیری از تأثیر سخنان او باید پنبه در گوش خود بنهید تا سخنانش را نشنوید و ... «۱»

عده‌ای دیگر به هنگام شنیدن سخنان منادیان حق انگشتان خویش را در گوش فرو می‌کردند تا مبادا سخنان جذاب پیامبران خداوند را بشنوند؛ بلکه گاهی به این هم اکتفاء نمی‌کردند و لباس‌هایشان را نیز بر سر می‌کشیدند تا به هیچ وجه سخن حق را نشنوند.

حضرت نوح پیامبر علیه السلام در این مورد خطاب به خداوند چنین می‌گوید:

وَ اِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْيِرْ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ اصْرَوْا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٢﴾

و من هر زمان آنها (مشرکان و بت پرستان) را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند.

عده‌ای دیگر به هنگام تلاوت قرآن به ایادی خود دستور می‌دادند که جنجال آفرینی کنند و با سوت و کف و داد و فریاد مانع شنیدن نوای زیبای قرآن شوند.

خداوند کریم در آیه ۲۶ سوره فصلت در این باره می‌فرماید:

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید!

خلاصه این که بت پرستان و مشرکان به روش‌های گوناگون مردم را از شنیدن صدای حق فراری می‌دادند و مانع رسیدن ندای منادیان حق به گوش آنها می‌شدند.

(۱) مشروح داستان «اسعد بن زراره» را در جلد اول این کتاب، صفحه ۲۳، مطالعه فرمائید.

(۲) سوره نوح، آیه ۷.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۱

دوباره می‌پرسیم:

چرا اینها از تذکرات پیام‌آوران الهی فرار می‌کردند؟

چرا دشمن نجات و هدایت و سعادت خویش بودند؟

جواب همه این سؤالات چهار جمله است: «لجاجت»، «حماقت»، «تعصب بیجا» و «جهالت».

آری! این امور است که مانع شنیدن سخن حق و باعث فرار انسان از حق می‌شود.

خداوند! به ما توفیق ترک این رذائل چهار گانه را عنایت فرما تا بتوانیم ندای حق را با دل و جان پذیرا باشیم!

۱ قرآن «ذکر» و پیامبر «تذکر دهنده» است

سؤال: چرا از قرآن به «ذکر» و «تذکره» و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به «مذکر» تعبیر شده است؟ چه رازی در این تعبیر است؟

پاسخ: دو نکته بسیار مهم، که سر چشمه معارف بلندی است، در این تعبیرات به چشم می‌خورد:

۱- از آیه مورد بحث و برخی دیگر از آیات و روایات می‌توان استفاده کرد که وظیفه پیامبران «یادآوری» است؛ یعنی در ذات و فطرت پاک بشر، روح ایمان و حقیقت تعلیمات انبیاء به مقتضای «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۱) وجود دارد؛ نه تنها اصول دین، بلکه فروع دین نیز در اعماق فطرت بشر ریشه دارد.

بنابراین، کار انبیاء و اولیاء یادآوری مسائل فطری است، تا فطرت فراموش شده هر انسان را بیدار نموده و توحید و یکتا پرستی و معاد و جهان پس از مرگ را که در

(۱) سوره روم، آیه ۳۰.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۲

اعماق جان انسان شناخته شده است دوباره برای بشر بشناساند. روح عدالت خواهی و تقوا را که در درون جان انسان است به خاطر او بیاورند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه این وظیفه انبیاء را بسیار زیبا توضیح داده است. آن حضرت در پاسخ این سؤال که چرا خداوند پیامبران را برانگیخت؟ می‌فرماید:

«لَيْسَ تَأْذُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...» - بعثت پیامبران اهداف مختلفی دارد. از جمله:

۱- پیمان فطرت را از مردم بخواهند تا ادا کنند. از این جمله معلوم می‌شود که خداوند در درون جان انسان پیمانی را با بندگانش بسته است که انسان موظف است آن را ادا کند. و شاید پیمان «الست» که در آیه ۱۷۲ سوره اعراف به آن اشاره شده است، همین پیمان فطرت باشد.

۲- نعمت‌های فراموش شده را به یاد انسان آورند. این هم نوعی تذکر و یاد آوری است که انسان اگر اعماق وجودش را بکاود، این نعمت‌ها را در درون جان خود می‌یابد، ولی آنها را فراموش نموده است؛ زیرا غرق در مادیات شده و خاصیت عالم ماده غفلت است. آری! دنیا غافل کننده است.

۳- از طریق استدلال‌ات عقلی (علاوه بر مسائل فطری) بر آنها اتمام حجت کنند و تعلیمات آسمانی و فرمان‌های الهی را به بشر برسانند.

۴- چهارمین هدف از بعثت پیامبران این است که زمینه‌ها و گهرهای درون فطرت و عقل انسان‌ها را کشف و استخراج کنند. پیامبران همانند باغبانانی هستند که دانه‌ها را خلق نمی‌کنند، بلکه آنها را در زمین آماده قلب و جان انسان پرورش می‌دهند تا بخوبی برویند و رشد کنند. انبیاء «مذکر» هستند، یعنی معلومات درون جان انسان را به او یاد آوری می‌کنند. این مطلب را شاعر چه زیبا به شعر در آورده است:

گوهر خود را هویدا کن، کمال این است و بس! خویش را در خویش پیدا کن، کمال این است و بس!

و در آیات و روایات نیز شواهدی دارد؛ از جمله در روایتی از وجود مقدّس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» (۱) یعنی مردم با تمام تفاوت‌هایی که دارند، همه دارای وجود با ارزشی هستند یعنی وجود آنها همچون معادل گرانبهاست که باید زیر نظر معدن‌شناس استخراج شود.

بنابراین، اولین نکته این تعبیرات این است که اصول دین و اصول فروع دین در فطرت ما ریشه دارد و کار انبیاء یادآوری همان فطرت انسان است.

نکته دوم، مطلبی است که در آیه ۲۶ سوره غاشیه آمده است. مبنی بر این که وظیفه پیامبر فقط تذکر و یادآوری است و هیچ گونه تسلط و سلطه‌ای بر آنها ندارد؛ یعنی دین اجباری نیست بلکه پیامبر فقط معارف را به مردم یادآوری می‌کند، ولی نمی‌تواند آنها را مجبور به قبول آن کند، بلکه مردم باید خود حرکت کنند و دین را بپذیرند و به آن عمل کنند.

رسول خدا نیز بت پرستان را مجبور به پذیرش دین نمی‌کرد، بلکه از آنها می‌خواست که به دعوت او گوش فرادهند و سپس هر گونه خواستند تصمیم بگیرند که متأسفانه برخی از آنان حتّی راضی نبودند گوش کنند!

۲ ندای حق را باید گوش داد!

دومین پیام آیه این است که انسان باید ندای حق را از هر کس که باشد بشنود؛ حتّی بچه‌ای که کوچکتر از اوست اگر حرف حقّی زد بپذیرد، دشمن اگر سخن حق گفت قبول کند. خلاصه، سخن حق را از هر کس که باشد باید بپذیرد.

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۸، صفحه ۶۵، حدیث ۵۱.

مثالهای زیبای قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۴

۳ اسباب تذکر

عوامل تذکر تنها سخنان پیامبران و آیات قرآن نیست، بلکه تمام حوادثی که در اطراف انسان رخ می‌دهد عامل تذکر است؛ خشک‌سالی‌ها، بیماری‌ها، جنگ‌ها، سیلاب‌ها، زلزله‌ها، حوادث وحشتناک و ...

هر حادثه‌ای معلول علّتی است که باید آن را یافت و عبرت گرفت. تجربه نشان داده است که برای هر کس وقتی حادثه‌ای هرچند کوچک، مثل زخم شدن دست، رخ دهد، باید سراغ علّت آن رود. شاید حرف تندی زده، یا بد خلقی کرده است.

خلاصه، تا چیزی نباشد چیزی نمی‌شود، البتّه خود این حوادث هم از الطاف خداست. چون اگر شلاق نزنند، بیدار نمی‌شویم، جریمه نکند هوشیار نمی‌گردیم.

خدایا! به عظمت قرآن مجید، این تذکره بزرگ تو، و به حرمت مذکر آن، ما را در مقابل اسباب مختلف تذکر هوشیار و بیدار فرما!
«وَ آخِرُ دَعْوَانَا انِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

پایان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

